ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

از افادات صدر العلماء الراسخین مولانا السید صدر الدین احمد العلوی المعروف بالعلوی کتاب ہدایت انتما

ولی المصطفیٰ انا المرتضیٰ

باہتمام نیاز مند بارگاہ رب غفور محمد عبد الصمد نبیرہ جناب محمد مصطفیٰ خان صاحب مغفور

در مطبع احمدی واقع [illegible] محلہ [illegible] مطبوع گردید ١٣[illegible]



الحمد لله علی السراء والضراء والشکر لله علی اعطاء النعماء والاٰلاء والصلوٰة والسلام علی صاحب الشریعت الغراء الذی
کان فی جمیع الانبیاء ضیاء ملته کالبیضاء وعلی اصحابه کالنجوم وآله کالبدر بین الکواکب فی السماء

اما بعد فیقول العبد الضعیف الراجی الی رحمة ربه القوی السید **صدر الدین احمد** بن سید کریم الدین احمد العلوی
الموسوی الحنفی القادری البوهاری البردوانی عفا الله عنه که چون درین زمان افساد توامان بعضے از اهل
این زمان را دیدم که از طریق مستقیم اهل سنت وجماعت عدول نموده میل بمذهب باطله نواصب پیدا ساخته
اعتراضات رکیکه وهذیان سرائی بیهوده درحق حضرت مرتضی وسید الشهداء کربلا میکنند وخود را بظاهر اهل
سنت میگویانند ودر حقیقت سنی نیستند در مذهب اهل سنت کجا جائز است که حضرت مرتضی را ناقابل خلافت
وحضرت حسین را باغی پندارند معاذ الله من ذلک وسینه ایشان از محبت بنی امیه اینقدر مملو ست که از
فسق یزید پلید وعلم وفضل ائمه اهلبیت مینمایند ومیگویند از ائمه اهلبیت بغیر حضرت مرتضی وحسن مجتبی دیگر کسے
امام نبوده ودیگران را امام گفتن ناجائز ست چراکه خلافت بایشان نرسیده وایشان اهل علم نبودند که ایشانرا عالم
هم گفته شود ایشان مجرد صاحبزادگان بودند طرفه تر اینست که نواصب نیز ایشان را اهل علم می دانسته اند
جائے اهل سنت که مقتدایان اهل سنت از ایشان اخذ علم نموده اند چنانچه بالتفصیل در مقام خود مذکور خواهد
شد بعضی را سبب اینچنین هذیان سرائی طلب جاه ست تا در نظر جهال بزرگ نمایند ومردم ایشان را حق
گو پندارند وعجب ست که اینقدر نمی فهمند که نزد علما باعث مضحکه میشوند چه امر حق را برخلاف آن بیان نمودن

انها جهالت و حماقت خود ست و در دنیا موجب رسوائی و فضیحت و باعث خسران عاقبت ست پس
نتیجهٔ این عقیدهٔ منحوس و تقریر مشوم خسران الدنیا والآخرة است خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ نصیب
ایشان ست کسانیکه از احوال خیر مآل اهلبیت واقف نیستند اگر بر قول باطل این نواصب سنی نما اعتماد نمایند
و چیزی بگویند فی الجمله معذورند طرفه تر اینست که بعض کسان اینچنین نیز هستند که باحوال اهلبیت داناتر اند
و محبت نیز میدارند مگر از راه تعصب یا حب جاه بر خلاف عقیدهٔ خود تقریر بیجا کنند لاجرم حسبةً لله این کتاب
تالیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ائمهٔ اثنا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح و تقوی اند نموده شده و
احوال علم و فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر مذکور نموده شد تا بالتفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث
چه قدر اعتبار ست و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از رواة حدیث
دیگر علمای این طائفهٔ عالیه چگونه و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
کوشش بکار برده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل اقتدا هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوای
اهلبیت مخصوص درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضل و رتبت مخصوص اند دیگر بسیار کسان ازین
جماعت چه در طبقات اولین چه در متاخرین علما و اتقیا گذشته اند برای نمونه قطرهٔ از زخاری و اندکی از
بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
احوال شان جواب بعض اعتراضات نواصب سنی نما نیز حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از ائمه
اثنا عشر در هیچ کتابی مشروحاً بنظر نمی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر راقم
حروف نگذشته و نیز تواریخیکه درین دیار شائع است در اکثری آنها فقط بر ذکر کرامات و خوارق عادات اکتفا
نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری محض کمتر تحریر در آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده از علم و
فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواستم که کتابی مشتمل بر احوال علم و فضل این طائفهٔ علیه جمع نموده شود
تا دیگران در حق این گروه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای تمسک از ایشان در امر دین امر فرموده حیث قال
انی تارک فیکم الثقلین احدهما اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی بیتی تمسکوا بهما لن تضلوا بعدی بدگمان نباشند
و بموجب فرمان قرآنی فَاجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ از آن اجتناب نمایند چون خواهش این امر خطیر
در خاطر فاتر این هیچمدان جای گیر شد از قلت بضاعت خود ترسیده مدتی در شروع این امر توقف نمودم شاید
بمقتضای من صنف فقد استهدف هدف شده مضحکهٔ علما شوم و در حق من گویند که

کلاغی تک کبک را گوش کرد　　تک خویشتن را فراموش کرد
سخن گفتن و بکر جان سفتن ست　　نه هر کس سزای سخن گفتن ست
ز انجیر شد نام هر میوهٔ　　نه مثل همه بعد هست هر میوهٔ
گر انجیر خور مرغ بودی فراخ　　نماندی یک انجیر بر هیچ شاخ

باین تشویش این خواهش را بمضار سایندن نمیتوانستم تا آنکه برادرم و لخت جگرم سید سراج الدین احمد سلمه الله تعالی برین اندیشه واقف شده گفت که چون این کتاب تالیف ست نه تصنیف خوف معترکه چه باشد و شما نباشید مگر ناقل و ناقل با وصف درستی نقل اعتراض نمودن کار جاهلان ست بالجمله برای تالیف این کتاب نهایت وا گیرم نمود و پیوسته استدعای آن میکرد و من این کار را بامروز و فردا می انداختم تا آنکه جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرسه جلالیه بوهار مؤید خواهش برادرم شده متقاضی شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعای جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از هر جانب استدعا مرار مزید دیدم و خاطر این اغوه بر من عزیز بود خاطر از اندیشه فارغ ساخته متوکلا علی الله درین امر عظیم شروع نمودم

چو بازار تمنا گرم تر گشت　　دلم ز اندیشه بی آزرم تر گشت
توکل کردم و جستم بزاری　　ز بازوی توکل ست یاری

و از مشاهیر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل مضامین نمودم و چون کچکول گدایان از هر دستی لقمه اندوختم و چون مرقع صوفیان از هر جای پاره بردوختم و برشته مناسبت بریکدیگر کشیدم ع

شمع ز هر گوشهٔ یافتم　　ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم

و التماس از ناظرین آنکه هر تحریر که در مذاق شان خوشگوار آید ذائقه و چاشنی بردارند و آنچه تلخ نماید بیندازند و شروع این تالیف در سلخ شعبان سنه اثنین و ثلثمائه بعد الالف [١٣٠٢] و اتمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرین [٢٣] من ذی الحجه سنه ثلث و ثلثمائه و الف [١٣٠٣] من الهجرة اتفاق افتاد الحمد لله علی ذلک و کتب هایکه وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود چندی را ذکر کنم تا ناظرین معلوم نمایند که ماخذ آن کیست که درین فایده هست که بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند که قابل مطالعه هست برغبت تامه بمطالعه مشغول شوند و الا خیر مفت تضییع اوقات نمایند بگر۔

ز انصاف شان چشم دارم یکے ‌ ‌ ‌ ‌ کہ بینند درین داستان اندکے
گر انصاف بینند بر کار دور ‌ ‌ ‌ ‌ نہ سایہ برو گستراند نہ نور
وگر بینند ازو در موج موج ‌ ‌ ‌ ‌ سرش را بگردون رساند باوج

از کتب تفاسیر معالم التنزیل للامام محی السنۃ البغوی و کشاف زمخشری و در منثور جلال الدین سیوطی و اکلیل
فی استنباط التنزیل للسیوطی و اتقان فی علوم القرآن للسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للسید معین الدین و
روح البیان للشیخ اسمٰعیل حقی و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشہور بتفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباسؓ
و تفسیر کبیر فخر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد ابن عربی و تفسیر ملا حسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاہ عبد العزیز
دہلوی و تفسیر ابو سعود و از کتب احادیث صحیح بخاری و شروح آن فتح الباری لابن حجر العسقلانی و ارشاد الساری
للقسطلانی و تیسیر القاری للشیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق الدہلوی و صحیح مسلم و شرح آن نوادی و خصائص نسائی
و شرح شفای قاضی عیاض لملا علی قاری و جامع ترمذی و اشعۃ اللمعات فی شرح المشکات
للشیخ عبد الحق الدہلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبد الحق الدہلوی و ما ثبت من السنۃ فی ایام السنۃ
للشیخ عبد الحق الدہلوی و تعقبات علی الموضوعات للسیوطی و غیرہم و از کتب اسماء الرجال تاریخ صغیر بخاری
و استیعاب لابن عبد البر المالکی و اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ لابن اثیر الجزری و تہذیب الاسماء للنوادی
و تقریب التہذیب لابن حجر العسقلانی و اصابہ فی تمیز الصحابہ ایضاً للعسقلانی و میزان الاعتدال للذہبی و
خلاصۃ التذہیب تہذیب الکمال للحافظ صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدراسی و از
کتب سیر و تواریخ الکامل لابن اثیر الجزری و مروج الذہب للمسعودی و ترجمہ فتوح اعثم کوفی و ترجمہ تاریخ محمد بن
جریر طبری و کتاب المعارف لابن قتیبہ و وفیات الاعیان لابن خلکان و ترجمہ صواعق محرقہ فی الرد علی اہل الرفض
لابن حجر الہیثمی و تاریخ دول الاسلام للحافظ الذہبی و اخبار الدول للقرمانی و کتاب العبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر
لابن خلدون و ترجمہ فتوح عجم للواقدی و فتوح شام للواقدی و کتاب السیرۃ لابن ہشام و مواہب لدنیہ
للقسطلانی و روضۃ الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب للسید جمال الدین محدث و روضۃ الصفا
خاوند شاہی و روضۃ الشہداء للحسین بن واعظ الکاشفی و معارج النبوۃ لمعین الدین الہروی و مدارج النبوۃ للشیخ
عبد الحق الدہلوی و اخبار الاخیار فی اسرار الابرار ایضاً منہ و جذب القلوب الی دیار المحبوب ایضاً منہ و تاریخ الخلفاء
للسیوطی و ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء للشاہ ولی اللہ محدث الدہلوی و شواہد النبوۃ لملا نا عبد الرحمٰن الجامی ،

ونفحات الانس من حضرات القدس ایضاً للجامی وروض الریاحین فی حکایات الصالحین للامام عبد الله الیافعی وتکملۂ آن وخلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر ایضاً للیافعی وتذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار النیشاپوری وکتاب الطبقات للشعرانی وکتاب الطبقات حنابلہ للحافظ ابن رجب وکتاب طبقات الحنفیہ لملا علی قاری وینابیع المودۃ لسلیمان الحسینی البلخی القندوزی واعلام الاخبار لمحمود الکفوی واعراس ومنتخب السیر ورشحات عین الحیات لعلی بن الحسین الواعظ الکاشفی وجواہر البحور فی تاریخ مصر للعینی ومنتخب التواریخ لیوسف الانکی وخزینۃ الاصفیا لمفتی غلام سرور لاہوری وتاریخ فرشتہ لملا محمد قاسم وآئین اکبری واکبر نامہ لابی الفضل العلامی ومرآت الخیال لشیر لودی وغیرہا وازکتاب تصوف غنیۃ الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی وکیمیای سعادت للامام محمد الغزالی واحیاء العلوم ایضاً منہ وکشف المحجوب لعلی الغزنوی الہجویری وعوارف المعارف للشیخ شہاب الدین السہروردی وفتوحات مکیہ لابن العربی وازکتب عقائد اہل سنت وجماعت تمہید ابو شکور سالمی وشرح فقہ اکبر لملا علی قاری وشرح عقائد نسفی للعلامۃ سعد الدین التفتازانی واتمام الدرایہ لقراءۃ النقایہ للسیوطی وعقائد جلالی لملا جلال الدین الدوانی وتکمیل الایمان للشیخ عبد الحق الدہلوی وتحفہ اثنا عشریہ للشاہ عبد العزیز الدہلوی وازکتب ادب الکامل للمبرد وقلیوبی ومستطرف وازکتب امامیہ کشف الغمہ فی معرفۃ الائمہ لعیسی اربلی وارشاد شیخ مفید وحقائق المصیبۃ لمحمد جعفر الخورموجی الشیعی چون ارشاد شیخ مفید وکشف الغمہ دیگر متقدمین اہل سنت اخذ روایت نمودہ اند وحقائق کتابے ست کہ مؤلف آن اگرچہ شیعی ست مگر اکثر ماخذان کتب اہل سنت وجماعت ست ومولف تعصب مذہبی را راہ نداد ولاجرم در بعضے مقام مضامینکہ مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سہ کتاب نقل نمودہ شد وچون این کتاب فقط در ذکر احوال اولاد مرتضوی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند بودہ است لاجرم این کتاب را **روایح المصطفیٰ** من آثار المرتضیٰ نامیدہ شد وباللہ التوفیق التماس از ناظرین تمکین آنکہ بر قلت بضاعت این ہیچمدان نظر نمودہ این کتاب را از پایۂ اعتبار ساقط نسازند بلکہ بدان نظر کنند کہ ماخذان کیست ونقل صحیح شدہ یا نہ انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال

نشاید بدین قدر گوہر شکست	کہ از دست بیقدری آید بدست
کہ افتد باعجاز قرآن شکے	اگر خواندش بے خرد کودکے

ہر چند کہ این کتاب مدلل از کتب محققین اہل سنت وجماعت ست وخلاف عقیدۂ این مذہب چیزی نیست امید چنان ست کہ کسانیکہ با اہل بیت نبوی عقیدۂ صافی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر کسانیکہ

سینه شان بولای بنی امیه مملو است ناخوش خواهند شد و جاهلان قاطبة ناپسند خواهند کرد پس درین مقام سخن حکیم ثنائی نقل کنم۔

نخورم غم گر آل بوسفیان	نشنوند از حدیث من شادان
چون ز من شد خدای من خوشنود	مصطفی را روان ز من آسود
مالک دوزخ ار بود غضبان	غضب او بگو مرا چه زیان
جاهلان جمله ناپسند کنند	وز سر جهل ریشخند کنند
آنکه باشد سخن شناس حکیم	همچو قرآن نهد ورا تعظیم
خواند کافر ز جدول پر ریم	مصحف مجد را بافک قدیم

مقدمة الکتاب باید دانست که امام هر چند معنی استعمال میشود **اول** خلافت که آنرا امامت کبری گویند چون امامت خلفای راشدین **دوم** امام فی العلم مانند امام **ابوحنیفه** و **شافعی** و **احمد حنبل** و **مالک** و **محمد بن اسمعیل بخاری** و **نسائی** وغیرهم **سوم** امام فی الصلوة که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از ایمهٔ اثنا عشر کدام امام است بدانکه نزد امامیه امامت کبرے مراد ست و نزد اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسنین با وصف استحقاق و قابلیت **خلافت امامت فی العلم و التقوے** مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبد الله که ملقب بنفس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخ اهل سنت متوقف اند در کتب اهل سنت تصریح یان دیده نشد مگر از عبارت متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند گو امر ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نموده بودند و ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باغی بودند و بحث این طول و طویل ست و آن خارج از وضع این کتاب ست باز آئیم در حق ایمهٔ اثنا عشر بعد از حسنین نه تن که ماندند اول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکرے ست اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان در کدام طبقات ست جوابش این ست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و امثال ایشان را امام فی الفن گویند چنانچه شاه عبد العزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده بالجمله اهل سنت بدان قائل اند که این نه تن بعد از صحابه کبار افضل بشر اند در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجه اتم واکمل حاصل بود مگر ایشان دعوی امامت نکردند و بیعت ایشان نیز واقع نشده و تا قبضهٔ تردامیه و
وبعض اهلسنت ایشان امام بودند مگر از تصرف ممنوع بودند چنانچه ابن صباغ مالکی کتابی درین امر تالیف نموده و از ا
فصول المهمه فی معرفة الائمه نام نهاده و آن کتاب را دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامت و مناقب یکی
از ائمه دوازده گانه که اول آن مرتضی و آخر آن محمد بن الحسن العسکری است مقرر داشته انتهی و امام شافعی را بمیل تشیع
متهم ساخته اند و همچنین ابن خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان یتشیع و سبب این اتهام تکثیر مناقب
اهلبیت است والا ایشان ازین اعتقاد مبرا اند و درین زمانه نیز هر کسی که زبان بمناقب اهلبیت می کشاید یا کتابی که
دران مناقب ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز بتشیع متهم می سازند بالجمله راقم حروف از اعتقادات شیعه و نواصب
که مخالف مذهب اهلسنت ست تبرا می نماید و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدق و سداد موصوف و دومین بعدل
و داد معروف و سومین بحلم و حیا مذکور و چارمین بعلم و شجاعت مشهور است و از اولین همردان عرب براه راست باز آمدند
و از دومین کفار عجم اسلام یافتند و از سومین مسلمانان مرفه الحال شدند و از چارمین مشرکان عرب و خوارج هزدان منکوب
شدند و بدست یکی فتح یمامه و از دیگری استیصال کیامره و از دیگری جمع قرآن و از دیگری فتح خیبر بسر آمد اعتقاد
نیک دارد و هر یکی را مقتدای خود می پندارد الحمد لله والمنة باز باید دانست که چون بحکم پیغمبر تمسک باهلبیت نمودن
واجب ست چرا مقتدایان اهلسنت در فقه و علوم دینی از ایشان کم تمسک نموده اند و حال آنکه ایشان اعلم الناس بودند
جواب آنست که به سبب تسلط بنی امیه و بنی العباس از ایشان کما ینبغی تمسک نمودن نتوانستند چنانچه حسن بصری را
پرسیدند که در حدیث اینقدر ارسال چرا میکنی و نام راوی را چرا نمی بری گفت این سخنیست که هیچکس تا این زمان از من
نپرسیده بدانکه احادیثی که ارسال میکنم انهمه از حضرت مرتضی روایت دارم جمله مراسیل من مرویات ویست مگر از خوف بنی امیه
اظهار آن کردن نمیتوانم کذا فی الخلاصة و امام مالک در زمان بنی امیه از امام جعفر صادق روایت نمینمود تا آنکه زمانه بنی العباس رسید
دران وقت از وی روایت کرد مگر دیگری را هم باو ضم مینمود کذا فی میزان الذهبی و اوزاعی و زهری فقط یک یک حدیث در مناقب
اهلبیت روایت نموده اند چرا که از بنی امیه میترسیدند کذا فی اسد الغابه و بنی امیه و بنی العباس در تقلیل مناقب و تنقیص اهلبیت
میکوشیدند و آن امر رفته رفته باعث رفعت شان ایشان گردید کذا فی الاستیعاب ازین روایات معلوم شد که واقعی مناقب
اهلبیت هم بسیاری محو و مندرس شده بما رسیده و حال تمسک نیز اینجا معلوم توان کرد و هر قدر که موجود غنیمت ست مثلاً غور باید کرد که امام شافعی
با حنبل چه قدر اعتقاد در حق اهلبیت میداشتند و ایشان در زمانه ایمه در یک شهر سکونت نموده اند مگر کتب تواریخ انچه پیش نظر ست در ان دیده
نشد که با ایشان ملاقات اتفاق افتاده باشد و میان شان محبت چگونه گذشت این چه معنی دارد دیگر این است که چون یزید ملک امام ابو حنیفه بسبب محبت و

اعتقاد ایشان هلاک شده و امام مالک نیز متأذی گردید ایشان هم ترسیده غالباً بملاقات نرفتند و اگر مخفی رفته باشند تاب اظهار آن
نداشتند گویا علمای آنجا نیز از سلطنت صراحتاً یا کنایة از ملاقات و آمد و شد نزد ائمه اهلبیت ممنوع بودند امام ابوحنیفه و مالک
بالنفس زکیه بیعت نموده بودند و دیگر سبب آنکه بر بیعت نموده بودند منصور همه را ایذای کرد و ابوحنیفه را چون پرسید که اخذ علم از که
نمودی گفت از علی و اصحاب او و این باعث غضب منصور گشته در ایذای او کوشید لهذا مقتدایان اهلسنت هر کسیکه از ایشان مخفی اخذ علم
نموده‌اند از خوف اظهار آن کردن نتوانسته بعض مانند حسن بصری ارسال نموده‌اند و بدانست مولف شاید همچنین نیز باشد که مثلاً یک امر
که از اهلبیت شنیدند و همون امر از دیگر ثقات نیز شنیدند وقت روایت نام اهلبیت ترک نمودند و نه باید فهمید که از حسین فقط هشت
حدیث ابجد خود مروی ست و معدودی چند از دیگر صحابه مروی ست باوصفیکه چندین مدت زندگانی کرد اینقدر قلیل روایت
از و بودن چه معنی دارد همانا بسبب مذکور مرویات او قلیل شده و نیز باید دانست که علویانیکه درین کتاب مذکور اند بعد از ائمه اثناعشر
پنج فریق اند یکی فرقه تابعین و تبع تابعین است دوم فرقه که روایت حدیث نموده اند در کتب اسماء الرجال مذکور اند سوم فرقه که بعلم
ظاهر شهرت داشتند چون میر شریف علامه و سید حسام الدین صاحب نهایه شرح هدایه چهارم فرقه صوفیه که فقط شهرت ایشان باوصف علم
ظاهری در صوفیه بود چون معین الدین چشتی و ابوالحسن شاذلی و غیرهما پنجم جماعتی اند که جامع اند بعلم ظاهر و باطن و شهرت ایشان بهر دو فن
است چون سید عبدالقادر الجیلانی و فرزندان کرام او و سید علی همدانی و غیرهم و بعضی تابعین این فرقه کامل اند مگر اولاد در بعضی
هر یکی را رنگ و بوئی دیگر است و باید دانست که درین کتاب هر جا که تهذیب مذکور است مراد از آن تهذیب الاسماء امام نوادی است
و از تقریب مراد تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و از خلاصه مراد خلاصة التذهیب تهذیب الکمال فی اسماء الرجال للحافظ صفی الدین
و از میزان مراد میزان الاعتدال ذهبی و از صفوة روضة الاحباب از روضتین روضة الصفا شامل است و از ریاض ثلثه روضة الشهداء و [illegible]
ریاض [illegible] فی حکایات الصالحین الیافعی را ضم کنند و از صواعق ترجمه صواعق محرقه مراد است و در هر جا که ذکر یک کتاب [illegible]
نام دیگر کتاب نیابیه همه از آن منقول است و ترتیب این کتاب بر مقدمه و چند باب و فصل و خاتمه افتاده و در ذکر احوال علما و صوفیه تقدیم ملاحظه التاخیر تاخیر
ملاحظه التقدیم بسیار گردیده باعث عدم الفرصتی بترتیب کماینبغی پرداختن نتوانسته و درین حرجی هم نیست ۵

	زتقدیم و تاخیر برمن مگیر		که باشد گذارنده را ناگزیر	

باب اول در ذکر حضرت مرتضی و فاطمة الزهرا و سبطین مصطفی باب دوم در ذکر بقیه ائمه اثناعشر که اول ایشان امام زین العابدین و آخر ایشان محمد عسکری
است باب سوم در ذکر فرزندان صلبی حضرت مرتضی و دیگر اولاد کرام شان که بعضی از آن تابعی بودند و بعضی رواة حدیث بودند در کتب اسماء الرجال مذکور
اند و درین باب چند فصل است باب چهارم در ذکر اکابر علویان که در شمار علما و فقها و صوفیه معدود اند [illegible] و دیگر
[illegible] فاطمه را چون محمد حنفیه و عباس بن علی رضی الله عنهما و خاتمه در ذکر [illegible] و بالله التوفیق

جلد اوّل سوانح المصطفیٰ من ازہار المرتضیٰ

باب اوّل

امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی امام اول ست از ائمہ اثنا عشر نام وی در اسلام و جاہلیت علی ست و کنیت او ابوالحسن و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو تراب ست و القاب او بسیار ست بجملہ آن ہادی و مہتدی و امین و مرتضیٰ و شریف و ذی الاذن الواعیہ و یعسوب الامۃ و الدین و حیدر و بیضۃ البلد صدیق الاکبر و فاروق و امیر النحل و کرار غیر فرار و سید العرب و اسد اللہ الغالب ست و غیر ذالک و دیلمی در فردوس آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم او را صدیق نام نہاد و در خصائص نسائی آمدہ کہ آنجناب فرمود کہ انا الصدیق الاکبر لا یقولہا غیری او بعدی الا ہو کاذب او مفتر و سیوطی در تاریخ الخلفا گفتہ کہ بخاری در ادب از سہل بن سعد روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را بابو تراب کنیت کردہ بود و ازین سبب حضرت مرتضیٰ را چون کسی بابو تراب خواندے شادمان شدے احب کنی نزدیک او ابو تراب بود و پسر ابو طالب و ابن عم و داماد حضرت رسالت است و برادر او ست از راہ مواخات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب مواخات نمود و ہر دو بار حضرت مرتضیٰ را گفت کہ تو برادر منی در دنیا و آخرت ؎

دو رونده چو اختر و گردون	دو برادر چو موسیٰ و ہارون

شوہر فاطمہ زہرا سیدۃ النساء العالمین است مادر وی فاطمہ بنت اسد ست و او اول کسی است کہ از دو ہاشمی متولد شدہ چنانچہ در اولیات او بیاید ولادت او در جوف کعبہ بود بعد از عام الفیل بسی سال روز جمعہ سیزدہم ماہ رجب شہادت او ہفدہم رمضان شب جمعہ سنہ اربعین من الہجرت وقت الصبح و عمر شریف او آنوقت شصت و سہ سال بود و اقوال دیگر نیز گفتہ اند و او را نوزدہ کنیز بودند مناقب آنجناب بسیار است چون خدا و رسول مدح کسی گوید و از وے راضی باشد دیگران را چہ حد آن باشد کہ در آن میدان کمیت قلم دوانند ع مدحت آفتاب چہ محتاج صیقل است و علمائے کبار غیر از نواصب در ہر فریق کتب و رسائل ساختہ و پرداختہ اند و کتب سیر و تواریخ آنقدر بمآثر وے مملو و مشحون ست کسانیکہ از کبار اہلسنت در مناقب او تصانیف دارند

بسیار اند برای نمونه نام چندی بنویسیم امام ابو عبد الرحمن نسائی و ابن اثیر و مسعودی و حافظ ذهبی و قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر بحر مواج وغیرهم آنچه نویسیم بجز تکرار هیچ مقصود نخواهد شد لهذا قلم را از اطالت آن منصرف گردانیده از راه اختصار شافیه تیمنا و تبرکا قدری از ذکر خیر او یاد نمایم و بالله التوفیق

اولیات حضرت مرتضیٰ اول کسی است که از دو هاشمی متولد شد و اول خلیفه است از بنی هاشم و اول کسی است که اسلام آورد بر قول مرجح بعد خدیجه و اول کسی است که تیغ کشید بر کفار در برابر رسول خدا صلعم و اول کسی است که کافر کشت در برابر و اول کسی است که نکث بیعت او نموده شد و اول کسی است که محاربه با بغات نموده و اول کسی است که زندان بنا کرد و اول کسی است که گفت سلونی عما دون العرش و اول کسی است که استخراج مسئله عائله نمود و اول کسی است که در میراث خنثی مشکل فتوی داد و اول کسی است که قضا کرد در برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آنحضرت قضای او را مسلم داشت و اول کسی است که پسرش خلیفه شد بعد از پدر و اول کسی است که در خلافت او تحکیم نموده شد و اول کسی است که در کلام عرب اصول قواعد عربیه بنا کرد و اول کسی است که طرق وصول الی الله از وی جاری شد که سلاسل اولیاء الله بوی منتهی میشود و اول کسی است که دار الامارت مدینه ترک نموده کوفه را دار الامارت ساخت و اول کسی است که نفس خود را در راه خدا بفروخت و اول کسی است که بنی هاشم را ولایت داد و اول کسی است که بجثو در آمده بخصومت پیش خدا در روز قیامت و اول کسی است که بر حوض وارد خواهد شد و اول کسی است که با رسول خدا مصافحه خواهد نمود در قیامت و اول کسی است که نعش او از قبری بقبری دیگر نقل نموده شد و اول کسی است که در قیامت بر خیزد از زمین است

فصل فی الآیات المنزلة فی شأنه وما یتعلق بها

سورة البقره وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ جماعتی از علمای کبار بران رفته اند که در حق حضرت مرتضی در قصه هجرت نازل شد چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه و ثعلبی در تفسیر و نیشاپوری در تفسیر کبیر از روایت ابن عباس و صاحب روضة الاحباب و معارج النبوة آورده که آیه کریمه در حق آنجناب نازل گشته و در مواهب لدنیه آمده اول من شری نفسه لله علی رضی الله عنه و فی الینابیع عن موفق بن احمد بسنده عن حکیم بن جبیر عن علی بن الحسین قال اول من شری نفسه ابتغاء مرضات الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و الحموینی اخرجه بعینه و ثعلبی و ابو نعیم بسنده عن ابن عباس انها نزلت فی علی و ذکر القصة و قصه اش آنست که چون سید کائنات برای هجرت مامور شد مرتضی حسب فرموده بخوابگاه مصطفی بخفت و حضرت مصطفی صلعم راه هجرت پیش گرفت و کفار قریش گرد بگرد خانه شمشیرها کشیده بقصد حضرت مصطفی صلعم ایستاده بودند حضرت مرتضی را دیدند که بجای مصطفی قرار گرفته است چون مرتضی در چنین مهلکه ثبات قدمی نموده

ونفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در مدح او این آیه نازل کرد و نیز جبرئیل و میکائیل فرمود
تا بمحافظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند بخ بخ ای پسر ابو طالب کیست مثل تو که حق تعالی تو بمباهات
کرد بر ملائکه و تفصیل این قصه در کتب مذکوره مذکورست و این قصه را چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده همچنان
ابن عقبه در ملحمه و ابو السعادات فی فضائل العشرة و الغزالی فی الاحیا باسنادهم ایراد نموده اند کذا فی الینابیع
در سوره بقره رکوع سی و هفتم پاره سوم الذین ینفقون اموالهم الایة در اسد الغابه لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ایه کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نزلت
فی علی و در روضة الاحباب گفته که اتفاق جمهورست که ایه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و سببش آنکه
وی از متاع خود چهار درم بازگرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیه تصدق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندید هر چهار طریق اختیار نمود و تمنای آنکه یکی هم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول ان صدقه بوی رسانید و سبب نزول ایه مذکوره گشته و موفق
بن احمد الحموینی و الثعلبی و المالکی و ابو نعیم الحافظ باسنادهم عن مجاهد اخرجوا انها نزلت لعلی رض کذا فی الینابیع آیه
کریمه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا در سوره دهر که انرا هل اتی و الانسان نیز گویند و جزو بست
و نهم است و در روضة الاحباب گفته که بسبب اطعام سه روز متواتر مسکین و یتیم و اسیر را ایه در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه ان بتفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پی سائلی بیک دو رغیف سوره هل اتی او را
تشریف و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انها نزلت فی علی ابن ابی طالب و فی المعالم عن مجاهد و عطا عن ابن عباس
انها نزلت فی علی ابن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله الایة در روضة الاحباب گفته که این ایة
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بروایت ابو ذر می ارد که در حق مرتضی نازل گشته در معنی
این ایة شیعه و سنی باهم اختلاف بسیار دارند و در تفسیر کبیر و صواعق محرقه تحقیق ان بوده است اگرچه در
معنی ان اختلاف دارند مگر در نزول ان در حق وی رضی الله عنه قول مرجح است انتهی۔

دهم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون در روضة الاحباب گفته که بسبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم را در حالت صلوة این ایة نازل شده و در تفسیر معالم گفته اراد به علی بن ابی
طالب مر به سائل و هو راکع فی المسجد فاعطاه خاتمه و در کشاف و تفسیر کبیر و الاکلیل للسیوطی و نیشاپوری و جامع البیان

للسید معین الدین بروایت ابن عباس و ابوذر و عبد الله بن سلام آمده که انها نزلت فی علی رضی الله عنه للسبب المذکور
در میان بجو دو بود او کرده و در سوره حج برکوع دوم پاره هفدهم آیه کریمه هذان خصمان اختصموا فی ربهم باتفاق مفسرین
در شان وی و رفقای وی نازل شده یوم بدر در ازالة الخفا آورده که قال قیس فیهم انزلت هذان خصمان
قال هم الذین تبارزوا یوم بدر حمزة و علی و عبیدة او ابو عبیدة بن الحارث و شیبة بن ربیعة و عتبة و الولید بن
عتبة واخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة
یوم القیمة در تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشاپوری همین روایت مذکور است و در سوره رعد آخر
رکوع اول جزو سیزدهم آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد و در ازالة الخفا آورده که قال علی رسول الله المنذر
وانا الهادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الهادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه والقیا فی ذلک حدیث
لکن قیل فیه نکارة شدیدة و فی الاکلیل للسیوطی عن ابن الحنفیة هو علی بن ابی طالب و ذکر ابن جریر عن ابن عباس قال
لما نزلت هذه الآیة وضع علیه الصلوة والسلام یده علی صدره فقال انا المنذر و اوما بیده الی منکب علی فقال
انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی در سوره مجادله جزو بست و هشتم آیه کریمه یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة در ازالة الخفا آورده عن علی بن علقمة عن علی رضی الله
عنه قال لما نزلت یا ایها الذین آمنوا الآیة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی رضی الله عنه مرهم ان یتصدقوا
قال بکم یا رسول الله قال بدینار قال لا یطیقون قال فبکم قال بشعیرة فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
انک لزهید فانزل الله تعالی أأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقة الآیة کان علی رضی
الله عنه یقول خفف بی عن هذه الامة و فی جامع البیان عن علی رضی الله عنه هذه آیة لم یعمل بها احد قبلی ولا احد یعمل
بها بعدی کان عندی دینار فصرفته بعشرة دراهم فکنت اذا جئت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقت
بدرهم فنسخت فلم یعمل بها غیری و فی المعالم عن مجاهد قال نهوا عن المناجات حتی یتصدقوا فلم یناجه الا علی رضی الله عنه
ثم نزلت الرخصة فکان علی رضی الله عنه یقول آیة فی کتاب الله لم یعمل بها احد قبلی ولا یعمل احد بعدی وهی
آیة المناجات و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایة المذکور قال القاضی والاکثر فی الروایات انه علیه السلام انفرد بالتصدق
قبل مناجاته ثم ورد النسخ و فی تفسیر ابی سعود و روح البیان و کشاف مثله در سوره سجده جزو بست و یکم
رکوع اول آیه کریمه افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون در روضة الاحباب آورده که ما بین علی رضی
الله عنه و ولید بن ابی معیط سخنی بود پس گفت ولید که تو داخل صبیانی زبان من از زبان تو فصیح تر و سنان

من از سنان تو تیزتر است حضرت امیر گفت که خاموش باش که تو فاسقی پس حق تعالی تصدیق قول حضرت مرتضی نموده
این آیه فرستاد افمن کان مومنا الآیه فالمومن علی رضی الله عنه والفاسق الولید و ولید در زمان عثمان رضی الله عنه خمر
خورده بامامت نماز بامداد در کوفه قیام نموده بود فسق او بالغ وجهی ظاهر شد و فی المعالم وجامع البیان وروح البیان
انها نزلت فی علی والولید بن ابی معیط للسبب المذکور و فی در منثور للسیوطی بطرق متعدده ثابت گشته که آیه مذکوره در
حق مرتضی و ولید بن ابی معیط نازل گشته و بیان طرق ها نموده و در سوره حاقه رکوع اول جزو بست و نهم آیه کریمه وتعیها
اذن واعیه فی تفسیر الکبیر والکشاف وجامع البیان و روح البیان والعبارة للکشاف عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال لعلی رضی الله عنه عند نزول هذه الآیه سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی رضی الله عنه فما نسیت
شیئا بعد وما کان لی ان انسی و زاد فی روح البیان وفی روایة اخذ باذن علی بن ابی طالب و قال هی هذه ذکره
النقاش و فی ازالة الخفاء نقلا عن العوارف عن عبد الله بن الحسن قال حین نزلت هذه الآیة قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله تعالی الی آخر الحدیث المذکور و در سوره تحریم جزو بست هشتم آیه کریمه فان الله هو مولاه
وجبرئیل وصالح المومنین فی تفسیر در منثور للسیوطی اخرج ابن ابی حاتم بسند ضعیف عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی قوله وصالح المومنین قال هو علی ابن ابیطالب واخرج ابن مردویه عن اسماء بنت عمیس قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول صالح المومنین علی ابن ابی طالب واخرج ابن مردویه وابن عساکر
عن ابن عباس فی قوله وصالح المومنین قال هو علی ابن ابیطالب و فی روح البیان عن مجاهد هو علی رضی الله عنه
یقول الفقیر یؤیده قوله علیه السلام یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی فان الصالحین هم الانبیاء علیهم السلام
کما قال الله تعالی وکلا جعلنا صالحین و قال حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الحقنی بالصالحین فاذا کان
علی بمنزلة هارون فهو صالح مثله انتهی کلام صاحب روح البیان و فی ینابیع عن ابی نعیم والثعلبی عن اسماء بنت عمیس عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لعلی الا ابشرک انک قرنت بجبرئیل ثم قرأ هذه الآیة فقال فانت والمومنون من اهل بیتک
الصالحون و در سوره مریم رکوع ششم پاره شانزدهم کریمه سیجعل لهم الرحمن ودا فی الکشاف روی ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال لعلی رضی الله عنه یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المومنین
مودة فانزل الله هذه الآیة و در سوره احزاب پاره بست و یکم رکوع هیجدهم آیه کریمه کفی الله المومنین القتال وکان الله
قویا عزیزا فی تفسیر در منثور للسیوطی اخرج ابن ابی حاتم وابن عساکر وابن مردویه عن ابن مسعود کان یقرأ هذا الحرف
کفی الله المومنین القتال بعلی بن ابیطالب و در معارج النبوة آورده که در روز خندق چون حضرت مرتضی عمرو بن عبدود را

اگر با در اصحاب نبی هر کس مقابل پیدا شتند وسر آمد تمام اعیان عرب بود قتل او پس حضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم دربارہ مرتضی فرمود لمبارزة
علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة وابوبکر وعمر سر مبارک مرتضے را بوسیدند واین
مسعود میخواند کفی اللہ المومنین القتال بعلی کان اللہ قویا عزیزا وفی الینابیع نقلا عن المناقب عن ابن مسعود قال لما برز علی الی عمرو بن عبدود قال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم برز الایمان کلہ الی الشرک کلہ فلما قتلہ قال ابشر یا علی فلو وزن عملک الیوم بعمل امتی لرجح عملک بعملهم
وعن حذیفة بن الیمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضربة علی فی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة
در سورہ احزاب رکوع چہارم پارہ بست ودوم آیہ کریمہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا فی المعالم ذہب
ابو سعید الخدری وجماعة من التابعین منهم مجاہد وقتادہ وغیرہما الی انہم علی وفاطمة والحسن والحسین رضی اللہ تعالے
عنہم وعن عائشة ام المومنین قالت خرج رسول اللہ صلعم ذات غداة وعلیہ مرط مرحل من شعر اسود فجلس فاتت فاطمة فادخلها
فیہ ثم جاء علی فادخلہ فیہ ثم جاء حسن فادخلہ فیہ ثم جاء حسین فادخلہ فیہ ثم قال انما یرید اللہ الآیة وعن ام سلمة قالت فی بیتی
نزلت انما یرید اللہ الآیة قالت فارسل رسول اللہ صلعم الی فاطمة وعلی وحسن وحسین فقال ہؤلاء اہل بیتی قالت قلت یا رسول
اللہ اما انا من اہل البیت قال نعم ان شاء اللہ قال زید بن ارقم اہل بیتہ من حرم الصدقة علیہ بعدہ آل علی وآل عقیل
وآل جعفر وآل عباس رضی اللہ عنہم در شان نزول این آیہ اختلاف است در صواعق محرقہ مبسوطا و
مفصلا بیان نمودہ ترجیح قول مذکور نمودہ میگوید کہ امام احمد حنبل از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کردہ
کہ آیہ در شان پنج کس نازل شدہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم وعلی وفاطمہ وحسن وحسین علیہم السلام در ازالة الخفا آوردہ
کہ احادیث بآیت تطہیر متواتر است و در سورہ ص آیہ کریمہ والذی جاء بالصدق وصدق بہ فی تفسیر
در منثور للسیوطے اخرج ابن عساکر عن مجاہد فی قولہ والذی جاء بالصدق قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم وصدق بہ قال علی بن ابی طالب در سورہ مائدہ رکوع چہاردہم پارہ ششم آیہ کریمہ یا ایہا الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس ان اللہ لا یہدی القوم
الکافرین فی تفسیر الکبیر فی الوجہ العاشر وتفسیر النیشاپوری عن ابی سعید الخدری نزلت الآیة فی فضل علی بن ابی
طالب رضی اللہ عنہ ولما نزلت ہذہ الآیة اخذ بیدہ فقال من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ فلقیہ عمر
رضی اللہ عنہ فقال ہنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة وہو قول ابن عباس والبراء بن
عازب ومحمد بن علی وفی تفسیر فتح البیان عن ابی سعید الخدری قال نزلت ہذہ الآیة یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب وعن ابن مسعود قال
کنا نقرأ علی عہد رسول اللہ صلعم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین وان لم تفعل فما

بلغت رسالته آیه کریمه کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب بسند صحیح از ثعلبی وابن المغازلی آورده
که بقول امام محمد باقر مراد از من عنده علم الکتاب علی مرتضی است و ثعلبی و ابونعیم از محمد حنیفه روایت نموده که مراد ازان علی
ابن ابی طالب است و فضیل بن یسار از باقر روایت نموده که انما نزلت فی علی انه عالم هذه الامة و در روایتی منوی
از علی مرتضی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من عنده علم الکتاب هو علی بن ابی طالب و عن ابی سعید الخدری
عن النبی صلی الله علیه وسلم کفی بالله شهیدا الایة هو اخی علی ابن ابی طالب و بقول امام موسی کاظم و زید بن علی و محمد حنیفه و
سلمان فارسی و ابی سعید الخدری و اسماعیل میگفتند که مراد ازان علی مرتضی است و در سوره آل عمران رکوع پنجم پاره
سوم آیه کریمه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الایة فی المعالم و جامع البیان المراد
بابناءنا الحسن و الحسین و بنساءنا فاطمة و انفسنا اعنی نفسه و علیا رضی الله عنه و العرب یسمی ابن عم الرجل نفسه سیوطی در تاریخ الخلفا
آورده اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا و ابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هولاء اهلی در باب این آیه در صواعق مفصلا و مبسوطا مسطور است و در سوره
واقعه السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم در معالم و دیگر تفاسیر گفته که مراد از سابقون سابقان
اسلام اند یا سابق الهجرت یا سابق در صلوات الخمس یا کسانیکه در قبلتین نماز گزارده اند بالجمله آیه کریمه در شان هر جماعتی
که باشد حضرت مرتضی را دران نصیبی کامل و حصه اوفر است و سیوطی در تاریخ الخلفا بروایت طبرانی و ابن ابی حاتم از
ابن عباس آورده که گفت ما انزل الله یا ایها الذین امنوا الا و علی امیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر
مکان و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی نازل نکرد خدا یا ایها الذین امنوا مگر که علی امیر و شریف آن جماعت است و هر آینه عتاب
کرده است خدای تعالی اصحاب محمد را بجای دیگر و ذکر کرده است علی را مگر بخیر و ابن عساکر از ابن عباس روایت
نموده که گفت نازل نشده ست در حق هیچکس از کتاب الله آنچه در حق علی نازل شده است و گفت ابن عباس که
نازل شده ست در حق علی سه صد آیه در روضة الاحباب از مجاهد نقل نموده که هفتاد آیه در شان حضرت مرتضی نازل
گشته تنبیه بدانکه آیات مذکوره اگرچه بروایتی در حق مرتضی نازل گشته مگر دران اختلاف است بالجمله در حق حضرت
مرتضی بخصوصه آیتی که گویا نتوان یافت که دران اختلاف نیست بدانست مولف سبب آن غلبه بنی امیه و بنی عباس
بوده که علمای وقت مغلوب شان بوده بعضی کلمه حق بر زبان آوردن نتوانسته روایات مخالفه که از حق دور است قبول
نموده اند لاجرم ترک آن همه تاویل لاطایل نموده روایتیکه موافق حضرت مرتضی است نقل نموده شد والله اعلم بحقیقة
الحال در سوره فتح رکوع چهارم پاره بست و ششم آیه کریمه محمد رسول الله الی قوله تعالی تریهم رکعا سجدا
فی

روح البیان عن الحسن تراهم رکعا سجدا علی بن ابی طالب تا بعد یکه هر شب ادا ز هزار تکبیر احرام از خلوت با سماع
خادمان عتبه علیه هاشمی میر سید

فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله وخلافته فی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام

احمد بن حنبل ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلعم من الفضائل ما ورد لعلی رضی الله عنه اخرجه الحاکم واخرج الشیخان
عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلعم خلف علی بن ابی طالب فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله تخلفنی
فی النساء والصبیان فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی واخرجا من سهل
بن سعد ان رسول الله صلعم قال یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله ورسوله ویحبه الله ورسوله
فاعطی الرایة علی بن ابی طالب وفی روایة قال رجل کرار غیر فرار یفتح الله علی یدیه الی اخر الحدیث ولاحمد عن ابی الطفیل
قال قال جمع علی الناس فی الرحبة ثم قال لهم انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلعم یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام فقام ثلثون
من الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ونعم ما قیل

بهر او گفت مصطفی با آله　کای خداوند وال من والاه
دشمنی وی افگند در چاه　هم به برهان عاد من عاداه

واخرج مسلم عن علی قال والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی
الا مومن ولا یبغضنی الا منافق واخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیا اخرجه البزار
والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله واخرج ابو یعلی والبزار عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلعم من اذی علیا فقد اذانی واخرج الطبرانی بسند صحیح عن ام سلمة عن رسول الله صلعم قال من احب علیا فقد احبنی
ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله واخرج احمد والحاکم وصححه عن ام
سلمة سمعت رسول الله صلعم یقول من سب علیا فقد سبنی واخرج احمد والحاکم بسند صحیح عن ابی سعید الخدری
ان رسول الله صلعم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله وفی اسد الغابة لابن اثیر
عن انس قال اهدی الی النبی صلعم طیر فقال اللهم ائتنی باحب خلقک الیک فجاء علی فاکل معه وعن زید بن یثیع عن
علی قال قیل یا رسول الله من یؤمر بعدک قال ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الاخرة وان
تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ
بکم الطریق المستقیم وعن علی قال قال رسول الله صلعم انت بمنزلة الکعبة تؤتی ولا تأتی فان اتاک هؤلاء القوم
فسلموها الیک یعنی الخلافة فاقبل منهم وان لم یاتوک فلا تاتهم حتی یاتوک وعن ابی سعید قال کنا مع رسول الله صلعم

فانقطع شسع نعلہ فخذہا علی یصلحہا فمضی رسول اللہ صلعم فقال ان منکم رجلا یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیلہ
فاستشرف لہا القوم فقال رسول اللہ صلعم لکنہ خاصف النعل فجاء فبشرناہ بذلک فلم یرفع بہ رأسا کانہ شیء قد سمعہ
من النبی صلعم وعن ابی سعید الخدری قال امرنا رسول اللہ صلعم بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین فقلنا
یا رسول اللہ امرتنا بقتال ہولاء فمع من فقال مع علی بن ابی طالب ومعہ یقتل عمار بن یاسر وعن مخنف بن سلیم
قال اتینا ابا ایوب الانصاری فقلنا قاتلت بسیفک المشرکین مع رسول اللہ صلعم ثم جئت تقاتل المسلمین
قال امرنی رسول اللہ صلعم بقتل الناکثین والقاسطین والمارقین وعن علی یقول علی المنبر عہد الی رسول اللہ صلعم
ان اقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین وعن ابن عمر حین حضرہ الموت ما اجد فی نفسی من الدنیا الا انی
لم اقاتل الفئۃ الباغیۃ وفی اسد الغابۃ والاستیعاب عن ابن عمر انہ قال ما اسی علی شیء الا انی لم اقاتل مع علی بن ابی
طالب الفئۃ الباغیۃ وما مات مسروق حتی تاب الی اللہ عن تخلفہ عن القتال مع علی رضو ولہذہ الاخبار طرق
صحاح وفی الاستیعاب وعن عبد اللہ بن عمرو العاص انہ کان یقول مالی ولصفین مالی ولقتال المسلمین واللہ
لوددت انی مت قبل ہذا بعشر سنین ثم یقول واللہ ما ضربت فیہا بسیف ولا طعنت برمح ولا رمیت بسہم ولوددت
انی لم احضر شیئا منہا واستغفر اللہ عز وجل من ذلک واتوب الیہ الا انہ ذکر انہ کانت بیدہ الرایۃ یومئذ فندم
ندامۃ شدیدۃ علی قتالہ مع معویہ وجعل یستغفر اللہ من ذلک ویتوب الیہ واعتذر من شہودہ صفین واقسم انہ لم یرم
فیہا بسہم ولا رمح وانہ انما شہدہا لعزمۃ ابیہ وفی اسد الغابۃ فی ذکر عمار بن یاسر عن ابی ہریرۃ ابشر عمار تقتلک الفئۃ الباغیۃ
وروی عمارۃ بن خزیمۃ بن ثابت قال شہد خزیمۃ بن ثابت الجمل وہو لا یسل سیفا وشہد صفین ولم یقاتل وقال
لا اقاتل حتی یقتل عمار فانظر من یقتلہ فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول تقتلہ الفئۃ الباغیۃ فلما قتل
عمار قال خزیمۃ ظہرت لی الضلالۃ ثم تقدم فقاتل حتی قتل ولما قتل عمار اجترأ رجلان اقبلا یختصمان کل منہما یقول انا
قتلتہ فقال عمرو بن العاص واللہ ان یختصمان الا فی النار واللہ لوددت انی مت قبل ہذا الیوم بعشرین سنۃ
وفی الینابیع من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق اللہ الی داودہ ومن قاتل علیا علی الخلافۃ فاقتلوہ کائنا
من کان للدیلمی علی امام البررۃ قاتل الفجرۃ منصور من نصرہ مخذول من خذلہ للحاکم وفی جامع الصغیر للسیوطی قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویح عمار تقتلک الفئۃ الباغیۃ تدعوہم الی الجنۃ ویدعونک الی النار رواہ البخاری
فی النسخۃ الاسماعیلی والبرقانی وفی الاستیعاب تواترت الاخبار عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال تقتل عمار الفئۃ
الباغیۃ وہو من اخبارہ بالغیب اعلام النبوۃ صلی اللہ علیہ وسلم وہو من اصح الاحادیث وقال النووی فی تہذیبہ ثبت

في الصحيحين هذا الحديث فكانت الصحابة تتبعونه حيث توجه لعلمهم بانه مع الفئة العادلة وشهد الحديث وفي اسد الغابة مثله
وفي ازالة الخفاء اخرج ابو بكر وابو يعلى واحمد وغيرهم وهذا اللفظ لابي يعلى عن قيس بن حازم قال مرت عائشة بماء لبني
عامر يقال له الحوأب فنبحت عليه الكلاب فقالت ما هذا قالوا ماء لبني عامر فقالت ردوني ردوني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كيف باحديكن اذا نبحت عليها كلاب الحوأب وفي الكامل لابن اثير مثله و در روضة
الاحباب آورده که چون ام المؤمنین عائشه استدعای مرافقت برای سفر بصره از ام المؤمنین ام سلمه نموده ام
سلمه گفت ای عائشه گواهی میدهی که از حضرت رسالت شنیده که علی خلیفتي علیکم في حیوتي ومماتي فمن عصاه
فقد عصاني گفت عائشه آری بعد از آن ام سلمه گفت که ای عائشه یاد داری که حضرت نبی نگفته که فرموده نگذرد
از شبها و روزها که سگان حوأب بر یکی از ازواج من صیاح و نباح کنند و آن زن که او را این واقعه پیش آید در میان
اهل بغی و فساد باشد از شنیدن این واقعه از غایت اضطراب انای آب که در دست داشتم بیفتاد و اثر
سبب آن از من معلوم نموده تبسمی فرموده بجانب تو نگاهی کرد و گفت گمان می برم که آن زن تو باشی ای
حمیرا عائشه تصدیق این حدیث نموده از عزیمت خود متقاعد شد بعد از آن حسب اصرار عبد الله بن الزبیر بطوریکه
در آن کتاب مسطور است متوجه بصره شد و در شواهد النبوة مذکور است که آنحضرت روزی بازواج طاهرات
گفت کدام از شما باشد خداوند جمل که پیشانی وی پر پشم باشد بیرون آید تا آنجا که سگان حوأب بروی بانگ کنند
بسیاری بر دست راست وی کشته شوند و بسیاری بر دست چپ وی و وی هم نزدیک بآن رسد اما
نجات یابد و از انجمله آنست که اشارت بهمین قصه فرموده است صلی الله علیه وسلم که بیرون آیند قومی هلاک
شوندگان فلاح نیابند پیشوای ایشان زنی باشد پیشوای ایشان در بهشت باشد و از انجمله آنست که حضرت
رسالت فرموده که علی را زود باشد که میان تو و عائشه چیزی واقع شود و آن اشارت بحرب یوم الجمل بود و امیر المؤمنین علی رضي الله عنه گفت
یا رسول الله این معامله از من واقع شود از میان اصحاب رسول صلعم فرمود که آری گفت که پس من بدبخت ترین اصحاب باشم رسول صلعم فرمود
نه چنین است ولیکن چون آن واقع شود بر وی مسلط شوی ویرا بمأمن وی باز گردان لاجرم چون
امیر المؤمنین علی رضي الله عنه در یوم الجمل ظفر یافت ویرا باحترام تمام بمدینه مراجعت فرمود وفي الكامل لابن اثير
ومروج الذهب للمسعودي والعبارة للمسعودي قال علي للزبير يوم الجمل اما تذكر يوم لقيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم في بني بياضة وهو راكب حماره فضحك الي رسول الله صلى الله عليه وسلم وضحكت انت معه فقلت انت
يا رسول الله ما يدع علي زهوه فقال لك ليس به زهو اتحبه يا زبير فقلت اني والله لاحبه فقال لك انك والله

ستقاتله وانت له ظالم فقال الزبير استغفر الله لو ذکرتها ما خرجت (فرجع عن المخالفة) و در روضة الاحباب آورده
که حضرت مرتضی زبیر را گفت ایا یاد داری که حضرت مصطفی صلعم با تو گفت ای زبیر علی را دوست میداری در جواب
گفتی یا رسول الله چگونه دوست ندارم او را و حال انکه پسر خال منست انسرور فرمود روزی بیاید که این دوستی
را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون آئی و ابواب فتنه و تحریش و ستم و تشویش بر روی وی بگشائی زبیر
گفت ای ولیکن فراموش کرده بودم بیاد من اوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد زبیر را که بخاطر داری که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فلان محله از محلات بنی هاشم با تو فرمود که من بنور نبوت می بینم که شیوه ستم
را پیشه خود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی در ائی زبیر ساعتی سر در پیش انداخت
بعد ازان گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم بیاد من دادی که اگر پیش ازین ساعتی انرا متذکر می بودم هرگز باین
معرکه حاضر نمیشدم و سوگند یاد کردم که محاربه دیگر با تو نمایم و انس رضی الله عنه را فرمود که بطلحه و زبیر حدیث مسموعه
مسموعه خود را برساند و آن است که انکما مقاتلان علیا و انکما ظالمان و در ترجمه صواعق اورده که بصحت
رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج امهات المومنین
کرد انگاه عایشه رضی الله تعالی عنها تبسمی نمود بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انظری یا حمیرا ان
لا تکونی انت ثم ای حمیرا نظر کن که ان زن تو نباشی باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
ولیت من امرها شیئا فارفق بها اگر در چیزی والی امر عایشه گردی با او رفق کن و ابویعلی و بیهقی مذکورین
از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در یوم الجمل) که زبیر بیرون امده علی را رضی الله عنه
بجست انگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر بخدا سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم نشنیده
که گفت تقاتله و انت له ظالم ای زبیر ترا با علی مقاتله خواهد افتاد و درانوقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این
سخن شنید باز گردید و در روایت ابویعلی و بیهقی انکه زبیر گفت بلی شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابو
نعیم از ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا روایت کرده اند که انحضرت باز واج مطهرات خطاب فرموده گفت کدام یکی از
شما که صاحب جمل احمر باشد خروج کند و در موضع حواب سگان انموضع بروی بانگ زنند و در حوالی او بسیاری
از مردم کشته گردند و در باب محاربه صفین و محاربه نهروان نیز احادیث آمده جامی در شواهد النبوة اورده که امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقداری زر از یمن پیش رسول صلی الله علیه وسلم فرستاده بود و انجناب قسمت آن میکرد
بود که ناگاه شخصی چشمها بمغاکی فرو برده رخسارها برامده با ریش کثیف پر موی امده گفت ای محمد از

خدای تعالی و پیغمبر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالی که برد اگر من عاصی شوم خالد بن الولید
رضی الله عنه حاضر بود اجازت قتل وی خواست نیافت پس آن شخص روی بگردانید و برفت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که از اصل این شخص مردم پیدا شوند که قرآن خوانند اما از گلوهای ایشان در نگذرد و اهل اسلام را
بقتل آرند و عابدان اصنام را بگذارند یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة یعنی از دین اسلام بیرون آیند
همچون بیرون آمدن تیر از شکاری و خوارج از اصل وی بودند لاجرم ایشانرا مارقین گویند و فی الکامل
لابن اثیر و مروج الذهب للمسعودی و شواهد النبوة للجامی عن جندب بن عبد الله الازدی و در روضة الاحباب
عن عبیده سلیمانی والعبارت للروضة عبیدهٔ سلیمانی گوید که من در رکاب نصرت انتساب علی بودم که نزدیک
نهروان رسید و دران حین شخصی خبر آورد که خوارج از آب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذارد و چون از نماز فارغ
گشت فرمود این خبر غیر واقع است قوم از آب نگذشته اند و مصارع ایشان درین طرف آبست باز جمعی از لشکریان
که پیش رفته بودند بعرض رسانیدند که مخالفان از آب عبور نمودند آنحضرت فرمود که والله ایشان از آب نخواهند
گذشت من هرگز دروغ نگفته ام و با من دروغ نگفته اند محلهای قتل ایشان درینجانب نهر است و از شما
از ده کس نکشند و ایشان هم زیاده از ده کس نمانند چون دیدند مخالفان را باینطرف یافتند چنانچه حضرت مرتضی
فرموده بود و در شواهد آورده که جندب بن عبد الله میگوید که در جمل و صفین من با علی بودم و مرا شک نبود که حق
بجانب او است لیکن در نهروان شکی بخاطر من افتاد چون این تکرار مشاهده با خود گفتم که الحمد لله که نیزه اسپ
بدست من افتاد با آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم خبری شنیده است با کذا بی است دلیر اگر مخالفان از
نهر گذشته باشند اول کسیکه با وی مقاتله کند من باشم چون دیدم که مخالفان باینطرف اند دانستم که حق
بجانب او ست و حضرت مرتضی دست به پشت من رسانیده گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو
معلوم شد گفتم آری ای امیر المومنین گفت بر نقل ثابت باش و در روضة الاحباب آورده که بصحت
پیوسته که امیر المومنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان همایون گذرانید که درین معرکه کشتگان مردم ما از درجه
آحاد بمرتبه عشرات نرسد و از مخالفان ده تن جان بسلامت بیرون نبرند همچنان شد که از مخالفان نه تن
زنده ماندند و از لشکر حضرت امیر نه تن کشته شدند و فی الکامل و مروج الذهب مثله و در روضة الاحباب مذکور است
که حضرت مرتضی پیش از حرب نهروان فرمود که قومی از دین گریزند چنانچه تیر از کمان اگرچه قرآن خوانند اما
قرآن از حلق ایشان تجاوز نکند و دل ایشانرا بر احکام فرقانی نشانی نبود بان خدای که دانه را بشکافت

دادم را از خزانهٔ کرم خود لباس وجود داد که رسول خدا با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان
محاربه خواهی کرد و این طایفه از بادیهٔ ضلالت بمنهج هدایت باز نیایند همچون تیر رفته که بشست باز نگردد و علامت
آنکه در میان ایشان مخدج موی باشد که بیک دست منکب او گوشت پاره بود مانند پستان زنان که بر سر آن موی سیاه
باشد مانند سبلت گربه عبیده گوید که چون حضرت مرتضی حدیث ذو الثدیه را بیان فرمود من سه نوبت
آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلعم شنیدی حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد که شنیدم
و در مروج الذهب و الکامل و روضة الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خوارج در مکانیکه شاه ولایت
اشاره بدان کرده بود بقتل رسیدند فرمود که ذو الثدیه را در میان کشتگان طلب کنند و جمعی هرچند در مقام
تجسس او برآمدند نیافتند و معروض نمودند که شخص مخدج در میان قتیلان نیست فرمود بخدا سوگند که ذو الثدیه
در میان ایشان است بار دیگر بتجسس او مشغول گشتند تا او را از تحت چهل قتیل بیرون آوردند و امیر المومنین علی رضی الله عنه بعد از
وجدان آن ملعون سجدهٔ شکر بجا آورد و در ترجمهٔ صواعق آورده که ذو الثدیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود در میان
کشتگان پیدا آمد و فیروزآبادی در سفر السعادت آورده علی مرتضی بعد از وجدان نعش ذو الثدیه سر بسجده نهاد و در ازالة الخفا آورده
اخرج احمد عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علی الی الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال انه یخرج قوم
یتکلمون بالحق لا یجاوز حلقهم یخرجون من الحق کما یخرج السهم من الرمیة سیماهم ان منهم رجلا اسود مخدج الید فی یده
شعرات سود ان کان هو فقد قتلتم شر الناس وان لم یکن هو فقد قتلتم خیر الناس فبکینا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا
المخدج فخررنا سجودا و خر علی معنا ساجدا و فی اسد الغابة لابن اثیر عن عمار بن یاسر بحدیث طویل سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال یا علی طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب علیک اما الذین
احبوک و صدقوا فیک فهم جیرانک فی دارک و رفقاؤک فی قصرک و اما الذین ابغضوک و کذبوا علیک فحق علی الله
ان یوقفهم موقف الکذابین یوم القیمة و در صواعق از طبرانی از ام سلمه نقل نموده که چون آیهٔ طهارت نازل شد
حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و عبا بر این چهار کس انداخت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم الحدیث

فصل فی علمه باید دانست که حضرت مرتضی جرعه از سرچشمهٔ ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چشیده چنانچه خود بارها فرموده
که هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله زقا زقا و بعد وفات سید کائنات
قدری آب از چشم مبارک او بر خانهٔ چشم نرسیده بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد ابواب علم از برکت آن

بردی بکشوده و چون در وقت ولادت حضرت مرتضی رسول صلی الله علیه و سلم اول لعاب دهن مبارک خود در دهان او نهاده حق تعالی به برکت آن علم و شجاعت و قوت باو ارزانی داشته و حافظ او آنقدر درست بوده که هر چه شنیدی فراموش نکردی چنانچه در تفسیر آیه و تعیها اذن واعیه گذشت حکیم سنائی در مدح او چه خوش گفته

مصطفی انگشت بر دهان آورد | قطرهٔ آب بر زبان آورد
سر انگشت خویش را تر کرد | وانگهی در دهان حیدر کرد
داد مردی و علم و حفظ سخن | سر انگشتنش از بن ناخن
بود از بهر سود و سرمایش | سر انگشت مصطفی وایش
سر انگشت به شگاف آمد | نطق حیدر چو کوه قاف آمد
بر و تیغ آن هنر بی هیچ | کرد اسلام را همه یک تیغ
بود تیغی زبان گوهر پاش | که بدو کرد علم عالم فاش
دیگری ذوالفقار بران بود | کافت جان شیر غران بود

فی اسد الغابة لابن اثیر و تهذیب النواوی روی علی عن النبی صلی الله علیه و سلم و عنه ابو الحسن و الحسین و محمد بن الحنفیة و عمرو ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و عبد الله بن جعفر و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله و جابر بن سمرة و صهیب و حذیفة بن الاسید و سفینة و عمر بن حریث و البراء بن عازب و جریر بن عبد الله و عمارة بن رویبة و عبد الرحمن بن ابزی و طارق بن شهاب و طارق بن اشیم و عبد الرحمن بن اشیم و عبد الله بن ثعلبة و ابو موسی الاشعری و ابو سعید الخدری و ابو امامة و ابو رافع و ابو هریرة و ابو لیلی و ابو الطفیل و ابو جحیفة و ابو سریحة صحابیون الا ابناه محمد و عمر فانهما من التابعین و من التابعین سعید بن المسیب و مسعود بن الحکم الزرقی و قیس بن ابی حازم و عبیدة السلمانی و علقمة بن قیس و ابو الاسود الدئلی و زر بن حبیش و شریح بن هانی و الشعبی و شقیق و خلق من الصحابة و التابعین عن علی رضی الله تعالی عنه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الیمن فقلت یا رسول الله تبعثنی الی الیمن و یسألون عن القضاء و لا علم لی به قال ادن فدنوت فضرب بیده علی صدری ثم قال اللهم ثبت لسانه و اهد قلبه فلا و الذی فلق الحبة و برأ النسمة ما شککت فی قضاء بین اثنین کما فی اسد الغابة و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب قال السیوطی هذا حدیث حسن علی الصواب قد بینت حاله فی التعقبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النواوی و ابن الجوزی و لا صحیح کما قال الحاکم و فی اسد الغابة عن سعید بن المسیب ما کان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن عبد الملک بن سلیمان قال قلت لعطاء اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا و الله لا اعلمه و قال ابن عباس لقد اعطی علی تسعة اعشار العلم و ایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر فی الینابیع اخرجا

ابن المغازلی و موفق الخوارزمی و موفق بن احمد باسانیدہم عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فسئل عن علم علی فقال قسمت الحکمۃ عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ اجزاء والناس جزء واحد وہو اعلم بالعشر
الباقی واخرج موفق بن احمد بسندہ عن سلمان رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اعلم امتی
علی وفی الینابیع کانت الصحابۃ یرجعون الیہ فی احکام الکتاب ویاخذون عنہ الفتاوی کما قال عمر
بن الخطاب رضی اللہ عنہ فی عدۃ مواطن لولا علی لہلک عمر وعن عیاش بن ربیعۃ ان علیا کان لہ ما شئت
من ضرس قاطع فی العلم وکان لہ البسطۃ فی العشیرۃ والقدم فی الاسلام والصہر لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
والفقہ فی السنۃ والنجدۃ فی الحرب والجود بالمال وعن ابن عباس قال اذا ثبت لنا الشیء عن علی لم
نعدل الی غیرہ واخرج السیوطی فی تاریخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقۃ عن علی
الفتیا لا نعدوہا وعن سعید بن المسیب قال کان عمر بن الخطاب یتعوذ باللہ من معضلۃ لیس لہا ابو حسن
وعن علی قال واللہ ما نزلت آیۃ الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت وعلی من نزلت ان ربی وہب
لی قلبا عقولا ولسانا طلقا وعن ابی الطفیل قال قال علی سلونی عن کتاب اللہ فانہ لیس من آیۃ الا وقد عرفت
بلیل نزلت ام بنہار ام فی سہل ام فی جبل وعن محمد بن سیرین لو اصیب القرآن علی وکتبہ علی تنزیلہ لو اصیب
ذلک الکتاب کان فیہ العلم وفی الصواعق فیہ علم طویل وفی الینابیع ذکر علی رضی اللہ عنہ عند عائشۃ فقالت
ہو اعلم بالسنۃ من بقی من الصحابۃ وفی الاستیعاب عن جسرۃ قالت قالت عائشۃ من افتاکم بصوم
عاشورا قالوا علی بن ابی طالب قالت اما انہ اعلم الناس بالسنۃ وعن سعید بن وہب قال قال
عبد اللہ اعلم اہل المدینۃ بالفرائض علی بن ابی طالب وعن مغیرۃ قال لیس احد منہم اقوی قولا فی الفرائض من
علی وکان مغیرۃ صاحب الفرائض وعن اذینۃ العبدی قال اتیت عمر بن الخطاب فسألتہ من این اعتمر فقال ائت
علیا فاسئلہ وذکر الحدیث وفیہ قال عمر ما اجد لک الا ما قال علی وعن شریح بن ہانی سألت عائشۃ ام المؤمنین
عن المسح علی الخفین فقالت ائت علیا فاسئلہ وعن عبد اللہ بن ابی الطفیل قال شہدت علیا یخطب وہو یقول سلونی فواللہ
لا تسئلونی عن شیء الا اخبرتکم وفیہ ایضا کان معویۃ یکتب فیما ینزل بہ لیسأل لہ علی بن ابی طالب رض فلما بلغہ قتلہ قال
ذہب الفقہ والعلم بموت ابن ابی طالب فقال لہ عتبۃ اخوہ لا یسمع ہذا منک اہل الشام فقال لہ دعنی عنک وسئل ابن عباس
عن الخلفاء الراشدین فقال للثلثۃ الاول کان رحمہم اللہ ثم قال لعلی کان واللہ قد ملی علما وحلما و در ازالۃ الخفا اورده ونصیب
وافر از علوم بہ منہ التسعۃ کہ جمع کرد قرآن را بحضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وترتیب دادہ بود ما نزلہ السکن

تقدیم مساعید شیوع ان تشد اخرج ابو عمر عن محمد بن کعب القرظی قال کان ممن جمع القران علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو حی عثمان و علی و غیرهما و جمعی از تابعین قران را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمع تا حال باقی
است قال البغوی فی شرح السنة و القراء المعروفون اسندوا قراتهم الی الصحابة فاسند عاصم و حمزه الی علی و غیره
و هولاء قرؤا علی النبی صلی الله علیه وسلم اما زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت او معروف و مشهور است که هیچکس
از اتباع روزگار بغیر حضرت مصطفی از وی مسابقت نمیتوانست نمود حضرت مصطفی بوای خود در مواطن کثیره باد
عطا فرموده در احد و حنین ثبات قدمی نمود و جمعی کثیر از مشرکان را بجهنم فرستاد و فتح خیبر بر دست او بوقوع پیوست
و قد ثبت فی الصحیحین انه اعطاه الرایة فی یوم خیبر و اخبر ان الفتح یکون علی یدیه و یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله الی آخر
الحدیث و نصف فتح بدر گویا از دست حضرت مرتضی واقع شد در سیرت ابن هشام مسطور است که در بدر هفتاد
مشرک بقتل آمدند منجمله آن سی و سه کس را خاصه حضرت مرتضی بلا شرکت احدی بقتل آورده و دو کس را بشرکت دیگر
بقتل آورد قال الکفوی کان علی رضی الله عنه سریع الجواب بدیع الخطاب و کان معجزة من معجزات النبی صلی
الله علیه وسلم تبحره فی العلوم و شجاعته فی الحروب کان ملقبا و سقا و مقرا له صلی الله علیه وسلم و فی
تهذیب النواوی اما علمه فکان من العلوم بالمحل العالی روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خمسمائة حدیث
و ستة و ثمانین حدیثا اتفق البخاری و مسلم منها علی عشرین و انفرد البخاری بتسعة و مسلم بخمسة عشر و سوال
کبار الصحابة له و رجوعهم الی فتاویه و اقواله فی المواطن الکثیرة و المسائل المعضلات مشهور و اما زهده فهو من الامور
المشهورة التی اشترک فی معرفتها الخاص و العام و فی الصواعق و استیعاب و ازالة الخفا قال معاویة لضرار
بن حمزة السعدی او الصدای رضی الله عنه یا ضرار صف لی علیا قال اعفنی یا امیر المومنین قال لتصفنه قال اذ لا بد
من وصفه فکان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکمة من نواحیه
یستوحش من الدنیا و زهرتها و یستانس باللیل و وحشته و کان غزیر العبرة طویل الفکرة یعجبه من الطعام ما خشن و من اللباس
ما خشن و کان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سالناه و یاتینا اذا دعوناه و نحن والله مع تقربه ایانا و قربه منا لا نکاد نکلمه
هیبة له یعظم اهل الدین و یقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله و لا ییاس الضعیف من عدله و اشهد لقد رایته
فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول
یا دنیا غری غیری الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات قد باینتک ثلثا لا رجعة فیها فعمرک قصیر و خطرک
حقیر اه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق فبکی معاویة قال رحم الله ابا حسن کان والله کذلک

قال فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح واحدها فی حجرها یعنی معاویه ضرار را که یکی از صحابه بود گفت که
علی را وصف کن ضرار گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آینه ترا وصف باید کرد گفت اگر بالضرور باید گفت
پس بود والله عالی همت توتمند قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی منفجر میشد و بحکمت لسان
وی ناطق میگشت متوحش و متنفر بود از دنیا و تازگی و زینت آن و انس میگرفت در شب و وحشت تنهائی
آن و اشک بسیار از چشم او مریخت بود و دراز فکر کننده بلباس تنگ و طعام بقدر قناعت و اکتفا میکرد و بود در میان
ما مانند یکی از ما هرگاه میخواندیم اجابت میکرد و هرگاه درخواست انتظار کشتی میکردیم انتظار ما میکشید و با و الله
با وجود قربیکه بوی میداشتیم نزدیک بان بود که از هیبت بوی تکلم نکنیم اهل دین را تعظیم مینمود و مساکین
نزدیک مینشد و قول باطل مرد قوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیگشت و من گواهی
میدهم که هر آینه دیدم او را در بعض مقام که فروهشته بود شب دامان خود را و پنهان شده بود ستاره های
او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب میکرد مانند اضطراب مار گزیده و گریه میکرد گریه اندوهگین و
میگفت ای دنیا فریب ده دیگری را آیا بسوی من پیش آمدی یا من مشتاقی هیهات هیهات ترا سه طلاق دادم
بطلاق باین که هیچ رجعتی ندارد عمر تو کوتاه است و خطره تو بسیار است آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت
طریق پس بگریست معاویه و گفت رحمت کند خدا بر ابوالحسن بود همچنان پس گفت معاویه مر ضرار را که پس
چگونه است حزن تو برو گفت حزن مادریکه که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش ذبح کنند و فی الاستیعاب
سئل الحسن بن ابی الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی والله سهماً صایباً من مرامی الله
عزوجل علی عدوه و ربانی هذه الامة و ذا فضلها و ذا سابقتها و ذا قرابتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم لم
یکن بالنؤومة عن امر الله ولا بالملومة فی دین الله ولا بالسروقة لمال الله اعطی القرآن عزائمه ففاز منه بریاض
مونقة ذلک علی ابن ابی طالب یا لکع وعن عبد الله بن ابی الهذیل قال رایت علیا خرج و علیه قمیص
رازی اذا مد کم قمیصه بلغ الی الظفر و اذا ارسله صار الی نصف الساعد وعن ابن جرموز عن ابیه قال رایت
علی ابن ابی طالب یخرج من مسجد الکوفة و علیه قطریتان متزرا بالواحدة مرتدیا بالاخری و ازاره الی نصف الساق
و هو یطوف بالاسواق و معه درة یامرهم بتقوی الله و صدق الحدیث و حسن البیع و الوفاء بالکیل و المیزان و عن
عطاء قال رایت علی علی قمیص کرابیس غیر غسیل و عن ابی الهذیل قال رایت علی علی قمیصا رازیا اذا ارخی بلغ
اطراف اصابعه و اذا اطلقه صار الی الرسغ و فضائله لا یحیط بها

فصل فی خلافته امّا قصهٔ خلافت او بس طول طویل است کتب سیر و تواریخ ازان مملو و مشحون است ابن اثیر در الکامل و مسعودی در مروج الذهب و اعثم کوفی در فتوح و سید جمال الدین محدث در کتاب روضة الاحباب و خاوند شاه در روضة الصفا و ذهبی در کتاب دول و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود وغیره مورخین کتب های طویله و دفاتر عریضه ساخته و پرداخته اند و مشروحا و مبسوطا احوال خیر مآل و باستقلال حال خلافت با کمال او تحریر در آورده اند هر کرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نماید این مختصر متحمل ان شدن نمیتواند و نیز از تحریر مشاجرات صحابه میتر سد لاجرم عنان قلم از تفصیل ان منحرف ساخته اجمالا چند سطر بر روی کاغذ می آرم

همه کرده شاهنشاه نو خرام　　درین یک ورق کاغذ آرم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله عنه را اکاره بودند بعد از انکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بمکه امدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در مکه بود او را بر داشته بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان رض کردند چون این خبر بسمع علی رضی الله عنه رسید عنان عزیمت بجانب عراق صوب معطوف ساخت و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شد و در جمادی الاخر سنة ست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکی ازانجمله طلحه و دیگر زبیر بود دران واقعه که مشهور است بواقعة الجمل کشته شدند و علی رض پانزده روز در بصره اقامت فرمود انگاه متوجه کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب او توجه نمود در ماه صفر سنة سبع و ثلثین در صفین تلاقی دست داد و در انموضع ایام قتال متمادی شد خلقی کثیر بقتل امدند انگاه اهل شام باستصواب و کید عمرو بن العاصی رفع مصاحف کردند تقرر چنین شد که عمرو بن العاصی از طرف معاویه و ابو موسی اشعری از طرف علی رض حکم باشند و در سال اینده فریقین در موضع اذرح مجتمع شده در حال امت نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام و مرتضی بجانب کوفه مراجعت نمود و بعد ازان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوارج مشهور اند بروی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله و در حرورا که قریه است از قریات کوفه لشکر کشی نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد آنجماعت فرستاد و مباحثه و مخاصمه با آنجماعت نموده ایشانرا ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر ازان عقیده

رجوع نمودند و قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و به نهروان رفتند آنگاه حضرت مرتضی بر سر ایشان رفته ایشانرا
بقتل رسانید و ذو الثدیه که رسول الله صلی الله علیه وسلم از ان خبر داده بود در میان کشتگان پدید آمد و این واقعه
در سنه ثمان وثلاثین بود و در شعبان همین سال بموجب وعده مردم در اذرح مجتمع شدند و سعد وقاص
و عبد الله عمر وغیرهما از اصحاب در انجا حاضر شدند آنگاه عمرو عاص مکری نموده با ابوموسی گفت تو از من افضلی
و بزرگتری باید که در تکلم در این امر تقدم نمائی ابوموسی فریب خورده پیش دستی نموده مرتضی را از امارت خلع نمود
وچون نوبت عمرو عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین نهج متفرق شدند و حضرت
مرتضی از غایت غضب انگشتان مبارک خود میگزید و میگفت اعصی ویطاع معاویة مردم من عصیان میورزند
و اطاعت معاویه میکنند در صواعق و تاریخ الخلفا للسیوطی و تهذیب النوادر واسد الغابة لابن اثیر از
سعید بن المسیب آورده که چون عثمان رض مقتول شد آمدند صحابه نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو میکنیم
که تو احقی بان پس گفت این اختیار اهل بدر است پس هر کسیکه ایشان برا و راضی باشند او خلیفه است
پس نه باقی ماند از اهل بدر کسی مگر که آمد نزد مرتضی پس چون دید مرتضی این امر رفت بسوی مسجد و
بر منبر شد و اول کسیکه بیعت او نمود طلحه بود بعد از ان زبیر بعد از ان دیگران انتهی —

فصل فی شهادته وکیفیت شهادت حضرت مرتضوی بدینگونه است که سیوطی در تاریخ الخلفا
از مستدرک حاکم از سدی نقل نموده که عبد الرحمن ابن ملجم المرادی بر زنی قطامه نام عاشق شد و از ان
سه هزار دینار و قتل علی رض کابین خود مقرر نموده و آن شقی قبول این معنی نموده و در تهذیب نوادر و دیگر تواریخ
آورده که در تاریخ هفدهم رمضان وقت سحر که آنجناب برای نماز برآمده بود آن شقی شمشیر مسموم بر پیشانی
همایون او زد و بدان باعث رسید و آنجناب بشب یکشنبه متوجه فردوس اعلی شد و زخم آنجناب در شب جمعه
هفدهم رمضان وقت صبح سنه اربعین بود و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر غسل و تکفین او نمودند در سه
پارچه که در ان پیراهن و عمامه نبود و امام حسن علیه السلام بر وی نماز گذارد و وقت صبح دفن نمودند و گویند که
ترویش بقیه از حنوط رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و وصیت نموده که او را بان محنوط سازند و چون از وصیت
فارغ شد گفت السلام علیکم رحمة الله و برکاته و بعد از ان تکلم نکرد مگر بلا اله الا الله تا آنکه وفات یافت

قال الفرزدق

فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة — کمهر قطام من غنی و معدم

ثلثة الاف وعبد وقينة — وضرب علي بالحسام المسمم
فلا مهر اغلى من علي وان غلى — ولا فتك دون فتك ابن ملجم

وبعد از شهادت حضرت مرتضی آن شقی را شعله نمودند و در توبره ساخته بسوختند و از ینجا باتش جهنم رسید وحدیث اشقی الاخرین بروی صادق امد حکیم سنائی میگوید۔

مرد مدبر ز بهر عشق زنے — اندر افگند در جهان فتنے
رفت زی کوفه از پئے انکار — انجنان خاکسار بے مقدار
انجنان اہل جہل معتبلے — خیره بگزید خون چون علے
شله کردند مر ورا پس ازان — رفت سوی جهنم اوراجان

وفی الاستیعاب قالت عائشه رض لما بلغها قتل علی رضی الله عنه تصنع العرب ما شاءت فلیس لها احد ینہاها وعن ابے قیس الازدے قال ادرکت الناس وهم ثلث طبقات اهل الدین یحبون علیاً واهل الدنیا یحبون معاویة وخوارج۔

فصل فی کونه لقبه الصدیق الاکبر والفاروق

بدانکه لقب انجناب صدیق اکبر هست وفاروق است فی خصائص النسائی عن عباد بن عبد الله قال قال علی رضی الله عنه انا عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی (وفی نسخة غیری) الا کاذب صلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته که مراد از قبل ناس انکسانی اند که داخل سیاق نیستند چه درمیان اسلام حضرت مرتضی و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود وفی الینابیع نقلا عن الحموینے بسنده من ابے رافع عن ابی ذر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی انت اول من امن بی وانت اول من یصافحنی یوم القیامة وانت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی یفرق بین الحق والباطل وانت یعسوب المسلمین والمال یعسوب الکفار در روضة الاحباب اورده که ارباب سیر رحمهم الله بروایت ابوذر غفاری وسلمان الفارسی رضی الله عنهما ایراد فرموده اند که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دست امیر المومنین علی گرفته گفت اول المومنین وفاروق الامة ویعسوب المومنین واول من یصافحنی یوم القیامة هذا الصدیق الاکبر وهم در روضة الاحباب از مسند امام احمد حنبل روایت کرده که گفت ابن عباس یقول علی رض انا عبد الله واخو رسوله وانا صدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر

ولقد صلیت قبل الناس سبع سنین و فی الینابیع روی هذا الحدیث ابن ماجة القزوینی واحمد فی مسنده وابونعیم الحافظ والثعلبی
والحموینی اخرجوا جمیعا باسانیدهم عن عباد بن عبد الله حدیث المذکور و در صواعق در حدیث سی و سیوم بروایت ابن
نجار از ابن عباس رضی الله تعالی عنه آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که الصدیقون ثلاثة
خرقیل مومن آل فرعون و حبیب نجار صاحب آل یسین و علی ابن ابیطالب و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة
از ریاض النضرة نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را صدیق نام نهاده و فی الینابیع نقلا عن الاصابة
عن ابی لیلی الغفاری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ستکون من بعدی فتنة فاذا کان
ذلک فالزموا علی ابن ابی طالب فانه اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامة وهو الصدیق الاکبر وهو
فاروق هذه الامة وهو یعسوب المومنین والمال یعسوب المنافقین و احمد فی مسنده و ابونعیم و ابن المغازلی
وموفق الخوارزمی اخرجوا بالاسناد عن ابی لیلی و عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنهما قالا قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الصدیقون ثلثة حبیب النجار هو المومن الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین
و خرقیل مومن آل فرعون الذی قال أتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم حضرت
مرتضی یکی از عشره مبشره است و یکی از خلفای راشدین است و یکی از آن شش کس است که عمر
برای خلافت مقرر داشته و یکی از خطبای معروف و یکی از زهاد مشهور است و یکی از سابقان
اسلام است که بغیر خدیجه هیچ کس بروی سابق نیست بقول صحیح مختار و یکی از منتظران خلافت است
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بادی معامله منتظر الخلافة نموده رضی الله تعالی عنه وسلام الله علیه

فصل فی کراماته واقدی در فتوح شام از عرفجه ابن مازن روایت نموده که عمر رضی الله عنه او را
نامه داد که این را بوالی شام برسان و چون آن وقت عمر رضی الله عنه بکار دیگر مشغول بود نگفت
که باید که جواب این در میان سه روز بیاری این مازن از هیبت گفتن نتوانست که درین عرصه قلیل
چگونه قطع این مسافت بعیده نمایم نزد عباس بن عبد المطلب رفت تا با عمر درین باب سخن گوید آن وقت
عباس و حضرت مرتضی و حسنین در مسجد نبوی بتلاوت قرآن مشغول بودند چون عباس این سخن شنید با
مرتضی بگفت که عمر در حالت غفلت این حکم داده باید که تو با عمر درین باب سخن گوئی و مهلتی مناسب بگیری
حضرت مرتضی گفت نمیخواهم که ممنون عمر شوم مگر از خدا در خواهم که او را باین عرصه تا بشام رساند و باز آرد
که او بر همه امور قادر است باید که چون من مناجات کنم شما و حسنین آمین بگوئید همچنان کردند بعد از آن مرتضی

با ابن مازن، گفت که بروخداسے تعالے دعاے علی و عباس و حسنین را ونخواهد کرد پس ابن مازن روز سیوم سحرگاه از شام مراجعت نموده نزد عمر رض رفت و جواب نامه باد داو گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست این مرد گفت ابن مازن گفت که مرا سه روز است بشام فرستاده بودم گفت آری گفت پس این جواب از کجا آوردی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفتیش معلوم شد که او صادق ہست

کرامات حضرت علی رض بسیار است

فی تاریخ الخلفا للسیوطی روایت کرده است عبدالرزاق از حجر مدری که گفت حجر که گفت مرا علی بن ابیطالب چه خواہی کرد وقتیکہ مامور شوی براے لعنت من گفتم آیا این چنین خواہد شد گفت آرے گفتم پس چکنم آنوقت گفت لعنت کن مرا و نہ بیزار شوی از من (یعنی بزبان لعنت کن و از دل بیزار مکن) گفت حجر که پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر حجاج که امیر یمن بود که لعنت کنم علی مرتضے را پس گفتم که امیر امر کرد مرا که لعنت کنم علی را پس لعنت کنید او را که لعنت کرده است خدای تعالیٰ او را پس نه دریافت مرد این سخن مگر مردی در روایت کرده است طبرانی در اوسط و ابونعیم در دلایل از زادان که علی رضی اللہ عنہ سخنی گفت پس تکذیب کرد او را مردے پس گفت علی رض که دعا کنم براے تو اگر کاذب باشی گفت که دعا کن پس دعا کرد بروے پس برنخواست از جای خود تا آنکه رفت بصارت او و نابینا شد در شواہد النبوۃ آورده که بروایت صحیحہ ثابت شده است که علی رضی اللہ عنہ چون پاے مبارک بر رکاب مے نہاد افتتاح تلاوت قران میکرد و چون پاے دیگر بر رکاب میرسید و بر دابہ بالا مستور است مے نشست ختم تمام میکرد میگوید مولف که این سن قبیل قبض و بسیط زمان است که نسبت به بعض اولیا اللہ واقع میشود چنانچہ در نفحات الانس در ذکر شیخ موسے سدرانی این را از شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی بالتفصیل بیان نموده روزے در کوفہ بعد نماز صبح شخصے را فرمود که بفلان موضع برو و آنجا مسجد یست در پہلوی مسجد خانہ است آنجا زن و مردے باہم نزاعے دارند ہر دو را نزدم حاضر کن چون آن ہر دو را آوردند گفت امشب نزاع شما در چہ بود جوان گفت اے امیرالمومنین این زن را نکاح کردم چون پیش وے رفتم مرا از وے نفرتے پیدا شد و دورے جستم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا آنزمان که فرمان تو رسید امیر کرم اللہ وجہہ روبسوے حاضران مجلس کرد و گفت که بسیار سخنان ہست که آنکس که بان مخاطب

میشود و نخواهد که دیگران بشنوند همه برفتند وانجوان وزن بماندروی بان زن کرد و گفت اینجوان را میشناسی گفت
نه فرمود که من ترا بگویم اما باید که منکر نشوی تو فلان بنت فلان هستی و این عمی داشتی با وی جمع شدی
و از ان آبستن گشتی و این خبر با مادر خود گفتی و از پدر نهان داشتی چون وقت وضع حمل رسید شب بود
مادر تو ترا از خانه بیرون بردچون فرزند آمد در خرقه پیچیدی و در بیرون دیوار ها که محل قضای حاجت مردمان
بود بینداختی سگی آمد و ویرا بو میکرد سنگی بسوی آن سگ انداختی و بر سر آن کودک خورد و بشکست مادر تو پاره
از ازار خود بدرید و بر سر وی ببست پس ویرا بگذاشتید و برفتید و دیگر احوال وی ندانستید آن زن گفت
حال چنین است ای امیر المومنین بعد از ان گفت پس فلان قبیلان کودک را به پروردند تا بزرگ شد و بکوفه آمد
و ترا از ان کرد و این جوان همان کودک نست پس آنجوانرا گفت سر خود برهنه کن اثر شکستگی بران ظاهر بود گفت
پسر خود را بگیر و ببر و خدای تعالی آنچه بر وی حرام بود از ان محفوظ داشت بار دیگر اهل کوفه از طغیان آب فرات
پیش وی رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضی جبه حضرت مصطفی بر دوش و برد وی و بر سر وی عمامه
وی و بر کمر وی عصای وی در دست گرفته اسپ سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
آنجناب دو رکعت نماز مخفف گذارد و ببالای پل بر آمد و حسنین با وی بودند پس با عصا بجانب آب اشارت کرد
یک گز آب کم شد پرسید که اینقدر بس است گفتند که نه باز بعصا بجانب آب دوبار اشارت کرد آب دو
گز دیگر کم شد همچنین تا سه گز کم شد مردمان آواز برداشتند که همینقدر بس است ای امیر المومنین شخصی را از احوال
وی خبر داد که ترا بفلان موضع بر فلان درخت خرما صلب خواهند کرد همچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
کمیل بن زیاد رضی الله عنه چون حجاج ثقفی برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضی مرا خبر داده بود که قاتل
من تو خواهی بود بعد از ان حجاج گردن وی بزد همچنین چون حجاج قنبر مولای حضرت مرتضی را گرفت
و حکم بقتل وی نمود گفت که حضرت مرتضی مرا خبر داده بود که مظلوم کشته شوم در سفر بصره قبل از در لشکر
کوفه گفت که دوازده هزار و یک مرد می آیند چون شمردند بعینه بود بی کم و بیش در وقت توجه بصفین اصحاب
وی محتاج آب شدند در قرب آن آب نبود از انجا تا آب دو فرسنگ بود بعد از ان چون قدری برفت دیری
ظاهر شد حضرت مرتضی نزدیک دیر بجائی اشارت کرد که آنرا بکاوید چون قدری خاک برداشتند سنگی
بزرگ پیدا آمد که هیچ آلتی بران کار نمیکرد و کسی را طاقت برداشتن آن نشد حضرت مرتضی آن سنگ را دور
انداخت آب بغایت صافی و شیرین و خنک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و آنقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت مرتضی آن سنگ را بالای چشمه نهاد و بفرمود تا خاک بر وا فگنند راهب از دیر از دیر فرود آمد و پرسید
که تو پیغمبر مرسلی فرمود که نے گفت تو فرشته مقربے گفت که نے پس گفت که تو چه کسے فرمود من وصی
پیغمبر مرسل محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم راهب گفت دست بیار که مسلمان شوم او بر دست
حضرت امیر اسلام آورد و گواهی بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضی بداد بعد ازان از وی
پرسید که سبب اسلام آوردن تو چه بود گفت ای امیر المومنین بنائے این دیر از برائے کننده این سنگ است
پیش از من بسیارے درین دیر بوده اند زیرا که در کتب خود دیده ایم و از علمائے خود شنیده ایم که درین موضع
چشمه است که ظاهر نکند آنرا مگر پیغمبرے یا وصی او پس چون من این را دیدم بآرزوے خود رسیدم حضرت مرتضی
از شنیدن این قصه بسیار گریست و گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا و کنت فی کتبه مذکورا
بعد ازان راهب ملازمت حضرت مرتضوے اختیار نمود تا بصفین شهید گشت و حضرت مرتضی در حق
وے بگفت که وے مولائے منست و در شواهد آورده که خدائے تعالی دو بار برائے او رد شمس کرد
یکے در عهد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید
خدرے رض روایت کرده اند که وحی بران حضرت آمده بود و آنسرور آنوقت تکیه بر ران مرتضی رض کرده بود و سر
برنداشت تا که آفتاب غروب کرد مرتضی رض نماز عصر را نشسته گذارد باشاره چون رسول صلعم این حال
معلوم نمود بمرتضی فرمود که دعا کن تا خدائے تعالے آفتاب را برگرداند تا تو نماز دیگر بر وقت بگذاری مرتضی
دعا کرد و آفتاب بآموضع که نماز دیگری باشد باز گشت و مرتضی نماز خود را در وقت بگذارد و اسما بنت عمیس
گوید که از آفتاب در وقت غروب آوازے می آمد همچون آواز اره و در جائے دیگر شواهد گفته که آفتاب برای
مرتضی بدعائے حضرت مصطفی صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در قصیده نعتیه میگوید۔

چون فوت شد عصر از علی از بهر وی از کاهلی
گشت از دعایش منجلی از حرب شمس خاوران

وحافظ ابن حجر هیثمی در صواعق آورده که رسول صلعم دعا کرد که اللهم انه کان فی طاعتک وطاعة رسولک
فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت طحاوے و قاضی در شفا گوید که حدیث رد شمس صحیح است و شیخ الاسلام
ابو زرعه گوید حدیثی حسن است و غیر او از علما متابعت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفتند این حدیث
موضوع است و در ازالة الخفا آورده که سیوطی در جزو کشف اللبس فی حدیث رد الشمس گفته که حدیث رد شمس
معجزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و تصحیح کرده است این را طحاوے و غیر او و افراط کرده است ابن جوزی

ودرین حدیث تا آنکه آورده است اترا در کتاب الموضوعات وگفته است شاگرد او محمد دمشقی فی جزء فی مزیل اللبس
عن حدیث رد الشمس بدانکه این حدیث را طحاوی در شرح مشکل الآثار از اسما بنت عمیس از دو طریق روایت
نموده وگفته است که این هر دو طریق ثابت است و روات آن جمله ثقات اند ونقل نموده است اترا قاضی عیاض
در شفا وحافظ ابن سید الناس فی بشری اللبیب وحافظ علاء الدین مغلطائی در کتاب زهر الباسم وتصحیح کرده است
انرا ابو الفتح ازدی وتحسین کرده است ابوزرعه عراقی وسیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة وطبرانی
در کبیر وگفته است حافظ احمد بن صالح سزاوار نیست آنکس را که اهل علم باشد که مخالفت کند از حدیث اسما بنت
عمیس چرا که این از اجلهٔ علامات نبوت است وتحقیق که انکار نموده اند حفاظ بر ابن جوزی بسبب ایراد او
این حدیث را در موضوعات انتهی وبرای این حدیث علما بحث وتکرار بسیار پیش آورده اند در ازالة الخفا
وصواعق وتحفه اثنا عشریه تفصیل آن بوده است من از اطالت اندیشیدم بدانست مولف حدیث
رد شمس صحیح نیست چرا که برای این وقوع عظیم فقط دو چهار کس راوی بودند چه معنی دارد و می بایست
که یهود ونصاری نیز در کتاب های خود می نوشتند که در فلان تاریخ این واقعه شد اگرچه ایشان معجزه نگویند مگر
از واقعه انکار کردن نتوانند والله اعلم بحقیقة الحال وبار دوم در شواهد آورده که در وقت توجه بصفین قریب
بابل چون خواست که از فرات بگذرد نماز عصر از اصحاب وی فوت شد بدعای حضرت مرتضی باز عود نمود
تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام باز دادند آوازی هولناک میکرد این قصه نیز مانند قصهٔ اول است
در تحفه اثنا عشریه از آن انکار نموده والله اعلم در شواهد آورده که روزی از روزهای صفین ندا فرمود که
یا با مسلماه یعنی ابومسلم کجا است محمد حنیفه رضی الله عنه گفت که وی در آخر صفوف است فرمود که ای
فرزند مراد من از ابومسلم خولانی نیست مقصود من از صاحب جیش است که از جانب شرق با رایات
سیاه پدید آید چندان محاربه کند که خدای تعالی بواسطهٔ وی حق در مرکز قرار دهد خوش وقت
آنانکه با وی موافقت کنند در اعلاء دین ونگونساری ظالمان جد وجهد نمایند در روضه نیز این حکایت
آورده بالاخر همچنان شد که ابومسلم مروزی از جانب خراسان با رایات سیاه برآمد و دنیا را از نحوست
شامت بنی امیه پاک ساخت وانتقام خون حسین ع وزید شهید از ظالمان بوجه احسن گرفت
اهل کوفه تائید محمد بن ابی بکر در مصر نرفتند وفرمان حضرت مرتضوی را اطاعت نکردند در حق ایشان
دعا کرد که بارخدایا کسی را برین طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان ترحم نکنند یا غایت غلامی از ثقیف

برایشان گمار ہمان شب حجاج متولد شد و باہل کوفہ رسید از وی آنچہ رسید کذا فی الشواہد سیوطی در تاریخ الخلفا و جامی در شواہد اورده و عبارت للجامی است کہ روزے گفت کہ دوش حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم بخواب دیدم گفتم یا رسول اللہ چہ محنتہا و خصومتہا کہ از امت تو بمن رسید فرمود کہ برایشان دعا کن گفتم خداوندا مرا بہتر از ایشان عوض دہ و بدتر از من برایشان گمار در ہمان ایام شہید شد انتہی ہمچنین کرامات و خوارق عادت بسیار از وے سر زد شده برین قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمۃ الزہرا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ نساء العالمین مادر وے خدیجہ بنت خویلد ست و شوہر وے علی مرتضیٰ و وے اصغر بنات واجب اولاد حضرت سید کائنات ست و مادر حسنین سید ا شباب اہل الجنۃ است نکاح وے با حضرت مرتضیٰ حسب فرمان وحی بوده در روضۃ الاحباب اورده کہ انس رضی اللہ عنہ روایت مے کند کہ نزد حضرت رسالت نشستہ بودم کہ اثار وحی بران سرورم ظاہر شد بعد از انجلاے ان فرمود کہ جبرئیل بمن گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یامرک ان تزوج فاطمۃ من علی این حدیث در مسند امام حنبل نیز ایراد نموده وقبل از ورود وحے ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و روساے قریش خطبہ فاطمہ نموده بودند آن سرور گفتہ بود کہ در باب فاطمہ انتظار وحے میکشم و بعد از نکاح در حق وے و شوہر وے دعاہاے خیر نموده منجملہ ان این دعا نموده کہ جمع اللہ شملکما واسعد جدکما و بارک علیکما واخرج منکما کثیرا طیبا و شرح تزویج او طول طویل ست روضۃ الاحباب ومعارج النبوۃ وغیر کتب بالتفصیل مسطور ست افضل زنان و اہل بہشت است بقول صحیح واحادیث افضلیت متعارض آمده از امام مالک پرسیدند کہ عائشہ افضل ست یا فاطمہ گفت فاطمہ بضعہ نبوی است ولا افضل علی بضعۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدا و فی اتمام الدرایہ للسیوطی روی الطبرانی عن علی مرفوعا اذا کان یوم القیامۃ قیل یا اہل الجنۃ غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمۃ بنت محمد و فی ہذہ الاحادیث دلالۃ علی تفضیلہا علی مریم خصوصا اذا قلنا بالاصح انہا لم تکن نبیۃ وقد تقرر ان ہذہ الامۃ افضل من غیرہا و فی روضۃ الاحباب عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاہتدوا

بالقمر واذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة واذا غاب الزهرة فاهتدوا بالفرقدان فقال الشمس انا والقمر علی والزهرة فاطمة
والفرقدان الحسن والحسین و شیخ عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان از کتاب خصایص للسیوطی نقل نموده که از امام
علیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر وی ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفای اربعه
و فی الینابیع اخرج احمد والحاکم عن المسور بن مخرمة مرفوعاً فاطمة بضعة منی یغضبنی ما یغضبها و یبسطنی ما یبسطها
وان الانساب تنقطع یوم القیامة غیر نسبی و سببی و صهری واخرج البزاز وابو یعلی والطبرانی والحاکم عن
ابن مسعود مرفوعاً ان فاطمة احصنت نفسها و فی الصواعق فرجها فحرمها الله ذریتها علی النار واخرج احمد والشیخان
وابو داؤد والترمذی عن المسور بن مخرمة مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی یریبنی ما یریبها و یؤذینی ما یوذیها واخرج احمد والترمذی
والحاکم عن ابن الزبیر مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما اذاها و ینصبنی ما انصبها واخرج الشیخان عن فاطمة
مرفوعاً یا فاطمة الا ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة واخرج الترمذی والحاکم عن اسامة بن زید مرفوعاً احب
اهلی فاطمة و در روضة الاحباب از امام حسین بن علی المرتضیٰ روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب
جمعه در محراب مسجد خانه خود نماز میگذارد تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مومنین و مومنات را بسیار
دعای خیر کرد و مر نفس خود را هیچ دعا نکرد گفتم ای مادر مهربان چگونه است که برای نفس خود هیچ دعا نکردی
گفت یا بنی الجار ثم الدار کنیت او ام محمد و القاب او مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه بود و در کشف الغمه
آورده که صدیقة الکبریٰ لقب او است انتهی ولادت او در سال سی و یکم بعد از واقعه فیل پنج
سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضیٰ در سال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت از بدر و
زفاف در ذی الحجه و آنوقت فاطمه هیجده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب سه شنبه سنه
احدی عشر و عمر او آنوقت بست و هشت سال بود و بعد از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم شش ماه در غایت حزن و ملال
زندگی کرده در این مدت هیچکس او را شادمان و خندان ندیده الا در روز وفات خود متبسم شده بود و دفن او حسب
وصیت او در شب نموده و هیچکس از نامحرمان در تدفین او شریک نبودند روز دیگر ابو بکر و عمر و سایر اشراف
صحابه حضرت مرتضیٰ را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز بروی دریافتمی آنجناب معذرت نمود که
حسب وصیت او چنین کردم کذا فی روضة الاحباب جذب القلوب الی دیار المحبوب بدانکه در تواریخ ولادت
و تزویج و وفات او اختلافات است آنچه مختار راقم الحروف افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلے اللہ علیہ
وسلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقط شدن حمل او و تهدید نمودن عمر خطاب بی هاشم را

که در خانه حضرت زهرا اجتماع نموده بودند و ناله و شیون نمودن حضرت زهرا پیش انصار طولی وارد و ذکرش ناکردن
اوی ترا نیست وصیت نمودن حضرت زهرا که هیچکس بر جنازه او حاضر نشود دلیل صریح ست برانکه حضرت زهرا
ازرده و ملول از دنیا رفت اکنون تاویل هرچه خواهند بکنند الغرض ما از مشاجرات صحابه عنان قلم منصرف نمودیم
و احادیث در فضیلت وی رضی الله عنها و اقوال علما در تفضیل او بر سائر زنان بسیار است ما بر او اقتصار
و فهیم بندی ازه تحقیقات این امر در رفتا و اسی سیدعلی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق دهلوی بوده است و در قبر
او اختلاف است بالقطع هیچکس را معلوم نیست ارجح اقوال در جنت البقیع نزد قبر امام حسن علیه السلام بوده است
و تفصیل و تحقیق ان در جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه منوره از شیخ عبدالحق دهلوی است بوده
است والله اعلم بحقیقة الحال سلام الله علیها در روضة الاحباب آورده که مرویات وی در کتب معتبره متداوله
هیجده حدیث است ازانجمله یک حدیث متفق علیه است و تتمه در سائر کتب مرویست انتهی و حضرت
زهرا بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانه در جنت البقیع گرفته ازرا بیت الحزن مقرر نموده اکثر ایام در انجا میبرد
و مرثیه برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم انشا نموده یک بیت از اول - ان قصیده این است

صبت علی مصائب لو انها	صبت علی الایام صرن لیالیا

و حضرت مرتضی بعد از وفات حضرت زهرا رقت بسیار نموده و این دو بیت انشا کرد -

لکل اجتماع من خلیلین فرقة	وکل الذی دون الفراق قلیل
وان افتقادی فاطمة بعد احمد	دلیل علی ان لا یدوم خلیل

و نماز جنازه وی حضرت مرتضی گذارد و بقولی عباس کذا فی روضة الاحباب

الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما

امیر المومنین سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم و ریحانه و اخر الخلفاء ازجمله صلی الله علیه وسلم مادر وی
فاطمه است بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم سیدة نساء العالمین و جد او خدیجة الکبری افضل زنان اهل بهشت
است مناقب و فضایل او بیشتر ازان است که استقصای ان توان کرد کنیت او ابو محمد است و لقب او

مجتبی و سید و تقی و یکی از خلفاے راشدین است و امام دویم است از ائمه اثنا عشر شش ماه و چند
روز خلافت کرد سیوطی در تاریخ الخلفا آورده که بعد از شهادت حضرت مرتضی حسن رضی الله عنه بمبایعت اهل
عراق خلیفه شد بعد از ان خروج کرد بر وے معاویه پس تسلیم امر نمود حسن معاویه را بشرطیکه خلافت بعد از معاویه
حسن را باشد و مطالبه نکنند کسے را از اهل مدینه و اهل حجاز و عراق آنچه بود در زمان پدرش و آنکه دیون او
ادا نماید پس قبول نمود معاویه پس صلح شد بران قرار داد و ظاهر شد معجزهٔ نبویه صلی الله علیه وسلم در
روضة الاحباب گفته که حسن رضی الله عنه براے خلافت این شرط نمود که خلافت بعد از معاویه بشورے
گذارد و هیچکس را وے عهد نکند و گفت حسن رضی الله عنه مرا اگر خواهش خلافت بودے اکنون ترک ان نکردمے و باید که
معاویه در بارهٔ حسن و برادرش حسین در سر و علانیه بدی نیندیشد و کسے را نگوید و مسلمانان از دست و زبان
او سالم باشند و شیعه علی از او مامون باشند و خراج فارس را سال بسال بدو رسانند و حضرت مرتضی
را سب نکنند معاویه جمله شروط را قبول نمود الا سب و لعن بموالاے مومنین اگر گفت که در مجلسے که حسنین
باشند دران مجلس سب نکنند ظاهراً که خبر من سب علیاً فقد سبنی باو نرسیده چنانکه حدیث من آذی علیاً
فقد آذانی باو نرسیده والا چه مجال که در ایذاے حضرت مرتضی باقصی الغایت میکوشید آرے حدیث عمار
یاسر که تقتلک الفئة الباغیة باو رسید چون مجتهد بود تاویل نمود که او را علی کشت در اسد الغابة آورده که ولادت
او در نصف رمضان سنة ثلاث من الهجرت بوده و توفی بالمدینه سنه تسع و اربعین در روضة الاحباب سنه خمسین
شب پنجشنبه بیست و نهم صفر گفته و اقوال دیگر نیز هست ابن اثیر و سیوطی و دیگر مورخین میگویند که او را مسموم کرد
زوجه او جعده بنت اشعث بن قیس او را زهر داد سیوطی میگوید که بفرموده یزید بن معاویه زهر داد و جامی در
شواهد النبوة و سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب میگوید که بفرموده معاویه زهر داد و جامی میگوید که همین
مشهور است و ابن عبد البر در استیعاب گفته که جماعتے بران رفته اند که معاویه جعده را بفریفت تا او زهر داد
والله اعلم و مروان اغواے این امر نموده حسب فرموده پدر باشد یا پسر او را باین امر شنیع تحریص نموده جهال
از خاندان بنی امیه بیرون نیست حکیم سنائی میگوید ـ

آن کرا بوده که یافت این فرصت	که برو باد تا ابد لعنت

حق بگوئیم من ازکه اندیشیم
بو نوی هند دعقد بردارید
کین نسکو عقد مرترا دادم
گرتو این شغل را تمام کنی
به پسر مرترا دهم بزنی

آنچه باشد یقین شد و پیشم
کز میراث هاسے ہند رسید
بتو بخشیدم و فرستادم
خویشتن را تو نیک نام کنی
مرمرا دختری و جان و تنی

ازین ابیات مستفاد میشود کہ بفرمودہ معاویہ زہر دادہ بود انکہ روایت حدیث از انجناب بسیار اند مجملا ان انچہ در تہذیب نوادی و اسد الغابہ ابن اثیر و اصابہ ابن حجر اوردہ اینست کہ روی الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث وعن ابیہ واخیہ الحسین وخالہ ہند بن ابی ہالہ وعنہ عائشہ وجماعۃ من التابعین منہم ابنہ الحسن بن الحسن وابن اخیہ علی بن الحسین وابناہ عبداللہ والباقر وابی الحوارے ربیعہ بن سنان والشعبی وابو وائل ومحمد بن سیرین وعکرمہ وجبیر بن نفیر وابو مجلز وہبیرۃ وابن مریم وسفیان ابن اللیل وسوید بن غفلہ وشفیق ابن سلمہ والمسیب بن نجبۃ والاصبغ بن نباتہ ومعاویہ بن خدیج واسحاق بن بشار وغیرہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شبیہا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن وعق عنہ یوم سابعہ وحلق شعرہ وامر ان یتصدق بزنۃ شعرہ فضۃ وہو خامس اہل الکساء قال ابو احمد العسکری سماہ النبی صلعم الحسن وکناہ ابا محمد قال لم یکن ہذا الاسم یعرف فی الجاہلیۃ روی عن ابن الاعرابی عن المفضل قال ان اللہ تعالی حجب اسم الحسن والحسین حتی سمی بہما النبی صلعم ابنیہ الحسن والحسین وان الحسن رضی حج حجات ماشیا وکان یقول انی استحی من اللہ تعالی ان القاہ ولم امش الی بیتہ (قال السیوطی اخرج الحاکم عن عبداللہ بن عبید بن عمیر قال لقد حج الحسن خمسا وعشرین حجۃ ماشیا وان النجائب لتقاد معہ واخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جدعان قال اخرج الحسن من مالہ مرتین وقاسم للہ مالہ ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلا ویمسک نعلا ویعطی خفا ویمسک خفا قال النوادی کان الحسن حلیما کریما ورعا دعاہ ورعہ وحلمہ الی ان ترک الدنیا والخلافۃ للہ تعالی وکان من المبادرین الی نصرۃ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالی عنہ وولی الخلافۃ بعد قتل ابیہ علی رض وکان قتل علی لثلاث عشرۃ بقیت من شہر رمضان سنۃ اربعین وبایعہ اکثر من اربعین الفا کانوا بایعوا اباہ

و بقی نحو سبعة اشهر خلیفة بالحجاز والیمن والعراق وخراسان وغیر ذلک وکان وصی الی اخیه الحسین رضی
اللہ عنہما و فی صحیح البخاری و مسلم عن البراء قال رایت النبی صلعم والحسن علی عاتقه وهو یقول اللهم انی احبه
فاحبه و فی صحیح البخاری عن اسامة قال کان النبی صلعم یاخذنی فیقعدنی علی فخذه ویقعد الحسن علی فخذه
الاخری ثم یضمهما ثم یقول اللهم انی ارحمهما فارحمهما و فی البخاری ایضا عن ابی بکر قال سمعت النبی صلعم علی المنبر
والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة والیه مرة ویقول ان ابنی هذا سید لعل اللہ یصلح به بین فئتین
عظیمتین من المسلمین و فی البخاری عن انس رضی اللہ عنه قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلعم من الحسن
بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلعم هما ریحانتای من الدنیا یعنی الحسن والحسین و فی البخاری عن
ابن عمر قال قال ابوبکر ارقبوا محمداً فی اهل بیته و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلعم وانا تارک
فیکم الثقلین اولهما کتاب اللہ فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب اللہ واستمسکوا به فحث علی کتاب اللہ
ورغب ثم قال واهل بیتی اذکرکم اللہ فی اهل بیتی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلعم
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة رواه الترمذی وقال حدیث حسن صحیح وعن اسامة بن زید قال طرقت النبی
صلعم ذات لیلة فخرج وهو مشتمل علی شئ قلت ما هذا فکشفه فاذا حسن وحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی
احبهما فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن فی تاریخ الخلفا للسیوطی اخرج الحاکم عن ابن عباس
قال اقبل النبی صلعم وقد حمل الحسن علی رقبته فلقیه رجل فقال نعم المرکب رکبت یا غلام فقال رسول اللہ صلعم ونعم الراکب هو مناقبه کثیرة و مشهور

فصل در کرامت امام حسن ع

در شواهد النبوة آورده که در بعضے از مواسم حج پاے مبارک او بسبب پیاده رفتن ورم کرده بود یکے از
موالے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی که ورم پاے تو فرو نشیند آنرا قبول نکرد و گفت چون
بمنزل برسے ترا سیاهی پیش خواهد آمد که مقداری روغن داشته باشد از وی بخر و مکاس مکن مولای وی گفت
پدر و مادر من فداے تو باد ما در هیچ منزلے کسے را ندیدیم که وی را این دوا باشد درین منزل از کجا خواهد بود فرمود
که خواهد بود چون بمنزل رسیدند سیاهی پدید آمد فرمود که آنکه آن سیاهی که میگفتم برو و از وی روغن بخر و ثمن
بده چون آن مولی پیش آن سیاه آمد و روغن طلبید گفت ای غلام این را از براے که میخواهی گفت
از براے حسن بن علی ع گفت مرا پیش وے ببر که من مولای ویم چون پیش وے رسید گفت که من مولاے

توام و تمن نمیکنم لیکن خاتون مراد روزه گرفته است دعاکن که خدای تعالی مرا پسرے تمام اندام روزی کنند فرمود که بمنزل خود بازگرد که خدای تعالی ترا چنان پسرے که خواستے داد چون ان سیاه بخانه خود رسید حال را چنان دید که فرموده بود و آز انجملا اخست که روزے با یکے از اولاد زبیر رضی الله عنه در سفری بود در نخلستانے که خشک شده بود فرود آمدند برای امیر المومنین حسن ع در پاے یک نخله فرش انداختند و براے زبیرے در پاے نخله دیگر زبیری گفت کاش برین نخله خرماے تر بودی تا بخوردمی امیر المومنین حسن ع فرمود که خرماے تر میخواہی زبیرے گفت آرے دست بدعا برداشت و در زیر لب چیزے بگفت که کس ندانست فی الحال یک نخل سبز شد و برگ براورد و بخرماے تربار در شد شتربانے که با ایشان بود گفت که این سحر است والله امیر المومنین حسن ع فرمود که این سحر نیست لیکن دعائیست مستجاب که از فرزند پیغمبرے واقع شده است و چون مردم او را بسبب صلح با معاویه ملامت کردند گفت که بر رسول صلے الله علیه وسلم منکشف شد که بنے امیه بر منبر او برمے ایند یکے بعد از دیگرے این بروے دشوار آمد حق تعالے بوی فرو فرستاد که انا اعطیناک الکوثر یعنے فی الجنة و انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر مراد از الف شهر مدت ملک بنے امیه است راوے گوید که مدتیکه ملک ایشان را حساب نمودیم هزار ماه بود حسین بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما سبط رسول الله صلعم و ریحانه امیر المومنین در شواهد النبوة آورده که وے ابو الائمه است و کنیت آو ابو عبد الله و لقب او شهید و سید و ولادت او در مدینه بوده روز سه شنبه چهارم شعبان سنة اربع من الهجرت انتهی و آین اثیر از ابن سعد روایت نموده که ولادت او پنجم شعبان بوده و شهادت او روز جمعه عاشر محرم سنة احدے و ستین بکربلا تاریخ شهادت او صاحب مراة الخیال چه خوب گفته -

سال تاریخ گفت غم گینے
سر دین را برید بے دینی

مولانا عبد الرحمن جامی گفته

چون از میانه رفت سر سالکان راه
گو خرقه ها کبود کنند اهل خانقاه

سر سالک سین و الف است و عدد ان شصت و یک است سر سالک رفت یعنے بسنه شصت و یک شهید شد و وی یکے از مشهود با لجنة است و یکے از اہل کسا است و امام مظلوم نیز لقب او ست برین تقدیر عمر او وقت شهادت او پنجاه و شش سال و پنجاه و هفت

روز بوده مگر بقول امام جعفر صادق عمر او شصت و سه سال بود چنانچه ابن اثیر در الکامل گفته که چون منصور عباسی امام جعفر را تهدید بقتل نمود گفت تعجیل مکن که عمر من بشصت و سه سال رسیده و درین عمر پدرمن باقر و پدر او علی و پدر او حسین و پدر او علی مرتضی وفات یافته در شواهد آورده که گویند که مدت حمل وی شش ماه بوده است هیچ فرزند شش ماهه نیامده است که زنده مانده مگر وی و یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با میر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه و پنج روز بوده است و فی الاصابه قال جعفر بن محمد لم یکن بین الحمل بالحسین بعد ولادت الحسن الا طهر واحد قلت فاذا کان الحسن ولد فی رمضان و ولد الحسین فی شعبان یحتمل ان یکون ولدته لستة اشهر و لم تطهر من النفاس الا بعد شهرین و فی اسد الغابه لابن اثیر و الاستیعاب لابن عبد البر قال قتاده ولد الحسین بعد الحسن بسنة و عشرة اشهر فولدته لست سنین و خمسة اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عق عنه رسول الله صلعم کما عق عن اخیه و فی اسد الغابه عن علی رضه قال الحسن اشبه برسول الله ما بین الصدر الی الراس و الحسین اشبه برسول الله ما کان اسفل من ذلک و سماه النبی صلی الله علیه و سلم الحسین و لما ولد اذن النبی صلعم فی اذنه و هو سید شباب اهل الجنة و خامس اهل الکساء در شواهد آورده که وی را جمالی بود که چون در تاریکی بنشستی از بیاض جبین و بریق رخسار وی بوی راه بردندی و وی را از سینه تا پا مشابهت بود با رسول الله صلعم چنانکه امیر المومنین حسن عم از سینه تا فرق در شواهد از ام الحارث آورده که گفت پیش رسول صلعم آمدم و گفتم یا رسول الله خوابی دیده ام که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلعم فرمود نکو دیدی فاطمه پسری آرد و در کنار تو باشد بعد از آن حسین عم در وجود آمد و در اسد الغابه آورده که ام الفضل همین خواب دیده قبل از تولد حسین عم چون با رسول صلعم گفت همین تعبیر نمود و گفت تو مرضعه او خواهی بود انتهی و در اصابه آورده که ابن سیرین گفت که حسن و حسین شبیه ترین مردمان بودند برسول صلعم و عمر بن الخطاب بر منبر خطبه میخواند حسین رضی الله عنه بر منبر رفت و گفت فرود آی از منبر پدر من و برو بسوی منبر پدر خود پس گفت عمر که پدر مرا منبر نبود پس نشانید او را نزد خود پس چون از منبر فرود آمد و رفت بمکان خود گفت او را که آموخت ترا گفت حسین عم بخدا که هیچکس نیاموخت در تحفه اثنا عشریه گفته که وقتیکه ابو بکر بر منبر رفته بود حسین رضی الله عنه گفته بود که این منبر پدر منست نه پدر تو گفت ابو بکر راست گفتی این منبر پدر تست نه منبر پدر من که فرمود ترا باین سخن پس علی رضی الله عنه برخاست و گفت نیاموختم او را گفت ترا متهم نمیکنم و فی الاصابه گفت حسین عم که آمدم روزی نزد عمر و او تخلیه داشت بمعاویه و ابن عمر بر در دروازه بود پس برگشت ابن عمر و برگشتم

بن پس بلاقات نمود بامن روزے پس گفت عمر اگر ندیدم گاگفتم ای امیر المؤمنین آمده بودم و تو به معویہ
خلوت نمیداشتے پس برگشتم با ابن عمر گفت تو احق از ابن عمر رستہ است موے بر سر من مگر بسبب
شما بعد خدا یعنے رفعت نیافتم مگر بسبب شما و سند این صحیح است نزد خطیب و مروی است از ابن حریث
که ابن عمر نشستہ بود در سایہ کعبہ چون دید حسین را که پیش می آید گفت این مرد امروز احب اہل زمین
است نزد اہل آسمان و در اسد الغابہ آوردہ که یکی از اہل عراق ابن عمر را از خون پشه سوال کرد پس
گفت ابن عمر بہ بینید بسوے آنکس می پرسد از خون پشه و بکشتند پسر رسول اللہ صلعم را شنیدم
از رسول صلعم که میگفت حسن و حسین دو ریحان منند در دنیا و مثل این روایت ست از ابو ہریرہ وعن یعلی
بن مرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حسین منے و انا من حسین احب اللہ من احب حسینا حسین
سبط من الاسباط ہذا الحدیث ایضا اوردہ فی تہذیب النواوی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن وعن انس
بن مالک قال اتی عبید اللہ بن زیاد براس الحسین بن علی عہ فجعل فی طست فجعل ینکت علیہ و قال فی
حسنہ شیأ قال انس کان اشبہہم برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و کان مخضوبا بالوسمۃ ہذا حدیث متفق
علیہ وعن الاوزاعی عن ع انثلہ قال واللہ لا ازال احب علیا والحسن والحسین و فاطمۃ بعد ان سمعت رسول اللہ صلعم
یقول فیہم ما قال لقد رایتنے ذات یوم و قد جئت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بیت ام سلمۃ فجاء الحسن
فاجلسہ علی فخذہ الیمنی و قبلہ ثم جاء الحسین فاجلسہ علی فخذہ الیسری و قبلہ ثم جاءت فاطمۃ فاجلسہا
بین یدیہ ثم دعا بعلی ثم قال انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا قلت لواثلۃ ما الرجس
قال الشک فی اللہ عز وجل قال العسکری یقال ان الاوزاعی لم یروی فی الفضائل حدیثا غیر ہذا و کذا الزہری
لم یرو فیہا الا حدیثا واحدا کانا یخافان بنی امیۃ و فی الاستیعاب عن ابے ہریرۃ قال بصرت
عینای ہاتان و سمعت اذنای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو اخذ بکفی حسین و قدماہ علی قدم
رسول اللہ صلعم و ہو یقول ترق عین بقہ قال فرقی الغلام حتے وضع قدمیہ علی صدر رسول اللہ صلعم
ثم قال لہ رسول اللہ صلعم افتح فاک ثم قبلہ ثم قال اللہم احبہ فانی احبہ و قال مصعب الزبیرے حج الحسین بن علی
رضی اللہ عنہما خمسا و عشرین حجا ماشیا و فی الاستیعاب کان الحسین فاضلا دینا کثیر الصیام والصلواۃ
والحج و فی اسد الغابۃ و تہذیب النواوے کان الحسین فاضلا کثیر الصوم والصلواۃ والحج والصدقۃ
وافعال الخیر جمیعہا و فی اسد الغابۃ کان الحسین کارہا لما فعلہ اخوہ الحسن من تسلیم الامر الے معاویۃ و قال

انشدک الله ان تصدق احدوثة معاویه وتکذب احدوثة ابیک فقال له الحسن اسکت انا اعلم بهذا الامر منک
ودر تحفه اثنا عشریه اورده که انجناب بعد صلح حسن رضی الله عنه گفت لو جز انفی لکان احب الی مما فعل اخی و
در سوره رحمن آیه کریمه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فی تفسیر در منثور
للسیوطی مرج البحرین یلتقیان علی وفاطمه بینهما برزخ لا یبغیان رسول الله صلعم یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن وحسین
وفی معارج النبوة در ذکر اسماعیل علیه السلام قوله تعالے فدیناه بذبح عظیم یقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
مراد ازان حسین ابن علی است ورنه گبشے چه قدر اندارد که حق تعالی اورا ذبح عظیم گوید وتفصیل آن درکتاب مذکور است
وآیه کریمه حمله وفصاله ثلثون شهراً در حقائق اورده که نزلت فی الحسین بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما در شواهد
اسد الغابه واصابه اورده که حسن وحسین پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند حسین را میگفت رسول صلعم بگیر حسن را پس گفت فاطمه
که یا رسول الله چرا میگوئی که بگیر حسن را گفت اینکه جبرئیل حسن را میگوید که بگیر حسین را روی الحسین عن النبی صلے الله
علیه وسلم وعن ابیه وامه وخاله هند بن ابی هاله وعن عمر وعنه اخوه الحسن وبنوه علی زین العابدین وفاطمه و
سکینه وحفیده الباقر والشعبی وعکرمه وشیبان الدولی وکرز التیمی واخرون میگوید مولف این اوراق که
در اسد الغابه حدیثے از طلحه بن عبید الله از حسین بن علی مرویست ودر استیعاب از سنان بن ابی سنان
از حسین بن علی حدیثے مرویست ازینجا معلوم شد که طلحه بن عبید الله وسنان بن ابی سنان از وی روایت
دارند وفی الخلاصه روی عن جده ثمانیة احادیث وعن ابیه وامه وعمر وعنه ابنه علی وابن ابنه زید وبنتاه سکینه
وفاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبے وامام زین العابدین وامام باقر وزید شهید وشعبے وعکرمه
وشیبان دولے وکرز تیمیے وطلحه بن عبید الله وسنان بن ابی سنان وفاطمه وسکینه نموده اند احادیث در
مناقب او ودعاے سید کائنات درحق این دو برادر بسیار آمده قدرے در ذکر برادرش گذشته وقدرے
درینجا مذکور شد وقدرے درضمن احوال او در اخر فصل مسطور خواهد شد وباقی بسبب اطالت متروک
نموده شد ودر قصه مقتل او اختلاف بسیار است وطول وطویل است اعثم کوفی در تاریخ خود وابن اثیر در
الکامل ومسعودی در مروج الذهب ومحمد بن جریر طبرے در تاریخ خود وسید جمال الدین محدث در روضة الاحباب
مشرح وحاً بیان نموده از همه جامع تر روضة الاحباب است انقدر تفصیل در هیچ کتاب دیده نشد هر کرا میل مطالعه
ان قصه باشد باید که دران کتب نظر کند اینجا مختصراً بیان نموده میشود وبالله التوفیق فی الاصابه للحافظ ابن حجر العسقلانی
بود اقامت حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت با پدر بزرگوار خود بسوے کوفه وحاضر شد در هر سه محاربه

جمل و صفین و نهروان و ماند با او تا آنکه شهادت یافت علی بعد ازان بماند با برادر خود حسن ع تا آنکه تسلیم امر نمود بمعاویه پس
بازامد با برادر خود بمدینه و اقامت نمود در انجا تا آنکه بمرد معاویه پس بیرون رفت بسوی مکه پس امد نامهای اهل عراق باین مضمون
که بیعت نموده انجا و بعد موت معاویه پس فرستاد بسوی ایشان پسر عم خود مسلم عقیل را پس گرفت بیعت
ایشان و فرستاد خبر بسوی وے پس متوجه عراق شد پس بود قصه او و انچه بود گفت عمار ذهبی که گفتم امام محمد باقر
را که خبر ده مرا از مقتل حسین چنانکه حاضر بودم در انجا گفت امام باقر که مرد معاویه و ولید بن عتبه بن ابی سفیان
والی مدینه بود پس طلب کرد حسین را تا بگیرد بیعت او در شب پس گفت حسین از راه رفق که تاخیر کن مرا پس
تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکه و امدند رسولان اهل کوفه که ما ستوقفیم بیعت برای تو و ما برای جمعه
حاضر نمیشویم با والی بیا بسوی ما و نعمان بن بشیر انصاری والی کوفه بود پس فرستاد حسین مسلم عقیل را و گفت
به بین چه نوشته اند بمن اگر راست باشد میروم بسوی ایشان پس رفت مسلم و امد بمدینه و گرفت ازانجا دو دلیل
یعنی راه دان و رفت در خشکی و تشنه شدند ایشان و یکی از راه دانان بمرد و قدوم اورد بکوفه و وارد شد
بر عوسجه و چون اهل کوفه بامدن مسلم خبر یافتند رفتند نزد وے و بیعت نمودند با وے دوازده هزار کس پس
برخاست مردے که محبت یزید داشت بسوے نعمان و گفت که تو ضعیفے و تحقیق فساد شده در شهر گفت
نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست تر است نزد من که قوی باشم در معصیت او و افشاے
راز نمیکنم پس نوشت این امر را به یزید پس بخواند یزید مولاے خود سرجون را و طلب مشورت نمود ازو و درین امر گفت
که برای کوفه سزاوار تر از عبید الله بن زیاد هیچکس نیست و یزید بر وے خشمناک بود و معزول نموده بود او را
از بصره پس نوشت با ابن زیاد که راضیم از تو و اضافه نمود کوفه را بقلمرو او و امر کرد که مسلم را طلب کند اگر دستیاب
شود بکشد او را و ابن زیاد با اعیان بصره بکوفه رسید پس نگذشت بر کسے مگر که سلام کرد او را و اهل مجلس که
علیک السلام یا ابن رسول الله گمان برده بودند که حسین ع رسیده است و چون ابن زیاد بقصر امارت کوفه
منزل گرفت غلام خود را سه هزار درم داد و گفت برو و بپرس از شخصیکه اهل کوفه با او بیعت مینمایند پس داخل
شو بر وے و بگوی او را که از اهل حمص هستم و بده مال او را و بیعت کن با وے پس بود غلام که تلطف و لیق
میکرد با مردم تا اینکه نشان دادند او را بشخصیکه دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
خدا هدایت کرد ترا و خشنود شدم و حال اینست که امر ما هنوز مستحکم نشده و داخل کرد او را بر مسلم پس
بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و امد نزد ابن زیاد و خبر داد او را از مسلم و حال آنکه مسلم بعد رسیدن

ابن زیاد از مکانیکه بود بمکان دیگر نقل نموده بود و وارد شده در مکان هانی بن عروه مرادی و عبید الله با اهل
کوفه گفت که چه حال است که هانی نزد من نمی آید پس محمد اشعث با رؤسای کوفه نزد هانی رفتند و او بر در نشسته
بود گفتند او را که امیر یاد تو میکند و از تو شکوه دارد که نمیروی بسوی او پس برو نزد او پس سوار شد با ایشان تا آنکه
آمد نزد ابن زیاد و نزدیک او شریح قاضی بود چون سلام کرد بروی گفت ای هانی مسلم عقیل کجاست گفت
نمیدانم پس بیرون آمد غلام او که مال بمسلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را نخوانده بودم لیکن
آمد نزد من و انداخت خود را بر من گفت بیار او را نزد من چون هانی را نزد او آوردند زد او را بعصا و محبوس کرد
او را و چون این خبر فاش شد بقوم هانی رسید مجتمع شدند قوم هانی بر دروازه قصر چون شنید ابن زیاد آواز
ایشان را گفت قاضی شریح را بیرون رو بسوی ایشان و واقف گردان قوم را که من هانی را جهت استخبار مسلم
محبوس داشته ام و برای او هیچ خوفی نیست چون این خبر بایشان رسید همه متفرق شدند و مسلم عقیل بشعار خود ندا داد چون شعار
مسلم شنیدند مجتمع شدند نزد او چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شد و خبر فرستاد ابن زیاد نزد رؤسای کوفه
پس مجتمع شدند نزد او در قصر امر کرد ابن زیاد ایشان را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
مردم تا وقت شام نزد مسلم شرذمه قلیل ماندند چون تاریکی در یافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
تنها و منفرد شد و در راه بشب آمد بدر وازه زنی و گفت آب ده مرا چون آب آشامید ایستاده بماند آن زن
گفت ای بنده خدا چه حالت است ترا که نمیروی گفت من مسلم عقیلم آیا نزد تو جای سکونت من خواهد شد
گفت آری و داخل کرد او را بخانه خود و بود او را پسری از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد او را
پس نیاسوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این بدید بیرون آمد با تیغ خود و دفع می نمود ایشان را از
خود پس امان داد محمد او را و برد نزد ابن زیاد پس حکم کرد تا بالای قصر بکشتند مسلم را و هانی را و بردار کشیدند
ایشان را گفت شاعری در حق ایشان

	فان کنت لا تدرین الموت فانظری		الی هانی فی السوق و ابن عقیل	

یعنی اگر نمیدانی که موت چه چیز است پس ببین هانی در بازار بطرف هانی و مسلم عقیل و این خبر بحسین نرسیده
تا آنکه از قادسیه سه میل فاصله بود که حر بن یزید با او ملاقی شد گفت بازگرد و خبر کوفه بگفت پس اراده باز
گشتن نمود برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نمیگردیم تا انتقام خود نگیریم یا کشته شویم و روان شدند
و ابن زیاد که لشکر فرستاده بود ملاقی شدند بکربلا و همانجا فرود آمد و بود با حسین ۴۵ چهل و پنج اسپ

سوار و قریب صد کس پیاده و امیر لشکر ابن زیاد عمر بن سعد وقاص بود و ابن زیاد والی ری ساخته بود و برائے
او عهد نامه نوشته شده که چون از محاربه حسین برگردد بعهد خود رود پس چون با حسین ملاقات نمود با عمر گفت حسین
که اختیار کن از من یکی از سه امر یا آنکه بشهرے از شهرهاے مسلمانان بروم یا آنکه بمدینه باز گردم یا آنکه دست
خود بر دست یزید نهم پس عمر قبول نمود و نوشت این خبر با ابن زیاد و گفت قبول نمیکنم تا آنکه دست خود بر دست
من نهد و انکار نمود حسین این را پس مقابله نمودند با او و کشته شد اصحاب او و هفده کس از جوانان اهلبیت او و آخر
کسیکه شهادت یافت حسین ع بود و سر او نزد ابن زیاد آوردند پس سر او با اهلبیت او که یکی از ان علی بن الحسین الاصغر
بود و عمه او زینب بنت علی رض بود نزد یزید فرستاد یزید ایشان را بر عیال خود داخل نمود بعد از ان تجهیز
نموده بمدینه فرستاد انتهی کلام الاصابه باید دانست که آنچه بیان نموده شد نهایت مختصر بود و واقعات دیگر بسیار
بود که از ذکر نکرده مثلاً منع آب نمودن و اسپان ساختن بر نعش آنجناب و دوانیدن و بستن اهلبیت را مانند
اسیران و بر نیزه نمودن سرهاے شهدا و کوچه بکوچه گردانیدن آن سرها و چوب زدن ابن زیاد بر لب حسین ع
و زید بن ارقم که صحابیے مشهور بود در مجلس حاضر بود بگریست و گفت دور دار این چوب را از ثنایاے حسین بخدا که
شمار نمیتوانم کرد که چند بار دیده ام که رسول خدا برین لب و دندان بوسه داده بود و گفت ابن زیاد که همیشه چشم تو
گریان باد اگر تو پیر خرف نمیگشتے گردنت میزدم پس زید از مجلس برخاست و گفت ای معشر عرب بخدا از شما
خشنود نباشد که پسر فاطمه را بکشید و پسر مرجانه را بر خود امیر ساختید والله که نیکان شما را بکشد و بدان را باقی
دارد و همچنین در مجلس یزید بر نیزه چون از چوب خیزران بر لب حسین میزد و میگفت حسین چه لب و دندان خوب
داشت سمرة بن جندب که صحابیے مشهور است انعام ان مجلس بود همین نوع گفتگو پیش آمد الی غیر ذلک
من قبائح الاعمال این همه واقعات اعثم کوفی و طبرے در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل و مسعودے در مروج
الذهب آورده اند و از همه جامع تر روضة الاحباب است و فی دول الاسلام للذهبی امتنع من بیعة الیزید اثنان
عظیمان الحسین بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم و عبد الله بن الزبیر ابن عمة رسول الله ثم نقض
بیعة اکابر اهل المدینة لسوء سیرته و قیل کان یشرب الخمر و البغضوه لما جری من قتل الحسین رض فان الحسین کاتبه
اهل الکوفة یحثونه علی القدوم فسار فی سبعین فارسا من المدینة الی الکوفة فلم یتم له امره و سار لقتاله الخوانعی ما کس
ما طواه فلم یفعل نفیا ولم ولا یسلم لنفسه بل قاتل حتی جاءه سهم فی حلقه فسقط و احتز راسه فانا لله و انا
الیه راجعون ذلک فی یوم عاشوراء سنة احدی و ستین بارض کربلا و نفذوا اولاده و حریمه الی

یزید بدمشق ناکرم اہلہ ونساءہ وبعثہم الی المدینہ وفی تاریخ الخلفا للسیوطی لما قتل الحسین وبنوا بیہ بعث ابن زیاد بروسہم الے یزید فسر بقتلہم اولاثم ندم لما مقتہ المسلمین علی ذلک وابغضوہ وحق لہم ان یبغضوہ انتہی در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بشیر بن مالک نزد یزید مباہات نمود واین رجز بگفت

املأ رکابی فضۃ و ذہبا	انی قتلت الملک المحجبا
ومن یصلی القبلتین فی الصبا	وخیرہم اذ یذکرون النسبا
قتلت خیر الناس اما و ابا	فی الارض نجداً وحراد بثربا

وچند بیت دیگر کہ مشتمل بر شرف نسب وحسب حسین ع بود بخواند یزید در خشم شد وگفت اگر میدانستی کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا کشتے از من تو ہیچ نرسد مگر آنکہ ترا باد برسانم پس بفرمود تا گردنش زدند وابن اثیر در الکامل گفتہ کہ سنان بن انس نخعی بنین اولین در کربلا گفتہ بودہ و در اسد الغابہ واستیعاب آوردہ کہ خولے این ابیات نزد ابن زیاد گفت واللہ اعلم وفی الاصابۃ قد صح عن ابراہیم النخعی انہ کان یقول لوکنت فیمن قاتل الحسین ثم دخلت الجنۃ لاستحییت ان انظر الے وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن ابن عباس رائیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النائم نصف النہار اشعث اغبر بیدہ قارورۃ فیہا دم فقلت بابی وامی یا رسول اللہ ماہذا قال ہذا دم الحسین واصحابہ لم ازل التقطہ منذ الیوم فکان ذلک الیوم الذی قتل فیہ وعن ام سلمۃ انہا سمعت الجن ینوح علی الحسین بن علی وفی الصواعق عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگریید و سر ولحیہ مبارکش خاک آلودہ است پرسیدم کہ سبب این گریہ چیست گفت الحال حسین را کشتند رواہ الترمذی وفی تاریخ الخلفا للسیوطی اخرج ثعلب فی امالیہ عن ابے جناب الکلبے قال اتیت کربلا فقلت لرجل من اشراف العرب اخبرنی بما بلغنی انکم تسمعون نوح الجن فقال ماتلقے احداً الااخبرک انہ سمع ذلک قلت فاخبرنی بما سمعت انت قال سمعتہم یقولون -

مسح الرسول جبینہ	فلہ بریق فی الخدود
ابواہ من علیا قریش	وجدہ خیر الجدود

ودر روضۃ الاحباب آوردہ کہ چون اہل تعزیہ بغاضریہ بدفن شہداء مشغول شدند آواز نوحہ شنیدند وکسی را نمیدیدند از انجملہ یک بیت این است

نساء الجن اسعدن مع نساء الہاشمیات	نبات المصطفیٰ احمد امام الکبریات

وفی الکامل لابن اثیر قیل انہ سمع بعض اہل المدینۃ لیلۃ قتل الحسین منادیا ینادی)۔

ایها القاتلون جهلا حسینا ؛ ابشروا بالعذاب والتنکیل
کل اهل السماء یدعو علیکم ؛ من نبی وملایک وقبیل
قد لعنتم علی لسان ابن داود ؛ وموسی صاحب الانجیل

در شواهد و روضة الاحباب اورده که در یکی از کنایس روم نوشته یافتند که

اترجوا امة قتلت حسینا ؛ شفاعة جده یوم المعاد

چون پرسیده که که نوشته و کی نوشتند گفتند نمیدانم و در روضة الاحباب گفته که در بعض کتب سیر هست که قبل از بعثت محمد مصطفی بسه صد سال نوشته بودند تاریخ نوشتن ان در تحت این بیت بوده و فی الاستیعاب زعموا هذا البیت یعنی اترجوا قدیما لا یدری قائله و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام چون که سر حسین ع را میبردند در مرحله اول که نزول کردند از دیوار دستی بیرون امد و قلمی از اهن بدان دست بود انگاه بخون بیت مذکور را نوشت اعنی اترجو و مرویست که بسیصد سال قبل از بعثت رسول صلی الله علیه وسلم در کنیسه بارض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب ان معلوم نیست و در ینابیع اورده که طبرانی در کبیر نسبت بیت هذا یعنی اترجو آمدن دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتیکه سر حسین ع را میبردند از هوا اواز سی شنیدند که کسی میگوید اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم المعاد و فال را اندیدند و طریق جمع انیست که این همه بوقوع امده یعنی میتواند که در کنیسه روم نوشته یافتند و از دیوار دستی هم برامده بقلم آهن بخون نوشته و از هوا نیز صدای شنیدند که این بیت میخواندند و فی اسد الغابة عن سلمی قال دخلت علی ام سلمة وهی تبکی فقلت ما یبکیک قالت رایت رسول الله صلعم فی المنام وعلی راسه ولحیته التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انفا وعن الاعمش عن عمارة بن عمیر قال لما جیء برأس ابن زیاد واصحابه نضدت فی المسجد فانتهیت الیهم وهم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذا حیة قد جاءت تتخلل الرؤس حتی دخلت فی منخر عبید الله بن زیاد فمکثت هنیهة ثم خرجت فذهبت حتی تغیبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلک مرتین او ثلاثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخرجه الثلاثة در روضة الاحباب اورده که امام شافعی در کتاب مرآت الجنان اورده که این مکافات ان فعل بود که با سر امام حسین نموده بود و این نشانهای عذاب اشکاره اوست و بلاشک این عبرت است از برای اولی الابصار و عجیبه ایست از عجائب این دار و غیره و ست نسبت بانچه اتاده کرده خدای تعالی

برین ظلمه از عذاب نار-

فصل فی علامات الشهادة والاحادیث الواردة فیها فی الینابیع نقلا عن المشکاة عن ام
الفضل قالت بوماً علی النبی صلے الله علیه وسلم فوضعت الحسین فی حجره ثم خانت منے التفاتة فاذا عینا
رسول الله صلے الله علیه وسلم تهریقان الدموع فقلت یارسول الله بابی وامی مالک قال اتانی جبرئیل
فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا قال نعم واتانی تربة حمراء رواه البیهقی وفی جمع الفوائد عن عائشة
رفعته ان جبرائیل اخبرنی ان ابنی حسیناً مقتول فی ارض الطف وان امتی ستفتتن بعدی وفی الاصابة عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم یقول ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال
لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین وفی الصواعق
احمد روایت نموده که پیغمبر صلے الله علیه وسلم فرمود که فرشته نزد من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود وگفت
که این پسر تو حسین کشته خواهد شد واگر خواهی از خاک آن زمین که مقتل ویست بشما بنمایم راوے گوید
بعد ازان خاکے سرخ بیرون آورد وبغوی در معجم از حدیث انس رضی الله عنه روایت کرده که فرشته که موکل است
باران از خدای تبارک وتعالے اذن خواست که بزیارت پیغمبر آید ودران روز نوبت ام سلمه بود آنحضرت ام
ام سلمه را گفت که دروازه خانه را محافظت کند که هیچکس نیاید درین اثنا حسین رض خود را نزد پیغمبر صلے الله علیه
وسلم انداخت وآن حضرت وی را نشانید وبر سر وروی او بوسه میداد آنگاه آن فرشته گفت او را دوست
میداری فرمود بلی گفت زود است که امت تو او را خواهند کشت واگر میخواهی مکان قتل او را تو بنمایم وبعد ازانکه
مکان را نمود مشتے رمل یا خاک سرخ آورد وام سلمه آنرا در جامه بست ثابت گوید درانوقت میگفتیم آن زمین
کربلا است وابوحاتم در صحیح خود واحمد مانند این نیز روایت کرده وعبد ابن حمید وابن احمد نیز این حدیث
روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور است که آن فرشته جبرائیل بود ودر روایت ثانی مذکور است که پیغمبر
صلے الله علیه وسلم آن خاک را بوئید وگفت ریح کرب وبلا یعنی بوی محنت وبلا ازین خاک مے آید ودر
روایت ملا وابن احمد در زیادت المسند چنین آمده که ام سلمه گفت بعد ازان کفی از تراب احمر بمن داد که این
خاک از زمینی است که دران کشته خواهد شد وهرگاه این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده
است ام سلمه گوید که آن خاک را در قاروره کردم ونزد خود نگاه داشتم وباخود گفتم که روزیکه این خاک
بخون منقلب شود روزی عظیم خواهد بود ودر یک روایت آنکه ام سلمه گفت که روز قتل حسین را دریافتم که

که آن خاک بخون منقلب شده بود و ابن سعد از شعبی روایت نموده که وقتیکه مرتضی بصفین میرفت بزمین کربلا گذشت گریه بسیار کرد و بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که آنحضرت گریه میکند گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بمن خبر داد که ولد من حسین در حوالی فرات که آنرا کربلا گویند کشته خواهد شد و قدری خاک از آنجا بمن داد چون بوئیدم بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد و احمد مختصرا از حضرت مرتضی همین روایت کرده و ملا روایت کرده که حضرت مرتضی بموضع قبر حسین رض گذشت و گفت لشکری از آل محمد درین عرصه کشته خواهند شد که آسمان و زمین بر ایشان گریه کنند و اصحاب خود را نمود که این موضع جای خوابیدن شتران ایشان خواهد بود و این مقام جای رجال ایشان است و این مکان جای ریختن خون ایشان است در شواهد آورده که امیر المومنین علی مرتضی براء بن عازب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تو زنده باشی و وی را نصرت نکنی و همچنان شد که گفته بود و براء ازین سبب اظهار ندامت میکرد و از آنجمله آنست که در بعض سفرهای خود بکربلا رسید و براست و چپ نگریست و گریان گریان از آنجا بگذشت پس گفت والله اینست محل خوابیدن شتران ایشان و موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بی حساب به بهشت در آیند هیچ کس تاویل آن ندانست تا آنکه واقعهٔ حسین ع واقع شد و در روضة الاحباب از فتوح اعثم کوفی مثل این نقل نموده و زیاده کرده است در آن که بعد از آن حضرت مرتضی فرمود چه افتاده است مرا با آل ابوسفیان و حسین ع را طلبید و گفت ای پسر ترا ابر بلاها صبر باید کرد پدرت از آل ابوسفیان چه دیده است و میبیند و تو نیز خواهی دید و ایضا ملا و امام احمد حنبل از عایشه روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده بود پیغمبر را خبر دادند که حسین در کربلا شهید خواهد شد و قبضهٔ خاک از مقتل وی بآنسرور دادند ابونعیم حافظ در کتاب دلایل النبوة از نضرت ازدیه روایت کرده که گفت در وقت شهادت حسین بن علی رض از آسمان خون بارید چون وقت صبح رسید دیدم که چاه ها و سبوها و کوزه های آب پر از خون بود و همچنین درین باب احادیث دیگر غیر این حدیث مرویست و از جملهٔ علاماتی که در روز شهادت وی رض ظاهر شده آن بود که در آسمان سیاهی عظیم پیدا آمد چنانچه بروز ستاره ها پدید آمدند و هیچ سنگ بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خونی تازه پدید آمد و فی تاریخ الخلفا للسیوطی و صار الورس الذی فی عسکرهم رمادا و نحروا ناقة فی عسکرهم فکانوا یرون فی لحمها مثل النیران طبخوها فصارت مثل العلقم و فی الصواعق ابوالشیخ روایت کرده که مغلا از مین در انو قت

بجانب عراق میرفت وچون لشکر یزید نیز بہ ان جانب میرفت بایشان مرافقت نمودند بجز دہ مین رفاقت بعضی
از دختران اہل قافلہ کہ دس جا رہ داشت تمام انہا خاکستر منقلب شد و ابن عیینہ از جدہ خود نقل کردہ کہ
بعضے از شتر داران کہ در س ایشان و ساان قافلہ خاکستر شدہ بود و دیرا نیم بعضے خبر داد و دران لشکر شتری
کشتند و گوشت تغیر یافتہ بود بعد از انکہ بجتند تلخ بود مثل علقم کہ گیاہے است در غایت تلخی و اسمان دران
روز سرخ شدہ بود و افتاب منکسف گشتہ بود چنانچہ در روز ستارہا میدیدند مردم ظن ان کردند کہ قیامت
قایم شدہ و در شام ہیچ سنگے بر ندا شتند مگر انکہ در زیران خون تازہ بود و عثمان ابن ابی شیبہ روایت
کردہ کہ اسمان بعد از قتل حسین ع ہفت روز گریہ کرد و گریہ او سرخی او بودہ بمرتبہ کہ از شدت سرخی اسمان
دیوار ہاے عمارت در زمین شبیہ بلحاف ہاے معصفر شدہ بود و شہب وکواکب از اسمان چندان نازل
میشد کہ بریکدیگرے افتادند و ابن جوزے از ابن سیرین روایت کردہ کہ گفت دنیا سہ روز تاریک بود و بعد
ازان سرخی در اسمان ظاہر شد ابن سیرین میگوید کہ خبر ما چنین رسیدہ است کہ سرخی اسمان قبل ازین
نبود تا وقتیکہ حسین ع را شہید کردند بعد ازان ظاہر شد و ابن سعد گفتہ کہ این سرخی قبل از قتل او نبودہ و
ابن جوزے گوید حکمت درین انست کہ اثر غضب ما از سرخی روے ظاہر میشود و چون خداے تعالے
منزہ است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین ع در سرخی افق ظاہر ساخت از جہت اظہار انکہ ارتکاب
این امر جنایتے عظیم وگناہے بزرگ است ابو نعیم وثعلبے و ابو سعید گفتہ کہ از اسمان خون بارید وقت صبح
دیدیم کہ ظروف و چاہ ہا پر از خون است و فی تاریخ الخلفا للسیوطی لما قتل الحسین مکث الدنیا سبعة ایام
والشمس علے الحیطان کالملاحف المعصفرة والکواکب یضرب بعضہا بعضاً و کان قتلہ یوم عاشوراء و
کسفت الشمس ذلک الیوم واحمرت افاق السماء ستة اشہر بعد قتلہ ثم لا زالت الحمرة تری فیہا بعد ذلک
ولم تکن تری فیہا قبلہ وقیل انہ لم یقلب حجر ببیت المقدس یومئذ الا وجد تحتہ دم عبیط وصار الورس
الذی فی عسکرہم رمادا ونحروا ناقة فی عسکرہم فکانوا یرون فی لحمہا مثل النیران وطبخوہا فصارت مثل
العلقم وتکلم رجل فی الحسین بکلمة فرماہ اللہ بکوکبین من السماء فطمس بصرہ وفی الصواعق از زہرے مرویست
کہ گفت از قاتلان حسین ہیچکس باقی نماند مگر انکہ در دنیا خداے تعالے ایشانرا عقاب کرد قبل عقاب اخرت
بالقتل یا بہ عمی یا بہ سیاہی روے یا بزوال ملک در اندک زمانے و ابو الشیخ روایت کردہ کہ جمعے با یکدیگر میگفتند
کہ ہیچکس بر قتل حسین ع اعانت نکرد مگر انکہ خداے تعالے اورا ببلاے مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقا

پیری گفت که من اعانت کردم و بهیچ بلائی مبتلا نشدم و بین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند در حال
آتش در وی افتاد هرچند فریاد کرد که آتش آتش سودی نداد انگاه خود را در آب فرات انداخت و مع ذلک
ازان بلا خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سدی نقل نموده که شخصی مرد را در کربلا ضیافت
کرد و جمعی که دران خانه بودند میگفتند که هیچکس در خون حسین ع شریک نشد مگر انکه با قبح وجهی بمرد آن شخص مهمان
انکار اینمعنی نموده تکذیب آن جماعت نمود و گفت که من ازانجمله بودم انگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ
کند فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخت سدی رحمة الله علیه گوید که والله که جسد او را دیدم مثل فحم شده
بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاونان قتل حسین ع بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که اگر یک
مراویه آب میخوردند سیر نمیشدند و بعضی ذکر ایشان دراز شد بطریقی که در وقت سواری مثل ریسمانی بر گردن
خود می بست و سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین ع حاضر شده
بود بی انکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی دران داشته باشد بمجرد همین حضور دران ایام نابینا
شد انگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که دستهای مبارک
خود بالا برده بود و شمشیری داشت و نزدیک آنحضرت نطعی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین ع
مذبوح ساخته نزد آنحضرت افتاده بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسطه انکه سیاهی لشکر
قاتلان حسین ع شده بودم میلی از خون حسین ع در چشم من کشید چون روز شد اعمی برخاستم و ایضا روایت
کرده که شخصی از قتله حسین سر مبارک و برادرش که بر زین خود آویخته بود و بعد از چندروز روی او سیاه
شد اقربای وی گفتند که تو در میان عرب تازه روی و نیکو منظر بودی ترا چه واقع شد گفت
ازان روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر انکه دو کس آمده مرا میگیرند و سرنگون در میان
آتش افروخته انداختند باز بیرون می ایم باین حالی که می بینید بعد ازان آن شخص با قبح وجهی
بمرد و ایضا روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که طشتی پر از خون نزد او
نهاده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت
من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین ع حاضر نبودم گفت میل آن داشتی و [illegible]
انگاه به انگشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
گفته بود که خدای تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت انگاه خدای تعالی از آسمان دو کوکب

انداخته بر چشم وے زد تا او را نابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصے رسول صلے الله علیه وسلم
را بخواب دید که حسین ع بدو زانو نشسته بالتفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک یکے از فرزندان
خود را مینماید که بچه طور مقتول کشته وانسرور م میگوید که امر نویهم بالسیف واحرقوهم بالنار و در صواعق اورده که
حاکم بطرق متعدده روایت کرده که پیغمبر صلے الله علیه وسلم گفت که جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالے
مے فرماید که من بعوض خون یحیے بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن
علے هفتاد هزار کس را خواهم کشت و ابن جوزی که حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده
درین حکم عیب نیست و قتل این عدد بسبب قتل حسین ع مستلزم انیست که بقدر عدد قاتلان وی
باشد زیرا که فتنه قتل وے منجر شد به تعصبات و مقاتلات که وفا باین عدد میکرد و در روضة الاحباب
گفته که حق تعالے گفت که بعوض خون حسین دو بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت ۔

اما کرامات وخوارق عادات انجناب بسیار است منجمله انهاست حافظ ابن حجر هیثمی در صواعق آورده که روز منع
اب از حسین رضی الله عنه واصحاب او کردند دران ایام شخصے از لشکر اعدا ویرا گفت به بین که خود را
چنان مے داند که گویا جگر گوشه اسمان است و قطره اب از اسمان نے بارد که بخشند تا به تشنگی
خواهند مرد حسین ع گفت اللهم امته عطشاً یا بار خدایا او را تشنه بمیران بعد ازان انشخص هر چند اب
میخورد از اب سیر نمیشد تا وقتیکه مرد و ایضاً مرویست که حسین ع ابے طلبید که بیاشامد انگاه مردے
حائل شد میان او و خوردن اب به تیرے که انداخت و بر حنک وے زد حسین ع در حق او نفرین و دعا کرد
که بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز که از اب هرگز سیر نشود انگاه حرارت در شکم او پدید امد و برودت
در پشت او بمرتبه که برف و باد بزن از پیش روی او نهاده همیشه تبرید میکردند و از عقب او تنور اتش بود و
فریاد العطش میزد و سویق و اب شیرین این مقدار نزد او مے اوردند که اگر پنج کس میخوردند کافی بودے
انشخص تمام انها را میخورد و فریاد العطش میزد تا وقتیکه شکمش منشق شد و بمرد و در روضة الاحباب اورده که
حسین ع در شب تاسوعا باواز بلند گفت چنانچه هردو لشکر بشنیدند که خدایا ما اهلبیت و ذریه رسول
تو ایم و ما را از ظالمان بستان ابن اشعث اواز داد و گفت که ترا چه خویشے است به پیغمبر که هر ساعت
لاف میزنے حسین ع از روے غیرت برآشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کرد که خدایا پسر
اشعث قطع نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نمیداند فارنه فی الیوم ذلاً عاجلاً یعنے بار خدایا بنما تو مرا امروز

ذلت وخواری او بشتابی دعای وی مستجاب شد وعلی الفور باطن آن ناپاک تقاضاے حاجت ظاهر
شد از مرکب فرود آمده بحاجت انسانی مشغول شد کثردمی سیاه بام حضرت الهی نشیے برالت او زد بان
سبب مکشوف العورت درمیان نجاست میگردید والتش جنان ورم نشد که کسے شرح دهد تا در آن
نجاست جان از تن او جدا شد دیگر عبده مرثد پیش آمده آواز داد که اے حسین این آب فرات
را مے بینے که چگونه موج میزند بخدا سوگند که از و قطرهٔ بچشے تا از تشنگی هلاک شوے حضرت حسین ع این
سخن شنید آب در دیده بگردانید و گفت اللهم امته عطشا بار خدایا او را تشنه بمیران فی الحال اسپش بے
سببے در رمید واو برخاسته در پے اسپش میدوید تا تشنگی براو غالب شد والعطش العطش
میگفت و هرچند آب بلب او میرسید نمیتوانست که بنوشد تا از تشنگی بمرد و فی الکامل لابن اثیر
اشتد عطش الحسین فدنا من الفرات لیشرب فرماه حصین بن نمیر بسهم فوقع فی فمه فجعل یتلقی الدم بیده ورمی
به الے السماء ثم حمد الله واثنی علیه ثم قال اللهم انی اشکو الیک ما یصنع بابن بنت نبیک اللهم احصهم عددا
واقتلهم بددا ولا تبق منهم احدا وقیل الذے رماه رجل من بنے ابان بن دارم فمکث ذلک الرجل یسیرا ثم
صب الله علیه الظماء فجعل لا یروے فکان یروح عنه ویبرد له والماء فیه السکر وعساس فیها اللبن ویقول
اسقونے فیعطے القلة او العس فیشربه فاذا شربه اضطجع هنیهة ثم یقول اسقونے قتلنی الظماء فما لبث الا یسیرا
حتے انقدت بطنه انقداد بطن البعیر ونادی عبد الله بن ابی الحصین الازدی وعداده فے بجیلة یا حسین
اما تنظر الے الماء لا تذوق منه قطرة حتے تموت عطشا فقال الحسین اللهم اقتله عطشا ولا تغفر له ابدا قال فمرض
فیما بعد فکان یشرب الماء القلة ثم یقی ثم یعود فیشرب حتی یتغرغر ثم یقی ثم یشرب فما یروے فما زال کذلک
حتے مات وخرج ابن جوزه فقال افیکم الحسین فلم یجبه احد فقالها ثلاثا فقالوا نعم فما حاجتک قال یا حسین
ابشر بالنار قال له کذبت بل اقدم علی رب رحیم وشفیع مطاع فمن انت قال ابن جوزه فرفع الحسین یدیه
فقال اللهم جره الے النار فغضب ابن جوزه فاقحم فرسه فی نهر بینهما فتعلقت قدمه بالرکاب وجالت
به الفرس فسقط عنها فانقطعت فخذه وساقه وقدمه وبقی جنبه الاخر معلقا بالرکاب یضرب به کل حجر وشجر
حتی مات درروضة الاحباب آورده که چون بفرمان حسین ع خندق در گرد خیمه کنده هیزم در آن ساخته
بودند وقت محاربه آتش در آن زدند تا اهل حرم از تعرض بیگانه ایمن باشند درین حالت مالک بن عروه
بحالت سوار بے اسپ را پیش رانده گفت اے حسین پیش از آتش آن سرا این آتش بخود زدی

امام مظلوم گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا گمان داری که من بدوزخ روم و تو ببهشت پس روی
بقبله دعا آورده گفت اللهم اجره الی النار فی الحال بحکم آنکه دعوة المظلوم مستجاب دعای او مستجاب شد
پای اسپش بسوراخی فرو رفت او بجانب اسفل میل کرده متمایل شد و عنانش از دست رها شد و پای
او در رکاب بماند و اسپ بهر سو میدوید تا بکناره خندق آتش رسیده در آتش افگند و خود جانبی دیگر
گریخت در روضة الاحباب آورده که جابر بن یزید جامه حسین ع بعد از قتل برداشته بر سر نهاد مجنون شد
تا آنکه او را بسلاسل مقید ساختند و همدران قید بمرد و اسود بن حنظله شمشیر او را گرفته مجذوم شد و خوره
در تمام اعضای وی افتاده سقط گشت و ملک بن بسار جوشن او گرفته از عقل بیگانه شد و بادیه
گوی گشت مردم باوی سخریه میکردند سنگ با بروی میزدند عاقبت کسی به بازی سنگی بروی
انداخت که بدان سبب مغزش پریشان گشت و بمرد و فی الکامل لابن اثیر مالک بن النسیر ضرب الحسین
علی راسه بالسیف فقطع البرنس واد می راسه وامتلا البرنس دما فقال له الحسین لا اکلت بها ولا شربت
وحشرک الله مع الظالمین والقی البرنس ولبس القلنسوة واخذ الکندی البرنس فلما قدم علی اهله اخذ البرنس
یغسل الدم عنه فقالت له امراته اسلب ابن رسول الله تدخل بیتی اخرجه عنی قال فلم یزل ذلک الرجل
فقیرا بشر حتی مات ولما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوة الحضرمی فبرص بعد در شواهد النبوة
و دیگر تواریخ آورده که چون سر حسین ع نزد ابن زیاد رسید آن ملعون سر مبارک را بر زانوی خود نهاد قطره خون
از و بچکید قبا و جبه وازار او را سوراخ نموده بگوشت ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمده بر تخت
رسید و تخت را سوراخ نموده بر زمین افتاده غایب شد بموضع سوراخ ران او جراحتی پدید آمد که
اصلا علاج پذیر نشد و بوی بد بدین آمد بحدیکه هیچکس را طاقت تحمل آن نبودی لهذا پیوسته
بموضع جراحت مشک و زعفران مالیدی چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین علامت
او را شناخته بقتل آورد و در شواهد النبوة آورده که چون حسب فرموده ابن زیاد سر امام حسین ع را
بر نیزه کرده در کوچه های کوفه میگردانیدند من در غرفه خانه خود بودم و سوره کهف میخواندم چون برابر
من رسید از سر وی شنیدم که میخواندام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا از
هیبت موی بر اندام من برخاست ندا کردم که والله ابن سر تست یا ابن رسول الله و امر تو عجب
تر است صاحب روضة الاحباب میگوید که اکثری ارباب سیر این حدیث را از زید ارقم روایت

کرده اند و در روضة الاحباب آورده که چون سرها را بدر کوشک ابن زیاد رسانیدند عزیزی دید که لب مبارک حسین ع می‌جنبند چون گوش فرا داشت این آیه تلاوت میکرد لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون چون سرها بحران رسید بجے حرانے که یهودی بود بدیدن لشکر آمد دید که لب مبارک حسین ع می‌جنبند نزدیک رفته گوش فرا داشت این آیت بشنید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و قدرے زر در بارہاے حسین ع یافتند چون خواستند که باهم تقسیم نمایند آنها خزف شده بود و یک طرف آن نوشته بود که لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بدیگر طرف نوشته بود سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ۔

من اخبار ه و اخلاقه در روضة الاحباب امام نجم الدین نسفی نقل نموده که در تفسیر تنزیل آورده که روزی حسین ع مجتبیٰ اشراف عرب را ضیافت نموده بود و همه برخوان نشسته بودند که خادمش کاسه آش گرم در مجلس آورده از غایت وهشت پایش بحاشیه بساط بلغزید و کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر سر و روے مبارکش فرو ریخت حسین ع از روے تادیب در روے نگریست خادم بترسید ناگاه از زبانش برآمد و الکاظمین الغیظ حسین ع فرمود فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین ع جواب داد عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین حسین ع گفت از مال خود ترا آزاد کردم و مؤنت و معیشت تو بر ذمه کرم خود لازم گردانیدم حضار مجلس متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته علامه شهاب الدین قلیوبی حکایت کرده است که زوجه عدے بن حاتم ام خالد نام داشت زنے بود جمیله یزید بن معاویه او را بدید و بروے عاشق شد و مرض عشق چنان دامنش گرفت که ذرے فراشش شد مردمان عیادت او مے نمودند و مرض او شناخته نمیشد ۔

علت عاشق ز علتها جدا است		عشق اسطرلاب اسرار خدا است	

بعد از تفتیش بمشوره عمرو عاص مادرش از وے پرسیده حال را معلوم نموده معاویه را اطلاع داد معاویه عمرو گفت که چه حیله است براے حصول این امر گفت بذل اموال و خلعت تا عدے از مدینه بدمشق بیاید

زر خرد را واله و شیدا کند		خاصه مفلس را که خوش رسوا کند	

پس معاویه بر طبق فرموده عمرو عمل نمود تا عدے بدمشق رسید بعد از آن باز معاویه از عمرو پرسید که این چه حیله است گفت چون فردا بیاید بر تو بپرس از وے که آیا زن داری چون بگوید که آری طلاق بده او را زن دیگر بیخ بگو چون معاویه همچنان کرد و عدے بیرون رفت عمرو عاص را دید که برو در منزه

ایستاده است عدی پرسید که این چه معامله بود که خلیفه با من چنین برو گفت ای عدی او را اراده دارد
که دختر خود با مال فراوان بتو دهد و تو میدانی که دختران ملوک برضا پدر و ابنا غ داخل نمیشوند گفت عدی که
پس چه باید کردم گفت عمرو که چون فردا نزد او بروی و اگر از تو باز پرسد بگوی که ای امیر المومنین
زن ندارم پس روز دیگر باز معاویه پرسید که ای عدی زن داری گفت نه گفت معاویه که بگوی
اگر زن داشته باشم او بطلاق باین مطلقه است عدی گفت آری پس گفت معاویه بکتاب خود
که بنویسید این سخن عدی را پس نوشتند انرا بعد از آن چون عدت منقضی شد معاویه ابو هریره را
با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح یزید نماید چون ابو هریره در مدینه رسید نخست عبد الله بن عمر خطاب
برین ماجرا واقف شده با ابو هریره گفت که پیغام نکاح من هم برسان بعد از ان عبد الله بن زبیر نیز واقف
شده با ابو هریره گفت که پیغام نکاح من هم رسان بعد از ان حسین بن علی مرتضی علیه السلام نیز پیغام نکاح
خود بذریعه ابو هریره فرستاد و چون ابو هریره نزد ام خالد رفت قصه طلاق دادن شوهر او عدی بیان نمود
هر چهار پیغام برسانید گفت ام خالد که احوال این چهار کس بیان نما گفت که یزید دنیا دارد بلا دین و ابن
عمر دین دارد و دنیا ندارد و ابن زبیر دین و دنیا هر دو دارد و حسین دین دارد و دنیا ندارد گفت که تزویج کن مرا بیکی ازین چهار
با هر که خواهی گفت این اختیار تست گفت ام خالد که اگر تو نمی آمدی ترا برای مشورت طلب میداشتیم
چه جای آنکه خود آمدی طریق صواب بمن بنمای پس گفت ابو هریره والله که تقدیم و ترجیح نمیدهم بر دهنی
که رسول خدا او را بوسیده باشد و آن حسین ع است پس تزویج کرد او را با حسین ع و مال نیز بحسین
داد و نزد معاویه مراجعت نمود و از قصه ام خالد خبر داد گفت معاویه صرف مال برای غیر خود نمودم پس گفت
ابو هریره که این اموال از پدر خود میراث نیافتی مال از آن خدا و رسول او بود پس از برای آن پس
او صرف نمودی بعد از آن عدی نیز از وجدان دختر معاویه مایوس شده بمدینه باز آمد و نزد حسین ع
نشست و آه سرد از دل بر آورد پس گفت حسین ع مگر ام خالد را یاد نمودی گفت آری پس
حسین ع ام خالد را بخواند و گفت آیا ترا مس نموده ام گفت نه پس گفت حسین ع که تو مطلقه اکنون نکاح
کن عدی را و بدان ای عدی که مرا درین غرضی نبود نکردم این مگر فقط جهت ترحم بر تو در طلاق او نیز
این قصه را آورده اند که اختلاف کرده اند گفته که رسول ابو موسی اشعری بود نه ابو هریره
و ابو موسی خود اراده نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام ذکر خطبه خود نیز نمود ام خالد

گفت ای ابو موسی تو پاسی طبع از میان بر کن و شیرین باش و کلام از این چهار کلام ها اختیار کنم پس ابو موسی احوال هر یک بطوری که مذکور شد بیان نموده گفت دیگر هیچ نمیگویم اکنون تو اختیار داری ام خالد گفت من با بضعه رسول دیگری را برابر نمیکنم و برا و دیگری بر نگزینم پس با حسین ع نکاح نمود بعد از ان چون عدی از معاویه استدعای دختر نمود گفت این امر بی مرضی یزید شدن نمی تواند چون نزد یزید استدعا نمود گفت که تو با ام خالد که مراتب از خواهرم جمیله بود وفا نکردی با خواهرم کی وفا کنی تو لایق دامادی نیستی و بعد از ان چون حسین ع ازن عدی بعد علی باز داد نایره غضب یزید مشتعل شد و گفت اگر بر حسین دست یابم بعوض این کار بکشم او را عداوت حسین ع در دل خود جای داد و عداوت یزید بر حسین ع فقط جهت خروج بود بلکه وجوهات دیگر نیز بود منجمله ان یکی این بود دیگر گرفتن ثار بدر و احد نیز بود چنانچه تفصیل در فصلی علحده بیان نموده خواهد شد میگوید مولف که قصه عدی نهایت ضعیف و از عقل بنهایت بعید است چرا که مراد ازین عدی کدام کس است عدی بن حاتم طائی است یا دیگری اگر عدی بن حاتم طائی باشد غالبا قصه غلط است چرا که عدی بن حاتم طائی مسکن در قبیله طی داشت از تواریخیکه اینک پیش نظر است معلوم نمیشود که مسکن در مدینه داشتی دیگر انکه او از کبار اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم است و از ارباب کیاست و فراست بود و از مخصوصان حضرت مرتضوی بوده و در هر محاربه جمل و صفین و نهروان با حضرت مرتضی بوده و یکی از ارکین انجناب بوده چه جای انداد که با فسون عمرو خاص فریفته شود و بغیر از دو کتاب مذکورین که محض غیر معتمد است در هیچ تواریخ که اینک پیش نظر است دیده نمیشود و اگر دیگر کدامی عدی بن حاتم باشد که مسکن در مدینه داشت احوال او معلوم نمیشود والله اعلم بحقیقة الحال و فی القلیولی که حسین بن علی علیهما السلام شنید که مردی بر کرسی نشسته میگفت که برسید از من از ما تحت عرش پس گفت حسین ع یا نهاموی های ریش تو جفت است یا فرد پس او خاموش و متحیر ماند پس گفت آنشخص که خبر ده مرا ای پسر دختر رسول خدا ازان پس گفت حسین ع که او جفت است بقوله تعالی و من کل شی خلقنا زوجین در روضة الاحباب اورده که شهربانو را کنیزکی بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روزی حسین ع با شهربانو گفت که شیرین چه جمال نیکو دارد شهربانو گمان برد که شاید انجناب را بدو میلی بوده است گفت که شیرین را بتو بخشیدم حسین ع دانست که او چه گمان کرده است گفت من او را لله ازاد نمودم و فیه ایضا که چون معاویه خواست که خلعت نا خلعت خود یزید را ولی عهد گرداند با حسین ع گفت که من اگر دیگر را شایسته این

ازین امر میدانستم او را بولیعہدے میگزیدم حسین ع گفت آہستہ باش اے معاویہ کہ مردم ہستند کہ سزاوار
این کارند ہم بنفس خویش و ہم بمادر و ہم بپدر بر پسر تو رجحانے دارند معاویہ گفت مگر ازین سخن خود را میخواہی
حسین ع گفت اگر خود را خواہم دور نیست معاویہ گفت انچہ گفتی کہ مادر و پدر تو بہتر از مادر و پدر یزید است
درین شکے نیست اما بخدا سوگند کہ در لیاقت لوازم سلطنت و قواعد خلافت نیز یزید از تو بہتر است حسین ع
گفت طرفہ حالتے است کہ خمار و فاسق و فاجر امت از من بہ باشد معاویہ گفت آہستہ باش اے
حسین اگر تو نزد یزید مذکور گردی بغیر نیکوی دربارہ تو نگوید حسین ع گفت من انچہ در باب او میدانستم گفتم او نیز
انچہ از من بداند بگوید الی آخر القصہ در روضۃ الصفا آوردہ کہ بعد از وفات معاویہ ولید بن عتبہ چون
حسین ع را برای بیعت یزید بگفت آنجناب آنرا موقوف بر وقت دیگر گذاشتہ بیرون رفت روز
دیگر مروان بن الحکم با حسین ع ملاقات نمودہ گفت یا ابا عبد اللہ صلاح حال تو در انست کہ با یزید بیعت
کنی تا ضررے بتو نرسد و از وی احسان و انعام بیشمار بتو رسد حسین ع فرمود ویلک یا مروان مرا بمتابعت
و بابیعت کسے دعوت مینمائی کہ بظلم و فسق و فساد او را امید است و از تو چہ توقع توان داشت کہ پیش از انکہ
تو متولد شوے رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو را لعنت کردہ است و بنسبت معاویہ و یزید بد سخنہاے خشونت
آمیز گفت تا مروان گفت تا با یزید بیعت نکنی دست از تو باز ندارم حسین ع فرمود کہ دور شو از نزد من اے پلید کہ ما از اہلبیت
طہارتیم و در شان ما این آیہ نازل شدہ کہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا
مروان ہیچ جواب نداد بعد ازان حسین ع فرمود اے پسر زرقا خداے تعالے تو را و یزید را مواخذہ
خواہد نمود کہ چرا میان حسین و حق او حائل شدید و فیہ ایضا بعد از کشتہ شدن حجر بن عدے چند کس از
اہل عراق بمدینہ بخدمت حسین ع بسر میبردند والے مدینہ صورت حال را بمعاویہ نوشت کہ من از فتنہ ایشان
اندیشناکم معاویہ در جواب نوشت کہ بہیچ حال متعرض حسین ع مشو کہ او با ما بیعت نمودہ و غالب ظن انکہ
در نقض عہد نخواہد کوشید و مکتوبے بحسین ع نوشت باین مضمون کہ از تو خبرہا بمن رسانیدہ اند کہ لایق بحال
و طور تو نیست و ہر کہ دست بیعت بکسے داد سزاوار چنان است کہ بان وفا کند متوقع و مامول از تو چنین
است کہ مادام کہ مکروہے ازینجانب بتو نرسد از تو امرے کہ موجب تنفر من باشد صادر نگردد و وظیفہ
آنکہ بقول جمعے سفہا کہ طالب فتنہ اند عمل ننمائے والسلام حسین ع در جواب نوشت کہ من ہیچ نوع میل بحرب
و مخالفت تو ندارم باید کہ خاطر جمع داری و در تحفہ اثنا عشریہ آوردہ کہ زیاد بن ابیہ کہ از قبل معاویہ اے

عراق بود در پی ایذای سعید بن سرح که از مخصوصان حضرت مرتضوی بوده افتاد سعید بمدینه گریخت و بخدمت
سید الشهدا رسیده پناه گیر شد زیاد خانه او و نقد و جنس او ضبط نمود بعد از ان حکم داد که خانه او بشکنند و بسوزند چون
این ماجرا بگوش حضرت امام حسین ع رسید مکتوبی در سفارش سعید باین عبارت نزد زیاد قلمی فرمود من الحسین
بن علی الی زیاد اما بعد فقد عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم فهدمت داره و اخذت ماله و عیاله
فاذا اتاک کتابی هذا فابن داره وارد الیه ماله و عیاله فانی قد اجرته فشفعنی فیه یعنی از حسین ابن علی بسوی زیاد اما بعد
پس قصد کردی تو بسوی مردی از مسلمانان که او را ثابت است حقی که ثابت است همه مسلمانان را و بر ذمه اوست
انچه بر ذمه همه است پس ویران کردی خانه او و گرفتی مال و عیال او پس چون رسد ترا این خط من پس
واگذار خانه او را و بازده بسوی او مال و عیال او پس بدرستیکه من پناه داده ام او را پس سفارش من قبول
کن در حق او ان شقی در جواب نوشت من زیاد ابن ابی سفیان الی الحسین بن فاطمة اما بعد فقد اتانی کتابک
تبدا فیه باسمک قبل اسمی وانت طالب للحاجة وانا سلطان وانت سوقة وکتابک الی فی فاسق لا یؤویه الا فاسق مثله
وشر من ذلک اذا ناک وقد اویته اقامة منک علی سوء الرای ورضی بذلک وایم الله لا یسبقنی سابق ولو
کان بین جلدک ولحمک فان احب لحم الی ان اکله اللحم انت فیه فاسلمه بجریرته الی من هو اولی به منک
فان عفوت عنه لم اکن شفعتک فیه وان قتلته لم اقتله الا بحبه اباک یعنی از زیاد ابن ابی سفیان بسوی حسین
ابن فاطمه اما بعد رسید نامه تو بمن که ابتدا کردی در وی بنام خود پیش از نام من و حال انکه تو طلب داری
مطلب را و من حاکم و تو رعیتی و نوشتن تو مرا در مقدمه فاسقی که امان نمیدهد او را مگر فاسقی همچنان و بدتر ازین
انکه پیش تو جای دادی او را ایستاده از تو بر تدبیر زشت خود و راضی شده باین کار قسم بخدا است کسی
نخواهد رسید بر وی پیش از من اگرچه باشد در میان گوشت و پوست تو پس بدرستیکه خوشترین گوشتی
مرا انکه بخورم انرا همانا گوشتی است که تو در میان انی پس بسپار او را با گناه او بسوی کسیکه او حقدار زیاده
دارد بر وی از تو پس اگر عفو کردم از وی نخواهد بود شفاعت تو قبول کرده در حق وی و اگر بکشم او را
بکشته باشم او را مگر بسبب محبت او پدر ترا چون مکتوب نامرغوب ان ناپاک بان پاک رسید بغایت
براشفت و انرا بجنسه نزد معاویه فرستاد و نوشت که من زیاد را چنان نوشتم او جواب بمن
چنین داد معاویه این نامه را دیده براشفت و بدست خود به زیاد نوشت من معاویة ابن ابی سفیان
الی زیاد اما بعد فان الحسین بن علی بعث الیک بکتاب الیه جواب کتابه الیک فی ابن سرح فعلمت انک

بین الحسین رای من ابی سفیان ورای من سمیه اما رایک من ابی سفیان فحلم وحزم واما الذی من سمیه فما یکون
رای مثلها ومن ذلک کتابک الی الحسین تشتم اباه وتعرض له بالفسق ولعمری انت اولی بالفسق من الحسین
ولابوک اذ کنت تنسب الیه عبد اولی بالفسق من ابیه وان کان الحسین بدء باسمه ارتفاعاً منک فان
ذلک لم یضعک واما تشفیعه فیما تشفع فیه فقد دفعته عن نفسک الی من هو اولی به منک فاذا اتاک کتابی
هذا فخل ما فی یدک لسعید بن شریح وابن له داره ولا تعرض له واردد علیه ماله وعیاله فقد کتبت الی الحسین ان
یخیر صاحبه بذلک فان شاء اقام عنده وان شاء رجع الی بلده فلیس لک علیه سلطان بید ولسان واما کتابک
الی الحسین باسمه ولا تنسبه الی ابیه بل الی امه فان الحسین ویلک من لا یرمی به الرجوان افاستصغرت اباه
وهو علی بن ابی طالب ام الی امه وکلته وهی فاطمة بنت الرسول فتلک افخر له ان کنت تعقل والسلام یعنی
از معاویه بن ابی سفیان بسوے زیاد اما بعد پس بتحقیق رسید نامهٔ حسین بن علی نزد من با نامهٔ تو که فرستادی
بسوے او در جواب خطا و که بسوی تو بود در مقدمه این شریح پس دانستم که تو کشاکش داری در میان
دو عقل یک عقل از طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سمیه اما عقلیکه داری از طرف ابی سفیان پس دباری و همت است
اما عقلے که از سمیه داری پس همچنان ست که می باشد عقل همچنین کسانی از انجمله است خط تو بسوے حسین شتم میکنی پدر اورا
وتعریض میکنی بروے بنام فسق وقسم بجان من تو اولی تری بفسق از حسین و هر آینه پدر تو وقتیکه نسبت [illegible] او را بسوی علای
است بنام فسق از پدر او واگر حسین ابتدا کرده باشد بنام خود و بلند شمرده خود را بر تو پس بدرستیکه ازین سبب
پست نشوی اما قبول سفارش او در آنمقدمه که سفارش کرد به پس این نیکے را دفع کردے از خود وحواله
کردے بسوی کسیکه اولی تر است بانکار نیک از تو پس چون رسد این نامهٔ من نزد تو بگذار هرچه هست
در دست تو از ملک سعید بن شریح و رها کن خانه او را و متعرض مشو او را و باز ده مال و عیال او پس
بدرستیکه من نوشتم حسین را که خبر دهد آشنای خود را باین نوشته من که اگر خواهد اقامت کند نزد او و اگر
خواهد باز آید بسوے شهر خود پس نیست ترا بروے تعرضی نه بدست نه بزبان واما خط نوشتن تو بسوی حسین
محض بنام او و آنکه نسبت نمیکنی او را بسوے پدر او بلکه بسوے مادر او پس هر آینه حسین وای بر تو یاد
آنکسے است انگنده نمیشود او در بدبها پایکم شمردے پدر او را که او علی ابن طالب است تا بسوے
مادر او حواله کردے او را که آن فاطمه دختر رسول الله است پس این زیاده فخر او است اگر ترا عقل باشد
والسلام وفی الکامل للمبرد وقدرے مال ازین نزد معاویه بدمشق میرفت چون گذر حمالان بر مدینه افتاد

حسین ابن علی گرفت اموال را و تقسیم نمود بر اہل بیت خود و نوشت معاویہ را کہ من الحسین بن علی الی معاویۃ
بن ابی سفیان اما بعد فان عیراً مرت بنا تحمل مالاً وحللاً وعنبراً وطیباً الیک لتودعها خزاین دمشق وتعل بها بعد
النہل بنی ابیک وانی احتجت الیہا فاخذتہا والسلام یعنی از حسین بن علی بسوے معاویہ بن ابی سفیان
اما بعد پس بدرستیکہ شتران چند میگذشت بر ما کہ بار داشت مال و زیور و عنبر و بوے ہاے خوش بیرفت
نزد تو تا کہ تو ودیعت کنے بخزانہ دمشق و بیکار گذارے انرا و من محتاج بودم بان پس گرفتم من او را والسلام
پس نوشت بسوی او معاویہ بجواب او من عبد اللہ معاویہ امیر المومنین الی الحسین بن علی سلام علیک
اما بعد فان کتابک ورد علی تذکر ان عیراً مرت بک من الیمن تحمل مالاً وحللاً وعنبراً وطیباً الی لاودعها خزاین
دمشق واعل بہا بعد النہل بنی ابی وانک احتجت الیہا فاخذتہا ولم تکن جدیراً باخذہا اذ نسبتہا الی لان
الوالی احق بالمال ثم علیہ المخرج منہ وایم اللہ لو ترکت ذلک حتی صار الی لم ابخسک حظک منہ ولکنی قد ظننت
یا ابن اخی ان فی راسک نزوۃ وبودی ان یکون ذلک فی زمانی فاعرف لک قدرک واتجاوز عن ذلک
ولکنی واللہ اتخوف ان تبتلی بمن لا ینظرک فواق ناقۃ وکتب فی اسفل کتابہ یا حسین بن علی لیس ما جئت
بالسائغ یوما فی العلل اخذک المال ولم تومر بہ ان ہذا من حسین نحمل قد اجزناہا ولم تغضب لہا واحتملنا من حسین
ما فعل یا حسین بن علی ذا الامل لک بعدی وثبۃ لا تحمل وبودی انی شاہدہا فالقیہا منک بالخلق الاجل
انی ارہب ان تصلی بمن عندہ قد سبق السیف العدل یعنی از معاویہ امیر المومنین بسوی حسین بن علی
اما بعد بدرستیکہ نامہ تو بمن رسید کہ نوشتہ بودے تو دران کہ شتران بگذشت بر تو از یمن کہ بار کردہ شدہ
بود بران مال و زیور و عنبر و بوی خوش مے آمد بسوے من تا کہ ودیعت نہم بخزانہ دمشق و بیکار گذارم انرا
بعد بخشیدن پسران پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتی تو انرا و نبودے تو مستحق ان چون نسبت
کردے اموال را بسوے من چرا کہ والی سزاوار است بمال بعد از ان بروے است صرف ان و
سوگند بخدا اگر میگذاشتے انرا تا کہ رسیدے بمن نہ باز داشتمے نصیب ترا از ان لکن گمان کردم ای پسر برادر من کہ در سر تو
میشود وانچنین در زمان من چرا کہ میشناسم قدر ترا و تجاوز نمودم از ان عمل مگر سوگند بخدا کہ میترسم کہ مبتلا شوے
بکسیکہ نہ بیند بسوے تو و نوشت در زیر نامہ اے حسین پسر علی نیست انچہ اوردے
تحقیق کہ اجازت دادم انرا و غضب نکردم براے ان و تحمل نمودم از حسین انچہ کرد اے حسین بن علی
ایمن ایسر تو بعد از من تحمل کردہ نشود و دوا کردہ شود من شاہد انم

وبتیر سم که باکسیلہ نمودا وست شمشیر بران وفی الحقایق چون حجر بن عدے واصحاب او کشته شدند

پس انفاق ملاقات افتاد در انسال از حسین ع با معاویه پس گفت معاویه یا ابا عبد الله ایا نرسید ترا انچه

کردم با حجر و یاران او از شیعه پدر تو گفت نه گفت که کشتم ایشان را و کفن دادم ایشانرا و نماز کذاردم برایشان

پس بخندید حسین ع و گفت خصومت کنند انقوم ترا در قیامت اے معاویه سوگند بخدا اگر من واے

میکشتم بر شیعه تو نه کفن میدادم و نه نماز میگذارم برایشان وتحقیق رسیده ست بمن افتادن تو در پی

علی مرتضی وایستادن تو دران واعتراض تو بر بنی هاشم در عیوب و سوگند بخدا که کشیدی کمان بے زه

و تیر انداختے بے نشان و رسیدے بعداوت بمکان قریب و اطاعت نمودے مردیرا که نه سبقت

در اسلام دارد و نه از نفاق مبراست و نه دید بسوے تو پس ببین براے خود و دعوت تعرض نمود باین

سخن عمرو عاص را و من خطبته فی مجلس معاویه صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم سمع

رجل یقول من هذا الذی یخطب فقال الحسین بن علی نحن حزب الله الغالبون و عترة رسول الله ص الاقربون

واهل بیته الطیبون واحد الثقلین اللذین جعلنا رسول الله ثانی کتاب الله تبارک وتعالی الذی فیه تفصیل

کل شیء لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والمعول علینا فی تفسیره ولا یبطانا تاویله تتبع حقایقه

فاطیعونا فان طاعتنا مفروضة اذ کانت بطاعة الله ورسوله مقرونة قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول

واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر

منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا واحذرکم الاصغاء الی

هتوف الشیطان بکم فانه لکم عدو مبین فتکونوا کاولیائه الذین قال لهم لا غالب لکم الیوم من الناس وانی

جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم فتلقون للسیوف ضربا والرماح وردا وللعمد

حطما وللسهام غرضا ثم لا یقبل من نفس ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قال معاویه حسبک

یا ابا عبد الله فقد ابلغت

من کلامه علیه السلام

یا دهر اف لک من خلیل	کم لک بالاشراق والاصیل
من صاحب وطالب قتیل	والدهر لا یقنع بالبدیل
انما الامر الی الجلیل	وکل حی سالک سبیل

ناقیل کان یحییه وبین الحسین علیه السلام کلام فقیل للحسین ادخل علی اخیک فهو اکبر منک فقال سمعت جدے

بقول ایما اثنین جری بینهما کلام فطلب احدهما رضی الآخر کان سابقهما الی الجنة و انا کرهت ان اسبق اخی الاکبر فبلغ
قول الحسن فاتاه عاجلا یعنی بود درمیان امام حسین ع و برادرش حسن ع سخنی پس گفتند حسین را که برو نزد برادر خود که او از تو
بزرگتر است پس گفت حسین ع که شنیده ام از جد خود که میگفت هرجا که درمیان دو کس سخنی درمیان اید کسیکه
اول طلب رضای دیگری نماید او اول در بهشت داخل خواهد شد پس من مکروه دارم که سبقت کنم بر برادر
خود پس چون این سخن بحسن ع رسید امد نزد حسین تعجیل کننده و کتب الیه الحسن یلومه علی اعطایه الشعراء فکتب الیه
انت اعلم منی بان خیر المال ما وقی العرض و از کتاب انس المجالس نقل نموده که چون فرزدق شاعر را مروان
حکم که امیر مدینه بود حکم باخراج از بلد نمود باسیه خرج راه بخدمت او حاضر شد انجناب چهار صد اشرفی
باکمال عذرخواهی بوی انعام فرمود بعضی از حضار مجلس گفت این قدر دینار برای یک شاعر فاسق و ماجن
سزاوار نیست حسین ع فرمود که بهترین اموال انست که مردم عرض خود را از سوء مقال محفوظ دارد همچنانکه جد بزرگوارم
در باره عباس بن مرداس شاعر فرمود که زبان او را از من قطع کنید و فی المناقب لابن شهر اشوب در بیان
حسین ع و ولید بن عتبه برای زمینی منازعه بود پس بکشید حسین عمامه ولید را از سر او و پیچید در گردن او
و انوقت ولید امیر مدینه بود پس گفت مروان ندیدم مثل این روز جرأت مردی بر امیر خود پس گفت ولید
که نگفتی تو این سخن از راه شفقت بلکه حسد بردی تو بر حلم من و بدرستیکه زمین از ان حسین است پس
گفت حسین ع که زمین از ان تست ای ولید و برخاست و از اخطب خوارزمی نقل نموده که در کتاب
مقتل ال رسول اورده که اعرابی امد نزد حسین ع و گفت ای پسر رسول خدا من مدیونم و از ادای آن
عاجزم با خود گفتم که سوال کنم از سخی ترین ادمیان و ندیدم از اهلبیت رسول سخی تر کسی را پس گفت حسین
ع ای برادر عرب بپرسم از تو سه مسئله پس اگر جواب دهی یک مسئله را عطا کنم ثلث دین تو را و اگر از
دو مسئله جواب دهی عطا کنم دو ثلث دین تو را و اگر از کل جواب دهی عطا کنم کل دین تو پس گفت اعرابی
ای پسر رسول خدا تو از من مسئله میپرسی و حال انکه تو از اهل علم و شرف هستی پس گفت حسین ع که
من شنیدم از جد خود که معروف بقدر معرفت است پس گفت اعرابی بپرس انچه خواهی یا جواب دهم یا
بیاموزم از تو پس گفت حسین ع کدام اعمال بهتر است گفت اعرابی ایمان بالله پس گفت حسین پس چه
چیز باعث نجات است از مهلکه گفت اعرابی خوف خدا پس گفت حسین ع پس کدام چیز زینت مرد است
گفت علم با حلم گفت اگر نباشد گفت پس مال با مروت گفت حسین اگر این هم نباشد گفت پس

فقر با صبر گفت حسین ع اگر نباشد این گفت اعرابی که از اسمان صاعقه بباید بسوزد او را که او لایق انیست پس بخندید حسین ع و انداخت کیسه هزار دینار بسوی او وداد انگشتری که قیمت ان دو صد درهم باشد وگفت حسین ع که دینار بدانیان خود د و انگشتری را صرف خود کن پس گرفت اعرابی وگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و از عمر بن دینار منقول است که اسامه بن زید رض که از مشاهیر صحابه است مریض شد و حسین ع بعیادت او رفت اسامه اظهار غم و الم نموده گفت یا ابن رسول الله شصت هزار درم مدیونم و از ادای ان عاجزم و میترسم که درین مرض مدیون بمیرم حسین ع گفت ادای دین تو قبل از موت تو بر من است پس از مجلس برنخاست مگر انکه دین او تمام ادا نمود امام غزالی در کیمیای سعادت آورده در حقائق از تفسیر عیاشی نقل نموده عن مسعده که حسین ع بر جماعتی از مساکین بگذشت و حال انکه ایشان گلیم خود را انداخته نانها انداخته بودند پس گفتند یا ابن رسول الله انجا بیا پس رفت نزد ایشان و بخورد با ایشان بعد از ان این ایه تلاوت نمود که ان الله لا یحب المستکبرین یعنی خدا دوست نمیدارد متکبرین را پس گفت شما دعوت نمودید من اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمائید دعوت مرا گفتند بلی یا ابن رسول الله پس برخاستند با او تا انکه امدند بمنزل وی پس گفت حسین ع بکنیز خود که بیار انچه داری و از ابو الحسن مداینی روایت نموده که در سالی از سالها حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم عزیمت سفر حج نمودند و در اثنای راه در احمال و اثقال خود جدا گشته تشنه و گرسنه بخانه عجوزه رسیدند و در کمال بیتابی آبی طلب نمودند عجوزه گوسفند شیردار اورد تا ایشان بدوشیدند و نوشیدند و گفتند دیگر از ماکولات چه داری گفت که بجز این گوسفند چیزی ندارم او را ذبح کنید و پوست کنید تا من طبخ کنم و مهیا سازم چون طعام مهیا شد خوردند و زمانی در خانه عجوزه بسر بردند وقت عصر از خانه او برامدند و با وی گفتند که ما از قریشیم اگر خدا وند سالما ما را با وطان خود که مدینه است برساند و تو اگر انجا بیائی پاداش جمیل خواهی یافت چون شوهر او بخانه امد گوسفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که ما بجز همین یک گوسفند نداشتیم انرا هم با شخاص غیر معروف تلف نمودی بعد از ان پس از مدتی بسبب ضیق معیشت ناقه و جملی که داشت زن و شوی بعزم بعضی از ان بمدینه رفتند و در کوچه‌های مدینه میگردیدند که گذرش بر در خانه حسن ع افتاد چون چشم انجناب بران زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشته پرسید که مرا میشناسی گفت لا والله نمیشناسم فرمود که یکی از مهمانان تو هستم زن گفت پدر و مادرم فدای تو باد پس انجناب هزار اشرفی و هزار گوسفند با و عطا فرمود

نزد حسین ع فرستاد و آنجناب نیز همون قدر عطا فرمود و محمد و عبد الله را فرستاد و آنجناب دو برادران برادو به روایتی دیگر حسن ع هفتصد شتر و حسین هزار گوسفند و عبد الله یکصد هزار درهم باو عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست که گفت در روز کربلا یافته شد داغ بر پشت حسین ع پس پرسیدند امام زین العابدین ع از ان گفت این بسبب انست که او محتاج بیوه گان و یتیمان و مساکین را بر پشت خود بمکان شان میرسانید و عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حسین ع را سوره فاتحه تعلیم نموده بود ان پسر چون انرا بر پدر خود خواند حسین ع هزار دینار و هزار حله و عقد مروارید بمعلم انعام فرمود پس گفتند مردمان او را در ان امر سخنان گفت حسین ع کجا میرسد انعام من بمقابله تعلیم او بعد از ان این شعر بگفت۔

	علی الناس طرا قبل ان تتفلت ولا البخل یبقیها اذا ما تولت		اذا جادت الدنیا فجد بها فلا الجود یفنیها اذا ہی اقبلت

و فی المناقب روایت کرده است صوے از صادق ع که فیما بین محمد بن الحنیفه و حسین ع سخنے ناخوشی واقع شد پس نوشت محمد حنیفه بسوے حسین ع که اے برادر بدرستیکه پدر من و پدر تو یکی ست در ان نه تو فضیلت جوئی بر من و نه من بر تو مگر مادر تو فاطمه بنت رسول الله است اگر بودی تمام دنیا پر زر ملک مادر من این برابری نیکردم با مادر تو پس چون بخوانی نامه من بیا بسوی من تا راضی کنی مرا چرا که تو اولے بالفضل هستے از من و السلام علیک و رحمة الله و برکاته پس عمل نمود حسین ع بر انچه که نوشت محمد حنیفه و بعد از ان درمیان این هر دو برادر چیزے واقع نشد و فی کشف الغمه قال انس بن مالک کنت عند الحسین فدخلت علیه جاریة مجیئة بطاقة ریحان فقال لها انت حرة لوجه الله فقلت تجیئک بطاقة ریحان لاخطر لها فتعتقها قال کذا ادبنا الله قال الله تعالی و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها و کان احسن منها عتقها و فی المناقب روایت کرده است از حسین ابن بن علی ع که گفت حسین ع که صحیح شده است نزد من قول نبی صلے الله علیه وسلم که افضل اعمال بعد نماز داخل کردن سرور است در قلب مومن بانچیزیکه گناه در ان نباشد پس بدرستیکه دیدم غلامی را که میخورانید سگے را پس گفتم او را چه میکنے پس گفت اے پسر رسول خدا من غمناکم میطلبم خوشی را بخوشی سگ چرا که مالک من یهودی هست از وے مفارقت میخواهم پس امد حسین ع بر صاحب او باو دو صد دینار برائے قیمت ان غلام پس گفت یهودی که غلام فدائے مقدم شریف تو باد و این بستان نیز بغلام بخشیدم و مال را انگرفت پس گفت حسین ع که این مال را بتو بخشیدم گفت یهودی که قبول نمودم و بغلام بخشیدم پس

گفت حسین ع و کہ من غلام را ازاد نمودم و این مال و بستان جملہ بغلام بخشیدم پس گفت زن ان یہودی بتحقیق اسلام او بودم و دین خود و شوهر خود بخشیدم پس گفت یہودی من هم اسلام اوردم و این مکان خود بزن بخشیدم و در اغانی ابو الفرج اصفهانی از ابن کلبی منقول ست کہ قیس بن ذریح بن طریف اللیثی کہ معروف بمجنون است برادر رضاعی حسین ع بود و مادر قیس انجناب را شیر داده بود و بعد ازانکہ بدرد عشق لیلی بنت حباب کلبی مبتلا گردید و اشعار آن در ین باب شایع شد ماجرا به پدر قیس رسید پسر را طلبیده گفت ای پسر دختر عمت در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال ست مناسب چنان است کہ او را بجهة تو خطبه کنم قیس از شنیدن این مقال پریشان خاطر و بصحرا نهاده در فکر وصال محبوب خود برامد و چاره کار خود بدان منحصر دانست کہ توسل بحسین ع نماید او بمدینه امده احوال خود پیش ان مقتدای زمانه عرض نمود انجناب بلا توقف بخانه پدر لیلی رفت و در مقام خواهش قیس برامد پدر لیلی عرض کرد کہ جان پدر و مادرم و خودم و دخترم فدای مقدم شریف تو باد و لیکن ازان میترسم کہ پدر قیس از ان انکار نماید و مارا ننگ و عاری بود۔

	اگر این چنین کنم مرا چگویند		وای کہ عرب چه عیب جویند	

اگر رای مبارک بران قرار یابد کہ پدرش را بجهة خواستگاری امر فرماید ولی انسب ست انجناب متوجه خانه ذریح کہ پدر قیس است شد و در مقام خواهش برامد تا پدر قیس امتثالا للامر اطاعت نموده بخانه پدر لیلی شتافته دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عبادت او سابق [illegible] شد کہ ابن عبد الرب استیعاب و نوادی در تهذیب گفته کہ حسین ع بست و پنج حج پیاده گذارده و در اسد الغابه مذکور است کہ مصعب میگوید کہ حسین بست و پنج حج پیاده گذارده وقتیکہ در مدینه بود قبل [illegible] گذارده باشد چراکہ از عراق بحج نیامده و بعد ازانکہ از عراق بمدینه امد نوزده سال و چند ماه زندگانی کرد چراکہ بسنه چهل و یک از عراق بمدینه مراجعت نمود و باول سنه شصت و یک شهادت یافت وکان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم والصلوة والحج والصدقه وافعال الخیر جمیعا و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد ربه و در ملهوف از سید بن طاوس روایت نموده کہ از علی زین العابدین ع از قلت اولاد پدر بزرگوارش سوال نمودند گفت کسیکہ شبانه روزی هزار رکعت نماز گذارد جای تعجب است کہ کثیر الاولاد باشد در کتاب جامع الاخبار نقل نموده کہ چون حسین ع وضو نمودی چهره او متغیر شدی و رعشه بر مفاصل او افتادی پس گفتند او را کہ این چه حالت ست گفت حق است بر مومن کہ چون در پیش جبار بایستد رنگ او زرد شود و رعشه

برای امام وصی بعد و از مناقب ماثر آنحضرت نقل نموده که پرسیده شد حسین ع را که چرا اینقدر خوف خدا داری گفت
در قیامت امن نیابد کسیکه در دنیا از خدا نترسد و در روضة الاحباب آورده که حسین ع در کربلا گفت ایها
الناس حق سبحانه تعالی کذاب را حرام گردانیده و من هرگز دروغ نگفته ام و نمیگویم و وعده خلاف نکرده ام
و هیچ مسلمانی را نیازرده ام و تا قلم تکلیف برمن جاری گشته فرایض الهی را ترک نکرده ام و آن نسب
عالی که من دارم امروز کسی ندارد و من مردی بودم از دنیا احتراز کرده ملازم روضه جد بزرگوار خود گشته مرا انجا رها
نکردید بضرورت ترک مدینه کرده پناه بحرم کعبه بردم و بعبادت پروردگار خود مشغول بودم تا رسولان و نامهای
شما بمن رسید الی آخر الخطبه بعد از اتمام خطبه عمر سعد تیری بسوی حسین ع انداخت و گفت گواه باشید که اول
تیر بجانب حسین من انداختم حسین ع محاسن مبارک خود بدست گرفت و گفت که غضب خدا بر یهود وقتی متوجه
شد که گفتند عزیر پسر خداست و بر نصاری وقتی متوجه شد که گفتند عیسی ابن الله است و غضب الهی این
برای شما معد و مهیا است که قصد قتل فرزند پیغمبر خود میدارید انتهی لشکر مخالفان بقول صحیح بیست و دو هزار
و لشکر حسین ع بقول اکثر و اشهر هفتاد و دو تن سوای آنجناب بودند از ینجانب جمله کسان شربت شهادت
نوشیدند و ابن اثیر گوید که از لشکر مخالفان هشتاد و هشت تن مقتول شد سوای مجروحان که علاوه آن
بودند رضی الله تعالی عنه و عن اهل بیته بعد دیدن قصه پرغصه او بدون دیدن قصه مختار ثقفی دل دوستان
اهلبیت گاهی آرام نپذیرد و آنکه مختار را تهمت سازند که دعوی نبوت نموده بدانست مولف تحفه است
دروغ بی فروغ و سبب این افترا آنست که چون حق تعالی او را بر ان ظالمان فتح و فیروزی داد و ظالمان
بر بیم کردست یافت بنوعی آن ملاعین را بدوزخ فرستاد که باعث عبرت عالمیان گشت دشمنان
او بسیار شدند و آنچه توانستند در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم بیفتند و چون محمد حنیفه را امام میدانست
شیعیان غیر کیسانیه نیز مخالف او شدند و اهلسنت بسبب این دو فریق در ورطه غلط افتاده سخنان
دشمن او را باور نمودند و او را لعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفه را چگونه امام خود میدانست
و طلب خون حسین ع چرا نمودی دروغ گو را حافظه نباشد بهر حال حق تعالی بر دو کس رحمت کند یکی مختار
ثقفی که از ظالمان انتقام حسین ع کشید و دیگر ابو مسلم مروزی که دنیا را از نوبت حکومت بنی امیه پاک نمود رحمهما الله تعالی

فصل باید دانست که بسیار کسان از راه تعصب و عناد بعضی از راه جهالت میگویند که خروج حسین ع
ناجایز بود و قتل آنجناب مباح بود معاذ الله من هذا القول و من هذا الاعتقاد لهذا اقوال ثقات علمای اهلسنت

چندی درین مقام نقل نمودم تا دیگران در دام ضلالت نیفتند و بالله التوفیق فی شرح فقه اکبر للشیخ ملا علی قاری
قتل غیر الانبیاء کبیرة عند اهل السنة والجماعة الا ان یکون مستحلا وهو غیر متحقق بالحسین ونحوه مع ان هذا الاجلال
امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال وانما کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر انما باتفقوا ویعرض الجملة من ان الحسین کان
باغیا فباطل عند اهل السنة والجماعة ولعل هذا من هذیانات الخوارج عن الجادة ثم قال واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به فقیه بحث لان مع کونه بظاهره مناقضا لما قدمه من بیان
الخلاف ان اراد جواز اللعن الاجمالی بان یقال لعنة الله علی قاتل الحسین او الراضی به فلا کلام فیه لقوله تعالی
الا لعنة الله علی الظالمین وفی شرح عقاید النسفی للعلامة سعد الدین التفتازانی اتفقوا علی جواز اللعن علی
من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رض واستبشاره بذلک واهانة اهل بیت النبی صلعم مما تواتر
معناه وان کان تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره واعوانه
وفی تمهید ابی شکور السالمی قال اهل السنة والجماعة بان الحسین رض کان الحق فی یده وقد قتل ظلما وقالت الشقیقة
بان حسینا کان باغیا لانه خرج علی امامه ثم قال خلاصة هذا کانت الخلافة بعد الحسن لمعاویه واستخلف معاویة ابنه
یزید فکان خلافته باستخلاف معاویه والاصح ان استخلاف معاویه فی یزید لم یصح بدلیل انه طلب البیعة عمرو بن العاص ولو کان استخلافه لکان
لا یحتاج الی البیعة ثم الصحابة والمسلمون لم یتفق علی یزید مثل عبد الله بن زبیر ومحمد الحنیفه والحسین بن علی رضی الله
عنهم وکثیر من اهل البیعة لم یتفقوا علیه فلم یکن امام عادلا فصح بهذا ان حسینا رضی الله عنه لم یکن باغیا ولم
یخرج علی امام الحق والدلیل علی ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یبکی حین ولد الحسین فقیل له
ما یبکیک یا رسول الله فقال تقتله الفیئة الباغیة فالنبی صلی الله علیه وسلم سماهم باغیین ودل ان الحسین رض
کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یزید قال بعضهم یجوز لانه کفر بالله تعالی حیث اجاز قتل الحسین رض ورضی
بذلک وقال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین ع وانما یامرهم بطلب البیعة او باخذه وحمله الیه وهم قتلوه
من غیر امره وما رضی بذلک والاصح ان نقول بان یزید لو امر بقتل الحسین رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
رضی بذلک او جوز اللعن علی اهل البیت فانه یجوز اللعن علیه والا فلا ودر صواعق الخ اورده خلاصه ان اینست
که علما بعد از اختلاف در کفر یزید واتفاق بر فسق او اختلاف کرده اند در جواز لعن بر او بخصوص اسم بعضی تجویز لعن او
کرده اند از انجمله ابن جوزیست که از امام احمد حنبل وغیر او نقل کرده چنانچه در کتاب مسمی به الرد علی المتعصب العنید المانع
من ذم الیزید عنید آورده که سایلی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویه گفتم که کافیست او را چیزی که با وست [illegible]

و قبایح اعمال گفته اند آیا لعن بر وی جائز است گفتم علمای متورع تجویز کرده اند از انجمله احمد بن حنبل است که در حق
یزید چیزے گفته که زیاده بر لعن است باز ابن جوزے از قاضی ابو یعلے نقل نموده که او در کتاب معتمد والاصول
از صالح بن احمد حنبل روایت کرده گفت به پدر خود پرسیدم که قومے نسبت میدهند مارا بتولاے یزید
ابن حبیب پدرم گفت لے پسر آیا تولاے یزید میکنند کسیکه ایمان بخدا داشته باشد و چرا لعن نکنند کسیکه
خدا مے تعالے او را در کتاب خود لعن کرده گفتم کجا است در کتاب الله گفت در قوله تعالے فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم پس احمد گفت
آیا فسادی اعظم از قتل هست و بروایتے آنکه اے پسر چگویم در شان کسیکه خدا ے تعالی او را لعن کرده
در کتاب خود و بعد از ان آیت مذکوره بخواند و قاضی ابو یعلی کتابے تصنیف کرده و دران کتاب ذکر کسانیکه
مستحق لعن اند نموده و یزید را ازانجمله شمرده و این حدیث روایت نموده من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله
و علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین رواه مسلم و هیچ خلافے نیست درانیکه یزید لشکر بمدینه فرستاده
اخافت اهل مدینه نمود بالجمله علما اتفاق کرده اند بر آنکه کسیکه قاتل حسین است یا امر بقتل ایشان نموده یا تجویز آن
کرده یا بان راضی شده لعن بر او جائز است بے آنکه نام یزید بخصوصه بر زبان آرند شیخ عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان
آورده که بعضے در لعنت یزید شقی نیز توقف کنند و بعضے براه غلو و افراط در شان وے و موالات وی
روند و گویند که وے بعد از آنکه باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وے بر امام حسین واجب شد نعوذ
بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد
جمعے از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه منکر و خارج از اطاعت وے بودند و جماعتے از مدینه مطهره
بشام نزد وے که رفتند و او جایزه هاے سنی و مائده هاے هنیے نزد ایشان نهاده بعد از انکه حال
قباحت مال او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وے کردند و گفتند که وے عدو الله و شارب الخمر
و تارک صلواة و زانے و فاسق و مستحل محارم است و بعضے دیگر گویند که وے امر بقتل آنحضرت نکرده و بآن
راضی نبود و بعد از قتل وے و اهل بیت وی مسرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه
عداوت آن شقی بسعادت با اهلبیت نبوی صلعم و استبشار وی بقتل ایشان و اذلال و اهانت او مر ایشانرا
بدرجه تواتر معنوی رسیده و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضے دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره
است چه قتل نفس مومن بناحق گناه کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافر است و بیت شعرے

ارباب این تاویل با حادیث نبوی که ناطق اند باینکه بغض و عداوت و ایذا و اهانت فاطمه و اولاد وی موجب بغض و ایذا و اهانت رسول الله است چه میگویند وان سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جحیم است بلا شک
بموجب آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بعضے دیگر گویند
که خاتمت وے معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب این کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس
آخر به توبه رفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است مگر وے بعد از قتل امام حسین
و اهانت اهلبیت لشکر به تخریب مدینه مطهره و قتل اهل انجا فرستاده و بقیه از صحابه و تابعین را امر بقتل کرده
و بعد از تخریب مدینه امر بالحاء حرم مکه معظمه و قتل عبد الله بن زبیر کرده و در اثنای این حال از دنیا بجهنم شتافته
دیگر احتمال توبه و رجوع او در اصلا و ندانستی و در روضة الاحباب آورده که یزید روزی خمر خورده با د کشتگان کربلا
نموده رقص میکرد هم در انحالت پایش بلغزید و بر کیر نگر بچپد و بقفا در برد تا بدرک اسفل بیچ جا قرار نگرفت
و بعضے گویند که وے بمرض ذات الجنب بجهنم رفت و طریق جمع باین دو روایت انست که گویند عارضه
ذات الجنب که بحدیث نبوی از شیطان است بر وے مستولی شده بعد ازان خمر خورده بیاد کشتگان
کربلا شادی نموده رقص نمود چون ضعف داشت پایش بلغزید و بقفا در جهنم رفت پس حال توبه او از نجا
معلوم و شیخ جلال الدین سیوطی که از مشاهیر علماء شافعیه است و از حفاظ حدیث بوده نیز یزید را لعنت
نموده حیث قال فی تاریخ الخلفاء و لما قتل الحسین و بنو ابیه بعث ابن زیاد برؤسهم الی یزید فسر بقتلهم اولا ثم
ندم لما مقته المسلمون علی ذلک و ابغضه الناس و حق لهم ان یبغضوه لعن الله قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا
میگوید مؤلف عفی الله عنه که چند چیز در این امت نهایت غریب ست و باعث استعجاب اول آنکه ابو طالب
را کافر گویند و ابو سفیان را مومن و حال آنکه در اصول مقرر نموده اند که اگر کسیکه در حق وے دو روایت صادر
شود یکی بطرف کفر و یکی بطرف اسلام تعداد او در اسلام باید نمود و نیز شخصے معین را کافر نتوان گفت اینجا بروایت
عباس بن عبد المطلب ثابت ست که ابو طالب در نفس اخیر ایمان آورد و تکلم بکلمه لا اله الا الله شد دوم
آنکه یزید و ابن زیاد و عمر سعد را لعنت نکنند و مختار ثقفی را لعنت کنند سیوم آنکه با وصف بودن علمای
اهلبیت تمسک باین ها نکنند و از دیگران تمسک نمایند این ها فقط بسبب شومی دولت بنی امیه بود و
اگر این اشتهار را دولت و شروت نبود وے کسی نام القوم زشت هم نبردے انتهی بعضے درین زمان
اعتراض دیگر بر جناب سید الشهدا میکنند میگویند که او لویت او بخلافت مسلم مگر چون او در امنیت نبود بے

منفعت چرا بجا [illegible]فت و بمقتضای آیه کریمه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة عمل نموده خود را در تهلکه انداخت این
سخن نیز ناشی از غایت جهالت و حماقت است و مشعر است از قلت محبت اهلبیت نبوی و افراط مودت
بنی امیه چون دیدند که جواب های دندان شکن از زبانات دیگر علمای اهلسنت با حسن وجوه داده شده اند اعتراض دیگر برادرند
که بهر نوعیکه میسر آید اعتراض بر حسین ع متوجه شود جواب این بچند وجه است اول آنکه آنجناب بقصد محاربه
بکربلا نرسیده چون اهالی عراق او را بامامت دعوت نمودند آنجناب ملتمس قوم را قبول نموده بطوریکه مذکور
شد روانه کوفه گشت تا انجا رسیده احوال را معاینه نماید اگر مردم بروی مجتمع شوند او خلافت را قبول نماید واگر
منفعت او را حاصل گردد بجاربه اعدا پرداز دو در اثنای راه آن قوم غدر نموده او را بکشتند و آنجناب در همه
امور تسلیم نمود چنانچه سیوطی و دیگر مورخین ایراد نموده اند که عرض علیهم الاستسلام والرجوع والمضی الی
یزید حتی یضع یده فی یده فابوا الا قتله پس چون آنجناب هیچ چاره ندید مجبوراً جنگ دافعه نمود و برای محافظت
جان و مال و اولاد و ناموس خود تا توانست کوشش نمود و باتفاق مذاهب حرب دافعه جائز است
بل ضرور در روضة الاحباب آورده که وقتیکه حسین ع تنها شد پیش صف مخالف بایستاد و گفت ای
قوم بترسید از خدا یکه شب بر روز و روز بر شب میگرداند و بمیراند اگر باین خدا اقرار دارید و برسول او محمد مصطفی صلعم
که جد من است تصدیق میکنید بر من ستم نکنید و بیاد دارید که چه میگوئید و بیاندیشید که در قیامت جد و پدر
مادر من بر شما خصمی کنند و شما را از حوض کوثر آب ندهند اینک هفتاد و دو تن از برادران و خویشان و اصحاب
و اولاد من کشتید و اکنون قصد ما دارید اگر نزاع شما از برای مملکت است سر راه مرا بگذارید تا
به یثرب یا ترکستان روم واگر راه ندهید مرا قدری آب دهید که عیال مرا از تشنگی بسی حال خراب است
تا فردای قیامت با شما خصمی نکنم واگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیائید فالحکم لله و رضینا بقضاء الله بانکه
آنجناب میدانست که مآل این چه باشد و بارها پیش ازین گفته بود باز هم اعاده آن نمود برای اتمام
حجت پس چون حسین ع دانست که قوم از عداوت باز نخواهند آمد در میان دو صف آمده ندای هل من
مبارز در داد تمیم بن قحطبه که یکی از امرای شام بود پیش آمد و گفت ای پسر علی تا کی خصومت کنی
فرزندان و برادران و یاران تو زهر هلاک نوشیدند و تو تنها مانده هنوز خیال جنگ داری تو یکتن تنها
با بیست هزار کس جنگ نتوانی کرد حسین ع فرمود ای شامی من بجنگ شما نیامده ام بلکه شما بجنگ من
آمده اید من سر راه شما نگرفته ام بلکه شما سر راه من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیده اید

اکنون میان ما و شما جز شمشیر حکم نخواهد بود سخن بسیار مگو چون بجنگ آمده بیا تا چه داری و فی ارشاد اهل بلا ابن اثیر
حسین ع با لشکر مخالفان خطبه بلیغه خواند که خلاصه اش اینست که ای قوم نسبت کنید و به بینید که من کیستم
بانفس خود مراجعت کنید که آیا حلال است شما را قتل من و هتک حرمت من آیا نیستم من پسر دختر پیغمبر شما
و پسر وصی او و ابن عم او و اول المومنین بالله و تصدیق کننده برسول او آیا نیست حمزه سید الشهداء عم
پدر من آیا نیست جعفر طیار در بهشت عم من آیا نرسیده است شما را قول پیغمبر که گفته بود برای من و برادر
من که شما هر دو سید جوانان اهل بهشت هستید و باعث خنکی چشم اهلسنت هستید پس اگر تصدیق می
کنید آنچه گفتیم بدان این راست است سوگند بخدا عمداً دروغ نگفتم تا که دانستم که خدای تعالی
خشم میگیرد بسبب دروغ و اگر تکذیب من کنید پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بپرسید از آن خبر
دهد شما را فبها والا بپرسید از جابر بن عبد الله ابو سعید یا سهل بن سعد یا زید بن ارقم یا انس را تا خبر
دهند ایشان شما را که شنیده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس اگر شما شک دارید در آنچه گفتم که پسر دختر پیغمبر شما هستم
پس سوگند بخدا که از مشرق تا مغرب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
چیز از من طلب میکنید آیا کسی را کشته ام که قصاص یا تاوان از من میخواهید آیا مال کسی گرفته ام که از
من طلب دارید یا کسی را زخمی کرده ام تا بدل آن از من بگیرید پس هیچکس جواب نداد بعد از آن گفت
ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن الاشعث و ای زید بن الحرث آیا نامه کرده اید
شما بمن برای قدوم من گفتند که نکرده ایم گفت حسین ع که البته کرده اید و فیه ایضا گفت حسین ع
مخالفان را که اختیار کنید از من یکی از سه کار را یا آنکه برگردم من بمکانیکه از آنجا آمده ام یا آنکه دست
بر دست یزید نهم (یعنی مرا نزد یزید برید تا بیعت او کنم) یا در شهرهای مسلمانان مرا برید بهر شهر که خواهید
پس باشم من یکی از اهل آن شهر آنچه برای اهل آن شهر است برای من نیز باشد و از عقبه بن
سمعان مرویست که جمیع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از مکه تا آنکه شهید شد پس سوگند
بخدا که نگفته بود که دست خود بر دست یزید نهم بلکه همین قدر میگفت که بگذارید مرا تا از مکانیکه آمده ام باینجا بازگردم
یا بگذارید مرا تا سیر در این زمین عریض نهم و ببینیم که امر مردمان بر چه قرار میگیرد پس نکردند مخالفان پس ازین روایات
صاف ظاهر شد که قرة العین رسول بقصد محاربه بکربلا نرفته و اصلا میل محاربه نداشت چون آن ملاعین
بهیچ نوع دست بردار نشدند و عازم قتل او و اولاد او شدند ناچار در حالت اضطرار از ناتوانست

مخالف را انکار منع نمود و این بالاتفاق جایز است و اما آنچه گویند که آیهٔ کریمه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة از این
فعل منع میکند جواب آن اول اینکه خود را قصداً در تهلکه نیفگند دوم آنکه معنی آیه کریمه غلط فهمیده اند معنی آیه آنست
که امام غزالی در کیمیای سعادت گفته ابن عباس رض میگوید که مال نفقه کنید در راه خدای عز و جل تا هلاک
نشوید و براء بن العازب گوید که معنی آنست که گناه کند آنگاه گوید که توبه من نپذیرند و ابو عبیده میگوید که معنی آنست
که گناه کند بعد از آن هیچ خیر نکند و در حمله روا بود که مسلمانی خود را بر صف کافران زند و جنگ کند تا او را بکشند
اگرچه این خود را در تهلکه افگندنست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را بکشد تا دل کفار شکسته
شود که گویند مسلمانان همه چنین دلیرند درین ثواب بود اگر نابینائی یا عاجزی خود را بر صف زند روا نبود که این
بے فائده خود را هلاک کردن است انتهی و فی المعالم انفقوا فی سبیل الله اراد به الجهاد و کل خیر هو فی سبیل الله
لکن اطلاقه ینصرف الی الجهاد و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ای انفسکم الی التهلکة ای لا تلقوا انفسکم
الی التهلکة الی الهلاک و قیل التهلکة کل شیء یصیر عاقبته الی الهلاک و قیل التهلکة ما یمکن الاحتراز عنه و الهلاک
ما لا یمکن الاحتراز عنه اختلفوا فی تاویل هذه الآیة فقال بعضهم هذا فی البخل و ترک الانفاق یقول و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة بترک الانفاق فی سبیل الله و هو قول حذیفة و الحسن و قتادة و عکرمة و عطاء و قال ابن عباس
فے هذه الآیة انفق فی سبیل الله و قال السدی فیها انفق فی سبیل الله و لو عقالا و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
و لا تقل لیس عندی شیء و قال سعید بن المسیب و مقاتل بن حیان لما امر الله تعالی بالانفاق قال رجل
امرنا بالنفقة فے سبیل الله و لو انفقنا اموالنا بقینا فقراء فانزل الله هذه الآیة و قال مجاهد فیها لا یمنعکم من
نفقة فے حق خیفة العیلة و قال زید بن اسلم کان رجال یخرجون فے البعوث بغیر نفقة فاما ان یقطع بهم
و اما ان یکونوا عیالا فامرهم الله تعالے بالانفاق علی انفسهم فے سبیل الله و من لم یکن عنده شیء ینفقه
فلا یخرج بغیر نفقة و لا قوة فیلقی بیده الی التهلکة فالتهلکة ان یهلک من الجوع و العطش او المشی و قیل
نزلت الآیة فے ترک الجهاد و قال ابو ایوب الانصاری نزلت فینا یا معشر الانصار و ذلک ان الله تعالی
لما اعز دینه و نصر رسوله قلنا فیما بیننا انا قد ترکنا اهلنا و اموالنا حتی فشی الاسلام و نصر الله نبیه فلو رجعنا الی اهلنا
و اموالنا فاقمنا فیها فاصلحنا ما ضاع منها فانزل الله تعالے و انفقوا فے سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
فالتهلکة الاقامة فی الاهل و المال و ترک الجهاد فما زال ابو ایوب یجاهد فے سبیل الله و قال محمد بن [illegible] سیرین
و عبیدة السلمانی الالقاء الی التهلکة هو القنوط من رحمة الله تعالی قال ابو قلابة هو الرجل یصیب الذنب فیقول

قد یئست لیس لی توبة فییئس من رحمة الله وینهمک فی المعاصی فنهاهم الله تعالی عن ذلک فانزل الله
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون وفی الکشاف المعنی النهی عن ترک الانفاق فی سبیل الله لانه
سبب الهلاک او عن الاسراف فی النفقة حتی یفقر نفسه ویضیع عیاله او عن الاستقلال والاخطار
بالنفس او عن ترک الغزو الذی هو تقویة للعدو وروی ان رجلا من المهاجرین حمل علی صف العدو فصاح
به الناس القی بیده الی التهلکة فقال ابو ایوب الانصاری نحن اعلم بهذه الآیة وانما نزلت فینا صحبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فنصرناه وشهدنا معه المشاهد وآثرناه علی اهالینا واموالنا واولادنا فلما
فشا الاسلام وکثر اهله ووضعت الحرب اوزارها رجعنا الی اهالینا واولادنا واموالنا نصلحها ونقیم فیها
فکانت التهلکة الاقامة فی الاهل والمال وترک الجهاد پس از تفسیر این آیه صاف ظاهر شد که آنچه
متعصبین از معنی این آیه فهمیده اند غلط است بلکه مراد آیه برخلاف مدعای شان ست پس جناب
سید الشهدا برخلاف فرمان قرآنی عمل نکرد بلکه موافق آن عمل نمود که ترک جهاد منهی عنه است وجهاد عام
ست خواه با بغات باشد یا کفار وچون باتفاق علمای اهلسنت ثابت شد که آنجناب برحق بود لا محاله مخالف
او باغی باشند وقتال با باغی ضرور است بلکه اگر ترک قتال نمودی عاصی شدی بعضی متعصبین این
زمان اعتراض دیگر میکنند میگویند که چون بحدیث صحیح مشهور ثابت شده که خلافت راشده بعد نبی صلی الله علیه وسلم
تا سی سال باشد بعد از آن ملک وامارت ست بقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعده ملکا
عضوضا پس چون زمانه خلافت نبود حسین ع چرا طلب آن برخاست بالفرض اگر یا در سیدی از جمله ملوک
عضوض شدی دوم آنکه چون خلافت نبود سلطنت بود در سلطنت ارث جاری است پس یزید وارث
ملک پدر خود بود حسین ع چرا در میراث او منازعت کرد جواب آنست که این اعتراض هم از جهالت وتعصب
مفرض است میراث چنانچه در خلافت جاری نیست همچنان در سلطنت هم جاری نیست بهر چیزیکه میراث
جاری میشود آن ملک است بکسر میم در آن بیع وهبه همه جائز است اگر در سلطنت وحکومت میراث
جاری شدی بیع وهبه نیز جائز بودی وآن باطل است بالاتفاق ۔

ملک بمیراث نیاید کسی	تا نزند تیغ دو دستی بسی

وآنچه گویند که دوره خلافت منقضی شده بود بمعنی آن هم غلط فهمیده اند معنی آن آن نیست که اگر کسی قابل خلافت
هم باشد او هم ملک عضوض است پس لازم خواهد آمد که مهدی آخر الزمان وعیسی علیهما السلام نیز ملک

مخصوص باشند او باطل بالاتفاق بلکه مضمون انیست که خلافت راشده تا سی سال باشد بعد از ان دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک لما فی شرح عقائد النسفیه للتفتازانی المراد الخلافة الکاملة التی لا یشوبها شیء من المخالفة و میل عن المتابعة تکون ثلثین سنة و بعدها قد تکون و قد لا تکون دا گر گویند که چرا امام حسین ع در مکه اقامت نفرمود تا ازین بلا وارسته شدے و باعث قتل اہلبیت نشدے جواب انست که خود حسین ع معذرت این امر بیان نموده وقتیکه ابن زبیر او را شورت داد که در مکه ساکن باش گفت ان ابی حدثنی ان لها کبشا تستحل حرمتها فما احب ان اکون انا ذلک الکبش والله لان اقتل منها بشبر احب الی من ان اقتل فیها و لان اقتل خارجا منها بشبرین احب الی من ان اقتل خارجا منها بشبر وایم الله لو کنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقضوا لی حاجتهم والله لیعتدن کما اعتدت الیهود فی السبت کذا فی الکامل لابن اثیر و همچنین چون عثمان رض وقت محاصره مغیره بن شعبه شورت داد که در مکه ساکن شو گفت نمیتوانم چرا که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که در مکه شخصے بد خون شود که او را عذاب نصف عالم باشد کذا فی روضة الاحباب ازین سبب آنجناب اقامت در مکه قبول ننمود رضی الله

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رض در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که وے امام چهارم هست از ائمه اثنا عشر کنیت او ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم نیز گفته اند القاب آنجناب زین العابدین و سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات است و ابن حسام مرقوم ساخته که زکے و امین نیز از جمله القاب او است ابن خلکان گوید که یقال له علی الاصغر در شواهد آورده که ولادت او در مدینه بالاتفاق افتاده سنه ثلث و ثلثین وقیل سنة ست و ثلثین و در روضة الاحباب آورده که ولادت او بروایت اصح پنجم شعبان روز پنجشنبه ابن خلکان گوید در جمعه سنه ثمان و ثلثین وقیل سنه سبع و ثلثین وقیل ست و ثلثین وقیل ثلث و ثلثین در مدینه اتفاق افتاد و در روضة الصفا آورده ولد یوم الجمعة ویقال یوم الخمیس فی النصف من جمادی الآخر وقیل لتسع خلون من شعبان و فی روضة الاحباب وان جناب بروایت اول که مختار اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت امیر المومنین علی رض دو ساله بود

و در وقت وفات امام حسن رض وے ده نه ساله و در واقعهٔ کربلا بست و سه ساله بود و بعد ازان حادثه سی و چهار سال دیگر عمر یافته در مدینه فی سنه خمس و تسعین انتقال نموده و در بقیع بپهلوے عم خود امام حسن مدفون گردید در قبه که عباس عم رسول صلی الله علیه وسلم مدفون است مدت عمر عزیزش بدین وجه پنجاه و هفت سال باشد و اوقات امامتش سی و چهار سال بقول امام یافعی و دیگر مورخان انتقال او در سنه اربع و تسعین اتفاق افتاد و به اخذ الذهبی در شواهد النبوه همین روایت ماخوذ است ابن خلکان گوید توفی سنه اربع و تسعین و قیل تسع و تسعین و قیل اثنتین و تسعین حمد الله مستوفی گوید که باعتقاد علماے شیعه ولید بن عبد الملک او را زهر داد و ازان سبب انتقال یافت کذا فی الروضه و فی طبقات الشعرانی لما قتل ابوه کان عمره ثلثة عشر سنة و توفی رض بالبقیع سنة تسع و تسعین و هو ابن ثمان و خمسین سنة و حملت راسه الی المصر و دفنت بالقرب من مجراة الماء الی القلعة بمصر العتیقة رح این هر دو قول محض ضعیف است چرا که کتب تواریخ انجمه در وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است و در ان اصلا ذکر بردن سر آنحضرت مذکور نیست و علاوه ازان در واقعهٔ کربلا سن آنجناب بروایت اصح و اکثر بست و سه ساله و پسرش امام محمد باقر در انوقت سه ساله بود پس سیزده سالگی صورت نه بندد غالبا ثلاثة و عشرین سنة بوده است از سهو کاتب حرفین اخیرین یا ونون ساقط شده باشد والله اعلم و مادر وے شهربانو است دختر یزدجرد آخر ملوک عجم که از اولاد نوشیروان عادل است کذا فی الشواهد و سایر الکتب علی الاتفاق و در روضة الاحباب از مرآة الجنان و فصل الخطاب از ربیع الابرار زمخشری نقل میکند که در زمان عمر بن الخطاب رض که سبایاے فارس در مدینه رسیدند سه دختر یزدجرد در ان میان بود امیر المومنین علی فرمود که بنات ملوک ان معامله نتوان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم رض پرسید که طریق بیع و شراے ایشان چگونه است امیر المومنین علی رض جواب داد که قیمت این هر سه دختر مقرر باید کرد تا مردم ثمن ایشانرا معلوم نموده هر کس که خواهد باداے ان قیام نماید امیر المومنین عمر بر این موجب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سه دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگرے بمحمد بن ابی بکر و سیومی بعبد الله بن عمر بخشید و حسین را از بطن او علی بن الحسین و محمد را ازان مستوره قاسم و عبد الله را ازان عفیفه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پسران خاله یکدیگر میباشند و فی تاریخ ابن خلکان نحو هذه الروایت و مادر علی بن الحسین بروایت مشهور شهربانو نام داشت و قیل شهربانو و قیل شاه زنان و قیل سلافه و قیل غزاله

و از ابن حسام روایت کرده نام او خوله وهی التی سماها امیر المومنین علی شاه زنان و در ترجمه فتوح عجم للواقدی
آمده که چون شهربانو در میان سبایا بحضور عمر رض رسید در آن وقت کبرای صحابه از مهاجر
و انصار در آن محفل حاضر بودند و شهربانو با حلی و حلل شاهانه روبروی امیر المومنین عمر بایستاد و آنجناب
فرمود که زیورهای وی از وی بازگیرند و او را بیع من یزید سازند شخصی از حاضران مجلس نزد وی
رفت تا زیورها از وی بازگیرد شهربانو مشتی بروی زد که آن شخص بر رو افتاد امیر المومنین در غضب شد و
گفت که قصاص این از این دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضار مجلس بود برخاست و گفت که من
از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که ارحموا ثلاثا عزیز قوم ذل و غنی قوم افتقر و عالما یلعب به الجهال
و شک نیست که این دختر از اعز قوم بود و غنی ایشان است این زمان ذلیل و فقیر گشته پس بموجب
فرمان نبوی مورد مراحم است امیر المومنین عمر را این تقریر خوش آمد از سر انتقام او درگذشت بعد از آن
گفت این دختر را بگو در هم دسان اثنا نگاهی بجانب دختر نمود دید که پوشیده نگاهی بحسین ابن علی رض
دارد امیر المومنین بخندید و گفت این دختر صفت خود خود پسند نموده که دیدم که پوشیده نگاهی بحسین میدارد
او را خوب پسند نموده که حسین در این محفل نسبت بهر کس حسن و ملاحتی دارد که دیگران ندارند و نسبی
عالی و سیرت پاکیزه دارد پس رو بحسین علیه السلام نمود و گفت این دختر مع زیورات و لباس و مع
کنیزکان همراهی او از جانب من هدیه است بسوی تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
علی رض برخاست شکرانه امیر المومنین عمر ادا فرمود و آن دختر را انجا نمود و بر دو بحسین سپرد و فی تاریخ ابن خلکان
وهی عمة ام یزید بن ولید الاموی المعروف بالناقص و کان قتیبة بن مسلم الباهلی امیر خراسان لما فتح
و دولة الفرس و قتل فیروز بن یزدجرد المذکور بعث بابنتیه الی حجاج بن یوسف الثقفی و کان یومئذ
امیر العراق و خراسان و قتیبة نایبه بخراسان فامسک الحجاج احدی البنتین لنفسه و ارسل الاخری
الی الولید بن عبد الملک فاولدها یزید الناقص و اسمها شاه فرید و حکی المبرد فی کتاب الکامل باسناده
یروی عن رجل من قریش لم یسم لنا قال کنت اجالس سعید بن المسیب فقال لی یوما من اخوالک
فقلت امی فتاة فکانی نقصت فی عینه فامهلت حتی دخل سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فلما
خرج من عنده قلت یا عم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم اتجهل مثل هذا من قومک هذا سالم بن عبد الله
بن عمر قلت فمن امه فقال فتاة قال ثم اتاه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق فجلس عنده ثم نهض

قلت یا عم من ہذا قال اَتَجہل من اہلک مثلہ ما اعجب ہذا ہذا القاسم بن محمد بن ابی بکر قلت فمن امہ قال فتاة
فامہلت شیئاً حتی جاء علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فسلم علیہ ثم نہض قلت یا عم
من ہذا فقال ہذا الذی لایسع مسلماً ان یجہلہ ہذا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فقلت
من امہ فقال فتاة فقلت یا عم رأیتنی نقصت من عینک حین قلت لک امی فتاة افمالی بہولاء اسوة
قال فجللت فی عینہ جداً یعنی شہربانو عمہ مادر یزید ناقص است بود قتیبہ بن مسلم الباہلی امیر خراسان
ہرگاہ آخر شد دولت فرس وکشتہ شد فیروز بن یزدجرد فرستاد دو دخترش را بسوی حجاج بن
یوسف الثقفی کہ بود دران وقت امیر عراق وخراسان وقتیبہ نائب او در خراسان پس نگاہ داشت حجاج
دختری را برای خود وفرستاد دیگری را بسوی ولید بن عبدالملک پس زائید یزید ناقص را ونام ان
دختر شاہ فرید بود وحکایت کردہ است مبرد نیست مثل ان از مردے از قریش ونہ نام برد اورا گفت
بودم من ہمنشین سعید بن المسیب پس گفت سعید را وزے بمن کیست اخوال تو پس گفتم مادر من جاریہ
است پس گویا ناقص شدم در چشم او پس مہلت دادم حتی کہ داخل شد سالم بن عبداللہ بن
عمر بن الخطاب پس ہرگاہ بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را اے عم کیست این شخص گفت سبحان اللہ
آیا نمیدانی مثل اینکس را این کس از قوم تست این سالم بن عبداللہ بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
گفت مادر او جاریہ است گفت قرشی کہ پس آمد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست نزد سعید
بعد ازان رخصت شد گفتم اے عم این کیست گفت آیا نمیدانی اے خویشاوندان خود را مانند این مقام عجب
است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریہ است بعد ازان مہلت
دادم زمانے تا آنکہ آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام پس سلام کرد بروے بعد ازان
رخصت شد گفتم اے عم این کیست گفت این آنکس است کہ مسلمان را گنجایش نکند نادانستن او این
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیہم السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریہ است پس
گفتم یا عم دیدم کہ ناقص شدم در چشم تو وقتیکہ گفتم تو کہ مادر من جاریہ است آیا نیست مرا بایشان
اقتدا گفت پس بزرگ شدم در چشم او ہراینہ وفی کتاب المعارف لابن قتیبہ ان ام زین العابدین سندیة
سنجویقال لہا سلافة ویقال لہا غزالة خلف لہا بعد الحسین زبید مولے الحسین ابن علی فولدت لہ عبداللہ
بن زبید فہو اخو علی بن الحسین لامہ وروی علی بن محمد عن عثمان بن عثمان قال زوج علی ابن الحسین امہ من مولاہ

و اعتق جاریة له فتزوجها فکتب الیه عبد الملک ابن مروان یعیره بذلک فکتب الیه زین العابدین لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة وقد اعتق رسول الله صلی الله علیه وسلم صفیة بنت حی بن اخطب وتزوجها واعتق زید بن حارثة وزوجه بنت عمته زینب بنت جحش یعنی حکایت کرده است ابن قتیبه در معارف که مادر زین العابدین سندیه بود نامش سلامه وگویند غزاله نکاح داد او را بعد انپدرش حسین بازبید مولی حسین دنیا تزد وی عبد الله بن زبید پس عبد الله برادر مادر علی بن الحسین است و روایت کرده است علی بن محمد از عثمان بن عثمان که نکاح کرد علی بن الحسین مادر خود را با غلام خود و آزاد کرده جاریه خود را و نکاح کرد او را زین العابدین پس نوشت عبد الملک ابن مروان غیرت داهنید او را پس نوشت زین العابدین بسوی وی که بود شما را اقتداء نیک برسول الله بدرستیکه آزاد کرد رسول الله صفیه بنت حی بن اخطب را و نکاح کرد او را و آزاد کرد زید بن حارثه را و نکاح کرد با دختر عمه خود زینب بنت جحش را میگوید مولف که ابن قتیبه درین روایت متفرد است و درهیچ کتاب دیگر دیده نشد انتهی و در حقایق المصیبتا ورده که امام زین العابدین را مادری رضاعی بود از جواری پدرش او را بو در واقعه کربلا بنکاح زید داده بود انتهی میگوید مولف که دل گواهی میدهد برراستی این روایت در حق شهربانو انوقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب بشصت رسیده و صاحب اولاد بود ضرورت نکاح و موقع ان نداشت والله اعلم بحقیقة الحال و فی روضة الصفا نقلا عن ربیع الابرار که امیر المومنین علی حریث ابن جابر حنفی را بحکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد حریث دو دختر یزدجرد را بدست آورده بخدمت انحضرت آورد و حضرت مقدس امیر المومنین علی شهربانو را بقرة العین خود حسین داد و دیگری را که مسماة بکیهان بانو بود به محمد بن ابی بکر ارزانی داشت تا انجو است از یک خواهر امام زین العابدین متولد شده و از خواهر دیگر قاسم ابن محمد تمامی اولاد حسین رضواز علی بن الحسین است از فرزندان دیگر عقب نمانده قال ابن خلکان لیس للحسین عقب الا من ولد زین العابدین هذا وهو احد الائمة اثنا عشر و در روضة الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع مورخین نسبت سایر ائمه معصومین و جمیع سادات حسینی بعلی بن الحسین که ملقب است بزین العابدین ملحق میشود و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نمانده پس امام زین العابدین جامع است درمیان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان و کان یقال لزین العابدین ابن الخیرتین لقوله صلی الله علیه وسلم لله تعالی من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش ومن العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان و بود که گفته میشد برای زین العابدین پسر دو نیک است بقول نبی علیه السلام که خدا را از بندگان دو نیک است خیریت عرب قریش است و خیریت عجم فارس است .

اما مناقبه

قال ابن خلکان مناقبه اکثر من ان تحصر وکان اہل المدینۃ یکرہون اتخاذ امہات الاولاد حتی نشأ فیہم علی بن الحسین رض والقاسم بن محمد وسالم بن عبد اللہ ففاقوا الناس فقہا وورعا فرغب الناس فی السراری یعنی مناقب او بیش تر از ان است کہ حصر کردہ شود و بودند اہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا انکہ پیدا شد درمیان ایشان علی بن الحسین وقاسم بن محمد وسالم بن عبد اللہ پس فائق شدند بر مردمان از راہ فقہ و ورع پس راغب شدند بگرفتن جاریہ در صواعق اوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رض خلف صدق ابا و اجداد خود بود از روے حلم وعلم و زہد و عبادت در روضۃ الاحباب اوردہ کہ علماے امم و فضلای سبنے ادم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رض بمحاسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری وکثرت طاعت و پرہیزگاری از کافہ سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و ہموارہ ہمت عالی نہمت بر تشیید قواعد شرع شریف و تمہید شال ملت حنیف و اشاعت جود و سخاوت و اضافہ لطف و مرحمت میگماشت امارات فضل و سیادت علامات علم و سعادت از ناصیہ ہمایونش ساطع و انوار سروری و امامت آثار دین پروری و کرامت از جبین منیرش لامع سنت سنیہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاہر و سیر مرضیہ مرتضویہ از افعال و اقوالش باہر حسن اخلاق امام حسن از احسان فراوانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش ہویدا

سرو گلزار دین امام علی — باطنش پر ز فیض لم یزلی
ذات او مظہر صفات رسول — بر ورد معجزہ علی و بتول
بود ہمچون حسین عرفانش — شاد جان حسن ز احسانش

اما جلوس ان سپہر کرامت بر مسند مشید امامت بموجب وصیت اباے بزرگوار مقرر بود و در روضۃ الاحباب از مستقصے و در روضۃ الصفا نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رض درمیان آمد گفت صادق کہ ہیچکس را طاقت عمل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگرچہ انکس عمل مروی کند کہ روی او درمیان بہشت و دوزخ باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و ہیچکس از فرزندان و اہلبیت انحضرت باو انقدر مشابہت نداشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق محرقہ و تاریخ ابن خلکان و در روضۃ الاحباب وغیرہ و در بسیارے از کتب معتبرہ مع گفتن فرزدق شاعر روبروی ہشام

بن عبد الملک مشهور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه او مع ترجمه قصیده بنظم در آورده اولا قصیده فرزدق نقل کنم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جامی که در سلسلة الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط آن ظاهر شود اصل قصیده از ابن خلکان نقل افتاد

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ‌‌ والبیت یعرفه والحل والحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم ‌‌ هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا رأته قریش قال قائلها ‌‌ الی المکارم هذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروة العز التی قصرت ‌‌ عن نیلها عرب الاسلام والعجم
یکاد یمسکه عرفان راحته ‌‌ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
فی کفه خیزران ریحه عبق ‌‌ من کف اروع فی عرنینه شمم
یغضی حیاء و یغضی من مهابته ‌‌ فما یکلم الا حین یبتسم
ینشق نور الهدی عن نور غرته ‌‌ کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم
مشتقة من رسول الله نبعته ‌‌ طابت عناصره والخیم والشیم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله ‌‌ بجده انبیاء الله قد ختموا
الله شرفه قدما و عظمه ‌‌ جری بذاک له فی لوحه القلم
فلیس قولک من هذا بضائره ‌‌ العرب تعرف من انکرت والعجم
کلتا یدیه غیاث عم نفعهما ‌‌ تستوکفان ولا یعروهما عدم
سهل الخلیقة لا تخشی بوادره ‌‌ یزینه اثنان حسن الخلق والشیم
حمال اثقال اقوام اذا فدحوا ‌‌ حلو الشمائل تحلو عنده نعم
ما قال لا قط الا فی تشهده ‌‌ لولا التشهد کانت لاؤه نعم
لا یخلف الوعد میمون نقیبته ‌‌ رحب الفناء اریب حین یعتزم
عم البریة بالاحسان فانقشعت ‌‌ عنها الغیاهب والاملاق والعدم
من معشر حبهم دین و بغضهم ‌‌ کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم ‌‌ او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

ولیستطیع جواد بعد غایتهم
هم الغیوث اذا ما ازمة ازمت
لا ینقص العسر بسطا من اکفهم
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
یابی لهم ان یحل الذم ساحتهم
ای الخلایق لیست فی رقابهم
من یعرف الله یعرف اولیته

جامی

پور عبد الملک بنام هشام
میزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر نداد شش دست
ناگهان نخبهٔ نبی و ولی
در کساء بها و حلهٔ نور
هر طرف میگذشت بهر طواف
زد قدم بهر استلام حجر
شامی کرد از هشام سوال
از جهالت دران تعلل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست
بو فراس آن سخن ور نادر
گفت من می شناسمش نیکو
آنکس است اینکه مکه و بطحا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم
مروه و مسعی صفا و حجر عرفات
هر یک آمد بقدر او عارف

ولا یدانیهم قوم وان کرموا
والاسد اسد الشری والباس محتدم
سیان ذلک ان اثروا وان عدموا
فی کل بدء ومختوم به الکلم
حتی کریم وایدی بالندی ویم
لاولیته هذا اوله نعم
والدین من بیت هذا ناله الامم
در حرم بود با ناسی شام
لیکن از ازدحام اهل حرم
بهر نظاره گوشه بنشست
زین عباد بن حسین علی
بر حریم حرم فگند عبور
در صف خلق می فتاد شکاف
گشت خالی ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جمال و جلال
وز شناسائیش تجاهل کرد
مدنی یا یمانی یا مکی است
بود در جمع شامیان حاضر
زد چه پرسی ببوی من کن رو
زمزم و بو قبیس و خیف و منا
ناودان و مقام ابراهیم
طیبه و کوفه کربلا و فرات
بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست / زهره شاخ دوحه زهراست
میوهٔ باغ احمد مختار / لاله راغ حیدر کرار
چون کند جای در میان قریش / رود از فخر بر زبان قریش
کز برین سر در ستوده شیم / بنهایت رسید فضل و کرم
ذروهٔ عزت است منزل او / حامل دولت است محمل او
از چنین عز و دولت ظاهر / هم عرب هم عجم بود قاصر
جد او را بسند تمکین / خاتم الانبیاست نقش نگین
لایح از روی وی فروغ هدی / فایح از خوی وی شمیم وفا
طلعتش آفتاب روز افروز / روشنائی فزای و ظلمت سوز
جد او مصدر هدایت حق / از چنان مصدری شده مشتق
زحیا نایدش پسندیده / که کشاید بروی کس دیده
خلق از و نیز دیده خوابانند / کز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی سبقت تبسم او / خلق را طاقت تکلم او
در عرب در عجم بود مشهور / کور دانش مغفل و مغرور
همه عالم گرفت پرتو خور / گر ضریری ندید از آن چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک / بوم هذان گر نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بد کاران / دست او ابر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم / گر بریزد وی نگردد کم
هست از آن معشر بلند آئین / که گذشتند ز اوج علیین
حب ایشان دلیل صدق و وفاق / بغض ایشان سبیل کفر و نفاق
قرب شان پایهٔ علو و جلال / بعد شان مایه عتو و ضلال
گر شمارند اهل تقوی را / طالبان رضای مولی را
اندر آن قوم مقتدا باشند / واندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپرسند ز آسمان بالفرض ... سائلی من خیار اهل الارض

بزبان کواکب و انجم ... هیچ لفظی نیاید الا هم

هم غیوث الندی اذا وهبوا ... هم لیوث الشری اذا نهبوا

ذکر شان سابق است در افواه ... بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه را رواج افزای ... نام ایشان است بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق ... باشد از یمن نام شان رونق

چون هشام ان قصیده غرا ... که فرزدق همین نمود انشا

کرد از آغاز تا باخر گوشش ... خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزدق گرفت جای دق ... همچو بر مرغ خوشش نوا عقعق

ساخت در چشم شامیان خوارش ... حبس فرمود بهران کارش

گرش چشم راست بین بودی ... راست کردار و راست دین بودی

دست بیداد و ظلم نگشادی ... جای آن حبس خلعتش دادی

ز آسمان مهر می دهد پرتو ... بر زمین سگ همین زند عوعو

ز آسمان شمس می درخشد فاش ... بر زمین کور می شود خفاش

قصه مدح بوفراس رشید ... چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهران نیکو گفتار ... کرد حالی روان ده و دو هزار

بوفراس آن درم نکرد قبول ... گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح بی نوال و عطا ... زانکه عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای هر سببی ... کرده ام صرف در دریغ و ابی

تا فتم سوی این دریغ عنان ... بهر کفارت چنان سخنان

قلته خالصا لوجه الله ... لا لان استفیض ما اعطاه

قال زین العباد و العباد ... ما نود به عوض لا نرتاد

زانکه ما اهل بیت اعطائیم ... هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز ✤ قطره از ما بما نگردد باز ✤
آفتابیم بر سپهر علا ✤ نفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق بان وفا ذکرم ✤ گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدای بود و رسول ✤ هرچه آمد از و چه رد چه قبول
بود از ان هردو قصدش الحق حق ✤ میکنم من هم از فرزدق دق
رشحه زان سحاب لطف و نوال ✤ که رسیدش از ان خجسته مال
زان حریفیم اگر رسد خزفی ✤ پندم از دولت ابد طرفی
صادقی از مشائخ حرمین ✤ چون شنیدان نشید دلنشین
گفت نیل مراسخی حق را ✤ بس بود این عمل فرزدق را
گر خزانیش ز وفر حسنات ✤ بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضای رحمن را ✤ مستحق شد ریاض رضوانرا
زانکه نزدیک حاکم جایر ✤ کرد حق را برای حق ظاهر ✤

و در صواعق آورده که فرزدق در ایام حبس هشام را هجو کرد چون واقف شد با نمنی کسی فرستاد تا او را بیرون کردند

اما حلم و زهد و عبادت و سخاوت او رح ابن حجر در صواعق آورده که امام زین العابدین عفو بسیار می فرمود از کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد و او تغافل نموده او را بروی خود نیاورد از وی اعراض نمود آنشخص بنا بر آزار وی گفت که ترا سب کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و از سخنان وی است که گفت اگر بذلت و خواری یابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از انکه شتر سرخ مو بیابم و در روضة الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که شخصی از اهل بیت نزد علی بن الحسین رض آمده با وی سفاهت بسیار کرد و او را بعائب منسوب گردانید اما علی بن الحسین رض با او هیچ نوع سخن نگفت و بجواب وی قیام ننمود و بعد از مراجعت آنشخص با جمعی که در مجلس بود گفت میخواهم که با من بیائید تا جواب آنمرد بگویم همه قبول کردند امام نعلین در پای کرده پیاده میرفت و میگفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یاران از این سخن دانستند که هیچ امری

از انجناب ظاهر نخواهد گشت که موجب ازار موذی باشد چون بدو تاق او در سینه نزاکر دگه اے فلان
الشخص با خاطر پریشان بیرون آمد چه تصور کرد که امام جهت انتقام آمده امام زین العابدین فرمود ای برادر
در شان من انچه گفتی اگر در نفس من موجود باشد از ان استغفار میکنم و دست در دامن توبه و انابت
میزنم و اگر موجود نیست خدای تعالی ترا بیامرزاد و از تو عفو کناد مرد موذی چون این سخن شنید در میان
هر دو چشم او بوسه داد و زبان ثنای او گشاد و گفت بل قلت فیک مالیس فیک انا احق به
در باره تو گفتم چیزیکه در تو موجود نیست و من بدان سزاوارترم آدمی گوید که این شخص یکی از اولاد حسن بن علی بود
اما سخاوت انجناب که شمه ازان در قصه فرزدق گذشت که برای قصیده که در مدح انجناب
گفته بود دوازده هزار درم عطا فرموده فی اعلام الاخیار للکفوی کان رضی الله عنه کثیر الصدقات سوفی
در اخبار الدول اورده علی بن الحسین یتصدق سراً و یقول صدقة السر تطفی غضب الرب و قال محمد بن
اسحاق کانوا ناس من اهل المدینة یعیشون لا یدرون من این معاشهم فلما مات علی بن الحسین رضی
الله تعالی عنه فقدوا ما کانوا یوتون لیلا اے منازلهم فعلموا ان معاشهم کانت من علی بن الحسین رضی الله
عنه یعنے علی بن الحسین رض صدقه میداد مخفی و میگفت صدقه خفی فرو مے نشاند غضب پروردگار را و
گفت محمد بن اسحاق که بودند مردمان از اهل مدینه که زندگی میکردند و نمیدانستند که از کجا معاش ایشان
بهم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی الله عنه گم کردند انچه می یافتند شب در منازل خود پس دانستند
که بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی الله عنه

اما عبادت انجناب بحدی بود که هیچکس از ابنای روزگار در مسابقت نتوانست نمود در مواعظ آورده که ابن مدنی از جابر روایت
کرده که نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم و حسین در کنار انحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین
را پسرے خواهد شد که نام او علی باشد چون روز قیامت در اید منادی ندا کند باید که سید عابدین برخیزد
پسر حسین که نام او علی است برخیزد اے اخر الحدیث و در منتخب السیر و روضة الصفا آورده که ذو الثفنات
او را بجهت انگویند که از کثرت عبادت موضع سجود وے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواهد النبوة و منتخب السیر
و روضة الاحباب آورده که سبب انکه وی را زین العابدین لقب کردند که یکشب در نماز تهجد بود و شیطان
بصورت اژدها متمثل شد تا وی را از عبادت مشغول سازد وی هیچ التفات نکرد امد و انگشت پاے
وی را بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد که دردناک شد هنوز نماز خود را قطع نکرد پس خدای تعالی

واعتق جاریة له فتزوجها فكتب اليه عبد الملك ابن مروان يعيره بذلك فكتب اليه زين العابدين لقد كان لكم في رسول
الله اسوة حسنة وقد اعتق رسول الله صلى الله عليه وسلم صفية بنت حي بن اخطب وتزوجها واعتق زيد بن
حارثة وزوجه بنت عمته زينب بنت جحش یعنی حکایت کرده است ابن قتیبه در معارف که مادر زین
العابدین سندیه بود نامش سلامه و گویند غزاله و نکاح داد او را بعد از پدرش حسین با زبید مولی حسین و زاید نزد وی عبد الله بن زبید
پس عبد الله برادر مادری علی بن الحسین است و روایت کرده است علی بن محمد از عثمان بن عثمان که نکاح بود علی بن الحسین مادر
خود را با غلام خود و آزاد کرده جاریه خود را و نکاح کرد او را زین العابدین پس نوشت عبد الملک ابن مروان غیرت دهانید او را
پس نوشت زین العابدین بسوی وی که بود شمارا اقتداء نیک برسول الله بدرستیکه آزاد کرد رسول
الله صفیه بنت حی بن اخطب را و نکاح کرد او را و آزاد کرد زید بن حارثه را و نکاح کرد با دختر عمه خود زینب
بنت جحش را میگوید مولف کتاب قلیتیه درین روایت متفرد است صاحب این کتاب میگوید منتهی انتهی و در حقایق المصیبت آورده که
امام زین العابدین را مادری رضاعی بود از جواری پدرش و او را بعد از واقعه کربلا بنکاح زید داده بود انتهی میگوید
مولف که دل گواهی میدهد بر راستی این روایت در شهربانو وقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب بشصت
رسیده و صاحب اولاد بود ضرورت نکاح و موقع آن نداشت والله اعلم بحقیقة الحال و فی روضة الصفا نقلا
عن ربیع الابرار که امیر المومنین علی حریث ابن جابر حنفی را بحکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد حریث
دو دختر یزدجرد را بدست آورده بخدمت آنحضرت ارسال داشت حضرت مقدس امیر المومنین علی شهربانو را بقرة العین
خود حسین داد و دیگری را که مسماة بکیهان بانو بود به محمد بن ابی بکر ارزانی داشت تا آنجا است از یک خواهر امام
زین العابدین متولد شده و از خواهر دیگر قاسم ابن محمد تمامی اولاد حسین رضی الله عنه از علی بن الحسین است از فرزندان
دیگر عقب نمانده قال ابن خلکان لیس للحسین عقب الا من ولد زین العابدین هذا وهو احد الائمة اثنا عشر
و در روضة الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع مورخین نسبت سایر ائمه معصومین و جمیع سادات حسینی
بعلی بن الحسین که ملقب است بزین العابدین ملحق میشود و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نمانده پس امام
زین العابدین جامع است در میان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان کان
یقال لزین العابدین ابن الخیرتین لقوله صلى الله عليه وسلم لله تعالى من عباده خیرتان فخیرته من العرب
قریش ومن العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان و بود که گفته میشد برای زین العابدین پسر دو نیک است
بقول نبی علیه السلام که خدا را از بندگان دو نیک است خیریت عرب قریش است و خیریت عجم فارس است .

اما مناقبہ

قال ابن خلکان مناقبہ اکثر من ان تحصر وکان اہل المدینۃ یکرہون اتخاذ امہات الاولاد حتے نشا فیہم علے
بن الحسین ۴ وقاسم بن محمد وسالم بن عبداللہ ففاقوا الناس فقہا وورعاً فرغب الناس فی السراری یعنے
مناقب او بیش تر از ان است کہ حصر کردہ شود و بودند اہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا انکہ
پیدا شد درمیان ایشان علی بن الحسین وقاسم بن محمد وسالم بن عبداللہ پس فائق شدند بر مردمان از راہ
فقہ وورع پس راغب شدند بگرفتن جاریہ در صواعق اوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رضہ خلف صدق
اباؤ اجداد خود بود از روے حلم وعلم وزہد وعبادت در روضۃ الاحباب اوردہ کہ علماے امم وفضلای سنے
اوم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رضہ بمحاسن ذات ومکارم صفات و وفور دانش وبزرگواری
وکثرت طاعت وپرہیزگاری از کافہ سادات والم ومنتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و
ہموارہ ہمت عالی نہمت بر تشیید قواعد شرع شریف وتمہید شال ملت حنیف واشاعۃ جود وسخاوت
واضافہ لطف ورحمت میگماشت امارات فضل وسیادت علامات علم وسعادت از ناصیہ ہمایونش ساطع وانوار سروری
وامامت آثار دین پروری وکرامت از جبین مبینش لامع سنت سنیہ مصطفویہ از حرکات وسکناتش ظاہر وسیر مرضیہ مرتضویہ از افعال
واقوالش باہر حسن اخلاق امام حسنؑ احسان فراوانش پیدا ولطف گفتار امام حسینؑ از الفاظ فصاحت نشانش ہویدا

سرو گلزار دین امام علے	باطنش پر ز فیض لم یزلے	
ذات او مظہر صفات رسول	بر وردہ معجزۂ علے وبتول	
بود ہمچون حسین عرفانش	شاد جان حسن ز احسانش	

اما جلوس ان سپہر کرامت بر مسند مشید امامت بموجب وصیت اباے بزرگوار مقرر بود ودر روضۃ
الاحباب از مستقصے ودر روضۃ الصفا نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر
صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رضہ درمیان آمد گفت صادق کہ ہیچکس را طاقت عمل رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگرچہ آنکس عمل مروی کند کہ روی او درمیان بہشت ودوزخ
باشد یعنے از ثواب او امیدوار واز عذاب او خائف باشد وہیچکس از فرزندان واہلبیت انحضرت
باو انقدر مشابہت نداشت درلباس وعلم وتقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق محرقہ وتاریخ ابن
خلکان ودر روضۃ الاحباب وغیرہ ودر بسیارے از کتب معتبرہ مدح گفتن فرزدق شاعر روبروی ہشام

بن عبد الملک مشهور ست و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه را مع ترجمه قصیده بنظم در سلسله آورده و لا قصیده فرزدق نقل کنم بعد ازان ترجمه او و تتمه او از نظم مولانا جامی که در سلسلة الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط ان ظاهر شود اصل قصیده از ابن خلکان نقل افتاد

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ‏ ‏ والبیت یعرفه والحل والحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم ‏ ‏ هذا التقی النقی الطاهر العلم

اذا راته قریش قال قائلها ‏ ‏ الی مکارم هذا ینتهی الکرم

ینمی الی ذروة العز التی قصرت ‏ ‏ عن نیلها عرب الاسلام والعجم

یکاد یمسکه عرفان راحته ‏ ‏ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم

فی کفه خیزران ریحه عبق ‏ ‏ من کف اروع فی عرنینه شمم

یغضی حیاءً و یغضی من مهابته ‏ ‏ فما یکلم الا حین یبتسم

ینشق نور الهدی عن نور غرته ‏ ‏ کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم

مشتقة من رسول الله نبعته ‏ ‏ طابت عناصره والخیم والشیم

هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله ‏ ‏ بجده انبیاء الله قد ختموا

الله شرفه قدماً و عظمه ‏ ‏ جری بذاک له فی لوحه القلم

فلیس قولک من هذا بضائره ‏ ‏ العرب تعرف من انکرت والعجم

کلتا یدیه غیاث عم نفعهما ‏ ‏ تستوکفان ولا یعروهما عدم

سهل الخلیقة لا تخشی بوادره ‏ ‏ یزینه اثنان حسن الخلق والشیم

حمال اثقال اقوام اذا فدحوا ‏ ‏ حلو الشمائل تحلو عنده نعم

ما قال لا قط الا فی تشهده ‏ ‏ لولا التشهد کانت لاؤه نعم

لا یخلف الوعد میمون نقیبته ‏ ‏ رحب الفناء اریب حین یعتزم

عم البریة بالاحسان فانقشعت ‏ ‏ عنها الغیاهب والاملاق والعدم

من معشر حبهم دین و بغضهم ‏ ‏ کفر و قربهم منجی و معتصم

ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم ‏ ‏ او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

لا يستطيع جواد بعد غايتهم ‏ ‏ ولا يدانيهم قوم وان كرموا
هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت ‏ ‏ والاسد اسد الشرى والباس محتدم
لا ينقص العسر بسطا من اكفهم ‏ ‏ سيان ذلك ان اثروا وان عدموا
مقدم بعد ذكر الله ذكرهم ‏ ‏ في كل بدء ومختوم به الكلم
يابى لهم ان يحل الذم ساحتهم ‏ ‏ خيم كريم وايد بالندى ديم
اي الخلائق ليست في رقابهم ‏ ‏ لاولية هذا اوله نعم
من يعرف الله يعرف اوليته ‏ ‏ والدين من بيت هذا ناله الامم

جامی

پور عبد الملک بنام هشام ‏ ‏ در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم ‏ ‏ لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست ‏ ‏ بهر نظاره گوشه بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی ‏ ‏ زین عباد بن حسین علی
در کسا و بها و حله نور ‏ ‏ بر حریم حرم فگند عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف ‏ ‏ در صف خلق می فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر ‏ ‏ گشت خالی ز خلق راه گذر
شامی کرد از هشام سوال ‏ ‏ کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در ان تعلل کرد ‏ ‏ وز شناسائیش تجاهل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست ‏ ‏ مدنی یا یمانی یا مکی است
بو فراس آن سخن ور نادر ‏ ‏ بود در جمع شامیان حاضر
گفت من میشناسمش نیکو ‏ ‏ زو چه پرسی بسوی من کن رو
آنکس است اینکه مکه و بطحا ‏ ‏ زمزم و بو قبیس و خیف و منا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ‏ ‏ ناودان و مقام ابراهیم
مروه مسعی صفا حجر عرفات ‏ ‏ طیبه و کوفه کربلا و فرات
هر یک اند بقدر او عارف ‏ ‏ بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست
میوهٔ باغ احمد مختار
چون کند جای در میان قریش
کربرین سرور ستوده شیم
ذروهٔ عزت است منزل او
از چنین عز و دولت ظاهر
جد او را بسند تمکین ❊
لایح از روی وی فروغ هدی
طلعتش افتاب روز افروز
جد او مصدر هدایت حق
ز حیا نا پدید سش پسندیده
خلق از و نیز دیده خوابانند
نیست بی سبقت تبسم او
در عرب در عجم بود مشهور
همه عالم گرفت پرتو خور ❊
شد بلند افتاب بر افلاک
بر نکو سیرتان و بدکاران
فیض آن ابر بر همه عالم
هست از ان معشر بلند ائمن
حسب ایشان دلیل صدق و فاق
قرب شان پایه علو و جلال
گر شمارند اهل تقوی را ❊
اندران قوم مقتدا باشند ❊

زهرهٔ شاخ دوحهٔ زهراست
لاله راغ حیدر کرار ❊
رود از فخر بر زبان قریش ❊
بنهایت رسید فضل و کرم
حامل دولت است محمل او
هم عرب هم عجم بود قاصر
خاتم الانبیاست نقش نگین
فایح از خوی وی شمیم وفا
روشنائی فزای و ظلمت سوز
از چنان مصدری شده مشتق
که کشا بد بروی کس دیده
کز مهابت نگاه نتوانند
خلق را طاقت تکلم او
کو مدانش منفعل و مغرور
گر ضریری ندید از ان چه ضرر
بوم هذان گر نیافت بهره چه باک
دست او ابر موهبت باران
گر بریزد نی نگردد کم ❊
که گذشتند ز اوج علیین ❊
بغض ایشان سبیل کفر و نفاق
بعد شان مایه عتو و ضلال
طالبان رضای مولی را
وانده ان خیل پیشوا باشند

گر بپرسند ز آسمان بالفرض   سایلی من خیار اهل الارض
بزبان کواکب و انجم   هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا وهبوا   هم لیوث الشری اذا نهبوا
ذکر شان سابق است در افواه   بر همه خلق بعد ذکر الله
سر هر نامه را رواج افزای   نام ایشان است بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق   باشد از این نام شان رونق
چون هشام آن قصیده غرا   که فرزدق همین نمود انشا
کرد از آغاز تا باخر گوش   خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت حالی دق   همچو بر مرغ خوش نوا عقعق
ساخت در چشم شامیان خوارش   حبس فرمود بهران کارش
گرش چشم راست بین بودی   راست کردار و راست دین بودی
دست بیداد و ظلم نگشادی   جای آن حبس خلعتش دادی
ز آسمان مه همی دهد پرتو   بر زمین سگ همین زند عوعو
ز آسمان شمس می درخشد فاش   بر زمین کور می شود خفاش
قصه مدح بو فراس رشید   چون بدان شاه حق شناس رسید
از درم بهر آن نکو گفتار   کرد حالی روان ده و دو هزار
بو فراس آن درم نکرد قبول   گفت مقصود من خدا و رسول
بود از آن مدح بی نوال و عطا   زانکه عمر شریف را ز خطا
همه جا از برای هر سببی   کرده ام صرف در مدیح و هجی
تا فتم سوی این مدیح عنان   بهر کفارت چنان سخنان
قلته خالصا لوجه الله   لا لان استفیض ما اعطاه
قال زین العبا و العباد   ما نودیه عوض لا نرتاد
زانکه ما اهل بیت احسانیم   هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز ✤ قطره از ما بجا نگردد باز ✤
اعتنا بیم بر سپهر علا ✤ نفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق بان وفا کرد طلب ✤ گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدای بود رسول ✤ هرچه آمد از وچه زر چه قبول
بود از آن هر دو قصدش الحق حق ✤ میکنم من هم از فرزدق دق
رشحه زان سحاب لطف و نوال ✤ که رسیدش از آن خجسته مال
زان حریم اگر رسد خزفی ✤ پندم از دولت ابد طرفی
صادقی از مشایخ حرمین ✤ چون شنید آن نشید در ارشین
گفت نیل مراسم حق را ✤ بس بود این عمل فرزدق را
گر بخوانیش ز دفتر حسنات ✤ برنیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضای رحمن را ✤ مستحق شد ریاض رضوان را
زانکه نزدیک حاکم جابر ✤ کرد حق را ابرای حق ظاهر ✤

و در صواعق آورده که فرزدق در ایام حبس هشام را هجو کرد چون واقف شد با نیمی کسی فرستاد تا او را بیرون کردند

اما حلم و زهد و عبادت و سخاوت او رحمه ابن حجر در صواعق آورده که امام زین العابدین عفو بسیار می فرمود از کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد او تغافل نموده او را ابروی خود نیاورد از وی اعراض نمود آن شخص بنابر آزار وی گفت که ترا سب کردم امام فرمود من نیز از آن اعراض نمودم این اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین و از سخنان وی است که گفت اگر مذلت و خواری یابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از آنکه شتر سرخ مو یابم در روضة الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که شخصی از اهل بیت نزد علی بن الحسین رض آمده با وی سفاهت بسیار کرد و او را بمعائب منسوب گردانید اما علی بن الحسین رض با او هیچ نوع سخن نگفت و بجواب وی قیام ننمود و بعد از مراجعت آن شخص با جمعی که در خدمت او بود گفت میخواهم که با من بیائید تا جواب آنمرد بگویم همه قبول کردند امام نعلین در پای کرده پیاده میرفت و میگفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یاران از این سخن دانستند که هیچ امر

از انجناب ظاہر نخواہد گشت کہ موجب آزار موذی باشد چون بند وثاق او رسید آواز کرد کہ اے فلان
شخص باخاطر پریشان بیرون آمد چہ تصور کرد کہ امام جہت انتقام آمدہ امام زین العابدین فرمود ای برادر
در شان من آنچہ گفتے اگر در نفس من موجود باشد از ان استغفار میکنم و دست در دامن توبہ وانابت
میزنم واگر موجود نیست خداے تعالے ترا بیامرزاد و از تو عفو کناد مرد موذے چون این سخن شنید در میان
ہر دو چشم او بوسہ داد و زبان بثناے او کشاد و گفت بل قلت فیک بالیس فیک انا احق بہ
در بارہ تو گفتم چیزیکہ در تو موجود نیست و من بدان سزاوارترم آدمی گوید کہ این شخص یکی بن زاد لاد حسن بن علی بود
اما سخاوت انجناب کہ شمہ از ان در قصہ فرزدق گذشت کہ براے قصیدہ کہ در مدح انجناب
گفتہ بود دوازدہ ہزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخیار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و فی تاریخ
در اخبار الدول اوردہ علے بن الحسین یتصدق سراً و یقول صدقۃ السر تطفی غضب الرب و قال محمد بن
اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ یعیشون لا یدرون من این معاشہم فلما مات علی بن الحسین رضی
اللہ تعالی عنہ فقدوا ما کانوا یوتون لیلا الی منازلہم فعلموا ان معاشہم کانت من علے بن الحسین رضی اللہ
عنہ یعنے علی بن الحسین رض صدقہ میداد مخفی و میگفت صدقہ خفیہ فرو مے نشاند غضب پروردگار را و
گفت محمد بن اسحاق کہ بودند مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ از کجا معاش ایشان
بہم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ گم کردند آنچہ میبافتند شب در منازل خود پس دانستند
کہ بود معاش ایشان از علے بن الحسین رضی اللہ عنہ ـ
اما عبادت انجناب بحدی بود کہ ہیچکس از ابنای روزگار از و مسابقت نتوانست نمود در صواعق اوردہ کہ ابن مدنی از جابر روایت
کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار انحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین
را پسرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید کہ سید عابدین برخیزد
پس پسر حسین کہ نام او علی است برخیزد الی اخر الحدیث و در منتخب السیر و روضۃ الصفا اوردہ کہ ذو الثفنات
او را بجہت ان گویند کہ از کثرت عبادت موضع سجود وے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواہد النبوۃ و منتخب السیر
و روضۃ الاحباب اوردہ کہ سبب انکہ ویرا زین العابدین لقب کردند کہ یکشب در نماز تہجد بود شیطان
بصورت اژدہا متمثل شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد بوی ہیچ التفات نکرد اژدہا انگشت پاے
ویرا بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالے

بروی منکشف گردانند که ان شیطان است بلد شام داد و طپانچه زد و گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد بر خاست تا درو خود را ساز دو تمام کند آواز وی شنید و قابلی را ندید که میگفت انت زین
العابدین سه بار و در شواهد النبوة اورده که در میانه شب سایلی میگفت این الزاهدون فی الدنیا والراغبون
فی الاخرة از جانب بقیع هاتفی آواز داد که آواز وی را شنیدند و وی را ندیدند که وهو علی بن الحسین در صواعق
و شواهد وغیره آمده که هرگاه وضو ساختی گونه وی زرد شدی و لرزه بر اندام وی افتادی چون وی را
ازان پرسیدندی فرمودی که میدانید که پیش که خواهیم ایستاد و در شواهد گفته وقتی در خانه نماز میگذارد
آتش افتاد و وی در سجده بود هرچند فریاد کردند که یا ابن رسول الله النار النار سر خود از سجده بر نداشت
چون آتش نشست از وی پرسیدند که چه چیز ترا غافل گردانید ازین آتش گفت آتش آخرت و
فی اخبار الدول للقرمانی و سقط ابن له فی بیر ففزع اهل المدینة لذلک حتی اخرجوه و
کان قائما یصلی فی المحراب فما زال عن مکانه فقیل له فی ذلک فقال ما شعرت
لانی کنت اناجی ربا عظیما یعنی قرمانی در اخبار الدول آورده که افتاد پسر وی در چاه پس جزع فزع
نمودند اهل مدینه برای او تا که بر آوردند او را و بود که ایستاده نماز میگذارد در محراب پس نجنبید از مکان خود
پس گفته شد برای او دران امر گفت مرا خبر نشد چرا که بودم من که مناجات میکردم رب عظیم یاد فی
دول القرمانی و روضة الصفا کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة یعنی در هر شبانه روزی هزار رکعت
نماز گذاردی در خلاصه للحافظ صفی الدین و روضة الصفا از سفیان بن عیینه منقول است حج علی
بن الحسین فلما احرم اصفر و انتفض و ارتعد و لم یستطع ان یلبی فقیل ما لک لا تلبی فقال اخشی ان اقول
لبیک فیقول لا لبیک فقیل له لابد من هذا فلما لبی غشی علیه و سقط من راحلته فلم یزل یعتریه ذلک حتی قضی
حجه یعنی که گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون هنگام احرام خواست که تلبیه کند رنگ او زرد
گشت لرزه بر اعضای او افتاد و لبیک گفتن دست نداد پرسیدند که چرا لبیک نمیگوئی فرمود از خوف
انکه لبیک گویم و جواب لا لبیک آید این سخن گفته بگریه در افتاد گفتند از تلبیه گفتن چاره نیست چون یکبار
زبان به لبیک بکشاد بیخود گشته بیفتاد تا قضای جمیع ارکان حج و طواف این حال از وی کم نشد و فی
تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البر بامه حتی قیل له انک من ابر الناس بامک و لسنا نراک
تاکل معها فی صحفة فقال اخاف ان تسبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون قد عققتها یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکی کننده با مادر خود حتے کہ گفتند او را کہ تو از نیکوکارترین مرد ملی با مادر خود و نہ دیدیم

ما کہ دیدیم ترا کہ بخوری با مادر خود در یک خوان گفت میترسم با نیکہ پیشی گیرد دست من بچیزی کہ پیشی

گرفته است بجیشم او پس شوم من کنا‌ه کار گردم او را و فی طبقات الشعرانی وکان رضی اللہ عنہ یقول

اذا نصح العبد للہ تعالیٰ فی سرہ اطلعہ اللہ تعالیٰ علی مساوی عملہ فتشاغل بذنوبہ عن معائب الناس

وکان یقول کانت المصاحف لا تباع انما یاتی الرجل بورقۃ عند المنبر فیقوم الرجل المحتسب فیکتب لہ من

اول البقرۃ ثم یجی غیرہ حتی یتم المصحف وکان اذا مشی لا تجاوز یدہ فخذہ ولا یخطر بیدہ وکان اذا بلغہ عن احد

انہ ینتقصہ یقع بذھب الیہ فی منزلہ ویتلطف بہ ویقول یا ھذا ان کان ما قلتہ فی حقا فیغفر اللہ لی وان کان

باطلا فیغفر اللہ لک والسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی راسہ فی المسجد فما ترک

شیئا الا ویقولہ فیہ وھو ساکت لا یرد علیہ رح فلما انصرف یقوم الرجل ورآہ ویلزمہ من خلفہ ویبکی فیقول

لا عدت تسمع منی شیئا تکرہہ وکان ینشد ما شئ احب الی اللئیم اذا شتم الکریم من الجواب وکان رح یقول

فقد الاحبۃ غربۃ وکان یقول عبادۃ الاحرار لا یکون الا شکرا للہ لا خوفا ولا رغبۃ وکان یقول

کیف یکون صاحبکم من اذا فتحتم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم ینشرح لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول لاصحابہ

احبونا حب الاسلام للہ عز وجل فانہ ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یعینہ

علی طھورہ احد وکان یستقی الماء لطھورہ ویخمرہ قبل ان ینام وکان لا یترک قیام اللیل لا سفرا ولا حضرا و

کان یقول ان اللہ یحب المومن المذنب التائب وکان یثنی علی ابی بکر وعمر وعثمان ویترحم علیھم وکان

یصلی فی کل یوم ولیلۃ الف رکعۃ وکانت الریح تمیلہ فیخر مغشیا علیہ ولما حج قال لبیک فوقع مغشیا

علیہ ثم استطال علیہ رجل فتطاول فتغافل عنہ فقال لہ الرجل ایاک اعنی فقال لہ علی زین العابدین

وعنک اغضی وخرج یوما من المسجد فلقیہ رجل فسبہ وبالغ فی سبہ فبادرت الیہ العبید والموالی

فکفھم عنہ وقال مھلا علی الرجل ثم اقبل علیہ فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ فنعینک علیھا فاستحی

الرجل فالقی الیہ خمیصۃ التی علیہ وامر لہ بعطاء فوق الف درہم فقال الرجل اشہد انک من اولاد الرسول علیہ

الصلوٰۃ والسلام اما علم آن جناب سرامد علماے زمان خود بود وحق سبحانہ وتعالیٰ او را علم

کسبی ولدنی نہر دو عطا فرمودہ و وے انکبا ئر تابعین است ور روضۃ الاحباب آوردہ کہ وقتیکہ

امام حسین ابن علی رض در کربلا تنہا ماندہ بود و در آن وقت بغیر زین العابدین کسے نبود چون بعد از تنہا دید خواست

کہ بصاف رو: از غایت بیماری و رنجوری کہ متواتر میکشید و از ضعف بے نہایت و ناتوانی بغایت بدن مبارکش بیلرزید با چنین حالے روے بمضاف نہاد پدرش او را مانع آمد و گفت اسد اللہ ای جان بیمار گرد دیحرب شتابے ممکن کہ از جد و پدر خود شنیدہ ام کہ نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی ذریہ اہلبیت خواہی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وصی خود کردہ ام و برہ اہلبیت میگذارم و عورات را و اماتنے کہ از جد و پدر بمن رسیدہ است بتو می سپارم و آن محافظت قرآن کہ کلام الٰہی و مجمع حقایق نامتناہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم اولین و آخرین و مصحف فاطمہ و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و علم قیافہ و مذبور و باقی علوم کہ غیر ائمہ اہلبیت کسے را بران اطلاعے نیست بدو سپرد و بتقوی و طلب رضاے مولیٰ وصیت کرد و فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سعد کان زین العابدین ثقۃ ماموناً کثیر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالماً لم یکن من اہل البیت مثلہ روے الیٰ بیت عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس والمسور بن مخرمۃ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ امہات المومنین یعنے روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین ثقہ و مامون و بسیار حدیث کنندہ از نبی علیہ السلام و عالم بود یعنے در زمان او از اہلبیت مانند او روایت حدیث کردہ نبود و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ امہات المومنین و منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل بیت و عظماے تابعین است و ابن المسیب و غیرہ از وے روایت کردہ اند آیات و علامات شرف و بزرگوارے او از حیز تعداد بیرون است و فی تہذیب النواوی علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما مذکور فی المختصر فی باب امامۃ المرأۃ ہو ابو الحسین وقیل ابو الحسن وقیل ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الہاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی اللہ عنہ سمع اباہ و ابن عباس والمسور و ابا رافع و عائشۃ و ام سلمۃ و صفیۃ ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبد الرحمٰن و یحیی الانصاری والزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن جبیر و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہم اجمعوا علی جلالتہ فی کل شی قال یحیی الانصاری ہو افضل ہاشمی رایتہ بالمدینۃ و قال الزہری لم ادرک بالمدینۃ افضل منہ و قال حماد بن زید کان افضل ہاشمی ادرکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبۃ اصح الاسانید کلہا الزہری عن علی

زین العابدین کثیر نیکے کنندہ با مادر خود حتے کہ گفتند او را کہ تو از نیکوکار ترین مردمانے با مادر خود و نہ دیدیم
ما کہ دیدیم ترا کہ بخوری با مادر خود در یک خوان گفت میترسم بانیکہ بیشتے کہ دست من بچیزیکہ پیشے
گرفتہ است کہ چشم او پیش شود من کنا ہے گاری کردم اور او فی طبقات الشعرانے وکان رضی اللہ عنہ یقول
اذا نصح العبد للہ تعالے فی سرہ اطلعہ اللہ تعالے علے مساوی عملہ فتشاغل بذنوبہ عن معائب الناس
وکان یقول کانت المصاحف لاتباع انما یاتی الرجل بورقۃ عند المنبر فیقوم الرجل المحتسب فیکتب لہ من
اول البقرۃ ثم یجی غیرہ حتی یتم المصحف وکان اذا مشے لا تجاوز یدہ فخذہ ولا یخطر بیدہ وکان اذا بلغہ عن احد
انہ یتقعہ فیقع یذہب الیہ فی منزلہ ویتلطف بہ ویقول یا ہذا ان کان ما قلتہ فے حقا فیغفر اللہ لے وان کان
باطلا فیغفر اللہ لک والسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی راسہ فے المسجد فما یترک
شیئا الا ویقولہ فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ رح فلما انصرف یقوم الرجل وراءہ ویلزمہ من خلفہ ویبکے فیقول
لا ادرت تسمع منے شیئا تکرہہ وکان ینشد ماشئے احب اللئیم اذا شتم الکریم من الجواب وکان رح یقول
فقد الاحبۃ غربۃ وکان یقول عبادۃ الاحرار لا یکون الا شکرا للہ لا خوفا ولا رغبۃ کان یقول
کیف یکون صاحبکم من اذا فتحتم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم ینشرح لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول الاصحابہ
احبونا حب الاسلام للہ عزوجل فانہ ما برح بنا حبکم حتے صار علینا عارا وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یعینہ
علے طہورہ احد وکان یستقی الماء لطہورہ ویخمرہ قبل ان ینام وکان لا یترک قیام اللیل لا سفرا ولا حضرا و
کان یقول ان اللہ یحب المومن المذنب التائب وکان رضی علی ابی بکر وعمر وعثمان ویترحم علیہم وکان
یصلے فے کل یوم ولیلۃ الف رکعۃ وکانت الریح تمیح فیخر مغشیا علیہ ولما حج قال لبیک فوقع مغشیا
علیہ وشتم واستطال علیہ رجل فتطاول فتغافل عنہ فقال لہ الرجل ایاک اعنی فقال لہ علی زین العابدین
وعنک اغضے وخرج یوما من المسجد فلقیہ رجل فسبہ وبالغ فی سبہ فبادرت الیہ العبید والموالی
فکفہم عنہ وقال مہلا علی الرجل ثم اقبل علیہ فقال استتر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ نعینک علیہا فاستحی
الرجل فالقے الیہ خمیصۃ التی علیہ وامر لہ بعطاء فوق الف درہم فقال الرجل اشہد انک من اولاد الرسول علیہ
الصلوٰۃ والسلام اما علم آن جناب سرامد علماے زمان خود بود وحق سبحانہ وتعالے اورا علم
کسبے ولدنے ہر دو عطا فرمودہ و وے از کبار تابعین است ودر روضۃ الاحباب آوردہ کہ وقتیکہ
امام حسین ابن علی رض در کربلا تنہا ماندہ بود وطلب وقت بغیر زین العابدین کسے نبود چون ہمہ آشنا دیدہ خواست

بمصاف روئے از غایت بیماری و رنجوری کہ متواتر میکشید و از ضعف بے نہایت و ناتوانی بغایت بدن مبارکش میلرزید با چنین حالے روئے بمصاف نہاد پدرش او را مانع آمد و گفت لعل اللہ ای جان پدر بازگرد دیگر بے شتابے مکن کہ از جد و پدر ہا و خود شنیدہ ام کہ نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی ائمہ اہلبیت خواہی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وصی خود کردہ ام و بر اہلبیت میگذارم و عوہدات را و امانتے کہ از جد و پدر بمن رسیدہ است بتو می سپارم و آن محافظت قرآن کہ کلام الٰہی و مجمع حقایق نامتناہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم اولین و آخرین و مصحف فاطمہ و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و علم قیافہ و مذبور و باقی علوم کہ غیر از ائمہ اہلبیت کسے را بر آن اطلاعے نیست بدو سپرد و بتقوی و طلب رضائے مولے وصیت کرد و فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سعد کان زین العابدین ثقۃ مامونا کثیر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالما لم یکن من اہل البیت مثلہ روی الحدیث عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس والمسور بن مخرمۃ و ابی ہریرہ و صفیہ و عایشہ وام سلمہ امہات المومنین یعنی روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین ثقہ و مامون و بسیار حدیث کنندہ از نبی علیہ السلام و عالم بود یعنی در زمان او از اہلبیت مانند او در روایت حدیث کردہ زید و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عایشہ وام سلمہ امہات المومنین و منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل بیت و علماے تابعین است و ابن المسیب و غیرہ از وے روایت کردہ اند آیات و علامات شرف و بزرگوارے او از حیز تعداد بیرون است و فی تہذیب النواوی علی بن الحسین رضی اللہ تعالے عنہما مذکور فی المختصر فی باب امامۃ المرأۃ ہو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الہاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی اللہ عنہ سمع اباہ و ابن عباس والمسور و ابا رافع و عایشۃ وام سلمۃ و صفیۃ ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمۃ بن عبد الرحمن و یحیی الانصاری والزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن جبیر و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہم و اجمعوا علی جلالتہ فی کل شی قال یحیی الانصاری ہو افضل ہاشمی رایتہ بالمدینۃ و قال الزہری لم ادرک بالمدینۃ افضل منہ و قال حماد بن زید کان افضل ہاشمی ادرکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبۃ اصح الاسانید کلہا الزہری عن علی

بن الحسین عن ابیہ عن علی و فی ہذہ المسئلہ خلاف وقال احمد بن صالح ولد الزہری وعلی بن الحسین سنۃ
سنۃ واحدۃ سنۃ خمسین وقال یعقوب بن سفیان ولد سنۃ ثلاث وثلاثین ورونیا عن محمد بن
سعد قال کان ثقۃ مامونا کثیر الحدیث عالیا رفیعا ورونیا عن شیبہ بن نعامہ قال لما توفی علی
بن الحسین وجدوہ یقوت مائۃ اہل بیت بالمدینۃ بالسر توفی بالمدینۃ سنۃ اربع وتسعین وفی تقریب
العسقلانی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین ثقۃ ثبت عابد فقیہ فاضل
مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری ما رائیت قرشیا افضل منہ یعنی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
زین العابدین بود ثقہ ثبت، عابد فقیہ فاضل مشہور وروایت است از زہری ندیدم من قرشی
افضل از و واخرج الشیخ ملا علی قاری فی شرح الشفا للقاضی عیاض فی حدیث الشمایل علی بن الحسین
ہذا زین العابدین روی عن ابیہ وعایشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا وابی ہریرۃ وجمع وعنہ بنوہ محمد و
زید وعمر والزہری وابو الزناد وخلق قال الزہری ما رایت قرشیا افضل منہ اخرج لہ الایمۃ الستۃ
قال المسعودی کل عقب الحسین فہو من علی بن الحسین وآوردہ است شیخ ملا علی قاری در شرح
شفای قاضی عیاض در حدیث شمایل علی بن الحسین ہمین است زین العابدین روایت کرد از پدر خود
و عایشہ رضی اللہ عنہا وابی ہریرہ ودیگران واز وی پسران او محمد وزید وعمر وزہری وابو الزناد وخلقی گفت
زہری ندیدم من قرشی بہتر از و روایت کردہ اند از وی صاحبان صحاح ششگانہ گفتہ است
مسعودی جمیع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است وفی خلاصۃ التہذیب للحافظ صفی الدین
علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب الہاشمی ابو الحسین زین العابدین المدنی
عن جدہ مرسلا وعن ابیہ وعایشہ وصفیہ بنت حی وابی ہریرہ وابن عباس وطایفۃ وعنہ بنوہ محمد
وعمر وعبد اللہ وزید والزہری والحکم بن عیینۃ قال الزہری ما رایت قرشیا افضل منہ وما رایت
افقہ منہ وقال ابن المسیب ما رایت اورع منہ وقال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم اللہ تعالیٰ
در شواہد النبوۃ آوردہ کہ دقیقہ علی بن الحسین را یاد میکرد میگریست ومیگفت وی زین العابدین است در
صواعق آوردہ کہ وقتیکہ از زہری گناہی سرزد از ہول آن ترک اہل وعیال گفتہ آوارہ شد علی
بن الحسین رضی اللہ عنہ او را گفت ناامید شدن تو از رحمۃ واسعہ الٰہی گناہی از آن بزرگتر است
زہری گفت اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ وبجانب خود بازگشت پس وی رضی اللہ عنہ روایت کردہ است

از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ امہات المومنین و جماعتے و از وے پسرانش محمد و زید و عمر و ابن المسیب و زہری و ابو الزناد و خلائق دیگر و امام مالک در موطا اخراج حدیث از وی کردہ است و شاہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا در تفسیر قولہ تعالیٰ فما و تیتم من شیٔ الی قولہ تعالیٰ ولمن صبر و غفر گفتہ اشارہ است بجمعے از علماے اخیار کہ رئیس ایشان امام علی بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن ابائہ الکرام

و در صواعق آوردہ کہ طبرانی از امام زین العابدین روایت کردہ کہ چون بعد از واقعہ پدرش حسین رضی اللہ عنہ و یرا اسیر کردہ بجانب شام بردند شخصے از اجلاف شام در شہر با وے ملاقات کردہ گفت الحمد للہ کہ خداے تعالیٰ شمارا مقتول و مستاصل گردانید و قطع فتنہ شد امام زین العابدین مران شخص را گفت ایا نخواندہ قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ ان شخص گفت قربیٰ درین ایۃ شمااید گفت بلے مراد ازین قربیٰ مائیم و در روضۃ الاحباب اوردہ کہ چون اہلبیت در شہر دمشق آمدند گذر ایشان بمسجد جامع افتاد و بر در مسجد پیرے بود با محاسن سفید چون چشمش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورات را در ہودج بدید گفت شکر مر خدا را کہ اکابر شمارا ہلاک گردانید و مردمان را از فتنہ شما سایش داد و یزید را بر شما مستولی ساخت امام زین العابدین روے بوے کرد و گفت ای پیر قران خواندہ گفت آرے گفت این ایت را از قران دیدہ کہ قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود کہ ذوی القربیٰ یعنی مائیم ان خویشاوندان رسول کہ دوستے ما بر مسلمانان لازم است شاہزادہ بار دیگر گفت ای شیخ این ایت را نیز خواندہ کہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا پیر گفت آرے خواندہ ام شاہزادہ گفت مائیم ان اہل بیت کہ بایت طہارت اختصاص یافتہ ایم پیر چون این سخن بشنید زمانے از شرمندگے سر در پیش افگند و گریہ برو غلبہ کرد و گفت اے فرزند رسول خدا معذورم دار کہ ندانستہ بودم کہ شما چہ کسانید از گفتہ خود پشیمان شدم و از ان گفتار بیہودہ توبہ کردم پس روے بقبلہ اوردہ گفت الٰہی از دشمنے اینقوم توبہ کردم و بیزار شدم از دشمنان ایشان و تولا دارم بدوستان ایشان پس برخاست و خود را در پاے شتر امام زین العابدین انداخت

و در حال بنعلیه و میگفت خدایا اگر تو بمن قبول کردهٔ و از من خوشنود گشته جانم بگیر و از جهانم بر وارد عاقبت
پسر بتقضاے ملک تقدیر موافق افتاد و نعرهٔ زد و در دم جان بداد خروش از اہلبیت بر آمد و امام
زین العابدین بر حال وے بگریست و فی دول الاسلام للذہبی مات الامام زین العابدین علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سنة اربع و تسعین و اما عنایت ایزدی
وے بسیار بود چنانچہ چند بار وے را از شمر ظالم نگاہ داشت فی اعلام الاخبار للکفوی کان زین العابدین
مع ابیه بکربلا فاستبقی لصغر سنه لانهم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل الله فاعل ذلک
واجزاه ولعنه واقدم عبید الله بن زیاد بقتله ثم صرفه الله عنه واشار بعض الفجرة علی یزید بن معاویة
بقتله ایضا فحماه الله منه ثم ان یزید بن معاویة صار یکرمه ویعظمه ویجلسه معه ولا یاکل الا وهو عنده ثم بعثه
الی المدینة وکان معظما محترما و تفصیل این اجمال آنکه اولاد کربلا محفوظ اند در روضة الاحباب است
که بعد از شہادت حسین رض شمر ذی الجوشن علیه اللعنة دست بغارت اصحاب امام حسین بر کشود و خواست
که امام زین العابدین را بقتل رساند ان بے دین نعرہ میزد که اقتلوه علی فراشه یعنے بکشید
این پسر را برہمین فراش که تکیه دارد و حمید بن مسلم نگذاشت و گفت دست ازین کودک بیمار باز دار
که او خود نزدیک موت است امام زین العابدین او را دعاے خیر گفت که خیر یت با حمید خیراً و
بعضے گویند که عمر بن سعد مانع شد و گفت که منادی کنند تا بخیمہ زنان ہیچ احدے از سپاه مخالف
در نیاید و متعرض این صبی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچہ بردہ باشند باز دہند این سخن
کسے نشنید و غارت بردہ باز ندادا اما دست از غارت باز کشیدند دوم چون بمحفل ابن
زیاد رسیدند و ان شقی متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این کیست گفتند علی بن الحسین
است گفت که شنیده ام که خداے تعالے بکشت علی بن الحسین را گفتند آن علی اکبر بود که بقتل
رسیده امام زین العابدین فرمود ان له مطالبا یوم القیامة ارے ان برادر بزرگ من بود که کشته
شد بجز آنکس او را خواہر بود که مطالبه خواہد کرد خون وے را ابن زیاد در غضب شده گفت که این
را بر در کوشک برده گردن زنید و سرش نزدیک من آرید موکلان قصد او کردند زینب بر خاست
و بر وے چسپید و گفت اے پسر زیاد ہنوز سیر نگشته از کشتن اہلبیت رسول صلی الله علیه وسلم و بس
نبود ان خون ہاے ناحق که ریختے که این کودک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواہی کشت در بر چنین خون

تا حق اقدام خواہی نمود نخست مرا بقتل رسان. امام زین العابدین گفت اے عمه تو زمانی خاموش باش
تا جواب او من بہم رسانم. روی با ابن زیاد کرده گفت تو ما را از کشتن میترسانی و بقتل تہدید میکنی و
نمیدانی که ما زیستن و مردن را از تقدیر حق قدیر میدانیم و برنج و راحت سر ارادت او می شناسیم
قتل و قتال از عادات ما است و دریافتن شہادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون این
سخن از زین العابدین بشنید زمانی در تفکر شده و ملازمان خود را گفت که مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
و الیشان را در خانه سرفرود آرید کذا فی الروضه در روضة الصفا آورده که ابن زیاد از زین العابدین پرسید که تو کیستی
جواب داد که علی بن الحسین. ابن زیاد گفت چه نیست که خدای تعالی تورا نکشت. امام زین العابدین جواب نداد
ابن زیاد گفت چرا هیچ سخن نمیکنی. امام زین العابدین فرمود برادری داشتم از خود بزرگتر که بر دست شما
بقتل رسیده و من فردای قیامت خون او را از شما طلب خواهم کرد. عبید الله گفت او را حضرت باری تعالی
کشته نه ما. امام زین العابدین فرمود والله یتوفی الانفس حین موتہا و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
عبید الله بن زیاد گفت انت والله منہم آنگاه گفت احتیاط کنید که این پسر بسن بلوغ رسیده است یا نه
انعامزدان مجلس مروان بن معاذ الاحمری شرط تفحص بجای آورده معروض داشت که بالغ شده است
ابن زیاد گفت او را بقتل رسانند بعد از آن بطوریکه مذکور شد از سر خون او درگذشت سوم در روضة
الاحباب آورده چون اہلبیت در محفل یزید رسیدند وی متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این
کیست گفتند که همین را علی بن الحسین گویند گفت شنیده ام که علی بن الحسین کشته شده گفتند او را سه
پسر بودند علی اکبر و علی اصغر این هر دو شهید شدند و این علی اوسط بیمار بود او را گرفته آورده ایم یزید گفت
ای پسرک تو میدانی که پدر تو میخواست که بر منابر خطبه بنام او خوانند و مسند خلافت بتمام
او باشد شکر مر خدای را که بمقصود نرسید امام زین العابدین گفت ای یزید این منبرها پدران ما نهاده اند
یا پدران تو خلافت از پدران ما زیباتر بود که نبی و ولی خدا بودند و در راه خدا جہاد و اجتہاد میکردند یا از
پدران تو که بدرگاه الہی شرک می آوردند اما خاطر جمع دار که مہم ما و تو در قیامت بر رسیده خواہد شد
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یزید ازین سخن در غضب شده سرهنگی را گفت که این
کودک را بیرون برده سرش بردار و سرهنگی دست امام زین العابدین را گرفته خواست که بر خیزاند و
بیرون برد ام کلثوم فریاد برآورد و گفت ای پسر زاده هند دست ازین کودک بدار که دالله هیچکس

نمانده است که دختران ابن بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نعره برآورند الابن کودکی پس یزید برداشت

انادبک یا جداه خیر مرسل | حسینک مقتول ونسلک ضائع

چون یزید علیه اللعنة این نوحه بشنید لرزه برا عضاء او افتاد بفرمود تا دست از و باز داشتند و نزدیک خودش بخواندند و بپهلوے پسر خود بنشاندند وفی الکامل لابن اثیر که چون ابن زیاد اهلبیت را بدمشق فرستاد غل بر دستهای وگردن امام زین العابدین نهاد وانجناب در اثنای راه چیزی نگفت چون بمحفل یزید رسید گفت که اگر رسول خدا مرا مغلول دیدے هر اینه میکشاد این را از من گفت یزید که راست گفتی پس امر نمود که بند را ازو بکشادند بعد ازان زین العابدین گفت که اگر رسول خدا مرا بدور دیدی هر اینه دوست میداشت که مرا نزدیک کرده پس یزید او را نزدیک خود طلبید چهارم در واقعه حرّه در روضة الصفا آورده که چون مسلم بن عقبه از قتل ونهب اهل مدینه فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد آنحضرت حاضر گشته مسلم او را تعظیم وتبجیل نمود وباوے در یکفراش نشست گفت امیر ترا سلام میرساند ومیگوید که نیکو کردی که از اهل فتنه اجتناب واحتراز نمودی ویقین بدان که جزاے عمل تو نزد من ضائع نخواهد شد امام زین العابدین فرمود که اتی کنت لما فعل بالمدینة کارها وچون انجناب عزم رفتن کرد مسلم رکاب حضرت او را گرفته تا سوار شد وفی مروج الذهب للمسعودی بایع الناس انهم عبید لیزید ومن ابی ذلک امره مسرف علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب السجاد وعلی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب ونظر الناس الی علی بن الحسین السجاد وقد لاذ بالقبر وهو یدعو فاتی به الی مسرف وهو مغتاظ علیه فتبرأ منه ومن آبائه فلما رآه وقد اشرف علیه ارتعد وقام له واقعده الی جنبه وقال له سلنی حوائجک فلم یسأله فی احد الا ممن قدم الی السیف فشفعه فیه ثم انصرف عنه فقیل لعلی رایناک تحرک شفتیک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب السموات السبع وما اظللن والارضین السبع وما اقللن رب العرش العظیم رب محمد وآله الطاهرین اعوذ بک من شره وادرأ بک فی نحره اسألک ان تؤتینی خیره وتکفینی شره وقیل لمسرف رایناک تسب هذا الغلام وسلفه فلما اتی به الیک رفعت منزلته فقال ماکان ذلک لرأی منی لقد ملئ قلبی منه رعباً یعنی بیعت نمودند مردمان برانکه ایشان غلامان یزیدند وکسیکه انکار کرد ازان حکم کرد مسرف بر شمشیر سوای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب وعلی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ودیدند

مروان بسوی علی بن الحسین بجا تحقیق که پناه گرفته بود نزد قبرے و دعا میکرد پس اورده شد او را بسوے
مسرف و او غلظت میکرد بر وے و تبرا میکرد ازو و از پدرانش پس چونکه دید او را رعشه گرفت او را و برخاست
برائے او و نشاند او را بپہلوے خود و گفت او را سوال کن حاجت خود را پس نه سوال کرد در حق کسے
مگر از کسانیکه پیش کرده شده بودند بسوے شمشیر تا شفاعت کرد او را در حق او پس بازگشت از
وے پس گفته شد علی را دیدیم که بجنبید لبان تو ایا چه میگفتے گفت گفتم اللهم رب السموات الی اخر الدعاء
المذکور و گفته شد مسلم را دیدیم ترا که دشنام میدادی این پسر را و پدرانش را پس چون امر بسوی تو بلند
ساختے منزلت او را پس گفت نبود آن از راے من تحقیق که پر شده بود دل من از رعب او [illegible]
و صواعق از ابن احمد از زهرے اورده که زهرے گفته است که علی بن حسین رضی را دیدم که عبد الملک
بن مروان فرموده بود که بندهاے گران بر پاے وے نهاده بودند و غل بر دست و گردن وے
نگاه بانان بر وے گماشته از ایشان اجازت خواستیم که بر وے سلام کنم و وداع کنم بر وے در آمدم
و وے در خیمه بود چون ویرا بدان حال دیدم بگریستم و گفتم چه بودے که بجاے تو من بودمی و تو بسلامت
بودی فرمود که اے زهرے تو پنداری که ازین که بر دست و پای بر گردن منست من در رنجم بدانکه اگر من
بخواهم این دور شود و مے باید که اگر تو و امثال تو اند وهے برسد عذاب خداے تعالیٰ را یاد کنی تا
ان بر تو اسان شود بعد از ان دست خود را از غل بیرون کرد و پاے خود را از بند و گفت ای زهری
دو منزل پیش با ایشان همچنان نخواهم رفت چون چهار روز ازین برامد گماشتگان که بروی بودند بمدینه
بازگشتند و ویرا در مدینه مے طلبیدند نیافتند بعضے از ایشان گفتند که در منزلے فرود امده بودیم و ما
همه گرد بر گرد وے بیدار بودیم و ویرا نگاه میداشتیم چون بامداد کردیم در میان محل وے غیر از قید وی
هیچ نیافتیم زهرے رحمه الله گفته است که بعد از انکه پیش عبد الملک بن مروان رفتم مرا از حال علے
بن الحسین پرسید گفتم انچه دانستم گفت همانوقت که گماشتگان من او را گم کرده بودند بر من درامد و گفت
میان من و تو چه افتاده است و ویرا گفتم پیش من اقامت نمای گفت نمیخواهم اسپ بیرون رفت و والله
که من از خوف و هیبت وے پر اراده بودم

من اخباره رضی الله تعالیٰ عنه

از انجمله انست چنانکه در روضة الاحباب اورده که چون یزید از سر خون امام زین العابدین بطوریکه

نوازش یافت و در گذشت به پهلوی پسر خود و نشاند باو گفت که یا علی در وسط میتوانی که با این حسن که در دست تو نزدیک
است کشتی بگیری امام زین العابدین گفت کشتی گرفتن سهل کار است هر یکی را خنجری بدهید تا در نظر تو
محاربه کنیم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا میکن یزید ازین سخن فرو ماند و بدانست که این سخن با عمرو بن الحسین
که برادر خورد امام زین العابدین بود واقع گشت و درین محل نقاره شام فرو کوفتند پسر یزید گفت ای
پسر حسین این نوبت پدر منست که مینوازند نوبت پدر تو کجا است امام زین العابدین فرمود زمانی
تامل کن تا جواب تو باز دهم ناگاه آواز نقاره فرو نشست موذن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین
گفت ای پسر یزید بدان و آگاه باش که نوبت جد و پدر من است که پنج وقت همین نواخت می نوازند و نوبت
نوبت پنج روزه فنا غروری از سر دور کن و نوبت پنج روزه مشو که درین سرای فانی ع هرکسی پنج روزه نوبت اوست
اما نوبت ما تا قیام قیامت باقیست و در دار الضرب امامت سکه سعادت بنام ما خواهند زد
بر منابر عزت و کرامت خطبه فضیلت بنام ما خواهند خواند شعر

تا دور روزگار بود دور دور ماست | تا نام کاینات بود نام نام ماست

پسر یزید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاهزاده زین
العابدین تعجب ماندند و در روضة الاحباب آورده که میان امام زین العابدین علیه السلام و یزید پلید
بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القصه سخن بجایی رسید که علی بن الحسین
گفت که ای یزید در خانه ما جبرئیل فرود آمده یا در خانه شما و آیت لیطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده یا در
حق شما و نواز شما مه ذوی القربی در باره ماست یا در باره شما همچنین میگفت تا رعشه بر یزید افتاد
و سستی بر اعضای او طاری گشت گفت یا ابن الحسین ازین سخنان در گذر و از من حاجتی بخواه تا
روا کنم امام زین العابدین گفت قاتل پدر مرا بمن ده تا انتقام پدر از و بکشم یزید سرداران کوفه را
طلب نموده دران امر گفتگو ها کرد که تفصیل آن در روضة الاحباب است عاقبت خود منفعل شده روی
بزین العابدین کرده گفت حاجتی دیگر بخواه گفت حاجتی دیگر آنست که سر پدرم را با سرهای
برادران و خویشان بمن ده تا ببرم و با تن های ایشان ملحق سازم گفت این حاجت روا است
حاجتی دیگر بخواه امام زین العابدین گفت مرا با اهل من اجازت فرمای تا بمدینه رویم و بر سر روضه
جد بزرگوار خود باشیم و خود را بعبادت و طاعت حق سبحانه تعالی مشغول سازیم یزید گفت این مراد هم

حاصل است از زبان نفس هاشم اند و سه دیگر چیست گفت فردا - وزادینیاست مرا اجازت فرمای تا بر منبر جد بزرگوار خطبه مشتمل بر حمد و ثنای باریتعالی جل و علا و مدح و نعت رسول صلی الله علیه وسلم با سماع رسانم یزید گفت این از موی تو نیز بر آمد و امر خطابت فردا تو بگذارم چون روز دیگر شد یزید از وعده خطابت امام زین العابدین پشیمان گشت و خطیب فصیح شافی را امر کرد که خطبه بخواند و منادی کردند که مردمان در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان بنماز حاضر شدند خطیب بر منبر رفت زبان بستایش آل ابوسفیان بگشود و در مذمت آل ابوطالب اطناب بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیت و دولت یزید را عیان کرد امام زین العابدین بیطاقت شد و خود را آنگاه نتوانست داشت آواز داد که بئس الخطیب انت لقوم یغنے ای مرد شناسی تو بد خطیب هستی مر این قوم را که رضای مخلوق را اختیار کردی بر غضب خالق و دین بدنیای دون از دست دادی -

پیروی نفس و هوا میکنی	راه حق انبست خطا میکنی
در حق اخیار نگوئی سخن	مدحت اشرار ادا میکنی
آل عبا از همه فاضلترند	ذم چنین قوم چرا میکنی

پس امام زین العابدین روی بیزید کرده گفت وعده کرده بودی دی روز مرا بفرموده وفا کن و دامن عهدی که بر خود بسته از ذمه خود ادا کن اجازت ده تا بر منبر آیم و چنان خطبه که رضای خدا و رسول بدان باز بسته باشد بخوانم و کلماتی که مستمعان مست معانی آن گشته مثاب و ماجور شوند ادا کنم اول یزید گفت که بر منبر رفتن حاجت نیست هم اینجا برپا ایستاده سخنی که خواهی بگوی بعد از آن حسب استدعای اهل دمشق و اشراف شام اجازت داد امام زین العابدین بالای منبر بر آمد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ادا فرمود بر وجهی که سهام اوهام فصحای شیرین زبان بهدف تعریف آن نرسد و بصائر فصحا بر بلغای زیبا بیان باسرار توصیف آن راه نیابد بدایع الفاظ دلکشش چون ودایع مسایل اهل دین بر غوامض بلاغت محتوی و حقایق معانی جان فزایش مانند دقایق دلایل ارباب یقین بر لطایف براعت و فصاحت مشتمل و منطوی -

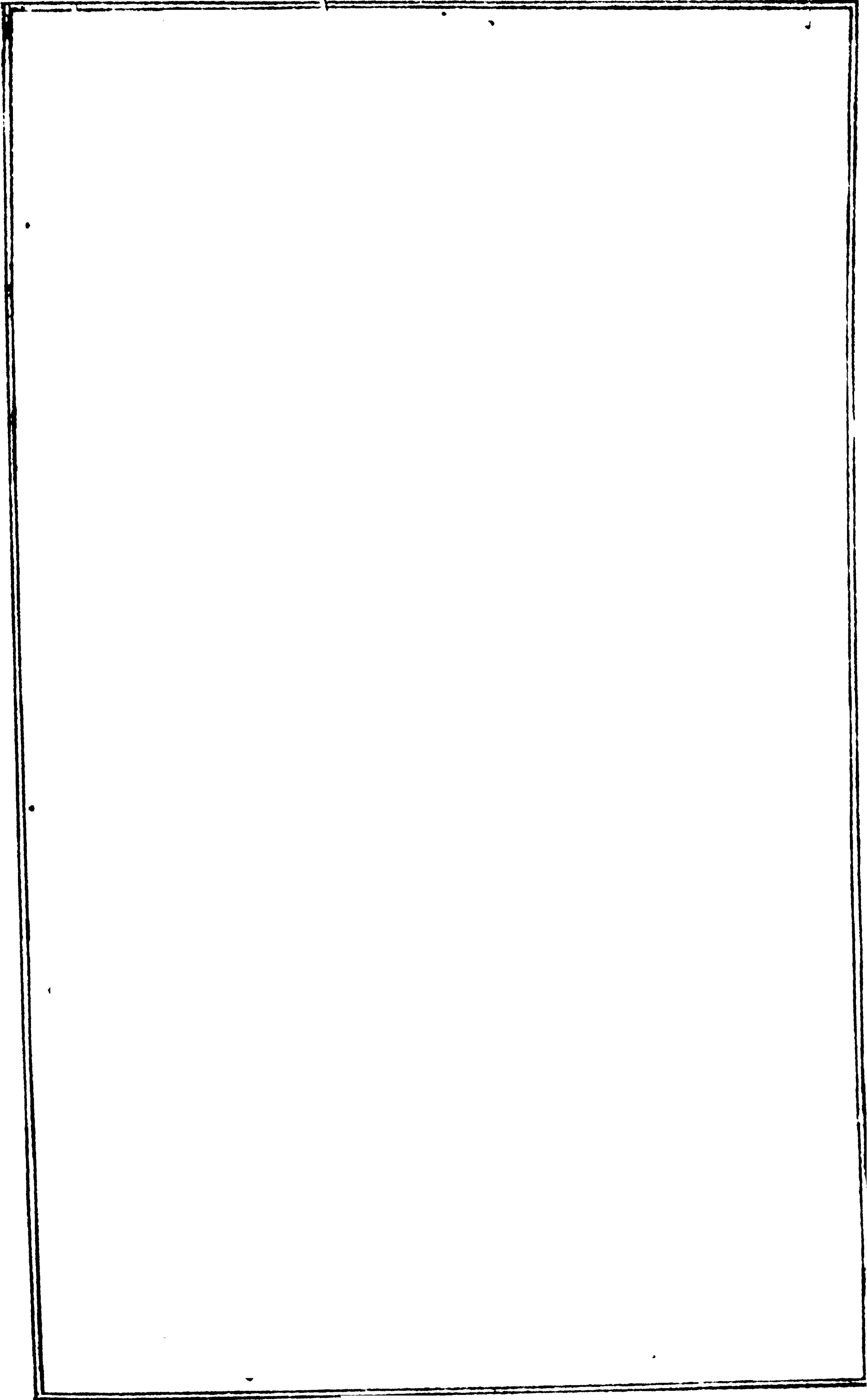
لوامع کلامش چو مهر عالمگیر	طرایف سخنانش چو ماه نور افزای
بدین لطافت و خوبی ادا نکرده کسی	سپاس ایزد و اوصاف خواجه دو سرای

بعد از حمد و صلوٰۃ موعظتے فرمود کہ ہمہ را دماغ از تاثیر آن نرم و مجموع سینہا از شعلہ تعارف وے گرم شد پس از انکہ دیدہا اشکبار و دلہا بے قرار و بے آرام گشت فرمود کہ اے اہل شام ہر کہ مرا داند داند و انکہ ندانند بداند۔

انا ابن رسول اللہ مختار
انا ابن المصطفی سید اخیار

منم پسر صاحب معراج و خداوند تاج و دو ولت منم فرزند راکب البراق و افضل ہمہ پیغمبران بالاتفاق و منم پسر مسافر سبحان الذی اسرے و پسر محاور حرم قاب قوسین او ادنے و منم پسر خطیب فاوحی الی عبدہ ما اوحی و منم پسر عندلیب گلشن علمہ شدید القوے و منم پسر خواجہ یثرب و بطحا منم پسر صدر مسند اصطفا و منم پسر حبیب اللہ یعنے محمد رسول اللہ و منم پسر شہسوار مضمار ہل اتی و شہریار تخت گاہ لافتے و منم پسر صاحب مناصب و مظہر غرائب علی ابن ابی طالب و منم پسر وصی و نبی بہا و مفتاح خزانہ انا مدینۃ العلم و علی بابہا ہر گاہ کہ این شاہزادہ زین العابدین گفتے انا ابن حسین غریو از خلق بر امدے و بعد از معرفت جد و پدر فرمود منم پسر دختر خیر المرسلین سیدۃ نساء العالمین منم پسر گوہر درج فاطمۃ بضعۃ منے و اختر برج من اذاہا فقد اذانی منم پسر مادر سادات و شفیع عرصہ عرصات بتول عذرا یعنے فاطمہ زہرا و منم برادرزادہ سبط رسول و قرۃ العین بتول امام ممتحن یعنے امام حسن و منم پسر شہید مظلوم و غریب مغموم نور دیدہ مصطفے و سرور سینہ مرتضے مبتلاے کرب و بلا یعنے کربلا در مجلس خروش و فغان از اہل مجلس بر خاست و از آواز گریستن مردمان غریو در شہر دمشق افتاد ازین غلغلہ یزید تبر سید و از بیم غوغا بر خود یزید موذن را اشارہ کرد تا بانگ نماز گوید و سخن را بر امام زین العابدین منقطع گرداند موذن برخاست و گفت اللہ اکبر اللہ اکبر امام زین العابدین گفت نعم لا شئی اکبر منہ موذن گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ امام گفت نعم سیدو سے در بعض روایت گفت شہد بہا لحمی و دمی موذن گفت اشہد ان محمد رسول اللہ امام زین العابدین گفت نعم محمد رسول اللہ و عمامہ از سر برداشت و نزد موذن افگند و گیسو ہاے مشکین پراگندہ کردہ گفت اے موذن بحق این محمد بر تو سوگند کہ یکزمان توقف کن موذن خاموش شد شاہزادہ روی بہ یزید کردہ فرمود کہ اے پسر معاویہ این رسول صلی اللہ علیہ وسلم جد تو بود یا جد من اگر گوی جد تو بود دروغ صریح است و تمام عالم میداند کہ دروغ گفتہ باشے و اگر گوی کہ جد من بود پس ترا چہ چیز بران داشت کہ پدرم را کہ بہترین عترت رسول بود صلی اللہ علیہ وسلم بفرمودی تا شہید کردند و مخدرات سرادقات عصمت

وطهارت ساز چون اسپهای بلند بلده بگردانیدند و مرا تیمم ساختند و زخمه وروی چندم انداختند با این همه کلمه میگوئی وروی بقبله می آری نماز میگزاری پس دست دراز کرد و گریبان جامه بدرید و گفت ای مردمان خدا مارا رخصت گوئید که هیچکس از شما هست که جد او پیغمبر و حبیب خدا بوده باشد غیر از من فریاد از مردمان برآمد و گریستن بر اهل شام افتاد اسپ آخره و در روضة الاحباب آورده که آنجناب را یزید تعظیم و توقیر کرد و با سرهای شهدا و اهلبیت روانه مدینه ساخت آنجناب سرهای شهدا را گرفته بتاریخ بستم صفر بکربلا رسیده سرهای شهدا را با بدان ایشان ملحق ساخته مدفون ساخت مولف میگوید که از واقعه کربلا تا بستم صفر چهل روز است درین عرصه قلیل از کربلا بکوفه و از انجا بدمشق رفتن و سکونت نموده باز آمدن صورت نه بندد غالباً سهو قلم کاتب باشد والله اعلم و در بعض از کتب تواریخ مسطور است که روزے امام زین العابدین از بازار مدینه میگذشت بدوکان قصابی گوسپندے بسته دید از قصاب پرسید این گوسپند را چه میکنی گفت ذبح خواهم کرد گفت چند روز خریده گفت سه روز گفت درین سه روز او را از آب و دانه و گیاه سیر داشته گفت آرے امام زین العابدین بگریست و گفت اهل شام پدرم را از این گوسپند هم کمتر داشته اند که او را تا سه روز تشنه و گرسنه داشته مع اولاد و اقربا واحبا بکشتند و اکثرے اهل سیر آورده اند که امام زین العابدین کثیر البکا بود و دایم التفکر چنانچه منقول است که شش کس گریندگان شده اند که ایشانرا اهتمام نموده اند اول آدم علیه السلام که از فراق جنت سه صد سال بگریست که از آب چشمان او گیاه و درختان روئید دوم یعقوب علیه السلام که از فراق یوسف علیه السلام چهل سال بگریست که ابیضت عیناه من الحزن سیوم یوسف علیه السلام نیز از فراق پدر چهل سال بگریست از آن میان هفت سال در زندان بود که زندانیان از گریه او تنگ آمدند چهارم یحیی بن زکریا علیهما السلام که از خوف دوزخ دائم بگریستے و زمانے نیاسودے پنجم حضرت فاطمه زهرا که از فراق پدر بعد وفات آن سرور شب و روز بگریستے تا آنکه بود از گریه باز نیامد و کسی او را خندان ندید الا روز وفات خود خندان شد ششم امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا دایم گریستے چنانچه اهل مدینه باو گفتند یا ابن رسول الله چندین گریه چرا میکنی گفت یعقوب را دوازده پسر بود و یکے از آن میان گم شد و یقینا موت او معلوم نبود با این همه چقدر گریه واقع است پس کسیکه هفتاد و دو تن را از اقربا و احبا در پیش وے ناحق کشته باشند چقدر گریه مناسب است ۵



۵ ودر صواعق آورده که امام زین
العابدین علی بن الحسین رض فرمود ایها الناس احبونا حب الاسلام
فوالله ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا وفی روایة حتی بغضتمونا الی الناس یعنی ای مردمان دوست
دارید ما را مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ماکه خدا و رسول خدا بان امر کرده اند و از حد شرع
مگذرانید اسلام را پس بخدا سوگند که این دوستی بافراط شما بمرتبه رسید که عیب و عار شد بر ما و در روایتی
دیگر آنکه دوستی بحدی رسانیدید که بغض قوم ما کردید نزد مردم یعنی نسبت دادید با ما بیشتر چیزی چند
که ایشان از ان بری بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواهد النبوة از بعضی ثقات آورده که
روزی بدر خانه علی بن الحسین رض رفتم خواستم که آواز دهم بنشستم تا برون آمد بر وی سلام
کردم و دعا گفتم جواب من باز داد پس بپای دیواری آمد و گفت ای فلان این دیوار را می بینی
گفتم بلی یا ابن رسول الله گفت روزی تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوهگین بودم ناگاه دیدم که
مردی خوب منظر با جامهای نیکو در پیش روی من ایستاده و در من نظر میکند بعد از ان گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندوهگین می بینم اگر اندوه تو از برای دنیا است دنیا ظرفی است حاضر
که میخورد از ان بر و فاجر گفتم اندوه من از برای دنیا نیست و دنیا چنانست که تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از برای اخرت است ان وعده ایست صادق و حکم خواهد کرد دران پادشاهی قاهر گفتم
اندوه من نه از برای اینست و اخرت چنان خواهد بود که تو میگوئی پس گفت ای علی اندوه تو از

براے چیست گفتم میترسم از فتنه ابن زبیر گفت اے علی هیچکس را دیدے که از خداے تعالے
چیزے خواست که بوے نداد گفتم نے گفت هیچکس را دیدے که از خداے تعالے ترسید و کفایت
کار وے نکرد گفتم نے بعد از ان غایب شد مرا گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود علیه السلام که
با تو راز میگفت این قصه را ابو حجر عسقلانی نیز در اصابه آورده و از انجمله انست که همین راوی گفته است که روزے پیش علی بن الحسین بودم رضی
الله عنه جوقے از عصافیر گرد وے میگشتند و بانگ میکردند فرمود که اے فلان هیچ میدانے
که این عصافیر چه میگویند گفتم نے گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امروز خود مے طلبند و
از انجمله انست که روزے با جمعے از اولاد و موالے و غیر ایشان بصحرا بیرون آمده بود سفره نهاده بودند تا
چاشت خورند اهوے آمد و نزدیک ایشان بایستاد روے بوے کرد که من علی بن حسین بن علی بن
ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت رسول الله است بیا و با ما چاشت بخور ان آهو آمد و با ایشان چیزے
خورد چندان که خواست پس بیکسو رفت بعضے از غلامان وے گفتند که باز ویرا بخوان فرمود که ویرا زینهار
خواهم داد زنهار مرا باز دانند گفتند نیازاریم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمه بنت
رسول الله است بیا و با ما چاشت بخور ان اهو باز آمد تا بر مایده بایستاد و با ایشان چیزے خوردن
اغاز کرد یکے از انجماعت دست بر پشت وے نهاد وے برمید علی بن الحسین رضی الله تعالی
عنهما با وے گفت بر انداختے زنهار مرا هرگز دیگر با تو سخن نخواهم گفت و از انجمله انست که روزے ناقه
وے در راه کاهلی میکرد وے رفت ویرا انجوا بانید و تازیانه و عصا بوے نمود و گفت تیز تر برو و اگر نه
ترا باین تازیانه و عصا بزنم ان شتر تیز رفتن گرفت و بعد از ان دیگر کاهلی نکرد و از انجمله انست
که روزے با اصحاب خود در صحرا نشسته بود ناگاه اهوے آمد و در برابر وے بایستاد دست خود بر زمین
میزد و بانگے میکرد حاضران گفتند یا ابن رسول الله این اهو بچه میگوید فرمود میگوید که فلان قرشے
دیروز بچه مرا گرفته است و من از وے باز ویرا شیر نداده ام در دل بعضے حاضران انکارے درآمد
کسے را بفرستاد تا ان قرشے را آوردند فرمود که این اهو از تو شکایت میکند که دیروز بچه ویرا گرفته
و از انوقت ویرا شیر نداده اکنون از من درخواست میکند که از تو درخواهم تا بچه ویرا بوے باز دهی تا شیر دهم
و چون شیر دهد بتو باز گرداند زن قرشے بچه ویرا حاضر کرد و ویرا شیر داد علی بن الحسین رضی الله تعالے
عنهما از ان قرشے سوال کرد که ان اهو بچه بوے بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز ویرا بمادرش بخشید

او یا بچه خود روان شد و بانگے میکرد گفتند یا ابن رسول الله چه میگوید فرمود که شما را دعا میکند و میگوید جزا
کم الله خیراً و از انجمله انست که در شبیکه وفات میکرد فرزند خود محمد باقر را گفت اے پسر براے من اب
وضو بیار او را و گفت اب دیگر بیار که درین اب جانورے مرده است شب تاریک بود چراغ اوردند دیدند
کرد موشے دران اب مرده بود اب دیگر اورد و وضو ساخت و گفت اے فرزند امشب وعده من رسیده
است و ویرا وصیت کرد و از انجمله انست که ویرا ناقه بود که چون یکبار مکه میرفت تازیانه از پیش پالان وے
می اویخت هیچ حاجت بان نے شد که ویرا بزند تا انوقت که باز بمدینه میرسید چون وے وفات
کرد ان ناقه بر سر قبر وے آمد و سینه بر زمین نهاد و ناله میکرد امام محمد باقر رضی الله عنه آمد و گفت برخیز
که خداے تعالے برکت دهاد ترا برنخاست گفت ویرا بگذارید که میرود سه روز انجا بود بعده بمرد و از انجمله
انست که در طواف دست زنے و مردے بر حجر الاسود چسپیده بود هرچند جهد کردند از انجا باز نشد مردم
گفتند دستهاے ایشانرا باید برید ناگاه دران میانه علی بن الحسین رضی الله تعالے عنه بجا
رسید وانرا دید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید دستهاے ایشان کشاده شد و برفتند
و از انجمله انست که منهال بن عمرو گوید که بحج رفته بودم بر علی بن الحسین رح در آمدم مرا از من پرسید که حال حرمله
بن کاهل الاسدی چیست گفتم که ویرا در کوفه زنده گذاشته ام دست بدعا برداشت و گفت اللهم اذقه حر الحدید
اللهم اذقه حر النار یعنے بار خدایا بچشان او را گرمے اهن و اے خداے من بچشان او را گرمی اتش
چون بکوفه باز گشتم مختار بن ابی عبید خروج کرده بود و با وے سابقه دوستے داشتم سوار شدم
تا با وے ملاقات کنم چون بوے رسیدم سوار میشد با وے همراه شدم بموضعے رسید و بایستاد
و انتظار کسے میبرد ناگاه حرمله را حاضر کردند مختار گفت الحمد لله که خداے تعالے مرا بر تو دست
داد و جلاد را طلب کرد بفرمود تا دستهاے ویرا ببرید و پاے ویرا ببرید بعد از ان گفت
اتش بیارید اتش اوردند و حرمله را در میان ان کردند و اتش درانجا زدند تا وے بسوخت چون انرا
مشاهده کردم گفتم سبحان الله مختار از من پرسید که چرا سبحان الله گفتے قصه دعاے علی بن الحسین را
رض با وے گفتم مرا سوگند داد که تو خود شنیدے از وے گفتم بلی فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد
و بعد از ان ساعتے درنگ کرده سر بسجده نهاد و طولے در سجده بود پس برداشت و روان شد
و من نیز بوی روان شدم تا که بر در خانه من افتاد ویرا اعلام کردم که فرود آی که طعامی حاضر کنم گفت ای

منہال مرا خبر داد وے کہ خداے تعالے دعاے علی بن الحسین را اجابت کرد پس بیگوئی کہ بیا تا
چیزے نخوریم امروز و زانست کہ روزہ داریم شکرانہ آنرا کہ خداے تعالے مرا این توفیق داد و در
روضۃ الاحباب و شواہد النبوۃ و بسیارے از تواریخ آوردہ کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رض محمد
بن الحنیفہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم توام و بسن از تو بزرگ ترم و بامامت سزاوار
ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمن دہ علی بن الحسین رض گفت اے عم از خداے تعالے
بترس و دعوے انچہ حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن الحنیفہ مبالغہ کرد فرمود کہ اے عم بیا تا پیش حاکمی
رویم کہ میان ما حاکم کند گفت آن حاکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش وے آمدند فرمود کہ اے عم سخن
گوی سخن گفت ہیچ جواب نیامد بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضے روایت دو رکعت
نماز گذارد و خداے تعالے را باسماے عظام بخواند و طلب آن کرد کہ حجر الاسود در سخن آید پس
روے بحجر الاسود کرد و گفت بحق الخدا ایکہ مواثیق بندگان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ امامت
و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بر خود بجنبید چنانکہ نزدیک بود کہ از جاے خود بیفتد
و بزبان عربی فصیح گفت کہ ای محمد مسلم دار کہ امامت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
و در صواعق محرقہ و شواہد النبوۃ آوردہ کہ عبد الملک بن مروان بحجاج نوشت کہ از قتل بنی عبد المطلب
اجتناب نمای کہ آل ابو سفیان در ان مبالغہ نمودند مدت ملک ایشان زود منقطع شد و آن نوشتہ
را پنہان بحجاج فرستاد علی بن الحسین رض از ان آگاہ شد بعبد الملک نوشت کہ فلان روز
فلان ساعت بحجاج مکتوبے چنان و چنین نوشتے رسول صلے اللہ علیہ و سلم مرا خبر
داد و آن نوشتہ را بغلامے داد و بر راحلہ خود سوار کرد و بوے فرستاد چون عبد الملک
تاریخ آنرا موافق کتابت خود یافت دانست کہ آن حق است بسیار شادمان شد و آن راحلہ
را انقدر دراہم کہ طاقت داشت بار کردہ بوے فرستاد و در صواعق گفتہ کہ چون کتاب بعبد الملک رسید
دید کہ تاریخ آن موافق تاریخ کتابے است کہ او بحجاج نوشتہ و ہمان وقتے کہ رسول خود را نزد حجاج
روانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
رض صاحب کشف است و اینمعنی برو منکشف شدہ آنگاہ ویرا خوشحالی دست داد و یکبار ملو از قماش و نقد
ہمراہ غلام امام کردہ جہت وے فرستاد و التماس نمود کہ از دعاے خیر او را فراموش نکند رضی اللہ تعالے عنہ۔

لا اطلبان جناب نقش خاتم وی ومیت وے در اخبار الاول للقرملنے کان اسمر توفیقا قصیرا و نقش
خاتمه وما توفیقی الا بالله و در روضة الاحباب نقش خاتم فی ائل الخیر و در دول القرمانی کان رضی الله عنه یقول
لاولاده یا بنی اذا اصابتکم مصیبة من الدنیا او نزل بکم فاقة او امر فادح فلیتوضأ الرجل منکم وضوؤه للصلوة ولیصل
اربع رکعات او رکعتین فاذا فرغ من صلوته فلیقل یا موضع کل شکوی یا سامع کل نجوی یا شافی
کل بلوی یا عالم کل خفیة یا کاشف ما یشاء من کل بلیة ادعوک دعاء من اشتدت فاقته وضعفت قوته
وقلت حیلته دعاء الغریب الغریق الفقیر الذی لا یجد لکشف ما هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین قال رضی الله عنه لا یدعو به احد اصابه بلاء الا فرج الله عنه۔
ومن دعائه رضی الله عنه اللهم کما اسأت فاحسنت الی فاذا عدت فعد علی اما اولاد انجناب
ارباب اخبار دران اختلاف بسیار کرده اند بعضی را عقیده انکه انجناب را پانزده فرزند بود هشت
پسر و هفت دختر و کمال الدین محمد بن طلحه و عبد الله بن خشاب اعتقاد کرده اند که امام زین العابدین را نه اولاد ذکور
بوده و در تاریخ گزیده مسطور است که بروایتی ان امام عالی گهر یازده پسر و نه دختر داشت و از اسامی
اولاد ذکور انجناب هشت اسم در اکثر کتب اهل خبر است بر موجب که مذکور میگردد محمد الباقر که از ام عبد الله
فاطمه بنت الحسن تولد شده بود و زید که در کوفه بسعادت شهادت رسید و عمر و عبد الله و حسن و حسین
و علی که بقول گزیده افطس لقب داشت و نام مادر این هفت ام ولد [illegible] انچه شیخ مفید اورده
انیست که نوشته میشود خدیجه و فاطمه و ام کلثوم و از تاریخ گزیده چنان مستفاد میگردد که نام ام الحسن
ملایکه نیز از جمله اسامی بنات امام زین العابدین است سلام الله علیه کذا فی روضة الاحباب
للسید جمال الدین محدث۔

محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

در شواهد النبوة اورده که وی امام پنجم است کنیت آن ابو جعفر است و لقب وی باقر و گفته اند بذلک
لتبحره فی العلم وهو توسعه فیه و در تاریخ ابن خلکان انما قیل له الباقر لانه تبقر فی العلم ای توسع والتبقر
التوسع وفیه یقول الشاعر۔

یا باقر العلم لاهل التقی * و خیر من لبی علی الاجبل

و انجناب معول قربانی امده که این شعر قرطبی گفته وهو احد الائمة الاثنی عشر فی اعتقاد الامامیة [illegible] الصواعق باقر در لغت از بقر الارض

گرفته اند یعنی شگافت زمین را و مخفیات آنرا بیرون آورده ظاهر ساخت و او را باقر از آن جهت میگفتند
که اظهار خفیات کنوز معارف و حقایق احکام و لطایف علم میفرمود چنانچه مخفی نیست مگر بر کسیکه بصیرت
وے منطمس و سریرت وے فاسد گشته باشد و از آن جهت در شان او گفتند که وے باقر
و جامع و شاهر و رافع علم بود و صفائی قلب و ذکاء علم و طهارت نفس و شرافت خلقت داشت
عمر شریف خود را در طاعت خدای تعالی صرف می نمود ـ

و فی روضة الاحباب بقیش باقر لقب بذلک لتبقره ای توسعه فی العلم و بقول کمال الدین بن طلحه
هادی تیز از جمله القاب انجناب است و فی الشواهد و اخبار الدول للقرمانی و روضة الاحباب مادر وے
فاطمه بود بنت الحسن بن علی بن ابی طالب رض و ابن خلکان گفته امه ام عبد الله بنت الحسن
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و در منتخب السیر آورده که مادرش ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی
طالب رض بالجمله امام محمد باقر هاشمی است از دو هاشمی تولد نموده و علوی است از دو علوی بوجود
آمده کذا فی روضة الاحباب در شواهد و روضة الاحباب آورده که ولادت او
روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسین من الهجرة در مدینه
اتفاق افتاد پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بسه سال و وفات وی در سنه اربع
عشر و مائة و فی تاریخ ابن خلکان توفی فی شهر ربیع الاول سنة ثلاث عشرة و مائة و قیل فی الثالث و العشرین
من صفر سنة اربع عشرة و قیل سبع عشرة و قیل ثمان عشرة بالحمیمة و نقل الی المدینة و دفن
بالبقیع فی القبر الذی فیه ابوه و عم ابیه الحسن بن علی صلوات الله و سلامه علیهم فی القبة التی فیها
قبر العباس رضی الله عنه و فی دول الاسلام للذهبی فی سنة اربع عشرة مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباقر الفقیه و له ثمان و خمسون سنة و فی روضة الاحباب و الشواهد
ابو جعفر در وقت شهادت امام حسین ۳ ساله و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین سی و هشت
ساله بود و در سنه اربع عشر و مائة فوت شد و بدین روایت که اصح اقوال است مدت عمر عزیزش پنجاه
و هفت سال باشد و غیر این نیز گفته اند در منتخب السیر آورده که وفات وے در ذی الحجه سنه اربع عشر و مائة
و مدت عمرش پنجاه و نه سال بود و در ترجمه صواعق گفته سن او پنجاه و هشت سال بود و فی روضة الاحباب
زمان امامتش نوزده سال در تاریخ گزیده مسطور است که بروایت علمای شیعه هشام بن عبد الملک

بن مروان آن امام عالی مقام را زہر داد مدفن ہمایونش باتفاق علماے ملت گورستان بقیع است
نزدیک مرقد بہشت آئین امام زین العابدین سلام اللہ علیہ الی یوم الدین ورقبہ کہ عباس ابن
عبد المطلب مدفونست و وفات وی در زمان ابراہیم بن الولید واقع شد کذا فی اخبار الدول
للقرمانی در عمر وی سہ قول است پنجاہ ہفت و پنجاہ و ہشت و پنجاہ و نہ الاول ہو الاصح + + +

فی مناقبہ

فی روضۃ الاحباب علو شان این امام ستودہ انجام نہ دران مرتبہ است کہ قلم دو زبان شرح
آن تواند کرد و سمو مکان این قدوہ اوایل و اواخر زمان نہ بشابہ ایست کہ زبان قلم تفصیل آن را
تحریر تواند کرد وفور فضل و کمالش در اکثر کتب مطول سیر مسطور است و غزارت مجد و جلالش در بطون
صحائف مذکور حقیت امامتش بموجب نص آبای عالیشانش متعین و کثرت کراماتش در منشات
محبان خاندانش مبین و فی تہذیب النواوی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب القرشی
الہاشمی المدنی ابو جعفر المعروف بالباقر سمی بذلک لانہ بقر العلم ای شقہ فعرف اصلہ و علم خفیہ و امہ ام
عبد اللہ بنت الحسن بن علی بن ابی طالب و ہو تابعی جلیل امام بارع مجمع علی جلالتہ معدود فی فقہاء
المدینۃ وائمتہم سمع جابرا و انسا و سمع جماعات من کبار التابعین کابن المسیب و ابن الحنفیۃ وغیرہما
وروی عنہ ابو اسحاق السبیعی و عطاء بن ابی رباح و عمرو بن دینار والاعرج وہو اسن منہ والزہری
وربیعۃ وخلائق اخرون من التابعین وکبار الائمۃ وروی لہ البخاری ومسلم قال الزہری توفی
سنۃ اربع عشرۃ ومائۃ وقال یحیی ابن معین سنۃ ثمان عشرۃ وقال المدائنی سنۃ سبع عشرۃ وہو
ابن ثلاث وستین سنۃ وقال ابو اندی ابن ثلاث وسبعین وفی تاریخ البخاری عن ابنہ جعفر انہ
توفی وہو ابن ثمان وخمسین سنۃ رحمہ اللہ وفی اخبار الدول للقرمانی لم یظہر عن احد من ولد الحسن
والحسین من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الادب ما ظہر عن ابی جعفر الباقر وروی
عنہ فی معالم الدین بقایا الصحابۃ و وجوہ التابعین یعنی نہ ظاہر شدہ است از احدی از اولاد حسنین
از علم دین و سنت و علم قرآن و سیر و فنون ادب آنچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر و روایت
کردہ اند از وی بقایای صحابہ و اعیان تابعین و ملا علی قاری در شرح شفای قاضی عیاض

در حدیث شمایل گفته محمد بن علی ہو ابو جعفر الباقر سمے بلتبقرہ فی العلم اے توسعہ فیہ، روے عن ابویہ و جابر و ابن عمرو طایفتہ و عنہ ابنہ جعفر الصادق والزہرے و ابن جریج والاوزاعی و اخرون اخرج لہ الائمۃ الستۃ یعنے محمد بن علی ہمین است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان بسبب تبقر او در علم یعنے توسع دران روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہے و از وے روایت کردہ اند پسر او جعفر صادق و زہرے و ابن جریج و اوزاعے و دیگران و روایت کردہ اند براے وے صاحبان صحاح ششگانہ پس امام باقر از جابر و انس و ابن عمر و ابے سعید خدرے و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ بنت الحسن و عم پدر خود محمد بن الحنیفہ و سعید ابن المسیب وغیرہم روایت دارد و از وے پسر شریف جعفر صادق و ابو اسحاق سبیعے و عطاء بن رباح و عمرو بن دینار و اعرج و زہرے و ربیعہ و ابن جریج و اوزاعے و مخول بن راشد وغیرہم روایت دارند و در ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چندان رسوخ داشت کہ السنہ واصفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار دارد و ہمین شرف و براکافی است کہ ابن مدینے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکہ صغیر بود کہ پیغامبر ترا سلام میرساند حضار مجلس گفتند اے جابر کیفیت از براے ما واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین را پسرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادے ندا کند باید کہ سید عابدین برخیزد پسر حسین کہ نام او علی است برخیزد باز فرمود کہ ابن علی را پسرے خواہد شد نام او محمد خواہد بود اگر زمان او را دریابے سلام من باو رسانے در شواہد النبوۃ در روضۃ الاحباب منقول است والعبارۃ للروضۃ محمد قداح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و او از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ گفت روزے پیش جابر بن عبد اللہ انصارے در آمدم و او مکفوف البصر بود سلام کردم بجواب مبادرت نمودہ پرسید کہ تو کیستے گفتم محمد بن علی بن الحسین گفت نزدیک ای پیش او رفتم سر و دست مرا بوسید و چون خواست کہ پاے مرا ببوسد دور تر شدم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ السلام میرساند گفتم علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ و برکاتہ اینصورت چگونہ بود یا جابر بوجہ کیفیت آنحضرت مرا یاد کردہ گفت روزے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ بعلک تبقے حتے تلقے رجلا من ولدی یقال لہ محمد بن علی بن الحسین یہب اللہ لہ النور والحکمۃ فاقرءہ منی السلام یعنے اے جابر شاید

باشی اے تا آن زمان کہ ملاقات کنی با یکے از اولاد من کہ او را محمد بن علی بن الحسین
گویند خدائے تعالیٰ دیرا نور حکمت دہد ہمیں او را سلام از من برسانی و در بعضے
از نقلۂ اخبار چنین روایت کردہ اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم با من گفت او شک تبقی حتی تلقی ولدا من الحسین یقال لہ محمد
یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیتہ فاقراہ منی السلام یعنی اے جابر شاید
کہ تو باشی تا با فرزند من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنی کہ او را محمد گویند علم
دین را بکشاید وقتے کہ ملاقات کنی او را پس برسانی او را از من سلامے و در فی
روضۃ الاحباب کہ احمد بن محمد بن عیسیٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
انصاری در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود و عمامہ سیاہ بر بستہ
و گاہے ندا میکرد کہ یا باقر و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بیہودہ میگوید و اسمے
کہ مسمے ندارد بر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بیہودہ نیست
زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ با من میگفت ستدرک رجلا منی اسمہ اسمی
و شمائلہ شمائلی یبقر العلم بقرا یعنی در یابی مردی را از من نام من نام او ست
و خصلت او خصلت من است بشگافد علم را شگافتنے و در شواہد آوردہ کہ در بعض روایات چنین
آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
وے اندکے خواہد بود ہم در آن چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
را بسیارے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آوردہ اند چنانچہ صاحب
روضۃ الصفا و اخبار الدول للقرمانی و منتخب السیر و غیرہ انتہی و فی تقریب
العسقلانی محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر الباقر ثقۃ
فاضل من الرابعۃ مات سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للخزرجی فی الدین
محمد بن علی ابو جعفر المدنی الامام المعروف بالباقر عن ابیہ و ابی سعید
و جابر و ابن عمر و طائفۃ و عنہ ابنہ جعفر و الزہری و مخول ابن راشد و خلق قال
ابن سعد ثقۃ کثیر الحدیث و وثقہ العجلی قال ابو نعیم توفی سنۃ اربع عشرۃ و مائۃ۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نبذی از کلمات او فی مطالب السؤل

للامام کمال الدین الشافعی عن جابر الجعفی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر من
مشغول قلبم گفتم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسیکه داخل شده در قلب او خالص
دین خدا مشغول نگرداند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
آن مگر مرکبی که سواری می کند بر و یا پارچه که می پوشد آنرا و زنی که عاشق او شده است
ای جابر مومن بر بقاء دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
ذکر خدا غافل نماند انچه شنیده است از گوش خود از اخبار فتنه و نابینا نگردد از نور خدا
انچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند بثواب برار بدرستیکه اهل تقوی
سبکترین مردمانند از راه مونت و اکثر اند برای شما از راه معونت اگر فراموش کنی
تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند برای حق خدا
بسکه قائم کنندگانند امر خدا را پس بساز دنیا را که وارد شده تو در انجا و رفتی
از انجا یا مانند مالی که رسید بتو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی
از ان نگاه دار خدای تعالی را در چیزیکه طلب رعایت تو کند در دین خدا و حکمت او
و گفت علیه السلام که غنا و عزت جولان می کند در قلب مومن پس چون رسیدند
در مکان توکل وطن گرفت در انجا و گفت زیاد دین خشیه که گفت امام باقر که صاعقه
می رسد مومن و غیر مومن را و نمی رسد ذاکر را و روایت کرد اصمعی از امام باقر
گفت که شنیدم که می گفت پسر خود را که دور باش از سستی و تنگدلی
که اینها کلید هر شر اند اگر تو سستی کنی از ادای حق باز مانی و اگر تنگدل
شوی بر حق صبر نتوانی کرد گفت افلح مولی ابی جعفر که بر آمدم با امام باقر
برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
شد آواز گریه او پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد مردمان می بینند بسوی تو

ع۵

کاش اگر اندکے نرم میکرد سے آواز گریۂ خود را گفت و اے بہ تو اے احمق
چرا نگریم شاید کہ خدائے تعالیٰ بسوے من نظر رحمتی بکند و برسم بآن سبب
فردا نزد او پس طواف کرد خانۂ کعبہ را و رکوع کرد نزدیک مقام و برداشت
سر خود از سجدہ و سجدہ گاہ او از آب چشم او تر شدہ بود و گفت عبداللہ بن عطا
کہ ندیدم علما را نزد ہیچکس کم علم تر از نزد ابو جعفر تحقیق کہ دیدم علما را نزد او
مانند شاگردان گفت سلمی کنیزک امام باقر کہ مے آمدند اصحاب و نزد او و
نمی رفتند از نزد او تا اینکہ مے خورانید ایشانرا طعام خوش و مے پوشانید ایشانرا
پارچۂ خوب و میداد ایشان را درا ہم پس مے گفتم او را کہ تقلیل کند دران
پس مے گفت اے سلمی نیست خوبے دنیا مگر پیوستن با برادران داعیان و
بود کہ میداد پانصد و ششصد تا ہزار درم و ملول نمی شد از ہمنشینی او
یاران او و گفت اسود بن کثیر کہ شکایت کردم نزد امام باقر حاجت خود را
و جفاے برادران را پس گفت کہ بد برادر است برادریکہ در حال غنا
رعایت تو کند و در حالت فقر ترا بگذارد پس امر کرد غلام خود را
تا برآورد کیسہ کہ دران ہفت صد درم بود و گفت این را صرف کن
چون فارغ شوے ازان باز مرا خبر کن ——— فقط

عہ فی طبقات الشعرانی

وکان رضی اللہ عنہ یقول ان الصواعق تصیب المومن وغیر المومن ولا تصیب الذاکر للہ عزوجل وکان رضی اللہ عنہ یقول ما دخل قلب امری شی من الکبر الا نقص من عقلہ مثل ما دخلہ من ذلک الکبر اواکثر وکان رضی اللہ عنہ یقول ما من عبادۃ افضل من عفۃ بطن او فرج وکان اذا ضحک قال اللہم لا تمقتنی وکان یقول بیس فی الدنیا شی اعون من الاحسان الی الاخوان وکان لا یمیل قط من مجالستہم وکان رضی اللہ عنہ یقول بئس الاخ یرعاک غنیا ویقطعک فقیرا وکان رضی اللہ عنہ یقول اعرف المودۃ فی القلب اخیک بمالہ من قلبک واوصی رضی اللہ عنہ ان یکفن فی قمیصہ الذی کان یصلی فیہ وفی اخبار الدول للقرمانی قال رضی اللہ عنہ ما اغرورقت عین من خشیۃ اللہ الا حرم اللہ عزوجل وجہ صاحبہا علی النار یعنی پر آب شد چشم از خوف خدا مگر حرام گرداند اللہ تعالی عزوجل چہرۂ صاحب او را بر آتش فان سالت علی الخدین دموعہ لم یرہق وجہہ قتر ولا ذلۃ پس اگر سیلان کند اشک دو رخسارہ لاحق نشود چہرۂ او را سیاہی و نہ ذلت وما من شی الا لہ جزاء الا الدمعۃ فان اللہ تعالی یکفر بہا بحور الخطایا و نیست چیزے مگر کہ برائے آن جزا نیست الا اشک کہ خدائے تعالی کفارہ کند بآن دریا ہائے خطا را ولو ان باکیا بکی فی امۃ لحرم اللہ تلک الامۃ علی النار و اگر گرئیدہ بگرید برائے امتے ہر اینہ حرام گرداند اللہ تعالی آن امت را بر آتش در روضۃ الاحباب و روضۃ الصفا آوردہ کہ از سخنان باقر علیہ السلام است کہ مردم بجہت آن کینہ و عداوت ما میورزند کہ ما اہل بیت رحمتیم و شجرۂ نبوۃ و معدن حکمت و جائے نزول فرشتگان و محل فرود آمدن وحی و از کلمات اوست کہ بلائے مردم بر ما عظیم است و از خلایق در بلیتیم اگر ایشان را میخوانیم اجابت نمیکنند و اگر ترک ایشان میگیریم از غیر ما راہ بجائی نمی برند و فرمود کہ ما خازنان علم خداوندیم و ما والیان امر حکیم و خدا اسلام بما فتح کرد و بما ختم خواہد نمود پس از ما بیاموزید کہ بآن خدائیکہ نبات را از دانہ رویانید و آدمی را بیافرید کہ علم خدا کسے را نیست الا ما را و از الفاظ گوہر بار اوست کہ سخن ما دشوار باشد و مردم آن را آسان فہم نکنند احتمال آن نکنند مگر فرشتہ مقرب یا نبی مرسل یا بندہ کہ باری سبحانہ تعالی دل او را امتحان کردہ باشد برائے ایمان و اخلاص ہو دانستہ و از کلمات او است کہ بخدا سوگند کہ ما خازنان خدائیم در آسمان و زمین نہ بر زر و نقرہ بل بر علم او خازنیم کہ بعلم حق ما دانیم در صواعق و تکمیل الایمان

اورده که امام باقر را از حال شیخین رضی الله تعالی عنهما سوال کرده گفت انے اتولا هما من ایشانرا محبت
ویاری خود فرا گرفته ام آنگاه تخصیص از حضار مجلس گفت شیعه زعم کرده اند که مدح وتولای شیخین از شما
بسبیل تقیه صادر میشود فرمود انما یخاف الاحیاء ولا یخاف الاموات فعل الله بهشام بن عبد الملک
کذا وکذا مردم از زندگان مے ترسند نه از مردگان خدائے تبارک وتعالی بهشام بن عبد الملک
چنین وچنین کند رواه الدارقطنی وفی الصواعق عن ابن سفیان بروایتی صحیح وارد شده که وقتیکه عمر رضی الله عنه بثوب پوشیده
شده بود علی رض گفت صلی الله علیک یا عمر ودعا کرد برو بعد ازان از امام باقر پرسیدند که اما چنین نیست
که صلوٰة بر غیر انبیاء منهی عنه است گفت این چنین شنیده ام و برین کلام قابل اعتراض وارد است پس
توجیه ان باین طریق است که محتمل است علی رض قایل بعدم کراهت باشد واقول رسول صلی الله
علیه وسلم که فرمود اللهم صل علی ال ابی اوفی عمل کرده باشد

اما کرامات وخوارق عادات ازوی بسیار شده در شواهد النبوة در روضة الاحباب روضة الصفا
اورده که ابو بصیر که مکفوف البصر بود گفته که روزے مر باقر را رضی الله عنه گفتم که شما ذریت رسول اید فرمود
که ارے پرسیدم که رسول صلی الله علیه وسلم وارث علم جمیع انبیا بوده جواب داد که ارے گفتم که شما
همه میراث گرفته اید علم پیغمبر را صلے الله علیه وسلم گفت ارے گفتم شمارا قدرت ان است که مرده را
زنده گردانید وکور مادر زاد وابرص را ابرا کنید انکورے وبرص وخبر کنید مردم را از انچه در خانها ی خود
بخورند وذخیره مے نهند فرمود که ارے باذن الله تعالی بعد ازان فرمود که پیش نشین پیش نشستم دست
مبارک بر روے من فرود اورد وگفت یا شافی چشم من بینا شد چنانکه کوه ودشت واسمان وزمین
را دیدم بعد ازان دست بر روے من فرود اورد بحال خود باز گشتم فرمود که ازین دو حال کدام را
میخواهے ان که چشم تو بینا باشد وحساب تو بر خدا باشد واگر خواهی که چشم تو نابینا باشد بے حساب
در بهشت درای گفتم ان میخواهم که چند روز نابینا باشم وبے حساب در بهشت درایم در شواهد اورده که
فیض بن مطر گوید که بر ابو جعفر محمد بن علی رضی الله عنهما در امدم ومیخواستم که در باره نماز شب در محمل سوال
کنم چون در امدم بے انکه سخن گویم فرمود که کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یصلی علی الراحلة حیثما
توجهت یعنے بود رسول خدا صلے الله علیه وسلم که نماز میگذارد بر راحله بهر سو که متوجه میشد واز انجمله
السنت که جعفر بن محمد رضی الله عنهما گفته است که روزے پدر من فرمود که از مدت عمر من پنج سال مانده

نمانده است چون وے وفات یافت حساب کردیم راست بود بے زیادت و نقصان و هم ازانجمله انست
که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه بر دار هشام بن عبد الملک بگذشت در انوقت که تباے آن میکردند
فرمود که والله این دار خراب کرده شود و والله که خاک این را ازینجا نقل کنند و والله که هر اینه سنگهاے
بناے ان ظاهر شود و چون هشام وفات یافت بفرموده ولید بن هشام انرا خراب کردند و خاک انرا بیرون بردند
چنانکه سنگهاے آن نمایند شد و چون برادر وے زید رضی الله عنه بر وے بگذشت فرمود که والله این در کوفه خروج کند و ویرا بکشند
و سر ویرا بگردانند و باینجا ارند و بر سر قصبه کنند مردمان تعجب کردند که در مدینه قصبه نبود مگر چون
سر ویرا اوردند قصبه نیز اوردند و ازانجمله انست که جعفر بن محمد گفت رح که پدر من وصیت کرد که چون من
بمیرم تو مرا غسل کن زیراکه امام را بجز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
امامت کند و مردم را بخود خواند ویرا بگذار که عمر وے کوتاه خواهد بود چون پدر من وفات کرد برادرم
عبد الله دعوے امامت کرد و چندان نزیست چنانکه پدرم گفته بود و ازانجمله انست که دیگرے
گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه درایم گفتند تعجیل مکن که نزدیک وے
جماعتے اند از اخوان تو چندان برنیامد که دوازده مرد بیرون آمدند قباها تنگ در بر و موزه ها در پا
سلام کردند و بگذشتند بعد ازان من بر وے درآمدم و گفتم انجماعت را که از پیش تو بیرون آمدند
نمیشناسم ایشان چه کسانند فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پرسیدم که ایشان
بر شما ظاهر میشوند فرمود که ارے همچنانکه شما پیش ما مے آئید و از حلال و حرام می پرسید ایشان
نیز مے آیند و مے پرسند و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که با محمد بن علی رح میان مکه و مدینه
میرفتم وے بر بغله سوار بود من بر درازگوشے ناگاه دیدم که گرگے از بالاے کوه فرود آمد تا نزدیک
محمد بن علی رح رسید وے بغله خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بغله نهاد و تا دیرے
با وے سخن گفت و وے گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواستے گرگ برفت
و با من گفت میدانے که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم یعنے خدا و رسول او و
پسر رسول او داناترند فرمود که وے میگفت که جفت مرا درین کوه درد زه سخت شده است دعا
کن تا خداے تعالے ویرا خلاصی دهد و هیچ تن را از نسل من بر شیعه تو مسلط نگرداند من گفتم که دعا
کردم و ازانجمله انست که یکے از سلف گوید که در مکه بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنهم

برمن غالب شد خاصه از براى وى بمدینه رفتم در ان شبیکه بمدینه رسیدم مرا باران و سرماى
سخت گرفت نیم شب بود که بدر سراى وى رسیده بودم فکر بودم که همان ساعت در کوبم یا صبر کنم تا بامداد
بیرون آید ناگاه آوازى آمد که گفت اى جاریه از براى فلان در را بگشاى که دیر امشب
سرما و باران رسیده است جاریه آمد در را بگشاد من در آمدم و از انجمله انست که دیگرى گوید
بدر سراى وى رفتم مرا دستورى نداد و غیر مرا دستورى داد بسیار اندوهگین بخانه خود رفتم
و مرا خواب نمى آمد در فکر شدم و با خود گفتم بکه باز گردم اگر بجماعت مرجیه باز گردم ایشان چنین میگویند
و اگر بقدریه باز گردم ایشان چنین میگویند اگر بحروریه چنین و اگر بزیدیه چنین سخن هیچ یکى بى فسادى
نیست درین فکر بودم تا بانگ نماز بامداد گفتند ناگاه آوازى آمد که کسى در میکوبد گفتم کیست گفت
رسول محمد بن على بن الحسین بیرون رفتم گفت اجابت کن که ترا میخواند جامه پوشیده و با وى رفتم چون
بر وى در آمدم گفت اى فلان نه بمرجیه باز گرد نه بقدریه و نه بزیدیه نه بحروریه بما باز گرد و از انجمله
انست که دیگرى گفته است که از باقر رض پرسیدم که ما حق المومن على الله یعنى چیست حق مومن
بر خداى روى خود را از من بگردانید سه بار مکرر ازان سوال کردم بار سیوم گفت حق مومن بر
خداى تعالى انست که اگر ان نخله را گوید که بیا بیاید چون در ان نخله اشاره کرد نظر کردم دیدم در
حرکت آمد تا بیاید بسوى وى اشاره کرد که بجاى خود قرار گیر که باین سخن آمدن ترا نخواستم
و از انجمله انست که دیگرى گفته است که بدر خانه باقر رضى الله عنه رفتم و در بکوفتم کنیزکى بیرون آمد
که پستان وى در اغاز خاستن بود دست بر سر پستان وى زدم و گفتم که مولاى خود
را بگوى که فلان بر در است از درون خانه آواز داد که در درون آى که مادر مباد ترا در درون رفتم
و گفتم که من بان بدى نیندیشیده بودم فرمود که راست میگوئى اما اگر شما گمان می برید که این
دیوار که پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکه پیش ابصار شما است پس میان ما و شما چه فرق باشد
زنهار که دیگر چنین نکنى و از انجمله انست که دیگرى گفته است که حبابه والبیه بر باقر رض در آمد فرمود
که چرا پیش ما دیر بدیر مى آئى حبابه گفت که بر سر من سفیدى پیدا شده است که خاطر مرا مشغول
میدارد و باقر رض فرمود که انرا بمن نماى بوى نمود دست مبارک بان فرود آورد سیاه شد پس فرمود که آئینه بوى دهید دادند
دید که موى وى سیاه شده است و از انجمله انست که دیگرى گفته است که قریب پنجاه تن بودیم در حضور باقر

رفته ناگاه شخصی از کوفه در آمد که کار وی آن بوده است که دانه خرما میفروخته است، وی با باقر رض
گرد که فلان کس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته ایست که کافر را از مومن و شیعه ترا از اعدای
تو جدا میسازد و ترا بان شناسا میگرداند باقر رض از وی پرسید که حرفه تو چیست گفت گندم میفروشم
فرمود که دروغ میگوئی گفت گاه گاه جو نیز میفروشم فرمود که چنین نیست که میگوئی بلکه حرفه تو انست
که دانه خرما میفروشی آن شخص گفت که ترا باین که خبر کرد فرمود که فرشته ایست زمانی که مرا شناسا
میگرداند بشیعه من و عدو من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت آن وی میگوید که چون بکوفه باز گشتم
از احوال آن شخص پرسیدم گفتند سه روز است که وی مرده است بهمان علت مرده بود که باقر رض
فرموده بود و از انجمله انست که دیگری گفته است که روزی باقر رض سوار شد و من نیز با وی سوار
شدم چون اندکی برفتیم دو شخص پیش آمدند باقر رض فرمود که اینها دزدان اند اینها را بگیرید و محکم
بندید غلامان وی هر دو شخص را محکم ببستند یکی از معتمدان خود را گفت باین کوه برای و بر بالای
ان غاریست بآنجا در آی هر چه یابی بیار آن معتمد برفت و دو جامه دان پر از رخت آورد و یک
جامه دان دیگر از موضعی دیگر بیرون آوردند باقر رض فرمود که از صاحبان این جامه دانها یکی حاضر است
و یکی غایب چون بمدینه بازگشتیم صاحب آن دو جامه دان نخستین جماعتی را تهمت کرده بود و والی
ایشانرا عقاب میکرد باقر رض فرمود که اینها را عقاب مکنید و آن دو جامه دان را بصاحب آنها داد و
فرمود تا دزدان را قطع ید کردند یکی از ایشان گفت الحمد لله که قطع ید تو بمن بر دست فرزند رسول
صلی الله علیه وسلم واقع شد باقر رض فرمود که دست بریده تو به بیست سال پیش از تو به بهشت
رفت و آن شخص بیست سال دیگر بزیست و بعد از سه روز صاحب آن جامه دان دیگر آمد باقر رض فرمود
که در جامه دان تو هزار دینار است از آن تو و هزار دینار از آن دیگری و از جامه ها چنین و چنین وی
گفت اگر میدانی که نام صاحب آن چیست راست باشد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن و وی
مردی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است در انتظار تو آن شخص نصرانی
بود گفت امنت بالله الذی لا اله الا هو و ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از انجمله انست که
که ابو بصیر روایت کند که باقر رض فرمود که من مردی را میشناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دواب
بحر امهات و عمات و خالات ایشانرا بدو انماید ظاهر که از آن مراد نفس خود گرفته والله اعلم و از انجمله انست

کرد دیگرے گفت که با جماعتی بدهلیز خانهٔ باقر رضی در آمدیم و شنیدیم که کسے بلغت سریانی چیزے میخواند
باواز خوش و میگریه گمان بردیم که مگر از اهل کتاب چیزے میخواند چون در آمدیم هیچکس نبود گفتیم شنیدیم
که کسے بلغت سریانی چیزے میخواند باواز خوش گفت مناجات فلان نبی را یاد کردم و خواندم
مرا گریانید و از انجمله انست که دیگرے گفته است که ابن عکاشه اسدی بر باقر رضی در آمد و فرزند
وے جعفر رضی پیش وے ایستاده بود ابن عکاشه با باقر رض گفت جعفر بان سن رسیده است
که ویرا زن دهی چرا ویرا زن نمیدهی و پیش باقر رضی صرهٔ زر سر بمهر نهاده بود فرمود که درین زودی
از بربر نخاسے خواهد آمد و در فلان موضع نزول خواهد کرد چون دیگر بار بروے در آمدیم فرمود که شما را نگفته
بودم که نخاسی خواهد امد امده است بروید و باین صره جاریه را بخرید چون پیش نخاس رفتیم گفت هرچه داشتم
فروختم مگر دو کنیزک که هر یکے از دیگرے بهتر است گفتیم بیرون ار تا ببینیم هر دو را بیرون اورد یکے را
اختیار کردیم و گفتیم که بچند میفروشے گفت که بهفتاد دینار گفتیم که چیزے کم کن گفت که هیچ کم نکنم پس
ما گفتیم که هرچه درین صره باشد میخریم و نمیدانیم که درینجا چند است و نزدیک نخاس مردے بود
ابیض الراس واللحیه گفت که صره را بکشائید و وزن کنید نخاس گفت بکشائید که اگر یک حبه
از هفتاد دینار کم باشد نخواهم فروخت دیگر بار آن پیر مبالغه کرد که وزن کنید صره را بکشادیم
و وزن کردیم هفتاد دینار بود بے زیادت و نقصان پس جاریه را گرفتیم و بر باقر رضی در آوردیم و جعفر
پیش وے ایستاده بود باقر رضی را از انچه گذشته بود خبر کردیم شکر خداے تعالے گفت پس از ان
جاریه پرسید که نام تو چیست گفت حمیده فرمود که حمیدة فی الدنیا و محمودة فی الاخرة یعنی در دنیا و
اخرت ستوده پس گفت مرا خبر ده که بکرے یا ثیب گفت بکرم فرمود که این چون بوده است
که هیچ جاریه از دست نخاسان سلامت نمے جهد گفت هرگاه که این نخاس پیش من مے آمد و قصد
من میکرد پیرے ابیض الراس واللحیه مے امد و ویرا طپانچه میزد و از پیش من دور میکرد و این صورت
تکرار واقع شد پس باقر رض جعفر را گفت بگیر این کنیزک را ازوی متولد شود خیر اهل الارض موسی بن جعفر رض
و از انجمله انست که روزے در مدینه با جماعتے نشسته بود که ناگاه سر خود در پیش افگند بعد از ان
سر بر اورد و گفت حال شما چون خواهد بود وقتے که مردے بمدینه شما آید با چهار هزار مرد سه
روز قتل کنند مقاتلان شما را و از وے بلاے عظیم بینید که نتوانید که دفع ان کنید و این بر سال

اینده خواهد بود ازین حذر کنید. و یقین بدانید که آنچه گفتم بجاست است البته اهل مدینه سخن وے التفات نکردند و گفتند این هرگز نخواهد شد مگر نفرے اندک و بنو هاشم خاصة زیرا که ایشان میدانستند که هرچه وے میگوید حق است چون سال دیگر آمد باقر رضی و سایر بنو هاشم عیال خود را گرفتند و از مدینه بیرون رفتند و نافع بن الازرق آمد و کرد آنچه فرموده بود پس اهل مدینه گفتند بعد ازین هرچه باقر رضی گوید از ان تجاوز نمایم که اینان اهل بیت نبوة اند هرگز هیچ نگویند مگر حق و صدق و از انجمله انست که دیگرے گفته است که با باقر رضی در مسجد رسول صلعم بودم و را آن روز با که علی بن الحسین رضی وفات کرده بود ناگاه داود بن سلیمان و منصور دوانیقے در آمدند داود پیش باقر رضی آمد و دوانیقی جاے دیگر بنشست باقر رضی گفت که دوانیقے چون پیش ما نیامد داود عذرے گفت فرمود چندان بر نیاید که دوانیقے والے امر خلق شود ممالک شرق و غرب گردد و عمر دراز یابد و چندان کنوز جمع کند که پیش از وے کسے نکرده باشد داود برخاست و انرا باد دوانیقے گفت دوانیقے پیش وے آمد و گفت مرا هیچ از آمدن پیش تو باز نداشت مگر تعظیم و اجلال تو پس پرسید که آن چه سخن بود که داود گفت فرمود که راست است و چنان خواهد شد دیگر پرسید که ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود که آرے دیگر پرسید که بعد از من هیچ یک از فرزندان من رسد فرمود آرے دیگر پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد یا مدت ملک بنی امیه فرمود که مدت ملک شما درازتر باشد و هر آینه بگیرند ملک را کودکان شما و بان بازے کنند چنانکه با گوی کنند اینست که آنچه از پدر من بمن رسیده است و چون ملک بدوانیقے رسید از قول باقر رضی تعجب مے نمود و این قصه در صواعق نیز مذکور است و قرمانے در اخبار دول و جامے در شواهد النبوة آورده و حدث بعضهم قال کنت بین مکة و مدینة فاذا انا بشبح یلوح تارة و یختفی اخرے حتے قرب منا ملته فاذا هو غلام سباعے او ثمانی فسلم علے فرددت علیه السلام فقلت من انت قال رجل عربے قلت ابن سے قال قرشے قلت ابن یے قال علوی ثم انشا و جامے گفته است که اول پرسیدم من این قال من الله فقلت الے این قال الے الله فقلت ما زادک قال التقوے فقلت من انت قال انا رجل عربے فقلت ابن سے قال انا رجل قرشے فقلت ابن سے قال انا رجل هاشمے فقلت ابن سے قال انا رجل علوے ثم انشد۔

فنحن علی الحوض رواده	نذود ونسعد وراده
فما فاز من فاز الا بنا	وما خاب من حبنا زاده

و هم ازانجناب دو شعر دیگر اوردہ

فمن سرنا نال منا السرور	ومن ساءنا ساء میلاده
ومن کان غاصبا حقنا	فیوم القیامة میعاده

ثم قال انا محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ثم التفتت فلم اره فلا ادری نزل فی الارض ام صعد فی السماء یعنی کہ در میان مکہ و مدینہ بودم کہ ناگاہ از دور سیاہی بنمود گاہی ظاہر میشد و گاہی پنہان میگشت چون نزدیک رسیدم دیدم کہ کودکی ہفت سالہ یا ہشت سالہ بر من سلام گفت جواب دادم بعد ازان گفتم از کجای گفت از جانب خدا گفتم کجا میروی گفت بسوی خدا گفت توشہ تو چیست گفت ترس خدا پس گفتم کیستی تو گفت من مردی عربی ام گفتم پسر منی گفت من مردی قرشی ام گفتم پسر منی گفت من مردی ہاشمی ام گفتم پسر منی گفت من مردی علوی ام بعد ازان اشعار مذکورہ گفت بعد ازان گفت کہ من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم چون بسوی او التفات نمودم ندیدم من او را نمیدانم کہ باسمان بالا شد یا بزمین فرو رفت۔

اما حلیہ الخضاب قال القرمانی فی اخبار الدول کان معتدل القامة اسمر اللون نقش خاتمه رب لا تذرنی فردا وفی ملحی با سد حسن والبنی الموشن وبالوجہی ذی المین بالحسین والحسن وفی روضة الاحباب نقش خاتم وی العزة للہ جمیعا بود رضی اللہ تعالی عنہ۔

جعفر بن محمد الصادق

در شواہد النبوۃ آوردہ کہ وی امام ششم است و کنیت وی ابو عبد اللہ است و قیل ابو اسمعیل وله القاب اشہرہا الصادق وفی تاریخ ابن خلکان لقب بالصادق لصدقه فی مقالته وفی تذکرة الاولیاء للعطار کنیته ابو محمد انتہی مادر وی ام فروہ است بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رض و مادر ام فروہ اسماء است بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق ولذلک قال الصادق لقد ولدنی ابو بکر مرتین ولادت وی در مدینہ بودہ است در سنہ ثمانین من الہجرۃ وقیل ثلث وثمانین

فی یوم الاثنین لثلث عشر لیلة بقیت من شہر ربیع الاول وفات وے نیز در مدینہ بودہ است
یوم الاثنین للنصف من رجب سنہ ثمان واربعین ومائة و فی روضة الاحباب شوال سنہ
مذکور گفتہ مدت حیات انجناب شصت و پنجسال و بقولے اظہر شصت و ہشت بودہ مدفن ہمایونش
گورستان بقیع است نزدیک قبور پرنور آباے بزرگوار آن امام عالی مقام و در تاریخ گزیدہ مسطور است
کہ بقیدہ علماے شیعہ انجناب را منصور عباسی زہر داد واللہ اعلم و تابید دانست کہ در جنة البقیع
قبہ ایست مشہور بقبہ عباس کہ دران قبہ قبر عباس عم نبی صلی اللہ علیہ وسلم و قبول فاطمہ بنت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و
سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علی و حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون انداللہ درہ من قبر ما اکرمہ واشرفہ اعلے قدرہ عند اللہ تعالے
امامناقبہ فی الشواہد وے از عظماے اہلبیت است و علماے ایشان حتے ان من کثرة علومہ المفاضة
علے قلبہ صارت العلوم تقصر الافہام من الاحاطة بما انصاف الیہ یروے عنہ وقد قیل ان کتاب
الجفر الذی بالمغرب توارثہ بنو عبد المومن ہو من کلامہ رح این کتاب جفر مشہور و مشتمل است بر علوم
و اسرار ایشان و ذکر آن در کلام امام علی بن موسے الرضا رح صریح است انجا کہ گفت چون مامون یراد
عہد خویش ساخت الجفر والجامعة بر لان علے خلاف ذلک وکان الصادق رح یقول علمنا غابر
و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الاحمر والجفر الابیض و مصحف فاطمہ علیہا
السلام وان عندنا الجامعة فیہا جمیع ما یحتاج الناس الیہ فسئل عن تعبیر ہذا الکلام فقال اما الغابر فعلم
ما یکون واما المزبور فالعلم بما کان واما النکت فی القلوب فہو الالہام واما النقر فی الاسماع فہو حدیث الملائکة
علیہم السلام نسمع کلامہم ولا نری اشخاصہم واما الجفر الاحمر فوعاء فیہ سلاح رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
ولن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت واما الجفر الابیض فوعاء فیہ توریة موسے وانجیل عیسے و زبور داؤد
و کتب اللہ الاولے واما مصحف فاطمہ علیہا السلام ففیہ ما یکون من احادیث واسماء کل من یملک الی
یوم القیمة واما الجامعة فہو کتاب طولہ سبعون ذراعا املاء رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فلق فیہ
و خط علے ابن طالب رضی اللہ عنہ بیدہ فیہ واللہ جمیع ما یحتاج الناس الیہ الی یوم القیمة حتے ان
فیہ ارش الخدش والجلدة ونصف الجلدة و از بعض ثقات ازند گفتہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رح
کہ میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فانہ لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی و در روضة الاحباب

آورده از امام جعفر رض روایت است که میفرمود حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث
جدی حدیث ابیه الحسین و حدیثه حدیث امیرالمومنین علی ابن طالب و حدیث امیرالمومنین علی حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم قول الله عزوجل و فی الصواعق
از اولاد امام محمد باقر شش کس که ماند افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود و از آنجهت وی را خلیفه و وصی خود ساخت
در علوم ظاهر و باطن مکمل بود علم او در جمیع بلاد انتشار یافت و اکابر علما مثل یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک
و سفیانین و ابوحنیفه و شعبه و ایوب سجستانی رحمهم الله تعالی تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
رض نمودند و فی اخبار الدول کان راسا فی الحدیث روی عنه یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک ابن
انس والثوری و ابن عیینه و ابوحنیفه و شعبه و ابوایوب السجستانی و غیرهم و فی روضة الاحباب
طایفه از مشاهیر علماء ملت احمدی از وی روایت میکنند چون یحیی بن سعید انصاری و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعبه و یحیی بن سعید القطان و غیرهم از ائمه اسلام و بر نباهت ذکر و فخامت
قدر او اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام باقر و جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر و عطا و نافع و محمد بن المنکدر و زهری
و عروه و غیرهم روایت میدارد و از وی پسرانش موسی کاظم و علی و یحیی بن سعید انصاری
و یحیی بن سعید قطان و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و شعبه و امام مالک و امام ابوحنیفه و ابن
جریج و ایوب سجستانی و محمد بن اسحاق و غیرهم روایت میدارند و فی تاریخ ابن خلکان کان من سادات اهل البیت
لقب بالصادق لصدقه فی مقالته و فضله اشهر من ان یذکر له کلام فی صنعة الکیمیا والزجر والفال و کان
تلمیذه ابوموسی جابر بن حیان الصوفی الطرسوسی قد الف کتابا یشتمل علی الف ورقه یتضمن رسائل
جعفر الصادق و هی خمسمائه رساله یعنی شاگرد او ابن حیان الصوفی کتابی تالیف کرده است محتوی
و مشتمل بر رسائل آن بزرگوار و تالیفات او و منطوی بر پانصد رساله او رحم کذا فی روضة الاحباب
و یافعی عبارتی در تاریخ خویش آورده که کلام نفیس در علم توحید و تحقیق در علم از وی صادر گشته و در کتاب
کشف المحجوب مسطور است که امام جعفر صادق عالیقدر و بلند مرتبه و نیکو سیرت و صافی سریرت بوده
و او را اشارات دقیقه جمله علوم و مشهور است در میان مشایخ بدقت کلام و متانت معنی و در یا
کتب معروف است در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و فی تقریب
العسقلانی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابوعبدالله المعروف

بالصادق صدوق فقیہ امام من السادسۃ مات سنۃ ثمان واربعین وفی میزان الذہبی

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الہاشمی ابو عبد اللہ احد الائمۃ الاعلام بر صادق کبیر الشان
لم یحتج بہ البخاری قال یحیی بن سعید مجالد احب الی منہ فی نفسی منہ شیٔ وقال مصعب عن الدراوردی
قال لم یرو مالک عن جعفر حتی ظہر امر بنی العباس من مصعب بن عباس کان مالک
لا یروی عن جعفر حتی یضمہ الی احد وقال احمد بن سعید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت لا
اسال یحیی بن سعید عن جعفر بن محمد فقال لی لم تسألنی عن حدیث جعفر قلت لا ارید فقال لی
ان کان یحفظ فحدیث ابیہ المسند وقال ابن معین ہو ثقۃ ثم قال خرج حفص بن غیاث الی
عبادان وہو موضع رباط فاجتمع الیہ البصریون فقالوا لا تحدثنا عن ثلثۃ اشعث ابن عبد الملک وعمرو بن
عبید وجعفر بن محمد فقال اما اشعث فہو لکم انا اترکہ لکم واما عمرو فانتم اعلم واما جعفر فلو کنتم بالکوفۃ لاخذتکم
النعال المطرقۃ وروی عباس عن یحیی قال جعفر ثقۃ مامون قال ابو حاتم ثقۃ لا یسأل عن مثلہ
فی تہذیب النواوی جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور فی المختصر فی قسم الصدقات
وفی الشہادات وفی المہذب فی اخر صدقۃ التطوع وفی باب تضمین الاجیر ہو الامام ابو عبد اللہ
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الہاشمی المدنی الصادق
امہ ام فروۃ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم روی عن ابیہ و القاسم
بن محمد ونافع وعطاء ومحمد بن المنکدر والزہری وغیرہم وروی عنہ محمد بن اسحاق ویحیی الانصاری
ومالک والسفیانان وابن جریج وشعبہ ویحیی القطان واخرون واتفقوا علی امامتہ وجلالتہ
وسیادتہ قال عمرو بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمد علمت انہ من سلالۃ النبیین
قال البخاری فی تاریخہ ولد جعفر سنۃ ثمانین وتوفی سنۃ ثمان واربعین ومائۃ وفی خلاصۃ
التہذیب للحافظ صفی الدین فی ذکر جعفر بن محمد ہو الامام الصادق المدنی احد الاعلام عن ابیہ وجدہ
ابی امہ القاسم بن محمد وعروہ وعنہ خلق لا یحصون منہم ابنہ موسی وشعبہ والسفیانان ومالک
قال الشافعی وابن معین وابو حاتم ثقۃ در تذکرۃ الاولیاء فرید الدین عطار اوردہ است کہ اگر
صفت او تنہا گویم بزبان وعبارت من راست نیاید کہ در جمیع علوم و اشارات بے تکلف
بکمال بود قدوہ جملہ مشایخ بود و اعتماد ہمہ بروے بود و مقتدائے مطلق بود وہم الہیان را شیخ

بود و ہم محمد باقر را امام و ہم اہل ذوق را رہبر و سرور بود و ہم اہل عشق را پیشوا ہم عباد را مقدم بود و ہم زہاد را مکرم ہم صاحب تصنیف حقایق بود و در لطائف تفسیر و اسرار تنزیل بے نظیر بود۔

من اخباره وكلماته ووصيته

فی طبقات الشعرانی کان رضی یقول اربع لا ینبغی لشریف ان یانف منها قیامه من مجلسه لابیه وخدمته للضیف وقیامه علی دابته ولو ان له مائة عبد وخدمته لمن تیعلم منه وكان رضی الله عنه یقول لا یتم المعروف الا بثلاث خصال ان تصغره اذا صنعته وتستره وتعجله وذلك لانك اذا صغرته عظم واذا سترته اتممته واذا عجلته هنته وكان رضی یقول اذا اقبلت الدنیا علی الانسان اعطته محاسن غیره واذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه وكان یقول اذا بلغك عن اخیك ما تكرهه فاطلب له من عذر واحد الی سبعین عذرا فان لم تجد له عذرا فقل لعل له عذرا لا اعرفه ودخل علیه الثوری رضی فرای علیه جبة من خز فقال له انكم من بیت نبوة تلبسون هذا فقال ما تدری ادخل یدك فاذا تحته مسح من شعر خشن ثم قال یا ثوری ارنی ما تحت جبتك فوجد تحتها قمیصا ارق من بیاض البیض فخجل سفیان ثم قال یا ثوری لا تكثر الدخول علینا یضرنا وتضرك ودخل علیه ابو حنیفة رضی فقال یا ابا حنیفة بلغنی انك تقیس لا تفعل فان اول من قاس ابلیس وكان رضی یقول اذا سمعتم من مسلم كلمة فاحملوها علی احسن ما تجدون حتی لا تجدوا لها محملا فلوموا انفسكم وكان رضی یقول لا تاكلوا من مرجات ثم شبعت وقال لرجل من قبیلة من سید هذه القبیلة فقال الرجل انا فقال لو كنت سیدهم ما قلت انا وكان یقول اذا اذنبت فاستغفر فانما هی خطایا مطوقة فی اعناق الرجال قبل ان یخلقوا وان الهلاك كل الهلاك الاصرار علیها وكان رضی الله عنه اذا احتاج الی شی قال ربا ه انا محتاج الی كذا فما یستتم دعاءه الا وذلك الشی بجنبه موضوعا وكان رضی یقول من استبطاء رزقه فلیكثر من الاستغفار وكان رضی یقول من اعجبه شی من امواله واراد بقاءه فلیقل ما شاء الله لا قوة الا بالله وكان یلبس الجبة الغلیظة القصیرة من الصوف علی جسده والحلیة من الخز علی ظاهره ویقول نلبس الجبة لله والخز لكم فما كان لله اخفیناه وما كان لكم ابدیناه وكان رضی الله عنه یقول اوحی الله الی الدنیا ان اخدمی من خدمنی واتعبی من خدمك وكان یقول الفقهاء امناء الرسل ما لم یاتوا ابواب السلاطین وكان یقول اللهم ارزقنی مواساة من قترت علیه رزقك وكل ما انا فیه من فضلك رضی الله تعالی عنه

در روضة الصفا و روضة الاحباب آورده که سفیان ثوری گوید که از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق

التماس کردم که مرا وصیتے کن تا بجا فقلت ان قیام نمایم شاید که بواسطه ان از عنایت الهی منتفع گردم
گفت اے سفیان دروغگوی را مروت نیست و حسود را راحت نے و بدخوے را بزرگے
و سیاست نے و ملوک و سلاطین را اخوت نے گفتم اے فرزند رسول خدا زیاده کن فرمود که نفس
خود را از محارم حضرت الهی باز دار تا عابد باشے و بانچه خداوند جل ذکره نصیب تو کند راضی باشی تا بصفت
قناعت باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نمائے تا مقرین بزینت اسلام گردے و با ہیچ فاجرے
مصاحبت مکن تا بارتکاب گناه مبتلا نگردے گفتم زیاده کن اے نور دیده رسول خدا و ای مقتدای
رہنما فرمود اے سفیان هر که عزتے خواهد بے عشرت و هیبتے جوید بے سلطنت باید که بیرون آید از مذلت
معصیت گفتم زیاده از این میخواهم گفت مصاحبت نمودن با همنشین بد خروج از جاده سلامت است
و مجالست نمودن با بے باکان مستلزم تهمت و ملامت و عدم محافظت لسان موجب شامت
و ندامت باشد و در روضة الصفا آورده که روزے امام بحق ناطق جعفر صادق نشسته بود بر مسند
دیسار خویش دو فقیر را جاے داده در اثناے این حال از توانگران یکی بمجلس وے در آمد آن شخص
را در مقابل بنشاند و رعونت توانگرے نمودن بران داشت که از انجهت کلماتے شکایت آمیز بنیاد
کرد امام فرمود که اے فلان این فقیران سرداران و شکر کشان حضرت بادشاه علی الاطلاق اند
و هیچ عیبے نباشد که رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امراے خویش بزانوے ادب
بنشینند و فی اخبار الدول للقرمانی من کلامه لسفیان الثوری یا سفیان اذا انعم الله علیک نعمة و
احببت بقاءها فاکثر من الحمد والشکر علیها فان الله عزوجل قال فی کتابه لئن شکرتم لازیدنکم
و اذا استبطات الرزق فاکثر من الاستغفار فان الله تعالے یقول استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا الایه و اذا حزنک امر من السلطان او غیره فاکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله
فانها مفتاح الفرج و کنز من کنوز الجنة یعنی ای سفیان هرگاه انعام کند ترا خداے تعالے نعمتے و دوست
داری بقاء آنرا پس بسیار کن ثنا و شکر برا او چرا که الله تعالے فرموده اگر شکر کنید هر آینه زیاده کنم
مر شما را و هرگاه در تنگی کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چرا که الله تعالے گفته طلب آمرزش
کنید از پروردگار خود بدرستیکه او بسیار آمرزنده است میفرستد آسمان بر شما باریدن آسمان آخره
و هرگاه غمگین شوے براے امرے از جانب سلطان یا غیر آن پس بسیار بگو لا حول ولا قوة الا بالله

چراکہ این کلید کشادگی است وجوہر نیست از جواہر جنت وکان رضی اللہ عنہ یقول لاتتم المعروف
الا بثلاث تعجیلہ وتصغیرہ وسترہ یعنے امر بالمعروف تمام نیشود مگر بسہ چیز جلدی بآن نمودن وخورد شمردن آن را
ومخفے داشتن آنرا وفے اخبار الدول للقرمانے وروے انہ وقع الذباب علے وجہ المنصور مرارًا
کلما ذبہ عاد حتے اضجرہ فدخل علیہ تلک الساعۃ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالے عنہ فقال یا
اباعبد اللہ لم خلق اللہ الذباب فقال لیذل بہ الجبابرۃ فسکت المنصور یعنے واقع شد مگس بر روئے
منصور عباسی بار بار وہر بار کہ میراند باز اعادہ میکرد تا آنکہ برہم شد منصور پس درآمد بر وے در آن وقت
امام جعفر صادق رض پس گفت اے ابو عبد اللہ چرا پیدا کرد خداے تعالے مگس را پس گفت صادق
رض تا آنکہ ذلیل کند بآن ظالمان را پس خاموش شد منصور وروی انہ قال لمولاہ نافذ اذا کتبت
رقعۃ او کتابا فے حاجۃ واردت ان ینجح اللہ حاجتک فاکتب فے راس الرقعۃ بقلم غیر مدید
بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الصابرین المخرج مما یکرہون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا اللہ
وایاکم من الذین لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون قال نافذ فکنت افعل ذلک فتقضی حوائجی یعنے گفت امام جعفر
بغلام خود کہ نافذ نام داشت کہ ہرگاہ کہ بنویسی رقعہ یا خطے در حاجت خواہی کہ روا کند خدای تعالی حاجت ترا پس
بنویس در سر رقعہ بقلم بے سیاہی۔
بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ اے یحزنون گفت نافذ بودم من کہ میکردم از آن پس روا میشد حاجت
من وفے تاریخ ابن خلکان وکان المنصور اراد اشخاصہ الی العراق معہ عند مسیرہ من المدینۃ
فاستعفاہ من ذلک فلم یعفہ فاستاذنہ فے المقام بعدہ ایاما یصلح امور محلہ فابی علیہ فقال ل
جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابی یحدث عن ابیہ عن جدہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ والہ وسلم
ان الرجل لیبقی اکلہ وینقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزداد فے عمرہ قال تا اللہ لقد سمعت ذلک عن ابیک
عن جدک عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال اللہم نعم فاعفاہ من الشخوص واقرہ بالمدینۃ واجازہ
ووصلہ یعنے بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن از
مدینہ پس استعفا نمود از آن پس عفو نکرد او را پس طلب اذن کرد کہ بگذارد او را در آن مقام چند روز
بعد از آن تا اصلاح کارہاے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
از پدر خود کہ حدیث مینکرد از پدر خود از جد خود از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بدرستیکہ مرد باقی کند

خورش خود را وتنقیصی کند اجل خود را پس کو که صلہ رحم نماید خود را پس زیادہ کند در عمر خود گفت منصور سوگند
بہ پروردگار ہرا ینہ تو شنیدے انرا از پدر تو از جد تو از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم گفت با بغدا یا
ارسے پس معاف کرد او را و از حاضر سے و برقرار داشت در مدینہ و اجازت داد او را و صلہ رحم کرد او را
وحکی کشاجم سے کتاب المصاید والمطارد ان جعفر المذکور سال ابا حنیفہ فقال علیہ السلام ما تقول سفی
محرم کسر رباعیۃ ظبی فقال یا ابن رسول اللہ ما اعلم ما فیہ فقال لہ انت تتباہی ولا تعلم ان الظبی لا یکون لہا
رباعیۃ وھو ثنی ابدا یعنے حکایت کرد کشاجم در کتاب مصاید بدرستیکہ امام جعفر صادق سوال کرد ابا
حنیفہ را پس گفت علیہ السلام چہ میگوئی در محرمیکہ بشکست دندان رباعیہ آہو را پس گفت ابو حنیفہ
یا ابن رسول اللہ نمیدانم پس گفت جعفر تفاخر میکنے و نمیدانے کہ آہو را دندان رباعی نمیباشد و
ثنی میباشد حکی القاضے ابو علی المحسن بن ابی القاسم التنوخی فی کتاب الفرج بعد الشدۃ عن
یونس عن ابی یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد من فیہ الی اذنی قال لما قتل ابراہیم قال عبد اللہ بن حمزہ
اشخصنا المنصور من المدینہ فلم یترک احد منی محمد حتے قدمنا الکوفہ فمکثت شہرا نتوقع القتل ثم خرج الینا
الربیع الحاجب فقال این ہولاء العلویۃ ادخلوا علی امیر المومنین رجلین منکم قد خلت انا والحسن
بن زید فلما صرت بین یدیہ قال لے انت الذی تعلم الغیب فقلت لا یعلم الغیب الا اللہ جل ثناؤہ قال
انت الذی یجئ الیک ہذا الخراج قلت الیک یجی یا امیر المومنین الخراج قال اتدرون لما دعوتکم قلت لا قال
انما دعوتکم لان اہدم رباعکم اغور فیکم واقتل نخیلکم وانزلکم السراۃ لا یحبکم احد من اہل الحجاز واہل العراق فقلت
یا امیر المومنین سلیمان اعطی فشکر وان ایوبا ابتلی فصبر وان یوسف ظلم فغفر وانت من ذلک النسل قال
فتبسم قال اعد علے فاعدت فقال مثلک فلیکن زعیم القوم قد عفوت عنکم و وہبت لکم الخراج حدثنی
الحدیث الذے حدثنی عن ابیک عن ابائک عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فقلت حدثنی ابی عن
ابایہ عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انہ قال صلۃ الرحم تعمر الدیار وتطیل الاعمار وتکثر الاعمار وان کانوا
کفارا فقال لیس ہذا فقلت حدثنے ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال الرحم معلقۃ
بالعرش ینادے اللہم صل من وصلنے قال لیس ہذا قلت حدثنے ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال الرحم شجنۃ من الرحمن قال اللہ تعالے خلقت الرحم وشققت لہا اسما من اسمائی
فمن وصلہا وصلتہ ومن قطعہا قطعتہ او تبتہ قال لیس ہذا قلت حدثنے ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال ان ملکا من ملوک الارض یبقی من عمره ثلاث سنین وصل رحمه فجعلها الله ثلثین سنة قال هذا
الحدیث الذی اردت ای البلاد احب الیکم فو الله لاصلن رحمی الیوم قلت المدینة فرجعنا الی المدینة
وکفانا الله مؤنته وکان من دعائه علیه السلام حین دخل علی المنصور اللهم بک استفتح وبک استنجح وبمحمد
عبدک ورسولک اتوجه واعوذ بخیرک من شره اللهم سهل لی حزونته وذلل لی صعوبته واعطنی من الخیر اکثر
مما ارجو واکفنی من الشر اکثر مما اخاف حکایت کرد قاضی ابو علی حسن بن ابی القاسم تنوخی در کتاب
فرج بعد الشدة از یونس از ابی یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از دهن خود بسوی گوش من
گفت هرگاه قتل شد ابراهیم گفت عبد الله بن حمزه قید کرد ما را منصور از مدینه پس نگذاشت کسی از
فرزندان محمد را مر تا آنکه داخل شدم بکوفه پس توقف کردم ماهی ترس قتل داشتم پس بیرون آمد بسوی
ما ربیع حاجب گفت کجایند ان علویان داخل شوید بر امیر المومنین دو کس پس داخل شدم
من وحسن بن زید هرگاه شدیم روبروی او گفت مرا توئی که میدانی غیب را گفتم هیچکس نمیداند
غیب مگر الله تعالی جل جلاله گفت توئی که خواهد آمد بسوی تو این خراج گفتم بسوی تو خواهد آمد یا
امیر المومنین گفت میدانید برای چه شما را خواندم گفتم نه گفت بخواندم شما را اگر منهدم کنم رباع شما را غارت
کنم نخل شما را و فرود آرم شما را + نه دوست دارد شما را بعد ازین از اهل حجاز و از اهل عراق پس
ضم کنم پس گفتم ای امیر المومنین سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ایوب را مبتلا ساختند پس صبر کرد
و بر یوسف ظلم کردند عفو نمود و نسل تو با ایشان می پیوندد پس تبسم کرد و گفت اعاده کن بر من پس اعاده
نمودم پس گفت مثل تو پس شو ضامن قوم تحقیق عفو کردم از شما و بخشیدم شما را خراج اکنون حدیث کن
مرا آنحدیثی که حدیث کردی تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم حدیث کرد
مرا پدر من از پدران خود از رسول الله صلعم که گفت رسول خدا صله رحم معمور میکند دیار را و دراز میکند عمر را و کثرت
میکند عمارات را اگرچه باشند کفار گفت این نیست گفتم حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت رسول الله صلعم رحم معلق است بعرش ندا میکند بار خدایا پیوند با کسیکه می
پیوندد بمن گفت این نیست گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت
رسول خدا رحم جای در خدا است گفت الله تعالی پیدا کردم من رحم را و شفیق گردانیدم برای نامی از نامهای
خود پس کسیکه با او پیوندد من با او پیوندم و کسیکه قطع کرد او را من قطع میکنم او را گفت این حدیث نیست

گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت رسول خدا بدرستیکہ بادشاہی
بود از پادشاہان کہ باقی بود از عمر او سہ سال پس او صلہ رحم نمود پس گردانید اللہ سبحانہ سی سال عمر او گفت ہمین حدیث
است کہ میخواستم از اکرام ملک دوست تراست نزد شما پس سوگند بخدا کہ ہر آینہ صلہ رحم کنم امروز گفتم مدینہ
پس مراجعت کردیم ما و کفایت کرد ما را اللہ تعالے محنت او و بود بعض دعاے او علیہ السلام وقتیکہ
داخل شد بر منصور اللہم بک استفتح الی آخرہ ومن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسے بین
یدیہ ہو یوصیہ بہذہ الوصیۃ وکان مما حفظت منہا قال یا بنی احفظ وصیتی واحفظ مقالتی فانک ان
حفظتہا تعیش سعیدا و تموت سعیدا یا بنی انہ من قنع بما قسم اللہ لہ استغنی ومن مد عینہ الی ید غیرہ مات
فقیرا ومن لم یرض بما قسم اللہ لہ اتہم اللہ فی قضائہ ومن استصغر زلۃ نفسہ استعظم قیمتہ غیرہ ومن کان
کذلک ہلک ومن کشف حجاب غیرہ انکشفت عورات بیتہ ومن سل سیف البغی قتل بہ ومن احتفر لاخیہ
بیرا وقع فیہا ومن داخل السفہاء حقر ومن خالط العلماء وقر ومن دخل مداخل السوء اتہم یا بنی قل الحق
لک و علیک وایاک والنمیمۃ فانہا تزرع الشحناء فی قلوب الرجال یا بنی اذا طلبت الجود فعلیک ومثلہ
اشہر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شدم بر جعفر و موسے روبروی او بود و او وصیت
میکرد او را این وصیت و بودم من کہ یاد داشتم بعضے ازان گفت اے پسر من یاد کن وصیت مرا و
قبول کن سخن مرا اگر تو یاد داری از زندگی کنے سعید و بمیرے سعید اے پسر من آنکسیکہ قناعت کرد بانچہ
قسمت کردہ است او را خدا غنی شد و آنکسیکہ کشاد چشم خود بر دست غیر خود بمیرد فقیر و ہر کسیکہ راضی
نیست بانچہ قسمت کردہ است اللہ تعالے برائے او تہمت نہاد بر خدا در قضائے او و ہر کسیکہ حقیر
و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود غیر او را و کسیکہ انچنان کرد ہالک شد و کسیکہ کشف کرد پردہ دیگری را
منکشف شود پردہ خانہ او و کسیکہ تیغ بغاوت کشید آخر کشتہ شد بان و کسیکہ چاہے
کند برائے برادر خود آخر خود بیفتد بدان چاہ و کسیکہ داخل شد با احمقان یعنے دوستے
نماید با احمقان و جاہلان حقیر شود و کسیکہ دوستے نماید با علما عزیز شود و کسیکہ بمداخل
بد دارد متہم شود اے پسر گفتن حق برائے تو واجب است بر تو و باید کہ دور باشے از
غمازے چرا کہ میکند تقسیم عداوت در دل مردمان اے پسر من ہر گاہ طلب
کنی جود را پس مصر شو ترا د عطار در تذکرۃ الاولیا آوردہ کہ داود طائی علیہ الرحمۃ در پیش صادق رض

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا پندی بده که دلم سیاه شده است گفت یا ابا سلیمان تو زاهد زمانه ترا
به پند من چه حاجت است گفت ای فرزند پیغمبر خدا شما را بر همه فضل است و پند دادن تو بر همه واجبست
گفت یا ابا سلیمان من ازین میترسم که بقیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من نگذاردی
اینکار به نسب صحیح نیست اینکار بمعامله شایسته است در حضرت حق تعالی داود بگریست و گفت بار
خدایا آنکه معجون طینت او از آب نبوت است و ترکیب طبیعت او از اهل برهان و حجت و جدش رسول
خدا است و مادرش بتول او بدین حیران است داود که باشد که بمعامله خود معجب شود روزی
نشسته بود با موالی خود گفت بیائید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هر که از ما بقیامت رستگاری یابد
همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا بشفاعت ما چه احتیاج است که جد تو شفیع جمله خلایق
است صادق گفت من بدین افعال خود شرم دارم که بقیامت در روی جد خود بنگرم نقلست که
چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمة الله علیه در پیش وی آمد و گفت یا ابن
رسول الله مردمان از نفایس تو محروم مانده اند چرا عزلت گرفته صادق گفت که اکنون روی چنین دارم
و این دو بیت برخواند

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب	والناس بین مخایل و مارب
یغشون بینهم المودة والوفا	وقلوبهم محشوة بعقارب

نقلست که جعفر صادق را دیدند که جامه خز گرانمایه پوشیده بود گفتند یا ابن رسول الله لیس هذا من
بیات یعنی این پوشاک خاندان تو نیست دست آنکس را بگرفت و در آستین کشید پلاسی پوشیده بود
که دست را میخراشید گفت هذا للخلق و هذا للحق یعنی زرین برای خلق است و پلاس برای خداست
نقلست که صادق از ابو حنیفه رحمة الله علیه پرسید که عاقل کیست گفت آنکه تمیز کند میان خیر و شر صادق
گفت بهایم نیز تواند کرد میان آنکه او را نوازند یا زنند ابو حنیفه گفت نزدیک شما عاقل کیست گفت آنکه تمیز
کند در میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر خیر الخیرین اختیار کند و از دو شر خیر الشرین برگزیند نقلست که صادق را
گفتند همه هنرها داری زهادت و کرم باطن و قرة العین خاندانی اما بس متکبری گفت من متکبر نیم
لیکن مرا کبریائی هست که چون از سر کبر خود برخاستم کبریائی او بیامد بجای کبر من بنشست بکبر خود کبر نشاید
کردن از کبریائی او کبر شاید کردن نقلست که همیان زر از کسی برده بودند آنکس در صادق آویخت که تو

برده داد وانشناخت صادق گفت چند بود گفت هزار دینار صادق او را بخانه برد و هزار دینارش داد بعد از ان مرد
زر خود را جاے دیگر بیافت زر صادق را باز برد و گفت من غلط کرده بودم صادق گفت ما هرچه دادیم باز نگیریم
بعد از ان از یکے پرسید که او کیست گفتند جعفر صادق رضی الله عنه مرد از ان خجل شد و برفت گویے پیش
صادق امد و گفت خدا بمن نماے گفت اخر تو نشنیدۂ که موسے را گفتند لن ترانی یعنی هرا منیه نبینی
مرا گفت آرے اما این ملت ملت محمد است که یکے فریاد میکند که راے قلبی ربی یعنی دید دل
من رب مرا دیگرے نعره میزند که اعبده ربا لم اره یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را نمے بینم او را صادق
گفت او را ببندید و در دجله اندازید بربستند و در دجله انداختند اب او را فرو برد باز بر انداخت گفت
یا ابن رسول الله الغیاث الغیاث صادق گفت اے اب فرو برش فرو برد و دیگر برآورد چند کرت
همچنین فرو مے برد و برمے اورد او پناه بصادق مے اورد تا از همه درماند چون در دجله غرق شد
امید از خلق منقطع کرد این نوبت که اب او را بر انداخت گفت الهی الغیاث الغیاث صادق گفت
او را بیارید بر اوردند ساعتے بگذاشتند تا بقرار آمد پس گفت حق تعالے را دیدے گفت تا دست
در خلق میزدم حجاب میبود چون بکلی پناه بدو بردم و مضطر شدم روزنۂ در درون دلم گشاده شد انجا
فرو نگریستم بدیدم تا اضطرار نبود ان نبود که امن یجیب المضطر اذا دعاه صادق گفت تا صادق را میخواندی
کاذب بودی اکنون ان روزنه را نگاه مے دار و گفت هر که گوید خداے بر خیر است یا نخیر است او کافر
بود و گفت هر ان معصیت که اول او ترس بود و اخر او عذر بنده را بحق نزدیک گرداند و هر ان طاعت
که اول ان امن بود و اخر عجب ان طاعت بنده را از خدا باز دارد مطیع با عجب عاصی است و عاصی
با عذر مطیع از وے پرسیدند که درویش صابر فاضلتر یا توانگر شاکر گفت درویش صابر که توانگر را دل
با کیسه بود و درویش را با خداے تعالے و گفت عبادت بے توبه راست نیاید که خداے تعالے
توبه را مقدم گردانیده بر عبادت کما قال الله تعالے التائبون العابدون و گفت ذکر توبه در وقت ذکر
خداے تعالے غافل ماندن است از ذکر خداے تعالے و خدا را بحقیقت یاد کردن ان بود که فراموش
کند در جنب خداے تعالے جمله اشیا را از جهت انکه خدا او را عوض بود از جمله اشیا و گفت در معنی
اية یختص برحمته من یشاء خاص گرداند برحمت خویش هر کرا خواهد واسطه و علل و اسباب از میان
برداشته است تا بدانند که عطا محض است و گفت مومن انست که ایستاده است با نفس خویش و عارف

انست کہ او ایستادہ باخداوند خویش وگفت ہرکہ مجاہدہ کند نفس برائے نفس برسد بکرامات خداوند و
ہرکہ مجاہدہ کند نفس برای خداے تعالے برشد بخداو گفت الہام از اوصاف مقبولانست و
استدلال ساختن کہ بے الہام بود از علامت زندگانست وگفت کہ خداے تعالے
در بندہ نہان تراست از رفتن مورچہ بر سنگ سیاہ در شب تاریک وگفت عشق الہی نہ
استستہ و نہ محمود وگفت سر معانیہ مرا آنگاہ مسلم شد کہ رقم دیوانگی برمن کشیدند و
وگفت از نیکبختی مرد یکے انست کہ خصم او خردمند است وگفت از صحبت پنج کس حذر کن یکے
از دروغ گوی کہ ہمیشہ با وے در غرور باشے و دوم احمق کہ ہرچند سود تو خواہد زیان تو بود
و ندانستہ سیوم بخیل کہ بہترین وقتے از تو ببرد چہارم بددل کہ در وقت حاجت ترا ضایع گذارد پنجم
فاسق کہ ترا بیک لقمہ بفروشد و بکمتر لقمہ طمع کند وگفت حق تعالے را در دنیا بہشت است
و دوزخ بہشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بہشت انست کہ کار خود بخدا
بگذاری و دوزخ آنکہ کار خود بنفس خویش باز گذارے وگفت من لم یکن بستر فہو مفرد
وگفت اگر صحبت اعدا مضر بودے اولیا را آسیہ را ضرر بودے از فرعون واگر صحبت
اولیا نافع بودے اعدا را منفعتے بودے زن لوط را وزن نوح را ولیکن بیش از قبضے و بسطے
نبود و در تحفہ اثنا عشریہ آوردہ کہ از رئیس الفقہاے اہل سنت ابو حنیفہ کوفی مرویست
کہ گفت قلت لابی عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول اللہ ہل فوض اللہ الامر الی
العباد فقال اللہ اجل من ان یفوض الربوبیۃ الی العباد فقلت بل جبرہم علی ذلک
فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا کرہ ولا تسلیط یعنے آیا حوالہ کردہ است خدا کار بسوی بندگان
پس گفت خدا بزرگتر است از آنکہ حوالہ کند ربوبیت بسوے بندگان پس گفتم آیا مجبور کردہ است ایشانرا
بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکہ مجبور کند ایشانرا بران کار پس گفتم این چگونہ است گفت
بین بین است نہ زبردستے است و نہ حوالہ نہ اختیار است و نہ خواستہ است و نہ برانگیختہ دا
مذہب اہل سنت و جماعت برین قول ست فی قلیوبی و فی حیاۃ الحیوان الکبریٰ للقاضی و میر فی ذکر النبی قال ابو تمیز
و خلت انا و ابو حنیفہ علی جعفر الصادق فقلت لہ ہذا رجل من فقہاء العراق فقال لعلہ الذی یقیس الدین برایہ
اہو النعمان بن ثابت وکنت لا اعرف اسمہ فسکت انا فقال ابو حنیفۃ نعم ہو انا ذاک اصلحک

الله فقال اتق الله ولا تقس الدين بنفسك فان اول من قاس ابليس حيث قال انا خير منه فاخطاء في قياسه وضل فقال له احسن ان تقيس راسك من جسدك قال لا ثم قال له يا هذا اخبرني لم جعل الله الملوحة في العينين والمرارة في الاذنين والماء في الانف والعذوبة في الشفتين فقال لا ادري فقال جعفر ان الله جعل ذلك منا على عباده لان العينين شحمتان لو لم ملحا لذابتا ومرارة الاذنين للهوام فلو لم تمر الاكلتهما والتميز لاستنشاق الريح الطيب والردي فلولا الماء فيهما لم شمتا والشفتين للطعوم فلولا العذوبة فيهما لما حصل الذوق بهما ثم قال ليا هذا اخبرني عن كلمة اولها شرك واخرها ايمان فقال لا ادري فقال هي لا اله الا الله ثم قال له اخبرني اي الامرين اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنيفة القتل فقال لم فلم ان الله قبل في القتل شاهدين ولم يقبل في الزنا اقل من اربعة فسكت فقال له جعفر اي الامرين افضل الصوم او الصلوٰة فقال ابو حنيفة الصلوٰة افضل قال فلم ذا ان الله اوجب على الحائض قضاء الصوم واسقط عنها قضاء الصلوٰة فسكت ثم قال يا هذا اتق الله ولا تقل في الدين برايك فانا نقف غدا بين يدي الله ونقول قال الله وقال رسوله وتقول انت واصحابك سمعنا ورائينا فيفعل الله بنا وبكم مايشاء يعني گفت ابن شبرمه داخل شدم من وابو حنیفه بر جعفر صادق رضی الله عنه پس گفتم این شخص یکے از فقہاء عراق است پس گفت شاید آنکس است این که قیاس میکند دین را برای خود آیا این نعمان بن ثابت است و بودم من که نمیدانستم نام او را پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفه ارے منم نعمان صلاحیت دهد الله تعالیٰ تو را پس گفت بترس از خدا وقیاس مکن دین را برای خود بدرستیکه اول کسیکه قیاس کرد برائے خود ابلیس بود که گفت من بهترم پس خطا کرد در قیاس خود و گمراه شد پس گفت او را آیا پسند میکنے بانیکه قیاس کنی سر خود را از جسد خود گفت نه پس گفت او را مرا خبر ده چرا الله تعالیٰ ساخت ملوحة را دو در چشم و تلخی درد و گوش و آب در بینے و شیرینے در دو لب پس گفت نمیدانم پس گفت جعفر بدرستیکه الله تعالےٰ نهاده است منت بر بندگان خود چرا که دو چشم از گوشت نرم است اگر نبودی ملوحة در آن گداخته شدے و دو گوش براے حشرات الارض پس اگر نبودے تلخے در آن بخوردندی و دو بینی برای شمیدن بوے خوش و بوے بد پس اگر نبودے آب در آن نه شمیده شدے و دو لب برای طعام پس اگر نبودے شیرینی درمیان آنها هر اینه حاصل نمیشد لذت بآنها پس گفت خبر ده مرا از کلمه که اول آن شرک است و آخر آن ایمان پس گفت ابو حنیفه نمیدانم پس گفت آن لا اله الا الله است

پس گفت صادق خبر دہ مرا از دو امر کدام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابوحنیفہ کہ قتل عظیم است
پس گفت صادق پس چرا اللہ تعالے قبول کرد در قتل دو شاہد و برائے زنا قبول نمیکند کمتر
از چہار پس خاموش شد ابوحنیفہ پس گفت امام جعفر از دو امر کدام افضل است صوم یا صلوٰۃ پس
گفت ابوحنیفہ کہ صلوٰۃ افضل است پس گفت صادق کہ چرا اللہ تعالے واجب ساخت بر حایض
قضائے صوم و ساقط کرد قضائے صلوٰۃ پس خاموش شد ابوحنیفہ پس گفت صادق بترس ای مرد
بترس از خدائے تعالے و مگو در دین برای خود پس بدرستیکہ من ایستادہ شوم فردا پیش خدائے تعالے
و گوئیم گفتہ است خدائے تعالے و گفتہ است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو ہمچنین دیدیم و فہمیدیم
و بکند اللہ تعالے بما و شما بانچہ کہ خواہد و صاحب کتاب التردید فی مسائل التقلید از مضرت نقل نمودہ
کہ امام محمد باقر از ابوحنیفہ پرسید کہ شنیدم تو در مسائل دینیہ بقیاس عمل میکنی گفت
ابوحنیفہ کہ یا ابن رسول اللہ از تو سوال دارم گفت ان کدام ست گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت کہ مرد بعد ازان گفت منی زیادہ ناپاک ست یا بول گفت بول
گفت صوم افضل ست یا صلوٰۃ گفت صلوٰۃ گفت اگر من بقیاس عمل نمودمے بایست
کہ زن را دو حصہ دادمے و بعد بول غسل کردمے و زن را بقضائے صلوٰۃ فرمودمے حال
انکہ این چنین نمیکنم پس مذہب من مبنے بر کتاب و سنت است بعد ازان باقر رضی اللہ عنہ
ازوے معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگوید مؤلف کہ این قصہ بصحت
نرسیدہ و سندان مجہول است و قصہ امام جعفر با ابوحنیفہ صحیح است بعضے از حنفیان
متعصب برائے دفع عیب از ابوحنیفہ این قصہ را وضع نمودہ اند واللہ اعلم بحقیقۃ الحال در تحفہ اثنا
عشریہ اوردہ کہ روی ابو المحاسن الحسن بن علی باسنادہ الی ابی البختری الشیعی قال دخل ابوحنیفۃ علی ابی
عبد اللہ علیہ السلام فلما نظر الیہ الصادق قال کانی انظر الیک وانت تحیی سنۃ جدی بعد ما اندرست و
تکون مفزعا لکل ملہوف وغیاثا لکل مہموم بک یسلک المتحیرون اذا وقفوا وتہدیہم الی واضح الطریق
اذا تحیروا فلک من اللہ العون والتوفیق حتی یسلک الربانیون بک الطریق یعنی روایت کردہ است ابو المحاسن
شیعے کہ گفت داخل شد ابوحنیفہ برابی عبد اللہ جعفر صادق پس چون نگاہ کرد بسوے او امام گفت چنان مے بینیم
ترا کہ تو زندہ خواہی کرد سنت جد مرا بعد ازانکہ محو شدہ باشد و خواہی بود گریزگاہ ہر مضطر و فریادرس ہر محزون بسوے

تو نموا ہند رفت حیرت زدہ گان چون ایستادہ بماند و راہ نمائی ایشانرا بطریق واضح چون متحیر شوند پس ترا

از طرف خدا ہ دو توفیق باد تا بروند خدا طلبان بسلیب تو در راہ والغیا فیہ نقلا عن کتب الامامیہ ان

ابا حنیفہ کان جالسا فی المسجد الحرام وحولہ زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا الیہ یسألونہ من کل جانب

یجیبہم وکانت المسائل فی کمہ یخرجہا فیفتیہا ولہا توقف علیہ الامام ابو عبد اللہ فقطن بہ ابو حنیفہ فقام ثم

قال یا ابن رسول اللہ لو شعرت بک اولا ما وقفت لا ارانی اللہ جالسا وانت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ

اجلس یا ابا حنیفہ واجب الناس فعلی ہذا ادرکت آبائی یعنی بود ابو حنیفہ نشستہ در مسجد حرام وگرد او ازدحام

بسیار بود تمام مردم اطراف جمع بودند کہ مے پرسیدند اورا از ہر طرف پس جواب میداد او شانرا

بودند سوالات در آستین او پس بیرون میکرد آنرا و میداد بمردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق

پس آگاہ شد بروے ابو حنیفہ پس ایستادہ باز گفت اے پسر رسول خدا اگر خبرے یافتم بایستادن

تو پیشتر تو ایستادہ نمے ماندم نہ بنمود مرا خداے تعالے نشستہ و تو ایستادہ باشے پس گفت

امام جعفر بنشین اے ابو حنیفہ و جواب دہ مردم را این ہمین شغل یافتہ ام پدران خود را مے گوید مولف

این ہر دو قصہ غلط و موضوع است چراکہ با قصہ عبد اللہ ابن شبرمہ مطابقت ندارد و عبد اللہ را در کتب

اسماء الرجال صدوق و ثقہ گفتہ اند و راوی این قصہ شیعی مجہول الاحوال است قد بینی در کتاب الترقید فی مسائل التقلید

آوردہ کہ صاحب بحر السعادت در کیفیت وضع مذہب و تہذیب و ترتیب احوال ابو حنیفہ گفتہ کہ

اول کسیکہ قرع باب ارشاد نمود و مہر از سر گنج اجتہاد برداشت و راہ دین بر روی خلایق کشود و تدوین

کتب فقہ کرد و بنای مذہب و درس و فتوے نہادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوفی

بود رحمۃ اللہ علیہ و او شاگرد امام ائمۃ المسلمین زبدہ اہل بیت الطیبین الطاہرین سرکردہ مومنان

صادق و موحدان سابق امام بحق ناطق جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رض بود و آنحضرت

بنور علم و ہدایت از ابناے عصر مستثنے و یگانہ دوران ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود ہمہ اولیا التجا بآنحضرت

آوردہ مقتدی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات با ارباب جلال بسر میبرد و وقتش ازان عزیزتر بود کہ

بتصنیف و وضع مذہب پردازد۔

انکہ او بود جعفر صادق
فاضل و افضل زمان بودہ

لقب اوست ثابت و واثق
کامل و اکمل جہان بودہ۔

عالم علم باطن وظاهر	برسر دشمنان دین قاهر

وابوحنیفه رح از طفلی ملازم انجناب بوده ازو اخذ علم میکرد و امام باوی نظری خاص داشت و همیشه
توجه بتعلیمش مبذول داشته از سرچشمه علم خود دل عطشان اورا سیراب میساخت چون علم و فضل آن امام بحق
ناطق در عالم اشتهار گرفت جمعی از علمای یهود و نصاری باهم شوری نمودند که دین محمد صلعم روز بروز
قوت میگیرد بمکری و غدری این دین بهم بزنیم و اختلاف فاحش میان اهل اسلام در انگیزیم تا باشد
که دین ایشان بهم برآید آخرا رای این مجمع فتنه آرا برین انعقاد یافت که کتابی ترتیب داده چیزی
از ادیان زائغه و مذاهب باطله با دلایل چند از قران وحدیث دران درج کردند و آن کتاب در کیسه نموده
دو کس ازان جماعت بسبیل امانت بدست آن امام وقت سپردند و باز نیامدند تا آنکه آن امام همام را وقت
وداع فرا رسید فرزندان را وصیت کرد که دست از قران وحدیث باز ندارید بعده ازین عالم فانی بجوار
رحمت یزدانی انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و از ترکه غیر از کتابی چند چیزی نگذاشت فرزندان
آنحضرت که خود هم اهل علم و عالم بودند احتیاطا کتب میکردند و آن کتاب امانت بدست افتاد و دران
چند سخنان غریب دیدند که گاهی مثل آن از پدر بزرگوار خود نشنیده بودند ابوحنیفه رح گفت که من تمام العمر
در خدمت آنحضرت بودم هرگز کلمه ازین کلمات نشنیدم و نمیدانم که این کتاب از کجاست جمعی از مبتدیان
که بخدمت و صحبت امام نو رسیده هنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نکرده بودند تصور کردند که مذهب خاص
او چنین بوده است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسی کاظم با چندین برادران و ابوحنیفه
انکار آن کتاب کردند آخر کار بشاعت آن کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسی کاظم با برادران و قومی
از محبان عزیمت مدینه کردند و با آنچه از پدر بزرگوار دیده و شنیده بودند بعبادت و ریاضت اشتغال
گرفتند و جماعت مذکوره کتاب مسطوره را در میان آورده دران بحث و جدال و قیل و قال شروع کردند
جمعی از نادانان جاهل و کوردلان غافل را درین امر با خود یار ساخته خاک ادبار بر فرق روزگار خویش
بیختند بشنیدن این اخبار که خلاف دین و شریعت بود امام ابوحنیفه بسیار متحیر چون دید که اکثری
از جاهلان فریفته آن سخنان میشوند عزیمت دین دامن دل او محکم بگرفت درس قران و حدیث و تفسیر
بنیاد نهاد و [illegible] اینکتاب در بعض کتب تواریخ معتبر دیده است مگر وقت تالیف
این کتاب نام آنکتاب از خاطر بکلی رفته که منسوب بعباسی چون خواست که امام ابوحنیفه را قاضی کند.

واو از ین امر ابا نمود و گفت که من قابل این امر نیستم اگر درین قول صادقم نالایق ست قضا نباید داد و اگر کاذبم
کاذب را قاضی نبایست کرد انوقت منصور وی را رها نمود و بعد از روزے چند حیله نموده زنے را تعلیم نموده
نزد ابو حنیفه فرستاد و ان زن نزد ابو حنیفه رفته گفت شوهر من مرده است و املاک فراوان گذاشته
و بمن وصیت نموده که اسپی بهتر و شمشیرے لاثانی و هزار دینار بکسے دهی که افضل زمانه باشد پس
از تو مشورت میکنم که ان اموال بکه دهم گفت بامام جعفر صادق بده که افضل زمانه خود است انتهی و داخل
شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر تبرا نموده و بیزارے جسته
گفت معاذ الله گفت ابو حنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
معتقد خود در حق شیخین چیزے نویسے شاید ایشان براه راست باز ایند گفت اے ابو حنیفه اگر بنویسم
ایشان هر اینه قبول نخواهند کرد انتهی و امام ابو حنیفه همیشه مدح و ثناے امام صادق نمودی و گفتے
لولا السنتان لهلک النعمان و در تحفه اثنا عشریه اورده که این قول ازوے مشهور است مگر راقم حروف
گوید که ازین قول چگونه مدح حضرت صادق صادق امد چراکه لفظ اگر سنتان بضم سین و تشدید نون
باشد معنے ان دو سنت باشد و اگر بکسر سین و فتح نون باشد مراد دو سال باشد پس معنے
این سخن انست که اگر نبودے دو سنت یا دو سال هر اینه هلاک شدے نعمان مگر چیزے قصه
بالاے ان بوده باشد که دلالت کند بر مدح صادق رض و این قصه بنظر راقم حروف نیامده و تنبیه
بدانکه در ملاقات نمودن ابو حنیفه با صادق رح روایات متنوعه وارد گشته بقول صاحب بحر السعادت ابو حنیفه
از طفلے ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شبرمه وقتے ملاقات ابو حنیفه با صادق رح
اتفاق افتاد که انوقت ابو حنیفه بفتوی و اجتهاد اشتغال مینمود و در تحفه اثنا عشریه اورده که ابو حنیفه تلمیذ
امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتهاد از ان جناب گرفته و از زید شهید نیز اخذ علم نموده و بقول صاحب
مضمرات وقتے ابو حنیفه را با باقر رح اتفاق ملاقات افتاد که ابو حنیفه انوقت بفتوی و اجتهاد مشغول بود
انکه ابو حنیفه تلمیذ امام صادق بود و ازوے روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده درین شکے نیست چراکه
مورخین و علماء شیعه و سنی هر دو متفق اند برین و مے تواند که بصحبت امام باقر و برادر او زید شهید و
پسر او جعفر صادق رسیده از همه اخذ علم نموده باشد مگر از طفلے ملازم صادق رح بودن قول ضعیف
است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نموده باشد والله اعلم بحقیقة الحال

و نیز باید دانست که آنچه صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بہم بردن امران کتاب اختلاف وراست پدید آمد پسر او امام موسے کاظم با برادران خود عزیمت مدینه نمود این قول نیز صحیح معلوم نمیشود چراکه این قول مقتضے آن میشود که وفات آنجناب در شہر دیگر بوده باشد تا کتب خانه او در آنجا بوده فرزندان او از آنجا بمدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و باتفاق مورخین ثابت است که وفات آنجناب در مدینه و قبر او در بقیع اتفاق افتاد لاجرم عزیمت مدینه از مدینه صورت نبندد شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسے بعد دیدن اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود و از سہو قلم کاتب بجاے سکونت لفظ عزیمت بر آمده علاوه آن این قصه خود غلط فاحش است وثوق و اعتماد را نشاید چراکه سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلا بثبوت نرسیده فرزندان امام جعفر و ابو حنیفه ہیچکس واقف نبودند اگر واقف بودندے بمردم اعلام نمودندے و اختلاف پدید نیامدی پس صاحب بحر السعادت از کجا دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود والله اعلم انتہی در معارج النبوة آورده که ایه کریمه وفدیناه بذبح عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از ذبح عظیم چه باشد گوسپند یرا چه محل که حق تعالی او را ذبح عظیم گوید بقول امام جعفر صادق که تفصیل آن در معارج مذکور است مراد از ذبح حضرت حسین است علیه السلام انتہی و آنجناب چنانچه مرجع علماے شریعت بود ہمچنان مقتداے اہل طریقت بود ہم صوفیه نسبت خود بآنجناب میرسانند میگویند که ابو الحسن خرقانی از روح ابی یزید بسطامے تربیت شده و ابو یزید نیز از روح پر فتوح امام جعفر صادق فیضیاب گشته و امام جعفر را دو نسبت است یکے از پدر خود و او از پدر خود همچنین تا علی رض و او از رسول صلے الله علیه وسلم و دیگرے از جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسے عن ابی بکر الصدیق رض عن النبی صلے الله علیه وسلم کذا فے الرشحات و قوت القلوب و قول الجمیل بالجمله در ہر فن ید طولے داشت و ہمیشه اوقات خود را در استحکام شریعت مصروف مے ساخت و عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوے و عزلت و انزوا گذرانید و ہرگز منقول نشده که از آنجناب گاہے امرے صادر شده که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمة الله علیه۔

اما کرامات و خوارق عادات او بیشمار است

در شواہد النبوة و روضة الاحباب از کتاب صفة الصفوة لابن الجوزی و در صواعق از ابو القاسم طبری از
طریق ابی وہب روایت کرده از لیث بن سعد که گفت در موسم حج در مکه بودم نماز دیگر گذاردم و بکوه
ابوقبیس بالا رفتم دیدم که مردے نشسته دعا میکند گفت یا رب یا رب چندانکه نفس وے منقطع شد
پس گفت یا رباه یا رباه چندانکه نفس وے منقطع شد پس گفت یا الله یا الله چندانکه نفس وی منقطع
شد پس گفت یا حی یا حی تا نفس وے منقطع شد پس گفت یا رحیم یا رحیم تا نفس وے منقطع
شد پس گفت یا ارحم الراحمین تا نفس وے منقطع شد هفت بار چنین کرد پس گفت اللهم انی
اشتهی من هذا العنب فاطعمنیه اللهم ان بردی قد اخلقا فالبسنیهما یعنی الٰہی اشتهاے انگور دارم
بخوران مرا و این دو برد که پوشیده ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا هنوز دعاے خود تمام نکرده بود
که دیدم که سبدی پر انگور و دو برد نو برانجا نهاده وان وقتے بود که بر روے زمین انگور نبود چون خواست
که ازان انگور بخورد گفتم من نیز شریک توام فرمود که بچه سبب گفتم زیرا که تو دعا کردے و من آمین گفتم فرمود
که پیش آے و هیچ ذخیره مکن انگورے بود که دانه نداشت و هرگز مثل ان نخورده بودم چندان خوردم
که سیر شدم و هیچ ازان سبد کم نشد بعد ازان فرمود که هرکدام ازین دو برد را که میخواهی بگیر گفتم که بدان
حاجت ندارم فرمود که پنهان شو تا انرا بپوشم پنهان شدم یکے را ازار ساخت و یکے را رداء آن
دو برد کهنه را که در بر داشت بدست گرفت و روان شد من نیز باوے برا شروی روان شدم
چون بشعبے رسید مردے وی را پیش آمد و گفت اکسنی کساک الله یا ابن رسول الله یعنی
بپوشان مرا که بپوشاند ترا خداے تعالےٰ یا ابن رسول الله آن دو برد کهنه را بوی داد در عقب
ان مرد برفتم و پرسیدم که این کیست گفت این جعفر بن محمد است بعد ازان هرچند طلب کردم که از وی
سماع حدیث کنم نیافتم در روضة الاحباب گفته که در کتب متداوله مسطور است که این حکایت را جماعتی
از رواة و نقلهٔ حدیث روایت کرده اند و نوبت اول من این قصه را در کتاب مستغیثین که تالیف ابو القاسم
بن عبد الملک بن مسعود است دیدم و این کتاب را قرائت کردم نزد شیخ رشید الدین ابی عبد الله
[illegible] و شیخ رشید انرا قرائت کرده بود نزد عالم محی الدین

ابی محمد یوسف بن الشیخ ابی الفرج بن جوزی و هو یروی من مولفه اجازة کانت قراتی فی شعبان من سنه
ستته وثمانین وسنمایته بداری المطلقه فی بغداد عمرها الله تعالیٰ غرض اینکه این حدیث ازجمله
صحاح و در کتب سیر سلف منقول است از علماء بزرگوار والعلم عند الله الغفار در شواهد النبوة و در روضته
الاحباب از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت روزے با صادق رضی در مکه میرفتم ناگاه بزنے بگذشتیم
که پیش وے گاو وے مرده افتاده وان زن با جمعے از کودکان خود میگریستند صادق رضی ازوی پرسید
که حال چیست گفت من و فرزندان من باین گاو و شیر وے معاش میگذرانیدیم و وے بمرد و من
در کار خود حیران شده ام صادق رضی الله عنه فرمود که میخواهی که خدائے تعالیٰ او را زنده گرداند گفت
با من سخریه میکنی باین مصیبتے که مرا رسیده است فرمود که سخریه نمیکنم بعد ازان دعا کرد گاو سر و پائے زد و
آواز داد و روانی برخاست تندرست صادق رضی بمیان مردم در آمد وان زن ندانست که وے که
بود در شواهد النبوة و در روضته الاحباب از علی بن حمزه روایت کرده که گفت من با امام صادق رضی بحج میرفتم
در پائے نخلے خشک فرود آمدیم صادق آل محمد علیه السلام لب مے جنبانید و من نمیدانستم که او
چه میگوید ناگاه روے بان خرما بن آورد و گفت مرا طعام کن ازانچه ایزد تعالیٰ در تو ودیعت نهاده
است از روزے بندگان خود من دیدم که خرما بن بسوے وے میل کرده و از وے خوشه ها
آویخته بود از خرماے تر مرا گفت پیش آے و بسم الله الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرموده عمل
نمودم هرگز خرمائی ازین شیرین تر و خوبتر نخورده بودم اعرابے آنجا حاضر بود گفت من هرگز سحرے که
امروز دیدم ندیده بودم جعفر صادق رضی الله تعالیٰ عنه فرمود که ما وارثان پیغمبرانیم در میان ما ساحر
و کاهنے نمیباشد ما دعا میکنیم که خدائے تعالیٰ اجابت میکند اگر خواهی دعا کنم تا حق تعالیٰ ترا
مسخ گرداند و سگ سازد اعرابے از جهلے که داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی الله عنه
دعا کرد فی الحال آن اعرابے سگے شد و روے بخانه خود نهاد و امام صادق رضی مرا فرمود که در عقب
وے برو من رفتم دیدم بخانه خود در آمده و پیش اهلیه و اولاد خود دم مے جنبانید چوبے برداشتند و او را
براندند من بازگشتم وانچه دیدم بعرض امام علیه السلام رسانیدم آن سگ نیز باز آمده و در پیش امام رضی
الله عنه در خاک میغلطید و آب از چشم او میرفت امام صادق رضی الله عنه بر وے ترحم فرموده دعا
کرد تا بصورت خود عود کرد آنگاه گفت اے اعرابے آنچه تو گفتم ایمان آوردی جواب داد که آری هزار بار

بلکه دو هزار بار در شواهد النبوة و روضة الاحباب از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت با جماعتی در ملازمت
صادق رضی الله عنه بودیم پرسیدیم که چون خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را گفت که خذ اربعة من الطیر
فصرهن الیک آن مرغان از یک جنس بودند یا از اجناس مختلفه پس فرمود که میخواهید که مثل آن شما را بنمایم گفتیم
آری فرمود ای طاؤس نے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کای غراب غرابی حاضر شد پس
فرمود که ای بازِ بازی حاضر شد پس فرمود که ای کبوتر کبوتری حاضر شد پس فرمود تا همه را بکشتند
و ریزه ریزه کردند با یکدیگر آمیختند و سرهای ایشان نزد آنگاه داشتند بعد از آن سر طاؤس را بر داشت
و فرمود که ای طاؤس دیدم که گوشت و استخوان و پرهای وی از یکدیگر جدا شد و بسر وی چسپید
و بدن وی راست شد و زنده گشت و بان سه مرغ دیگر همین معامله کرد همه زنده شدند در شواهد النبوة
و روضة الاحباب و صواعق آورده که منصور خلیفه ربیع را فرمود که جعفر بن محمد را حاضر گردان چون ربیع وی را حاضر
ساخت منصور گفت قتلنی الله ان لم اقتلک یعنی بکشد مرا خدای تعالی اگر بکشم ترا چند بحیله فتنه می
انگیزی و میخواهی که خون مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه گفت والله من هیچ نکرده ام و نخواسته ام
اگر ترا چیزی رسیده است از زبان دروغ گوئی رسیده است و اگر عیاذاً بالله اینچه گفتی کرده باشم برادران یوسف
علیه السلام ظلم کردند عفو کرد و ایوب علیه السلام ببلا مبتلا شد صبر پیش آورد و سلیمان را عطا دادند
شکر گذاری نمود و اینان پیغمبرانند و نسب تو با ایشان باز میگردد منصور گفت راست میگوئی و وی را بالا
خواند و بر پهلوی خود بنشاند پس گفت فلان بن فلان این سخن از تو بمن رسانیده است پس فرمود
تا وی را حاضر کردند از وی پرسید که تو خود شنیدی این سخن را از وی گفت آری گفت سوگند
میتوانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة صادق رضی
الله عنه گفت یا امیر المومنین من وی را سوگند میدهم گفت تو سوگند ده بان شخص گفت بگوی برئت من
حول الله و قوته والتجات الی حولی و قوتی لقد فعل کذا و کذا جعفر و قال کذا و کذا جعفر اند کی امتناع نمود و آخر سوگند خورد هم در مجلس بیفتاد
و بمرد منصور گفت پای وی را بکشید و از مجلس بیرون برید لعنة الله علیه با صادق گفت تو مبرا و منزهی از آنچه
در حق تو گفته اند و عذر خواهی تمام کرد و در وقت رفتن ربیع که خادم خلیفه بود خلعتی فاخر و جایزه نیکو برداشته
همراه صادق رض آمد و سالماً و غانماً بمنزل تشریف آورد ربیع گوید که چون صادق رض بر منصور در آمد لب
خود میجنبانید و هر چند لب خود میجنبانید غضب منصور فرو می نشست تا وی را نزدیک خود نشاند و ازوی

خشنود شد چون از پیش وے بیرون آمد از وے پرسیدم که این مرد خشمناک تر از همه کس بود بر تو چون تو ورا آمدے لب ے جنبانیدے چه میخواندے که دم بدم غضب وے فرو نشست گفت دعاے جد خود حسین بن علی را رضی الله عنهما میخواندم که یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی لا یرام ربیع گوید که این دعا را یاد گرفتم هرگز مرا شدتے پیش نیامد مگر این دعا را خواندم و از ان شدت فرج یافتم و هم ربیع گوید که از صادق رض پرسیدم که چرا نگذاشتے که ان شخص سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند دادے فرمود که چون بنده خداے تعالی را بیکانگی و بزرگوارے یاد میکند با وے حلم ورزد و تاخیر عقوبت وے میکند و ویرا سوگند دادم بانچه شنیدے خدای تعالی ویرا زود گرفت در صواعق و شواهد اورده که داؤد بن علے بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یکے از موالے صادق را رضی الله عنه قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی الله عنه بر وے درامد ورداے خود در زمین میکشید و فرمود که مولاے مرا کشتے و مال ویرا گرفتے والله که بر تو دعاے بد خواهم کرد داؤد بر سبیل استهزا گفت مرا از دعاے خود میترسانے صادق رضی الله عنه بخانه باز گشت و همه شب تا بصبح بیدار بود در قیام و قعود چون وقت سحر شد شنیدند که بر داؤد دعاے بد کرد ساعتے بنهامد که ویرا بکشتند و از انجمله انست که در شواهد و اصابه فی تمیز الصحابه اورده که چون زید را رضی الله عنه کشتند و بردار کردند حکیم ابن عیاش کلبے این دو بیت گفت ؛

سلبنا لکم زیداً علی جذع نخلة	ولم ار مهدیاً علی الجذع یصلب
تقیسم بعثمان علیاً سفاهة	وعثمان خیر من علی واطیب

چون این دو بیت بصادق رضی الله عنه رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک کاذباً فسلط علیه کلباً من کلابک بار خدایا اگر بنده تو کاذب است پس مسلط گردان بر وے سگے از سگان خود را بنے امیه ویرا بکوفه فرستادند شیر ویرا در راه بدرید چون این خبر بصادق رضی الله عنه رسید در سجده افتاد و گفت الحمد لله الذی انجز نا ما وعدنا یعنے شکر مر خدا یرا که وفا کرد مارا بانچه وعده کرده بود در صواعق اورده که از جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه انکه ابن عم وے عبد الله محض که شیخ بنی هاشم بود پسرے داشت ملقب بنفس زکیه و در اخر دولت بنے امیه و ضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که به محمد و برادر وے بیعت کنند صادق رضی الله عنه از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تهمت بوے کردند

که از روے حسد بیعت نمیکند صادق رضی الله عنه گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید و نه با ایشان
بلکه خلافت از صاحب قباے زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازے میکرده باشند
و منصور عباسے دران روز حاضر بود و قباے زرد پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید همیشه
این معنے در خاطر او بود تا وقتیکه خلافت باو رسید و والد جعفر محمد باقر رضی پیشتر قبل از وے از این معنے خبر داده
بود که منصور عباسے مالک شرق و غرب روے زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید [illegible]
آخر کار چون خلافت بمنصور رسید از قول باقر و جعفر رضی تعجب کرد جامے در شواهد آورده که روزی منصور
با حاجب خود گفت وقتے که جعفر بن محمد بر من در آید پیش از آنکه بمن رسد ویرا بکش روزے صادق
رضی الله عنه بر وے در آمد و پیش وے بنشست منصور حاجب را طلبید آمد دید که صادق رضی الله
عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
سوگند خورد که من ویرا ندیدم مگر پیش تو نشسته نه در وقت در آمدن ویرا دیدم نه در وقت بیرون رفتن
و از انجمله آنست که یکے از مقربان منصور گوید که روزے پیش وے در آمدم ویرا متفکر یافتم گفتم یا امیر المومنین
موجب تفکر تو چیست گفت اے فلان جمعے کثیر را از علویان فانے ساختم و پیشواے ایشانرا گذاشتم
گفتم آن کیست گفت جعفر بن محمد گفتم وے مردیست مشغول بعبادت خداے تعالی و اصلا نظر بر دنیا ندارد
گفت من دانسته ام که تو بامامت وے اعتقاد دارے اما ملک عقیم است من سوگند خورده ام که
بشب در نیایم تا خاطر خود را از وے فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
هرگاه که من دست خود بر سر خود نهم باید که ویرا قتل کنے پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
کنند در وقت در آمدن بوے پیوستم دیدم که لب مے جنباند ندانستم که چه میخواند لیکن قصر منصور
را دیدم که بجنبش در آمده چون کشتے از تلاطم امواج بحر و منصور را دیدم سر و پاے برهنه و لرزه بر اندامهاے
وے افتاده استقبال وے کرد بازوے ویرا گرفت و بر وساده خود نشاند و گفت یا ابن رسول
الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواندے آمدم گفت حاجتے که دارے بخواه فرمود حاجت
من آنست که مرا نخوانے تا من باختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم آنگاه برخاست چون بیرون
رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخسپید و نمازها از وے فوت شد چون بیدار شد نمازها
را قضا کرد مرا پیش خواند و گفت در آنوقت که جعفر بن محمد حاضر شد اژدهائی دیدم که یک لب وے

برزمین ویک بر بالاے قصرمن بزبان فصیح بامن گفت که مرا خداے تعالے فرستاده است که اگر
بصادق رضی الله عنه گزندے رسانی ترا و قصر ترا فرو برم حال بر من متغیر شد چنانکه دیدے من گفتم
که این سحر است گفت نگو که این سحر است که این خاصیت اسم اعظم است که برسول صلی الله علیه وسلم
آمده بود که هرچه میخواست چنان میشد و ازانجمله انست که ابونصیر گوید که بمدینه درآمدم و کنیزکے همراه بود با وی
جمع بشدم چون بیرون آمدم که بحمام روم دیدم که جماعتے از اصحاب بزیارت صادق رضی الله عنه توجه
نموده اند با ایشان همراه شدم چون بخانه صادق رضی الله عنه درآمدیم و چشم وے بر من افتاد
فرمود که اے ابونصیر مگر ندانسته که در خانه پیغمبران و فرزندان ایشان بجنبت در نشاید آمد گفتم یا
ابن رسول الله اصحاب را دیدم که مے آمدند ترسیدم که این دولت از من فوت شود توبه کردم که دیگر
هرگز چنین نکنم و بیرون آمدم و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که دوستے داشتم که منصور وے را
حبس کرده بود صادق را رضی الله عنه در موسم حج در عرفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید که حال
دوست تو که در حبس منصور بود چه شد گفتم همچنان در حبس وے است دست بدعا برداشت چون ساعتے
برآمد گفت والله که دوست ترا بگذاشتند راوے گوید که چون از حج باز گشتم از دوست خود پرسیدم
که ترا کے گذاشتند گفت روز عرفه بعد از نماز عصر و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که در مکه بردے
خریدم و بان جزم کردم که انرا از دست ندهم تا بعد وفات کفن من باشد چون از عرفات بمزدلفه باز
گشتم از من غائب شد بسیار مغموم شدم چون بامداد از مزدلفه بمنے آمدم در مسجد خیف نشستم ناگاه
کسے از پیش صادق رضی الله عنه آمد که ترا میطلبد زود پیش وے رفتم و سلام گفتم و بنشستم روے
بمن کرد و فرمود که میخواهی که ترا بردے دهیم که بعد از وفات کفن تو باشد گفتم آرے که برد من ضایع
شده است غلام خود را آواز داد و غلام وے آمد بردے آورد چون دیدم همان برد من بود بعینه
فرمود که این را بگیر و خداے تعالے سپاس گوے و ازانجمله انست که شخصے پیش وے ده هزار درم
آورد و گفت که من بحج میروم ازین براے من سراے بخر که چون از حج باز گردیم با اهل عیال خود
درانجا متوطن شویم چون از حج باز گشت و پیش صادق رض آمد فرمود که براے تو سراے خریدم در بهشت
که حد اول ان منتهی برسول صلے الله علیه وسلم مے شود و ثانی به علی و ثالث بحسن و رابع بحسین
رضی الله تعالے عنهم و اینک صک نوشته چون ان شخص انرا بشنید گفت راضی شدم باین و صک را

بسند چون بمنزل خود رسید بیمار شد وصیت کرد که آن صک را با وے در قبر نهند چون وفات
کرد آن صک را با وی در قبر نهادند دیگر روز بامداد دیدند که صک بر روے قبر وے است و بر پشت وے
نوشته که جعفر بن محمد وفا نمود بانچه وعده کرده بود و از انجمله انست که شخصے از وے التماس دعا کرد که خداے تعالی
وی را چندان چیزے دهد که بسیار حج گذارد فرمود که خداے تعالی وے را چندان بدهد که پنجاه حج گذارد آن شخص پنجاه
حج گذارد و در پنجاه و یکم بجحفه رسید و خواست که غسل کند سیل وی را در ربود و در آن بمرد اما نقش
خاتم امام جعفر این است انت خلیلی من الناس كذا فی روضة الاحباب والله اعلم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضة الاحباب و در شواهد النبوة و تاریخ ابن خلکان گفته که وے امام هفتم است از ائمه اثنے
عشر در روضة الاحباب گفته که کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و گفته اند که ابو اسمٰعیل
و ابو علی نیز از جمله کنیتهاے او ست و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضة الاحباب آورده
که صالح و صابر نیز لقب او ست و قال ابن خلکان نقلا عن تاریخ خطیب البغدادی و کان موسی یدعی العبد
الصالح پس نام وے موسے و کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسمٰعیل و ابو علی و
لقب او کاظم و عبد الصالح و صابر و صالح و زین المجتهدین است در روضة الصفا آورده که او را زین المجتهدین
میگفتند در مدینه و مادر وے ام ولد بود حمیده بربریه نام وولادت وی در ابوا بود میان مکه و مدینه
یوم الاحد سبع خلون من صفر سنة ثمان و عشرین و مائة و مات فی حبس هارون الرشید ببغداد
یوم الجمعة لخمس خلون من رجب سنة ست و ثمانین و مائة كذا فی الشواهد و در روضة الاحباب آورده
که امام موسے در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بروایت اصح و اکثر در رجب سنة ثلث و
ثمانین و مائة در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت امامتش سی و پنجسال باشد و زمان
حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضة الصفا آورده که بقول صاحب ربیع الابرار مدت حیاتش چهل و
پنجسال بود و قال الشیخ ملا علی قاری نقلا عن المسعودی مات سنة ست و ثمانین و هو ابن اربع
و خمسین و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع و عشرین و مائة
و قال الخطیب سنة ثمان و عشرین بالمدینة و توفی لخمس بقین من رجب سنة ثلث و ثمانین

وبایته وقیل سنة ست وثمانین ببغداد وقیل انه توفی مسموماً وقال الخطیب توفی فی الحبس ودفن
فی مقابر الشونیزیة خارج القبة وقبره هناک مشهور یزار وعلیه مشهد عظیم فیه قنادیل الذهب والفضة
وانواع الالات والفرش لایعد وهو فی الجانب الغربی ودر روضة الاحباب اورده که بقول اکثر ارباب
اخبار کاظم رضی الله عنه بفرموده هارون الرشید سندی بن شاهک با یحیی بن خالد برمکی زهر داد
وبدان واسطه ان جناب روی بفردوس اعلی نهاد وفیه ایضاً نقلاً عن تاریخ گزیده که بعقیده بعضی
از علمای شیعه سرب وجاقوم ان امام ریختند وبدست بی شرمی بشنیع عزیزش را گسستند
مدفن پرنور امام کاظم رضی الله عنه در خطه بغداد مشهور است مطاف طوایف جمهور خلایق نزدیک
ودور وفی اخبار الدول للقرمانی کانت وفاته سنة ثلث وثمانین وماته فلما توفی امر الرشید
بوضع نعشه علی الجسر ببغداد ونادی علیه هذا موسی بن جعفر الذی یزعم الشیعة انه لایموت فانظروا الیه
میتا ثم دفن فی مقابر قریش وله من العمر خمس وخمسون سنة وشیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکات
اورده که امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را۔
اما مناقب ان جناب ثابت العمر پابند شریعت بود وهیچ روایت نه بطریق صحیح نه بطریق ضعیف مروی
نشده که از انجناب امری که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد صادر شده ودر شواهد النبوة
اورده که عابدترین اهل زمان خود بود وفقیه ترین ایشان وسخی ترین وکریم ترین ایشان وقال ابن
خلکان نقلاً عن خطیب البغدادی کان موسی یدعی عبداً صالحاً لعبادته واجتهاده وانما لقب بالکاظم لفرط
حلمه وتجاوزه عن المعتدین ودر روضة الاحباب اورده که نسیم مکارم اخلاق این امام عالیشان
اطراف جهان را ومشام جهانیان را معطر گردانیده بود واشعه محاسن اداب ان مقتدای
بلند مکان مشام ظلمت اندوز طوایف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده ووفور زهد وعبادتش
افزون از قوت وطاقت بشر وکمال علم وفضیلتش بیرون از احاطه استطاعت علمای دانش
پرور وعجائب کراماتش مخبر از معجزات رسول وغرایب خوارق عاداتش معجز طباع عقول وتقویت ملت
برای عالم آرایش مخصوص ما ماتش نص ابایی ومنصوص بعد وفی اخبار الدول للقرمانی هو الامام الکبیر القدر الاوحد الحجة الساهر
لیله قائماً القاطع نهاره صائماً المسمی لفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدین کاظماً وهو المعروف عند اهل العراق
بباب الحوائج لانه ماخاب المتوسل به فی قضاء حاجة قط وکان له کرامات ظاهرة ومناقب باهرة

انتزع بحمد الشرف و علا بار سمائے اوج المزایا فبلغ اعلاہا و در صواعق آوردہ کہ موسی کاظم ہم وارث علوم و فضل و کمالات پدر خود گشت و ویرا کاظم ازین جہت گفتند کہ حلم بسیار داشت و خشم فرو می برد و از مردم تجاوز و عفو می نمود و نزد اہل عراق مشہور بود در باب قضائے حوائج نزد خدائے تعالی و عبد و اعلم اہل زمان خود بود و سخاوت وے نیز از ہمہ ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی انہ دخل مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسجد سجدۃ فی اول اللیل و سمع و ہو یقول فی سجودہ عظم الذنب عندی فلیحسن العفو من عندک یا اہل التقوی یا اہل غافر المغفرۃ فجعل یردد ہا حتی اصبح و کان سخیا کریما و لہ اخبار و نوادر کثیرۃ و فی اخبار الدول للقرمانی و قد اکثر الادباء فی مدایحہ فمن ذلک قول ابی الفتح

انا للسید الشریف غلام	حیثما کان فلیبلغ سلامی
واذا کنت للشریف غلاما	فانا الحر والزمان غلامی

و در روضۃ الصفا آوردہ کہ امام موسی قرآن را بغایت نیکو خواندی و در قرآن خواندن بگریستی و سامعان نیز بگریستندی و در ان زمان بتجوید و ترتیل او ہیچکس کلام الہی را قرأت نمیکرد و در مدینہ او را زین المجتہدین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ باولاد خود کردہ گفت اینہا فرزندان منند موسی سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دربارہ امام موسی فرمودہ کہ موسی بابی است از ابواب الہی و از وے بیرون خواہد آمد کسیکہ غوث این امت و نور ہمہ ملت باشد و بہترین کل مولود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسی کاظم با پسران خود گفت کہ این مرد امام مردم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کافہ عباد و من امام جماعتی ام بحسب ظاہر از روی قہر و غلبہ و بخدا سوگند کہ امام موسی سزاوار تر است از من و از سایر خلق بجای رسول و من این سخن نہ بجہت ان میگویم کہ مہم ملک و کار خلافت را سہل می انگارم و آسان می شمارم و اللہ کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت ورزد چشم او را از حدقہ بیرون کنم کہ ملک عقیم است لیکن اے مامون ابن موسی وارث جمیع انبیا است اگر علم صحیح خواہی از وے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پدر خود شنیدم نہال محبت اہلبیت در زمین جان نشاندم و جان شیرین از برائے طلب مرضات ایشان فشاندم و فی طبقات الشعرانی کان رضی اللہ عنہ یقول اذا صحبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک فلقیتہ فاضطرب قلبک علیہ

فارجع الی نفسک فانظر فان کنت اعوجت فتب وان کنت مستقیما فاعلم انہ ترک الطریق وقعد
عند ذلک ولا تقطع منہ حتی یستبین لک ان شاء اللہ تعالی وکان یکنی بالعبد الصالح لکثرۃ عبادتہ
واجتہادہ وقیامہ باللیل وکان اذا بلغہ عن احد انہ یوذیہ یبعث الیہ بمال وفی تقریب
العسقلانی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابو الحسن الہاشمی المعروف بالکاظم
صدوق عابد من السابعۃ مات سنۃ ثلث وثمانین وقال الشیخ ملا علی القاری فی شرح الشفا
للقاضی عیاض موسی بن جعفر ابن محمد العلوی الکاظم روی عن ابیہ وعبد اللہ بن دینار ولم یدرکہ
وعنہ ابنہ علی الرضا واخواہ علی ومحمد وبنوہ ابراہیم واسماعیل وحسین قال ابو صالح حاتم ثقۃ امام مات
فی حبس الرشید اخرج لہ الترمذی وابن ماجہ وفی میزان الذہبی موسی بن جعفر بن
محمد بن علی العلوی الملقب بالکاظم عن ابیہ قال ابن ابی حاتم صدوق امام وقال ابوہ ابو حاتم
ثقۃ امام قلت روی عنہ بنوہ علی الرضا وابراہیم واسماعیل وحسین واخواہ علی ومحمد وانما اوردتہ
لان العقیلی ذکرہ فی کتابہ وقال حدیثہ غیر محفوظ یعنی فی الایمان قال الحمل فیہ علی ابی الصلت
الہروی قلت فاذا کان الحمل علی ابی الصلت فما ذنب موسی حتی تذکرہ وفی مسند الشہاب
باسناد مظلم ابی سہل بن ابراہیم عن موسی عن جعفر عن ابیہ عن جدہ متصلا قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر وبعدہ ینفی اللمم ویصح البصر وجاء عن موسی عن
ابائہ مرفوعا نعم المال النخل الراسخات فی الوحل المطعمات فی المحل وقد کان موسی من اجود الحکماء
ومن عباد الاتقیاء ولہ مشہد معروف ببغداد مات سنۃ ثلث وثمانین ومایۃ ولہ خمس وخمسون
سنۃ وحدیثہ قلیل جدا وفی خلاصۃ التہذیب للحافظ صفی الدین موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب الہاشمی ابو الحسن الکاظم المدنی عن ابیہ وعنہ ابنہ علی الرضا واخواہ
ومحمد ابنا جعفر بن محمد وطائفۃ قال ابو حاتم ثقۃ صدوق امام من ائمۃ المسلمین قال یحیی بن الحسین
العلوی بلغہ عن رجل یوذیہ فبعث الیہ بصرۃ فیہا الف دینار۔

اما سخاوت وحلم انجناب

در صواعق اوردہ کہ سخاوت او از اہل زمان او زیادہ بود وفی تاریخ ابن خلکان کان سخیا کریما وکان

بلغه عن الرجل انه یوذیه فبعث الیه بصرة فیها الف دینار وکان یصر الصرر بثلثمائة دینار واربعمائة دینار ثم یقسمها بالمدینة در روضة الصفا در ذکر کاظم رض آورده که اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باوصاف حمیده آراسته و باخلاق پسندیده پیراسته بجود و احسان مشهور به بر امتنان مذکور نوبتی بسمع شریف وی رسانیدند که فلان کس پیوسته بغیبت تو مشغول است فی الحال هزار دینار برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوی روایت میکند که شخصی از اولاد عمر بن الخطاب رض امام موسی را آنجا میدید وامیر المومنین علی را دشنام دادی بعضی از منتسبان اهل بیت با او گفتند که ما را رخصت فرمای تا این شخص را بکشیم و انتقام اهل بیت از وی بکشیم جناب امام بمبالغه تمام والحاح مالا کلام ایشانرا ازین حرکت منع فرمود و پرسید که آن مرد کجا است گفتند برسر ضیعت خود رفته است امام بمبالغه تمام بجانب آن ضیعت روان شد و چون بر آنجا رسید مرکب در مزرعه او راند ابن عمر از دور فریاد بر آورد و تشنیع آغاز کرد که مرکب در کشت زار مردمان مران امام موسی التفات به سخن او نکرده همچنان میراند تا بدو رسید و از مرکب فرود آمده پیش او نشست و در روی او متبسم گشته پرسید که ترا درین زراعت چند خرج شده باشد گفت دویست دینار باز امام استفسار نمود که چند امید میداری که ازین مزرعه بتو رسد جواب داد که دویست دینار امام بر فور صرهٔ مشتمل بر سیصد دینار بیرون آورده پیش او نهاده فرمود که این سیصد دینار را بستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان آنمرد برخاست و سر امام را بوسید و از گناهان گذشته عفو و اغماض طلب نمود و گفت هیچکس در فضیلت و کرم بر اولاد نبی دوستی سابقت نتواند جست و امام موسی کاظم چون بمنزل خود باز گشت با مخصوصان خویش که قصد آن شخص داشتند صورت حال را بیان کرده فرمود که این فعل که از من صادر گشت به بود یا آنچه شما تصور کرده بودید۔

اما ابتلاء وی بار در محبوس نمودند اول آنکه در شواهد النبوة و اخبار الدول للقرمانی و روضة الصفا و صواعق محرقه و تاریخ ابن خلکان آورده فی ذکر الکاظم رض کان یسکن المدینة فاقدمه المهدی بغداد فحبسه فرای فی النوم علی بن ابی طالب رض وهو یقول یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم فی الارض وتقطعوا ارحامکم قال الربیع فارسل الی لیلا فراعنی ذلک فجئته فاذا هو یقرأ هذه الآیة وکان احسن الناس صوتا وقال علی

بموسی بن جعفر فجیئ به فعانقه واجلسه الی جنبه وقال یا ابا الحسن انی رأیت امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب رض فی النوم یقرأ علیّ کذا فتؤمنی ان تخرج علیّ او علی احد من اولادی فقال والله
لا فعلت ذلک ولا هو من شأنی قال صدقت اعطه ثلثة الاف دینار وردّه الی المدینة قال الربیع
فاحکمت امره لیلا فما اصبح الا وهو فی الطریق خوف العوائق یعنی مہدی بن منصور ویرا از مدینہ
بغداد آورد وحبس کرد شبے امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در خواب دید کہ فرمود یا محمد فہل عسیتم الآیۃ
یعنی آیا شاید و توقع انست از شما اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم خلق شوید آنکہ فساد کنید در زمین
از روے تکبر و تغلب و قطع رحم نمائید بنا بر تجبر و تظلم ربیع گوید در شب بود کہ مرا طلبید چون پیش وے رفتم
شنیدم کہ این آیت را میخواند با واز خوش گفت حالے برو موسی بن جعفر را بیار رفتم و آوردم
ویرا معانقہ کرد و بنشاند و خواب را با وے بگفت پس گفت میخواہم کہ مرا ایمن گردانی از آنکہ
بر من و فرزندان من خروج کنی فرمود کہ واللہ ہرگز نکردہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت راست
میگوئی پس ربیع را گفت کہ ویرا سہ ہزار و بروایتے دہ ہزار دینار بدہ و ساختگی وے کن تا
بمدینہ رود ربیع گوید کہ ہم در شب کار وے بساختم و ویرا روان کردم پس از صبح کرد مگر او در راہ
از خوف آنکہ مبادا مانعے پیدا شود انتہی دوم فی مروج الذہب للمسعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
الخزاعی وکان علی دار الرشید وشرطته قال اتانی رسول الرشید فی وقت ما جاءنی فیه قط
فانتزعنی من موضعی ومنعنی من تغییر ثیابی فراعنی ذلک فلما صرت الی الدار سبقنی الخادم فعرّف الرشید
خبری فاذن لی فی الدخول فدخلت فوجدته قاعدا علی فراشه فسلمت فسکت ساعة فطار
عقلی وتضاعف الجزع ثم قال لی یا عبد الله اتدری لم طلبتک فی هذا الوقت قلت لا والله یا
امیر المؤمنین قال انی رأیت الساعة فی منامی کان حبشیا قد اتانی ومعه حربة فقال ان
لم تخل عن موسی بن جعفر الساعة والا نحرتک بهذه الحربة فاذهب فخل عنه فقلت یا امیر المؤمنین
اطلق موسی بن جعفر ثلاثا قال نعم امض الساعة حتی تطلق موسی بن جعفر واعطه ثلاثین الف
درهم وقل له ان احببت المقام قبلنا فلک عندی ما تحب وان احببت المضی الی المدینة
فالاذن فی ذلک الیک قال فمضیت الی الحبس لاخرجه فلما رآنی موسی وثب الی قائما
وظن انی قد امرت فیه بمکروه فقلت لا تخف قد امرنی امیر المؤمنین باطلاقک وان ادفع الیک

ثلاثین الف درہم وہو یقول لک ان احببت المقام قبلنا فلک ما تحب وان احببت الانصراف فالامر
فی ذلک مطلق الیک واعطیتہ الثلاثین الف درہم وخلیت سبیلہ وقلت لہ لقد رایت من امرک عجبا
قال فاخبرک بینما انا نائم اذ اتانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا موسی حبست مظلوما فقل ہذہ الکلمات
فانک لا تبیت ہذہ اللیلۃ فی الحبس فقلت بابی وامی ما اقول فقال قل یا سامع کل صوت ویا
سابق الفوت ویا کاسی العظام لحما ومنشرہا بعد الموت اسالک باسمائک الحسنی وباسمک الاعظم
الاکبر المخزون المکنون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حلیما ذا اناۃ لا یقوی علی اناتہ یا ذا المعروف
الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصی عددا فرج عنی فکان ما تری یعنی ذکر کرد عبد اللہ بن مالک الخزاعی وبود دار بان
رشید وصاحب شرطہ وے گفت آمد مرا فرستادہ رشید در وقتیکہ نیامدہ مرا در انوقت گاہی پس
بکشید مرا از جائے من ومنع کرد مرا از تغیر لباس پس رعایت کرد مرا در ان پس ہرگاہ شدم بسوے
خانہ سبقت کرد مرا خادمے پس دانست رشید خبر من پس اذن داد مرا در دخول پس داخل شدم
یافتم او را نشستہ بر فراش خود پس سلام کردم پس ساکت ماند ساعتے پس بہ پرید عقل من ودو
گونہ شد جزع پس تر گفت مرا اے عبد اللہ آیا میدانی کہ ترا برائے چہ درینوقت طلب کردم گفتم نہ
بخدا یا امیر المومنین گفت دیدم درین ساعت در خواب کہ حبشی آمد مرا وبا او حربہ است پس گفت
اگر نمیگذارے موسے بن جعفر را درینوقت آگاہ باش کہ ترا ذبح میکنم باین حربہ پس برو وبگذار او را پس
گفتم یا امیر المومنین آیا بگذارم موسے بن جعفر را سہ بار یعنے مکرر سہ بار رسیدم گفت آری بگذار
درانوقت دیدہ او را سے ہزار درہم وبگو او را اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ برائے تست
نزد ما انچہ تو دوست داری واگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا در ان امر گفت
عبد اللہ پس رفتم بسوے زندان تا اینکہ بیرون کنم او را پس چون دید مرا موسے برجست بسوے من
ایستادہ وگمان کرد کہ مگر من مامور شدم باو بمکروہے پس گفتم کہ مترس تحقیق کہ امر کرد مرا امیر المومنین
باطلاق تو وانکہ بدہم ترا سے ہزار درہم ومیگوید ترا امیر المومنین کہ اگر خواہی مقام کنے نزد من قبول کردم
کہ برائے تست انچہ تو دوست داری واگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوی مدینہ اختیار تراست ودادم
او را سے ہزار درہم بگذاشتم او را وگفتم او را کہ تحقیق دیدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر کنم
ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ آمد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت موسے محبوس شدے

مظلوم پس بگو این کلمات را بدرستیکه نباشئے تو امشب در زندان پس گفتم پدر و مادرم فدای تو
باد چه بگویم گفت بگو یا سامع کل صوت الی آخر الدعاء المذکور پس بود انچه دیدے سیوم در صواعق
آورده که چون هارون الرشید بحج آمد بعضے از مردم سعایت وبدگوئی امام موسے کاظم نزد وی کردند
که از هر جانب اموال از جهت وے مے آورند چنانچه کالا سے هزار دینار طلا خرید نموده بنا برین
هارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسے بن جعفر بن منصور که والے بصره بود فرستاد و مدت
یکسال ویرا حبس نمود آنگاه هارون الرشید درباب قتل وے کتابے بوالے بصره نوشت او
از بعضے ابا کرد و گفت او ادعاے ندارد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسے را
بفرستند تا امام موسے را تسلیم وے کنم واگر کسے را نفرستند او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
برود هارون الرشید چون کتاب وبرا دید سندی بن شاهک را فرستاده تا امام موسے را تسلیم او
نماید و سفارش وے کرده بود که با وے چکنند بعد از ان سم در طعام کرد و بعضے برانند که سم در رطب کرد
و تپ کرده بعد از سه روز وفات یافت و عمر شریف شصت و پنجسال بود و فی تاریخ ابن خلکان اقام الکاظم
بالمدینة الے ایام هارون الرشید غزی فی رمضان سنة تسع وسبعین ومائة فحمل معه الے بغداد
وحبسه بها الے ان توفی فی حبسه یعنے اقامت کرد موسے در مدینه تا زمان هارون الرشید غزا
کرده شد در رمضان سنة یکصد و هفتاد و نه پس برد او را همراه خود در بغداد و حبس کرد او را
تا آنکه وفات کرد در زندان و درین دو روایت منافات دارد از عبارت صواعق متبادر میشود
که در زندان بصره وفات یافت و از روایت ابن خلکان وغیره مورخین بالاتفاق معلوم میشود که در زندان
بغداد وفات یافت پس شاید جمع باین طرح میشود که سندی بن شاهک از زندان بصره گرفته در بغداد برده
باشد اگرچه صاحب صواعق تصریح بدان نکرده و نیز اختلاف است در آنکه صاحب صواعق میگوید که
او را گرفته در بصره فرستاده و یکسال در انجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که همراه خود گرفته در بغداد برد
اینطور بوده باشد که همراه خود گرفته از مدینه روان شده از اثنای راه در بصره فرستاد و بعد از یک سال از انجا بذریعه سندی
بن شاهک در بغداد طلب کرد درینصورت لا منافات والله اعلم عبارت ابن خلکان نیز اندکے
غیر مربوط واقع شده شاید از سهو قلم کاتب دو یک لفظ فرو گذاشت شده باشد و فی مروج
الذهب للمسعودی قبض موسے بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ببغداد

سموماً لخمس عشرة سنة خلت من ملک الرشید سنة ست وثمانین ومائة وهو ابن اربع وخمسین سنة وقد ذکرنا فی رسالة بیان اسماء الائمة القطعیة من الشیعة اسمائهم واسماء امهاتهم ومواضع قبورهم ومقادیر اعمارهم وکم عاش کل واحد منهم مع ابیه ومن ادرک اجداده علیهم السلام ولکلثوم العتابی فی الرشید من ابیات ـ

امام له کف یضم بنانها ۔ عصا الدین ممنوع من البر عودها
وعین محیط بالبریة طرفها ۔ سواء علیه قربها وبعیدها
واسمع یقظانا یبیت مهاجها ۔ له فی الحشا مستودعا یکیدها

مولف گوید باعث محبوسیت امام کاظم بار سیوم فقط همین یک سعایت نبود بلکه وجوهات دیگر نیز بود وان انیست که در صواعق اورده که هارون الرشید امام کاظم را دید که نزدیک کعبه نشسته با وگفت که توئی که در سر از مردم بیعت میگیری کاظم رض گفت تو امام جسمهائی ومن امام قلوبهم دیگر اینکه ـ

فی تاریخ ابن خلکان وصواعق محرقه ان هارون الرشید حج فاتی قبر النبی صلی الله علیه وسلم زائراً وحوله من قریش وافنی القبائل ومعه موسی بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم فقال موسی السلام علیک یا ابت فتغیر وجه هارون الرشید وقال هذا هو الفخر یا ابا الحسن حقاً یعنی حج کرد هارون الرشید پس آمد نزد قبر نبی صلی الله علیه وسلم وگرد او قومی از قریش بودند وهلاک کرده بود قبائل را وبود همراه او موسی بن جعفر پس گفت هارون السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم وکاظم رض گفت السلام علیک ای پدر من پس متغیر شد چهره هارون وگفت این فخر است ای ابو الحسن ودر صواعق اورده که ازین معنی در هم شد وباین سبب اورا همراه خود ببغداد برد ودر انجا محبوس ساخت وبیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت مولف گوید که در قصه حبس سیوم امام کاظم مورخین را طرفه خبط بی ضبط واقع شده چه صاحب صواعق یکبار گفت که بسبب سعایت بدگوی ازینکه اورا بسوی بصره فرستاده وانجا تا یکسال محبوس ماند بعد ازان سندی بن شاهک اورا مسموم گردانید ودیگر جا میگوید که از مدینه اورا ببغداد برده محبوس کرده بیرون نیاورد تا وفات یافت علی هذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز در همه مقام اندکی غیر مربوط است بر ناظر مخفی نخواهد بود ابن خلکان یکبار گفت که در زمان مهدی محبوس شده بسبب دیدن خواب امیر المومنین علی رض اورا رها کرد بعد

ازان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون ویرا باز محبوس کرده در زندان بمرد ازین سبب
معلوم میشود که قید دو بار اتفاق افتاد باز خودشان از مسعودی نقل میکنند که هارون ویرا قید کرده بعد ازان
خواب حبشی اورا رها کرد چنانچه بالا گذشت بعد ازان خودشان نقل میکنند از خطیب که امام کاظم در حبس
بغداد بمرد پس بالضرور قید سه بار باشد یکبار در زمان مهدی و دو بار در زمان هارون الرشید
که یکبار بدیدن خواب اورا رها کرد بار دیگر رها نکرد و در باب حبس سیوم نزد موافق اقرب بصواب
چنان می نماید که اینطور گفته شود که هارون برای گذاردن حج یا عمره بمکه آمده بود و بسبب غمازی
بدگوی کسی اورا گفت کاظم رضی الله عنه مال فراوان جمع نموده کالای سی هزار دینار طلا خریده ازین
سبب هارون متوهم شد بعد ازان چون کاظم رضی الله عنه را نزدیک کعبه دید گفت که توئی که در
سر از مردم بیعت میگیری کاظم رضی الله عنه گفت تو امام جسدهای و من امام قلوبم ازین سبب
هارون در خشم شد و اورا همراه خود گرفته بمدینه رفت و در انجا چون بمقابل قبر شریف نبوی صلی
الله علیه وسلم رسید هارون گفت السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم کاظم رضی الله عنه
گفت السلام علیک یا ابت چهره هارون متغیر شد و گفت این فخر است ای ابو الحسن و خشم
او زیاده شده بحبس او فرمان داد و همراه خود گرفته روانه بغداد شد از اثنای راه اورا در زندان
بصره فرستاد و در انجا یکسال محبوس داشته بذریعه سندی بن شاهک در بغداد طلب کرده محبوس
ساخت و در انجا بسبب مسموم شدن امام موسی روح بفردوس اعلی نهاد و در ینصورت
جمع بین الاحادیث هم میشود و بی ربطی عبارت هم برمیخیزد والله اعلم بحقیقة الحال -
من اخباره در صواعق آورده که هارون الرشید کاظم را رضی الله عنه گفت چگونه شما میگوئید که ما
ذریت رسول صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالب [illegible] امام موسی
این آیت برخواند ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله وعیسی چون بنام عیسی علیه السلام رسید
گفت عیسی را الی نبینا وعلیه السلام پدر نبود و حال آنکه خدای تعالی اورا از ذریت ابراهیم خواند
و ایضا خدای تبارک وتعالی فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم الآیة یعنی وقتیکه خدای تعالی امر فرمود که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه با نصاری
مباهله کند آنحضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم بمباهله نخواند پس حسن و حسین رضی الله تعالی

عنہا لیسران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اند بہ این حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم رقم دفع اخبار
الدول للقرمانی سالہ الرشید یوما فقال یا موسے لم قلتم انکم اقرب الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منا فقال یا امیر المومنین لو ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب الیک کریمتک ہل کنت تجیبہ
فقال سبحان اللہ وکنت افتخر بذلک علی العرب والعجم فقال لکنہ لا یخطب الی ولا ازوجہ لانہ ولدنا
لا ولدکم فلذلک نحن اقرب الیہ منکم ثم قال وہل کان یجوز لہ ان یدخل علی حرمک وہن منکشفات
فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرمی ویجوز لہ ذلک فلذلک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پرسید روزی
ہارون از وے کہ اے موسے چرا میگوئید کہ شما قریب ترید بسوے رسول خدا صلی اللہ وعلیہ وسلم
از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمود بسوے تو دختر ترا آیا میدادے او را اجابت
میکردے تو او را گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب و عجم بدان گفت موسے مگر خطبہ
نمکند رسول خدا بسوے ما و ندہیم ما او را چرا کہ او پدر ماست پدر شما پس بدین سبب ما قریب تریم بسوے
آواز شما باز گفت کہ آیا جائز بود رسول خدا را کہ در آید بحرم شما و زنان شما منکشف باشند گفت نہ
گفت موسے لیکن داخل شدن بر حرم ما جائز بود و او را بدان حالت پس بدین سبب ما قریبیم باو از شما و
در روضۃ الصفا ایوب بن حسین الہاشمی روایت میکند کہ نفیع انصاری کہ مردے بد نفس
ہرزہ گوے بود متعرض مردم شدے روزے با عبد العزیز بن العمر بن عبد العزیز و جمعی دیگر بر در قصر
ہارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسے بر مرکبے سوار طالع گشت و حاجب رشید بتقدیم اعزاز
و اجلال پیش آمدہ باستقبال او رفت و سایر مردم نیز شرایط تعظیم و تجلیل بجاے آوردند و حاجب
بے توقف رخصت ملاقات حاصل نمودہ امام موسے بمجلس رشید در آمد نفیع با عبد العزیز گفت
کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ با شخصے کہ دشمن ایشان است و بیم آن دارند کہ ملک از ایشان
بربایان او را اینہمہ تملق و فروتنی مینمایند و ہمین لحظہ کہ امام موسے از نزد رشید بیرون آید من او را
بخطابے نالائق مخاطب ساختہ خاطرش را غمگین گردانم عبد العزیز نفیع را نصیحت کردہ گفت
متعرض او مشو و ادب را نگاہ دار کہ اینطایفہ از اہل بیت پیغمبر اند کم گاہ باشد کہ در جواب کسی
کہ با ایشان تعرض نماید سخنی گویند کہ تا قیام قیامت عار آن بر صفحات روزگار بماند و چون امام موسی
از پیش ہارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفیع از جای خود برجستہ لجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم با او فرمود که اگر مقصود تو انست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد حبیب الله بن اسمعیل ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله ام و اگر از شهر من میپرسی
شهر من انست که حق سبحانه تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمرهٔ ایشانی بشرطی که میدانم که
نمیدانی واجب گردانیده که بزیارت و طواف انجا روند تا در اخرت باحراز مثوبات اختصاص یابند
و اگر اظهار اهانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بخدا سوگند که مشرکان دیار ما راضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در ایند تا گفتند که ای محمد اکفای ما را بیرون فرست و این سخن
امام موسی اشاره بان بود در روز بدر که عتبه و شیبه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و سه کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از انکه مشرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند انچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما انکسانی هستیم که بموجب
فرمان اهل ایمان و ایقان بر ما صلواة میفرستند و اگر تو مسلمانی میگوئی اللهم صل علی محمد و ال محمد
اکنون دست از مرکب من باز دار تا بر دو لرزه بر اعضای تقبیح انصاری افتاده رسوا و فضیحت
بازگشت و در روضة الصفا در ذکر عزیز پیغمبر نقل نموده که امام موسی کاظم در وقتیکه از
اعدا گریخته پوشیده و نهان در اطراف جهان میگشت گذارا و بر قریه از قرای شام افتاد در ان
محل کوهی دید بغایت عالی که جمعی انبوه از نصاری متوجه قلة الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میروید گفتند برین کوه دیری است و در انجا راهبی هست که
هر سال یکبار بیرون می آید و ما را از حلال و حرام شریعت عیسی ع اگاه میکند و مشکلی که باشد حل سازد
امام موسی هم با ایشان مرافقت نموده بر بالای کوه رفت و چون بدر دیر رسیدند پیری معمری
بیرون امد و بر موضعی مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نوری دید که
از فرق همایون تا اسمان مرتفع شده و از نیصورت متعجب شده پرسید که اشنائی یا بیگانه
گفت از شما نیستم گفت مگر از امت مرحومه گفت بلی راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسی جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسالک ام تسالنی یعنی من پرسم از
تو یا تو پرسی از من موسی گفت ذاک الیک اختیار ترا است راهب گفت من پرسم
امام فرمود هر چه خواهی بپرس راهب گفت او شما میگوئیم که در بهشت درختی هست که انرا طوبی گویند

و ما نگوییم که اصل آن درخت طوبی است و زعم شما آنکه در منزل محمد است و علی کلا التقدیرین
در بهشت بقعه و غرفه نیست که شاخه از آن درخت نیست اکنون بگو که مثال آن در دنیا چیست
امام گفت مثال آن در دنیا آفتاب است که چون بوسط السما رسد در هیچ بقعه نباشد که شعاعی
از شعاع آن در آنجا نیفتد راهب گفت راست گفتی و درست فرمودی نیکو سفتی و از هر جانب او را تحسین
بر آمد باز پیر دیر پرسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب
بخورند و از مطعومات و مشروبات کم نشود اگر میدانی بگو که مثال آن در دنیا چیست امام گفت
مثال آن در دنیا کتاب خدا است عز و جل که هر چند اهل تفسیر و تاویل در بطون آن سخن گویند و در
حقایق آن نکتها پردازند با تمام نرسد همچنان بر حیثیت خود باشد راهب استحسان نمود
و گفت ما و شما میگوییم که اهل بهشت طعام و شراب بخورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال
آن در دنیا چیست امام جواب داد که مثال آن در دنیا جنین است که در شکم مادر از طعام و شراب
که مادر خورد او را نصیب باشد و بول و غایط از وی صادر نگردد راهب گفت راست بیان کردی
اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است یا سیم امام گفت از هیچکدام بلکه زبان بنده مومن است
که در بهشت بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر بپرسم که در
جواب آن فرو مانی امام گفت اگر جواب با صواب بگوییم بدین مادرای گفت بلی و برین عهد کردم
آنگاه راهب گفت مرا خبر ده از آن دو برادر که در یکشب از مادر متولد شدند بیکروز بجوار رحمت الهی
پیوستند و در حین موت آن دو برادر یکی دو صد و بیست سال عمر داشت و دیگری صد سال امام در جواب
گفت آن دو برادر یکی عزیر بود و دیگری عزره بود پسران شرخیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
پنجاه سال که با هم بسر بردند عزیر روزی بهیمی بر رفت و با وی قدری انجیر و انگور و عصیر و شیره بود گذارش
بر قریه از قرای شام افتاد که خدای تعالی اهل آنرا هلاک کرده و قریه را ویران ساخته بود و عزیر
بر ویرانهای آن نظر کرد و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها پس در آنجا بخواب رفت و باری تعالی روح
او را قبض نمود و حمار او را از چشم مردمان پنهان داشته و نگاه داشت او را از سباع و وحوش
و [illegible] و آن طعام و شراب همچنان تازه ماند که هیچگونه تغیر بدان راه نیافت و مردم
آن قریه هلاک شده و بعد از وفات عزیر [illegible] سال حق تعالی [illegible] آن قریه را آباد ساخت و بعد صد سال

عزیر را زنده گردانیدند و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم لبثت یعنی چقدر درنگ نمودی جواب داد
که لبثت یوما او بعض یوم یعنی توقف نمودم روزی یا بعض روز دران تردید در جواب بواسطهٔ ان بود که اول
پنداشت که افتاب غروب کرده است بنابران گفت که یکروز متوقف بودم و چون ملاحظه نمود که خورشید
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز درنگ کردم انفرشته گفت که بل لبثت مائة عام فانظر
الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک یعنی بلکه توقف نمودی صد سال به بین بسوی
طعام و شراب خود که نپوسیده و بنگر بسوی خر تو و چون عزیر نظر بر استخوانهای پوسیده مرکب خود
انداخت دید که عظام ان باهم متصل شده و اعصاب و عروق و لحم بروی رستن گرفت بعد ازان
قادر مختار پوست در وی پوشانید قال الله تعالی انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر انگاه عزیر برخاست و سوار شده بخانه آمد و با برادر خویش
عزیر پنجاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یک روز ... وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن باتمام رسانید راهب گفت هر چه گفتی راست گفتی من
گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد بنده و رسول ... ست و حضار مجلس نیز موافقت راهب ایمان
اوردند در تحفه اثنا عشریه در کید هشتاد و دوم اورده و حکم بصحت برین قصه نموده که لما دخل ابوحنیفه المدینه
زار قبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم اتی دار الصادق فنظر خرج ابنه موسی وهو صغیر فقام له
ابوحنیفه ثم قال این یضع الغریب حاجته فی بلدکم فاجاب یتوارا خلف الجدار و یتوقی اعین الجار
و شطوط الانهار و مساقط الثمار ولا یستقبل القبلة ولا یستدبرها ثم یضع حیث شاء فقال ابوحنیفه
الله اعلم حیث یجعل رسالته ترجمه ان این باشد وقتیکه داخل شد ابوحنیفه در مدینه زیارت کرد قبر نبی صلی الله
علیه وسلم باز آمد بخانه صادق رضی الله عنه پس نشست منتظر بر امدن او پس بر امد پسر او ... انگاه اندک سال
بود پس ایستاد و تعظیم وی کرد باز او را گفت کجا قضا کند غریب حاجت خود ... جواب داد او را ...
پس دیوار و بپرهیزد از چشم همسایه و ... و ... قبله پشت کند و قبله ...
قضای حاجت کند هر جا که خواهد پس گفت ابوحنیفه خدا بهتر میداند جائیکه مقرر کند رسالت خود را ...

اما کرامات و خوارق عادات او

در شواهد النبوة و روضة الاحباب و از کتب معتبره در صواعق و اخبار الدول القرمانی اورده که ابن جوزی از شقیق بلخی ... روایت میکند

که گفت در تاریخ تسع و اربعین و مائة از هجرت بداعیه حج بیرون آمدم چون بقادسیه رسیدم جوانی
دیدم خوب روی گندم گون بالای جامهای خود پشمینه پوشیده و شمله برکتف زده و نعلین در پا کرده و از
میان مردمان بیرون آمده و تنها نشسته با خود گفتم این جوان از صوفیه مینماید همانا که میخواهد که درین راه
برگردن مسلمانان بار باشد بروم و ویرا سرزنش کنم تا ازین باز ایستد چون نزدیک وی رسیدم
فرمود که یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم پس مرا بگذاشت و برفت با خود گفتم این عجب کاری
شد نام مرا و ما فی الضمیر مرا بگفت هر اینه بنده ایست صالح بوی رسم و از وی بحلی خواهم هر چند تیز برفتم بوی
نرسیدم چون بمنزل دیگر رسیدم دیدم که در نماز است لرزه بر اعضای وی افتاده و اشک
از چشمهای وی روان شده گفتم بروم و از وی بحلی خواهم صبر کردم تا فارغ شد چون روی بوی
نهادم گفت ای شقیق بخوان این ایت را که انی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی
پس مرا بگذاشت و برفت گفتم این جوان از ابدال است دو بار شد که از سر باطن من خبر میدهد
چون بمنزل دیگر که انرا زباله میگفتند رسیدم دیدم که بر سر چاهی ایستاده و در دست وی
رکوه ایست میخواهد که اب بگیرد ان رکوه از دست وی در چاه افتاد باسمان نگریست و گفت

	انت ربی اذ ظمئت المار		وقوتی اذ اردت الطعاما	

اللهم سیدی ما لی غیرها فلا تعدمنیها والله دیدم که اب چاه بالا آمد دست دراز کرد و رکوه را پر اب کرفت
و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گذارد بعد ازان بجانب توده از ریگ میل کرد و بدست خود ریگ
میگرفت و در رکوه میریخت و می جنبانید و می اشامید پیش وی رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم
مرا طعام کن از زیادتی انچه خدای تعالی ترا انعام کرده است گفت ای شقیق همه نعمتهای
خدای تعالی چه ظاهر و چه باطن بما میرسد ظن خود را با خدای تعالی نیکو گردان بعد ازان رکوه را
بمن داد بیاشامیدم سویق و شکر بود والله که هرگز ازان خوشتر و لذیذتر چیزی نیاشامیده بودم
سیر شدم و سیراب گشتم چنانکه چند روز مرا بطعام و شراب حاجت نیفتاد بعد ازان ویرا ندیدم
تا انکه چون بمکه رسیدم دیدم که در نیمه شب در نماز ایستاده بود بخشوع تمام و زاری و گریه میکرد همه
شب چنین بود چون صبح دمید نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت در پی وی برفتم دیدم که
بر خلاف انکه در راه بود ویرا موالی و خدم بودند و مردمان گرد وی در آمدند و بر وی سلام

سیکتند پرسیدم کہ کیست گفتند موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین گفتم
عجائب و غرائب از مثل این سید عجیب و غریب نیست چنانچہ مخفی نماند کہ مدت شب تا مدت نماز نسبا دون تمام شب گریہ و زاری
کرد رائیدن انقدر مضمون سرخ شواہد و روضۃ الاحباب زیادہ است در دیگر کتب مذکور نیست و نام منزل گرگر
کر بالا است در صواعق مذکور است و در دیگر کتب مذکورہ مذکور نیست فقط در روضۃ الاحباب آمدہ کہ غلام علی بن موسی الرضا
رضی اللہ عنہ بود نقل کردہ کہ گفت روزے اسحاق بن عمار درآمد و نزد موسے بن جعفر نشست
دوران وقت شخصے از مردم خراسان نیز اذن دخول طلبید و بمجلس شریف رسیدہ بانجناب بلغتے
تکلم نمود کہ بکلام طیور مشابہت داشت و مثل آن مسموع نشدہ بود امام کاظم رضی اللہ عنہ بہمان زبان او را
جواب دادہ اسحاق آنجناب را گفت من ہرگز تا امروز این کلام نشنیدہ بودم امام فرمود کہ این کلام
اہالے چین و تبت است پس گفت اے اسحاق تعجب نمودے ازین اسحاق گفت محل تعجب است
فرمود کہ ترا خبر دہم از آنچہ ازین عجیب تر باشد بدرستیکہ امام میداند منطق الطیر و نطق ہر ذی
روح را کہ ایزد تعالے او را خلق کردہ است و مخفی نیست بر امام چیزے و فیما انبانا عن مفضل بن
عمر کہ چون صادق رضی اللہ تعالے عنہ وفات یافت و عبد اللہ بن جعفر بخلاف وصیت پدر دعوی
امامت کرد کاظم رضی اللہ عنہ ہیزم بسیار در ساحت سراے خویش جمع ساختہ عبد اللہ را طلب
داشت و فرمود تا آتش در آن ہیزم ہا زدند تا ہمہ ہیزم سوختہ شدہ خاکستر گشت آنگاہ موسے برخاست
با اثواب خویش درمیان آتش درآمدہ بنشست و بجانب حاضران متوجہ شدہ آغاز بکلام نمود
و بعد از ساعتے از آنجا بیرون آمدہ جامہ خود را بیفشاند و بمجلس رجوع کردہ عبد اللہ را گفت اگر تو گمان
مے بری کہ امامت بعد از پدر تو رسیدہ بنشین درین آتش چنانکہ من نشستم راوی گوید کہ رنگ عبد اللہ
از شنیدن این سخن متغیر گشتہ برخاست و از مجلس کاظم رضی اللہ عنہ بیرون رفت و در شواہد النبوۃ آوردہ
کہ ہارون الرشید علی بن یقطین را جامہ ہاے فاخر داد و از آنجملہ دراعہ بود از خز سیاہ زربفت علی بن
یقطین بنا بر کمال محبت کہ نسبت بر کاظم رضی اللہ عنہ داشت چیزے از اموال و جامہا فزود و ہمہ
را پیش وے فرستاد ہمہ را قبول کرد جز دراعہ را کہ رد کرد و گفت کہ این را نگاہ دار کہ ترا بکار آید بعد از ان
بچند روز علی بن یقطین بر یکے از غلامان خود غضب کرد و از پیش ساخت آن غلام پیش رشید آمدہ گفت
کہ سید من موسے بن جعفر را امام میداند و براے وے مال بسیار میفرستد از آنجملہ دراعہ است

که امیرالمؤمنین وی آنرا اکرام و احترام کرده است چون رشید آنرا شنید غضب بروی مستولی
شد فی الحال گماشته بطلب وی فرستاد چون حاضر شد از وی پرسید آن دراعه را که ترا
پوشانیده بودم چه کردی گفت نزدیک منست یا امیرالمؤمنین فرمود که وی را حاضر کن غلامی را طلبید
و گفت بفلان خانه رو و از سرای من کلید آنرا از فلان کنیزک بطلب و در آنخانه صندوقیست و
سر آنرا بگشای و در آن صندوق ظرفی است سر بمهر آنرا بیار غلام زود آن ظرف را حاضر کرد رشید
فرمود تا مهر آنرا برداشتند آن دراعه را دید بوی بیاض خوش مطیب ساخته غضب وی فرونشست
و گفت این را بجای وی باز فرست و خوش باش که من بعد سخن هیچکس را در حق تو نخواهم شنید و
از آنجمله آنست که شخصی گفته است که در کرت اول که مهدی کاظم را رضی الله عنه ببغداد طلبید مرا فرمود
که بعضی از حوائج را از بازار بخرم چون بمن نظر کرد مرا بسیار مغموم و محزون دید گفت ای فلان چیست که ترا
مغموم می بینم گفتم چون مغموم نباشم که پیش این ظالم میروی و معلوم نیست که سرانجام چه خواهد بود فرمود که هیچ
باکی نیست که در فلان ماه و فلان روز باز خواهم آمد تو در اول شب منتظر من می باش دایم ماه
و روز می شمردم تا آن روز که موعود بود رسید انتظار میبردم تا نزدیک غروب هیچکس را ندیدم شیطان
وسوسه در خاطر من انداخت ترسیدم که شکی در دل من راه یابد اضطرابی عظیم در من افتاد ناگاه دیدم
که از جانب عراق سیاهیی پیدا آمد و کاظم رضی الله عنه در پیش آن سیاهی بر بغله سوار آواز داد که ای
فلان گفتم لبیک یا ابن رسول الله فرمود که نزدیک بود که شکی در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم الحمد لله
که از این ظالم بسلامتی خلاص شدی فرمود که یکبار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیابم و از آنجمله آنست که
دیگری گفته است که در مدینه مجاور بودم و خانه بکرایه گرفته بودم ملازمت مجلس کاظم رضی الله عنه می کردم
روزی باران عظیم می آمد احرام ملازمت وی بستم چون بروی در آمدم و سلام کردم جواب داد
فرمود که ای فلان بخانه خود باز گرد که خانه تو بر بالای متاع تو فرود آمده است باز گشتم و دیدم که خانه فرود
آمده است جمعی بکرایه گرفتم تا متاع مرا از زیر خاک بیرون کردند هیچ چیزی گم نشد مگر مطلی چون بامداد
پیش وی آمدم فرمود که هیچ چیز از خانه تو گم نشد گفتم مگر مطلی که بآن وضو میساختم زمانی سر در پیش افکند پس
سر برآورد و گفت که گمان می برم که تو آنرا جائی فراموش کرده بروی و از کنیزک صاحب سرای سؤال
کن و بگوی که مطلی را تو برداشته بمن باز ده که تو باز خواهد داد چون باز گشتم پیش کنیزک صاحب

سرای آمدم و گفتم مطلبی فلان جاے فراموش کرده بودم تو هرا امده و برداشته بمن باز ده که میطلبم
که وضو سازم فی الحال برفت و بیاورد و ازانجمله انست که دیگرے گفته که در ان وقت که وی را ببصره می بردند
نزدیک بمداین با وی در کشتی نشستم و در عقب ما کشتی بود که در وے زنی بود که با شوهر خود زفاف
کرده بود و در انجا شور و غوغاے بود فرمود که اینچه شور است گفتیم که عروس را مے برند چون ساعتی برآمد
شنیدیم که فریادے برامد پرسید که این فریاد چیست گفتند که ان عروس خواسته است تا از کشتی
آب بردارد و دستوانه زرین از دست او در آب افتاده است فریاد کرده است فرمود که کشتی
را نگاه دارید نگاه داشتند دیگر فرمود که ملاح ایشان را نیز بگوئید کشتی ایشان نیز نگاه دارند نگاه داشتند
بکنار کشتی امد و در زیر لب چیزے بخواند پس فرمود که ملاح ایشان را بگوئید تا فوطه بندد و باب درآید و آن
دستوانه بگیرد چون نظر کردیم ان دستوانه بر روے زمین می نمود و اندک آبی بر بالاے آن ملاح در آمد و آنرا
بگرفت و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که یکے از اصحاب صد دینار با من همراه کرد که بپیش کاظم رضی الله عنه
برم و مرا نیز چیزے بود چون بمدینه رسیدیم آب بر خود ریختیم و بضاعت خود را شستیم و ازان اندازه
مشک سود و بر انجا پاشیدیم چون بضاعت اندر را شمردم نود و نه دینار بود دیگر باره شمردم همان بود یک دینار
دیگر از خود بشستم و بان ضم کردم و در بصره کردم چنانکه در شب بروے آمدم گفتم جان من فداے تو باد ترا
بضاعتے دارم که بان تقرب میجویم بخداے تعالی گفت بیار و تا نیز خود پیش وے بردم پس گفتم مولانا
فلان کس چیزے با من همراه کرده است گفت بیار صد دینار را پیش وے بردم فرمود که بر زمین بنه
بریختم بدست خود آنرا پراگنده ساخت و دیناری مرا جدا کرد فرمود که وے آن را بتمام کرده است نه عدد
را وازانجمله انست که دیگرے گفته است که علی بن یقطین و کس دیگر مرا گفتند که بکوفه رو و فلانے را با خود همراه
کن و در راحله بخر هدیه و اموال را و این مکتوبات را بموسے بن جعفر برسانید من بکوفه رفتم و با دو کس و راحله
خریدم چون بمدینه نزدیک رسیدیم جائے فرود آمدیم و چیزے میخوردیم ناگاه دیدیم که موسے بن جعفر بر بغله
سوار ظاهر شد برخاستیم و بر وے سلام کردیم فرمود که بیارید انچه با شما است هرچه داشتیم پیش
بردیم پس مکتوبات را بوے دادیم مکتوبی چند از آستین خود بیرون کرد فرمود این جواب هاے
مکتوبات شما است باز گردید در حفظ خداے تعالی گفتیم که زاد ما تمام شده است و مدینه نزدیک
است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی الله علیه وسلم بکنیم و توشه نیز برداریم فرمود که با شما

هیچ زاد باقی مانده است گفتیم نه فرمود که پیش آرید پیش آوردیم از ان بدست مبارک خود گرفت فرمود که این
زاد شما تا بکوفه بسنده است بازگردید در حفظ خدای تعالی باز گشتیم و ان زاد تا بکوفه ما را بسنده بود والله اعلم
و از انجمله انست که وی را چون زهر دادند فرمود که مرا امروز زهر دادند فردا بدن من زرد خواهد شد پس نصفی
از وی سرخ خواهد شد و پس فردا سیاه خواهد شد انگاه خواهم مرد و چنان شد که فرموده بود و یحیی
بن خالد برمکی در رطب زهر داد بفرموده هارون الرشید و در صواعق آورده که سندی بن شاهک
بفرموده هارون سم در طعام او کرد و بعضی بر انند که سم در رطب کرد و تب کرده بعد از سه روز وفات
یافت و مدت عمرش شصت و پنجسال بود و فی مروج الذهب قبض موسی مسموما ببغداد و باعتقاد بعضی
شیعه سرب در حلق او ریختند بدان سبب وفات یافت شاید همه بوقوع آمده باشد والله اعلم
بحقیقة الحال اما نقش خاتم وی علی حیدر بوده است کذا فی روضة الاحباب ۔

علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنه در شواهد النبوة آورده که وی امام هشتم است و فی تاریخ
ابن خلکان هو احد الائمة الاثنا عشر علی اعتقاد الامامیة و کنیت او ابوالحسن است و لقب او رضا
است و فی اخبار الدول للقرمانی صابر و زکی نیز از القاب او است و در روضة الصفا آورده که
که مرتضی نیز لقب او است و فی روضة الاحباب وفا نیز لقب او است پس نام او علی و کنیت
او ابوالحسن و لقب او رضا و صابر و زکی و مرتضی و وفا نام رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر المؤمنین
علی مرتضی است رض در شواهد آورده که از کاظم رضی الله عنه آورده اند که فرموده است که او را عطا داده‌ام کنیت
خود و فی الشواهد و الروضة الاحباب نقلا عن فصل الخطاب قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی
الله عنه ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه بولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله
عز و جل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه و رضی من بین ابائه الماضین بذلک
لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا
واذا خاطبه قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادة علی الرضا یوم الجمعة فی بعض
شهور سنة ثلث و خمسین و مائة بالمدینة و قیل بل ولد سابع شوال و قیل ثامنه و قیل سادسه
سنة احدی و خمسین و مایة و فی روضة الاحباب بروایت اکثر علما ولادت او در ذی الحجه
سنه ثلث و خمسین و مائة بمدینه اتفاق افتاد و فی روضة الصفا ولادت او در سنه ثمان و اربعین

ومائتہ و بقول بانہ ولد لاحدے عشر لیلۃ خلت من ذی القعدہ یوم الجمعہ سنۃ ثلث وخمسین ومائتہ و فی الشواہد
ولادت او در مدینہ بود روز پنجشنبہ یازدہم ربیع الاخر سنۃ ثلث وخمسین ومائتہ بعد وفات جد الصادق
بخمس سنین و قیل غیر ذلک و در منتخب السیر آوردہ کہ ولادت علی رضا روز پنجشنبہ یازدہم ذی قعدہ
سنۃ احدی وخمسین ومائتہ بمدینہ بودہ و وفات او روز دوشنبہ ہفتم شوال سنۃ ثلث ومائتین
بطوس بودہ باین تقدیر عمر او پنجاہ و یکسال و دہ ماہ و بست و ہفت یا شش روز باشد چنانچہ خود
صاحب منتخب بدان تصریح نمودہ پس در تاریخ وسن رضا ولادت او چند قول آمد جمعہ یا پنجشنبہ یا سہ سنۃ
اربع روز جمعہ است شہر ذی الحجہ یا ذی القعدہ یا ربیع الاخر یا شوال اربع یازدہم ذی الحجہ است سنۃ
ثلث وخمسین او احدے وخمسین او ثمان واربعین ومائتہ الاول ہو الاصح اما وفات او در شواہد
آوردہ کہ وفات وے در ولایت طوس بودہ است در قریہ سناباد از روستاق نوقان و قبر وے
در قبلہ قبر ہارون الرشید است در قبہ کہ سراے حمید بن قحطبۃ الطائی است ذلک فی شہر رمضان
لتسع بقین منہ یوم الجمعۃ سنۃ ثمان ومائتین و فے روضۃ الاحباب سنۃ ثلث ومائتین و قیل سنۃ
ثمان ومائتین و فے منتخب السیر یوم الاثنین سابع شوال سنۃ ثلث ومائتین در طوس بودہ و فی تاریخ
ابن خلکان توفے فے اخر صفر سنۃ اثنین ومائتین و قیل بل توفے خامس ذی الحجہ و قیل ثالث
عشر ذی القعدہ سنۃ ثلث ومائتین بمدینہ طوس و صلی علیہ المامون و دفنہ ملاصق قبر ابیہ الرشید
مختار راقم حروف روز جمعہ بستم یا بست و یکم رمضان سنۃ ثلاث ومائتین بود برین تقدیر عمر شریفش
چہل و نہ سال و نہ ماہ و دیگر روز کم و بیش باشد علی ارجح الاقوال گر در روضۃ الاحباب گفتہ کہ عمرش
چہل و ہشت سال و بقول اصح قریب پنجاہ سال و فے اخبار الدول عمرہ خمس وخمسون سنۃ واللہ اعلم
در روضۃ الاحباب گفتہ کہ علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج سالہ و در وقت وفات امام کاظم سی سالہ بود
واللہ اعلم و در سبب وفات وی اختلاف است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موتہ انہ اکل عنباً
فاکثر منہ و قیل بل کان مسموماً فاعتل منہ و مات رحمہ اللہ تعالے ما بقیہ قصہ وفات او در فصل ولی عہدے
او خواہد آمد انشاء اللہ تعالے و در شواہد و روضۃ الاحباب آوردہ کہ مادر وی باتفاق مورخین ام ولد
بودہ است و لہا اسماء منہا اروے و نجمہ و سمانہ و ام البنین و استقر اسمہا علی تکتم و فی روضۃ الاحباب
نقلاً عن حافظ عبد العزیز کہ نامش سکینۃ نوبیہ بودہ و بعضے خیزران مویہ گفتہ اند و لقبش شقرا است

وغیر ذلک وفی الشواهد و روضة الاحباب گویند که وے کنیزک حمیده بود مادر کاظم رضی الله عنه شبے حمیده
مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخواب دید فرمود که حمیده را به پسر خود موسے بخش که زود باشد که از وی فرزندے
بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنه روایت کنند که گفت چون بمن حامله شدم
هرگز از خود ثقل حمل در نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم هول و هیبت بر من غلبه
میکرد چون بیدار میشدم هیچ آواز نمے آمد و در زمان ولادت دستها بر زمین نهاد و روے باسمان
کرد و لب مبارک مے جنبانید چنانکه کسے سخن گوید و مناجات کند و هشام بن احمد که از خواص کاظم رضی الله
عنه بود روایت کرده که مرا گفت که هیچ دانستهٔ که از تاجران مغرب کسے آمده است گفتم ندانسته ام
فرمود که آمده است با وے سوار شدیم و برفتیم تا بان مغربے رسیدیم هفت کنیزک بر ما عرض کرد هیچ
کدام را قبول نکرد فرمود که دیگر عرض کن گفت دیگر نمانده است مگر کنیزک بیمار است فرمود چه شود که ویرا
عرض کنی قبول نکرد پس باز گشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگوی که غایت ثمن وے
چیست هر چه بگوید بان بخر پیش وے رفتم گفت از چنین و چنین کم نمیکنم گفتم که بانچه گفتے خریدم گفت که
تو فروختم اما بگوی که آن مرد که دی با وی همراه بود وے کیست گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام قبیله
بنی هاشم گفتم بیش ازین نمیدانم ظاهر اراده اخفا داشته گفت ترا خبرے بگویم چون این کنیزک را از اقصاے
بلاد عرب خریدم زنے از اهل کتاب مرا دید گفت این کنیزک چیست گفتم کنیزکے است که از براے خود خریده
ام گفت این کنیزک از آن چنین نیست که از آن تو باشد میباید که این نزدیک بهترین اهل ارض باشد
که از وے در اندک وقتے فرزندے پیدا آید که از شرق تا غرب مثل وے نباشد راوی اسے
گوید که چون ویرا آوردم اندک روزگارے پیش وے بود که رضا رضی الله عنه متولد شد میگوید
مولف که توفیق باین دو روایت باین صورت میشود که گوئیم که امام موسے کاظم رضی الله عنه اولا ان جاریه حسب
فرموده مادر خود براے خدمت مادر خود حمیده خریده بود بعد ازان حمیده حسب فرموده پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ان جاریه را به پسر خود موسے بخشید بعد ازان امام رضا متولد شد والله اعلم بحقیقة الحال

اما مناقبه فی الشواهد و نیز روضة الاحباب عن موسے الکاظم رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی
الله علیه وسلم فی المنام و امیر المومنین علی معه فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنک
ینظر بنور الله عز وجل ینطق بحکمة یصیب ولا یخطئ و یعلم ولا یجهل قد ملئ حکماً و علماً یعنی روایت است

از موسی کاظم که گفت دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خواب امیرالمؤمنین علی رضا با وی بود پس گفت ای من رسول الله
صلعم علی پسر تست نظر کند بنور خدای عز وجل و بگوید از حکمت او تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
جهالت نکند تحقیق پر کرده شده است از حکمت و علم و فی روضة الاحباب که اقارب و اجانب
از مشرق تا مغرب بر وفور علو شان و سمو مکان ان امام والا احسان اتفاق داشته اند و دانی
و اقاصی و ادانی بلکه جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخر ان حمیده ماثر بر صحائف ضمائر نگاشته
اند و می نگارند کرامتش از هر چه تصور توان کرد زیاده بود مخفی نماند که مراد از جمیع افراد انسان معتقدان خاندان
نبوت باشند ذکر الکل ارادة البعض گرفته باشند و فی اخبار الدول للقرمانی کان رضی الله عنه
قلیل النوم کثیر الصوم وکان جلوسه فی الصیف علی حصیر و فی الشتاء علی جلد شاة و بود رضی الله عنه
اندک خواب و بیشتر روزه دارنده و بود در روز گرما نشست او بر بوریا و در سرما بر پوست گوسپند
و در صواعق اورده که علی رضا رضی الله عنه اعلم و اکمل و اجل قدر بود و ازین جهت بود که مامون خلیفه
تعظیم و اجلال او بسیار می نمود و او را دوست می داشت و دختر خود را در نکاح او در اورده و در
مملکت خود شریک ساخت چنانچه تفصیل آن خواهد آمد و معروف کرخی که او استاد سری سقطی بود
بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و فی میزان الذهبی علی بن موسی بن جعفر
بن محمد الهاشمی العلوی الرضا عن ابیه عن جده قال ابن طاهر یاتی عن ابیه بعجائب قلت انما
الشان فی ثبوت السند الیه والا فالرجل قد کذب علیه و وضع علیه نسخة سائرة کما کذب علی جده الصادق فروی عنه ابو الصلت
الهروی . احد المتهمین و لعلی بن مهدی القاضی عنه نسخة و لابی احمد عامر بن سلیمان الطائی عنه نسخة کبیرة و لداود بن سلیمان
القزوینی عنه نسخة مات سنة ثلث ومائتین قال ابو الحسن الدارقطنی انا ابن حبان فی کتابه
قال علی بن موسی الرضا یروی عن ابیه عجائب یهم و یخطی و فی تقریب العسقلانی
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الهاشمی یلقب بالرضا بکسر الراء و فتح المعجمة صدوق
والخلل ممن روی عنه من کبار العاشرة مات سنة ثلث ومائتین ولم یکمل الخمسین ـ
و فی الخلاصة علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو الحسن الرضا
عن ابیه و عنه عبد السلام بن صالح و جماعة عدة نسخ و کان سید بنی هاشم و کان المامون یعظمه و یجله
و عهد له بالخلافة و اخذ له العهد مات مسموما بطوس و مشهده بها معروف ـ

در صواعق و اخبار الدول للقرمانی نقلا من تاریخ نیشاپور آورده که امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه چون به نیشاپور
آمد بازار نیشاپور شکسته شد و جمیع خلایق جهت زیارت وی بیرون آمدند و امام جهت دفع آفتاب
پرده بر سر کشیده بود که هیچکس وی را نمیدید و از جملهٔ اکابر علما و محدثین دو شیخ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی
دران شهر بودند ایشان با خلقی بی نهایت از طلبهٔ علوم و اهل حدیث بملازمت آنحضرت شتافته التماس
نمودند که روی مبارک خود را بایشان نماید و حدیثی از آبا و اجداد خود جهت ایشان روایت کند بعد از تضرع
بسیار امام قبول این معنی نموده استری شهبا که بران سوار بود باز داشت و غلامان را امر فرمود تا پرده
از روی مبارکش بر داشتند و چشم خلایق را بر رویت طلعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
چون بر دو گیسوی وی که بر دوش مبارک خود انداخته بود افتاد تضرع و زاری در آمدند بعضی گریه و فریاد مینمودند و بعضی
خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسه میدادند آنگاه علما فریاد بر آوردند و گفتند ای معاشر
ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم که هر دو حافظ حدیث بودند
باز اعادهٔ التماس خود نمودند امام گفت خبر داد مرا پدرم موسی کاظم از پدر خود جعفر صادق و او از پدر خود محمد باقر از پدر خود
زین العابدین علی بن الحسین از پدر خود حسین و او از پدر خود امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی یعنی لا اله الا الله که
کلمهٔ توحید است بمنزلهٔ حصاریست از جانب من هر کسکه این کلمه خالصاً لله گفت در حصار من داخل شد
و هر کسکه در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد ازان امر فرمود تا پرده انداختند و روان
شد مروی است که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند قریب به بیست
هزار میشد و در روایتی آنکه حدیثی که دران وقت روایت کرد این حدیث بود که الایمان معرفة بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد میگوید فقیر که شاید هر دو حدیث بگوید
گفته باشد هر یکی حدیثی نقل نمودند از امام احمد حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد بر مجنونی
میخواندم هر آینه ازان مرض خلاص میشد در ساله منتقد فی اخبار الدول للقرمانی قال الثعلبی
اتصل هذا الحدیث بهذه السند ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فروی
بعد موته فقیل ما فعل الله بک قال غفرلی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی بان محمد رسول الله انتهی

ومثل این حدیث کہ مروی است مسلسل بسند ائمہ اہلبیت علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و
نیز صفۃ الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بنہ اشیخ ملا علی قاری در شرح شفاے قاضی عیاض آوردہ
قال التلمسانے ہذا اسناد شریف لانہ مروی عن اہل البیت ومثلہ الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتے قال فیہ الائمۃ الاسناد لو ذکر علی ذی علۃ او حمی البری او علی مصاب
لافاق دورتی بہ ما سوع لبری یعنے این اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت ائمہ
اسناد گفتہ اند اگر یاد کردہ شود بر مریضے ہرآئینہ شفا یابد یا اگر بر صاحب تب زدہ ہرآئینہ افاقہ میسر یابد
واگر تعویذ نویسند بر آفت زدہ ہرآئینہ نجات یابد بعد در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضا رضہ
از پدر خود موسے کاظم روایت دارد وازوے ابو الصلت الہروے ویعلے بن مہدے القاضے
وابے احمد عامر بن سلیمان الطائی وابی داؤد بن سلیمان القزوینے واکا فندا ابو ذرعۃ الرازی والحافظ
محمد بن اسلم الطوسے وعبد السلام وجمع کثیر ومیگوید فقیر احتمال دارد کہ پسران وبرادران آنجناب نیز ازوی
روایت دارند وآنجناب نیز از اعمام خود ودیگر مشایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
است دران تصریحے بدان نکردہ واللہ اعلم در شواہد النبوۃ در روضۃ الاحباب از مولف راوندی نقل
کردہ کہ ابو اسماعیل سندی گفت کہ شنیدم ومرا رسید کہ خدای تعالی را حجتے است در میان عرب
از سند بقدم طلب بیرون آمدم مرا بعلی الرضا رضہ دلالت کردند پس بملازمتش رفتہ بزبان سندی بروی
سلام کردم زیرا کہ عربی نمیدانستم وامام بہمین زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلغت سندی بروی عرض
کردم بہمان لغت جواب شنیدم دران اثنا عرض کردم کہ من در سند استماع نمودم کہ حضرت ایزد را
حجتے است در عرب وبطلب او از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسیدی بمطلوب ومنم آنکس بپرس
ہرچہ میخواہی پس من ہرچہ ارادہ داشتم ازوے سوال کردم ودر وقت برخاستن گفتم کہ من بلغت عرب
دانا نیستم میخواہم کہ دعا کنی تا خداے تعالی بدان زبان ملہم گرداند تا با اعراب بعربے سخن توانم گفت پس
دست خود را بر ہر دو لب من مالید از ان وقت بلغت عربی متکلم شدم ونیز در روضۃ الاحباب من ابی
الصلت نیاں الہروے کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہ با مردم سخن مے کرد بلغات ایشان و واللہ کہ امام رضا
فصیح ترین مردم بود ودانا ترین ایشان بہر زبانے ولغتے ومن روزے او را گفتم کہ یا ابن رسول اللہ من
تعجب میکنم از معرفت تو بلغات مختلف پس گفت یا ابا الصلت انا حجۃ اللہ علی خلقہ وینبغوا اندکہ از بدتعالے

کسے را بر غلق خود حجت سازد کہ عارف بلغات ایشان نباشد یا تجویز رسیدہ است کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت او تنیا فصل الخطاب در فصل الخطاب الا معرفۃ اللغات و در شواہد النبوۃ آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ عزیمت حج کردم جارِیہ من برائے من دو ثوب ملحم ترتیب کردہ بود کہ دران احرام بندم چون وقت احرام رسید مرا در خاطر دغدغہ پیدا شد کہ احرام در ثوب ملحم جائز است یا نے ترک ان کردم و جامہ دیگر پوشیدم چون بمکہ رسیدم بسوے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کردم و ہمراہ ان چیز با بوے فرستادم و فراموش کردم کہ درانجا از وے سوال کنم کہ احرام در ثوب ملحم جائز ہست یا نے باوجود انکہ در خاطر داشتم چندان برنیامد کہ قاصد آمد و جواب مکتوب من اوردہ در آخران نوشتہ کہ ہیچ باکے نیست اگر محرم جامہ ملحم پوشد انتہی و انجناب مدت العمر بر جادہ شریعت مستقیم بود و چیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز از انجناب منقول نشدہ و سلاسل جمیع طرق اولیاء اللہ بغیر چشتیہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن بصری با میر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ میرسانند بانجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار است بعضے ازان مذکور شد و ما بقے در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالے۔

اما ولی عہدی انجناب در زمان مامون عباسے در تاریخ الخلفا للعلامہ جلال الدین السیوطی فی سنۃ احدے و ما تین خلع المامون اخاہ المؤتمن من العہد و جعل ولی العہد من بعدہ علی الرضا ابن موسے الکاظم بن جعفر الصادق حملہ علی ذلک افراطہ فی التشیع حتے قیل انہ ہم ان یخلع نفسہ و یفوض الامر الیہ وہو الذی لقبہ الرضا و ضرب الدراہم باسمہ و زوجہ ابنتہ و کتب الے الافاق بذلک و امر بترک السواد و لبس الخضر فاشتد ذلک علی بنی العباس جداً و خرجوا علیہ و بایعوا ابراہیم بن المہدے و لقب المبارک فجہز المامون لقتالہ و جرت امور و حروب و سار المامون الی نحو العراق فلم یشب علے الرضا ان مات فی سنۃ ثلث یعنے در سنہ دو صد و یک خلع کرد مامون برادر خود مؤتمن را از ولی عہدی و نمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسے کاظم پسر جعفر صادق را اوردہ او را برین افراط او در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ ارادہ داشت کہ خلع نماید خود را و تفویض نماید امر بسوے وے و اوست کہ لقب کرد او را رضا و زد دراہم بنام او و تزویج کرد دختر خود را با او و نوشت بسوے افاق بدان و امر کرد بترک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمد این

امر بنی عباس و خروج کردند بر او و بیعت کردند ابراهیم بن مهدی را و لقب کردند مبارک پس تجهیز قتال کرد
مامون و جارے شد انو روحروب و سیر کرد مامون بسوے عراق پس باندک فرصتے علی رضا
وفات کرد در سنه دو صد و سه و ستے تاریخ ابن خلکان و کان المامون زوجه علی الرضا
ابنته ام حبیبه سنے سنة اثنتین و مائتین و جعله ولی عهده و ضرب اسمه علی الدنانیر و الدراهم و کان
السبب فے ذلک انه استحضر اولاد العباس الرجال منهم و النساء و هو بمدینة مرو و کان عددهم
ثلثة و ثلاثین الفا ما بین الکبار و الصغار و استدعی علیا المذکور فانزله احسن منزلة و جمع خواص
الاولیاء و اخبرهم انه نظر فے اولاد العباس و اولاد علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام فلم یجد فی
وقته احدا افضل و لا احق بالامر من علی الرضا فبایع له بولایة عهده و امر بازالة السواد من اللباس و
الاعلام و لبس الخضرة و فے الخزاے من بالعراق من اولاد العباس فعلموا ان فی ذلک خروج الامر عنهم فخلعوا
المامون الے اخره یعنے مامون تزویج کرد دختر خود ام حبیبه را در سنه دو صد و دو و ساخت او را ولی
عهد و زد نام او را بر دینار و درم و بود سبب ان که حاضر کرد اولاد عباس را مردان ایشان و زنان
ایشان در شهر مرو بود عدد ایشان از خورد و کلان سی و سه هزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود آورد او را بمقامی
نیکو و جمع کرد براے او خواص اولیاء و خبر کرد ایشان را برستیکه او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
ابن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام پس نیافت در وقت او هیچکس افضل و احق در امر خلافت از علی رضا پس
بیعت کرد براے او بولایت عهد خود و امر کرد بترک سواد از لباس اعلام و استعمال سبز و سعایت نمود
شد این خبر نزد کسانیکه از اولاد عباس بودند در عراق پس دانستند که دران خروج امارت است از ایشان
پس خلع نمودند مامون را الے اخره و فے روضة الصفا که خلاصهٔ ان اینست چون از استیلاے
حسن بن سهل اطراف یمن و حجاز پر آشوب شد و در هر کنجے علویان خروج کردند فضل بن سهل اخبارے
که تعلق ببرادرش داشت با مامون نمیگفت اما میگفت که در هر شهرے شخصے از اولاد علی دعوی
خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کرده هرج مرج بدیار عرب راه یافته تدبیر این فتنه باید کرد پیش
از انکه کار از دست رود و بعد از تقدیم امر مشاورت با بعضے قرار گرفت که مامون شخصے را از
اجله سادات که بعلم و دانش و زهد و ورع سر امد افرینش باشد ولیعهد گرداند تا علویان بقدم تسلیم
و اذعان پیش آمده دیگر تهییج فتنه نکنند و بعد از تامل و تدبر قرعهٔ اختیار بر امام عالیمقدار علی بن موسے

الرضا افتاد که او اولی و احری بفضیلت و تقدم او اعتراف داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی
و سیادت او سخن نداشتند و در سنه مائتین مأمون رجال خود رجاء بن ضحاک و دیگری از مخصوصان
خود را که هر دو بفصاحت بیان و طلاقت لسان از نوادر دوران بودند بطلب امام رضا بمدینه فرستاد
و در این سال هم کسان باطراف و اقطار دیار اسلام روان کرد تا اکثر اولاد عباس را از صغیر و کبیر بمرو
آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب در ظل رایت مأمون مجتمع گشتند و امام
رضا در کنف صحت و سلامت و عزت و حرمت بمرو رسید بعد از آن مأمون باولیای دولت گفت
که هر چند در اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم هیچکس را سزاوارتر بخلافت
از علی بن موسی الرضا نیافتم و چون سخن مأمون در دل خلایق جای گیر آمد او را ولی عهد گردانید
و دختر خود ام الفضل را به پسر وی محمد داد و فرمود تا حاضران موقف خلافت اعلام و اثواب اسود را
برایات و لباسهای سبز مبدل گردانیدند و امثله و احکام بتمامت دیار اسلام فرستاد و حکم کرد
تا تغیر لباس کرده بجای رایات سیاه علمهای سبز نصب فرمایند و دست مبایعت در دامن
متابعت علی بن موسی الرضا زنند تا روز محشر در سایه علم حضرت خیر البشر جای داشته باشند
مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مأمون را بقدم رضا پیش آمدند مگر جمعی از بنی عباس
و بعضی از غلات شیعه ایشان که در بغداد استیلا داشتند و چون آن جماعت خبر ولایت عهد امام رضا
شنیدند بر مأمون برآشفتند و با ابراهیم بیعت نمودند و واقعه ها در پیش آوردند که تفصیل آن در روضة الصفا
مذکور است مگر فضل از مأمون این اخبارات را مخفی میداشت و کسی را یارای آن نبود که با مأمون
بگوید تا روزی امام رضا با مأمون خلوت کرده هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سهل تا این
غایت در بغداد روی نموده بود بشرح و بسط در حیز تقریر آورد و مأمون گفت که فضل با من چنین گفت
که ابراهیم باتفاق حسن بن سهل در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل با تو دروغ گفته و خیانت
کرده سخن اینست که من میگویم مأمون پرسید که هیچکس غیر تو برین قضایا وقوف دارد امام جواب داد
که یحیی بن معاذ و عبد العزیز بن عمران و خلف مصری و فلان و فلان از ثقات و معتمدان تو برین
وقایع اطلاع دارند و مأمون آن جماعت را در سر طلب داشته از ایشان استکشاف احوال نموده همه
متفق الکلمه تصدیق امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون کاهی

حالات واقف گشت عزیمت بغداد نمود وفضل از سعایت اعیان آگاه شده تبادیب ایشان مشغول
گشت وامام رضا شمہ از جرأت فضل بسمع مامون رسانید مامون گفت ہمت من بعد ازین بتدارک
مافات مصروف خواہد بود وبعد از ان مامون بسرخس آمد واز انجا بعد واقعہ فضل بطوس امد ودرانجا
امام رضا از روا فضا بدار بقا رحلت فرمود در شواہد النبوة اوردہ کہ چون مامون بروے عرض خلافت میکرد
وسے قبول نے کرد وابن استدعا وا با مدت دو ماہ بر داشت اخر الامر چون مبالغہ از حد گذشت
دبو عید وتہدید انجامید قبول کرد ودران باب فصلے نوشت ودر اخر آن ثبت کرد کہ الجفر والجامعہ یدلان
علی ضد ذلک وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم الا للہ یقضی الحق وہو خیر الفاصلین لکنے امتثلت امر امیر المومنین
واثرت رضاہ والسد یعصمنے وایاہ ودر روضة الصفا اوردہ کہ خلاصہ ان انیست کہ چون بیعت رضا رضہ برین
نہج قرار یافت کہ بعد از مامون او خلیفہ خواہد شد وہلال عید روے نمود مامون برضا رضہ پیغام فرستاد کہ
بعید گاہ رود ونماز عید وخطبہ رضا رضہ بخواند امام رضا انکار نمود وبعد از اصرار مامون قبول نمودہ گفت
چنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرفت اگر اجازت شود بہمون طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد کہ ارکان دولت واعیان مملکت بر در سرا رضا رضہ صبح حاضر شوند بر طبق فرمودہ او جمعے
کثیر حاضر شدند وزنان وکودکان بر بامہا ودر واقعا قرار گرفتہ انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا
غسل کردہ جامہاے مطیب پوشیدہ دستار بر سر مبارک بستہ علاقہ در پیش ودیگرے درمیان
دو کتف ہمایون خود بگذاشت وعصای بدست گرفتہ فرمود تا جمیع موالے او برین ساز
عمل نمودند وفرمود تا موالے پیش پیش وی روان شدند وخود پاے برہنہ در حرکت امد وازار تا نیمہ
ساق بر کشید وخود را چست کردہ اندکے برفت در روے سوے اسمان کردہ تکبیر گفت وموالی
باوے موافقت کردند وباین ہیأت بر در سراے خود آمدہ بایستاد مراجون ویرا باینصورت دیدند
ہمہ از مراکب بر زمین آمدند وموزہ وکفش از پاے بیرون کردہ برہنہ پا ایستادند امام تکبیر گفت خلق
موافقت نمودند وغلغلہ در شہر مرو افتاد مامون را از ین حال خبر شدہ متوہم شد وامام را از رفتن بمصلا
منع نمود امام رضا باز آمد ونماز ان روز انتظام نیافت فی مروج الذہب للمسعودی فی سنة ثانیتین
بعث المامون برجاء بن ابی الضحاک ویاسر الخادم الی علی بن موسے بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الرضا
لاشخاصہ فحمل الیہ مکرما وفیہا امر المامون باحصاء ولد العباس من رجالہم ونسائہم صغیرہم وکبیرہم فکان

عددہم ثلاثۃ وثلاثین الفاً وصل الی المامون علی بن موسی الرضا وہو بمدینۃ مرو فانزلہ المامون احسن منزل
وامر المامون بجمع خواص الاولیا واخبرہم انہ نظر فی ولد العباس وولد علی رضہ فلم یجد فی وقتہ احداً افضل
ولا احق بالامر من علی بن موسی الرضا فبایع لہ بولایۃ العہد وضرب اسمہ علی الدنانیر والدراہم وزوج محمد بن
علی بن موسی الرضا بابنتہ ام الفضل وامر بازالۃ السواد من اللباس والاعلام ونمی ذلک الی من بالعراق
من ولد العباس فاعظموہ اذ علموا ان فی ذلک خروج الامر عنہم وحج بالناس ابراہیم بن موسی بن جعفر
اخو الرضا بامر المامون واجتمع من بمدینۃ السلام من ولد العباس علی خلع المامون ومبایعۃ ابراہیم بن المہدی
المعروف بابن شکلہ فبویع لہ یوم الخمیس لخمس خلون من المحرم سنۃ اثنتین ومائتین وقیل ان ذلک فی سنۃ
ثلاث ومائتین وفی سنۃ اثنتین ومائتین قتل الفضل بن سہل فی حمام غیلۃ وذلک بمدینۃ سرخس
من بلاد خراسان وذلک فی دار المامون فی مسیرہ الی العراق وقبض علی بن موسی الرضا بطوس
لعنب اکلہ واکثر منہ وقیل انہ کان مسموماً وذلک فی صفر سنۃ ثلاث ومائتین وصلی علیہ المامون
وہو ابن ثلاث وخمسین سنۃ وقیل سبع واربعین سنۃ وستۃ اشہر وکان مولدہ بالمدینۃ سنۃ
ثلاث وخمسین ومائۃ للہجرۃ وکان المامون زوج ابنتہ ام حبیبہ بعلی بن موسی الرضا فکانت احدی
الاختین تحت محمد بن علی بن موسی والاخری تحت ابیہ اما تغیر مامون از امام علی رضا رضہ در روضۃ الصفا
و روضۃ الاحباب اوردہ کہ بعضی گفتہ اند کہ سبب تغیر مامون با امام رضا ع ان بود کہ چون مقرر کرد کہ بعد از
وفات او امام رضا خلیفہ باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند کہ مامون بی آہتی
بمجرد توہمی اولاد عباس و اہلبیت خود را از نعمت حکومت محروم گردانید و کار بجائی رسید کہ طایفہ از
ہواخواہان خاندان عباسی سلوک طریق بغی و عناد نمودہ با عم مامون ابراہیم بن مہدی بیعت کردند
و نام مامون را از خطبہ و سکہ بیفگندند و مامون این واقعہ را از فضل بن سہل میدانست چہ او در استخلاف
امام رضا مبالغہ و الحاح تمام نمودہ در حین توجہ بغداد باشارہ مامون فضل ابن سہل در سرخس بقتل
آمد و بعد از انہم بفرمودہ او امام رضا مسموم گشت و برخی از مورخان چنین گویند کہ امام رضا ع بمقتضای
قل الحق وان کان مر ادر نصیحت مامون مبالغہ نمودی و مداہنت جایز نداشتی چنانچہ روزی امام رضا
بخانہ مامون در آمد و دید کہ وضو میساخت و غلامی آب بر دست و پای او میریخت فرمود کہ یا امیر المومنین
در عبادت خدای عز و علا ہیچکس را با خود شریک مگردان مامون بجہت انکار امام رضا غلام را از ان کار باز داشتہ

وضو را باتمام رسانید و نماز گذارد و هرچند مامون بحسب ظاهر بنابعث مطاوعت امام مینمود اما غبار ملال
و نقار بر حاشیهٔ ضمیر او مے نشست تا بعد از تراکم آن اینحرکت شنیع از وے در وجود آمد دیگر آنکه
اگرچه بواسطه تحریک فضل بن سهل مامون علی بن موسے الرضا را ولے عهد گردانیده اما هرگاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کردے امام از کمال دیانت و نیک اندیشی فضائح اعمال و قبائح افعال ایشانرا
بمامون گفتے و او را منع کردی که سخن آن دو برادر در امور ملک و ملت نشنود ایشان بر شنیدنے اطلاع پیدا
کرده بواسطه وبے واسطه بغمز امام مشغول شدند تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بدنجاطر مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون باهم طعامی خوردند و امام رنجور شد مامون نیز اظهار مرض
کرده عبد الله بشیر را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا دراز شود عبد الله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چیزے مانند تمر هندی بمن داد فرمود که این را بهر دو دست خود خمیر کن و پامال
من چنان کردم بعد از آن توقف من دران مکان امر فرموده برخاست و پیش امام رضا رفته از حال او
پرسید امام رضا فرمود امید دارم که بهتر شوم مامون گفت الحمد لله که من امروز بهتر شده ام و اکنون
کسے پیش تو خواهد آمد که بمعالجه قیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون در خشم شد و گفت امروز
آب انار باید داشت شاید آنگاه مر اطلب داشته گفت مقدارے انار بیاور و من با خود انار آوردم
گفت که دانهائے این انار را بهر دو دست بفشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست خویش
آن انار را بامام داد تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضة الصفا و روضة الاحباب و شواهد النبوت
آورده که ابو الصلت هروے گفته که روزے پیش رضا رضی الله عنه ایستاده بودم بامن گفت درین
قبه رو که قبر هارون الرشید درانجا است از چهار جانب آن خاک بیار رفتم و خاک آوردم بوئیده باخت
گفت زود باشد که اینجا برائے من حفر کنند و سنگے ظاهر شود که اگر هر کلندی که در خراسانست بیارند
آنرا نتوانند کند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار آوردم فرمود که از برائے من درین موضع حفر
کنند و بگوی تا هفت درجه فرو برند و در میان قبر شق کنند و اگر نگذارند بفرمای تا لحد کنند و آنرا دو ذراع و
شبرے سازند که انشاء خدا فراخ گرداند چندانکه خواهد در وقت حفر از بالائے سر من ترشحے پیدا خواهد شد
بکلامیکه ترا تعلیم میکنم تکلم کن که آب بجوش شد و لحد پر آید و در آب ماهیان خورد ببینے اینان را که تو میدهم خرد کن
و در آب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نماند پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد را بخورد

چنانکہ ہیچ نماند آنگاہ غائب شود چون غائب شود دست بر آب نہ و بانچہ گفتم تکلم کن تا آب کم شود و ہیچ نماند آنچہ
گفتم نکنی مگر در حضور مامون بعد ازان فرمود کہ اے ابو الصلت فردا بر مامون در خواہم آمد اگر چنانچہ برآیم
و چیزے بر سر خود نپوشیدہ باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ باشم با من سخن
مگوی ابو الصلت گوید کہ چون رضا رضی اللہ عنہ بامداد کرد جامہا بپوشید و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب او آمد چون بر مامون در آمد در پیش مامون طبقہائے میوہ نہادہ بودند و خوشہ انگور در دست
داشت و میخورد چون ویرا دید از جائے خود برجست و ویرا معانقہ کرد و بر میان دو چشم وے بوسہ داد و ویرا
بنشاند و آن خوشہ انگور را بوے داد و گفت یا ابن رسول اللہ ازین انگور خوبتر دیدہ رضا رضی اللہ عنہ
فرمود کہ انگور نیکو در بہشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگور بخور رضا رضی اللہ عنہ فرمود مرا معاف
دار مامون مبالغہ کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متہم میداری و آن خوشہ را بستد بعضی ازان بخورد و دیگر
بار برضا رضی اللہ عنہ داد رضا رضی اللہ عنہ دو سہ دانہ ازان بخورد و بانداخت و برخاست مامون گفت
کجا میروے فرمود بانجا کہ فرستادے و چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمد با وے سخن
نگفتم بسرائے خود در آمد و بفرمود تا در سرائے ببندند و بر فراش خود بخفت و من در میان سرائے ایستادم غمگین
ناگاہ دیدم کہ جوانے در آمد خوب روئے و مشک بوے بسیار شبیہ برضا رض پیش وے دویدم و گفتم
از کجا در آمدے کہ در بستہ بود فرمود کہ آنکس مرا در آورد کہ بیک ساعت از مدینہ آورد پرسیدم
کہ تو کیستے فرمود کہ منم حجۃ اللہ محمد بن علی و پیش پدر در آمد و مرا نیز گفت درآے چون رضا رضی اللہ
عنہ ویرا دید برخاست و معانقہ کرد و بسینہ خود کشید و میان دو چشم وے ببوسید و ویرا در بستر
خود برد و وے نیز روے بر روی پدر خود نہاد و با وے سخنان پنہانی گفت کہ من ندانستم بعد ازان بر
دو لب رضا رضی اللہ عنہ کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی اللہ عنہ آنرا بلیسید بزبان خود
پس دست در میان جامہ پدر و سینہ او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون آورد و فرو برد و رضا رضی
اللہ عنہ در گذشت محمد بن علی رض گفت ای ابو الصلت برخیز و از خزانہ آب و تختہ بیار گفتم در خزانہ نہ آب است و نہ تختہ فرمود ہر چہ ما
میگویم بجا آر در خزانہ رفتم و تختہ یافتم بیرون آوردم و خواستم کہ ویرا مدد دہم فرمود ای ابو الصلت با من کسے
دیگر ہست کہ مدد میدہد و ویرا غسل کرد فرمود کہ در خزانہ جامہ دانی ہست و روی کفن و حنوط بیرون آر رفتم
وانجا جامہ دانی دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم بیرون آوردم و ویرا تکفین کرد و نماز گذارد پس گفت تابوت بیار

گفتم بردم و نجار را بگویم تا تابوت بتراشد گفت در خزانه رو رفتم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم آوردم
وی را در تابوت کرد و دو رکعت نماز آغاز کرد هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جای خود برخاست و سقف خانه
بشگافت و تابوت از آنجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول الله مامون هم درین ساعت بیاید و وی را طلب
دارد ما چه گوییم فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت پس فرمود که ای ابو الصلت هیچ
پیغمبری نیست که در مشرق مرده باشد و وصی وی در مغرب باشد و بمیرد مگر که خدای تعالی
میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام نشده بود که باز سقف خانه بشگافت و تابوت
فرود آمد وی را از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود بخوابانید چنانکه گوئیا وی را نا شسته اند و کفن نکرده
پس فرمود که برخیز و در بگشای بگشادم مامون و غلامان بر در بودند در آمدند گریان و اندوهگین گریبان
میدریدند و طپانچه بر سر میزدند مامون میگفت یا سیداه بعد از آن بتکفین و تجهیز وی مشغول شدند
بفرمود تا بحفر قبر وی اشتغال نمایند من در آن موضع حاضر شدم هرچه رضا رضی الله عنه گفته بود همه ظاهر
شد چون مامون آن آب و ماهیان بدید گفت رضا رض چنانچه در حیات خود ما را عجائب می نمود در
ممات خود هم می نماید یکی از مقربان مامون گفت میدانی که این اشارت بچیست اشارت بآنست
که ملک شما ای بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماهیانست چون وقت
اجل های شما در آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدای تعالی مردی از ما بر شما مسلط
گرداند تا شما را افانی سازد مامون گفت که راست میگوئی دیگر ابو الصلت گوید که چون مامون از دفن
رضا رضی الله عنه فارغ شد گفت آن کلام که گفتی مرا تعلیم کن گفتم که از آن همان ساعت فراموش
کردم و راست گفتم فرمود تا مرا حبس کردند مدت یکسال در حبس بماندم عیش بر من تنگ شد گفتم بار خدایا
بحق محمد و آل محمد که مرا فرجی روزی کن هنوز دعا را تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم در آمد و گفت
تنگ دل شده ای ابو الصلت گفتم آری والله گفت برخیز و بیرون رو و دست بر بندهای که بر من
بود زد همه بگشاد دست مرا گرفت و از آن سرای بیرون آورد و حارسان و غلامان مرا میدیدند و نتوانستند
که با من سخن گویند پس گفت برو در ضمان خدای تعالی و ودیعت او که دیگر تو
با وی و او بتو نرسد اختلاف است در آنکه انجناب بموت طبعی وفات
یافت یا مسموم و نیز باید دانست که اگر مسموم بود بفرموده مامون مسموم شد یا بسبب محذرات دیگری

اکثری از شیعہ و بعضے از اہلسنت قایل آنند کہ بفرمودہ مامون مسموم شدہ وفات یافت وقول صحیح
نزد اہلسنت موت طبعی است کہ سبب آن ابن خلکان نوشتہ کہ انگور زیاد خوردہ مریض شدہ
مرد نزد مولف اینکتاب مسموم نمودن مامون آنجناب را نہایت بعید مے نماید چہ مامون نہایت
عقیدت و محبت بآنجناب داشت و دختر خود ام حبیبہ را بوے داد و ولی عہد خود گردانید پس اینچنین
داماد عزیز خود را کہ او را بجاے پسر وارث عہد خود ساز و بلا وجہ معتد بہ بقتل ار دیا و نمیشود و آنچہ گویند
کہ بسبب امر بالمعروف نمودن آنجناب مامون آزردہ شدہ بر تقدیر صحت آن ادنی ممانعت
دران کافی بود و بر تقدیر صحت مسمومیت آنجناب شاید دیگرے بے اطلاع مامون این فعل بعمل
آوردہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ۔

اما اخبارہ

در صواعق آوردہ کہ زید بن موسے کاظم بر مامون کہ یکی از خلفاے بنی عباس بود خروج کرد مامون
بر وے ظفر یافتہ او را گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی اللہ تعالے عنہما فرستاد علی بن
موسے ویرا توبیخ و سرزنش بسیار کرد از انجملہ این بود کہ گفت آیا اگر تو خون مردم بریزی و راہہا را
مخوف سازے و مال مردم بگیری بناحق فردا جواب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چہ خواہی
داد مگر احمقان اہل کوفہ ترا مغرور ساختند دیگر آنکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را رضی اللہ تعالی
عنہا گفت ان فاطمۃ احصنت فرجہا فحرم اللہ ذریتہا علی النار یعنے بواسطہ پاکدامنی فاطمہ رضی اللہ تعالی
عنہا خداى تبارک و تعالی حرام گردانید ذریت ویرا بر آتش و دوزخ و این در باب حسن و حسین رضی اللہ تعالی
عنہما است کہ از بطن وی بیرون آمدند و مخصوص بایشان تنہا ست نہ از براى من و تو بخدا سوگند
کہ ایشان این مرتبہ نیافتند مگر بطاعت خداے تعالے و اگر تو خواہی کہ بمعصیت حاصل کنی آنچہ ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید کہ تو نزد خداے تعالی از ایشان گرامے تر باشی و فی تاریخ ابن
خلکان وکان قد خرج اخوہ زید بن موسے علیہ السلام بالبصرۃ علی المامون وفتک باہلہا فارسل المامون
الیہ اخاہ علیاً المذکور یردہ عن ذلک فجاءہ وقال لہ ویلک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرۃ ما فعلت و
تزعم انک ابن فاطمۃ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ لاشد الناس علیک رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یا زید ینبغی لمن اخذ برسول اللہ ان یعطی بہ فبلغ کلامہ المامون فبکی وقال ہکذا ینبغی ان یکون اہل بیت رسول اللہ

و در روضة الصفا از یاسر روایت میکند که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با ما بحمام باید رفت امام از رفتن
حمام اباء و امتناع نمود بار دیگر مامون رقعه نوشت و التماس خود را مکرر کرد امام رضا جواب داد که دوش
رسول خدا را در خواب دیدم که مرا از رفتن گرمابه درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و فضل تو را نیز نمی یابد
مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول الله من نیز نخواهم رفت اما فضل در کار خود دانا
ترست یاسر گفت که در شب پیش امام رضا حاضر گشتم فرمود بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل هذه اللیلة
و چند نوبت این کلمه را بر زبان بگذرانید چون نماز بامداد بگذارد مرا گفت بر بام رو و معلوم کن که چه واقع
است من بموجب فرموده عمل نمودم که ناگاه آواز گریه بگوش من رسید که هر لحظه زیاده تر میشد درین اثنا
مامون از راهی که میان منزل او و امام مفتوح بود در آمده گفت یا سیدی یا ابا الحسن خبر داری که جمعی
فضل بن سهل را در حمام کشته اند و سه کس را گرفته اند که یکی از انها پسر خال او است و نقل است
که مردی با امام رضا گفت که تو بهترین مردمی فرمود که خلاف واقع میگوئی هر که از من پرهیزگار تر باشد
از من بهتر است و این آیه منسوخ نشده که ان اکرمکم عند الله اتقاکم دیگری باوی گفت که هیچکس
از روی آبا شریف تر از تو نیست جواب داد که شرف پدران ما بواسطه تقوی بود فی تاریخ ابن خلکان
قال المامون یوما لعلی بن موسی المذکور ما یقول بنو ابیک فی جدنا العباس بن عبد المطلب فقال ما یقولون
فی رجل فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعته علی نبیه فامر له بالف الف درهم یعنی روزی
مامون از علی بن موسی الرضا رض پرسید که ابنای پدر تو در شان جد ما عباس چه میگویند فرمود
چه گویند در شان کسیکه خدای تعالی بر همه خلایق اطاعت رسول خود را مفترض ساخته و آنحضرت
را باطاعت او امر کرده مامون که این سخن شنید مقدار هزار هزار درهم تحفه نزد امام فرستاد امام نهایا
در قول خود تعمیه نموده که فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعته علی نبیه کنو ضمیر طاعته بدو طرف
راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدای تعالی طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
آن مرد را بر پیغمبر فتدبر و در روضة الصفا آورده که مامون برادر امام را که بجهة خروج محبوس داشت
مطلق العنان گردانیده بخدمت او روان کرد و گفت یا ابا الحسن بگوئید که جرمم او را بجهة خاطر شریف تو
بخشیدم در روضة الاحباب از ابو الصلت هروی مرویست که گفت از دعبل شنیدم که گفت
چون این دو بیت را بر امام رضا رضی الله عنه خواندم

يقوم على اسم الله والبركات وتجري على النعماء والنعمات	خروج الامام لامحالة خارج يميز فينا كل حق و باطل

بگریست گریستنی سخت بعد ازان سر بالا کرده گفت با خزاعی نطق روح القدس علی لسانک
بهذین البیتین ایا میدانی که کیست این امام و کی بیرون خواهد آمد گفتم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که
امامی ظهور خواهد نمود از شما که زمین را از عدل پر کند پس گفت ای دعبل ان امام بعد از من محمد است پسر
من و باز پس از محمد پسر او ست علی و بعد از علی ولد او ست حسن و بعد از حسن ابنه الحجة القائم المنتظر
فی غیبته المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیملأ الارض
عدلا کما ملئت جورا و هم در روضة الاحباب مذکور است که مروی است از خراسان امام رضا رضی الله عنه را
گفت که ابن رسول الله دیدم رسول خدا را در خواب گویا مرا میگوید یعنی انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی واستحفظکم ودیعتی وغیب
ثریٰکم نجمی پس امام رضا او را گفت منم که مدفون خواهم شد در زمین شما و منم بضعه از پیغمبر شما و منم آن ودیعت
و نجم پس آنکس که قبر مرا زیارت کند در حالیکه بداند آنچه واجب گردانیده خدای تعالی از حق من و
طاعت من پس من و پدران من شفیعان او خواهیم بود در روز قیامت آنکس که باشیم ما شفیع او در روز
قیامت نجات یابد اگرچه باشد برو گناهان بقدر جن و انس و لقد حدثنی ابی عن جدی عن ابیه سلام
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی ولا
فی صورة احد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم وان الرویا الصادقة جزء من سبعین جزء من النبوة
پوشیده نماند که این روایات بر اصول اهلسنت مطلق قابل اعتماد نیست اول آنکه ابو الصلت هروی
متهم ست روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام مهدی اگرچه مقبول فریقین یعنی شیعه
و سنی است مگر اهلسنت بحدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه متمسک شده میگویند که آن امام
از نسل امام حسن مجتبی رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچه بندی ازان در ذکر امام
دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا رض نقل نموده
که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی او فی صورتی اینقدر نزد اهلسنت مقبول است بعد
ازان ان الرویا الصادقة جزء من سبعین جزء من النبوة این نیز مقبول است مگر ولا فی صورة احد من
اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهلسنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رض

غالبا یتقدر ابحاق شیعہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال وفی اخبار الدول للقرمانی کان رضی اللہ عنہ
اسود اللون لان امہ کانت سوداء فدخل یوما حماما فبینما ہو فی مکان من الحمام اذ دخل علیہ جندی فازالہ
عن موضعہ وقال صب علی راسی یا اسود فصب علی راسہ فدخل من عرفہ فصاح یا جندی ہلکت واہلکت
استخدم ابن بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وامام المسلمین فانثنی الجندی یقبل رجلیہ یقول
ہلا عصیتنی اذ امرتک فقال انہا المثوبۃ وما اردت ان اعصیک فیما اثاب علیہ ثم انشاء یقول

لیس لی ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبد او یا اسود
انما الذنب لمن البسنی +	ظلمۃ وہو الذی لا یحمد

و امام غزالی در کیمیای سعادت ہمین حکایت را مع تبدیل تفرقہ اوردہ وان اینکہ علی بن موسی الرضا
رضی اللہ عنہ را رنگ سیاہ بود و در خانہ او در نیشاپور گرمابہ بود چون او بگرمابہ شدی خالی
کردندی یک روز خالی کردند او در گرمابہ رفت و حمامی غافل ماند روستائی در گرمابہ امد او را دید پنداشت
کہ ہندوی است از خادمان گرمابہ گفت برخیز و آب بیاور بیاورد گفت برخیز گل بیاور بیاورد ہمچنین
او را کار میفرمود و او میکرد چون حمامی باز آمد آواز روستائی شنید کہ با وحدیث میکرد بترسید و بگریخت
چون بیرون آمد گفتند حمامی گریخت از بیم این واقعہ گفت بگو مگریز کہ جرم آن را ست کہ تخم فرزند نزد
کنیزکی سیاہ بنہاد وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب للشیخ عبد الحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ
المدینۃ قیل لعلی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قولا بلیغا کاملا اذا زرت واحدا منکم فقال اذا
صرت الی الباب فقف واشہد الشہادتین وانت علی غسل واذا دخلت ورایت القبر فقف وقل اللہ
اکبر ثلثین مرۃ ثم امش قلیلا وعلیک السکینۃ والوقار وقارب بین خطاک ثم قف وکبر اللہ ثلثین مرۃ
ثم ادن من القبر وکبر اللہ اربعین مرۃ تمام مائۃ مرۃ ثم قل السلام علیکم یا اہل بیت الرسالۃ ومختلف
الملائکۃ ومہبط الوحی وخزان العلم ومنتہی الحلم ومعدن الرحمۃ واصول الکرم وقادۃ الامم وعناصر الابرار
ودعائم الاخیار وابواب الایمان وامناء الرحمن وسلالۃ خاتم النبیین وعترۃ صفوۃ المرسلین ورحمۃ اللہ
وبرکاتہ السلام علی ائمۃ الہدی ومصابیح الدجی واعلام التقی وذوی الحجی والنہی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام
علی محال رحمۃ اللہ ومساکن برکۃ اللہ ومعادن حکمۃ اللہ وحفظۃ سر اللہ وحملۃ کتاب اللہ وذریۃ
رسول اللہ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علی الدعاۃ الی حکم اللہ والادلاء علی مرضاۃ اللہ والمظہرین لامر اللہ

ونهيه والمخلصين في توحيد الله ورحمة الله وبركاته اني مستشفع بكم ومقدمكم امام طلبتي وارادتي ومسئلتي و
حاجتي اشهد الله اني مومن بسركم وعلانيتكم واني ابرأ الى الله تعالى من عدو محمد وال محمد من الجن والانس
صلى الله على محمد واله الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا. في تاريخ ابن خلكان ان بعض اصحاب
ابو نواس قال له ما رايت اوقح منك ما تركت خمرا ولا طردا ولا معنى الا قلت فيه شيئا وهذا علي بن موسى
الرضا في عصرك لم تقل فيه شيئا فقال والله ما تركت ذلك الا اعظاما له وليس قدر مثلي ان يقول في
مثله ثم انشد بعد ساعة هذه الابيات -

قيل لي انت احسن الناس طرا	في فنون من المقال النبيه +
لك من جيد القريض مديح	يثمر الدر في يدي مجتنيه +
فعلى ما تركت مدح ابن موسى	والخصال التي تجمعن فيه +
قلت لا استطيع مدح امام	كان جبرئيل خادما لابيه +

وفيه يقول ايضا

مطهرون نقيات جيوبهم	تجري الصلوة عليهم اينما ذكروا
من لم يكن علويا حين تنسبه	فما له في قديم الدهر مفتخر
الله لما برا خلقا فاتقنه	صفاكم واصطفاكم ايها البشر
فانتم الملاء الاعلى وعندكم	علم الكتاب وما جاءت به السور

اما كراماته في اخبار الدول للقرماني روى الحاكم باسناده عن ابي حبيب قال رايت النبي صلى الله
عليه وسلم في المنام في مسجد وبين يديه طبق فيه تمر صيحاني فوقفت بين يديه فقبض لي قبضة
من التمر وناولنيها فعددتها فوجدتها ثماني عشرة تمرة فتاولت الى اعيش عددتها ثم بعد ايام جاء علي الرضا
من المدينة فمضيت اليه فاذا هو في الموضع الذي رايت النبي صلى الله عليه وسلم فيه جالس والطبق
والتمر بين يديه فناولني قبضة عددتها كقبضة النبي صلى الله عليه وسلم فقلت زدني فقال لو زادك رسول الله
صلى الله عليه وسلم شيئا لزدناك در صواعق اين عبارت است يعني حاكم روايت كرده از محمد بن
عيسى از ابي حبيب كه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم را در خواب ديدم در منزلي كه در بلده

ما حجاج درانجا نزول میکردند انگاه بانحضرت سلام کردم طبقی دیدم که از نخل مدینه ساخته بودند پیش
انحضرت نهاده خرماے صیحانی دارد وانحضرت هشت مشت خرما ازان بمن داد ومن انرا تاویل کردم که
بعدد این خرما زنده خواهم بود بیست روز ازین حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد در
همان منزل نزول فرمود ومردم مسارعت نمودند بسلام وے آمدند من بخدمت وی رفتم دیدم که
درهمان موضع که رسول الله صلی الله علیه وسلم بخواب دیده بودم نشسته و از حصیری نزد او همان
نوع از خرما دارد نزد وے نهاده چون سلام کردم مشتے ازان خرما بمن داد چون شمار کردم همان مقدار
بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر رسول
الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بودے من نیز زیاده میکردم در شواهد النبوة این قصه را آورده
باین طریق که یکی از اهالی تباج گفته است که رسول را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که به تباج آمده
است در مسجد یکه حاجیان فرود مے آیند فرود آمده است الخ و در صواعق آورده حاکم روایت
کرده که با مردے گفت اے بنده خداے تعالے راضی شو به انچه اراده خداے تعالے هست
و مستعد چیزے شو که ازان ناچار است و بعد از سه روز آن مرد وفات یافت و فی اخبار الدول
للقرمانی مر علیه جعفر بن عمر العلوی وهو رث الهیئة فضحک منه بعض من حضره فقال رضی الله عنه سترونه
عن قریب بخدم وحشم فلم یمض شهر الا وقد ولی المدینة فحسنت حاله یعنے بگذشت بروے
جعفر بن عمر علوی و بود او شکسته حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا رضی الله
عنه زود به بینید او را با خدم وحشم پس نگذشت ماهے مگر که والے مدینه شد پس حال وے خوب شد
جامے در شواهد النبوة و قرمانے در اخبار الدول آورده که چون مامون ولیعهد خود ساخت
هرگاه که قصد ملاقات مامون کردے خادمان وحاجبان استقبال وے کردندے و پرده را
که بر در بارگاه مامون اویخته بودے بالا داشتندے تا وے درامدی و اخر الامر بنا بر تقابل که
میان اصحاب نفس وهوا و ارباب صدق وصفا میباشد ایشان را نفرتے از رضا رضی الله عنه واقع
شد با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد بقاعده معهود استقبال وی نکنند و پرده را بالا نه برند چون دیگر بار رضا رضی الله عنه امد و
ایشان نشسته بودند بی اختیار برجستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند چون وی درون رفت بایکدیگر گفتند
انچه بود که ما کردیم دیگر بار اتفاق کردند که کرت دیگر این نکنیم چون کرت دیگر امد برخاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدای تعالی بادی برانگیخت که آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان
برسیده استند چون وی درآمد آن باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز آن باد برخاست
و آن پرده را بالا داشت آن جماعت چون آنرا دیدند گفتند هر که را خدای تعالی عزیز گرداند هیچکس خوار نمیتواند کرد
و بعادت معهود خود کردند و فی الشواهد که یکی از کوفیان گفته است که از کوفه بعزیمت خراسان بیرون آمدم
دختر من حله بمن داد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر چون بمرو رسیدم غلامان رضا رضی الله عنه
آمدند که یکی از خادمان وی فوت شده است حله که داری بما بفروش تا کفن وی سازیم گفتم
هیچ جامه ندارم برفتند و دیگر باز آمدند که مولای ما ترا سلام میرساند و میگوید که با تو حله هست که دختر تو
بتو داده است که بفروشی و فیروزه خری اینک بهای آنرا آورده ایم حله را بایشان دادم و با خود گفتم
که از وی مسئله چند بپرسم ببینم که چه جواب میدهد چند مسئله بر جای نوشتم و بامداد بدر خانه وی رفتم از ازدحام
مردمان مجال آن نشد که ویرا ببینم چه جای آنکه بپرسم متحیر ایستاده بودم ناگاه غلامی بیرون آمد
نام من برد و نوشته بمن داد که ای فلان این جواب مسائل تست چون نگاه کردم جواب مسائل
من بود و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخواهم از رضا رضی
الله عنه دستوری خواهی که بروی درآیم و امید میدارم که مرا جامه پوشاند از جامهای خود و درمی
چند از آنها که نام وی زده اند عطا فرماید راوی گوید که چون پیش رضا رضی الله عنه درآمدم هنوز هیچ نگفته
بودم که فرمود که ریان بن ابو الصلت میخواهد که درآید و امید میدارد که ویرا جامه بپوشانم و از درمهی
که بنام من زده اند چیزی بوی دهم ویرا درآرید ریان درآمد ویرا دو جامه و سی درهم عطا فرمود
از آنجمله آنست که قطاع الطریق تاجری را در راه کرمان در برف گرفتند و دهان ویرا پر برف کردند زبان
وی از کار رفت چنانکه باسانی سخن نمیتوانست گفت چون بخراسان رسید شنید که رضا رضی الله
عنه در نیشاپور است با خود گفت که وی از اهلبیت نبوت است پیش وی روم شاید که این
را علاجی تواند کرد شب در خواب دید که پیش رضا رضی الله عنه آمد و طلب شفا کرد فرمود که بستان کمونی
و سعتری و ملح و آنرا با آب ترکن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی از خواب درآمد و از آن خواب
اعتباری نگرفت چون به نیشاپور رسید رضا رضی الله عنه بیرون رفته بود و در بعض رباطها نزول
کرده آن تاجر بخدمت وی رفت و قصه خود را باز گفت و ذکر خواب نکرد رضا رضی الله عنه فرموده که

دوای آن همان است که در خواب با تو گفته ام گفت یا ابن رسول الله میخواهم که دیگر بار بشنوم فرمود که پستان
کمونی و سعتر و ملح و باب ترکن و دو سه بار بر دهان گیر که شفا یابی آن شخص همچنان کرد و شفا یافت
و از انجمله آنکه دیگری گفته است که روزی با رضا رضی الله عنه در حایطی بودم و با وی سخن میگفتم ناگاه
عصفوری آمد و خود را پیش وی بر زمین انداخت و بانگ میکرد و اضطراب مینمود رضا رضی الله عنه
فرمود که میدانی که این عصفور چه میگوید گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم فرمود که در بیخانه ماری در آمده است
و میخواهد که فرزندان مرا بخورد پس فرمود که برخیز و بآن خانه درای و آن مار را بکش برخاستم و بآن خانه در آمدم دیدم
که ماری بگرد آن خانه میگردد وی را بکشتم و از انجمله آنست که دیگری گفته است که خاتون من حامله بود پیش
رضا رضی الله عنه در آمدم و گفتم دعا کن که خدای تعالی وی را پسری گرداند فرمود که خاتون تو دو فرزند حامله
است چون برگشتم در خاطر من افتاد که یکی را محمد نام نهم و دیگری را علی مرا واند اد که یکی را علی نام کن و دیگی
را ام عمرو چون آن فرزندان بر زمین آمد یکی پسر بود و دیگری دختر علی و ام عمر نام کردم روزی از مادر
خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام عمر بوده است و از انجمله آنست
که دیگری گفته است که در خراسان از رضا رضی الله عنه شنیدم که می فرمود که چون مرا از مدینه
طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریند تا بشنوم انگاه میان ایشان دوازده هزار
درهم قسمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسوی شما معاودت نخواهم کرد و از انجمله آنست که دعبل بن علی الخزاعی
رحمة الله علیه که از شعرای فصیح آن عصر بود گوید که چون من آن قصیده را گفتم که مدارس آیات خلت
من تلاوة از آن پیش رضا رضی الله عنه بردم در خراسان در آن وقت که وی عهد مامون بود چون آن را
بخواندم استحسان کرد و فرمود که این را پیش هیچکس دیگر مخوان مگر آنکه من گویم و خبر من بمامون سید
مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس آیات را بخوان من تعلل کردم فرمود که رضا
را رضی الله عنه حاضر کردند گفت یا ابا الحسن دعبل را از قصیده مدارس آیات پرسیدم نخواند رضا رضی
الله عنه فرمود که ای دعبل از آنرا بخوان بخواندم استحسان نمود پنجاه هزار دینار و بروایت روضة الاحباب
پنجاه هزار درهم داد و رضا نیز رضی الله عنه همین قدر عطا داد من گفتم یا سیدی میخواهم که مرا از انجا جامه
خود چیزی بخشی تا کفن من باشد مرا پیراهن داد که پوشیده بود و منشفه داد و بغایت لطیف و فرمود
که اینها را نگاه دار که بآن از آفات نگاه داشته خواهی شد بعد از آن قصد مراجعت بعراق کردم

در راه بعضی از گردان بیرون آمدند و قافله را غارت کردند چنانکه با من پیرهن کهنه ماند و بس و بر هیچ چیز اندوه تاسف نداشتم که بران پیرهن و منشفه و دران سخن که رضا رضی الله عنه فرموده بود که این را نگاه دار بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسپ من سوار و جامه بارانی من در بر آمد و نزدیک من بایستاده و منتظر آنکه اصحاب وی جمع شوند و این بیت را خواندن گرفت که مدارس آیات خلت من تلاوة و گریه آغاز کرد با خود گفتم عجب است این که دزدی از گردان طریق محبت اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم می ورزد پس طمع کردم که شاید پیراهن رضا رضی الله عنه و منشفه وی بدست من آید ویرا گفتم یا سید این قصیده را که گفته است گفت ترا با این چکار گفتم مرا درین سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این از آن مشهور است که کس نداند گفتم کیست آنکس گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد صلی الله علیه وسلم گفتم ای سید والله که دعبل منم و این قصیده را من گفتم استبعاد بسیار کرد اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند که این دعبل است هرچه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و هیچ نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل خطر درگذرانید پس من و قافله ببرکت آن پیراهن و منشفه از آن بلا برستیم و نگاه داشته شدیم این قصیده در بعض روایات از پنجاه بیت زیادت است و درانجا ذکر قبور اهل بیت کرده است چنین روایت است که دران قصیده چون باین بیت رسید

وقبر ببغداد لنفس زکیة ... تضمنها الرحمن فی الغرفات

رضا رضی الله عنه فرمود که ای دعبل درین موضع بیتی دیگر الحاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی یا ابن رسول الله فرمود که

وقبر بطوس یا لها من مصیبة ... الحت علی الاحشاء بالزفرات

دعبل پرسید که این قبر که خواهد بود یا ابن رسول الله فرمود که قبر من خواهد بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و محبان اهل بیت شود هر که مرا زیارت کند درین غربت با من باشد در درجه من در روز قیامت آمرزیده و چند بیت از قصیده دعبل اینست

ذکرت محل الربع من عرفات ... فاسبلت دمع العین بالعبرات

وقل عری صبری و زادت صبابتی ... رسوم دیار اقفرت وعرات

مدارس ایات خلت من تلاوة — ومنزل وحی مقفر العرصات
لال رسول الله بالخیف بالمنے — وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علی والحسین وجعفر — وحمزة والسجاد ذی النقبات
دیار عفاها جور کل معاند — ولم تعف بالایام والسنوات
دیار عبدالله والفضل صنوة — سلیل رسول الله ذی الدعوات
منازل کانت للصلوات وللتقی — وللصوم والتطهیر والحسنات ص
منازل وحی الله معدن علمه — سبیل رشاد واضح الطرقات
منازل وحی الله ینزل حولها — علی احمد الروحات والعذوات
فاین الاولی شطت بهم غربة النوی — افانین فی الاقطار مختلفات
هم ال میراث النبی اذا انتموا — وهم خیر سادات وخیر حماة
مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد — لقد شرفوا بالفضل والبرکات
اذا لم نناج الله فی صلواتنا — بذکرهم لم یقبل الصلوات
ایمة عدل یقتدی بفعالهم — وتؤمن منهم زلة العثرات
فیارب زد قلبی هدی وبصیرة — وزد حبهم یارب فی حسنات
وبار رسول الله اصبحن بلقعا — ودار زیاد اصبحت عمرات
وال رسول الله حلت رقابهم — وال زیاد زینوا الحجلات
وال رسول الله یسبی حریمهم — وال زیاد امنوا السربات
وال زیاد فی القصور مصونة — وال رسول الله فی الفلوات
فیا وارثی علم النبی واله — علیکم السلام دائم النفحات
لقد امنت نفسی بکم فی حیاتها — وانی لارجو الامن عند مماتی

ص منازل جبرئیل الامین یحلها — من الله بالتسلیم والرحمات

در روضة الاحباب این چند بیت زیادت ست

خروج الامام لامحالة خارج — یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق وباطل — تجزی علی النعماء والنقمات

وقبر ببغداد لنفس زکیة ــ تضمنها الرحمن فی الغرفات
الی الحشر حتی یبعث الله قائما ــ یفرج عنا الهم والکربات
وقبر بطوس یا لها من مصیبة ــ الحت علی الاحشاء بالزفرات

اما نفس خانم وی انا الی الله فقط مولانا عبد الرحمن جامی در منقبت او گفته ـ

سلام علی آل طه و یاسین ــ سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها ــ امام یباهی به الملک والدین
علی ابن موسی رضا کز رضایش ــ رضا شد لقب چون رضا بودش آیین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان ــ در درج امکان مه برج تمکین
ز فضل و شرف بینی او را جهانی ــ اگر نبودت تیره چشم جهان بین
پی عطر روبند حوران بهشتی ــ غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری بکف دامن او ــ برو دامن از هر چه غیر اوست درچین
چو جامی چشند لذت تیغ مهرش ــ چه غم از کسی گر گشد خنجر کین

قدسی که از شعرای مشهور است در منقبت امام علی رضا قصاید و غزل بسیار گفته چنانکه نصف دیوان او بآن مشحون است

محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله تعالی عنهم در شواهد دیده که وی امام نهم است و کنیت و نام موافق باقر است رضی الله عنه لهذا او را ابو جعفر ثانی گفته اند لقب او تقی و جواد است و فی روضة الاحباب مرتضی و منتخب نیز گفته اند و فی مطالب السئول قانع نیز لقب اوست و مادر وی باتفاق مورخین ام ولد بوده و فی الشواهد نام وی خیزران و قیل ریحانه و قیل کانت من اهل ماریة القبطیة و فی روضة الاحباب قیل سکینه و قیل سکینه قبطیه ولادت وی در مدینه بوده روز جمعه ده روز از رجب گذشته سنه خمس و تسعین و مائة کذا فی الشواهد و فی روضة الاحباب ولادت وی در هفدهم رمضان سنه خمس و تسعین و مائة و بعضی برانند که در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه خمس و تسعین و مائة و بعضی در دهم رجب سنه مذکور گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلثاء خامس شهر رمضان و قیل منتصفه سنة خمس و تسعین و مائة و وفات وی بقول صاحب شواهد و روضة الاحباب در شب شش روز از ذی الحجه گذشته سنه عشرین در عهد خلافت معتصم و قیل مات

مسموماً و گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلثاء لخمس خلون من ذی الحجه سنة عشرین و مائتین و
قیل تسع و عشرین و مائتین ببغداد و نزد راقم صحیح آنست که ولادت او روز جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
سنة خمس و تسعین و مائة و وفات وی روز سه شنبه ششم ذی الحجه سنة عشرین و مائتین
و عمر عزیزش برین تقدیر بست و پنجسال و دو ماه و شانزده یا هیجده روز باشد و باتفاق مورخین قبر
وی در بغداد است در قفای جد او امام کاظم رض در مقابر قریش بعد از پدر هفده سال ساه و ده
روز زندگی کرد شیعه همین زمان را زمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چون وی درگذشت
واثق بن معتصم عباسی بروی نماز گذارد و وقتیکه پدرش رضا رض درگذشت جواد رضی الله عنه نه سال
عمر داشت مگر صاحب روضة الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود و این قول هرگز صحیح شدن
نمی‌تواند چرا که وفات امام رضا در بستم رمضان سنة ثلث و مائتین و ولادت امام جواد در نوزدهم
رمضان سنة خمس و تسعین و مائة بین سال درمیان باشد والله اعلم حق سبحانه تعالی او را در صغر
سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده در شواهد النبوة آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صغر سن مامون مشغوف وی شد و دختر خود ام الفضل را بزنی بوی داد و همراه وی بمدینه روان
کرد و هر سال هزار هزار درهم بوی میفرستاد در شواهد و صواعق و روضة الاحباب و اخبار الدول
للقرمانی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا رض در سن یازده سالگی در بعض کوچهای بغداد با جمعی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذر وی برانجا افتاد همه کودکان از
سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه برجای ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و خدای تعالی
ویرا در دلها قبول عظیم داده بود دبارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سر راه نرفتی بر فور جواب داد که ای امیرالمومنین راه تنگ نیست که برفتن خود آنرا بر تو گشاده گردانم
و مرا جریمه نیز نبود که از آن ترس بگریزم و حسن ظن من تو آنست که بی جریمه از هیچکس نرسانی مامون
را صورت و تکلم او بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
رضا رضی الله عنه بر پدر وی ترحم و ترضی کرد و بانجانب که میرفت روان شد و با خود بازهای شکار
داشت چون از عمارات بیرون رفت بازی برتذروی انداخت آن باز غایب شد و غیبت وی
دراز کشید بعد از آن از هوا فرود آمد و در منقار وی ماهی خرد نیم زنده مامون از آن تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته بازگشت چون باموضع رسید که جواد رضی الله عنه با کودکان ایستاده بود کودکان بدستور
پیشتر از راه بیکسو شدند و جواد رضی الله عنه بایستاد چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
که لبیک یا امیر المومنین گفت آنچه چیست در دست من فرمود که ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر
قدرته سمکا صغارا تصید بازات الملوک والخلفاء یختبرون بها سلالة اهل النبوة یعنی خدای تبارک و تعالی
در بحر قدرت خود ماهیان کوچک آفریده که بازهای ملوک و خلفا از آن صید میکرده باشند و اهلبیت نبوة
را بآن امتحان مینموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر وی نگریست و گفت
انت ابن الرضا حقا و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعف ساخت در صواعق و اخبار الدول
القرمانی و روضة الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در صغر سن بود که در علم و کمال
بمرتبه ترقی نمود که دران زمان با وی هیچکس برابری نمیتوانست کرد لاجرم مامون شیفته آن گل نو شکفته
گشته خاطر بران قرار داد که دختر خود ام الفضل را بحباله نکاح آن جناب در آرد و نزد عباسیان این
قضیه بوضوح پیوست نائره حقد و حسد در بواطن ایشان اشتعال یافت و ترسیدند که مبادا
مامون ولایت خود را بجواد رضی دهد و ملک از بنی عباس انتقال نماید بنابران نزد مامون رفته ما فی الضمیر
خویش بادی نهادند و گفتند وصلت تو با آل ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت رای خلفاء
صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
مامون جواب داد که آنچه میان او و اولاد امیر المومنین علی رضی از کدورت و نزاع واقع شده از جانب
شما بوده نه از انطرف و اگر انصاف در میان آرید آل مرتضوی بتکفیل امر خلافت از ما سزاوارتر اند و تمهید
بساط عداوت که از خلفای سابق نسبت بدیشان وقوع یافته موجب قطع صله رحم است و پناه میبریم
بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی با وجود خرد سالی در علم و فضیلت بر جمیع فضلای عالم فایق
است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشم عباسیان گفتند
که تو غلط کرده او کودکی است که هنوز از رفق و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را داماد خواهی ساخت
چندگاهی صبر کن تا تحصیل نماید آنگاه بمقتضای صواب دید خود عمل فرمای مامون گفت من بحال
این جوان داناترم از شما بدرستی که او از اهلبیت است و اگر میخواهید که این معنی بر شما ظاهر شود او را
بحضور شما امتحان نمائیم عباسیان را این سخن معقول افتاده گفتند مجلسی ترتیب کن و مایکی از فقها را

بیاوریم که از محمد بن علی مسئلہ از علم شریعت سوال نماید اگر بر طبق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
باو سے وصلت نامی والا ازین کار اجتناب فرمای و سخن برین قرار یافته انجماعت نزد یحیے بن اکثم
که قاضی زمان و فقیه دوران بود رفتند و او را بر معارضه جواد رضی الله عنه تحریض نموده قبول کردند که
خلاصه خاندان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بدو دهند و مامون مجلسے عظیم آراسته
امام محمد تقی را بر مسندے به پهلوے خود نشاند و هر یک از علما و فضلا را در موضعے مناسب بصف جلوس
ارزانے داشت بعد ازان باشارت مامون و اجازت امام ربع مسکون یحیے بن اکثم ازان
امام مسئلہ چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد آخر پرسید که چیست حکم محرمے که بقتل صیدے
اقدام نموده باشد فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قتله فی حل او فی حرم عالما کان المحرم ام جاهلا قتله
عمداً او خطاءً احراً کان المحرم ام عبداً صغیراً کان او کبیراً مبتدیا بالقتل ام معیداً من ذوات الطیر
کان الصید او من غیرها من صغار الصید او من کبیرها مصراً علی ما فعل او نادماً لیلاً کان قتله الصید
او نهاراً از شنیدن این کلمات فطنت البیان یحیے بن اکثم ابکم شده از غایت حیرت ندانست
که چه جواب گوید خلیفه ازین منصبے خوشحال شده گفت احسنت احسنت یا ابا جعفر اگر تو نیز سوال
از یحیے کنی اگرچه یک مسئلہ باشد بسی خوب خواهد بود یحیے گفت بپرسد اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
وے استفاده کنم امام محمد رض گفت ای یحیے چه میگوئی در حق مردے که نظر کند بشهوة در زنی نامحرم
در اول روز با این زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود باز در ظهر در همان روز بروے
حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد ازان وقت
عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چرا حلال شد
و حرام شد گفت یحیی نمیدانم پس گفت ابو جعفر این کنیزے بود شخصے را نظر کرد بسوے وی مردے اجنبی در اول
روز بشهوة و بود حرام بروے پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد او را از مولاے او پس حلال شد
وقت ظهر آزاد کرد حرام شد باز وقت عصر نکاح کرد حلال شد پس وقت مغرب ظهار کرد پس حرام
شد پس وقت عشا کفاره داد و حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعی داد حرام شد
و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد حرام گردید چنانکه در اول بود یحیی
متحیر شد عجز او بر اهل مجلس ظاهر گشته خلیفه را تقریر وے بسیار خوش آمد و اعتقادش زیاده شد و

و گفت الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق لی فی الرای یعنی شکر مر خدا را برین نعمت و توفیق من در رای آنگاه بسوی ابی جعفر
نگریسته گفت تم الآن ما کنتم تنکرون یعنی تمام شد اکنون آنچه انکار آن میکردید پس او رضی الله عنه گفت اخطب جعلت فداک
یعنی خطبه کن ای امیر المومنین فدایت شوم فقال المامون رضیت لک ان ازوجک ام الفضل ابنتی پس گفت مامون
راضی شدم بآنکه تزویج کنم دختر خود ام الفضل را با تو و ابو جعفر رضی الله عنه بزبان فصاحت بیان گردانید که الحمد لله
اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیا من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله
علی الانام ان اغناهم بالنکاح عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا
فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المامون وقد بذل لها
من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وسلم وهو خمسمائة درهم جیادا فهل زوجته یا امیر المومنین بها علی هذا
الصداق المذکور پس مامون گفت آری بدرستی که من تزویج نمودم ای ابو جعفر دختر خود ام الفضل را بر صداق مذکور
فهل قبلت النکاح الخ گفت قد قبلت ذلک ورضیت پس مامون خواص و عوام را علی قدر مراتبهم بجوائز و صلات کرامت
و نوازش فرمود و مامون بعد از طعام و انعام قوم بجواد گفت که فدایت شوم اگر مصلحت دانی بیان کن فقه را یا تفصیل از
وجوه قتل محرم صید تا بدانیم آنرا و مستفید شوم از آن پس گفت ابو جعفر علیه السلام نعم ان المحرم اذا قتل صیدا فی الحل وکان
الصید من ذوات الطیر وکان من کبارها فعلیه شاة فان اصابه فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا فاذا قتل فرخا فی الحل فعلیه
حمل قد فطم من اللبن واذا قتله فی الحرم فعلیه الحمل وقیمة الفرخ وان کان من الوحش وکان حمار وحش فعلیه بقرة وان کان نعامة فعلیه بدنة
وان کان ظبیا فعلیه شاة فان قتل شیئا من ذلک فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا هدیا بالغ الکعبة واذا اصاب المحرم
ما یجب علیه الهدی فیه وکان احرامه بالحج نحره بمنی وان کان احرامه بعمرة نحره بمکة وجزاء الصید علی العالم والجاهل سواء
وفی العمد له الماثم وهو موضوع عنه فی الخطاء والکفارة علی الحر فی نفسه وعلی السید فی عبده والصغیر لا کفارة علیه وهی
علی الکبیر واجبة والنادم یسقط بندمه عنه عقاب الآخرة والمصر یجب علیه العقاب فی الآخرة فقال له المامون احسنت
یا ابا جعفر احسن الله الیک نسبت با ابو جعفر رضی الله عنه ما دام الحیات در مقام محبت و رعایت بود و بعد از چندگاه از تزویج
مامون آنجناب را با ام الفضل رخصت توجه بجانب مدینه ارزانی داشت و امام انام با اهلبیت و خدام متوجه وطن گشت
انتهی مخفی نماند که کیفیت جواب سوال امام جواد با یحیی و تزویج او بام الفضل در یک کتاب مفصلا مذکور نیست مثلا در بعضی کتب
فقط سوال یحیی مندرج ساخته و در بعضی فقط سوال امام جواد مرقوم ساخته علی هذا القیاس در کیفیت تزویج او نیز اکثری براه
اختصار رفته اند مگر مولف این کتاب برای ربط کلام از کتبهای مذکوره یعنی روضة الاحباب و ترجمه صواعق محرقه

واخبار الدول قرمانی وقلیوبی وارشاد شیخ مفید انتخاب نموده و برشته مناسبت بریکدیگر کشیده در معرض بیان جلوه
داد تا بر ناظرین شرح و بسط این قصه کما ینبغی ظاهر شود انتهی کلامنا فی تاریخ ابن خلکان وکان یروی مسندًا
عن آبائه الی علی بن ابی طالب علیهم السلام انه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فقال لی وهو
یوصینی یا علی ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یا علی علیک بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی
بالنهار یا علی اغد باسم الله فان الله بارک لامتی فی بکورها وکان یقول من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة
وقال جعفر بن محمد بن حمزه کنت ببغداد فقال لی محمد بن منده ابن مهربزد هل لک ان ادخلک علی محمد بن علی الرضا فقلت
نعم قال فادخلنی علیه فسلمنا وجلسنا فقال حدثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فاطمة علیها السلام احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی
النار قال ذلک بالحسن والحسین علیهما السلام ا ه حکایات واخبار کثیره جامی در شواهد و سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب
عبد در ترجمه صواعق ابن حجر هیتمی آورده که ام الفضل از مدینه به پدر خود مامون شکایت نوشت که جواد بر من سراری میگیرد مامون
در جواب وی نوشت که ترا برای آن بوی نداده ام که حلالی را بروی حرام گردانم میباید که بعد ازین شکایت بخنان نکوئی ومن موسی قدم
الجواد الی بغداد وافدا علی المعتصم ومعه امرأته ام الفضل بنت المامون فتوفی بها وحملت امرأته الی قصر عمها المعتصم فجعلت مع الحرم

من کلماته القدسیة قال رضی الله عنه العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی ظالم کنند وتائید سازنده
او وراضی بان همه شریکند در ظلم وقال رضی الله عنه یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم یعنی گفت
جواد رضی الله عنه که روز انصاف بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم وقال رضی الله عنه العلماء غرباء لکثرة الجهال
بینهم یعنی گفت رضی الله عنه که غربت علما بسبب کثرت جهال است در میان ایشان قال رضی الله عنه الصبر علی المصیبة
مصیبة علی الشامت بها یعنی صبر نمودن بر مصیبت مصیبت است بر شماتت کننده وقال رضی الله عنه من امل فاجرا کان ادنی عقوبته
الحرمان یعنی هر کسی که امید از فاسق وفاجر نماید ادنی عقوبت این نا امید نیست یعنی محروم ساختن او را از رتبه مقربین ست
وقال رضی الله عنه اثنان علیلان ابدا صحیح محتمی وعلیل مخلط یعنی دو کس پیوسته مریض اند صحیح که احتمال مرض دارد
ومریض که صاحب خیالات فاسده باشد کذا فی روضة الاحباب وتحفة الصفا وشواهد النبوة انتهی آنجناب عمر گرانمایه را بتقوی
وعبادت گذرانیده و باخلاق حمیده و صفات پسندیده شریعت موصوف بر جاده سنت مستقیم بود امری که موجب اعتراض از
جانب شریعت باشد از آنجناب منقول نشده کرامات وخوارق عادات چنانکه اولیاء الله را می باشد از وی سرزده شده

اما کرامات وی رضی الله عنه در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که چون مامون دختر خود ام الفضل
را باوی نکاح کرد وهمراه وی ساخت تا بمدینه برد چون بکوفه رسید آخر روز نزول فرمود و بمسجدی

در آمد کہ بصحن ان درخت سدر بود کہ ہنوز بار نیاوردہ بود کوزہ اب طلبید و در بیخ انداخت و وضو ساخت بعد ازان با مردم نماز شام گذارد چون نماز شام گذارد بوقت بیرون آمدن بپاے اندرخت رسید انداخت میوۂ تازہ بار آوردہ بود میوۂ شیرین بے دانہ مردم آنرا بہ تبرکے میگرفتند و میخوردند و سنفے الشواہد للجامے بسند مجہول کہ یکی از سلف گفتہ است کہ در عراق بودم شنیدم کہ در شام کسے دعوے پیغمبرے کردہ است و یرا بند آہنین نہادہ اند و اوردہ در فلان جای محبوس است بانجا رفتم و دربانان را چیزے دادم و پیش وے رفتم ویرا باعقل و فہم تمام یافتم از وی پرسیدم کہ قصہ تو چون بودہ است گفت من مردے بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد کہ میگویند کہ سر مبارک امیر المومنین حسین را رضی اللہ عنہ انجا نصب کردہ بودند یکشب روی در قبلہ نشستہ بودم و بذکر خداے تعالے مشغول ناگاہ دیدم کہ شخصے از پیش روی من پیدا آمد و گفت برخیز بر خاستم مرا اندکے راہ ببرد خود را در مسجد کوفہ دیدم فرمود کہ میدانے کہ این کجا است گفتم بلی مسجد کوفہ است در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمد من نیز بیرون آمدم اندکے برفت من نیز برفتم خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یافتم بر روضۂ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام گفت و در نماز ایستاد من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمد من نیز با وے بیرون آمدم اندکے برفت خود را در مکہ یافتم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمد من نیز بیرون آمدم از من غائب شد و من خود را در آن موضع یافتم از شام کہ بعبادت مشغول مے بودم از ینحال در تعجب ماندم و ہیچ ندانستم کہ ان کہ بود چون سال آیندہ ہمانوقت رسید باز آن شخص پیدا شد و مرا ہمراہ برد ہرچہ در سال گذشتہ کردہ بود بجاے اورد چون وقت مفارقت رسید سوگند بر وے دادم کہ بانخدائیکہ ترا بر انچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا بگوی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علے بن موسے بن جعفرم چون بامداد شد ان قصہ را بانان کہ بمن تردوے داشتند باز گفتم خبر بوالے شام رسید مرا متہم داشتند بانکہ دعوے نبوت میکنے مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود بانجا اوردند چنین کہ می بینے بان والے رقعہ نوشتم و عرض حال وے کردم بر پشت رقعہ نوشت کہ انکس را کہ در یکشب ویرا از شام بکوفہ و از کوفہ بمدینہ و از مدینہ بمکہ و از مکہ بشام برد بگوئید کہ ویرا از حبس خلاصے دہاد بسیار بر من گران آمد مغموم و محزون شدم چون بامداد کردم بجانب حبس روان شدم تا ویرا از انحال اگاہ

کنم لشکریان و نگاهبانان را در اضطراب تمام یافتم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوے
نبوت کرده بود وی را حبس کرده بودند و وی غائب شده است نمیدانیم که وی را زمین فرو برده است
یا مرغان هوائی بر بوده اند و از آنجمله آنست که چون مامون فوت شد فرمود که فوت ما بعد از سی ماه گذشتن
او خواهد بود چون از فوت مامون سی ماه گذشت وی را وفات رسید و از آنجمله آنست که شخصے گفته است
که بر جواد رضی الله عنه در آمدم و گفتم فلان صالح دعا رسانیده است و از جامهاے شما جامه طلبیده
است که کفن وے کنند فرمود که وے از ان مستغنی شده است من بیرون آمدم و هیچ ندانستم
که معنی ان سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز مرده است و
از آنجمله آنست که دیگرے گفته است که با یکی از اصحاب قصد سفرے داشتم بر جواد رضی الله عنه
در آمدیم که وداع کنیم فرمود که امروز بیرون مروید تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت
که من بیرون میروم که بار من بیرون رفته است من بایستادم و وے برفت شب در وادیے
که فرود آمده بود سیل آمد و وے دران غرق شد و بمرد اما حلیه آنجناب در اخبار الدول آورده که کان
ابیض اللون و معتدل القامة یعنی سفید رنگ و میانه قد و نقش خاتمه نعم القادر الله مخفی نماند
که آنجناب را علماے اهلسنت عالم متقی و بجمیع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در
کتب اسماء الرجال که وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است اصلا ذکر آنجناب نکرده ازین سبب
معلوم نشد که آنجناب روایت حدیث از که دارد و از آنجناب کدام کدام کس روایت کرده اند ظاهر
که آنجناب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از وے پسران وے و دیگران روایت داشته
باشند چون آنجناب در عنفوان شباب انتقال فرمود لاجرم اشاعة علم کما ینبغی از آنجناب سرزد
نشده و شهرتے در علم حدیث کمتر بوده باشد اگرچه آنجناب اعلم زمانه خود بود بسبب کم عمری عدم
اشتهار عیبے نباشد والله اعلم بحقیقة الحال۔

علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله تعالی عنهم در شواهد النبوة آورده که وی امام دهم است
و قال ابن خلکان هو احد الائمة الاثنے عشر عند الامامیة و فی شواهد کنیت وے ابو الحسن است لهذا
وی را ابو الحسن ثالث گفتندی و لقب وے هادی و بعسکری مشهور است و نیز در روضة الاحباب
آنجناب را اسم و کنیت با علی مرتضی و علی الرضا رضا موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

وناصح ومتوکل وفتاح ومرتضے وفیہ ایضا نقلا عن اعلام الوری کہ عالم وفقیہ والامین وطیب نیز از جملہ القاب او است ونسخے روضۃ الصفا نیز لقب او است پس نام وے علے کنیت او ابو الحسن ولقب او نقی وہادی وعسکری وناصح ومتوکل وفتاح ومرتضے واعلم وفقیہ وامین وطیب وزکی باشد مگر نقی وعسکری ہر دو مشہور است وور مطالب السئول گفتہ کہ اشہر القاب وے متوکل است وجہ تسمیہ او بعسکری آنست کہ در ترجمہ صواعق آوردہ کہ او را از مدینہ نبویہ بسر من رائے بردند بامر متوکل عباسی در آنجا ساکن شد وان شہر بعسکر معروف بود در شواہد النبوۃ وروضۃ الاحباب آوردہ کہ مادر وے ام ولد بودہ سمانہ نام وقیل ام الفضل بنت المامون ولادت وے در مدینہ بود سیزدہم رجب سنۃ اربع وعشرۃ ومائتین ودر روضۃ الاحباب اوسط رجب سنۃ مذکورہ را تصحیح نمودہ ووفات وی در زمان مستنصر بود در سر من رای از بغداد روز دوشنبہ از اواخر ماہ جمادی الاخرے سنۃ اربع وخمسین ومائتین وقبر وی ہم در سرائے ویست کہ در سر من رائے داشت وفی تاریخ ابن خلکان توفے یوم الاثنین لخمس بقین من جمادی الاخرہ وقیل لاربع بقین منہا وقیل نے رابعہا وقیل فی ثالث رجب سنۃ اربع وخمسین ومائتین ودفن نے دارہ آنچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنے ولادت او سیزدہم رجب سنۃ اربع وعشرۃ ومائتین ووفات او آخر جمادی الاخری یعنے خمس وعشرین من جمادی الاخرے سنۃ اربع وخمسین ومائتین برین تقدیر عمر عزیزش چہل سال ویازدہ ماہ ودوازدہ روز باشد واللہ اعلم مدت اقامت آنجناب در سر من رائے بروایت روضۃ الاحباب دہ سال وبروایت ابن خلکان بیست سال ونہ ماہ وقبر آنجناب باتفاق مورخین در سر من رائے است چنانچہ بالا گذشت ونسخے الشواہد قیل ان مشہد علے الہادی رضے یقم ولیس بصحیح وانما الصحیح ان مشہد فاطمۃ بنت موسے بن جعفر بن محمد رضی اللہ عنہم ببلدۃ قم۔

فی مناقبہ واخبارہ در صواعق آوردہ کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم وسخاوت پدر شد ونسخے میزان الذہبی نے ترجمۃ عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری انتہی فلت وعلی النقے روے عن ابیہ محمد بن علے الرضا ودر روضۃ الصفا آوردہ کہ وے از اکابر اہل بیت است ودر روضۃ الاحباب گفتہ کہ سیر حمیدہ وشیم پسندیدہ ومحاسن اطوار ومکارم آثار آن امام عالے مقدار بسیار است وشرف ذات وامجاد صفات وعلو مراتب وسمو مناقب

آن قدوه صغار و کبار زیاده از حد انحصار انوار باطن خجسته میامنش منبر محراب عبادت بود و آثار محاسن فضایلش مراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب للمسعودی حدث ابو عبد الله محمد بن عرفة النحوی قال حدثنا محمد بن یزید المبرد قال قال المتوکل لابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم ما یقول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال وما یقول ولد ابیک یا امیر المومنین فی رجل افترض الله طاعة نبیه علی خلقه وافترض طاعته علی نبیه فامر له بمائة الف درهم وانما اراد ابو الحسن طاعة الله علی نبیه یعنی گفت متوکل بعسکری رض که چه میگویند اولاد پدر تو در حق جد من عباس بن عبد المطلب گفت ای امیر المومنین چه گویند گفت اولاد پدر من در حق شخصی که خدای تعالی طاعت پیغمبر را بر همه کس فرض ساخته و اطاعت او را بر پیغمبر فرض ساخته پس فرمود که صد هزار درهم بعسکری رض دهند و اراده کرد امام رض مگر اطاعت خدا را بر پیغمبرش پس تعریض کرد انتهی مخفی نماند که همین سوال و جواب از مامون عباسی با امام علی رضا بعینه واقع شده چنانچه در ذکر امام علی رضا گذشت و فی مروج الذهب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان کان قد سعی بابی الحسن علی بن محمد الی المتوکل وقیل له ان فی منزله سلاحا وکتبا وغیرها من شیعته واوهموه انه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه لیلا من الاتراک وغیرهم من هجم علیه فی منزله علی غفلة ممن فی داره فوجده فی بیت وحده مغلق علیه وعلیه مدرعة من شعر ولا بساط فی البیت الا الرمل والحصا وعلی راسه ملحفة من الصوف متوجها الی ربه یترنم بآیات من القرآن فی الوعد والوعید فاخذ علی ما وجد علیه وحمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیه والمتوکل یشرب وفی یده کاس فلما راه عظمه واجلسه الی جنبه ولم یکن فی منزله شیء مما قیل فیه ولا حالة یتعلل علیه بها فناوله المتوکل الکاس الذی فی یده فقال یا امیر المومنین ما خامر لحمی ودمی فاعفنی منه فعافاه وقال انشدنی شعرا استحسنه فقال انی لقلیل الروایة للاشعار فقال لا بد ان تنشدنی فانشده

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم ❊ غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم ❊ فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا ❊ این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت منعمة ❊ من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین سائلهم	تلک الوجوه علیها الدود یقتتل
قد طال ما اکلوا دهراً وما شربوا	فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا
وطال ما عمروا دوراً لتحصنهم	ففارقوا الدور والاهلین وانتقلوا
وطال ما کنزوا الاموال وادخروا	فخلفوها علی الاعداء وارتحلوا
اضحت منازلهم قفراً معطلة	وساکنوها الی الاجداث قد رحلوا

قال فاشفق من حضر علی علی وظنوا ان بادرة تبدر منه الیه قال والله لقد بکی المتوکل بکاء طویلاً حتی بلت دموعه لحیته وبکی من حضره ثم امر برفع الشراب ثم قال له یا ابا الحسن اعلیک دین قال نعم اربعة الاف دینار فامر بدفعها الیه ورده الی منزله من ساعته مکرماً یعنی سعایت نمودند نزد متوکل خلیفه که در منزل امام علی نقی سلاح وکتاب وغیره از شیعه او بسیار است ودر وهم انداختند او را که امام رض طالب خلافت است برای خود پس فرستاد بسوی او ترکان را بشب انکسانیکه هجوم نمودند بروی در منزلش بر غفلت او پس یافته شد در خانه تنها و او را کذا او بسته بود وبر روی لباسی پشمینه بود ونه بود بساط در خانه مگر بوریا وبر سر او لحافی بود از پارچه کرباس متوجه بود بسوی رب خود ترنم میکرد بآیات قرآنی در وعد و وعید پس گرفته شد آنچه یافته شد بر روی و او برده شد او را بسوی متوکل در نیمه شب روبروی او ومتوکل آنوقت بشرب خمر اقدام مینمود ودر دست پیاله بود پس چون دید او را تعظیم نمود ونشاند بپهلوی خود ونبود در منزل او چیزی آنچه گفته شده در آن وبحالت چنان بود که تعلل نماید بر او پس رسانید متوکل او را پیاله که در دست داشت پس گفت یا امیر المومنین هرگز مخمور نشد گوشت وخون من مرا معاف دار پس معاف داشت او را وگفت برای من شعری بگوی تا آنکه استحسان کنم از او پس گفت که من قلیل الروایة در شعرم یعنی شعر نمیگویم وشاعر نیستم گفت که البته باید گفت چیزی پس فی البدیهه گفت اشعار مذکوره بالا پس ترسیدند کسانیکه حاضر محفل بودند بگریست متوکل گریستنی سخت تا آنکه تر شد ریش او از آب چشم او وبگریستند حاضران مجلس پس امر نمود به برداشتن شراب پس گفت ای ابو الحسن آیا دین واری گفت آری چهار هزار دینار پس بفرمود تا دادند او را وبازگردانیدند او را همون وقت بسوی خانه او معظم ومکرم انتهی وقریب است باین آنچه جای در شواهد وسید جمال الدین در روضة الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و جراحتی بیرون آورده که اطبا از علاج آن عاجز آمدند و مشرف بر موت شد و
مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خاصه خود بهادی رضی الله عنه فرستد و وزیر فتح بن خاقان که
از مقربان متوکل بود گفت که کس پیش هادی رضی الله عنه باید فرستاد شاید که وی چیزی داند که این را
نفع رساند کسی پیش وی فرستادند هادی رضی الله عنه فرمود که فلان چیز را بر آنجا نهید که نفع خواهد رسانید باذن
الله تعالی چون آن خبر بمجلس متوکل آوردند بعضی از حاضران استهزا کردند و بخندیدند فتح بن خاقان
گفت که تجربه کردن زیان ندارد آن چیز را حاضر کردند بر جراحت او نهادند منفجر شد و آنچه در آن بود بیرون
آمد و خبر شفای متوکل بمادرش بردند ده هزار دینار در صره کرده مهر خود بر آن نهاد و بهادی رضی الله
عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون از این واقعه روزی چند برآمد کسی شکایت کرد و با
متوکل گفت که در خانه هادی مال بسیار و سلاح بیشمار است متوکل سعید حاجب را گفت می باید
که نیم شب بخانه وی در آیی و آنچه از اموال و سلاح یابی بگیری و بمن آری سعید حاجب گفته است
که نردبانی با خود همراه بردم و نیم شب ببام وی بالا رفتم و بدریچه سرای وی فرود آمدم تاریک بود
ندانستم که بکجا میباید رفت ناگاه از درون سرا آواز هادی رضی الله عنه برآمد که ای سعید بجای خود باش
تا شمعی بیاورند چندان برنیامد که شمع آوردند فرود آمدم و پیش وی رفتم وی را یافتم جبه پشمین در بر و کلاه پشمین بر سر و سجاده
از حصیر زیر پای متوجه قبله نشسته فرمود که خانها پیش تست درآی بخانها درآمدم از آنچه گفته بودند هیچ نیافتم غیر از آن
صره که مادر متوکل بوی فرستاده بود و همچنان سر بمهر بود بعد از آن هادی رضی الله عنه فرمود که این مصلا پیش تست
ببین او را بالا داشتم در زیر آن شمشیری بود در غلاف همه را گرفتم و پیش متوکل بردم چون متوکل آن
صره را بمهر مادر خود دید از کیفیت آن استفسار کرد گفتند که از او در وقت مرض تو مادر تو نذر وی کرده بود
متوکل فرمود که صره دیگر بدان ضم کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوی باز فرستاد سعید حاجب گفته است
آنها را پیش وی بردم شرمنده گفتم یا سیدی بر من بسیار دشوار بود که بی اذن بسرای تو در آمدم
ولیکن مامور بودم فرمود که سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انتهی در میان هر دو قصه آنچه فرق
است بر ناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبد الرحمن جامی این را در کرامت وی شمار نموده والله اعلم
در روضة الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نقل کرده که گفت فضل که در ابتدای آن
که پدرم کاتب مستنصر عباسی بود روزی با وی بمجلس مستنصر در آمدم دیدم که متوکل بر سر بر

وزبان به ملامت ستمم گشاده پس پدرم بایستاد ومن نیز در عقب او ایستادم مدت مدید وحال آنکه متوکل پدرم را در مجلس خود بجلوس امر میکرد اما دران روز که غضب برو استیلا یافته بود نگفته که نشین ومن میدیدم که ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد وفتح بن خاقان را میگفت این آن کس ست که میگوئی درشان او انچه میگوئی وفتح در تسکین کوشیده میگفت که این دروغ بست که بشما گفته اند عاقبت اشتعال نائره غضب متوکل سمت ازو باد گرفته گفت والله میکشم این مرائی زندیق را واو آنکسے است که بدروغ دعوے امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد ازان چهار کس را طلبید وهریک را شمشیرے داد وگفت هرگاه علے ابن محمد ابن علی بر من درآید او را بکشید وگفت والله که او را خواهم سوخت بعد از قتل وچون ابو الحسن بان مجلس درآمد لبهاے مبارکش میجنبید واثار کرب وجزع در بشره همایونش مرئی میگردید ومتوکل از براے امام از سریر برخاسته باستقبال امده بجهت تقبیل دست براورده ودرمیان دو چشمش بوسه داده تعظیم وتکریم بسیار نموده گفت یا سیدی یا ابن رسول الله یا خیر خلق الله یا ابن عمی یا مولاے یا ابو الحسن هادی رضی الله عنه گفت اعیذک یا امیر المومنین بالله متوکل از انجناب پرسید که درین وقت چرا تشریف اورده جواب داده که قاصد تو مرا طلب کرد متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت بازگردای سیدمن انگاه فتح بن خاقان وعبید الله بن خاقان را بمشایعت هادے رضی الله عنه مامور نمود وبعد از مراجعت امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبیده پرسید که شما چرا بانچه امر کرده بودم قیام ننمودید جواب دادند که شدت هیبت ابو الحسن ما را ازان کار مانع آمد ودر حواے او بیشتر از صد شمشیر دیدم انگاه متوکل متبسم شده فتح بن خاقان را گفت هذا صاحبک قل الحمد لله الذی بیض وجهه واناریجته انتهی بعینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسے واقع شده چنانچه گذشت فقط فرق همین ست که همراه انجناب اژدهائی بود که منصور ازان ترسیده درینوقت کشندگان از هیبت او ترسیدند وصد کس همراه امام دیدند والله اعلم بحقیقة الحال۔

در اخبار الدول قرمانی وشواهد النبوة وصواعق محرقه اورده که روزے بیکے از دیهہاے که در نواحی سر من رای بود رفته بود اعرابیے وی را طلب کرد گفتند که بفلان ده رفته است در عقب وے برفت چون بوے رسید از اعرابی پرسید که بچه حاجت امده گفت من اناناسم که بولاے جدت علے

بن ابی طالب تمسک نموده اند مرادینی عظیم است که از اداے آن عاجزم و بغیر از تو هیچکس را نمیدانم
که آنرا از گردن من بردارد فرمود که خاطر خوش دار و دیر افرود او رسید چون با مداد کرد اعرابی را گفت با تو سخنی
خواهم گفت میباید که دران مخالفت من نکنی اعرابی گفت نکنم هادی رضی الله عنه بدست مبارک خود خطی
نوشت مضمون آنکه اعرابی را مبلغ کذا که زیادت اندین وے بود در ذمه من دین است فرمود که این خط را
بستان و چون من بسر من رای مراجعت کنم پیش من آی و چون در میان جماعتی نشسته باشم طلب
دین خود کن و با من سخن درشت گوئی البته میباید درین امر که مخالفت نکنی اعرابی گفت نکنم و خط را گرفت
چون هادے رضی الله عنه بسر من رای باز آمد و جمعی کثیر از اصحاب خلیفه و غیرهم پیش وی حاضر آمدند آن
اعرابی حاضر شد و خط را بیرون آورد چنانکه هادی رضی الله عنه وصیت کرده بود مطالبه نمود و هادی رضی الله عنه
با وے نرم نرم سخن میگفت و اعتذار مینمود و وعدهٔ اداے آن میکرد خبر آن بمتوکل رسید فرمود که سی هزار درهم
پیش وی بردند چون پیش وی بردند او بنزد نگاه داشت تا آن اعرابی آمد فرمود که بگیر این زر را و دین خود را ادا کن و آنچه
زیادت آید بر عیال خود نفقه کن و ما را معذور دار اعرابی گفت یا ابن رسول الله آنچه امید میداشتم
از ثلث آنچه وادے کمتر بود ولیکن الله اعلم حیث یجعل رسالته انتهی و آنجناب تمام عمر خود بر جادهٔ شریعت
و حفظ سنت مستقیم بود و امریکه موجب اعتراض از جانب شریعت بر او باشد هرگز منقول نشده
و آنجناب از اکابر علما و اعاظم اولیاء الله وقت خود بود فریقین سنی و شیعه او را افضل زمان خود اعتقاد
مینمایند علما و ورعاً و تقاوتاً و کرماً و سخاوتاً و خلقاً و تواضعاً و بسایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف میدانند والله اعلم

اما کراماته پس برخی از آن بالا گذشت و بعضی مذکور مے شود در روضة الاحباب آورده
که جمعی از اهل اصفهان که ابو العباس احمد بن النضر از ایشان است روایت کرده اند که شخصی از متوطنان
موضع مذکور که عبد الرحمن نام داشت شیعه مذهب بود از و پرسیدند که سبب چیست که تو با امام
علی الهادی اعتقاد دارے و نسبت بدیگرے از سادات این عقیده ندارے جواب داد که من
از وے چیزے مشاهده نموده ام که دلالت بر امامتش میکرد گفتند چه دیده گفت مردے فقیر بودم اما بصفت
جرأت و طلاقت لسان اتصاف داشتم و یکے از مشهوران مردم اصفهان مرا و جمعی را جهت
دادخواهی بدرگاه متوکل خلیفه فرستاد و روزے بر در دار الخلافت ایستاده بودم که ناگاه حکم شد که
علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضی نزدیکان پرسیدم که کیست این شخص که خلیفه باحضار او

حکم فرمودہ گفتند مردیست علوی کہ رفضہ او را امام میپندارند و بر زبان آوردند کہ ظاہراً متوکل او را بقتل
خواہد رسانید من با خود گفتم کہ از ینجا ہیچ طرفی سفر نمی روم تا ببینم کہ این شخص چگونہ مردیست ناگاہ جناب
امامت پناہ بر اسپی سوار پیدا شد و خلایق در یمین و یسار در طریق ایستادہ و وی را می نگریستند
و چون چشم من بر وی افتاد محبتش را در دل جا دادہ در نفس خود دعا کردم کہ این شخص عجب بزرگ
است ایزد تعالی شر متوکل را از و مندفع سازد و او وی رضی اللہ عنہ پس از انکہ نزدیک رسید
بجانب من نگہ کردہ و اقبال فرمودہ گفت استجاب اللہ دعائک وطول عمرک وکثر مالک وولدک
و بعد از ظہور این سخن از اعلام لرزہ بر من افتاد چنانچہ بعضی از حضار بر تغیر حال من وقوف یافتہ پرسیدند
کہ ترا چہ شدہ است گفتم چیزی است و چون باصفہان بازگشتم واہب بی منت ابواب رزق
بر من گشاد و کثرت مال من بمرتبہ رسید کہ آنچہ در خانہ دارم قیمت ہزار ہزار درہم است سوای
اسباب و املاک کہ در خارج سرای من است و خدای تعالی دہ فرزند دلبند ارزانی داشتہ
و حالا ہفتاد و چند سال از عمر من گذشتہ است و انا اقول بامامۃ ہذا الذی علم ما فی قلبی واستجاب
اللہ تعالی دعاءہ در شواہد النبوۃ و روضۃ الاحباب آوردہ کہ بثبوت پیوستہ کہ در زمان متوکل
عباسی والی مدینہ عبداللہ بن محمد بوسیلہ سبب عداوتی کہ میان اصحاب سعادت و ارباب
شقاوت میباشد قاصد ایذای امام ابوالحسن علی النقی شدہ آغاز سعایت کردہ و عریضہ
مشتمل بر غیبت و شکایت آن سرور اہل ہدایت بہ بغداد فرستاد بنابران متوکل یحیی بن حرثمہ بن اعین
را بمدینہ ارسال داشت تا امام عالی مقام را بسر من رای رسانید و ابوالحسن رضی اللہ عنہ مصحوب
یحیی بسر من رای رفتہ آن جناب را در خان الصعالیک کہ موضعی ناخوش بود فرود آوردند و صالح بن
سعید کہ بسعادت محبت اہلبیت مستعد بود در خان الصعالیک بر امام علی نقی درآمدہ گفت
یا ابن رسول اللہ جعلت فداک این جماعت در ہمہ امور جفا و عذر در اطفای نور تو میخواہند لاجرم
ترا درین منزل موحش فرود آوردہ اند امام فرمود کہ ای ابن سعید تو ہنوز درین مقامی پس بدست
مبارک خویش اشارہ کردہ باغہای خرم و جویہای آب روان و قصور فیہا خیرات حسان
وولدان کانہم اللؤلؤ المکنون ظاہر گشت صالح گوید کہ از مشاہدہ این حال حیرت بر من غلبہ کرد
امام فرمود ای ابن سعید ہر جا کہ ہستیم این منزل با ما است و ما در خان الصعالیک نیستیم

در صواعق آورده که زنی نزد متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی میخواهم که
تحقیق این معنی از وی کنم آنگاه او را دلالت کردند بر امام علی نقی چون وی را در مجلس خلیفه حاضر
کردند خلیفه او را بر تخت نشانید بپهلوی خود و التماس نمود که ازان زن سوال فرماید امام گفت که
خدای تبارک و تعالی حرام ساخته است گوشت اولاد حسنین را بر سباع اگر راست میگوید باید
که ملاقات سبع کند چون این معنی بران زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود بعد ازان
بچند روز بخلیفه گفتند که تجربه این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن قصر وی رها کردند و
کسی بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف آورده دران قصر داخل شده دروازه
قصر را بستند و قبل از آمدن امام سباع از نعره و فریاد دیگر میزدند گوشش مردم را کر ساخته بودند
چون امام اندر نزدیک وی رفتند و خود را در وی میمالیدند و ازان نعره و فریاد ساکت شدند
و امام باستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و صحبتی داشت
و چون پایین آمد بهمان طریق اول بان سباع عمل نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو از جهت
وی فرستاد آنگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند همچنانکه ابن عم تو نسبت باین سباع بفعل آورد باید
که تو نیز بفعل آوری متوکل بران امر جسارت نمود و گفت مگر میخواهید مرا بقتل ارید و امر کرد که این راز
را با کسی نگویند صاحب صواعق میگوید که بعضی از حفاظ حدیث این قصه را با امام علی رضا نسبت میکنند
لیکن مسعودی گفته که صاحب این قصه نبیره علی رضا بود که علی عسکری باشد و علما قول او را صواب
دانسته اند چراکه امام علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل در نیافت و علامه
شیخ شهاب الدین قلیوبی این قصه را بحسن عسکری منسوب ساخته مگر راجح علی نقی ست والله اعلم
مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی باشد عجب نیست
مگر صدور این کلام که الله تعالی گوشت اولاد حسنین را بر سباع حرام ساخته مقام بسیار عجب است
ضعف دیگا کتی که درین قول بوده است بر ناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق این قول شاید
مقید بر وقت یا مشروط بشرطی خواهد بود و الا در نبوت اگر صد بنتی فاطمه را پیش سباع اندازند یکی
را زنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آید پس باید تاویل نمایند یا انکار نمایند از آنکه این قول
امام ست یا مقید یا مشروط نمایند بالجمله خالی از صعوبتی نیست. والله اعلم۔

در شواهد النبوة آورده که شخصی گفته که مرا فرزندی در راه بود از وی استدعای دعائی کردم که آن فرزند پسر باشد
فرمود که چون متولد شود وی را محمد نام کن چون متولد شد پسر بود وی را محمد نام کردم و از انجمله آنست که دیگری گفته است
که مرا فرزندی در راه بود از وی التماس آن کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار دختر که از پسر
بهتر باشد چون متولد شد دختر بود و از انجمله آنست که شخصی از قاضی کوفه پیش وی شکایت کرد
که مرا ایذا بسیار میرساند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون انسان دو ماه برآمد قاضی را عزل کردند و
از انجمله آنست که متوکل را خانه بود در وی مرغان بسیار که هر کس که بآنجا در آمدی از اختلاف آواز
های ایشان نه سخن کسی توانستی شنید و نه کسی سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه بآنخانه
در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون آمدی آغاز آواز ها کردندی و از انجمله آنست
که مشعبدی از هند پیش متوکل آمده بود و شعبده های غریب می نمود روزی متوکل وی را گفت که اگر
شعبده پیش آری که علی بن محمد را خجل سازی ترا هزار دینار بدهم مشعبد گفت تا نانی چند تنک
سبک بر مائده نهید و مرا به پهلوی وی بنشانید چنان کردند هادی رضی الله عنه دست دراز کرد تا نانی
بردارد آن مشعبد عملی کرد که آن نان از پیش دست وی بپرید تا سه بار این عمل کرد مجلسیان بخندیدند و
در مجلس مسوره بود بر آن صورت شیری کشیده هادی رضی الله عنه اشارت بآن صورت کرد که بگیر
این را آن صورت شیری شد و بر جست مشعبد را فرو برد و باز بمسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
که مشعبد را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که والله بعد ازین هرگز وی را نه بینید دشمنان خدا را بر دوستان
وی مسلط میگردانید پس از مجلس بیرون آمد و آن مشعبد را بعد ازین هیچکس ندید و از انجمله آنست که
روزی در ولیمه بعضی اولاد خلیفه بود و جمعی کثیر بتعظیم و توقیر وی نشسته بودند و در آن مجلس جوانی بود بی ادب
که حق تعظیم وی بجا نمی آورد و سخن بسیار میگفت و میخندید هادی رضی الله عنه روی بوی کرد و گفت یا هذا تضحک ملا فیک و تذهل عن
ذکر الله و انت بعد ثلث من اهل القبور آن جوان از آن بی ادبی ها باز ایستاد اما چون طعام خوردند و بیرون
آمدند روز دیگر بیمار شد و روز سیوم وفات یافت و از انجمله آنست که روزی دیگر در ولیمه یکی از
اهل سامرا بود شخصی بی ادب در مجلس سخنان بیهوده میگفت و حق تعظیم وی رعایت نمیکرد
فرمود که این شخص ازین طعام نخواهد خورد و از خانه وی خبری خواهد آمد که زندگانی را بر وی تلخ گرداند
چون طعام حاضر آوردند و آن شخص دست بشست و خواست که از آن طعام تناول کند غلام وی

گریبان چاک و فریاد کنان اندر در آمد که مادر تو از بام افتاده است و بر شرف موت است زود
تر خود را بخانه رسان باشد که وی را زنده دریابے آنشخص طعام ناخورده برخاست و برفت
اما حلیه آنجناب در اخبار الدول للقرمانی آورده کان اسمر و نقش خاتمه الله ربی هو عصمتی من خلقه
و فی روضة الاحباب نقش خاتم وے المعتکف بالله بوده است ۔

حسن بن علی بن محمد رضی الله تعالی عنهم در شواهد النبوة آورده که وے امام یازدهم است و فی تاریخ ابن
خلکان احد الائمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیة هو والد المنتظر صاحب السرداب و یعرف بالعسکری
و ابوه علی یعرف ایضا بهذه النسبة والعسکری بفتح العین المهملة و سکون السین المهملة و فتح الکاف
بعدها را و هذه النسبة الی سر من رای و لما بناها المعتصم و انتقل الیها بعسکره قیل لها العسکر و انما نسب
الحسن المذکور الیها لان المتوکل اشخص اباه علیا الیها و اقام بها عشرین سنة و تسعة اشهر فنسب
هو و ولده هذا الیها در شواهد آورده که کنیت وے ابو محمد است و لقب وے زکی است و خالص و
سراج و وی نیز چون پدر خود بعسکری مشهور است و فی روضة الاحباب امام یازدهم در کنیت و نام
با امام حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهما موافق بود و بلقب زکی و عسکری و خالص و سراج نیز گفته اند
و فی روضة الصفا آورده که چون پدر خود بعسکری مشهور است و وی را حدیث نیز میگویند پس نام او
حسن است و کنیت او ابو محمد و لقب وے زکی و خالص و سراج و عسکری و حدیث است
باتفاق مورخین مادر وے ام ولد بوده مسماة بسوسن و قیل عفان و قیل حدیثه در روضة الاحباب و شواهد
آورده که ولادت او در سنه احدی و ثلثین و مائتین و قیل سنة اثنتین و ثلثین و مائتین و وفات
وے در سنه ستین و مائتین بوده و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الجمعة و قیل الاربعاء لثمانی
لیال خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول سنة ستین و مائتین بسر من رای و دفن بجنب
قبر ابیه علیه السلام پس ولادت او بقول ارجح سنه احدی و ثلثین و مائتین و وفات او در
هشتم شهر ربیع الاول سنه ستین و مائتین و عمر او بقول صاحب روضة الاحباب سی سال یا
بست و نه سال ارجح قول اخیر است در ایام دولت معتمد علی الله وفات یافت و وقت وفات
پدرش بست و دو ساله بود و ذهب کثیر من اصحابنا الی انه علیه السلام مضی مسموما و کذلک ابوه
و جده و جمیع الائمة علیهم السلام والله اعلم بحقیقة الحال در صواعق آورده که امام علی نقی چهار پسر داشت

افضل واعلم واجل ایشان حسن خالص بود وفی القلیوبی علی النقی خلف ابنین وابنتین احسنهم واجلهم الحسن
العسکری وصف بذلک لانه سکنه فی مدینة سر من رای ویقال لها مدینة العسکر وکان فدورث اباه علما
ومعرفتا وسخاء وشجاعتا وفی میزان الذهبی — فی ذکر عبد الله بن محمد بن جعفر بن شاذان روی الحسن
العسکری عن ابیه علی وعنه محمد بن مهران الرازی و فی روضة الاحباب محالف لیل ونهار بر قوم
محاسن اطوار ومفاخر آثار آن امام عالی مقدار پیوست ولطایف گفتار فضلای بزرگوار از کرایم افعال
ومحاسن اعمال سفید ستوده صفات بخز است باطن خجسته اش مهبط انوار اشاعت علوم ربانی
بود وظاهر فرخنده مآثرش مظهر انوار کرامت اعجاز آیات نمود انتهی شدت خوف وخشیت حق تعالی
از زمان صغر سن واوان طفولیت بر وی غالب بوده وحق تعالی علم وحکمت از صغر سن روزی او
نموده واکابر علما از وی منغط وپندپذیر شده اند چنانچه در صواعق آورده که در سن طفولیت روزی
گریه میکرد وبعضی دیگر از اطفال بازی میکردند درین اثنا بهلول رسید وگمانش این بود که حسن خالص رضی الله عنه گریه از
جهت چیزیکه در دست باقی اطفال است میکند یا وگفت اگر خواهی مثل این برای تو خرید کنم تا ترا ملعبه خود سازد حسن رضی
الله عنه گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا ای کم عقل ما را از جهت بازی کردن خلق نکردند بهلول گفت از چه
جهت ما را افریده اند گفت للعلم والعبادة ـ از جهت علم وعبادت افریده اند بهلول گفت از کجا این
سخن میگوئی ودلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا
ترجعون ایا مینداشتید شما از طرف غفلت که شما را افریده ایم ببازی یا از برای عبادت افریده ایم
ومکافات شما را مقرر کرده ایم بهلول گفت مرا پندی ده حسن رضی الله عنه بیتی چند موعظه امیز خواند
تا وقتیکه از پا در افتاد وبیهوش شد چون بهوش باز آمد بهلول گفت تو در صغر سنی هنوز گناهی از تو صادر نشده
باعث این بیهوشی چیست حسن گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم که آتش
می افروخت هیزم بزرگ وا فروخته نمیشد مگر بهیزم کوچک ومن میترسم که از هیزم کوچک جهنم باشم
در قلیوبی وصواعق مرقوم است ورده ان المتوکل حبس الحسن فحصل للناس قحط فاستسقوا ثلاثة ایام
ولم یسقوا فامر المتوکل بخروج الیهود والنصاری مع الناس فخرجوا ومعهم راهب فرفع ذلک الراهب یده
الی السماء فهطلت ثم فی الیوم الثانی کذلک فشک بعض العامة فی دین الاسلام وارتد بعضهم
وحصل للناس هرج عظیم وشق ذلک علی المتوکل وامر باحضار الحسن المحبوس وقال له ادرک امة جدک

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یهلکوا فقال مرهم بالخروج غداً ویزول الاشکال ان شاء الله
فکلم الناس الخلیفة فی اطلاقه من السجن فاطلقه وخرج مع الناس فی الاستسقاء فلما رفع الراهب یده
مع النصاری حصل الغیم فی السماء فامر الحسن بقبض ید الراهب فقبضت فاذا فیها عظم آدمی فاخذه من
یده ثم قال له ارفع یدک فرفعها فزال الغیم وطلعت الشمس فعجب الناس من ذلک ثم قال الخلیفة للحسن
ما هذا یا ابا محمد فقال هذا عظم نبی من الانبیاء ظفر به هذا الراهب وانه ما کشف عظیم نبی الی السماء الا هطلت
بالمطر فامتحنوا ذلک فوجدوه کما قال فزالت الشبهة عن الناس وعاد من کان ارتد الی الاسلام
ورجع الحسن الی داره عزیزاً مکرماً ووصله الخلیفة حتی مات یعنی حبس کرد متوکل حسن را اتفاقاً در سر من
رای قحط افتاد پس مردم سه روز استسقا نمودند و باران نبارید پس امر کرد متوکل که خلیفه بود که
بیرون روند یهود و نصاری با مردمان پس بیرون شدند و بود با ایشان راهبی که چون دست بجانب
اسمان برداشتی باران فرو ریختی باز در روز دوم همین عمل نمود بنابرین شکی در دل بعضی جهله
و عوام افتاد و بعضی از دین مرتد شدند و این امر بر خلیفه دشوار آمد و کس بطلب حسن خالص فرستاد
و باحضار او فرمان داد و گفت بعد حاضر آمدن او که دریاب امت جد خود را پیش از انکه هلاک شوند حسن
گفت صباح بیرون خواهید رفت و انشاء الله تعالی ازاله این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
مردمان گفتند که ویرا از حبس رهائی دهد پس رهائی داد و در صواعق حسن رضی الله عنه گفت که اصحاب
ویرا از حبس بیرون آرد خلیفه تمام ایشانرا از حبس آزاد کرد و از جهت استسقا بیرون رفت چون
راهب بهمان طریق معمول دست بجانب اسمان برداشت ابر در اسمان پدید آمد درین اثنا حسن خالص
رضی الله عنه گفت تا دست راهب را بگیرند و آنچه در دست دارد از وی ستده بیارند چون انرا
بیرون آوردند دیدند که استخوان آدمیست انگاه راهب را گفت دعا کن چون دست برداشت
ابر از اسمان برطرف شد و آفتاب طلوع کرده مردم را ازین حال تعجبی تمام دست داد خلیفه از حسن
رضی الله عنه پرسید که کیفیت این قضیه چیست حسن گفت این استخوان پیغمبریست که بدست
این راهب افتاده و مقرر است که هرگاه که استخوان یکی از پیغمبران در زیر اسمان بدارند باران می بارد
چون امتحان این معنی کردند چنان شد که گفته بود و وسوسه مردم زایل گشت و مرتدین بدین
اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی الله عنه عزیز و مکرم و محترم بخانه خود رفت و از ان تاریخ صلات

وعطایاے خلیفہ ہمہ وقتے بوی میرسید تا زمانیکہ وفات یافت ودر روضۃ الاحباب از ابوہاشم جعفری روایت کردہ کہ گفت ابوہاشم کہ یکی از موالے حسن زکے رضی اللہ عنہ رقعہ بانجناب نوشتہ التماس نمود کہ دعائی براے من تعلیم نمائید امام این دعا تعلیم فرمود۔

یا اسمع السامعین ویا ابصر المبصرین ویا اعز الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ویا احکم الحاکمین

صل علے محمد واٰلہ واوسع لے رزقی ومد لے فے عمرے امین برحمتک واجعلنے من تنتصر بہ لدینک ولا

تستبدل بے غیری ابوہاشم گوید چون این دعا را خواندم باخود گفتم اللہم اجعلنے فے حزبک وفے زمرۃ پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت فے حزبہ وفے زمرتہ زیراکہ تو بخدا ایمان داری ورسول او را تصدیق مینمائی واولیاے او را میشناسے ومتابعت میکنے فابشر ثم ابشر ودر شواہد بسند مجہول ودر روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من خلجان میکرد ومیخواستم کہ دو مسئلہ با ابومحمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے آنکہ ہرگاہ آل محمد ظہور نماید بچہ چیز حکم خواہد کرد وجائیکہ نخواہد بود وطریقہ حکم او در میان مردم کدام است دیگر آنکہ بنویسم از ... ودر محل کتابت از ذکر تماے ربع غافل شدم ورقعہ را بدو فرستادم در جواب نوشت کہ سوال کردہ بودی از قائم بدانکہ ہرگاہ او ظہور نماید حکم خواہد کرد در میان مردم بعلم خود بقضاء داؤد ولا یسأل البینۃ وبودے تو کہ میخواستے سوال از تپ ربع کنی وفراموش کردی از نوشتن باید کہ بر رقعہ این آیت را کہ قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علے ابراہیم بنویس وان رقعہ را بر گردن محموم بیاویز تا شفا یابد من بموجب فرمودہ عمل نمودم ان بیمار صحت یافت انتہے۔

ہمچنین کرامات وخوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ ودر روضۃ الاحباب وشواہد النبوۃ اوردہ کہ محمد بن علے بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالے عنہم گفتہ است کہ معیشت بر ما بغایت تنگ شد پدر من گفت بیا تا پیش این مرد یعنی ابومحمد زکے رضی اللہ عنہ رویم زیراکہ وی بجود وسماحت وصف میکنند گفتم تو وی را میشناسی گفت من وی را نمیشناسم وہرگز ندیدہ ام پس بقصد وی در راہ ایستادیم پدر من در راہ گفت پس حاجت مندیم بانکہ ما را پانصد درہم بدہد دو بست درہم را جامہ سازیم دو دو بست درہم را ارد خریم وصد درہم را در سایر اخراجات نفقہ کنیم ومن باخود گفتم چہ باشد کہ مرا سیصد درہم بدہد صد درہم را جامہ سازیم وصد درہم را نفقہ کنیم وصد درہم را در راہ ...

بخزم و بجانب کوهستان روم چون بدر خانه وی رسیدیم بی آنکه باکسی سخن گوییم غلام وی بیرون
آمد و گفت علی بن ابراهیم و پسر وی محمد درون آیند چون درآمدیم و سلام گفتیم فرمود که ای علی ترا از
ما چه باز داشت که تا اینوقت پیش ما نیامدی پدرم گفت ای سیدی شرم میداشتم که باینحال
پیش تو آیم چون از پیش وی بیرون آمدیم غلام وی در عقب ما آمد بپدر من صرّه داد و گفت درینجا
پانصد درهم است دویست درهم از برای کسوت دویست درهم از برای آرد و صد درهم از
برای نفقه و صرّه دیگر بمن داد و گفت این سیصد درهم است صد درهم از برای کسوت و صد درهم
از برای نفقه و صد درهم بهای دراز گوش اما میباید که بکوهستان نروی بفلان جای روی بآنجا
که اشارت کرد رفتم و کدخدا شدم و همانروز دو هزار دینار بمن رسید و در شواهد النبوة آورده که دیگری
گفته است که پدر من بیطار بود و چارپایان زکی را رضی الله عنه بیطاری میکرد مستعین را بغله بود که
هیچکس از رائضان ویرا رام نمیتوانست ساخت و زین و لگام نتوانست کرد تا بسواری خود چه رسد
یکی از ندما او را گفت که چرا نمیگویی که حسن بن علی را رضی الله عنه حاضر کنند تا وی این بغله را سواری کند
و رام گرداند یا این بغله ویرا بکشد مستعین ویرا طلبید چون بسرای وی درآمد آن بغله را در صحن سرای
داشته بودند پیش وی رفت و دست بر کفل وی مالید عرق از وی روان شد بعد از آن پیش
مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر بجای آورد و ویرا نزدیک خود نشاند پس گفت یا ابا محمد این
استر را لگام کن ابو محمد رضی الله عنه پدر مرا گفت که ای فلان این استر را لگام کن مستعین با وی
گفت که خود لگام کن ابو محمد رضی الله عنه طیلسان نهاد و برخاست و آنرا لگام کرد و باز آمد و بجای خود
بنشست باز مستعین گفت که ویرا زین کن ابو محمد بپدر من اشارت کرد که ای فلان این بغله را
زین کن مستعین گفت خود زین کن دیگر بار برخاست و آن بغله را زین کرد و بجای خود باز گشت
مستعین گفت چه باشد که سوار شوی سوار شد در صحن سرای و ویرا راهوار براند بی آنکه هیچ
شر کشی کند پس فرود آمد مستعین پرسید که چون یافتی این بغله را فرمود که ازین خوبتر بغله ندیده
ام مستعین آنرا پیش وی کشید زکی رضی الله عنه پدر مرا گفت که آنرا بگیر و ببر پدر من آنرا گرفت
بی آنکه هیچ سرکشی کند ببرد و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که پیش زکی رضی الله عنه از فقر شکایت
کردم تازیانه بدست داشت زمین را بآن بکاوید و سکه زر موازی پانصد دینار بیرون آورد و

وبمن داد و از انجملہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ در زندان بودم از تنگی زندان وگرانی قید بوے رضی اللہ عنہ شکایتے نوشتم ومیخواستم کہ از تنگدستے خود نیز چیزے بنویسم امّا شرم داشتم ننوشتم درجواب من نوشت کہ امروز نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون اوردند و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد وے امد و براے من صد دینار اورد و ہمراہ ان کتابتے ودر انجا نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از ما طلب کن و شرم مدار کہ انچہ طلب کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالے و از انجملہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش وی نشستہ بودم جوانے خوب روی در امد باخود گفتم کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر ام غانم است صاحب سنگ پارہ کہ ابای من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اند و مہر برامدہ است پیش من نیز آمدہ است تا من نیز مہر خود بران نہم پس روی بان جوان کرد و گفت سنگ پارہ خود را بدہ سنگ پارہ را بیرون اورد و بوے داد خاتم خود را بر موضعے نہاد کہ سادہ بود نقش نداشت مہر براورد گویا کہ حالا میخوانم ان نقش را و اللہ کہ الحسن بن علے بود بعد از ان چون ان جوان بیرون آمد از وے پرسیدم کہ تو ہرگز ویرا دیدہ گفت نے واللہ و دیرگاہ بود کہ آرزوے دیدار وی داشتم درین ساعت جوانے امد کہ ویرا ندیدہ بودم گفت برخیز و ورا سے در امدم و از انجملہ انست کہ دیگری گفتہ است کہ بوے کتابتے کردم ودر انجا از معنے مشکوٰۃ پرسیدم و خاتون من حاملہ بود و میخواستم کہ ویرا دعاے خیر کند و فرزند ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوٰۃ قلب محمد ست صلے اللہ علیہ وسلم و از حال خاتون و فرزند ہیچ ننوشت ودر اخر کتابت این بود کہ اعظم اللہ اجرک واخلف علیک خاتون من فرزندے زاد مردہ و بعد از ان حاملہ شد و پسرے اورد و فی اخبار الدول للقرمانی عن الہیثم بن عدی قال لما امر معتز بحمل ابی محمد الحسن الی الکوفہ کتب الیہ ما ہذا الخبر الذی بلغنا فغمنا فکتب بعد ثلث یاتیکم الفرج انشاء اللہ تعالیٰ فقتل معتز فی الیوم الثالث یعنے روایت است از ہیثم بن عدی گفت ہرگاہ امر کرد کہ بردہ شود ابی محمد حسن بسوے کوفہ نوشتہ شد بسوے او چیست این خبر کہ رسید مارا و غمناک شدیم پس نوشت حسن عسکری رضؓ بعد سہ روز خبر کشادگی بیاید شما را انشاء اللہ تعالے پس کشتہ شد معتز در روز سیوم و فیہ ایضا سال رجل ان یدعولہ بغنی نفقہ مسہ فقال البشرات ابن عمک وخلف مائۃ الف درہم وعن قریب یاتیک الفوز والخبر عن

قریب والمال معه کان کما ذکر یعنی است عالم و مروت از وی که برای وی دعای خیر کند که رسیده است مرا فقر پس گفت بشارت باد ترا که ابن عم تو وفات یافت و صد هزار درم میراث گذاشت و قریب است که میرسد فوز و فلاح و خیر که یاد مال است بود چنانکه گفته بود —

اما حلیه و فیه ایضا کان بین السمرة والبیاض و اما نقش خاتم وی فیه ایضا سبحان من له مقالید السموات والارض انتهی رضی الله تعالی عنه و رحمه و مخفی نماند که انجناب اعلم و اتقی اهل زمان خود بود و در جمیع علوم معقول و منقول و فروع و اصول علوم دین یگانه زمان و یکتای دوران بوده خصوصا در علم حدیث و تفسیر و فقه بهره وافی و نصیب کامل داشت تفسیری بوی منسوب است مگر بسبب کم عمری و محبوسی او اشاعه علوم کما ینبغی از وی شدن نتوانست همچنین در زهد و عبادت و تقوی نیز ید طولی داشت و بر جاده شریعت و عمل بکتاب و سنت بغایت مستقیم و راسخ بود و مانند آبای کرام خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و سخاوت و سایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف و معروف بود و صدور امری که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد از انجناب منقول نشده اهل سنت و جماعت او را از کبار اولیا و علمای صالح میشمارند قال القرمانی فی اخبار الدول و اما مناقبه رضی الله عنه فلم تطل ایامه فی الدنیا لیظهر للناس ماثره و فرایاه کتب اسماء الرجال که وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است در ان ذکر انجناب با استقلال دیده نشد و انجناب باتفاق مورخین بغیر از ابی القاسم محمد اولادی نداشت سیجیء ذکره انشاء الله تعالی تنبیه بدانکه قصه راهب که گفته شد صواب انست که در زمان معتمد گفته شود چرا که قحط در زمان متوکل نشده و دوم انکه دران زمان امام علی نقی در حیات بود با وصف بودن پدر او او را در صغر سن فیه داشتن و از وی در دفع معضلات استمداد نمودن بعید است البته قحط در زمان معتمد در سنه ستین و مائتین واقع شده باید که انقصه را منسوب بسوی معتمد نمایند نه متوکل شاید از سهو قلم کاتب بجای معتمد متوکل بر امده و در قصه نعله نیز همین شبهه میشود چرا که در انوقت پدر او امام علی نقی بقید حیات بود والله اعلم بحقیقة الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی الله تعالی عنهما فی تاریخ ابن خلکان هو ثانی عشر من الایمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیة المعروف بالحجة وهو الذی یزعم الشیعة انه المنتظر والقایم والمهدی وهو صاحب السرداب عندهم واقاویلهم فیه کثیرة وهم ینتظرون ظهوره فی اخر الزمان من السرداب بسر من رای

وکانت ولادتہ یوم الجمعۃ منتصف شعبان سنۃ خمس وخمسین ومأتین ولما توفی ابوہ وقد سبق ذکرہ کان
عمرہ خمس سنین واسم امہ خمط وقیل نرجس والشیعۃ یقولون انہ دخل السرداب فی دار ابیہ وامہ تنظر الیہ فلم
یخرج بعد الیہا وذلک فی سنۃ خمس وستین ومأتین وعمرہ یومئذ تسع سنین وذکر ابن الازرق
فی تاریخ میافارقین ان الحجۃ المذکور ولد تاسع شہر ربیع الاول سنۃ ثمان وخمسین ومأتین وقیل فی
ثامن شعبان سنۃ ست وخمسین وہو الاصح وانہ لما دخل السرداب کان عمرہ اربع سنین وقیل خمس
سنین وقیل انہ دخل السرداب سنۃ خمس وسبعین ومأتین وعمرہ سبع عشر سنۃ واللہ اعلم ای
ذلک کان سلام اللہ ورحمتہ علیہ و فی شواہد النبوۃ وی امام دوازدہم است وکنیت وے ابو القاسم
است ولقبہ الامامیۃ بالحجۃ والقائم والمہدی والمنتظر وصاحب الزمان وہو عندہم خاتم الاثنی عشر
اماما وانہم یزعمون انہ دخل السرداب الذی بسر من رای وامہ تنظر الیہ فلم یخرج الیہا وذلک فی سنۃ
خمس وستین ومأتین وقیل فی سنۃ ست وستین ومأتین وہو الاصح فاختفی الان علی زعمہم
مادر وی ام ولد بودہ است صیقل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وے در
سر من رای بودہ است فی الثالث والعشرین من رمضان سنۃ ثمان وخمسین ومأتین وقیل
فی لیلۃ النصف من الشعبان سنۃ خمس وخمسین ومأتین حکیمہ عمہ ابو محمد زکی رضی اللہ عنہ گفتہ است
کہ روزے پیش ابو محمد زکی رضی اللہ عنہ در آمدم فرمود کہ اے عمہ امشب درخانہ ما باش کہ خدا تعالی
مارا خلفی خواہد داد من گفتم اے فرزند از کہ خواہد بود کہ در نرجس ہیچ اثر حمل نمے بینم فرمود کہ ای عمہ مثل
نرجس مثل ام موسے است علیہ السلام کہ حمل وے ظاہر نشد الا وقت ولادت ظاہر نخواہد شد آن شب
آنجا بودم چون شب بہ نیمہ رسید برخاستم وتہجد گذاردم ونرجس نیز تہجد گذارد بعدازان باخود گفتم
کہ وقت فجر نزدیک رسید وآنچہ ابو محمد گفت ظاہر نشد ابو محمد رضی اللہ عنہ از مقام خود آواز داد کہ تعجیل
مکن اے عمہ بآن خانہ کہ نرجس آنجا بود بازگشتم مرا در راہ پیش آمد لرزہ بروی افتادہ ویرا بسینہ خود باز
گرفتم وقل ہو اللہ احد وانا انزلنا وآیۃ الکرسی بروے خواندم از شکم وے آواز آمد کہ ہرچہ من خواندم
فرزند وے نیز بخواند وبعدازان دیدم کہ خانہ روشن شد نظر کردم فرزندے بر زمین آمدہ بود ودر سجدہ
افتادہ ویرا بگرفتم ابو محمد رضی اللہ عنہ از حجرہ خود آواز داد کہ ای عمہ فرزند مرا پیش من آر پیش وے
بردم ویرا بر کنار خود نشاند وزبان در دہان وے کرد فرمود کہ سخن گوی ای فرزند من باذن اللہ تعالی

گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین
بعد از ان دیدم که مرغان سبز مارا فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی را از ان مرغان بخواند و گفت خذه فاحفظه
حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که این که بود و این مرغان کیانند فرمود
که ان جبرئیل بود و دیگر ملائکه رحمت اند بعد از ان فرمود که یا عمه ویرا با مادر وی باز گردان کی تقر عینها ولا تحزن
ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثر الناس لا یعلمون ویرا پیش مادر وی بردم و چون متولد شد ناف زده
بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و مخفی نماند که بوقت
نزول جبرئیل و بر ذراع او مکتوب بودن جاء الحق الایة نص بعید است و رکاکت ان ظاهر والله اعلم و از
دیگری روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بر دو زانو در امد و انگشت سبابه بجانب اسمان
برداشت پس عطسه زد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری اورده اند که گفته است بر ابو محمد زکی رضی الله
در امدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در امد پس بیرون امد کودکی بر دوش
گرفته که گوییا ماه شب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که یا فلان اگر نه تو پیش خدای تعالی گرامی
بودی این فرزند خود را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه وسلم و کنیت این کنیت وی
هو الذی یملا الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگری اورده اند که او گفته است روزی بر ابو محمد رضی الله
عنه در امدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد
ازین که خواهد بود فرمود تا ان پرده را برداشتم کودکی بیرون امد در کمال طهارت و پاکیزگی و بر رخساره
راست وی خالی و گیسوان گذاشته امد و بر کنار ابو محمد رض نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود که اینست
صاحب شما بعد از ان از زانوی وی برخاست ابو محمد رضی عنه ویرا گفت یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم
بان خانه در امد و من بوی نظری کردم پس ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که در خانه کیست
بخانه در امدم هیچکس را ندیدم و از انجمله انست که گفته است که محمد مرا با دو کس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سر من رای فوت شده است زود بروید خانه ویرا فرو گیرید و هر که در خانه وی
بنشیند سر ویرا بمن آرید رفتیم و بسرای وی در آمدیم سرایی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
که گوییا حالی از عمارت ان فارغ شده بودند انجا پرده دیدیم فرو گذاشته پرده را برداشتیم
سردابی دیدیم در انجا امدیم دریایی دیدیم در اقصای ان حصیری بر روی اب انداخته و مردی بر خوب

ترین صورتی بربالای حصیر در نماز ایستاده بهیچ التفات نکرد یکی ازان دو نفر که با من بودند یکی سبقت
گرفت وخواست که پیش وی رود در آب غرق شد واضطراب میکرد تا آنزمانیکه من دست وی
گرفتم وخلاص گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را نیز همان حال پیش آمد وی را نیز خلاص
کردم من حیران ماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدای تعالی وازتو عذر میخواهم والله که من ندانستم
که حال چیست وبکجا آمده ایم از آنچه کردم بخدای تعالی بازگشتم هرچند گفتم بمن هیچ التفات نکرد باز
گشتم وپیش معتضد رفتم وقصه را باز گفتم گفت این سر را پوشیده دارید والا بفرمایم که شما را گردن زنند
چون بعضی احوال وی را دانستی بدانکه شیعه امامیه مراد را دو غیبت اثبات میکنند یکی غیبت
قصری یعنی کوتاه تر دوران از زمان ولادت وی تا انقطاع سفارت است ودیگر غیبت طولی یعنی
درازتر دوران از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکه خدای تعالی ظهور وی را مقرر ساخته است ودر غیبت
قصری وی را سفیران اثبات میکنند یکی بعد از دیگری که واسطه بوده اند میان وی وسایر خلایق
که حاجات وسوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند وجواب ازوی می آورده اند وآن سفارت بر
شخصی علی بن محمد نام ختم شده است ووفات وی در سنه ست وعشرین وثلثمائة بوده است
وآن وی اند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
نوشته است که نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک
میت ما بینک وبین ستة ایام فاجمع امرک ولاتوص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد
وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلک بعد طول الامل وقسوة القلب وامتلاء
الارض وسیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الافمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة
فهو کذاب مفتر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد وهیچکس وصیت
سفارت نکرد بعد ازان وقت غیبت طولی در آمد الی ما شاء الله تعالی ودر این طائفه را در مدت غیبت
قصری از وی حکایات بسیار است فقط باید دانست که درباره محمد بن حسن عسکری رض مابین شیعه
وسنی اختلاف بسیار واقع است امامیه آنچه اعتقاد دارند بالا گذارش یافت ودر میان اهلسنت
نیز اختلاف است بعضی میگویند که حسن عسکری اولاد نداشت ومحمد بن حسن بوجود نیامد وبعض میگویند
که حسن عسکری را پسری محمد نام متولد شده مگر در زمان صغر سن درگذشت وبعض میگویند که چند روزی

غائب بوده در سن کهولت بدر گذشت بالجمله اهلسنت اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده
نیست و مهدی که در اخبار و آثار خبر آمده او نیست مهدی آخر الزمان در آن وقت متولد خواهد شد دلیل عقلی ان
اینست که اولاً اینقدر زنده ماندن خارق عادت ست و از محالات عادی ست اگر اینچنین میشد البته
رسول صلی الله علیه وسلم خبرش میداد بلکه دیگر علامات مهدی که بیان نموده این را که ابین علامت است
ضرور بیان میکرد دیگر اینکه از مختفی داشتن او چه فائده سیوم آنکه گونه عار باو لاحق میشود که امام زمان اینقدر
جبان و بزدل است که باوجود استیلای شیعه و سنی در ممالک هرگز او را اطمینان نمیشود و بیرون نمیآید
علاوه برین جعفر برادر حسن عسکری میراث چگونه گرفت این میراث گرفتن او دلیل ست بر آنکه محمد بن حسن
بوجود نیامده یا فوت شده اما نقلی در شواهد النبوه نقلا عن جامع الاصول فی اشراط الساعة علاماتها
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک
الیوم حتی یبعث الله فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا وفیه ایضا عن ابی اسحاق قال علی رضی الله عنه نظر الی ابنه حسن رضی الله عنه
فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله علیه وسلم وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله
علیه وسلم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق اخرجه ابوداود ولم یذکر القصه وفی الفتوحات یشبهه فی الخلق
بالفتح ولا یشبهه فی الخلق بالضم ازین دو حدیث صاف ظاهر شد که مهدی آخر الزمان محمد بن حسن عسکری
نیست چرا که باید که مهدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است دوم آنکه باید
که نام پدر مهدی هم نام پدر رسول صلی الله علیه وسلم باشد و این چنین نیست نام پدر رسول عبد الله است
و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری ست و در صواعق آورده که قول علی رضی الله عنه که مولد المهدی بالمدینة
این قول هم رد زعم شیعه میکند چراکه مولد محمد عسکری در سر من رای بود بالجمله نزد اهلسنت و جماعت
مهدی باید که فاطمی و حسنی و مدنی باشد و نام پدرش عبد الله باشد و این همه صفت در محمد عسکری
جمع نمیشود سوای بنی فاطمه بودن و محمد نام بودن دیگر همه صفت مفقود ست چه محمد عسکری ابن حسن عسکری
است و حسینی است و در سر من رای متولد شده پس مهدی موعود نباشد اما احوال او نزد اهلسنت
چیست باید گفت معلوم نشود که او بوجود نیامده یا در صغر سن گذشته یا بسن رشد و بلوغ رسیده
بر آنکه احوال او محض مختلف است تحقیق و جزم و یقین بر آن راه نیست ما با اعتقاد موافق الجناب

در سن رشد و بلوغ رسیده بسبب مصلحتیکہ خودش میدانست مفقود شد و بروزے چند دران اختفا بسر برده بموت طبعی ازین عالم درگذشت چنانچہ ابن خلکان گفته که بروایتے وقت دخول سرداب عمرش هفده ساله بود و نفے روضۃ الاحباب اگرچہ اہلسنت بدان قایل نیستند که محمد بن حسن عسکری رضی اللہ تعالے عنه صاحب زمانست اما بعظم شان وسمو مکان ان مقتداے طوایف انسان اعتراف دارند و او را از جملہ کبار اولیا میشمارند و نفے شواہد النبوۃ و روضۃ الاحباب قال الشیخ علاء الدولہ احمد بن محمد السمنانی قدس سرہ فی ذکر الابدال واقطابہم وقد وصل الی الرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالے عنه ومن ابائہ الکرام ایمۃ اہل بیت الطہارۃ وہو اذا اختفی دخل فی دائرۃ الابدال وترقی مستدرجا طبقۃ طبقۃ الی ان صار سید الاوتاد وکان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسہ ودفن فی شونیزیۃ صلی علیہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالے عنہما وجلس مجلسہ وبقے فے الرتبۃ القطبیۃ تسع عشر سنۃ ثم توفاہ اللہ تعالے بروح وریحان واقام مقامہ عثمان بن یعقوب الجوینے الخراسانے وصلے ہو وجمیع اصحابہ علیہ ودفنوہ فے مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم لاجل قولہ وقبورہم لاصقۃ بالارض غیر مشرفۃ ولا مبنیۃ لا تعرفہا غیرہم وہم یزورونہا کل سنۃ انتہی و پر ظاہر ست که در صورت مفقود شدن در صغر سن این ہمہ صورت نہ بندد علاوہ ان اگر طفلے صغیر در سرداب یا سرداب بنہند و مادرش نہ بینید کجا تحمل دارد که تماشا کنند پس بقیاس چنان معلوم میشود که در سن هفده سالگی مفقود شد بعد ازان بس از تکمیل و تزکیہ نفس که بدرجہ رفیعہ قطبیت رسید نوزدہ سال زندگی کردہ بموت طبعی وفات یافت شیخ علاء الدولہ از محققین علما و کبار اولیا است و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس وغیرہ کتب تواریخ مشرو گاہ مذکور است سلام اللہ علی محمد العسکری ای فی تلک کان و چند کرامات او از شیعہ در شواہد وغیرہ نقل کردہ چون بموقف را اعتماد وسے نشد لہذا ترک ان نمود واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

باب سیوم

محمد بن علے بن ابیطالب المعروف بابن الحنیفہ رضی اللہ عنہ وے از مشاہیر اولاد امیر المومنین علے است و از میان اخوان خود بعد از حسنین اعلم و اعبد و اشجع بود در احوال او اختلاف بسیار واقع شدہ کیسانیہ او را مہدے موعود اعتقاد میکنند و بعضے میگویند بعد از حسنین امامت حق او ست

وبعض میگویند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق او است و امامیه و اہلسنت بدین معتقد
نداند و ایضاً کیسانیه میگویند که او نمرده در جبل رضوی مختفی است علی هذا القیاس در حال او مختلف
شده اند اکنون ترک انهمه اقاویل نموده آنچه نزد اہلسنت ثبوت رسیده نقل کنم وباللہ التوفیق
فی تهذیب النووی محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه واسم امه خوله من سبی بنی
حنیفه وهی خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن الدول بن حنیفه کنیة محمد
هذا ابو القاسم یقال ابو عبد الله ولد لسنتین بقیتا من خلافة عمر وقال ابن ابی حاتم لثلث
بقین وهو من کبار التابعین دخل علی عمر بن الخطاب وسمع عثمان واباه رضی الله عنهم روی عنه بنوه
الحسن وعبد الله وابراهیم وعون وجماعات من التابعین روینا عنه عن ابیه قال قلت یا رسول
الله ان ولد لی مولود بعدک اسمیه باسمک واکنیه بکنیتک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقیلی الامام
الحافظ ثلثة یسمون محمدا رخص کنیتهم بابی القاسم محمد بن ابی بکر ومحمد بن علی ومحمد بن طلحة بن عبد الله
وقال ابراهیم بن عبد الله بن جنید الحافظ لا نعلم احدا اسند عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم اکثر
ولا اصح مما اسند محمد بن الحنیفه قال عمر بن علی وابو نعیم فی روایات عنه مات محمد بن الحنیفه سنة
اربع وعشر ومایة وقال البخاری قال ابو نعیم مات سنة ثلث وثمانین وقال یحیی بن بکر سنة
احدی وثمانین وقال المداینی سنة ثلث وثمانین وفی طبقات الفقهاء للشیخ ابی اسحاق
عن الهیثم بن عدی سنة ثلث او ثنتین وسبعین وفی تاریخ البخاری عن ابی حمزة بالتاء
قال قشفینا انسکنا حین قتل ابن الزبیر ثم رجعنا الی المدینة مع محمد بن الحنیفه فمکث ثلثة ایام ثم توفی
وهذا توفیق قول الهیثم فان ابن الزبیر قتل سنة ثلث وسبعین وقیل سنة اثنتین یقال
لمحمد هذا ابن الخنیفه ویقال محمد بن علی ویقال محمد بن علی ابن الحنیفه فینسب الی ابیه وامه جمیعاً
فعلی هذا یشترط ان ینون علی ویکتب ابن الخنیفه بالالف ویکون اعرابه اعراب محمد لانه وصف
لمحمد لا لعلی ولهذا نظائر انتهی وفی تقریب العسقلانی محمد بن علی بن ابی طالب
الهاشمی ابو القاسم بن الحنفیه المدنی ثقة عالم من الثانیة مات بعد الثمانین وفی الخلاصة للحافظ صفی الدین محمد بن علی
بن ابی طالب الهاشمی ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امه خوله بنت جعفر الحنفیه نسب الیها وکانت
من سبی الیمامة الذین سباهم ابو بکر وقیل کانت امة لبنی حنیفه ولم تکن من انفسهم عن ابیه وعثمان

وغیرہما وعنہ بنوہ ابراہیم وعبداللہ والحسن وعمر بن دینار وخلق وفی تاریخ ابن خلکان ابوالقاسم
محمد بن علی بن ابی طالب علیہ السلام المعروف بابن الحنفیۃ امہ خولہ بنت جعفر بن قیس بن سلمۃ
بن ثعلبۃ بن یربوع بن ثعلبۃ بن الدول بن حنیفۃ بن لجیم ویقال بل کانت من سبی الیمامۃ و
صارت الی علی علیہ السلام وقیل بل کانت سندیۃ سوداء وکانت امۃ لبنی حنیفۃ ولم تکن منہم وانما صالحہم
خالد بن الولید علی الرقیق ولم یصالحہم علی انفسہم وذکر البغوی فی کتاب شرح السنۃ فی باب قتال
مانعی الزکوٰۃ ان طائفۃ ارتدوا وانکروا الشرائع وعادوا الی ما کانوا علیہ من الجاہلیۃ واتفقت
الصحابۃ علی قتالہم وقتلہم وراے ابوبکر بسبی ذراریہم ونسائہم وساعدہ علی ذلک اکثر الصحابۃ استولد من
علی علیہ السلام جاریۃ من سبی بنی حنیفۃ فولدت لہ محمد بن علی الذی یدعی بمحمد ابن الحنفیۃ ثم لم ینقض
عصر الصحابۃ حتی اجمعوا علی ان المرتد لا یسبی واما کنیتہ بابی القاسم فیقال انہا رخصۃ من رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وانہ قال لعلی سیولد لک بعدی غلام وقد نحلتہ اسمی وکنیتی لا تحل لاحد
من امتی بعدہ وممن سمی محمدا وکنی ابالقاسم محمد بن ابی بکر الصدیق ومحمد بن طلحۃ بن عبیداللہ
ومحمد بن سعد بن ابی وقاص ومحمد بن عبدالرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن ابی طالب ومحمد بن حاطب
بن ابی بلتعۃ ومحمد بن الاشعث بن قیس وکان محمد المذکور کثیر العلم والورع وقد ذکر الشیخ ابواسحاق
الشیرازی فی طبقات الفقہاء وکان شدید القوۃ ولہ فی ذلک اخبار عجیبۃ منہا ما حکاہ المبرد فی
کتابہ الکامل ان اباہ علیا علیہ السلام استطال درعا کانت لہ فقال لینقص منہا کذا وکذا حلقۃ
فقبض محمد باحدی یدیہ علی ذیلہا وبالاخری علی فضلہا ثم جذبہا فقطع من الموضع الذی حدہ ابوہ
وکان عبداللہ بن الزبیر اذا حدث بہذا الحدیث غضب واعتراہ افکل وہو الرعدۃ لانہ کان یحسدہ
علی قوتہ وکان ابن الزبیر ایضا شدید القوی ومن قوتہ ایضا ما حکاہ المبرد فی کتابہ ان ملک الروم فی
ایام معاویۃ وجہ الیہ ان الملوک قبلک کانت تراسل الملوک منا ویجہد بعضہم ان یغرب علی بعض
افتاذن لی فی ذلک فاذن لہ فوجہ الیہ برجلین احدہما طویل جسیم والآخر اید فقال معویۃ لعمرو بن العاص
اما الطویل فقد اصبنا کفوہ وہو قیس بن سعد بن عبادۃ واما الآخر الاید فقد احتجنا الی رایک فیہ فقال
عمرو ہہنا رجلان کلاہما الیک بغیض محمد بن الحنفیۃ وعبداللہ بن الزبیر قال معویۃ محمد ہو اقرب الینا علی
کل حال فلما دخل الرجلان وجہ الی قیس بن سعد بن عبادۃ یعلمہ فدخل قیس فلما مثل بین یدی معاویۃ

ثم نزع سراويله ورمى بها الى العلج فلبسها فبلغت ثدييه فاطرق مغلوبا فقيل ان قيسا لاموه في ذلك
وقيل له لم تبذلت هذا التبذل بحضرة المعاوية وهلا وجهت اليه غيرها فقال

اردت لكيما يعلم الناس انها ۞ سراويل قيس والوفود شهود
وان لا يقولوا غاب قيس وهذه ۞ سراويل عادي نمته ثمود
واني من القوم اليمانين سيد ۞ وما الناس الا سيد ومسود
وبذ جميع الخلق اصلي ومنصبي ۞ وجسم به اعلو الرجال مديد

ثم وجه معاوية الى محمد بن الحنفية يحضر فحضر فدعي له فقال قولوا له ان شاء فليجلس وليعطني يده حتى اقيمه او
يقعدني وان شاء فليكن هو القائم وانا القاعد فاختار الرومي الجلوس فاقامه محمد وعجز الرومي عن
اقعاده ثم اختار ان يكون محمد القاعد فجذبه محمد فاقعده وعجز الرومي عن اقامته فانصرف مغلوبا وقد كانت راية
ابيه يوم الجمل بيده ويحكى انه توقف اول يوم في حملها لكونه قتال المسلمين ولم يكن قبل ذلك شهد مثله فقال
له علي عليه السلام هل عندك شك في جيش مقدمته ابوك فحملها وقيل لمحمد كيف كان ابوك يقحمك المهالك ويولجك
المضايق دون اخويك الحسن والحسين فقال لانهما كانا عينيه وكنت يديه فكان يقي عينيه بيديه ومن
كلامه ليس بحكيم من لم يعاشر بالمعروف من لا يجد من معاشرته بدا حتى يجعل الله له فرجا ولما دعا ابن
الزبير الى نفسه وبايعه اهل الحجاز بالخلافة دعا عبد الله بن عباس ومحمد بن الحنفية الى البيعة فابيا ذلك
وقالا لا نبايعك حتى تجتمع لك البلاد وتتفق الناس فاساء جوارهما وحصرهما وآذاهما وقال لهما لئن لم تبايعا
احرقتكما بالنار والشرح في ذلك طويل وكانت ولادته لسنتين بقيتا من خلافة عمر وتوفي رحمه الله في اول
المحرم سنة احدى وثمانين للهجرة وقيل سنة ثلاث وثمانين وقيل سنة اثنين او ثلاث وسبعين
بالمدينة وصلى عليه ابان بن عثمان بن عفان وكان والي المدينة يومئذ ودفن بالبقيع وقيل انه خرج
الى الطائف هاربا من ابن الزبير فمات هناك وقيل انه مات ببلاد ايلة والفرقة الكيسانية تعتقد امامته
وانه مقيم بجبل رضوى والى هذا اشار كثير عزة بقوله من جملة ابيات وكان كيساني الاعتقاد

الا ان الائمة من قريش ۞ ولاة الحق اربعة سواء
وسبط لا يذوق الموت حتى ۞ يقود الخيل يقدمها اللواء
تغيب فلا يرى فيهم زمانا ۞ برضوى عنده عسل وماء

۴ علی وثلاثة من بنیه ٭ هم الاسباط لیس بهم خفاء

۵ فسبط سبط ایمان وبر ٭ وسبط غیبته کربلاء ٭

وکان المختار بن ابی عبید الثقفی یدعو الناس الی امامة محمد ابن الحنیفه ویزعم انه المهدی وقال الجوہری
فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذکور وقال غیره کیسان مع ابی علی علیه السلام والکیسانیة یزعمون انه مقیم
برضوی فی شعب منه ولم یمت دخل الیه ومعه اربعون من اصحابه ولم یوقف لهم علی خبر وهم احیاء
یرزقون ویقولون انه مقیم فی ہذا الجبل بین اسد ونمر وعنده عینان نضاختان تجریان عسلا وماء وانه
یرجع الی الدنیا فیملؤها عدلا وکان محمد یخضب بالحناء والکتم وکان یختم فی الیسار والاخبار مشهورة رضی الله
وانتقلت امامته الی ولده ابی ہاشم عبد الله ومنه الی محمد بن علی والد السفاح والمنصور ورضوی
بفتح الراء وبعدہا ضاد معجمة وبعد الواو الف قال ابن جریر الطبری فی تاریخه الکبیر فی وقائع سنته
اربع واربعین ومائة رضوی جبل جہینة وہو عمل ینبع وقال غیره بینهما مسیرة یوم واحد وہو من المدینة علی سبع
مراحل میامنة طریق المدینة ومیاسرة طریق البرلمن کان مصعدا الی مکة وہو علی لیلتین من البحر
والله اعلم ومن رضوی تحمل حجارة المسن الی سایر الامصار قاله ابن حوقل فی کتابه المسالک والممالک
وذکر ابو الیقظان فی کتاب النسب ان ابن الحنیفه لابن اسمه الہیثم وکان موخذا عن مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یقدر ان یدخله والاخیذ فی اللغة الاسیر الاخذ بضم الہمزة رقیة کالسحر وکانه کان
مسحورا انتہی کلام ابن خلکان وفی طبقات الشعرانی کان رضی الله عنه یقول من کرمت علیه نفسه
لم یکن للدنیا عنده قدر ولما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مروان یتہدده ویتوعده ویحلف
لیحملن الیه مائة الف فی البر ومائة الف فی البحر او یودی الیه الجزیة کتب عبد الملک الی الحجاج
ان یکتب الی محمد بن الحنیفه یتہدده ویتوعده ثم اعلمنی بما یرد علیک فکتب الیه فارسل ابن الحنیفه
کتابه الی الحجاج یقول ان لله عز وجل ثلثمائة وستین نظرة الی خلقه وانا ارجو ان ینظر الله الی نظرة
یمنعنی بہا منک فبعث الحجاج بذلک الکتاب الی عبد الملک فکتب بمثل ذلک الی ملک الروم
فقال ملک الروم ما خرج ہذا منک ولا کتبت انت به ولا خرج الا من بیت النبوة رضی الله عنه انتہی
محاربه یعنی جمل وصفین ونہروان ہمراه پدر بزرگوار خود بوده با اعدای او مقاتله نموده اما در جمل در اول
توقف نموده باز قتال کرد مگر مورخین در قصه جمل اندک اختلاف نموده اند قال ابن خلکان وکانت

رایته ابیه یوم الجمل بیده دیکے اتنا توقف اول الیوم نے حملها الکوفه قتال المسلمین ولم یکن قبل ذلک تنهد
فقال له علے علیه السلام ہل عندک شمک سے جیش مقدمہ ابوک فحملها کامروے تاریخ الکامل لابن اثیر
الجزرے دحرضت القوم اسے تولہ حتی زحم علے فحمس تقفا ابنه محمد وکانت الرایته معه وقال له احمل فتقدم
حتے لم یجد متقدماً الا علے سنان رمح فاخذ علے الرایته من یدہ وقال یا بنی بین یدی وفی مروج الذہب
للمسعودے بعث اسے ولدہ محمد بن الحنیفه وکان صاحب رایته احمل علے القوم فابطاء محمد علیه وکان
بازائه قوم من الرماة ینتظر نفاذ سہامہم فاتاہ علے فقال ہلا حملت فقال لا اجد متقدماً الا علی سہم
او ستان وانے لمنتظر نفاذ سہامہم واحمل فقال احمل بین الاسنته فان الموت علیک جنته
فحمل محمد فشکن بین الرماح والنشاب فوقف فاتاہ علے فضربه بقائم سیفه وقال ادرکک عرق من
امک واخذ الرایته منه وفے روضته الاحباب جناب امیر المومنین لوائے ظفر سیمائے خود را بدست
قرة العین خویش محمد بن حنیفه کہ مردم حیہ بیار حدت وشجاعت وکل ہنجار شوکت ومناعت بود داد
وباوے فرمود تقدم پس نامدار بموجب فرمودہ پدر بزرگوار لوار اگرفت ولحظہ بیش برد انگاہ در اثنای
راہ اتفاقاً تانے وتامل وتاخیر وتعلل منمود ودر وایتے انکہ گفت ہذہ والسد الفتنته المظلمته العمیای
پس امیر المومنین بانگ بروے زد کہ اقدم لام لک اتکون فتنته ابیک قایدہ۔

لاخیر فے الحرب اذا لم توقد	اليقها الطعين ابيك محمد

پس محمد بن حنیفه لوا بر دست گرفته حملہ بجانب دشمن برد ولطعن نیزہ خونخوار ومار از روزگار اہل خمار
بر اوردچنانکہ دوست ودشمن مرا ورا تحسین دا فرین گفتند وجناب ولایت ماب ہدایت نصاب
در روے اونگاہ میکرد وبر ناصیه ہمتش آثار جلالت وبسالت میدید ومضمون الشبل فے البزل
الاسد در محیاے انورش مشاہدہ کردہ بشگفت مے اندر آوے گوید ساعتے محمد بن حنیفه لطعن
سنان ونیزہ جان ستان جولان نمود انگاہ تیغ از غلاف برکشید ودر میدان محاربت ومبارزت
داد مردے ودلاورے بداد وبسیارے از مبارزان اصحاب جمل را بضرب جراز سر انداز وحسام
خون آشام بصحراے عدم فرستاد وبعد ازان بمستقر خویش باز گشت واما شجاعت انجناب در صفین
ہم در روضته الاحباب مذکور ست کہ کریب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور اہل شام بود چندان قوت
داشت کہ نقش درم را بانگشت زایل گردانیدے بمیدان آمدہ چندتن از شجاعان عراق را بشہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده او لا او را نصیحت و از سخط و عذاب جبار
حقیقی تخویف نمود آن شقی گفت که با این شمشیر که بدست دارم مانند تو بسیارے را از پای در آورده ام
و بر امیر المومنین حمله آورد آنجناب حمله او را رد نموده بیک زخم ذو الفقار او را بجهنم فرستاد و آن زخم ذو الفقار
چنان بر سر او زد که تا قربوس زین رسید آواز تحسین و آفرین از دوست و دشمن برخاست و
هر دو سپاه متعجب شدند القصه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود معاودت
نموده با محمد حنیفه فرمود که لحظهٔ در معرکه قرار گیرد که طالب خون کریب خواهد آمد و آن ولد رشید باشارهٔ
والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابناے اعمام کریب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
باو رسید پرسید که سوارے که پسر عم مرا القتل رسانید کجا رفت شاهزاده گفت اینکه من به نیابت
او ایستاده ام خصم در غضب رفته بروی حمله کرد و باهم بر آویختند محمد حنیفه او را از پشت زین بر روے
زمین انداخت که بند بند او ده هم شکست دیگرے آمد با و ملحق شد همچنین هشت کس که بنے اعمام کریب
بودند راه جهنم پیمودند تفصیل آن در کتاب مذکور ست و فی روضة الاحباب نقلست که حضرت
مقدس نبوے صلی الله علیه وسلم روزے با میر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را باو بخشیدم و چون محمد ابن حنیفه متولد شد
امیر المومنین علی بموجب فرموده عمل نموده بارے سبحانه تعالی علم و شجاعت را که اشرف صفات
ست به محمد بن حنیفه ارزانی داشت گویند که ابو هاشم که پسر محمد حنیفه بود علم اصول از وے اخذ کرده و
واصل بن عطا که راس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد ازان از طریق مستقیم منحرف
شده معتزلی شد و فی روضة الصفا که در سن ست و ستین هجری که مهم مختار در کوفه تمشیت
پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که با و بیعت کند و هر چند عبد الله میدانست که محمد بطاعت
و عبادت مشغول ست و داعیه حکومت و ریاست ندارد اما غرضش آن بود که چون مختار بشنود
که امام و مقتدای او با عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و مبایعت آید و محمد حنیفه امتناع
نموده ابن زبیر گفت اگر بیعت نمیکنی دل از جان برگیر و چون محمد مضطر گشت از عبد الله مهلت بیعت
طلبید ابن زبیر گفت محال ست که ترا یکساعت مهلت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یکساعت زمان نمیدهے و بعد از گفتگوے

بسیار مقرر بران شد که قضیه بیعت دو ماه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در کنجی
محفوظ بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه که بر سر چاه زمزم ساخته بودند محبوس کرده چهل کس را
بحراست او متعین گردانید و محمد با یاران و اهل بیت خویش که شریک و سهیم او بودند مشورت نموده
قرار بران گرفت که درین واقعه هایله از مختار استمداد نمایند لاجرم محمد حنیفه نامه بمختار فرستاده او را از
آنصورت آگاهی داد مختار بالتفات آنجناب متفخر و مباهی گشت و باستحضار خلایق فرمانداد و چون
مردم مجتمع گشتند مختار نامه امام را برایشان خوانده گفت ابن زبیر مهدی را بحبسی باز داشته
واکنون بمدد من احتیاج دارد بخدا سوگند که من بنوعی بمعاونت و مظاهرت وی قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بعد از آن بترتیب و تجهیز لشکر قیام نموده طبیان بن عماره
و شخصی دیگر از اعیان اشراف را چهار هزار درهم داد با پانصد کس مقدمه لشکر گردانید و ابو المعتمر و هانی
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات حشم در عقب هم روان گردانید و درین
اثنا متابعان ابن زبیر بفرمان وی بر سر چاه زمزم هیزم جمع میکردند که اگر محمد از بیعت تخلف نماید او را
بسوزانند و چون پنجاه و هشت روز از مهلت بگذشت و طبیان بن عماره با پانصد کس در حریم حرم
ظاهر گشت و مردم عبدالله بن زبیر بتصور آنکه لشکر مختار همان قدر بیش نیست خواستند که دست تعرض
بایشان دراز کنند و چون سرهنگان مختار واحداً بعد واحد هریک با فوجی مکمل پدید آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از محبس بیرون آوردند و قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشانرا از ان اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جائز نیست
و مالی را که مختار بانجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر صورت صلحی
رو نمی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که باوطان خود مراجعت نمایند و چون مختار کشته شد ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باش و آنجناب
در برابر سخنان خشونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که پراگنده شوید که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالله حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استبعاد نموده و در تضاعیف
این حال عبدالملک بن مروان مسرعان بمکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از شیعه
و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون بمدین رسید شنید که عبدالملک با عمر بن سعید

بن الاشتر اقی عذر کرده او را گذشته است ازینصورت خالیف شده و در بعضے از حدود شام
ساکن گشت و درین اثنا چون عبد الملک مروان شنید که مردم بذکر خیر محمد حنیفه و فضل او زبان
میکشایند از طلب وے پشیمان گشته رقعهٔ بخدمتش ارسال نمود مضمون آنکه هر که تقلد قلادهٔ بیعت
کمکشته باید که در قلمرو من نباشد و آنجناب بمکه رفته در شعب ابیطالب نزول کرد و ابن زبیر نزد
او خبر فرستاد که برخیز و ازین دیار بیرون رو بنابرین بے ادبے شیعه از وے رخصت طلبیدند که
با ابن زبیر قتال کنند محمد رخصت نداده در شان او دعا کرد که خدا یا لباس ذل و خوف در پوشان
و بر وے و اتباع وے شخصے را گمار که بشدت باس و قساوت قلب متصف باشد و بعد ازان
از شعب بیرون آمده بطایف رفت و در زمانیکه حجاج بمحاصرهٔ عبد الله بن زبیر اشتغال داشت
مراجعت نموده بار دیگر شعب ابی طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن او خبر
یافته قاصدے فرستاده پیغام داد که مطلوب و متوقع از تو آنکه از بیعت عبد الملک ابا و امتناع
ننمائی محمد حنیفه جواب داد که هرگاه او را مخالفے نماند من با وے بیعت کنم و چون عبد الله زبیر شهادت یافت
محمد حنیفه مکتوبے بشام فرستاد و از عبد الملک برای خود و متابعان خود امان طلبید عبد الملک نامه
بحجاج فرستاده او را بتعظیم و توقیر آنجناب وصیت کرد و محمد بعد ازان متوجه دمشق گردیده با عبد الملک
بیعت نموده از آنجا معاودت نموده بار دیگر بطایف رفت بقولے دران سرزمین بجوار رحمت
رب العالمین پیوست در صواعق آورده که چون علے رضی الله عنه از زخم رسید فرزندان خود حسن و
حسین وغیرهما را طلب نموده و بتقوے و طاعت خدائے تعالے و ترک دنیا وغیره اخلاق حمیده
که تفصیل آن دران کتاب مذکور است وصیت فرموده بجانب محمد حنیفه التفات نموده فرمود که وصیتے که
برادران ترا کردم حفظ نمودی گفت بلے باز فرمود که ترا نیز وصیت میکنم بمثل آنچه برادران ترا وصیت
کردم و بآنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطه حقوق عظیمه که بر تو دارند و بآنکه اعتماد نکنے بر امرے
غیر ایشان باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات فرموده گفت وصیت میکنم شما را بوے
زیرا که او برادر و پسر پدر شما ست و میدانید که پدر شما او را دوست میداشت انتهی ازینجا ثابت شد
که جناب امیر المومنین را بعد از حسنین نظر عنایتے که بحال او بود بحال دیگر فرزندان نبود چرا که جناب
مرتضوے ماورائے حسنین و محمد حنیفه فرزندان دیگر نیز داشت نسبت بهیچکس چیزے نفرموده و در روایت

حدیث بنظر دیده شد که بغیر از حسن و حسین و محمد حنفیه و عمر کسے از اولاد و انجناب روایت ندارند و محمد بن
فقط همین چهار پسر را رواة از انجناب نوشته اند والله اعلم و در صواعق آورده که محمد بن حنیفه
چون خبر توجه حسین رضی الله عنه بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد که طشتے که جهت وضو ساختن پیش وی
نهاده بود از آب چشم پر ساخت این غایت مبالغه است یعنی بشدت گریه نمود و در حقایق المصیبة آورده
که چون حضرت سید الشهدا حسین ع از مدینه طیبه اراده سفر تصمیم داد همه اصحاب و خدام باو موافقت
نمودند مگر محمد حنفیه و سببش آن بود که در چندے قبل ازین وقایع انجناب زرهے بجهة سید الشهداء
یا در زمان آخر حیات والد بزرگوارش هدیه آورده بودند که بجهت آنحضرت فاضل دامنست محمد بن حنیفه
فاضل آنرا بدست خود جمع نموده بیک قوت پاره کرد این حرکت عنیف صدمه بدست لطیفش رسانید
که پس ازان قادر بگرفتن قبضه شمشیر و نیزه و مانند آنها بدست نبود علاوه ازان دران هنگام مریض شده
بود انتهی و در حقایق و روضة الاحباب آورده که در زمان عزیمت امام حسین ع از مدینه محمد بن حنیفه بخدمت
او مبادرت نموده و اظهار شفقت و دلسوزے و آنچه لوازم اخوت باشد بجا آورده گفت مرا
نصیحتے بخاطر میگذرد اگر رخصت فرمای عرض دارم امام حسین ع فرمود که آنکدام است گفت مصلحت
آنست که تو خود را از یزید و بلادے که باو نزدیک باشد دور اندازے و مردم را به بیعت خویش دعوت
نمائی و اگر مبایعت نمایند بسنت جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سیرت خلفاے راشدین میان
ایشان زندگانی کنی و اگر تمرد و طغیان ورزند در کنج خانه نشینے و با هیچکس اختلاط نفرمای و من ازان
اندیشناکم که تو بشهرے روی که بعض از خلق با تو موافقت نمایند و برخے مخالفت ورزند و میان هر دو
طایفه نزاع و جدال واقع شود و تو دران میان ضایع گردے امیر المومنین حسین گفت که نیکو گفتی و شرط
مناصحت بجا آوردے اکنون چه صلاح مے بینی که بکجا روم محمد بن حنیفه گفت که حالا بمکه تشریف فرمای
اگر اهل حرم با تو بیعت کنند فهو المطلوب والا عزیمت یمن نمای که خلق آن دیار انصار و محب و معتقد جد
و پدر و برادر تواند اگر هم توان جا تمشیت پذیرد فبها والا بطرف کوه پایها و شعاب جبال میل کن و هر روز
بشهرے بسر برده منتظر فرج باش امیر المومنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگند که اگر در دنیا هیچ ملجای
و مفرے نیابم با یزید بیعت نکنم و در تحت امر و نهی او در نیایم که رسول صلی الله علیه وسلم در باب
او این دعا کرده است اللهم لا تبارک فی یزید بعد ازین سخنان هر دو بگریستند و امام حسین ع گفت

ای برادر براے متفردن بصواب تو تعزیت مکه بیکنم و اہلبیت و محبان و رفیقان اہل اسلام یا ین موافق
اندا گر ترا داعیه انست که در مدینه اقامت نمای و مقیم شوے ہیچکس ضررے بتو نتواند رسانید مطلوع انکه علی
التعاقب والتوالے ارتحالات یزید و مردم او اعلام نمای و مرا بدعاے خیر یاد آوری و وصیت نامه
نوشته بمحمد بن حنیفه داد و او را وداع کرد و این وصیت نامه در کتاب حقایق المصیبة مذکور است انتهی چون ولادت محمد بن الحنیفه چنانچه مؤرخین
نوشته اند و بالا گذشت که دو سال باقی بود از خلافت عمر رض روی نمود و وفات امیر المؤمنین عمر در سنه بیست و سه
ہجرے اتفاق افتاد بدین تقدیر ولادت او سنه اثنین وعشرین باشد و در واقعه جمل که در سنه
ست وثلثین بود عمرش پانزده سال وچند ماه و در حرب صفین شانزده ساله وچند ماه و در حرب
نہروان ہفده سال وچند ماه و وقت وفات پدر بزرگوارش نوزده سال بوده باشد و وقت شهادت
حسین ع چهل ساله بود و وقت وفات خود که سنه احدے وثمانین من الهجرة بود شصت ساله
بود و مخفی نماند که چند قصه در زبان بنگله بنام محمد حنیفه درین دیار شایع است مثلا قصه بی بی ضیفون
و ملک اکاز سونه بہان و ثمرت بہان و قصه جنگ نامه یعنی بعد شهادت حسین ع با مخالفان محاربه
نمودن محمد بن حنیفه وغیره در زبان فارسی و بنگالی مشهور است که اینها اصلے ندارد ہیچ معلوم نیست
که وجه این شهرت چه باشد وچرا این افترا بنام او نموده ظاهرا کذابین وضع نموده باشند واللہ اعلم
بحقیقة الحال ۔

عبد اللہ بن محمد بن الحنیفه ابو ہاشم المدنی قال النووی روی عن ابیه وفی الخلاصة روی عن ابیه
وعنه سالم بن ابی الجعد قال ابن سعد ثقة قلیل الحدیث قال جماعة مات سنة ثمان وتسعین
قال النسائی ثقة وفی التقریب ثقة قرنه الزہرے باخیه الحسن من الرابعة مات سنة تسع وتسعین
بالشام وفی ۔ نفحة الاحباب علم اصول از پدر خود اخذ نموده و واصل ابن عطا که راس و رئیس
معتزله بود اخذ نموده از طریق مستقیم منحرف شد واللہ اعلم ۔

ابراہیم بن محمد بن الحنیفه فی تقریب العسقلانی ابراہیم ابن محمد بن علی بن ابی طالب
الہاشمی ابوه ابن الحنیفه صدوق من الخامسة وفی تہذیب النووی روی عن ابیه وفی الخلاصة
ہو صدوق عن جده مرسلا و ابیه وعنه یاسین العجلی وعمر مولی غفره ۔

عمر بن محمد بن علی المرتضی رض فی الخلاصة عن ابیه وعنه العباس بن عثمان الشافعی

الحسن بن محمد بن الحنفیہ فے تہذیب النواوے ہو ابو محمد الحسن بن محمد بن علے بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشے الہاشمے المدنے التابعی سمع سلمہ بن الاکوع وجابر بن عبد اللہ الصحابیین وسمع
اباہ وغیرہ من التابعین روے عنہ عمرو بن دینار والزہری واخرون واتفقوا علے توثیقہ روی
لہ البخارے ومسلم توفے سنۃ مایۃ او تسع وتسعین وفے تقریب العسقلانے الحسن بن محمد بن علے
بن ابی طالب الہاشمے ابو محمد المدنے وابوہ ابن الحنیفۃ ثقۃ فقیہ یقال انہ اول من تکلم فے الارجا
من الثالثہ مات سنۃ مایۃ او قبلہا بسنۃ رحمہ اللہ تعالے وفے الخلاصۃ ہو الفقیہ موثق عن ابیہ
وابن عباس وسلمہ بن الاکوع وعنہ عمرو بن دینار والزہرے قال مصعب الزہرے وغیرہ بن
تقسیم ہو اول من تکلم فے الارجاء وقال ابن حبان کان یقول من خلع ابابکر وعمر فقد خلع السنۃ قال
ابو عبید مات سنۃ خمس وتسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب الہاشمے معروف بحسن مثنے وے از مشاہیر اہلبیت است
در روضۃ الشہدا اوردہ کہ کنیت او ابو محمد است وبغایت جمیل وجلیل بود و ہذا داعیہ ان شد کہ
یکے از دختران عم خود حسین بن علے را رضی اللہ عنہ در عقد خود در ارد حسین رضی اللہ عنہ این التماس معلوم
نمودہ دو دختر خود فاطمہ وسکینہ را برا وعرض کرد وگفت اے پسر برادر من ہرکدام ازین ہر دو
دختر اگر خواہی اختیار کن تا بعقد تو درارم حسن مثنے شرم داشت کہ یکے را اختیار کند سر مبارک
در پیش انداخت وخاموش بایستاد حسین رضی اللہ عنہ گفت یا ابن اخی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار بمادر من فاطمہ
زہرا مشابہت دارد پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد وخدا اے تعالے حسن را از دختر حسین
سہ پسر داد عبد اللہ محض وابراہیم غمر وحسن مثلث وایشان فخر نمودند بر سادات دیگر کہ جد مادر
ما حسین است وجد پدرے حسن است انتہے آنجناب از کبار تابعین است بعلم و ورع مشہور
بود وفے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الرابعۃ مات سنۃ سبع وتسعین
ولہ بضع وخمسون سنۃ انتہے وفے الخلاصۃ للحافظ صفی الدین روی عن ابیہ وعبد اللہ بن
جعفر وعنہ ابناہ الحسن وعبد اللہ وابراہیم وولے صدقۃ علے وکان وصی ابیہ توفے سنۃ سبع و
تسعین قال البخارے فے الصحیح اے فے الجنایز منہ لما مات الحسن بن الحسن ضربت امرأتہ القبۃ علی قبرہ سنۃ
ثم رفعت فسمعوا صائحا الاہل وجدوا ما فقدوا فاجابہ اخر بل یئسوا فانقلبوا الحدیث واحد فی کلمات الغرب

در حقایق المصیبة و کشف الغمہ نے معرفة الائمہ سے اربلی سے اورد کہ آنجناب ہمراہ عم خود بکربلا حاضر شدہ
با اعدا مقاتلہ نمودہ زخمی شد و گرفتار مخالفان گشت و اعدا میخواستند کہ او را با شہدا ملحق سازند
تا خال او اسما بن خارجہ فزاری بر سر وقت او رسیدہ مانع آمد و بلشکرگاہ خود برد چون او یکے
از معارف کوفہ بود ابن سعد حسن را با مسیر تا نزد ابن زیاد برد و ابن زیاد نیز او را بدو بخشید بعد ازان
سالہا بزیست لکن این روایت در کتب دیگر مورخین اہلسنت تالیف نمودہ اند و اینکہ پیش نظر
است اصلا بنظر نے آید واللہ اعلم بحقیقة الحال ۔

عبداللہ بن الحسن بن الحسن بن علی ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہم الملقب بالمحض کنیت او ابومحمد بود

و فے المعارف لابن قتیبة کان عبداللہ بن الحسن بن الحسن یکنی ابا محمد و کان خیرا و روی انہ مسح علی
خفیہ فقیل لہ تمسح قال نعم قد مسح عمر بن الخطاب و من جعل عمر بینہ و بین اللہ فقد استوثق و کان مع
ابی العباس و کان لہ مکرما و بہ انسا و اخرج یوما سفط جوہر فقاسمہ ایاہ و اراہ بناء قد بناہ و قال لہ کیف
ترے ہذا فقال

قطعہ

الم تر حوشبا امسی یبنی — قصورا نفعها لبنی نفیلة
یؤمل ان یعمر عمر نوح — وامر الله یحدث کل لیلة

فقال لہ اتمثل بہذا و قد رایت صنیعی فقال واللہ ما اردت بہا سوءا و لکنہا ابیات حضرت فان رای
امیر المومنین ان یحتمل ما کان منے قال قد فعلت ثم ردہ الی المدینة سفی تقریب العسقلانی عبداللہ
بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الہاشمی المدنی ابو محمد ثقة جلیل القدر من الخامسة
مات فی اوایل سنة خمس و اربعین و لہ خمس و سبعون و فی الخلاصة عن ابیہ و امہ فاطمہ بنت الحسین
و عنہ یزید بن الہاد و لیث بن ابی سلیم و مالک و الثوری وثقہ ابن معین و ابوحاتم مات سنة
خمس و اربعین و مائة و در روضة الشہدا آوردہ کہ عبداللہ محض شیخ بنی ہاشم بود و در زمان خود او را
محض گفتندے یعنے خالص چہ خلاصہ دو سبط بود مادرش فاطمہ بنت الحسین و پدرش حسن بن الحسن و او
بغایت شبیہ بود بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم و از وے پرسیدند کہ شما بچہ جہت افضل مردمانید
گفت بآنکہ ہمہ کس را آرزو است کہ از ما باشند و ما آرزو نمیبریم کہ از دیگران باشیم ۔

محمد و ابراہیم ابنی عبداللہ بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہم اما محمد الملقب

بنفس زکیہ کنیت ، و ابو القاسم و ابو عبد اللہ ست ـ فی میزان الذہبی محمد بن عبد اللہ بن حسن
بن حسن الہاشمی العلوی الذی خرج علی المنصور بالمدینۃ فی سنۃ خمس و اربعین و مائۃ فقتل بہا
فی المصاف یروی عن ابی الزناد و حدث عنہ الدراوردی وغیرہ و ثقہ النسائی و قال البخاری
لا یتابع علی حدیثہ قلت لہ احادیث منہا اذا سجد فلیضع یدیہ علی رکبتیہ الحدیث قال البخاری لا یتابع
علیہ ولا ادری سمع من ابی الزناد ام لا و فی الخلاصۃ للحافظ صفی الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن حسن
بن علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ المدنی عن نافع و ابی الزناد و عنہ الدراوردی و عبد العزیز
بن نافع الصائغ و ثقہ النسائی قال الزبیر قتل سنۃ خمس و اربعین و مائۃ و ہو ابن خمس و اربعین لہ عندہم
حدیث واحد و فی تقریب العسقلانی محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن بن علی الہاشمی المدنی یلقب
النفس الزکیۃ ثقۃ من السابعۃ قتل سنۃ خمس و اربعین و لہ ثلاث و خمسون و کان خرج علی المنصور
و غلب علی المدینۃ و تسمی بالخلافۃ فقتل و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و فی سنۃ خمس و اربعین
کان خروج الاخوین محمد و ابراہیم ابنی عبد اللہ بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب فظفر بہما المنصور
فقتلہما و جماعۃ کثیرۃ من ال البیت فانا للہ و انا الیہ راجعون و اذی المنصور خلقا من العلماء ممن خرج معہما
او امر بالخروج قتلا و ضربا و غیر ذلک منہم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن عجلان و ممن افتی بجواز الخروج
مع محمد علی المنصور مالک بن انس رح و قیل لہ ان فی اعناقنا بیعۃ المنصور فقال انما بایعتم مکرہین و
لیس علی المکرہ یمین ـ در روضۃ الشہداء اوردہ اما محمد صاحب نفس زکیہ کہ او را ابو القاسم میگفتندی
و اکابر زمان او را مہدی لقب دادند چہ نام او محمد و کنیتش ابو القاسم و نام پدرش عبد اللہ بود و در
حدیث مشہور آمدہ کہ مہدی از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و در روایتی
دیگر ہست کہ کنیت او کنیت من و علمای بنی ہاشم ہمہ بوی مستظہر بودندی و ذوالنسابہ
از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
خالی سیاہ بود برابر بیضہ و او خروج کرد در مدینہ و امام مالک رح فتوی میداد مردمان را کہ با وی
خروج کنند و یاری و مددگاری وی کنند و ہواداری او ورزند و ابو جعفر دوانقی لشکر بسر او فرستاد و او با لشکر
خود باستقبال بیرون آمدہ محاربہ واقع شد و او در احجار الزیت بقتل رسید و چون در حدیث
واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ باحجار الزیت کشتہ خواہد شد او را نفس زکیہ لقب دادند انتہی

اما ابراهیم قتیل باخمری کنیت او ابوالحسن بود و قوت او تا حدی نقل کرده اند که دم شتر رمنده گرفتی
و بر جای بداشتی و یو وی نیز که شتر برفتی دم او در دست ابراهیم بماندی و او از کبار علما بوده
و در شب دوشنبه غره رمضان سنه خمس و اربعین و مایة ببصره خروج کرد و بسیار از اکابر بر و بیعت
کرده بودند چون امام اعمش و عباد بن منصور و نصیحت رسید که امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله نیز
در بیعت او بوده و بخروج با وی و معاونت و نصرت وی فتوی میداد و پسر خود حماد را با چهار هزار
درهم نزد وی فرستاد و نامه نوشت و در آنجا یاد کرد که اگر نه حفظ امانات و ودایع مردم که نزدیک
منست مرا دامن میگیرد والا بتو لاحق شده تقویت تو میکردم و این نامه بدست دوانیقی افتاد
و بر ابوحنیفه رحمه الله متغیر شد و او را ایذا کرد که سبب وفات وی گشت و آورده اند که عجوزه بنزد امام اعظم
رح آمد و گفت تو فتوی دادی پسر مرا بخروج با ابراهیم و او رفت و کشته شد امام فرمود که کاشکی
من بجای پسر تو بودمی القصه دوانیقی لشکر بسر وی فرستاد و ابراهیم نیز از بصره بیرون آمد با لشکر
دوانیقی محاربه نمود و بعد از انهزام لشکر دوانیقی تیری بر پیشانی ابراهیم آمد شهید شد و در دیه
باخمری و آن قریه ایست قریب بکوفه و این هر دو برادر هم رای بودند و بیعت از برای محمد بود

وفی تاریخ الکامل لابن اثیر الجزری ذکر صفة محمد والاخبار بقتله کان محمد اسمر شدید السمرة وکان المنصور
یسمیه محمماً وکان سمیناً شجاعاً کثیر الصوم والصلواة شدید القوة کان یخطب علی المنبر فاعترض فی
حلقه بلغم فتنحنح فذهب ثم عاد فتنحنح فذهب ثم عاد فتنحنح فنظر فلم یر موضعاً یبصق فیه فرمی بنخامته فی سقف
المسجد فالصقها فیه وسئل جعفر الصادق عن امر محمد فقال فتنة یقتل فیها محمد واخوه لابیه وامه بالعراق وحوافر
فرسه فی ماء فلما قتل محمد قبض عیسی اموال بنی الحسن کلها واموال جعفر فلقی جعفر المنصور فقال له رد علی
قطیعتی من ابی زیاد فقال ایای تکلم بهذا والله لازهقن نفسک قال فلا تعجل علی قد بلغت ثلثا
وستین سنة وفیها مات ابی وجدی و علی ابن ابی طالب وعلی کذا و کذا ان ربک بشیء وان
ابقیت [illegible] یقوم بعدک فرق له المنصور ولم یرد علیه قطیعته فردها المهدی علی ولده
وقال [illegible] لا یسلی تغشانا سحابة فان امطرتنا ظفرنا وان تجاوزتنا الیهم فانظروا الی دمی
عند احجار الزیت قال [illegible] لقد اظلتنا سحابة فلم تمطرنا وتجاوزتنا الی عیسی واصحابه فظفروا وقتلوا
محمدا ورایت دمه عند احجار الزیت وکان قتله یوم الاثنین لاربع عشر خلت من رمضان سنة

خمس واربعین ومائة وکان یلقب بالمهدی والنفس الزکیة قصه خروج نمودن محمد و ابراهیم طولے وارد هر کسیکه
اراده اطلاع اندازد باید که در مروج الذهب للمسعودی و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزری که بشرح و بسط تمام تر
مسطور یافته مطالعه نماید چون این قصه خارج از وضع اینکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباسی
هم کم از یزید نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول در جذب القلوب که تاریخ مدینه منوره
است للشیخ عبد الحق دهلوی آورده که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدای احد است مشهدیست
معروف بنفس زکیه وهو السید الشریف الملقب بالمهدی محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
علی المرتضی سلام الله ورحمته وبرکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته و این مشهد
خارج مدینه منوره است در شرقی جبل سلع و بر وی بنای عالیست و مسجدی کبیر و در قبله مسجد
مصلی است از عین زرقا که از جانب مشرق و مغرب از او درجات بسته اند و چشمه را در میان آن
جاری ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بر منصور عباسی خروج
کرد بسیاری از مردم با وی مبایعت کردند منصور عم خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس بحرب وی
فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلع آمده توقف نموده بمحمد بن عبد الله گفته فرستاد که ترا امان [illegible]
بیا با خلیفه بیعت کن وی گفته والله مردن در عزت بهتر است از زندگانی کردن بخواری پس وی
و اصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن باقی مانده بودند همه غسل کامل بر آورده مسلح شدند
و بر عیسی و اصحاب او حمله آوردند سه بار او را انهزام دادند و آخر بسبب کثرت اعدا تاب نیاورده
مغلوب شدند سبط ابن جوزی در ریاض الافهام می آرد که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
منصور فرستاد بدن او را خواهر او زینب و دختر او فاطمه بطریق خفیه در بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
مستفیض و مشهور است و مطری و اتباع او ذکر کرده اند آنست که دفن او هم درین موضع است
و قتل او نزد احجار الزیت بود که قریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در انجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذو الفقار علی مرتضی سلام الله علیه با وی
بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد از وی برشید رسید اصمعی
گوید که من از او دیدم هژده فقره داشت و فقره در لغت استخوان پشت را گویند و این ذو الفقار
بحضرت امیر المومنین از سرور انبیا رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در خبر است

که در روز قتال با عبد الله بن عامر السلمی که از اصحاب او بود گفته اینکه ابرے بالای سر ما سایه خواهد کرد اگر بر ما بارید فتح جانب ما است و اگر از ما بگذشت و بر سر دشمن رسید بدانکه خون من بر احجار الزیت افتاده است عبد الله بن عامر گوید والله همچنان شد که وی گفته بود ابرے بر سر ما پیدا شد و از ما گذشته بر سر عیسے سایه کرد اخر الامر ایشان ظفر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر احجار الزیت ریختند آورده اند که بجهت وی سلام الله علیه عیسے بن موسے امام مالک را مرسبے بلیغ کرد که در معاندت وی و موافقت وی دم میزد نقل ذلک الامام الفریسے انتہی رحمۃ الله تعالے علیه۔

حسن بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم الملقب بحسن المثلث کنیت او ابو علی است در روضۃ الشهدا آورده که ابو علی حسن مثلث از اکابر وقت خود بوده ابو الحسین علے عابد از اولاد او است و از اولاد علی عابد حسین بن علے شهید صاحب فخ است احوال او در ذکر او مے اید فی تقریب العسقلانی الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابے طالب مقبول من السادسۃ مات سنۃ خمس و اربعین وهو ابن ثمان وستین رحمه الله تعالے و فے الخلاصۃ روی عن ابیه وامه فاطمه بنت الحسین بن علی وعنه فضیل بن مرزوق مات سنۃ خمس واربعین ومایۃ۔

موسی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رض الملقب بالجون در روضۃ الشهدا آورده که کنیتش ابو الحسن است و چون لون مبارکش اندکے سیاہے مائل بود مادرش او را جون لقب داد در صواعق از مسعودے نقل کرده که زبیرے که از اولاد زبیر بود سعایت او نزد هارون الرشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید بعد ازان موسے وی را قسم داد که بگو برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا وقال کذا وکذا بعد ازان موسے گفت الله اکبر خبر داد مرا پدر من از جدم داو از پدر خود داو از پدر خود علے مرتضے رض که پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم فرمود که هیچکس یاد نمیکند به این صیغه یعنی از حول وقوۃ خداے تعالے بری شود و در حول وقوۃ خود در آید و دران قسم کاذب باشد مگر آنکه خدای تعالے در عقوبت وی تعجیل فرماید بیشتر از سه روز والله که من دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل اے امیر المومنین کسے را بر من موکل گردان اگر سه روز بگذرد و حادثه پیش زبیرے نیاید خون من بر تو حلال است آنگاه هارون الرشید کسے را بر وے گماشت و هنوز سه روز نگذشته بود که زبیرے بمرض جذام گرفتار شد و اعضاے او ورم کرد شل مشکے پر از باد کرده باشند

و در اندک وقتے فوت شد چون اورا در قبر نهادند قبر او فرو رفت و رائحه متعفن النتن ازان بیرون می آمد آنگاه چند خرواره خس و خاشاک آورده در قبر او انداختند باز در مرتبهٔ ثانیه فرو رفت چون خبر بهارون الرشید رسید تعجب زیاده کرد و هزار دینار رتلا جهت موسے فرستاده و ازین سوگند پرسید موسے بن عبد الله حدیثے از جد خود علی رضی الله عنه از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بیمین

مجد الله فیها الا یستحیی من عقوبته ما من احد حلف بیمین کاذبة نازع الله فیها حوله وقوته الا عجل الله عقوبته قبل ثلاث یعنی نیست هیچکس که سوگند یاد کند و دران سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالے نماید مگر آنکه خدای تعالی شرم دارد که ویرا عقوبت فرماید و هیچکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزاع کند دران سوگند در حول و قوه خدا سے تعالے را مگر آنکه بزودی خدا تعالی عقاب فرماید قبل ازانکه سه روز بگذرد میگوید مولف که

مثل اینقصه ست اندکے تغیر در ذکر کرامت امام جعفر صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسے گذشت وفی

میزان الذهبی موسے بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابیه وعنه عبد العزیز الدراوردی وهو من

اقرانه ومروان بن محمد الطاهری وابراهیم بن عبد الله الهروی وجماعة رواه یحیے بن معین واختفی بعد

قتل محمد وابراهیم مدة ثم ظفر به المنصور فضربه ثم عفا عنه قال الخطیب روی عن ابیه شیئا کثیرا قال ابن معین

ثقة وقال البخاری فیه نظر وله حدیث فی تحریم الدبر۔

حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رض نقب او شهید صاحب فخ است از اولاد

حسن مثلث از اکابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خلافت دانسته با وی بیعت نمودند در روضة الشهدا آورده که در زمان هادی خروج کرد و جماعت سادات علوی با وی بودند هادی کس فرستاد تا همه را شهید کردند از امام محمد تقی رض منقول است که بعد از قضیه کربلا هیچ واقعه اهل بیت را از ان واقعه صعب تر نبوده انا لله وانا الیه راجعون تفصیل این قصه نیست در روضة الصفا آورده که در ایام دولت هادی که از خلفاے عباسی ست میان عمر بن عبد العزیز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب و میان حسین ابن علی الحسنے بسببے از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم را بجمعیت خود خوانده مخالفت هادے اظهار کرد عمر مذکور که از قبل هادی والے مدینه بود از غیبت خبر یافت و شیعه اولاد عباس جمع نموده با حسین از وقت صباح تا وقت استوا حرب کرد عاقبت منهزم شده اصحاب حسین دست بغارت بیت المال برآوردند هفتاد هزار دینار که در انموضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه درهای

بموت خود بسته روز دیگر میان ال ابی طالب و متابعان ابناء عباس حربی صعب اتفاق افتاد و
عباسیه منهزم گشتند و حسین بعد از ظفر یازده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بمکه رفت و چون
بحرم کعبه رسید فرمود تا منادی ندا دردادند که هر بنده که بخدمت امیر حسین کمر بندد ازاد باشد باین سبب مجموع
عبید و ممالیک در ظل رایت او مجتمع گشتند و چون این خبر بسمع هادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
را با جمعی کثیر از خویشان خود که غزیمت حج داشتند بدفع حسین نامزد فرموده محمد بعد از قطع مراحل و منازل
بذی طوی فرود امد و انموضع را لشکرگاه ساخت و در روز ترویه میان هر دو فریق محاربه روی نموده از
طلوع افتاب تا هنگام زوال کشش و کوشش برداشت در اثناء نزاع و جدال غباری قوی ساطع
شد و شیعه ال ابی طالب فرار بر قرار اختیار کردند چون گرد تسکین یافت شخصی از مردم خراسان
حسین را در معرکه کشته دید سر او را در پیش محمد بن سلیمان اورد و محمد ان سر را نزد هادی فرستاد ان شخص
که سر حسین را پیش او اورد گفت این جائزه است از طغات که در حساب بنود هادی گفت از اوردن
سر حسین طمع نباید داشت و او را هیچ نداد و فی مروج الذهب للمسعودی ظهر فی ایام الهادی الحسین
بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و هو المقتول بفخ و ذلک علی ستة
امیال من مکة یوم الترویة و کان علی الجیش الذی حاربه جماعة من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن عیسی و العباس بن محمد بن علی فی اربعة الاف فارس فقتل الحسین
و اکثر من کان معه و اقاموا ثلاثة ایام لم یواروا حتی اکلتهم السباع و الطیر و کان معه سلیمان بن عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن علی فاسر فی هذا الیوم و ضربت رقبته بمکة صبرا و قتل معه عبد الله بن اسحاق بن ابرهیم
بن الحسن بن الحسن بن علی و اسر الحسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبرا و اخذ
بعبد الله ابن الحسن ابن علی و للحسین بن علی الامان مختبا عند جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک و قتلا بعد
ذلک فسخط الهادی علی موسی بن عیسی لقتل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المصیر به الیه
لیحکم فیه بما یری و قبض اموال موسی و اظهر الذین اتوا بالراس الاستبشار فبکی الهادی و زجرهم و قال
اتیتمونی راس رجل من الترک و الدیلم انه راس رجل من عترة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الا ان
اقل جزائکم عندی لا اثیبکم شیئا و فی الحسین بن علی صاحب فخ یقول بعض شعراء ذلک العصر
من ابیات۔

فلابکین علے الحسین	بعولتہ وعلے الحسن
وعلے ابن عاتکۃ الذی	اثووہ لیس لہ کفن ✤ ✤
ترکوا بفخ غدوۃ ✤	فی غیر منزلتہ الوطن ✤
کانوا کراما قتلوا ✤	لا طائشین ولا جبنین ✤
غسلوا المذلتہ عنہم	غسل الثیاب من الدرن
ہدی العباد بجدہم	فلہم علے الناس المنن ✤

وفی تاریخ الدول للذہبی خرج بالمدینتہ حسین بن علے بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب وبایعہ خلق وتملک مکتہ وبایعوہ نقدم رکب العراق وفیہ مدۃ امراد فالتقوہ بفخ وہو مکان فقتل حسین وقتل من عسکرہ مایتہ وفیہا مات احد القراء السبعۃ نافع ابن ابی نعیم المدنی وانخومن تسعین سنتہ ودفن بالبقیع وقبرہ معروف انتہی چون ذہبی این واقعہ را درضمن حوادث سنتہ تسع وستین ومایتہ ذکر کردہ لاجرم شہادت آنجناب درہمین سال بودہ باشد تنبیہ بدانکہ علے عابد پسر حسن مثنی ست یا پسر حسن مثلث صاحب مروج الذہب وذہبی نوعیکہ مینویسد معلوم میشود کہ اورا پسر حسن مثنے میگویند وصاحب روضتہ الشہدا از اولاد حسن مثلث میگوید نزد راقم حروف قول حسین کاشفی اقرب بصواب است چراکہ حسن مثنے را پسرے علے نام نبودہ برمطلع انساب مخفی نیست وشاید کہ در مروج الذہب وتاریخ دول الاسلام قلم کاتب لفظ یک حسن فروگذاشت شدہ باشد واللہ اعلم بحقیقتہ الحال۔

زید بن الحسن العلوی رضہ فی تقریب العسقلانی زید بن الحسن بن زید بن الحسن حفید الذی قبلہ صدوق من الثامنتہ وفی الخلاصتہ زید بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب حفید الذی قبلہ واخو السیدۃ نفیستہ وزید بن الحسن العلوی شیخ یحیے بن الحسن العلوی ذکر دا تمیزاً۔

زید بن الحسن بن العلوی فی تقریب العسقلانی شیخ یحیے بن الحسن بن جعفر مقبول من الثامنتہ۔

ابراہیم بن عمر بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم در روضتہ الشہدا وردہ کہ کنیت او ابو اسماعیل است ولبورا بجہت کثرت جود وسخا غمر لقب دادند سید شریف بودہ راوی احادیث جد بزرگوار خود صلے اللہ علیہ والہ وسلم بودہ ودر حبس دوانیقی وفات کردہ نود ونہ سال

محمد داشتہ و عقب او از پسرش یحیٰے تعبیر یافت است واین رحمہ اللہ تعالےٰ۔

زید بن علی بن الحسین بن علی المرتضیٰ الملقب بزید الشہید رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت وے ابو الحسین است ولادت وے سنہ ثمانین من الہجرت و شہادت وے فی سنہ اثنتین وعشرین ومایۃ بالکوفہ و تا بیتہ مشہور است

واما جلیل القدر ست از امیہ اہلبیت از طبقہ رابعہ وفے تقریب العسقلانے زید بن علی بن الحسین بن علی

بن ابی طالب الہاشمے ابو الحسین المدنے ثقۃ من الرابعۃ وہو الذی ینسب الیہ الزیدیۃ فے

خلافۃ ہشام بن عبد الملک فقتل بالکوفہ سنہ اثنتین وعشرین وکان مولدہ سنہ ثمانین

وفے الخلاصۃ زید احد ائمۃ اہل البیت واخو محمد وعبد اللہ وعمر وعلی بن علی وحسین عن ابیہ وابان بن

عثمان وعنہ الزہری وزکریا بن ابی زایدہ قال ابن حبان فے الثقات رای جماعۃ من الصحابۃ قتل فی

اوایل صفر سنہ اثنتین وعشرین ومایۃ قالہ اللیث والہیثم بن عدے والزبیر بن بکار وقال خلیفہ

سنہ احدے وبقے مصلوبا الے سنہ ست ولم ترعورتہ سترا من اللہ تعالےٰ و

فی روضۃ الشہدا مناقب وفضایل او در حد حساب نگنجد واو بسنہ یکصد وبست ویک در کوفہ خروج

کرد ویوسف ثقفے بفرمان ہشام بن عبد الملک بادی محاربہ نمود ورا شد کہ مملوک یوسف بود تیرے

بر میان دو ابروے وے زد بدان زخم شہید شد واورا برہنہ بر دار کردند وبفرمان الہی ان شب

عناکب بروی تنیدند چنانچہ عورت او از ابصار مردم پوشیدہ گشت وفی تاریخ الدول للذہبے فی ذکر

حوادث سنہ احدے وعشرین ومایۃ وفیہا قتل زید بن علی بن الحسین بن علی الہاشمے بالکوفۃ فی المصاف

وکان قد خرج وبایعہ خلق فحاربہ نائب العراق یوسف ابن عمر فظفر بہ یوسف وبقے جسدہ مصلوبا اربع سنین

وفے مروج الذہب للمسعودے وفے ایام الشام استشہد زید بن علی بن الحسین بن علی کرم اللہ وجہہ

فے سنہ احدی وعشرین ومایۃ وقیل فے سنہ اثنتین وعشرین ومایۃ وقد کان زید بن علی

شاور اخاہ ابا جعفر بن علی بن الحسین بن علی فاشار علیہ بان لا یرکن الی اہل الکوفۃ اذ کانوا اہل

غدر ومکر وقال لہ بہا قتل جدک علی وبہا طعن عمک الحسن وبہا قتل ابوک الحسین وفیہا وفی اعمالہا

شتمنا اہل البیت اخبرہ بما کان عندہ من العلم فے مدۃ ملک بنی مروان وما یتعقبہم من الدولۃ

العباسیۃ فابے الاما عزم علیہ من المطالبۃ بالحق فقال لہ انی اخاف علیک یا اخی ان تکون

غدا المصلوب بکناسۃ الکوفۃ وودعہ ابو جعفر واعلمہ انہما لا یلتقیان وقد کان زید دخل علی ہشام

بالرصافة فلما مثل بين يديه لم ير موضعا يجلس فيه فجلس حيث انتهى به مجلسه وقال يا امير المؤمنين ليس احد يكبر عن تقوى الله ولا يصغر دون تقوى الله فقال له هشام اسكت لا ام لك انت الذي تنازعك نفسك في الخلافة وانت ابن امة قال يا امير المؤمنين ان لك جوابا ان احببت اجبتك به وان احببت اسكت عنه فقال بل اجب قال ان الامهات لا يقعدن بالرجال عن الغايات وقد كانت ام اسماعيل امة لام اسحاق صلى الله عليهما وسلم فلم يمنعه ذلك ان بعثه الله نبيا وجعله للعرب ابا فاخرج من صلبه خير البشر محمدا صلى الله عليه واله وسلم فتقول لي هذا وانا ابن فاطمة وابن علي وقام وهو يقول

شرده الخوف وازرى به	كذاك من يكره حر الجلاد
منخرق الكفين يشكو الجوى	تنكبه اطراف مرو حداد
قد كان في الموت له راحة	والموت حتم في رقاب العباد
ان يحدث الله له دولة	يترك آثار العدا كالرماد

فمضى عليها الى الكوفة وخرج عنها ومعه القراء والاشراف فحاربه يوسف بن عمر الثقفي فلما قامت الحرب انهزم اصحاب زيد وبقي في جماعة يسيرة فقاتلهم اشد قتال وهو يقول متمثلا

اذل الحياة وعز الممات	وكلا اراه طعاما وبيلا
فان كان لا بد من واحد	فسيري الى الموت سيرا جميلا

وحال المساء بين الفريقين فراح زيد مثخنا بالجراح وقد اصابه سهم في جبهته فطلبوا من ينزع النصل فاتي بحجام من بعض القرى فاستكتموه امره فاستخرج النصل فمات من ساعته فدفنوه في ساقية ماء وجعلوا على قبره التراب والحشيش واجري الماء على ذلك وحضر الحجام مواراته فعرف الموضع فلما اصبح مضى الى يوسف متنصحا فدله على موضع قبره فاستخرجه يوسف وبعث براسه الى هشام فكتب اليه هشام ان اصلبه عريانا فصلبه يوسف كذلك ففي ذلك يقول بعض شعراء بني امية يخاطب ال ابي طالب وشيعتهم من ابيات ـ

صلبنا لكم زيدا على جذع نخلة	ولم ار مهديا على الجذع يصلب

وبنی تحت خشبته عمودا ثم کتب هشام الی یوسف باحراقه وذروه فی الریاح فی روضة الصفا

در سنهٔ احدی وعشرین ومایة زید بن علی رض مردم را به بیعت خویش دعوت کرده مخالفت
هشام اظهار کرد ودر بعضی از روایات چنین گفته اند که سبب مخالفت زید آن بود که او وداود بن علی
بن عبد الله بن عباس ومحمد بن عمر بن علی المرتضی بدیدن خالد بن عبد الله القسری رفتند وا وایشانرا
بهوائز کرامند وصلات ولپسند داد وچون خالد از امارت عراق معزول شد یوسف بن عمر بجای او
نشست وبهشام نوشت که خالد از زید ضیاعی خریده بده هزار درهم وزر تسلیم نموده ضیاع را نیز باو گذاشته
است وهشام زید را باداود ومحمد بشام طلبیده ازین صورت استفسار نمود وزید ورفیقانش سوگند
یاد کردند که بغیر از جایزه که از خالد گرفته اند هیچ صورت دیگر واقع نشده وهشام ایشانرا درین سوگند تصدیق
نموده اما گفت بعراق پیش یوسف باید رفت وبحضور یوسف وخالد درین قضیه سخن باید گفت وایشان
بکراهت بجانب عراق رفته چیزی بر زید ثابت نشد وچون رخصت انصراف یافت بقادسیه رسید
مراسلات کوفیان بزید رسید که بکوفه معاودت نماید تا زمام خلافت در قبضه کفایت او نهند وزید عازم
کوفه شده هرچند یاران نصیحت کردند مفید نیفتاد ودر روایتی آنکه چون یوسف بن عمر خالد بن عبد الله
بن عباس وپسرش یزید را گرفته مطالبه مینمود یزید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی وداود بن علی
بن عبد الله بن عباس وغیرهما از قریش ودیعتی چند دارم هشام نیکی دانسته ایشانرا طلبید وازین صورت
استکشاف نموده آنجماعت منکر شدند هشام ایشانرا گفت پیش یوسف باید رفت تا بتحقیق این قضیه
پردازد وانطایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام بیوسف پیغام داد که فلان وفلانرا پیش
تو فرستادم باید که ایشانرا با یزید بن خالد مواجهه کنی اگر اقرار کنند مقرانرا نزد من فرست واگر انکار
نمایند از یزید حجت وبینه خواه وبر تقدیریکه یزید از اقامت بینه عاجز آید ایشانرا سوگند ده وچون قسم
یاد کنند دست از ایشان باز دار وآنجماعت بالضرورت بعراق پیش یوسف رفتند ویوسف یزید
بن خالد را از زندان بیرون آورده با ایشان مواجهه کرد یزید در مجلس گفت که میان من وانطایفه
هیچ معامله نیست ونابر مدافعه وشکنجه وتعذیب این نوع سخنان گفتم ویوسف در خشم رفته گفت
بر من وامیر هشام استهزا میکنی وفرمود تا یزید را بزندان برده چندان عقوبت کردند که هلاک شد
ودر باره اشراف عرب نیکوئی واحسان کرده وزان امر زید بن علی را بر همه ترجیح وتفضیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان باز آغاز
فتنه کردند و زید بن علی با آنکه میدانست که با آبا و اجداد او چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل غدر
و مکر فریفته گشته تمهید بساط دعوت قیام نمود و کوفیان بخدمت او آمد و شد آغاز کردند و گفتند خلافت
بارث و استحقاق بتو میرسد توقف را مجال نباید داد که ما همه در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشغول
شده و بقول اکثر مورخین چهل هزار کس با وی بیعت کردند و این قضیه بسمع یوسف که والی کوفه بود
رسیده پیغام داد که ترا ازین شهر میباید رفت و زید در توقف متمسک بهانه چند شده یوسف
در باب رفتن او الحاح نمود و زید بقادسیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و با وی ملحق شده
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم و از اندک مردم شام که درین
ولایت اند هیچ باک نداریم

کسیکه بهر تو جان باختن هوس دارد	چه غم ز شحنه و اندیشه از عسس دارد

اکنون ملتمس آنکه بدست قوی و املی فسیح مراجعت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زید میگفت
که من میترسم که بعهد خویش وفا نکنید و مرا با عدا بسپارید ایشان پیمان خود را بایمان بغلظ مؤکد ساختند و
داود بن علی بن عبد الله بن عباس بزید گفت که یا ابن عم باعتبار اهل کوفه مغرور مشو و بر عهد ایشان اعتماد
منمای که جماعت از اولاد امجاد تو مردم اند که بعلی مرتضی بیوفائیها کردند و بعد از بیعت ردا از دوش
حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند کوفیان گفتند که داود بر تو حسد میبرد و گمان دارد که اهل بیت
او بخلافت احق و اولی اند و امثال این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بمدینه رفت و چون زید بشهر در آمد مسلمه بن کهیل با او گفت که ترا بخدا سوگند میدهم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با جد تو چند هزار کس بیعت کرده بودند گفت هشتاد هزار
کس مسلمه گفت که چند کس از ایشان عهد بپایان بردند زید گفت که سیصد کس مسلمه استفسار نمود
که جد تو فاضلتر بود از تو یا نه فرمود که او افضل بود از من مسلمه گفت آن قرن بهتر بود یا این قرن گفت
آن قرن مسلمه گفت بعد از آنکه مردم آن قرن با جد تو وفا نکردند تو از اینها چه طمع داری اکنون مرا رخصت
فرمای تا ازین دیار بیرون روم تا آسیب ترا نبینم زید او را رخصت داد و او بیمامه رفت
و درین اثنا عبد الله بن حسن مثنی نیز مکتوبی نصیحت آمیز بزید فرستاد چون ارادهٔ ازلی بشهادت

او متعلق شده بود هیچ فایده بران مترتب نگشت و زید در کوفه بدعوت مردم مشغول میبود و هر چند گاه بمیان قبیله میرفت تا هلال محرم سنة اثنی وعشرین ومایه روی نمود و درین سال زید مردم خود را گفت که با ستعداد خروج اشتغال نمائید و بعهد خویش وفا کنید و درین اثنا سلیمان بن سراقه بارقی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت حیره رفته بود رفته او را از حال زید و اتفاق اهالی کوفه آگاهی داد و یوسف همت بر دفع او مقصور داشته بکوفه آمد و جمعی از سرهنگان را فرمود تا در شهر در تجسس وی مشغول بودند و در خلال این احوال طایفه از معارف کوفه که با زید بیعت کرده بودند پیش آنجناب رفته گفتند رحمک الله در شان ابوبکر و عمر چه میگوئی فرمود که من در باره ایشان سخن نیکو میگویم و بعضی از قوم ما پیش ازین گفتند که ما سزاوار تر بودیم بخلافت از ایشان دانند و خلیفه چون متصدی این امر شدند بکتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه واله وسلم عمل نموده بر هیچکس ظلم نکردند شیعه گفتند که بنی امیه میگویند که ما بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنیم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشند زید گفت بنی امیه نسبتی با ابوبکر و عمر ندارند چه آنقوم هم بر ما و هم بر شما و هم بر نفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقران حمید و سنت رسول ذی عرش مجید دعوت مینمائیم که سنن او را احیا نموده بدعتها را براندازیم اگر اجابت نمائید از اهل سعادت باشید والا فلست علیکم بوکیل و آن جماعت بیعت زید را شکسته گفتند که امام جعفر صادق است نه تو زید با ایشان خطاب کرد که یا قوم رفضتمونی بنا برین سخن اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت و زید با اصحاب مقرر فرمود که در شب اول صفر سنة اثنی وعشرین ومایه خروج کنید و این سخن مسموع یوسف بن عمر گشته حکم بن الصلت را که شحنه شهر بود فرمود که مردم را بمسجد اعظم آورده محافظت نماید تا با زید ملحق نشوند حکم بموجب فرموده عمل نموده دیگران زید را طلب مینمودند زید در شب مذکور از سرای معویه بن اسحاق بن زید بن حارثة الانصاری بیرون آمده آتشها افروختند و شعار خویش زبان کشودند که یا منصور امت و بسیاری از عقبیان در مسجد محبوس بودند و چون روز شد بقول پانصد کس و بروایتی دویست و هژده کس حاضر بودند زید از بیعت اول گشته گفت سبحان الله من دیروز چندین هزار کس شمردم باقی مردم کجا رفتند گفتند یا ابن رسول الله یوسف ایشان را بمسجد برده طریق آمد و شد را مسدود کرده است فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پیداست که

ازان جمع کثیرچه مقدار مردم در مسجد باشند و یوسف ونظاهر کوفه بر سر تلی ایستاده فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر
میفرستاد تا با زید قتال کنند و هر دو لشکر باهم آویخته زمانے ممتد کارزار کردند و صاحب رایت یوسف بر
زید حمله برده خواست که شمشیر بوے زند ناگاه نصر بن خزیمه رسیده دستے کرده بیک ضرب او را از پاے
درآورد و زید بدشت صیادان آمده آنجا لشکرے تمام سلاح دید و حمله بر ایشان برده جمعے را بقتل رسانید
و دیگران منهزم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفته گروهے انبوه درانموضع یافت سر مبارک
خود برهنه کرده بیک حمله سنگ تفرقه درمیان آنجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده بود
و یکیک سرهنگانرا بحرب زید میفرستاد و زید ایشانرا هزیمت کرده نعره میزد که اے مردم کوفه بوعده وفا
کنید که وقت مرواست و بعضے ازان بیوفایان آواز را شنیده از جاے خود حرکت نکردند
و یوسف وعده کرد که هر که سری نزد من آورد هزار درهم بوے بخشم و شامیان بر قتل حریص تر گشته
اصحاب زید را کشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و یاران زید کمتر شده نصر بن خزیمه گفت که مردم کوفه
با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نصر گفت جعلت فداک یا
ابن رسول الله من باری تا جان دارم شمشیر میزنم اکنون جهد باید کرد تا بدر مسجد جامع رسیم و یاران خود را
بنصرت خویش خوانیم چه میشاید که از اصحاب بیعت که دران موقع اند بعاونت ما بیرون آیند و زید بنفس
نفیس حمله کرده بدر مسجد آمد و جمعے از شامیان را که دران محل ایستاده بودند رانده او از داد که ای اهل
کوفه از ذل بعز درآئید و از درویشی بتونگرے و از گمراهی بطریق صواب گرائید جمعے ازان گروه قصد کردند که در
مسجد را شکسته بیرون آیند زمره از مخالفان بر بام مسجد دویده بسنگ و تیر ایشانرا مانع آمده بودند
مسجد مهم بصعوبت و شدت انجامید از رؤسا و یاران زید نصر بن خزیمه و معویه بن اسحاق بن حارثه
و زیاد بن عبدالرحمن با شصت و هفت تن دیگر کشته شدند و سرهاے ایشانرا از بدن جدا کرده پیش
یوسف بردند و سائر اصحاب او خسته و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرده همچنان جنگ میکرد
آخر الامر مخالفان تیرباران کرده ازان سهام سهمے به پیشانی همایونش رسیده و از اسپ
بیفتاد و او را از معرکه برداشته بخانه یکے از شیعه بردند جراحے آوردند که تیر از پیشانی مبارکش
بیرون کشیده معالجه نماید اما وکیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نیفتاد و هم در آن شب قبری کنده جسد
همایونش را دفن کردند و یوسف هر چند جهد کرد که از مدفن او نشان یابد میسر نشد تا عاقبت یکے از غلامان

او را بکشتن تهدید کرد و آنغلام از خوف جان بموضع دفن او را نشان داد و یوسف جثهٔ اش را از گور بیرون
آورد و سر او را از بدن جدا نموده پیش هشام فرستاد و جسدش را در کناسه بردار کردند انتهی موافق آنکه تاب
و بعضے تواریخ دیده و درینوقت نام آنکتاب بخاطر نیامد که زید شهید وقتے با پدر خود مشورت نموده که
خروج کنم یا نه آنجناب فرمود که میترسم که کشته شوے انتهی در صواعق محرقه آورده که خلاصه آن اینست که
زید بن علی بن حسین رضی الله تعالے عنهم امامی جلیل بود از طبقهٔ سیوم از تابعین از ایمهٔ اهلبیت دعوی
امامت کرد و پنجهزار کس از اهل کوفه با او بیعت نمودند و هواخواهان او را هرچند نصیحت نمودند مفید نیفتاد
و شیعه بسبب دوستی او با ابوبکر و عمر چنانچه بالا گذشت گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو و تا از
ابوبکر و عمر تبرا نکنے ترا نصرت ندهیم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضه و از انروز ایشانرا رافضی خوانند و بعد ازان
جمعے دیگر که با او بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و با او بغیر از دویست و بیست کس
هیچکس نماند یوسف بن عمر با لشکرے در مقابل او آمد بعد ازان بطوریکه مذکور شد آنجناب شهادت
یافت و در زمین نهروان ویرا دفن کردند و آب بران قبر جاری ساختند که علامت قبر زایل شود آنگاه
یوسف از شیعه خبر یافته از قبر او را برآورده سرش نزد هشام فرستاد و جسدش را در سنه احدی او
اثنین و عشرین و مایه بردار زد و همچنین مدتے مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک بمرد و ولید
بن یزید بن عبد الملک بجاے او نشسته جثه اش دفن کرد و بعضے گفته که ولید بعامل خود نوشت
که اعمد الے عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا قصد کن و بر و بجانب گوساله اهل کوفه و بسوزان انرا
و پراگنده ساز او را در دریا پراگنده ساختنی آنگاه آن عامل همین عمل کرد نقل است که در زمانے که زید را
رضی الله عنه آویخته بودند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیده بودند که بران ساق نخلے
که ویرا آویخته اند تکیه زده بود و با مردم میگفت هکذا تفعلون بولدی یعنی اینچنین میکنند بفرزند من جمعی از
رواة روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند و در همان روز عنکبوت بر عورت وی پرده تنیدند
تا نظر مردم بر آن نیفتد و در ترجمه تاریخ طبرے آمده که موسے بن حبیب چنین گوید که زنے از اخیار مرا حدیث
کرد که آن شب بخواب دیدم پس کشتن زید بن علی به سه روز که گروهے از آسمان فرود آمدند بالباسهاے
نیکو و بگرد اگرد زید ایستادند و دستها بر روے میزدند و میگریستند و یکے زن از ایشان جامهٔ سبز
پوشیده بود و گفت اے زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند لاجرم شفاعت جدت صلی الله علیه وسلم

نیابند واین زن کہ گفت شفاعت جدت نیابند از یکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ جامہ سبز پوشیدہ
است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم وفیہ ایضا چون خبر کشتن زید بن
علی بجعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بگریست وگفت قال اللہ تعالی رجال صدقوا ما عاہدوا اللہ
علیہ فمنہم من قضی نحبہ ومنہم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از مردمان گروہے اند کہ وفا کنند بانچہ با خدای عز وجل
پیمان کنند تنبیہ صاحب صواعق قصہ سوختن نعش زید را تضعیف نمودہ وحال انکہ ابن اثیر جزرے
در تاریخ کامل ومسعودی در مروج الذہب اوردہ والعبارت للجزرے فلما بلغ ابو یزید قتل یحی کتب
اسے یوسف بن عمر خذ عجیل اہل العراق فانزلہ من جذعہ یعنے زیدا واحرقہ بالنار ثم انسفہ بالیم نسفا
فامر یوسف بہ فاحرق ثم رضہ وحملہ فے سفینۃ ثم ذراہ فے الفرات انتہی وفے الکامل للجزری طائفۃ اثبت
جعفر بن محمد الصادق قبل خروج زید فاخبرہ ببیعۃ زید فقال بایعوہ فہو واللہ افضلنا وسیدنا پوشیدہ
نماند کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ انچہ در کامل ابن اثیر نوشتہ گویا ترجمہ ان در روضۃ الصفا اوردہ
چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل لاطایل ترک عبارت الکامل نمودہ شد وفے کشف الغمۃ فی معرفۃ
الائمۃ عیسی اربلی کان زید بن علی بن الحسین عین اخوۃ بعد ابی جعفر علیہ السلام وافضلہم وکان عابدا ورعا
فقیہا سخیا شجاعا فظہر بالسیف یامر بالمعروف وینہی عن المنکر ویطلب بثارات الحسین ع وعن ابی
الجارود زیاد بن المنذر قال قدمت المدینۃ فجعلت کلما سألت عن زید بن علی قیل لی ذاک حلیف القران
وروی ہشام قال سألت خالد بن صفوان عن زید بن علی وکان یحدثنا عنہ فقلت این لقیتہ فقال
بالرصافۃ فقلت ای رجل کان فقال کان ما علمت یبکی من خشیۃ اللہ حتی تختلط دموعہ بمخاطہ واعتقد
کثیر من الشیعۃ فیہ الامامۃ وکان سبب اعتقادہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یدعو الی الرضا من
ال محمد فظنوہ یرید بذلک نفسہ ولم یکن یریدہا بمعرفتہ باستحقاق اخیہ الامامۃ من قبلہ ووصیتہ عند
وفاتہ الی ابی عبد اللہ وفیہ ایضا ولما قتل زید بلغ ذلک الی ابی عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
حزن لہ حزنا عظیما حتی بان علیہ وفرق من مالہ فی عیال من اصیب معہ من اصحابہ الف دینار وروی
ذلک ابو خالد الواسطی قال سلم الی ابو عبد اللہ علیہ السلام الف دینار وامرنی ان اقسمہا فی عیال من اصیب
مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر اخی فضیل الرسان منہا اربعۃ دنانیر وکان مقتلہ یوم الاثنین
للیلتین خلتا من صفر سنۃ عشرین ومائۃ وکان سنہ یوم قتل اثنین واربعین سنۃ رضی اللہ تعالی عنہ۔

یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مردے بود عالم و عاقل و
با ورع و تقوی و شجاعت و شهامت و بصفات حمیده موصوف و بسمات پسندیده معروف بعد یکه جماعتی
وی را اطاعت نموده بخلافت قبول نمودند بالاخر بدرجه رفیعه شهادت که میراث ابای کرام او بوده رسید
مادرش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد بن الحنیفه شهادت او سنه خمس و عشرین او سنه ست
و عشرین و مایة و الاول ارجح فی مروج الذهب للمسعودی ظهر فی ایام الولید بن یزید یحیی بن زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم و ما عم الناس من الجور فسیر الیه
نصر بن سیار سلم بن احوز المازنی فقتل یحیی فی المعرکة بقریة یقال لها ارغونه و دفن هناک و قبره مشهور
مزور الی هذه الغایة و لیحیی وقایع کثیرة و قتل فی المعرکة بسهم اصابه فی صدغه فولی اصحابه عنه یومئذ و احتز
راسه فحمل الی الولید و صلب جسده بالجوزجان فلم یزل مصلوبا الی ان خرج ابو مسلم صاحب الدعوة
الدولة العباسیه فقتل ابو مسلم سلم بن احوز و انزل جثة یحیی فصلی علیها و دفنت هناک و اظهر اهل
خراسان النیاحة علی یحیی بن زید سبعة ایام فی سایر اعمالها فی حال امنهم علی انفسهم من سلطان بنی امیة و لم
یولد فی تلک السنة بخراسان مولود الا و سمی بیحیی او بزید و لما دخل اهل خراسان الجزع و الحزن علیه
و کان ظهور یحیی فی آخر سنة خمس و عشرین و قیل اول سنة ست و عشرین و مایة و قد اتینا علی
اخباره و ما کان من حروبه فی کتاب الاوسط و فی غیره مما سلف من کتبنا فاغنی ذلک عن اعادته و کان
یحیی یوم قتل یکثر من التمثل بشعر الخنساء۔

نهین النفوس و هون النفو ... س یوم الکریهة اوقی لها

و فی الکامل لابن اثیر الجزری فی وقایع سنة خمس و عشرین و مایة و فی هذه السنة قتل
یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتله انه سار بعد قتل ابیه الی خراسان
کما سبق ذکره فاتی بلخ فاقام بها عند الحریش بن عمرو بن داود حتی هلک هشام و ولی الولید بن یزید فکتب
یوسف بن عمر الی نصر بمسیر یحیی بن زید و بمنزله عند الحریش و قال له خذه اشد الاخذ فاخذ نصر الحریش
فطالبه بیحیی فقال لا علم لی به فامر به فجلد ستمایة سوط فقال الحریش والله لو انه تحت قدمی ما رفعتهما عنه فلما
رای ذلک قریش بن الحریش قال لا تقتل ابی انا ادلک علی یحیی فدله علیه فاخذه نصر و کتب الی الولید
یخبره فکتب الولید یامره ان یؤمنه و یخلی سبیله و سبیل اصحابه فاطلقه نصر و امره ان یلحق بالولید و امر له

بالفي درهم فسار الى سرخس فاقام بها فكتب نصر الى عبد الله بن قيس بن عباد يامره ان يسير عنها فسار حتى انتهى الى بيهق وخاف ان يقاتله يوسف بن عمر فعاد الى نيشاپور وبها عمرو بن زرارة وكان مع يحيى سبعون رجلا فراى يحيى تجارا فاخذ هو واصحابه دوابهم وقالوا علينا اثمانها فكتب عمرو بن زرارة الى نصر يخبره فكتب نصر يامره بمحاربته فقاتله عمرو وهو في عشرة الاف ويحيى في سبعين رجلا فهزمهم يحيى وقتل عمرا واصاب دواب كثيرة وسار حتى مر بهراة فلم يعرض لمن بها وسار عنها وسير نصر بن سيار سالم بن احوز في طلب يحيى فلحقه بالجوزجان فقاتله قتالا شديدا فرمى يحيى بسهم فاصاب جبهته رماه من عنزة يقال له عيسى فقتل اصحاب يحيى عن اخرهم واخذوا راس يحيى وسلبوه قميصه وصلب بالجوزجان فلم يزل مصلوبا حتى ظهر ابو سلم بخراسان واستولى على خراسان فانزله وصلى عليه ودفنه وامر بالنياحة عليه في خراسان واخذ ابو سلم ديوان بني امية وعرف منه اسماء من حضر قتل يحيى فمن كان حيا قتله ومن كان ميتا خلفه في اهله بسوء وكانت ام يحيى ريطة بنت ابي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنيفة ودر ترجمہ تاريخ طبري اورده كه يحيى بن زيد از كوفه بگريخت باگروہے از شيعه وبمداين رفت وانروز كار دار بسے بود از دست يوسف بن عمر كه نامش بختری بود نامه يوسف بن عمر بختری آمد كه يحيى را طلب كن ونزديك من فرست كه او بمداين است وبختری اورا طلب كرد بيافتش وده هزار درم فرادش واورا گفت ازينجا برو وبجاے ديگر شو هرجا كه خواهی يوسف بن عمر فرموده است كه ترا طلب كنيم پس يحيى از مداين برفت وازانجا بفوش شد ونزديك مروے فرود آمد كه نامش زياد بن النفشرے بود پس ازانجا برفت وبسرخس شد وازانجا برو رفت ونصر بن سيار انروز انجا بود در سراے ابو نصر فرود آمد روزے چند انجا بود نامه يوسف بن عمر رسيد كه يحيى بخراسان آمد ورا طلب كن نصر بن سيار اورا می جست وخبر بيحيى رسيد ياران خويش را گفت بر خيزيد وبپراگنيد پيش ازگرفتن همه پراگنده شدند نصر بن سيار را گفتند كه يحيى بسراے ابو حفص است نصر مردے سر هنگ از ياران خويش كه نامش عصيمه بن عبد الاسدی بود واورا بفرمود بروبخانه ابو حفص ويحيى را طلب كن عصيمه برنشست با سوارے چند بيامد وگرداگرد سراے ابو حفص را بگرفتند وبسيار كس اندران سراى بودند بفرمود تا يكيك را بيرون مے آوردند وروے ايشان را مے نگريستند تا يحيى بن زيد رضی الله عنهما را ديدند وبشناختند لباس پشمينه پوشيده وكلاهے بر سر نهاده وپالانے بر دوش گرفته عصيمه تازيانه بران پالان زد وگفت اے خداوند پالان ازين شهر بيرون شو پيش ازانكه بكيد مدت يحيى

هم اگاه شد و بیرون رفت و روی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود مردی از گرگان گفت
نه تو یحیی ابن زیدی گفت اری یحیی بن زیدم گفت که مرا چگونه دانستی گفت اکنون نامه در رسید بصفت
و نعت تو یحیی بازگشت و به بلخ شد و نزدیک مردی از شامیان که نامش یوسف بن مسلم بود و امیر بلخ از روز
مردی بود که نامش عقیل بن معقل اللیثی بود خبر یافت که یحیی بشهر است و مردمان را گرد اورده بر که خانه
ها را چنین گرفتند و مردم را تازیانه میزدند و طلب سخت میکردند و برنائی بیامد و پدر خود را دید که تازیانه
همی زدند عقیل گفت ای امیر پدر مرا مکش که ترا رهنمونی کنم اندر سرای که یوسف بن مسلم است
عقیل کس فرستاد و یحیی را بیاوردند و بند کردند و او را بزندان کردند و نامه فرستاد به یوسف بن عمرو
و او را اگاه کرد یوسف نامه بهشام فرستاد و هشام بجان بیرک بود چون روزی چند برین براه هشام بمرد
چون خلافت بولید رسید بنصر بن سیار نوشت که دست از یحیی بن زید بدار و او را بنواز و خلعت
ده پس نصر بن سیار یحیی بن زید رضی الله عنهما را خلعت نیکو داد و ده هزار درم صلت داد و گفت امیر
فرموده که بعراق روی و در انجا بنشینی تا انگاه که فرمان اید یحیی گفت سپاسدارم و از مرو برفت تا نیشابور
رسید بر یک فرسنگی شهر فرود آمد و اگاهی بعمرو بن زراره رسید یاران را گفت یحیی از زندان گریخته و
معلوم نیست که کارش بچه رسد باید تا بحرب او رویم با ده هزار مرد روی بوی نهاد یحیی رضی الله عنه
چون ان بدید برجست و زره در پوشید و یاران را گفت مردانه باشید و خود در پیش بایستاد و گفت
بحرب امده اید و الله من نه بحرب شما امده ام و در راه دهید تا بروم و هیچ سخن با او نگفتند و تیری
بینداختند یاران یحیی گفتند تو حال خود را با ایشان بگوی تا ترا معذور دارند یحیی سوگند با ایشان
داد و گفت از خدای عز و جل بترسید و بازگردید که بدستور نصر بن سیار بیرون امده ایم بفرمان ولید
بن یزید دست از من باز داشت و اگر باور ندارید نامه نویسید بنصر سیار و از وی بپرسید و من اینجا
با شما باشم تا جواب شما باز اید ایشان این حدیث را نشنیدند و بر یارانش حمله بردند و حرب در پیوست
ساعتی حرب کردند و ابو الفضل برادرش حمله برد بر عمرو بن زراره و او را بیک ضربت بیفگند و هزیمت
بر لشکر افتاد و بشهر اندر رفتند و یحیی روی بیاران خویش کرد و گفت ما عزم داریم که بعراق شویم
اگر میریم اگر زییم و لختی با یاران بازگشت و این خبر بنصر سیار رسید سخت تافته شد و گفت این
گناه ولید است و من دانستم که یحیی چه کند و من خواستم که او را از زندان بیرون نکنم پس نصر بن

سیار آهنگ یحیی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاحوز المازنی را با سه هزار مرد روان کرد و خود از پس برفت با هفت
هزار مرد و یحیی را یافتند بگورگان و هفتصد مرد با وی گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فراز رسیدند و حرب اندر
پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا ابن علی و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنهم و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نماز اید مسلم
بن الاحوز گفت راست میگوئید بیائید تا نماز کنیم پس یحیی بن زید با برادران بجائیکه شدند و وضو ساختند
و نماز بگذاردند پس بیرون آمدند و صف برکشیدند و یحیی حمله برد با یاران و خلقی بسیار بکشتند و تیر اندازان
روی بدو نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن با یحیی بماند یحیی روی با ایشان
کرد و گفت ای یاران شما را بحل کردم از بیعت هر که خواهد با من باشد و هر که خواهد باز گردد و بر نیار
مردمان شود که من اینجا رستگاری نیابم ایشان گفتند یا ابن رسول الله ما از تو جدا نشویم تا آنگاه که یکی
از ما زنده ماند یحیی گفت جزاک الله خیراً پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها بماند و تیر اندازان
از هر سوی همی آمدند تا از اسپ اندر افتاد و مسلم بن الاحوز بیامد و بر سر یحیی بایستاد تا آن سگان
سر یحیی رضی الله عنه ببریدند و بنصر سیار فرستادند و نصر بنزدیک ولید فرستاد و تن یحیی و ابو الفضل
برادرش را بگورگان بر دار کردند و همچنان همی بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
دار فرود آورد و کفن کرد و بخاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرود گیر و بنفط اندر گیر و آتش
بزن انا لله و انا الیه راجعون در روضة الشهدا آورده که از یحیی عقب نمانده احوال اولاد سبطین مصطفی
تا اینجا موقوف داشته باحوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضی رضه بپردازم بعد ازان
عنان قلم باین صوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چراکه دیگر علویان نسبت بنی فاطمه کمتر اند پس
مناسب چنان نمود که احوال ایشان اول بیان نموده شود والله اعلم بالصواب۔

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
معلوم نشد چراکه کتب تواریخ آنچه اینوقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
یافته نمیشود مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نامهای برادران مقتولش یافته میشود
پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او عبید الله باشد چراکه در کشف الغمه
می آرد که عبید الله ابن علی مرتضی در کربلا شهید شد مگر در قصه کربلا نام او یافته نمیشود بلکه فضل بن علی

مذکور است پس معلوم میشود کہ شاید عبید اللہ ملقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش لیلیٰ بنت مسعود الدارمیہ باشد واللہ اعلم بالجملہ اول کسیکہ در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضیٰ شہید شد او بود کذا سفے روضۃ الاحباب و روضۃ الشہدا۔

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ کنیت او ابوبکر است مادرش لیلیٰ بنت مسعود الدارمیہ است بعلم وتقاوت وشجاعت موصوف ومعروف بود ہمراہ برادر بزرگوار خود حسین علیہ السلام بکربلا رفت وشہید شد در کربلا چون از برادر خود اجازت حرب درخواست انجناب اولا او را مانع امد ابوبکر گفت اے برادر مدتے است کہ میخواستم تحفہ لایق خدمت تو پیش آرم مگر نمیدانستم کہ چہ تحفہ لایق تو باشد امروز مے بینم کہ ہیچ تحفہ لایق تر از جان نیست میخواہم کہ نثار قدمت سازم پس باجازت انجناب بکارزار اعدا شد ومحاربہ عظیم نمودہ وبسیارے از مخالفان از پای در او در و بست ویک زخم خوردہ بود عاقبت بطعن نیزہ قدامہ موصلے یا از حرب بدرخشے یا بزخم تیر عبد اللہ بن عقبہ غنوی از جہان رخت بربست کذا فے روضۃ الاحباب۔

عمر بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالے عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بود مرد بود عالم و باورع وتقوے اختلاف است درانکہ درکربلا شہید شد یا نہ صاحب روضۃ الاحباب میگوید کہ صحیح انست کہ در کربلا شہید شد ہمراہ برادر خود وفے الخلاصہ للحافظ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب الاکبر عن ابیہ وعنہ بنوہ محمد وعبد اللہ وعلی وثقہ العجلے قتل بالعراق مع مصعب سنۃ سبع وستین ایام المختار۔

عبد اللہ بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالی عنہم سفے التقریب مقبول من السابعۃ مات فے خلافۃ المنصور وفی الخلاصۃ بقبہ وافن عن ابیہ وخالہ ابے جعفر الباقر وعنہ المبارک وابو اسامۃ حماد وثقہ ابن حبان قال ابن سعد توفے سفے خلافۃ المنصور رحمہ اللہ تعالے وسفے میزان الذہبے عبد اللہ بن محمد بن عمر بن علے بن ابی طالب ابو عیسے العلوی المدنے عن ابیہ وعنہ ابو اسامہ وابن ابی فدیک قال ابن المدینے ہو وسط وقال غیرہ صالح الحدیث قال سعد ملقب وافن۔

عبید اللہ بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہم سفے التقریب مقبول من الخامسۃ وسفے الخلاصہ روی عن ابیہ وخالہ محمد بن علے بن الحسین وعنہ ابن خالہ حسین بن علی وابن المبارک ... اللہ تعالے۔

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب صدوق من السادستہ روایتہ من جدہ مرسلات بعد الثلاثین وفی الخلاصتہ روے عن ابیہ وعنہ ابن جریج والثوری وثقہ ابن حبان ۔

عثمان ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد بن دارم بود بصفات حمیدہ معروف وموصوف بود وہمراہ برادر بزرگوار خود بکربلا حاضر شدہ شربت خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت محاربہ رجز میگفت کہ ترجمہ اش اینست ۔

آمد عثمان بجنگ تیغ وغا در کمین	خوردہ قبل شما پیش برادر چنین
من نہ برادر ویم خادم وچاکر ویم	نشتر دیدہ شما خارجیان تیرہ زین
شامی بی دین چرا تیغ کشد بر حسین	نیست دلش را مگر دیدہ انصاف بین
صبح سعادت دمید وقت عید بہشت	مست شوم دمبدم از قدح حور عین

بعد از حرب بیکران بزخم گران یزید الطلحی شمع حیات ان چراغ دودمان بباد اجل منطفی شد وان گنج جواہر معانی بزیر خاک ذات مختفی گشت کذا فی روضتہ الاحباب

عون ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش اسما بنت عمیس الخثعمیہ بود واو جوانی بود خوب صورت وزیبا سیرت صاف نیت وپاکیزہ طویت حاضر شد با برادر بزرگوار خود بکربلا وبعد شہادت خلہ برآمد ودر اثنای مقاتلہ رخمہ شدہ پیش حسین علیہ السلام امد انجناب اورا فرمود کہ مجروح شدہ بچہ روز خمہای خود را بہ بند گفت اے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربہ مجاز بازمدار کہ از تشنگی بہلاکت نزدیکم وسے بینم کہ ساقی کوثر جامی پراز شراب بہشت در دست دارد بمن اشارہ میکند ومن زود تر میخواہم کہ خود را از تشنگی برہانم ودمبدم رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است جگر تشنہ خود را باب زلال فردوس رسانم باجازت امام حسین روے بمعرکہ نہاد بعد از محاربہ عظیم بطعن نیزہ خالد بن طلحہ ازین عالم درگذشت کذا فی روضتہ الاحباب ۔

جعفر ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد بن دارم بود وحاضر شد در کربلا در روضتہ الاحباب آوردہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی اکثر برادران سراسیمہ وپریشان گشتہ باجازت امام حسین ع روی بمعرکہ قتال آوردہ داد مردانگی وجرأت بداد

بعد از محاربت بسیار در اندک زمانے ہمان شربت کہ برادران عزیزش نوشیدہ بودند جرعۂ چشید و بیک چشم زدن در مقعد صدق برنشان رسید۔

عبد اللہ بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہما وی برادر حقیقی جعفر بن علی مرتضی بود حاضر شدہ در کربلا کذا فی کشف الغمہ بعد از شہادت برادرش جعفر پیش شاہزادۂ دوجہان آمد بقصد احسن من قال۔

	وصل تو اصل کامرانے ہا		اے خمت تخم شادمانیہا	
	مے برم از درت گرانیہا		میروم کوہ ہاے غم بردل	

گفت اے برادر طاقتم از فراق برادران طاق شدہ وتنم از میدان ہجران پایمال فراق گشتہ اجازتم از زال فرما شاہزادہ اورا دستورے داد عبد اللہ روی بمصاف گاہ نہاد وصد وہفتاد تن را از لشکر مخالف در مہلکۂ فوات افگندہ بود آخر الامر بزخم ہاے این شریب حضرے از مرکب در افتاد و توجہ بدرجات جنت نمودند کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہما دسے برادر حقیقی جعفر وعبد اللہ و عثمان بودہ دبعلم و تقاوت آراستہ وبصفت طلاقت لسان پیراستہ ودر شجاعت بعد از حسین علیہ السلام وارث حقیقی پدر بزرگوار خود بودہ واز مشاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضی ۲ بودہ حضرت امام حسین ۲ با او کمال محبت وخلوص داشت در معرکہ اعتماد تو سے بر او بیکرد چنانچہ علم آنحضرت در کربلا بدست او بودہ و آخر کسے است از برادران حسین ع کہ پیش او جان فدا نمود قصۂ محاربہ او در کربلا طوے وارد در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است بآنکہ چون براے گرفتن آب بکنار فرات رسید طاغیان شام مانعت پیش آمدند محاربۂ عظیم نمود و ہشتاد تن را از ان اشقیا بکشت و جمعے را متفرق ساخت وہر چند ایشان را نصیحت کرد سود مند نیفتاد و جمعے کثیر بجاربہ پیش آمدند عباس بر ایشان غالب آمدہ مشک پرآب نمودہ مے آمد کہ باز اغلاعین بروے ہجوم آوردند درین اثنا نوفل بن ازرق تیغ خود را بوے رسانیدہ دست راست وی را بفگند وانجناب مشک بدست چپ گرفت و بر ایشان حملہ کرد واین رجز بگفت

	رضیت صابراً عن دینے		واللہ لو قطعتم یمینے ہا	

اگر کاست دشمن ز من دست راست	ز دین و ز مردیم چیزی نکاست
ز زخم تیغ نندیشم از مرگ هیچ	که بی آب برگشتن من خطاست
اگر آب یابم و گر نه کنون	سر اندر سراب کردن رواست

پس دست چپ او نیز بیفگندند مشک را بدندان گرفت و دشمنان را بر کاب از پهلو دور میکرد
درین اثنا تیرے بر مشک رسیده سوراخ شد و آب بریخت و عباس نیز بیفتاد و گفت یا اخاه
ادرک اخاک اے برادر دریاب برادر خود را و آواز او بگوش حضرت امام مظلوم رسید دانست
که عباس شهید شده است از دل آن مظلوم برآمد و گفت الان انکسر ظهری وقلت حیلتی یعنی اکنون
پشت من بشکست و چاره من اندک شد انا لله وانا الیه راجعون پس همین هشت پسران
امیر المومنین علی مرتضی که عبارت از فضل و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبد الله و عباس
باشند که در کربلا با برادر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام شربت خوشگوار شهادت نوشیدند
فطوبی و هنیا لهم۔

فصل در ذکر علویانیکه در کتب اسماء الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مر بنی فاطمه و غیر بنی فاطمه را برخے ازان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند۔

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضی الهاشمی الجعفری کنیت او ابو
موسے است و مولد او مدینه فے تقریب العسقلانی صدوق من الثامنة وفے الخلاصة اسحاق
روی عن عبد الله بن جعفر المخرمی وعنه ابراهیم بن المنذر قال ابن معین ما اراه الاصدوقا وفے
کشف الغمه فے معرفة الائمه کان اسحاق بن جعفر من اهل الفضل والصلاح والورع والاجتهاد وروی
عنه الناس الحدیث والآثار وکان ابن کاسب اذا حدث عنه یقول حدثنی الثقة الرضا اسحاق
بن جعفر وکان اسحاق رضی الله عنه یقول بامامة اخیه موسے ع وروی عن ابیه النص بالامامة علی
اخیه موسے ع در روضة الشهدا آورده که او برادر اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و هیأت
با حضرت رسالت ص مشابهت تامه داشته و نشر حدیث میکرد و چون سفیان بن عیینه از و
نقل حدیث کردے بدینوجه ادا فرمودے که حدثنی الثقة الرضا اسحاق بن جعفر۔

اسماعیل ابن جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما کنیت او ابو محمد نقش ابحج کذا فی روضة الشهدا

وفی الخلاصۃ اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الہاشمی الامام مات وھو
صغیر لیست لہ عادیۃ فی الکتب وفی کشف الغمہ کان اسماعیل اکبر اخوتہ وکان ابوہ علیہ السلام شدید
المحبۃ لہ والبر بہ والاشفاق علیہ وکان قوم من الشیعۃ یظنون انہ القائم بعد ابیہ والخلیفۃ لہ من بعدہ اذ کان
اکبر اخوتہ سناً ولمیل ابیہ الیہ واکرامہ لہ فمات فی حیاۃ ابیہ ع بالعریض وحمل علی رقاب الرجال الی ابیہ
بالمدینۃ حتی دفن بالبقیع وروی ان اباعبداللہ علیہ السلام جزع علیہ جزعاً شدیداً وحزن علیہ حزناً عظیماً
وتقدم سریرہ بغیر حذاء ولا رداء وامر بوضع سریرہ علی الارض قبل دفنہ مراراً کثیرۃ وکان یکشف
عن وجہہ وینظر الیہ یرید بذلک تحقیق امر وفاتہ عند الظانین خلافتہ لہ من بعدہ وازالۃ الشبہۃ عنہم فی
حیاتہ ولما مات اسماعیل رح انصرف عن القول بامامتہ بعد ابیہ من کان یظن ذلک فیعتقدہ من اصحاب
ابیہ علیہ السلام واقام علی حیوتہ شرذمۃ لم تکن من خاصۃ ابیہ ولا من الرواۃ عنہ وکانوا من الاباعد والاطراف
فلما مات الصادق علیہ السلام انتقل فریق منہم الی القول بامامۃ موسی علیہ السلام بعد ابیہ وافترق الباقون
فریقین فریق منہم رجعوا عن حیوۃ اسماعیل وقالوا بامامۃ ابنہ محمد بن اسماعیل لظنہم ان الامامۃ کانت فی
ابیہ وان الابن احق بمقام الامامۃ من الاخ وفریق ثبتوا علی حیات اسماعیل وہم الیوم شذاذ لا یعرف الیوم
منہم احد یومی الیہ وھذان الفریقان یسمیان الاسماعیلیۃ والمعروف منہم الان من یقول یقولون ان الامامۃ
فی اسماعیل ومن بعدہ فی ولدہ وولد ولدہ الی آخر الزمان و در روضۃ الشہداء اوردہ کہ عقب
اسماعیل از دو پسر وے محمد و علی است و عقب محمد از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر است و بنو البغیض
از اولاد جعفر شاعر اند و اعقاب جعفر در مغرب بودہ اند و ایشان در کرسی متولی شدند و حکومت کردند از نسل
جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البزاز و رحلہ از اولاد صفتوحہ اند و حسن صفتوحہ از نسل اسماعیل ثانی نیست
و بنو التمام نیز در سواد نسل و نیز اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق و عرب بسیار اند انتہی تنبیہ
آنچہ صاحب خلاصہ گفتہ کہ اسماعیل صغیر مرد راست نمی آید چرا کہ اگر صغیر مردے نسل او بدین کثرت
چگونہ جاری بودے و آنچہ گفتہ از وے روایتے در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب اہلسنت
باشد کہ پیش نظر او بودہ والا اسماعیلیہ از وے روایت دارند و معلوم نیست کہ در کتب اہلسنت
روایت از وی آمدہ یا نہ چرا کہ ظاہر ست کہ بر تمامے کتب اہلسنت کمتر کسے عبور نمودہ واللہ اعلم
بحقیقۃ الحال۔

حسن بن زید بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضے رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی تقریب العسقلانی ہو ابو محمد المدنی
صدوق یہم وکان فاضلا ولی امرۃ المدینۃ للمنصور من السابعۃ مات سنۃ ثمان وستین وہو ابن خمس
وثمانین وفی الخلاصہ روی عن ابیہ وعکرمۃ وعنہ ابن ابی ذئب وزید بن الحباب وثقہ ابن حبان
مات بالحاجر علی خمسۃ میال من المدینۃ سنۃ ثمان وستین ومائتہ لہ عندہ فرد حدیث قال الذہبی ہو
والد السیدۃ نفیسہ۔

حسین بن زید بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت
او ابو عبد اللہ ولقب او ذو الدمعۃ فی التقریب للعسقلانی ہو صدوق ربما اخطا من الثامنۃ مات ولہ ثمانون سنۃ
مات فی حدود التسعین وفی الخلاصۃ الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ وعمومتہ محمد وعمر وعبد اللہ وعنہ ابناہ اسماعیل ویحیی وقال ابن عدی ارجوانہ
لا باس بہ مات فی حدود التسعین ومائتہ وفی میزان الذہبی حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ واعمامہ ابی جعفر الباقر وعمر وعبد اللہ وام علی وعدۃ من ال علی وعنہ ابناہ
اسماعیل ویحیی وعباد الرواجنی وابو مصعب الزہری وابراہیم بن المنذر وعلی بن المدینی وقال فیہ
ضعف وقال ابو حاتم تعرف وتنکر وقال ابن عدی وجدت فی حدیثہ بعض النکرۃ وارجوانہ
لا باس بہ ثم قال انبا ابو یعلی انبا عبد اللہ بن محمد بن سالم ثنا حسین بن زید عن علی بن عمر بن علی عن جعفر بن محمد
عن ابیہ عن جدہ عن الحسین بن علی عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما فاطمۃ ان اللہ یغضب لغضبک
ویرضی لرضاک وثنا المقابری ثنا عباد الرواجنی ثنا حسین ابن زید عن اسماعیل بن عبد اللہ بن جعفر
عن ابیہ عن علی مرفوعاً اذا انامت فاغسلنی بسبع قرب من بیر غرس ابراہیم ابن المنذر الحزامی ثنا حسین
بن زید حدثنی شہاب بن عبد ربہ عن عمر بن علی بن حسین حدثنی عمی کذا قال الصواب انہ اخوہ ابو جعفر عن
ابیہ عن جدہ عن علی عن النبی صلی اللہ وسلم قال لن یعمر اللہ ملکا فی امۃ نبی مضی قبلہ ما بلغ ذلک النبی من
فی امتہ رواہ الحاکم فی مستدرکہ دتابۃ علی اخطار فی قولہم۔

حسین بن علی بن الحسین المدنی الاصغر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی فی التقریب للعسقلانی ہو
صدوق من السابعۃ مات سنۃ ستین تقریباً وفی الخلاصۃ روی عن ابیہ ووہب بن کیسان و
عنہ بنوہ محمد وعبد اللہ وابراہیم وثقہ النسائی لہ فی الکتابین فرد حدیث وفی کشف الغمہ کان الحسین

بن علی بن الحسین ورعا فاضلا وروی حدیثا کثیرا عن ابیہ علی بن الحسین ع وعمتہ فاطمہ بنت الحسین وغیرہ
ابی جعفر ع وروی احمد ابن عیسی قال حدثنا ابی قال کنت اری الحسین بن علی بن الحسین یدعو فکنت اقول
لا یضع یدہ حتی یستجاب لہ فی الخلق جمیعا وروی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسن بن صالح قال لم
ار احدا اخوف من الحسن بن صالح للہ تعالی حتی قدمت المدینۃ فرایت الحسین بن علی بن الحسین علیہما
السلام فلم ار احدا اشد خوفا منہ کانما ادخل النار ثم اخرج منہا لشدۃ خوفہ وعن الحسین بن علی بن الحسین قال
کان ابراہیم بن ہشام المخزومی والیا علی المدینۃ وکان یجمعنا یوم الجمعۃ قریبا من المنبر ثم یقع فی امیر المومنین
علی علیہ السلام ویشتمہ قال فحضرت یوما وقد امتلاء ذلک المکان فلصقت بالمنبر فاغفیت فرایت القبر
وقد انفرج وخرج منہ رجل علیہ ثیاب بیاض فقال لی یا ابا عبد اللہ الا یحزنک ما یقول ہذا قلت بلی واللہ
قال افتح عینیک فانظر ما یصنع اللہ بہ فاذا ہو قد ذکر علیا علیہ السلام فرمی من فوق المنبر فمات لعنہ اللہ
جامی در شواہد این قصہ را یعنی قصہ ابراہیم مخزومی را در کرامات امیر المومنین علی علیہ السلام
آوردہ۔

زید بن الحسن المدنی بن امیر المومنین علی المرتضی رض فی التقریب ثقۃ جلیل من الرابعۃ مات سنۃ عشرین و
فی الخلاصۃ لقبہ اکبر کان شریفا جوادا وثقہ ابن حبان رد علیہ عمر بن عبد العزیز صدقات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
عن جابر وابیہ الحسن وعنہ ابنہ الحسن وعبد اللہ ابن عمرو بن خراش وفی کشف الغمۃ فاما زید بن الحسن کان یلی صدقات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم واسن وکان جلیل القدر کریم الطبع ظلف النفس کثیر البر ومدحہ الشعراء وقصدہ الناس من الافاق بطلب فضلہ و
ذکر اصحاب السیرۃ ان زید ا لما ولی سلیمان بن عبد الملک کتب الی عاملہ بالمدینۃ اما بعد فاذا اتاک کتابی ہذا فاعزل زیدا عن صدقات
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وادفعہا الی فلان رجل من قومہ واعنہ علی ما استعانک علیہ السلام فلما استخلف عمر بن عبد العزیز
رحمہ اللہ تعالی کتب الی عاملہ اما بعد فان زید بن الحسن شریف بنی ہاشم وذو سنہم فاذا اتاک کتابی ہذا فاردد الیہ صدقات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم واعنہ علی ما استعانک علیہ والسلام شعراء در مدح او قصاید واشعار گفتہ اند بعضی ازان در کشف الغمہ مذکور است۔

سلم بن قیس العلوی رحمہ اللہ تعالی فی التقریب ضعیف من الرابعۃ وفی الخلاصۃ روی
عن انس وعنہ جریر بن حازم وہمام بن یحیی ضعفہ ابن معین وقال شعبۃ ذاک الذی یری الہلال قبل الناس
بلیلتین لہ عندہم حدیثان وفی میزان الذہبی وثقہ ابن معین وقال البخاری یروی عن انس وتکلم
فیہ شعبۃ وقال شعبۃ ہیار رواہ عبد اللہ بن ادریس لیس عنہ سلم ذاک الذی یری الہلال قبل الناس

بلیلتین وقال ہارون بن موسے الاعور نا سلم العلوی قال قال لے الحسن البصرے خل بین الناس وبین

ہلال ہم حتے یراہ معک غیرک حماد بن زید ابنانے سلم العلوی عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعجبہ القرع

قال ابن عدے سلم مقل لہ نحو الخمسة وبہذا القدر لا یعتبر انہ صدوق او ضعیف لاسیما اذا لم یکن فیما

یرویہ منکر قال النسائی لیس بالقوی تنبیہ از ابن معین در حق او دو قول آمد بقول صاحب خلاصہ تضعیف او

نمود وبقول ذہبی توثیق نمود شاید اول تضعیف نمودہ چون بر غلطے خود تنبہ شد از ان قول رجوع نمودہ توثیق

او نمود یا بالعکس اعتبار قول اخیر است یا شاید کہ دو ابن معین باشد یکے تضعیف و دیگر توثیق نمودہ واللہ علم بحقیقة الحال

عبد اللہ بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم از تابعین بود و مردے

باعلم وتقوے بود ولقب او باہر بود فے الخلاصة۔ روے عن ابیہ وعنہ عمارة بن غزیہ وموسے بن عقبہ

موثق وفے کشف الغمہ کان عبد اللہ بن علی بن الحسین اخو ابے جعفر علیہ السلام یلی صدقات رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصدقات امیر المومنین علی علیہ السلام وکان فاضلا فقیہا وروی عن ابائہ عن

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبارا کثیرة وحدث عنہ وحملوا عنہ الآثار فمن ذلک ما ہو مرفوع الے عمارہ

بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسین انہ قال قال رسول اللہ صلعم ان البخیل کل البخیل الذی ذکرت عندہ

ولم یصل علی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعن عبد اللہ بن سمعان قال لقیت عبد اللہ بن علی بن حسین فحدثنی عن

ابیہ من جدہ عن امیر المومنین ع انہ کان یقطع ید السارق الیمنی فے اول سرقتہ فان سرق ثانیة قطع رجلہ

الیسرے فان سرق ثالثة خلدہ السجن در روضة الشہدا آوردہ کہ وجہ تلقیب او بباہر انست از غایت

غلبانیت نورانیت بر رخسار مبارک او بدین لقب ملقب گشت واو با محمد باقر برادر اعیانے بود

وعقب او از پسرش محمد ارقط است۔

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالے عنہما فے التقریب ہو اخو موسے مقبول من کبار العاشرة

مات سنة عشر ومائتین وفے الخلاصہ روے عن ابیہ والثورے وعنہ ابنہ احمد ونصر بن علی الجہضمے

مات سنة عشر ومائتین وفے میزان الذہبی علی بن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ واخیہ موسے والثوری

وعنہ عبد العزیز الاویسے ونصر بن علے الجہضمے واحمد البزی وجماعة ما ہو من شرط کتابے لانے ما

رایت احدا لینہ نعم ولا من وثقہ لکن حدیثہ منکر جدا ما صححہ الترمذی ولا حسنہ ورواہ عن نصر بن علی

عنہ عن اخیہ موسی عن ابیہ عن اجدادہ اخبرنے ابن قدامة اجازة انا عمر بن محمد انا ابن ملوک وابو بکر القاضی

۱۱۱ انا ابو الطیب الطبری انا ابو احمد الغطریفی حدثنا عبد الرحمن بن المغیرة نا نصر بن علی نا علی بن
جعفر بن محمد حدثنی اخی موسیٰ بن جعفر عن ابیہ جعفر عن ابیہ محمد عن ابیہ علی عن جدہ علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم اخذ بید الحسن والحسین فقال من احبنی واحب ہذین وابوہما کان معی فی درجتی یوم القیامة
قال الترمذی لا نعرفہ الا من ہذا الوجہ و فی کشف الغمہ کان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ فی روایة
الحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل ولزم اخاہ موسیٰ بن جعفر علیہ السلام وروی عنہ شیئا
کثیرا و در روضة الشہدا آوردہ لقب او عریضی کنیت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ در کودکی
از پدر باز ماندہ واز برادر خود موسیٰ کاظم علم آموختہ ونسبت بعریض است وان قریہ است بر چہار
میل از مدینہ واولاد او بسیار اند وایشانرا عریضیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی الخلاصة ہو المدنی
الاصغر عن ابیہ وعنہ ابناہ علی ومحمد وثقہ ابن حبان و فی کشف الغمہ کان عمر بن علی بن الحسین فاضلا
جلیلا وولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم وصدقات امیر المومنین علی ع وکان ورعا سخیا روی
الحسین بن زید قال رایت عمر بن علی بن الحسین یشترط علی من ابتاع صدقات علی ع ان تثلم
فی الحائط کذا وکذا ثلمة ولا یمنع من دخلہ ان یاکل منہ وعن عبید اللہ بن جریر القطان قال سمعت عمر
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا لنا حق بقرابتنا
من نبینا صلی اللہ علیہ والہ وسلم وحق جعلہ اللہ لنا فمن ترکہ ترک عظیما انزلونا بالمنزل الذی نزلنا اللہ
ولا تقولوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا اللہ فبذنوبنا وان یرحمنا فبرحمتہ وفضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی تقریب
ابن حجر مقبول من الثامنة و فی الخلاصة روی عن ابیہ وعنہ ابن ابی فدیک وثقہ ابن حبان و
فی روضة الشہدا اعقب عمر الاشرف از پسر او علی اصغر محدث است واو از عم زادہ خود جعفر صادق
روایت کند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و فی الخلاصة روی عن
ابیہ وعنہ العباس بن عثمان الشافعی۔

محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی التقریب صدوق من الثانیة

عشرۃ مات سنۃ ست وثمانین وفی الخلاصۃ روی عنہ ابی حاتم ووثقہ توفی سنۃ ست وثمانین ومائتین

محمد بن عمر بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب ثقۃ من الرابعۃ وفی الخلاصۃ روی عن ابن عباس وجابر وجماعۃ وعنہ سعد بن ابراہیم وابو الجحاف وطائفۃ وثقہ ابو زرعۃ والنسائی

علی بن محمد ابو القاسم الشریف الزیدی الحرانی رح فی میزان الذہبی ہو شیخ القراء وتلمیذ النقاش وثقہ ابو عمرو الدانی واتہمہ عبد العزیز الکتانی ذکرتہ فی طبقات القراء۔

عمر بن ابراہیم العلوی الکوفی الزیدی فی میزان الذہبی ہو الحنفی الشیعی المعتزلی امام مسجد ابی اسحاق السبیعی ولد سنۃ اثنتین واربعین واربعمائۃ واجاز لہ محمد بن علی بن عبد الرحمن العلوی سمع ابا القاسم بن المتوثر الجعفی وابا بکر الخطیب وجماعۃ وسکن الشام فی شبیبتہ مدۃ وبرع فی العربیۃ والفضائل روی عنہ ابن السمعانی وابن عساکر وابو موسی المدینی وکان مشارکا فی علوم وہو فقیہ متقنع خیر دین علی بدعتہ وکان مفتی الکوفۃ ویقول افتی بمذہب ابی حنیفۃ ظاہرا وبمذہب زید تدینا وابو طالب بن الہراس الدمشقی عنہ انہ صرح بالقول بخلق القران وبالقدر وقال ابن ناصر سمعت ابناء الرسی یقول عمر بن ابراہیم جارودی المذہب ولا یری الغسل من الجنابۃ مات سنۃ تسع وثلثین وخمسائۃ وصلی علیہ ثلثون الفا وقد قرأ علیہ بالروایات یعیش بن صدقۃ الفراتی۔

محمد بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی میزان الذہبی محمد بن جعفر بن محمد بن علی الہاشمی الحسینی عن ابیہ تکلم فیہ حدث عنہ ابراہیم بن المنذر ومحمد بن یحیی العدنی ودعی الی نفسہ فی اول دولۃ المامون وبویع بمکۃ سنۃ مائتین ثم حینئذ المعتصم وہو امیر فظفر بہ واعتقلہ ببغداد فبقی بہا قلیلا ومات وکان بطلا شجاعا یصوم یوما ویفطر یوما مات سنۃ ثلث ومائتین وقد نیف علی السبعین وقبرہ بجرجان ذکرہ ابن عدی فی الکامل وقال البخاری اخوہ اسحاق اوثق منہ قلت فمن الباطل الذی الصق بجمہ ہذا عن ابیہ جعفر الصادق انہ قال نملک سلطان الدنیا سبعمائۃ وستین واشہر وذکر قصۃ منکرۃ اخرجہا الحاکم فی مستدرکہ فشان الکتاب بہا وباشباہہا وفی کشف الغمہ کان محمد بن جعفر سخیا شجاعا وکان یصوم یوما ویفطر یوما ویری رای الزیدیۃ فی الخروج بالسیف روی عن زوجتہ خدیجہ بنت عبد اللہ بن الحسن انہا قالت ما خرج من عندنا محمد یوما قط فی ثوب

وبقول حسین کاشفی که صاحب روضة الشهدا است کنیت او ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم است
بدانست راقم حروف قول کاشفی مرجح است چرا که او تحقیق نسب انجا بمتب پرداخته و تاریخ ابن خلکان
نیز غالبا از نظر او گذشته و ممکن که هر دو کنیت یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله او را ثابت باشد و
همچنین جدش اسمعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد والله اعلم بالجملہ درمیان سادات حسنی
خانوادهٔ او دست مشهور و معروف و در تاریخ ابن خلکان کان من اکابر مصر و سائها وله شعر ملیح فی الزهد
والغزل وغیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتیمة وذکر له مقاطیع ومن جملة ما اورده له

خلیلی انی للثریا لحاسد	وانی علی ریب الزمان لواجد
ایبقی جمیعا شملها وهی ستة	وافقد من احببته وهو واحد

وذکر الامیر المختار المعروف بالمسبحی فی تاریخ مصر وقال توفی سنة خمس واربعین وثلثمائة رحمه الله تعالی
وزاد غیره لیلة الثلثاء لخمس بقین من شعبان ودفن فی مقبرتهم خلف المصلی الجدید بمصر وعمره اربع وستون
وطباطبا بفتح الطائین المهملتین والبائین الموحدتین وهو لقب جده ابراهیم وانما قیل له طباطبا لانه کان
یلثغ فیجعل القاف طاء وطلب یوما ثیابه فقال له غلامه اجی بدراعه فقال لا طباطبا یعنی قبا قبا فبقی علیه
لقبا واشتهر به والرسی بفتح الراء والسین المشددة قال ابن السمعانی هذه النسبة الی بطن من السادات
العلویة والله اعلم۔

عبد الله بن احمد طباطبا رحمه الله کنیت او ابو محمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و الوفات
است و در تاریخ ابن خلکان کان طاهرا کریما فاضلا صاحب رباع وضیاع ونعمة ظاهرة وعبید وحاشیة
کثیر النعم کان بدهلیزه رجل یکسر اللوز من اول النهار الی اخره برسم الحلوا التی ینفذها لاهل مصر من الاستاذ
کافور الاخشیدی الی من دونه ویطلق للرجل المذکور دینارین فی کل شهر وکان یرسل الی الکافور
فی کل یوم جامین حلوا ورغیفا فی مندیل مختوم فحسده بعض الاعیان وقال لکافور الحلوا حسن فما لهذا الرغیف
فانه لا یحسن ان یقابلک به فارسل الیه کافور یجزینی الشریف فی الحلوا علی العادة ویعفینی من الرغیف
فرکب الشریف الیه وعلم انهم قد حسدوه علی ذلک وقصدوا ابطاله فلما اجتمع به قال ایدک الله انا
ما ننفذ الرغیف تطاولا ولا تعاظما وانما هی صبیة حسنیة تعجنه بیدها وتخبز فنرسله علی سبیل التبرک فاذا
کرهته قطعناه فقال کافور لا والله لا تقطعه ولا یکون قوتی سواه فعاد الی ما کان علیه من ارسال الحلوا

والرغیف وکان الشریف المذکور حسن المعاملۃ فی معاملتہ حسن الافضال علی من صحبہ ملاطفا لہم مرکب
الیہم والی سایر اصدقایہ ویقضی حقوقہم ویطیل الجلوس عندہم ما غنی جماعتہ وکان حسن المذہب وکانت
ولادتہ سنۃ ست وثمانین ومایتین وتوفی فی الرابع من رجب سنۃ ثمان واربعین وثلمایتہ
بمصر وصلی علیہ فی مصلی العید وحضر جنازتہ من الخلق ما لا یحصی عددہم الا اللہ تعالی ودفن بقرافتہ
مصر الصغری وقبرہ معروف ومشہور باجابتہ الدعا روی ان رجلا حج وفاتتہ زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم فضاق صدرہ لذلک فراہ فی نومہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال لہ اذا فاتتک الزیارۃ فزر قبر
عبد اللہ بن احمد بن طباطبا وکان صاحب الرویا من اہل مصر وحکی بعض من لہ علیہ احسان انہ وقف
علی قبرہ وانشد۔

خلفت الہموم علی اناس	وقد کانوا بعیشک فی کفات

فراہ فی نومہ وقال قد سمعت ما قلت وحیل بینی وبین الجواب والمکافات ولکن سر الی مسجدی
وصل رکعتین وادع یستجب لک رحمہ اللہ تعالی۔

عیسی بن محمد الہکاری قدس سرہ کینت او ابو محمد است ولقب وی ضیاء الدین شریف حسینی
است از اولاد زید بن سبط الرسول حسن المجتبی ست رضی اللہ تعالی عنہما از فقہاے زمان واعیان
دوران بودہ فی تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء بالدولۃ الصلاحیتہ کبیر القدر وافر الحرمتہ معولا علیہ
فی الاراء والمشورات وکان فی مبدا امرہ یشتغل بالفقہ بالمدرسۃ الزجاجیتہ بمدینۃ حلب فاتصل بالامیر
اسد الدین شیرکوہ عم السلطان صلاح الدین وصار امامہ یصلی بہ الفرایض الخمس ولما توجہ الامیر اسد الدین
الی الدیار المصریتہ وتولی الوزارۃ بہا کان فی صحبتہ ولما توفی اسد الدین اتفق الفقیہ عیسی المذکور والطواشی
بہاء الدین قراقوش فلما تولی صلاح الدین رای لہ ذلک واعتمد علیہ ولم یکن یخرج عن رایہ وکان کثیر الادلال
علیہ یخاطبہ بما لا یقدر علیہ غیرہ من الکلام وکان واسطتہ خیر للناس نفع بجاہہ خلقا کثیرا ولم یزل علی
مکانتہ وتوفیر حرمتہ الی ان توفی یوم الثلثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدۃ سنۃ خمس
وثمانین وخمسمایتہ بالمخیم بمنزلتہ الخروبتہ ثم نقل الی القدس ودفن بظاہرہا رحمہ اللہ تعالی وکان یلبس
زی الاجناد ویعتم بعمائم الفقہا یجمع بین اللباسین۔

محمد بن عبد اللہ بن قومرث المنوت بالمہدی الہرغی قدس سرہ کینت او ابو عبد اللہ ست

از اولاد حسن مثنی رضی الله تعالی عنه ولادت او یوم عاشورا سنه خمس وثمانین واربعمائة واول ظهور دعوة او سنه [illegible] عشرة وخمسمائه ووفات او سنه اربع وعشرین وخمسمائة ومدفن او جبل است مشهور و مزار او [illegible] عمر او سی و نه سال بود مردی بود عالم محدث فقیه وشجاع از اصحاب امام ابو حامد غزالی وطرطوسی وغیرهما انتفاع علم نموده وامر بالمعروف ونهی عن المنکر شعار او بوده وترک اسباب دنیا والتزام ورع وعبادة لازمه عادت شریف او بوده وشدید الانکار نمود بر کسیکه مخالفت شریعت مینمود ذکر او در تاریخ ابن خلکان درازاست ما اختصار نمودیم رحمه الله تعالی۔

هبة الله بن علی بن [illegible] بن حمزة الحسنی المعروف بابن الشجری البغدادی قدس سره کنیت او ابو السعادات است [illegible] شهر رمضان سنه خمسین واربعمائة وتوفی یوم الخمیس السادس والعشرین من شهر رمضان سنه اثنتین واربعین وخمسمائة ودفن من الغد فی داره بالکرخ من بغداد والشجری [illegible] الشین [illegible] الجیم بعدها راء هذه النسبة الی شجرة وهی قریة من اعمال المدینة علی ساکنها افضل الصلوات [illegible] السلام وشجرة ایضا اسم رجل وقد سمت به العرب من بعدها وقد انتسب الیه خلق کثیر من العلماء [illegible] ولا ادری الی من ینتسب الشریف المذکور منهما هل نسبته الی قریة ام الی احد اجداده کان اسمه شجرة والله اعلم بالجمله مردی بود با علم و تقوی آراسته امام در نحو ولغت واشعار [illegible] تصانیف کثیره مثلا کتاب [illegible] وکتاب الانتصار وشرح اللمع وشرح التصریف [illegible] حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک وعلی بن محمد وغیرهما [illegible] کتاب الذیل ذکر او نموده ودر تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است اینقدر ازانجا گرفته شد رحمه الله تعالی۔

سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه کنیت او ابو محمد است علوی بود حسنی الحسینی از جانب [illegible] حسنی واز جانب مادر حسینی است نبیره ابو عبد الله الصومعی است از جانب مادر ومادر وی فاطمه ام الخیر امة الجبار بنت ابو عبد الله الصومعی است اما نسب شریف او از جانب پدر بدین وجه است که عبد القادر بن ابی صالح [illegible] بن جنکی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی بن محمد بن داود بن موسی الثانی الملقب بالشایر بن عبد الله بن صالح بن موسی الجون بن عبد الله المحض بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین حسن المجتبی بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم انتهی

ولادت او سنه احدی وسبعین واربعمایه ورود او در بغداد سنه ثمان وثمانین واربعمایه وانعقاد مجلس وعظ او سنه احدی وعشرین وخمسمایه ووفات او سنه احدی وستین وخمسمایه کذا فی النفحات وتاریخ ولادت ووفات ومدت عمر او صاحب مرآة الخیال چه خوش گفته است۔

سنینش کامل وعاشق تولد
وفاتش گشت معشوق الٰہی

مناقب ومحامد آنجناب خارج از حد وحصر است وهرکه در فضیلت وبزرگی رسے او معترف ومعتقد اگر در زمره اولیا می بینیم او را مرأس ورئیس مے یابیم واگر در فرق علمای نگریم آنجناب را مقتدا وامام می یابیم سبحان الله وبحمده عجب ذات بابرکات است که علمای شریعت حلقه بگوش او بیند ومشایخ طریقت قدم مبارکش بر دوش دارند واز سلاطین نامدار بر درش پویان وغربا وفقرا از جود وکرمش ثناگویان مریضان از وی صحت مے یابند ومبتلایان بلا از عنایت او وبراه نجات می پویند اگر جن است مستفید از او واگر انس است مستفیض او واگر ملایک است از وی بهاست جو چنانچه سفلیان از وی پرنور علویان نیز از وی بامراد هم روحانیان را امام است هم با قدسیان هم کلام اکثر هر قسم حاجتمندان از او کامیاب، محروم از عنایت و فیض او گویا نایاب از احوال ومناقب او علمای کبار ومورخان عالی تبار کتابهای خود را زیب وزینت بخشیده اند خصوصاً [illegible] امام عبدالله یافعی بدان قرین ومشحون [illegible] کتب های مناقب او نیز بسیار است چنانچه روض الریاحین فی حکایات الصالحین وخلاصة المفاخر فی مناقب الشیخ عبدالقادر وبهجة الاسرار وغیره لاجرم عاده این مسکین تحصیل حاصل دانسته عنان قلم از آن منعطف گردانیده تیمنا وتبرکا مختصر اندکے از بسیار دانند مشتے نمونه از خروارے قدرے از احوال شریفه او درج این کتاب [illegible] شده تا این کتاب نیز از نام نامی او سرفراز باشد واز برکت آن خالی نباشد وبالله التوفیق۔

فی النفحات للمولانا عبدالرحمن الجامی وے در سنه ثمان وثمانین واربعمایه ببغداد رسید وبعد تمام تحصیل علوم مشغول شد اول بقرات قران وبعد از آن بفقه وحدیث وعلوم ادبیه پیش بزرگانیکه در آن زمان متعین بودند باندک روزگارے بر اقران خود فایق شد واز اهل زمان خود ممتاز گشت در سنه احدی وعشرین وخمسمائه مجلس وعظ نهاد وبرا کرامات ظاهر واحوال ومقامات عالی بوده است و فی اخبار الاخیار للشیخ عبدالحق الدهلوی در سنه ثمان وثمانین که سال عمر آنحضرت هژده بود ببغداد قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت وقصد اشیاخ وایمه واعلام امت علمای سنت واعیان

دین نمودہ اول قرآن عظیم را با روایت و درایت و سر علیمین ثبت ایقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین و اعاظم مستندین و علماء متقنین استماع حدیث نمودہ وتحصیل علوم وتکمیل آن فرمودہ در جمیع علوم اصولا وفروعا ومذہبا وخلافا بر جمیع اعلام بغداد بلکہ کافہ علماء بلاد درگذشت حتی فاق الکل نے الکل وصار مرجع الجمیع فی الجمیع بعد ازان حق عز وعلا اورا بر خلق ظاہر گردانید وقبول عظیم وعظمت تمام در قلوب خواص وعوام نہاد و بمرتبہ قطبیت کبرے وولایت عظمی مخصوص گردانید وجمیع طوایف را از فقہا وعلما وطلبہ وفقرا از اقطار ارض عالم توجہ بجناب عرش مآب او داد و ینابیع حکمت از محیط قلب او بر ساحل لسان جارے ساخت اما علم او نقل است کہ روزی قاری آیتی از قرآن در مجلس او بخواند وانحضرت وجہی در تفسیر آن بیان فرمود ووجہے دیگر و دیگر تا یازدہ وجہ تا اینجا علم حاضران مجلس ہمراہ او بود بعد ازان در بیان وجوہ دیگر شروع نمود و با تمام اربعین وجہ افادہ فرمودہ وبر وجہ را سندی باتصال رسانید وبر وجہ دلیلے وبر دلیلے را تفصیلے داد کہ موجب تعجب حاضران گردید نقلست کہ جناب انحضرت مرجع علمای عراق بلکہ محط رحال طالبان افاق بود از جمیع اقطار عالم فتاوی پیش انحضرت امدی او بے سبق ومطالعہ وتفکر جواب باصواب ثبت فرمودے وہیچکس را از حذاق علما وبحا جہابذ مجالس خلاف وتکلم دران متصور نبودے یکبار استفتا مد از جانب بلاد عجم کہ صورت او این بود چہ میگویند سادات علما در مردے کہ سوگند خورد بسہ طلاق بر ان کہ حق تعالے را عبادتے کند کہ در وقت اشتغال او بان عبادت ہیچ یکے از افراد انسانی در ہیچ مکانے او را دران عبادت شریک نباشد کدام عبادت ادا نماید کہ از عہدہ حنث این حلف بیرون آید بعد ازانکہ علماے عراقین در جواب این سوال تحیر وعجز از دریافت ان معترف گشتہ بودند پیش انحضرت اوردند بے تجدید نظر دران فرمود یخلی لہ المطاف ویطوف اسبوعا وحدہ ویحل یمینہ یعنے خالے ساختہ شود برای انشخص جاے طواف خانہ کعبہ تا طواف کند تنہا و از عہدہ یمینے کہ خوردہ است بر آید زیرا کہ طواف عبادتے است ہیچکس از ادمیان دران زمان با وے ہمراہ نیست وسے طبقات الحنابلۃ للحافظ ابن رجب قدم بغداد شابا فسمع بہا الحدیث من ابی غالب الباقلانی وجعفر السراج وابن بیان وابیطالب وابن الرسی وتفقہ علی القاضی ابی سعید المخزومی وابی الخطاب الکلوذانی وقیل انہ قرء ایضا علی ابن عقیل والقاضی ابی الحسین وبرع فی المذہب والخلاف والاصول وغیر ذلک وقرء الادب علی ابی زکریا وابی الغنائم الرسے التبریزے وصحب الشیخ حماد الدباس الزاہد ودرس بمدرسۃ شیخہ المخزومی واقام بہا الی ان مات ودفن بہا قال ابن الجوزی کان

هذه المدرسة لطیفة ففوضت الی عبد القادر فتکلم علی الناس بلسان الوعظ وظهر له صیت بالزهد وکان له
سمت وصمت وضاقت المدرسة بالناس وکان یجلس عند سور بغداد مستندا الی الرباط ویتوب
عنده فی المجلس خلق کثیر فعمرت المدرسة ووسعت وتعصب فی ذلک العوام واقام فی مدرسته
یدرس الی ان توفی و ذکره ابن السمعانی فقال امام الحنابلة وشیخهم فی عصره فقیه صالح دین خیر کثیر الذکر
دائم الفکر سریع الدمعة کتب عنه کثیرا وکان یسکن بباب الازج فی المدرسة التی بنیت له وگفته
است شیخ موفق الدین ابن قدامه که داخل شدیم در بغداد سنه احدی وخمسین وخمسمائة پس یافتیم
شیخ عبد القادر را که انتها شده بود وی در ریاست علم وعمل وحال واستفتا و بود کفایت
میکرد طالب علم را از قصد دیگران از کثرت آنچه که مجتمع شده بود در وی علوم وصبر بر مشغولین
وسعت صدر و سیر چشمی وجمع کرده بود الله تعالی در وی اوصاف جمیله واحوال عزیزه
را و ندیدم بعد او مثل او و فی بهجة الاسرار لعلی الشطنوفی الشافعی که شیخ
عبد القادر الجیلانی اخذ فقه نمود از علی بن عقیل وابی الخطاب کلوذانی وابو الحسن
فراء وابو سعید مخزومی رحمهم الله مذهبا وخلافا وفروعا واصولا وسماع حدیث نمود از جماعتی
ابو غالب باقلانی وابو سعد محمد وابو الغنائم رسی وابو بکر تمار وابو محمد جعفر وابو القاسم کرخی
وابو عثمان اصفهانی وابو طالب ابن عمم وابو طاهر و ابو البرکات سقطی وابو العز هاشمی وابو نصر
محمد وابو غالب احمد وعبد الله یحیی پسران ابو علی بنا وابو الحسین صیرفی وابو منصور قزاز
وطلحه عاقولی وغیرهم وعلم ادب خواند بر ابی زکریا تبریزی وصحبت داشت با
شیخ عارف حماد دباس واخذ طریقت نمود از و وخرقه گرفت از قاضی ابو سعید مخزومی
وکسانیکه از آنحضرت اخذ علم نموده اند امام ابو عمر قرشی وشیخ ابو مدین مغربی وقاضی ابو سعد
وفقیه ابو الفتح وامام ابو محمد محمود بن عثمان وامام ابو حفص عمر فارسی وغیرهم جماعة کثیرة
اما طریق آنحضرت در سلوک بحسب شدت ولزوم نظیر نداشت وهیچکس را از مشایخ عصر طاقت آن نبود که با وی
مساهمت جوید و شدت ریاضت وقوت مجاهدت طریق او تفویض بود وموافقت وتبری از حول
وقوت وذبول در تحت مجاری اقدار بموافقت قلب وروح ونفس واتحاد ظاهر وباطن وانسلاخ از صفات
نفس با غیبت از رویت نفع وضر وقرب وبعد وفراغ قلب وروح ونفس واتحاد ظاهر وباطن وغلو به سوی تجاذب شکوک وتنازع

غبار و تشویش لقایا و بقاے تفرقه و اتحاد قول و فعل و معائنه اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
و سنت و ز هر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع الله فی کل الاحوال و تجرید توحید و توحید
تفرید با حضور در موقف عبودیت که مستمد است از لحظه کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
با مشاهده اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسے که گفت شنیدم از والد
خود شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه که در بعضے سیاحات بدشتے افتادم
که در انجا آب نبود چند روز انجا بودم و آب نیافتم تشنگی غلبه کرد حق سبحانه و تعالے
ابرے گماشت که بر من سایه کرد و قطرات چند از وے بچکید که بدان تسکین یافتم پس نورے
ساطع شد که تمام افق را درگرفت و صورتے عجیب از انمیان ظاهر شد و ندا درداد که یا
عبد القادر منم پروردگار تو حلال کردم بر تو هر چه حرام ساختم بر غیر تو بگیر انچه طلبے و بکن هر چه
خواهے گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دور شو اے ملعون این چه سخن است ناگاه
ان روشنائے تباریکے مبدل شد و ان صورت دود گشت و گفت یا عبد القادر
نجات یافتے تو از من بواسطه علم تو باحکام پروردگار و فقه تو باحوال منازلات خود و من
بدین واقعه هفتاد تن را از اهل این طریق از راه بردم که یکے از انها بجاے خود نایستاد
این چه علم و هدایت است که حق تعالے ترا عطا فرموده گفتم لله الفضل و المنة و منه البدایة و فی
البدایة و النهایة اما وعظ آنحضرت فرمود که در اول حال رسول خدا را صلے الله علیه وسلم
و حضرت مرتضے را علیه رضوان الله در خواب دیدم که امر فرمودند مرا بتکلم و انداختند
در دهن من لعاب دهن و بگشاد بر من ابواب سخن و فرمود در ابتداے کار در یقظه و منام
مامور و منهی میشدم و غلبه میکرد بر من کلام بحدے که بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نداشتم
و حاضر میشد در مجلس من دو سه افراد ناس که از من سخن مے شنیدند عاقبت اجتماع و ازدحام
مردم بجاے رسید که در مجلس جاے نشست نماند در مصلای شهر میرفتم و سخن میگفتم انجا بگاه
نیز بر مردم تنگ شد کرسے به بیرون شهر بردند و خلایق بے شمار از پیاده و سوار مے آمدند
و دائره اے مجلس را گرد گرفته مے ایستادند تا آنکه عدد نزدیک بهفتاد هزار میرسید نقل است
که در مجلس وعظ آنحضرت چهارصد نفر دوات و قلم گرفته مے نشستند و انچه از وی مے شنیدند

املا میکردند و کلام آنحضرت نوعے از سرعت و جہر بود کہ سامع را رعبے و ہیبتے در دل می افزود و از جملہ خوارق کلام او آن بود کہ در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتے ظاہر نمیشد و در وقت تکلم او مجلس را جز سکوت و انصات گنجایش نداشت و نزوام کردن بجز بے خبر مبادرت با متثال صورت نمے بست و وقتیکہ آنحضرت بکرسے برمے آمد بانواع علوم تکلم میکرد و حاضران ہمہ از مشاہدۂ ہیبت و عظمت ساکت و صامت مے بودند نقلست کہ مجلس آنحضرت ہرگز از جماعت یہود و نصاریٰ و امثال ایشان کہ بر دست او بیعت اسلام اور دندے و از طوایف عصاۃ از قطاع طریق و ارباب بدعت و فساد در مذہب و اعتقاد کہ تائب میشدند خالی نبودے از یہود و نصارے بیشتر از پانصد و از طوایف دیگر بیش از صد ہزار بر دست او تائب شدند و از سوء سریرت بازآمدند و از اقسام دیگر خلایق خود چہ توان گفت و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف او مے بود و از مشایخ عصر ہر کرا ملاقات میکرد وصیت مے نمود بملازمت مجلس شریف او و میفرمود من اراد الفلاح فعلیہ بلازمۃ ہذا المجلس انتہی کلام اخبار الاخیار و در اشعۃ اللمعات شرح المشکات للشیخ عبد الحق الدہلوی در ذکر مناقب امام احمد حنبل آوردہ کہ از اقوے حجج و اسناے براہین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد این امام اجل و اکرم آن ست کہ شیخ الشیوخ قدوۃ الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضے اللہ عنہ و ارضاہ حامل مذہب و تابع اقوال او ست و در بہجۃ الاسرار نوشتہ است در مناقب وے کان یفتے علے مذہب الشافعے و احمد بن حنبل و از اینجا ظاہر مے شود کہ آنحضرت را اجتہادے بود کہ موافقت داشت بیکے ازین دو مذہب و مشہور و مقرر آنست کہ ایشان حنبلے مذہب اند و ذکر ایشان در حنابلہ واقع و ثابت است انتہی سلسلۂ نسبت ارادت و لبس خرقۂ او بدینوجہ است فے التقاءات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح بن عبد اللہ الجیلانی لبس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومے وہو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشی الہکاری وہو لبسہا من ید الشیخ ابے الفرح الطرسوسے وہو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وہو من ید الشیخ ابی بکر الشبلے قدس اللہ تعالے ارواحہم

وصاحب اعلام الاخیار بعد ازین ابن نسبت رابدینوجہ بیان میکند ابوبکر الشبلی وہو من جنید البغدادی وہو من سری السقطی من معروف الکرخی من داود الطائی من حبیب العجمی من الحسن البصری من علی بن ابی طالب وصاحب نفحات وصاحب قول الجمیل وصاحب قوۃ القلوب میگوید کہ معروف کرخی را دو نسبت حاصل ست یکے آنکہ بیان نمودہ شد دیگر آنکہ معروف من الامام علی بن موسیٰ الرضا عن ابیہ الامام موسیٰ الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد باقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المومنین علی المرتضیٰ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم وللامام جعفر الصادق ایضا انتساب اسے جدہ ابیہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی مصنفان کتب اسماء الرجال اگر نام نامی انجناب را زیب کتب خود نہ نمودہ باشند ازین منقصت انجناب لازم نمے آید بلکہ کتاب شان ناقص و ناتمام است کہ ازین نام نامی او خالی باشد۔

ختم ہر نظم و نثر را الحق	باشد ازین نام شان و فق

کتاب غنیۃ الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیہ تصنیف اوست و ملفوظات قادری و مکتوبات قادری اگرچہ دیگرے تالیف نمودہ لیکن کلام اوست و سلسلہ عالیہ قادریہ کہ منسوب باوست درین سلسلہ بسیارے از ابرار وصول الی اللہ یافتہ بمقصود خود رسیدہ اند۔

قادری گر زند این طایفہ را طعن قصور	حاشاللہ کہ برارم بزبان این گلہ را
ہمہ شیران جہان بستہ این سلسلہ اند	روبہ از حیلہ چہ سان بگسلد این سلسلہ را

انجناب عمر گرانمایہ را از اول تا آخر براستقامت شریعت واتباع کتاب سنت صرف نمودہ و ہرگز از علیحدہ جہد وہوا انا از مست اغنیا نہ نمودہ بلکہ سلاطین نامدار محتاج فیض او بودہ اند در اخبار الاخیار اوردہ کہ سلطان سنجر از انجناب التماس نمود کہ اگر بارے درین دیار تشریف ارند ملک سیستان کہ از انیم روز گویند در مصارف خانقاہ نماید را مر انجناب استدعاے اورا قبول نمود و این قطعہ نوشتہ بدو فرستاد۔

چون چتر سنجری رخ بختم سیاہ باد	در دل اگر بود ہوس ملک سنجرم
زانگہ کہ یافتم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیکجو نمی خرم

اما اخلاق شریفہ و اخلاق آنحضرت نسخہ بود از انکہ تعالیٰ خلق عظیم و مجدد از انکہ تعالیٰ بدین مستقیم

بان جلالت قدر وعلو منزلت وسعهٔ علم ورفعت محل که داشت با ضعفا مجالست کردی وبا فقرا تواضع
نمودی وتوقیر کبیر وترحم بر صغیر داشتی وابتدا بسلام فرمودے وبر مجالست اضیاف وطلبه صبر کردے واز
مساوی وزلات ایشان درگذشتے وهر که پیش آنحضرت سوگند خوردے هرچند دروغ گفتے قبول
کردے وعلم وکشف خود را بپوشیدے وبا مهمان وهمنشین چندان خوش خلق وگشاده رو بودے که هیچکس
نبودے وهرگز عصاة وجبابرهٔ اغنیا را قیام نکردے وهرگز بر در امیر ووزیر نرفتی وهیچ یکے را از مشایخ عصر
در حسن خلق ووسعت صدر وکرم نفس وعطوفت قلب وحفظ ود وصیانت عهد مساهمت ومشارکت
نداشتے نقلست که یکبارے آنحضرت بعد از شهرت بحج برآمده بود چون بحله که موضعے است قریب بغداد
رسید فرمود که درینجا خانه ببینید که فقیرتر وبیکس تر وگمنام تر ازوی نباشد تا انجا فرود آیم هرچند اکابر ورؤسای
آن موضع منازل وبیوت عالیه مهیا ساختند والتماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد بعد از تفحص خانه یافتند
که پیری وعجوزهٔ وصبیه در وی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شب انجا نزول فرمود هدایا ونذور
از نقود واجناس وحیوانات بسیار آمد فرمود من از حق خود که درین اسباب دارم برآمدم وبرای این پیر
دادم حاضران نیز بموافقت آنحضرت از حق خود برآمدند وتمام ان اموال واسباب را تسلیم ان پیر کردند
حق تعالی ان پیر را ببرکت قدوم او غنای وکنتے ارزانی داشت که هیچکس را دران موضع نبود نقلست
که روزی آنحضرت فقیرے را دید که بخاطر شکسته در گوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
ودر چه خیال نشسته عرض کرد که بجانب شط رفته بودم وچیزے نداشتم که بملاح دهم تا بکشتی نشینم واز آب
بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصے صره بخدمت او آورد در وی سی دینار بود صره را بفقیر داد که
این را بگیر وبملاح ده بعضے از مشایخ عصر او در اوصاف آنحضرت نوشته اند کان الشیخ محی الدین عبد القادر
رضی الله عنه ظاهر الوضاءة دائم البشر کثیر البهاء شدید الحیاء رحب الجناب سهل القیاد کریم الاخلاق
طیب الاعراق عطوفا رؤفا شفوقا یکرم الجلیس ویبسط الزائر مهموما ومارأیت احسن بیانا ولا اظهر لفظا
منه وبعضے دیگر نوشته کان سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه سریع الدمعة شدید الخشیة
کثیر الهیبة مجاب الدعوة کریم الاخلاق طیب الاعراق ابعد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
الحق شدید البأس اذا انتهکت محارم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا ینتصر لغیر ربه لا یرد سائلا ولو باحد ثوبیه
کان التوفیق رائده والتأیید معاضده والعلم مهذبه والقرب مؤدبه والخطاب مشیره واللحظ سفیره والانس

ندیمه والبسط نسیمه والصدق رایته والفتح بضاعته والحلم صناعته والذکر وزیره والفکر سمره والمکاشفة غذاؤه والمشاهدة شفاؤه وآداب الشریعة ظاهره وأوصاف الحقیقة سره رضی الله عنه۔

اما کرامات خوارق عادات از آنجناب از زمان ولادت تا این زمان چندان سرزده شده که محاسب وهم خیال استقصای آن نتواند نمود فی النفحات نقلا عن تاریخ الامام الیافعی۔

واما کراماته یعنی الشیخ عبدالقادر فخارجة عن الحصر وقد اخبرنی من ادرکته من اعلام الائمة ان کراماته تواترت او قربت من التواتر ومعلوم بالاتفاق انه لم یظهر ظهور کراماته لغیره من شیوخ الآفاق۔

واز شیخ عبدالرحمن طفسونجی نقل نموده که الشیخ عبدالقادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیه واز شیخ ابوعمرو صریفینی نقل نموده که خضر علیه السلام او را گفت یا اباعمرو عبدالقادر سید العارفین وقبلة الواقفین فی هذا الوقت فعلیک بملازمة خدمته وتعظیم حرمته واز شیخ ابوسعید قیلوی آورده که گفت الشیخ عبدالقادر یبرئ الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله تعالی ودر اخبار الاخیار از شیخ علی بن هیتی آورده که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبدالقادر هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند میکند و خوارق ظاهر میگردد و گاهی از وی و گاهی در وی و گاهی بوی ونقلست از شیخ ابومسعود احمد بن ابی بکر حریمی وشیخ ابوعمرو عثمان صریفینی که گفتند کرامات شیخ عبدالقادر مثل عقد منضود جواهر که در پی یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که بشمار و کرامات او را هر روز همراه نشیند... و خبرها بسیار از وی وشیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده است کان الشیخ عبدالقادر سلطان الطریق المتصرف فی الوجود علی التحقیق وکانت له الید المبسوطة من الله فی التصرف والفعل الخارق الدائم واز آنحضرت از هر جنس کرامات نقل کرده اند از تصرف در ظواهر خلق و بواطن ایشان واجرای حکم بر انس وجان واطلاع ضمایر واظهار سرایر واعطای مواهب غیبیه وامداد عطایای لاریبیه وتصریف وتقلیب حوادث دوراهی وتصریف اکوان بجو واثبات الهی واتصاف بصفت اماتت واحیا وتحقق بنعت افنا وانشا وابرای اکمه وابرص وتصحیح مرضی وتشفیه اعلا وطی زمان ومکان ونفاذ امر در زمین وآسمان وسیر بر آب وطیر در هوا وتصریف ارادات مردم وتقلیب طبایع اشیا واحضار اشیا از غیب واخبار از ماضی وآتی بلاشک وریب وسایر انواع کرامات وخوارق عادات بر سبیل اتصال ودوام بین الخاص والعام بر سبیل قصد واراده مطلق بلکه بر طریق اظهار

دعوی برحق ودر هر یکے ازین امور حکایات وروایات آمده است که قلم از تحریر وزبان از تقریر آن قاصر
است وکتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عبدالله یافعی بدان مزین ومشحون است وانچه از مشایخ
واقطاب وقت او بلکه از بعضے مشایخ متقدمین که بزمان وی رضی الله عنه بطریق کشف واعلام الهی
از وجود شریفش خبر داده اند ودر تعظیم وتکریم ورفع مکان واعتراف شان انحضرت وانقیاد واطاعت
احکام واوامر او خصوصاً در قول او قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله وصدق او درین قول وبودن
او مامور من عند الله صادر شده است بیشتر ازانست که تعبیر توان نمود جمله ازان در زبدة الاثار که منتخب
بهجة الاسرار است آورده ایم رجاءً للقبول ووسیلة لاذخول لقبٰ میگوید اما خبر دادن مشایخ بانکه انجناب بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله وهمه اولیاے وقت وضع رقاب نمایند وتسلیم کنند بسیار است در
نفحات الانس در روض الریاحین فی حکایات الصالحین للامام الیافعی بالتفصیل مسطور است
حاجت باعاده ندارد مگر متاخرین اختلاف نموده اند که لفظ کل ولی الله عام است مراد اولیای وقت را
وغیران را پس چه مراد باشد بعض غلات گویند که مراد اولیاے متقدمین ومتاخرین بیاشد وفقیر
میگوید که اولیاے وقت مراد است این قول سالم است وتاویل ضرورت نیست واشکالی
لازم نمی آید ودر صورت شق اول لازم می آید که صحابه وایمه اهلبیت ومهدی اخر الزمان وعیسی
علیه السلام وخضر علیه السلام در تحت قدم وے در آیند واین بے ادبی است والله اعلم بحقیقة
الحال بالجمله انجناب افضل البشر در وقت خود بوده درین هیچ شکے واختلافی نیست وباعتقاد مولف
بعد از صحابه وتابعین وتبع تابعین وایمه اهلبیت ومهدی اخر الزمان وعیسی وخضر علیهما السلام انجناب
افضل البشر است الی یوم القیامة وشانه فی الاولیاء کشان النبی صلی الله علیه وسلم فی الانبیاء
وابن عبد البر که از مشاهیر علماے حدیث است میگوید که مردمان اخر الزمان ممکن است که از صحابه نیز
افضل باشند بدین دعوی حدیثے ایراد نموده گو این قول او مقبول نیفتاد اگر این قول او بر صواب
باشد بیشک حضرت غوث از بسیارے عام صحابی در مرتبه قرب وولایت افضل شدن می تواند
اگرچه آن صحابے بفضیلت صحابیت مخصوص باشد والله اعلم بحقیقة الحال چون کرامات انجناب بر زبان
جارے است ابے پوسنا هزار مردمان ازان فیض یاب میشوند پس کرامات سابقه که ایمه سلف وکتب
هاے خود ایراد نموده اند انرا باز اعاده نمودن بے فائده دانسته ترک انکردم انچه خود از کرامت ومشاهده

نموده ام بے کم و کاست ایراد میکنم و باللہ التوفیق مولف انکتاب را معامله روی نمود شرح ان
طول ست مختصر انیکه با تهام رنجها ماخوذ شده در عتاب سلطانے در آمدم از عدالت نسبت بمن حکم
قید مدت دو سال با محنت شاقه بعبور دریای شور و ده هزار روپیه جرمانه صادر شد و نسبت
نبا یب من همون حکم الا انکه جرمانه دو سے پانصد روپیه صادر شد زندگے وبال شد و بجز در ماندیم و
از زمانے بود که استغاثه ان بعدالت عالیه هاے کورٹ کم مے شنیدند بالجمله توکل بر خدا نموده استغاثه
بدانجا بردم و زانجا چهل هزار روپیه دران امر صرف من گردید روی رهائی و نه پاے گریز توسل بحضرت
غوث رضی اللہ عنه بردم تا انکه شبے بخواب دیدم که مکانے وسیع است و دران تختے نهاده و بران
تحت فرش مکلف زربفت انداخته و تکیه زردوزی نهاده بالای تخت شخصے خوش رو و خوش خو بر نشسته
و تکیه زده من بزیر تخت نزد پایه ان نشسته حیرانم که این شخص با جلالت کیست ناگاه معلوم شد که
حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانے اند پس انجناب از کمال
خوش خلقی و خنده روی بمن نگاهے کرد و پرسید امروز کدام روز است گفتم روز پنجشنبه گفت فضیلت
این روز چه باشد گفتم این یوم امت است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این امت
بر سایر امم باز پرسید که فضیلت روز جمعه چه باشد گفتم روز جمعه یوم اللہ ست پس فضیلت او بر سایر ایام
مانند فضیلت خدای تعالے بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبه چه باشد گفتم دوشنبه
یوم النبی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیه وسلم بر سایر ناس
ازین جواب بسیار شادمان شد و تبسمی نموده گفت تو گر غنیه را پیوسته مطالعه میکنی گفتم آرے
بعد ازان فرمود که چون دوشنبه یوم النبی است پس از روز بهتر است و این سخن را سه بار تکرار فرمود
چون از خواب در آمدم فرحے و سروری بمن روی آورد مگر به تعبیرش پے نبردم که چه معنے باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امیدوار شدم که شاید خدای تعالے بروز دوشنبه بر من فضل کند
الغرض در میان زندان همین پیچ و تاب بودم که معامله نزد حکام های کورٹ پیش شد
بعد از رد و کد بسیار رای مسٹر کینپ بران قرار گرفت که برای تجویز ثانی مقدمه واپس برود و راے
مسٹر گلور بران قرار گرفت که حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حاکم باهم مختلف شدند
معامله با جلاس کامل تفویض نموده شد چون خبر بمن رسید نهایت ملول شدم و ازان خواب که

که اندکی امیدوار بودم بالکل مایوس شدم چه حکام اجلاس کامل اگر یکی ازین دو رای موافقت نماید کارم
تمام ست اگر بالفرض رای تجویز ثانی هم شود روی رهائی ندارم در کمال بیدماغی بسر بردم چون شب در آمد
بخواب رفتم بعد نصف شب بخواب می‌بینم که در اجلاس کامل هم حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و مرا برای
فرستادن بعبور دریای شور از محبس بردوان برآورده در محبس علی پور برده اند و ازانجا تبدیل بجزیره میفرستند
و جهاز نیز طیار ست بعد دو سه روز روانه جزیره میشوم و آن محبس بغایت مستحکم ست و دیوارهای او
اینقدر بلند ست که اگر مردم در آن نظر کنند دستار از سر بیفتد و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
مستحکم و آهنی است و مقدور بشر نیست که ازانجا بدر آید من حیران و متفکر ایستاده با خود میگویم که از
بندگان خدا کسی باشد که ازین زندان مارا بدر برد خدایا اگرچه بکسی اینقدرت ندادهٔ که مرا از دست
این ظالمان بی ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مرا نجات بخشی از تو این عجیب و غریب نباشد
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازهٔ زندان شدند و از کمال غضب دست در حلقه
زندان زده زور کردند تا آن دروازه از بیخ برکنده شد از آبدور افگندند و یکراست بسوی من آمدند و هر دو
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبرند من حیرانم که آیا ایشان کیستند آخر پرسیدم
که شما چه کسانید و مرا کجا میبرید گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه هستیم برادران
تو باستغاثه بحضرت غوث رفته بودند حکم رهای نسبت تو صادر شده و مارا متعین فرمودند که از دست
انگریزان ترا رهائی دهیم این گفتند و مرا بدر بردند و گفتند برو هر جا که خواهی اکنون هیچکس را بر تو دستی نباشد
گفتم اکنون شما میروید باز انگریزی پاسبان که اینجا میبینید مرا میگیرند ایشان مرا زجر نموده گفتند چه ایستادهٔ
برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرتی نباشد این بگفتند و برفتند و من ساعتی در انجا متفکر
ایستادم که شاید کسی مرا باز بگیرد بعد ازان دیدم که سپاهیان و حکام نمی‌توانند که پیش من آیند آهسته آهسته
خرامان خرامان بدر رفتم و بخانه خود رسیده فقرا را داد و دهش نمودم و از خواب برجستم روز سیوم آن بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت سفل منسوخ و مسترد گردید و فقیر با نائب خود رهائی یافت و آن روز
دوشنبه بود والحمد لله علی ذلک و تاریخ صدور این حکم بتاریخ ۱۳ سارم سنه ۱۲ بنگله دوشنبه ۱۲۶۶ [illegible] ۸۶ [illegible] از عدالت
عالیه هائی کورت کلکته صادر شده دوم آنکه وقتی مدیون بودم و از تقاضای [illegible] و ابنان تنگ بودم در
توسل بانجناب نموده بودم که شبی بخواب دیدم که حضرت غوث پاک تشریف آورده اند و گویا عزیمت نذرانه

که ازین دیار سفر کنند من پیش آنجناب رفتم گریه نمودم گفتم که پشت پناه من جناب شما بودید چون ازینجا
بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت که دل شاد دار که امسال همه قرض
تو ادا خواهد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر هم برای امرے خایف مباش
که هیچ مکروهے بتو نرسد بیدار شدم عظیم خرم که بشارت ادای دین یافتم مگر ازینجمله که دیگر هم برای امرے
خایف مباش که مکروهے بتو نرسد اندیشیدم که شاید بلاے دیگر بمن متوجه است مگر مال کار خیر است
بهرحال بفضل الهی آن دین همدران سال بسهولت تمام ادا شد درین اثنا عبدالله نام شخصے ساکن
پیشاور ناگاه بکلکته جائیکه چیف جستیس های کورٹ کلکته مسٹر نارمن صاحب را قتل نمود و بان سبب
باشتباه آنکه شاید با او معرفتے دارم و این بسازش من بوقوع آمده حاکم برد وان بنگال نام مرا بوجه
ماخوذ کرد آنوقت دانستم که تعبیر خواب من چه بود مگر الحمدلله بے تکلف بلا حرج رهای یافتم و دامنم ازان
تهمت پاک بماند وقتے دیگر مرا مشکلے پیش آمد که برای دفع آن هیچ چاره نمیدانستم از هر طرف مایوس بودم
و وسیله بحضرت غوث بردم شبے بخواب دیدم که آنجناب بر تختے وسیع نشسته و نزد او سه ظرف است
در یکے ازان شربت ایمان و در دیگرے شربت علم بود در دیگرے شربت چیزے است که یادم نیست مگر
آنجناب پیوسته از ظرفیکه شربت ایمان است مینوشد یکبار نوشیده ظرف بر تخت نهاد من دست
فراز کردم وانرا گرفتم و قدرے ازان نوشیدم بعد ازان بآنجناب گفتم که این بود فضله شما که نوشیدم آنجناب
بسیار شادمان شدند و خندیدند بعد ازان از خواب بیدار شدم و تعبیر نمودم که حق تعالی مراد من برآرد بعد
ازان به برکت دیدار همایون او آنکار مشکل بسهل ترین صورتے آسان گردید و مدعا برحسب خواهش گشت
علاوه برین بارها برای امورات مشکل آنجناب را بدرگاه باری وسیله نموده ام و حضرت قاضی الحاجات
حاجتم را روا ساخته بآرزویم رسانیده لله الحمد والمنة اینک هم امیدوار فضل و کرم ذوالفضل والجلال هستم
و حضرت غوث را وسیله ساخته ام و منتظر فرج نشسته ام دیده باید از پرده غیب چه بظهور آید و ورده من از زبانی [illegible]
آورده که صد کس از علما و اذکیاے عراق باهم متفق شده و هر یکے سواے مشکل از هر قسم آماده ساخته
برای مناظره با حضرت شیخ در آمدند چون پیش وے رسیدند هیچ نتوانستند گفت آنجناب هر یکے را
جداگانه فرمود که سوال تو اینست و جواب آن این و هر یکے متعجب و متحیر و معترف برگشتند و تفصیل این قصه
در کتاب مذکور است رحمة الله علیه مشایخ و علما و شعرا در مناقب آنجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

و قطعات انشا نموده اند بعضے ازان بزبیان مے آرم۔

خواجه بهاء الدین نقشبند بخارے گفته

ممدوح حسب سبحانی مقدس قطب ربانی – علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی

قد او سرو روحانی لبش یاقوت رمانی – حدیث فیض حقانی محی الدین جیلانی

بعینه پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی – بهمت شاه مردانی محی الدین جیلانی

عطابخش محبانی خطابخش مریدانی – شفابخش مریضانی محی الدین جیلانی

مریدش شیخ ملتانی بملک عقل خاقانی – چه خاقان عرش ایوانی محی الدین جیلانی

بود بر درگهش دانی بهاء الدین بدربانی – بقصر دین حقانی محی الدین جیلانی

قدسی

بده دست یقین ای دل بدست شاه جیلانی – که دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی

امیر دستگیری غوث الاعظم قطب ربانی – حبیب عالم زهی محبوب سبحانی

نشان شان چو نی بیان سر کنونی – بصورت مثل پیغمبر بسیرت مرتضی ثانی

که میگوید ترا در حسن و خوبی یوسف ثانی – کز او محبوب یعقوب است محبوب سبحانی

نیاز اندر جناب پاک او از قدسی ان مانی – بود یعقوبش گر باشد انجا ماه کنعانی

وله ایضاً

سرور کون و مکان منظور انوار خدا – مظهر انوار یزدان نور چشم مصطفی

سید والا نسب محبوب رب العالمین – قرة العین علی عالی همم مشکل کشا

هادی دوران نشان یادگار اهلبیت – والی جیلان برج خانهٔ خیر النسا

عالم علم شریعت واقف سر خفی – سالک راه حقیقت پیشوای اتقیا

یوسف مصر صداقت عیسی دین نبی – موسی طور صداقت هم مقام انبیا

بادشاه دین و دنیا مجمع فضل و کرم – منبع جود و سخاوت مرجع شاه و گدا

عالم دنیا منور شد ز نور همتت – مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صد مرحبا

سید شرف الدین عیسی بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهما

درخزینة الاصفیا اوردہ کہ جمیع علوم را درخدمت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کسب نمودہ درس حدیث وفقہ ووعظ میفرمود وکتاب جواہر الاسرار درعلم صوفیہ کہ مشتمل برحقایق ومعارف است تصنیف حضرت وی است وحضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب بجہت وی تصنیف فرمودہ است ووفات الجناب سنة ثلث وسبعین وخمسمایة رحمہ اللہ تعالی ـــــــ

سید احمد رفاعی قدس سرہ کنیت وے ابو العباس حسینے است از اولاد امام موسے کاظم رضی اللہ عنہ مردے بود فقیہ صالح شافعی المذہب ازکبار صوفیہ سلسلہ خانوادہ رفاعیہ بوے منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرین من جمادی الاولی سنة ثمان وسبعین و خمسمایة بام عبیدہ وہو فی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس احمد المعروف بابن الرفاعی کان رجلا صالحا فقیہا شافعی المذہب اصلہ من العرب وسکن فی البطایح من العراق بقریة یقال لہا ام عبیدہ وانضم الیہ خلق عظیم من الفقراء واحسنوا الاعتقاد فیہ وتبعوہ الطائفة المعروفة بالرفاعیة والبطائحیة من الفقراء منسوبة الیہ ولاتباعہ احوال عجیبة من اکل الحیات وہے حیة والنزول فی التنانیر وہی تضطرم بالنار فیطفونہا ویقال انہم فی بلادہم یرکبون الاسود ومثل ہذا واشباہہ ولہم مواسم یجتمع عندہم من الفقراء عالم لایعد ولایحصی ویقومون بکفایة الکل ولم یکن لہ عقب وانما العقب لاخیہ واولادہ یتوارثون المشیخة والولایة علی تلک الناحیة الی الان وامورہم مشہورة مستفیضة ولاحاجة الی الاطالة فیہا وکان للشیخ احمد مع ماکان علیہ من الاشتغال بعبادة شعر فمنہ علی ماقیل ـ

اذا جن لیلی ہام قلبی بذکرکم	انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب یمطر الہم والاسے	وتحتی بحار للہوے تتدفق
سلوام عمر وکیف بات اسیرہا	تفک الاساری دونہ وہو موثق
فلا ہو مقتول ففی القتل راحة	ولا ہو ممنون علیہ فیعتق

ولم یزل علی تلک الحال الی ان توفی والرفاعی بکسر الراء وفتح الفاء وبعد الالف عین مہملة ہذہ النسبة الی رجل من العرب یقال لہ رفاعہ ہکذا نقلتہ من خط بعض اہل بیتہ وام عبیدہ بفتح العین المہملة وکسر الباء الموحدہ وسکون الیاء المثناة من تحتہا ثم دال مہملة وہی عدة قری مجتمعة فی وسط الماء بین واسط والبصرة ولہا شہرة بالعراق واللہ اعلم وفی النفحات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سرہ

ذو المقامات العلیة والاحوال السنیة خرق الله سبحانه علی یدیه العواید وقلب له الاعیان واظهر العجائب
ولکن اصحابه تفقیهم الحید والردے یدخل بعضهم النیران ویلعب بالحیات وہذا ما عرفه الشیخ ولا اصلحا ءاصحابه نعوذ

بالله من الشیطان وی از اولاد بزرگوار امام موسے کاظم است رضی الله تعالی عنه ونسبت خرقه
وے بہ شیخ واسطہ بشبلے میرسد ساکن ام عبیده بوده از بطایح ابو الحسن علی که خواهرزاده ویست
گفته است که یکروز بردر خلوت وے نشسته بودم وپیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
وے کسے نشسته دیدم که هرگزش ندیده بودم ساعتے دراز باهم سخن گفتند پس ان شخص از روزنے
که در دیوار خلوت شیخ بود بیرون امد وچون برق خاطف در هوا بگذشت پس پیش شیخ در امدم و پرسیدم
که این مرد که بوده گفت تو ویرا دیدی گفتم ارے گفت او کسے است که الله تعالی بحر محیط را بوی محافظت
میکند ویکے از رجال اربعه است سه روز است که وی مهجور شده است ا منیدانم گفتم یا سید سبب
مهجوری وی چیست گفت وے در یکی از جزایر بحر محیط مقیم است انجا سه شبان روز متصل باران
بارید بخاطر وے گذشت که کاش این باران در عمرانات بودے وبعد ازان استغفار کرد بسبب این
اعتراض مهجور شده است پس من گفتم یا سیدی ویرا بمهجوری وی اعلام کردے گفت نه شرم داشتم
گفتم اگر فرمائی من ویرا اعلام کنم گفت میکنے گفتم ارے گفت سر در گریبان خود در کش در کشیدم واز پے
بگوشم رسید که یا علی سر برار سر بر اوردم خود را در یکی از جزائر بحر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
برخاستم واندکے برفتم ان مرد را دیدم بر وے سلام کردم وان قصه را با وی بگفتم سوگند بر من داد که هر چه
ترا بگویم چنان کن گفتم چنان کنم گفت خرقه مرا در گردن من کن ومرا بر روی در زمین میکش ومنادی
میکن که این سزاے انکس است که بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه را در گردن وی کردم وخواستم
که ویرا بکشم هاتفی اواز داد که اے علے ویرا بگذار که ملایکه اسمان بر وی بزارے در امدند وگریان شدند
وخداوند تعالے از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بیخود شدم چون بخود باز امدم خود را پیش
خال خود دیدم والله که ندانستم که چون رفتم وچون آمدم وچون وقتے کسے از سیدے احمد تعویذی طلبید
وکاغذ بیاورده که بنویسد اگر سیاهی نبودے کاغذ را بگرفتے وبے سیاهی بنوشتے وقتے براے
شخصے بے سیاهی بنوشت ومدتے مدید غائب شد وبعد ازان ان کاغذ را باز اورد بر سبیل امتحان
وگفت اے شیخ براے من دعاے بنویس چون دران کاغذ نگریست گفت ای فرزند این کاغذ

نوشته است وبوی داد روزی دو تن از اصحاب وی بصحرا رفتند وباهم نشستند وحکایت میکردند
یکی از ان دیگری را پرسید که ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل شده گفت تو هر تمنا که
میخواهی بکن گفت ای سید میخواهم که نامه ازادی ما از دوزخ همین ساعت از اسمان فرود آید
ان دیگری گفت کرم خدای تعالی بسیار است وفضل وی بجد است درین حال که ایشان درین
مقال بودند ناگاه ورقی سفید از اسمان فرود افتاد انرا برگرفتند دران هیچ نوشته ندیدند پیش سید
امدند (یعنی سید احمد) واز حال خود هیچ ناگفته الورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) دران ورق
نگریست خدا تعالی را سجده کرد وچون سر از سجده برداشت گفت الحمد لله الذی ارانی عتق اصحابی من النار
فی الدنیا قبل الاخرة گفتند ای سید این ورق سفید است گفت ید قدرت بسیاهی نمی نویسد این
بنور نوشته شده است گفته اند ویرا با کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بوده است فمنها اشعار
المذکور وبعضی گفته اند کاین ابیات را از قوال شنیده است وبران رفته از دنیا درگذشته ومن اربابین
مذکور است که بصحبت سید عبد القادر جیلانی رض رسیده ودر خزینة الاصفیا اورده که در اخر بخدمت
حضرت غوث الاعظم حاضر شده فایده های عظیم برداشت واز غایب محبت والده اش را حضرت
غوث الثقلین همشیره خود خواندی ویرا همشیره زاده خود گفتی وبارها درباره وی فرمود شعر

کذا ابن الرفاعی کان منی	لیسلک سے طریقے واشتغالے

ابو عبد الله الصومعی قدس سره علوی بوده حسینی جد مادری حضرت سید عبد القادر جیلانی
ست رضی الله تعالی عنه در نفحات اورده که وی از بزرگان مشایخ گیلان ورؤسای زهاد ایشان
بوده ویرا احوال عالی وکرامات ظاهر بوده جماعتی از بزرگان مشایخ عجم را دریافته بوده ومستجاب الدعوة
بوده وقتی که در غضب شدی حق سبحانه تعالی از برای وی زود انتقام کشیدی وهرچه خواستی خدا تعالی
چنان کردی وبهر چیز که پیش از وقوع ان خبر کردی چنانکه خبر کرده بودی واقع شدی جماعتی از
اصحاب وی بقصد تجارت بسمرقند رفته بودند نزدیک بسمرقند جماعتی سواران بغارت ایشان بیرون
امدند جماعت تاجران شیخ ابو عبد الله را اواز دادند دیدند که درمیان ایشان ایستاده است ومیگوید
سبوح قدوس ربنا الله دور شوید ای سواران از میان ما همه سواران متفرق شدند وهیچ کس
نتوانست که اسپ خود را نگاه دارد بعضی بکوه باز افتادند وبعضی بوادیها ودو تن از ایشان با یکدیگر

جمع نتوانستند شد از شر ایشان برستند بعد از ان شیخ را در میان خود طلبیدند نیافتند چون بگیلان
بازگشتند وقصه را بازگفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمه الله تعالی۔

ابراهیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سره کنیت وی ابو اسحاق است جامع بود در میان شریعت
وطریقت وعلم وورع در نفحات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدمای مشایخ است از اہل
بغداد از انجا بشام رفت وانجا متوطن شد وصاحب کرامات ظاهر بود نظیر ابراهیم ادہم شیخ الاسلام گفت
که ہزار ودویست واند شیخ شناسم ازین طایفه دو علوی بوده اند یکی ابراهیم بن سعد دیگر حمزه علوی
صاحب کرامات تنبیه این قول مقتضی ان میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کسے وے
صاحب کرامت نباشد وحال آنکه چنین نیست این قول او اگر بر ظاهر بگیرم چنان مستفاد میشود که
از میان مشایخ که بایشان معرفت میدارم دو کس علوی بوده اند درین ہیچ اشکالے نیست که میتواند
که مشایخ علوی بغیر این دو کس یا داشنا نبودند واگر این مراد باشد که ازین طایفه فقط ہمین دو کس تا
زمان او وے بوده اند این قول خطای فاحش است فتدبر انتہی وہم در نفحات اورده که ابراهیم سعد
استاد ابو الحارث اولاسی است ابو الحارث اولاسے در ابتدائے ارادت بخانه خود خایگینه خورده
بود بے یاران پیش ابراهیم سعد رفت ووی در راه بود پاے بر اب نہاد وابو الحارث را گفت دست
بیار دست بوی داد وپای وی در اب فرو شد ابراهیم گفت پاے تو در خایگینه او بخته است باین
سخن وایرا مطایبه وعتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کارے برو واز خلق عزلت گیرد
فراغت دل جوی وگرد کردار گرد وہم ابو الحارث گوید که ابتداے دیدن من ابراهیم سعد را ان بود
که در غیر ایام موسم از اولاس بعزیمت مکه بیرون امدم در راه بسه تن باز خوردم گفتم که من ہم با شما ہمراہم
دو تن از ایشان جدا شدند من ماندم ویک تن وان ابراهیم سعد علوی بود شریف بود حسینی گفت
تو کجا میروے گفتم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از ان جدا شدیم اما ہمیشه کتابت وی بمن می امد
وہم وے گفته که روزے با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می امدم لشکری دراز گوش زنے را گرفته بود وان
زن بما استغاثه کرد ابراهیم بان لشکرے سخن گفت قبول نکرد دعا کرد ان لشکرے وزن ہر دو بیفتادند
بعد از ان زن برخاست ولشکری بمرد من گفتم دیگر با تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب الدعوتے
میترسم که از من بے ادبی ظاہر شود وبر من دعا کنے گفت امین نیستے گفتم نے پس وصیت کرد

گفت تا بتوانی بکمتر چیزی از دنیا قناعت کن و هم وی گفته که روزی در داو الاس نشسته بودم دلم مرا
بجهت بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون آمدم دیدم که شخصی در میان درختان نماز میگزارد دهم آیت
او فرو گرفت چون نیک نظر کردم ابراهیم سعد بود نماز را کوتاه کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بجنبانید
ماهیان بسیار صف کشیده روی بوی نهادند بخاطر من گذشت که صیادان کجا اند همه متفرق شدند
پس گفت ای ابو الحارث تو مرد این کار نه برتو باد که درین یکما از خلق نهان باشی و بقلیلی از
دنیا بسازی تا اجل تو برسد و غائب شد دیگر ندیدم او را انتهی قصه ملاقات ابو الحارث با ابراهیم
در راه شام و بعد ازان جدا شدن و من بعد از کوه لکام باهم فرود آمدن تطبیق نمی یابد شاید که چون ابراهیم
بر کوه لکام رفت ابو الحارث بسوی شام رفت بعد ازان ابو الحارث بکوه لکام آمده بصحبت وی
رسیده مدتی تعلیم یافت من بعد چون ازانجا فرود آمد بدین حالات وی از وی ترسید و جدا
شد ورنه تلمذ وی و قصه خاگینه وغیره راست نمی آید والله اعلم بحقیقة الحال۔

حمزة بن عبد الله العلوی الحسنی قدس سره کنیت او ابو القاسم است فی النفحات سافر

فی البادیة علی التوکل سنین یقال لم یضع جنبه علی الارض سنین فی الحضر وکان الا الجبل معه فی
اسفاره رکوة ولا یفتر فی الذکر حمزه علوی شاگرد بو الخیر تیناتی است وی گفتم گرسنه در بادیه بردی
گفتی شکم سیر از معلوم است وی گفته صوفی را در بادیه ان آگاه باید داشت که در حضر که صوفی در سفر
در حضر است رحمه الله تعالی۔

امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی الملقب بعلی الثانی قدس الله تعالی سره

فی النفحات جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی وی را در علوم اهل باطن مصنفات مشهور
است چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک
وغیر ان وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب
السبعین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ
شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و گفت فرمان انست که در اقصای بلاد عالم
بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد را
در یک مجلس دریافت و در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائة نزدیک بولایت کبنر سواد

فوت شد و از انجا بخطلانش نقل کردند رحمہ اللہ تعالیٰ فی اعلام الاخیار للکفوی لسان العصر سید انوقت النساخ عن الہیاکل الناسوتیۃ والمتوسل الی السبحات اللاہوتیۃ الشیخ العارف الربانی والعالم الصمدانی امیر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کان جامعاً بین العلوم الظاہریۃ والباطنیۃ ولہ مصنفات کثیرۃ فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطہ و شرح اسماء اللہ الحسنیٰ و شرح فصوص الحکم و شرح قصیدہ خمریہ فارضیہ وغیرہ ومن خلفائہ الشیخ العارف الربانی خواجہ اسحاق الختلانی والشیخ السید الامیر عبداللہ برزش ابادی جد السید الامیر المحترم نقیب المملکۃ العثمانیۃ کان نقیبا فی دولۃ السلطان سلیم خان استاثر اللہ بروحہ سنۃ اربع وثمانین وتسعمایۃ وکان السید علی الہمدانی جمع الاوراد واختارہا من اوراد المشائخ الذین کانوا فی عصرہ وشرف بصحبتہم وباس ایادیہم الشریفۃ واقتبس من انوارہم القدسیۃ وانتخبہا من جوامع کلماتہم الانسیۃ وسماہا الاوراد الفتحیۃ وہی الیوم اوراد الاخوان الکبرویۃ والشیخ الجلیل السید علی الہمدانی اخذ الطریقۃ عن تقی الدین علی دوستی والشیخ محمود المزدقانی وہما عن علاء الدولہ السمنانی وہو عن نور الدین عبدالرحمن الاسفراینی وہو عن الشیخ جمال الدین احمد جوزقانی عن رضی الدین علی لالا عن الشیخ الکبیر ابی الجناب نجم الدین الکبریٰ عن الشیخ اسماعیل القیصری عن الشیخ ابی النجیب ضیاء الدین عبدالقادر السہروردی عن ابی الفتوح عن الشیخ احمد الغزالی عن ابی بکر النساج عن ابی القاسم الکرگانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن السید الطائفہ ابی القاسم جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرخی عن داؤد الطائی عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہم انتہی میگوید فقیر مولف اینکتاب کہ معروف کرخی را دو نسبت حاصل است یکی کہ بیان شد تعجب است از کفوی کہ نسبت قوی را ترک نمودہ وان اینکہ معروف الکرخی عن الامام علی بن موسیٰ الرضا عن ابیہ الامام موسیٰ الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المومنین علی المرتضیٰ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الی جدہ لامہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی ثم قال الکفوی سمعت شیخنا وسیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف القرکنی السمرقندی یحکی عن شیخہ المجددی

عبد اللطیف الجامی عن شیخه المخدومی الاعظم حاجی محمد الخبوشانی عن شیخه شیخ شاه بیداوری عن شیخه محمد
الملقب بالرشید عن شیخه السید الامیر عبد الله برزش آبادی عن شیخه المرشد الکامل والشیخ المکمل اسحاق
الختلانی عن شیخه قدوة العارفین دلیل السالکین منبع المعارف الربانی معدن اللطف السبحانی السید
علی الهمدانی لامع اوراد الفتحیه وانتخبها من جوامع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کانت الانسیة ای
فی منامه ان الملائکة یذکرونها فی شعبة جارکاه ویطوفون حول العرش وفی ایدیهم طبق من نور مملو
من اللآلی والجواهر ینثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی ولهذا مشائخنا یقرؤن فی شعبة جارکاه
ومن تصانیفه ذخیرة الملوک وهو کتاب لطیف وانشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنة الصوری
والمعنوی ومبنی علی ذکر احکام الحکومة والولایة وتحصیل السعادة الدنیوی والاخروی ومرتب علی عشرة
ابواب الی اخره ذکر پسر وی سید محمد همدانی که خلیفه وی بود در محل خود خواهد آمد۔

سید برهان الدین محقق الترمذی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و طریقت
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود در نفحات وی سید است حسینی از ترمذ است از مریدان و تربیت
یافتگان مولانا بهاء الدین ولد و بسبب اشراف وی در خواطر در خراسان و ترمذ بسید سردان مشهور
بود همانروز که مولانا بهاء الدین ولد فوت شد وی در ترمذ با جمع نشسته بود گفت دریغا که حضرت استاد
و شیخم ازین عالم رحلت فرمود و بعد از چند روز بجهت صحبت مولانا جلال الدین بقونیه متوجه شد
و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و تربیتها یافت گفته اند که چون
خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی بروم آمده بر مریدان سید برهان الدین آمد سید بر دکان گستر
نشسته بود از جای بجنبید شیخ از دور تعظیم کرد و بنشست و سخنی واقع نشد مریدان پرسیدند که موجب
سکوت چه بود شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال می باید نه زبان قال پرسیدند که وی را چگونه یافتی
گفت که دریائیست مواج پر از درر معانی حقائق مردی بغایت آشکاره و بغایت غایت پنهان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحمه الله از جمله مریدان سید بوده و سید میفرموده که عالم را بشیخ صلاح الدین بخشیدم
و عالم را بمولانا و مزار متبرک سید در دار الفتح قیصریه ست سلام الله وتحیاته علیه وعلی جمیع عباد الله الصالحین۔

سید عبد الله برزش آبادی قدس سره علوی بود حسینی شافعی المذهب اشعری المعتقدات
در اعلام الاخیار آورده در مناقب او وه ملخص ان انت الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل

العمد الی مجمع الفنون الباهرة منبع عیون المشاهدة مفتاح کنوز الحقایق مصباح رموز الدقایق شرف العترة الحسینیه
السید عبد الله البرزش آبادی کان فخر زمانه ومقدم اوانه نسباً وحسباً وکان نقیب السادات الاشراف
بمملکة خراسان وکان نقیب المملکة السید المحترم المذکور تتصل نسبه الیه وهو جد ابیه حکی ان الشیخ
العارف بالله عبد اللطیف الجامی المخدوم لما قدم هذه الدیار طلبه السلطان الغازی سلیمان خان
فدخل علیه فقال ان السلطان المذکور اخذ عنه التلقین وکان مریداً له فسأله فی اثناء الصحبة
عن سبب مجیء الشیخ الی قسطنطنیه فقال جئنا الی هذه البلدة الوبائیة لزیارة
خدومنا السید محترم فانه تخلل الشیخ الاعظم السید عبد الله برزش آبادی وهو رجل عظیم القدر شریف
النسب اخذ التلقین وادب الطریقة من خواجه اسحاق الختلانی عن الامیر السید علی الهمدانی عن الشیخ
محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الاسفراینی عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن رضی الدین علی لالا عن مجد الدین
البغدادی عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیصری عن شهاب الدین السهروردی عن احمد الغزالی عن
ابی بکر النساج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری
عن جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرخی الی آخر النسبة کامر مخفی نماند که در ذکر سید علی همدانی
این نسبت باینطور نوشته شد که اسماعیل قیصری از ابو النجیب سهروردی و وی از ابو الفتوح و وی از احمد
غزالی و دراینجا بجای ابو النجیب شهاب الدین نوشته ونام ابو الفتوح ترک نموده مگر صحیح آنست که در ذکر
علی همدانی گذشت والله اعلم وشیخ رشید خرقه از سید عبد الله پوشیده بعد از آن گفت شیخ عبد اللطیف
که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب وکثیر الحسب بود وله مقامات عالیة وکرامات سامیة
مع ذلک بود نقیب الاشراف در دیار خراسان ونبود کسی در آنجا نقیب محترم تر زیاده کنند تعظیم و تفخیم ویرا
نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه بلند شد امر او وکار او بالا گرفت تا اینکه نزاع نمودند در بالانشینی
در اعیاد بر شیخ الاسلام مفتی الانام مولی المعظم استاذ العالم ابو السعود العمادی و بود که اول ملازمت
میکرد بدروازه او و آمده در دروازه حواشی او و بوده من که در بعض از روزها و شب ها حاضر میشدم در مجلس
عالی او پس شنیدم بارها که دراز میکرد زبان خود را بروی و بیشتر طعن میکرد او را و میگفت ای اعیان
چه میگوید شیخ الاسلام و مفتی الانام در زکوة و حج بیت الله الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب ثروت
عظیمه طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس رخصت داد توفی السید سنة احدی و ثمانین و تسعمائة

رحمه الله تعالی —

خواجه ابواحمد ابدال چشتی قدس سره علوی بود حسنی از علمای اتقیای طایفه صوفیه ذو المقامات العالیه والحالات السنیه صاحب سماع و وجد وحال بود در خزینة الاصفیا نسب او بدینگونه ذکر نموده که ابواحمد بن سلطان فرسنافه بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن مجد المعالی المشهور بعبد المعالی بن ناصر الدین بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخفی نماند که عبد الله محض پسری ناصر الدین نام نداشت غالبا که درینجا نام چندکس دیگر فروگذاشت شده باشد و صاحب خزینه در بیان سلسله نسب غلطی نموده مگر اینکه او علوی و حسنی است درین شکی نیست چراکه دیگر متقدمین بدین قایل اند فی النفحات وی پسر سلطان فرسنافه است که از شرفای حسنی است و امیر آن ولایت بوده و برا خواهری بوده بغایت صالحه شیخ ابواسحاق شامی بخانه وی آمدی و طعام وی خوردی روزی ویرا گفت که برادر ترا فرزندی خواهد بود که ویرا شانی عظیم باشد می باید که محافظت حرم برادر خود بکنی تا در ایام حمل چیزی که دران حرمتی و شبهه باشد نخورد دان ضعیفه صالحه بموجب فرموده شیخ ابواسحاق بدست خود ریسمان ریستی و ببازار فرستادی و بفروختی و مااحتیاج حرم برادر خود مهیا داشتی تا در زمان خلافت معتصم بالله خلیفه متولد شد وهمان صالحه او را در خانه خود وش از وجه حلال پرورش میداد وگاه گاه که شیخ ابواسحاق بخانه وی آمدی و ویرا دیدی گفتی که ازین کودک بوی آن می آید که از وی خاندانی بزرگ ظاهر گردد و احوال عجیبه و آثار غریبه مشاهده افتد وقتی که خواجه ابواحمد بسن بیست سالگی رسیده بود همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار بجانب کوه رفت و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتاد بمیان کوهی رسید دید که چهل تن از رجال الله بر سنگی ایستاده اند و شیخ ابواسحاق شامی در میان ایشان است حال بروی بگشت از اسپ فرود آمد در پای شیخ افتاد اسپ و سلاح هرچه داشت بگذاشت و پشمینه در پوشید و با ایشان روان شد هرچند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیافتند بعد از چندروز خبر آمد که وی با شیخ ابواسحاق در فلان موضع از آن کوه ها بوده است پدرش جمعی را بفرستاد تا ویرا آوردند هرچند پند دادند و بند نهادند ویرا از آنچه دران بود باز نتوانستند آوردگویند پدرش را خمخانه بود روزی فرصت یافت بآنجا درآمد و دران حکم بست و خمها را شکستن گرفت پدرش را آگاه کردند بیام برآمد و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آن روزنه فراهم آمد

سنگ را بگرفت باز سنگ در هوا معلق بایستاد و وی را هیچ نوعی آفتی نرسید چون پرش آن حال مشاهده کرد بر
دست وی توبه کرد و از وی امثال این کرامات و خوارق عادات نه چندان ظاهر شده است که
تفصیل ادای آن توان کرد ولادت او در سنه ستین و مائتین و وفات وی در سنه خمس و
خمسین و ثلثمایه و عمر شریفش نود و پنجسال بوده در خزینه روز ولادت را ششم رمضان سنه مذکوره روز
وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گفته در خزینه اورده که خلاصه اش اینست وی چون هفت سالگی بسی
اکثر در مجلس سماع خواجه ابو اسحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاهری میراز وی یافته و بعمر شانزده سالگی
از تحصیل علوم ظاهری فراغت یافت و مرید خواجه شد از خلق خلوت گزید و مجاهده بشاقه پیش گرفت
چنانچه بعد هفت روز طعام خوردے و وضو کردی او زیاده از سه لقمه نخوردی و بعد از چهل روز بقضاے
حاجت انسانی در بیت الخلا رفتی پس هشت سال ریاضت شاقه کشید و تا سے سال پشت بر بستر
خواب نه نهاد تا خرقه خلافت یافت چون کرامت او مشهور شد علمای عهد برو حسد بردند و در باب شنیدن
سماع زبان طعن بر خواجه بکشادند و محضرے درین باب نوشته پیش امیر نصر که حاکم عادل و خال حقیقی خواجه
بود بردند و درخواست بحث نمودند چنانچه مجلس عالی ترتیب یافت پسے از اکابر و علمای عهد در آنجا
جمع آمدند و خواجه را هم طلب کردند و اراده نمودند که چون خواجه بیاید وی را تعظیم نکنند بعد از آن چون وی بیاید
بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آوردند و بر بالاے صف نشانیدند و بحث مسئله سماع آغاز نمودند خواجه
محمد خدابنده نام خادمے داشت امی محض بود با مخاطب شده فرمود که جواب بده او خود را در آن وقت
چنان یافت که محدث و فقیه تر از وی در آن زمان هیچ کس نبود و جواب شافی داد که علما خاموش
شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجه بر هر که نظر انداختے صاحب کرامت شدے و اگر مریض بودے
شفا یافتے و حین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شدے که لمعان تا باسمان رسیدے
غالباً که این احوال حضرت شیخ را در وقت مخصوص و غلبه حالت بوده نه آنکه مدام بوده والله اعلم بحقیقة الحال
خواجه سید محمد بن ابی احمد چشتی قدس الله تعالی سره ولادت او بقول صاحب خزینه لیلة
عاشر المحرم سنه احدی و ثلثین و ثلثمایه و وفات وی بقول مولانا جامی سنه احدی عشر و اربعمایه
روز وفاتش بقول صاحب سیر الاقطاب چهاردهم ربیع الاول و بقول صاحب سفینه غره رجب
بالجمله عمر شریفش هشتاد سال کم و بیش و مولد و مدفنش چشت است فی النفحات وی بعد از وفات

پدر قایم مقام وی بود بموجب فرموده پدر بانکه بست و چهار ساله بیش نبود تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود و زهد و ورع تمام داشت از دنیا و اهل آن بغایت مجتنب بود همواره بزهد و ترک دنیا تحریص مینمود و میگفت چون اول و آخر با ترک دنیا خواهد بود خود را از غره و فریب وی نگاه می باید داشت و قتیکه محمود سبکتگین بغزو سومنات رفته بود خواجه را در واقعه نمودند که بمددگاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انجا رسید بنفس مبارک خود با مشرکان و عبدهٔ اصنام جهاد کرد روزے مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام پناه به بیشه آوردند و نزدیک بود که شکست بر ایشان آید خواجه را در چشت مریدے بود آسیابان محمد کاکو نام خواجه او را زد او که کاکو در آسیاب در حال کاکو را دیدند که اضطراب میکرد و محاربه مینمود تا لشکر اسلام نصرت یافتند و کافران هزیمت کردند و در همان وقت محمد کاکو را در چشت دیده بودند که کلوخ آسیا را که داشته بر در و دیوار آسیا می زد از وی سبب پرسیده بودند همین قصه را گفته بود استاد مردان رحمة الله علیه از قصبه سنجان خواهرزاده از مریدان خواجه است و سالها کلوخ استنجا و آب وضوی وی را مهیا میداشت روزی که او را بمراجعت بوطن امر کرد بگریست و گفت که من طاقت مفارقت شما کجا دارم خواجه کرم نمود و گفت هر وقت که ترا از وی دیدار ما باشد حجابهای جسمانی و مسافت های مکانی مرتفع گردد و ما را از همانجا ببینی و همچنان بود و دایم آن استاد میگفتی که من از سنجان چشت را می بینم رحمه الله تعالی

سید یوسف بن محمد بن سمعان چشتی

قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسینی الحسینی است و سلسله نسب او بدینوجه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سمعان بن سید ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبدالله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسکری بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن امیرالمومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبدالله را پسر حسن عسکری شمرده و حال آنکه حسن عسکرے بغیر از محمد که او را مهدی گویند اولاد دیگر نداشت و باتفاق مورخین ثابت است که الحال نسل حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه مفقود و نزد اهلسنت وفات یافته و از وی نسل نمانده پس نزد اهلسنت نسل او منقطع است و نزد شیعه مفقود است شاید سلسله نسب او بدینگونه باشد که عبدالله پسر امام موسی کاظم است الی آخر النسبة بالجمله علوی بود و عالم و متورع و در اکابر صوفیه معدود

است و صاحب سماع و وجد و حالی بود و وفات وی ثالث رجب سنه تسع و خمسین و اربعمائه در نفحات
وی خواهرزاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تا شصت و پنجسال متاهل
نشده بود و همشیره داشت که خدمت وی کردے و خوردن و پوشیدن از دست رشته وی بودے
و سن وی بچهل رسیده بود و بسبب خدمت برادر و اشتغال بطاعت خداے تعالی میل بزوج
نداشت شبے خواجه محمد پدر بزرگوار خود ابواحمد را در خواب دید که گفت در ولایت شاقلان مردی است
محمد بن سمعان نام تحصیل علم کرده و روزگار بصلاح گذرانیده خواهر خود را با وی عقد کن خواجه وی را
طلب داشت و همشیره را با وی عقد کرد و وی هم در چشت متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنجسالگی متاهل شده بود اما وی را هیچ پسرے ببزرگی نرسیده بود خواجه
یوسف را بمنزله فرزند میداشت و تربیت میکرد و تحصیل علوم و سلوک راه خداے تعالے دلالت
مینمود بعد از وفات وی قایمقام وی شد خواجه یوسف را بعد از پنجاه سالگی میل انزوا و انقطاع
شد خواست که نزدیک مزار خواجه حاجی مکی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابواسحاق شامی زیارت
ایشان را بسیار میکرد چله خانه در زمین بکند باشارت هاتف غیبی آن موضع را که حالا چله خانه وی است
اختیار کرد چون بیل و کلند او در زمین بغایت محکم بود چنانکه هیچکس آنرا نتوانست کند خواجه کلند بر داشت
و بدست مبارک خود از چاشتگاه تا نماز پیشین آنرا باتمام رسانید و مدت دوازده سال در انجا بسر
برد چندان سکر و دهشت و وله و حیرت بروی غالب شده بود که گاه بودی که چون خادم آب وضو بر دست
وی ریختے در اثناء وضو از خود غایب گشتے و یکساعت کم و بیش در آن غیبت ماندے و باز حاضر
شدے و وضو را باتمام رسانیدی در آنوقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله الانصارے
الهروی قدس سره الله تعالی بمزار چشت رسیده بود با وی ملاقات کرده است و بعد از معاودت
بهرات در مجالس و محافل استحسان وی میکرد و عمر خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در وقت
وفات خود پسر مهین خود خواجه قطب الدین مودود را بتحصیل علوم وصیت کرد و قایمقام خود گردانید
رحمه الله تعالے۔

مودود بن یوسف چشتی قدس الله تعالی سره در خزینه آورده که در عمر هفت سالگی قران حفظ کرد
و در عمر شانزده سالگی بکمال تحصیل علم رسید و کتاب منهاج العارفین و خلاصة الشریعت تصنیف

گر دحق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی چشت و بلخ و بخارا وغیره سیر نمود و دو هزار
خلیفه داشت و مریدانش را حدی و نهایتی نبود و مزار وی محل اجابت دعا است و اولاد او نیز کثیر
بوده اند چنانچه خطه چشت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین واربعمایه و وفات وی
غرهٔ رجب سنه سبع و عشرین و خمسمایه و وقتیکه پدرش وفات کرد عمر او انوقت بست و نه سال بود
در نفحات گفته که عمر او انوقت بست و شش سال بود و هذا هو الاصح برین تقدیر ولادت او سنه
ثلث و ثلثین و اربعمایه باشد و مدت عمرش بقول اصح نود و چهار سال است والله اعلم فی النفحات
وی در سن هفت سالگی قران را با دانستن ان حفظ کرده بود و بتحصیل علوم اشتغال مینداشت چون
والد بزرگوار وی خواجه یوسف از دنیا برفت وی را بجای خود نشاندند وی بخصال حمیده موصوف بود و
با فعال پسندیده معروف و مردم انولایت همه در مقام اعتقاد و محبت و انقیاد و ارادت وی بودند و
توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس الله تعالی سره نیز یافته بود
در انوقت که حضرت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام بهراة تشریف اورده بود خواص و عوام مشاهده
کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد مینمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصه در
اطراف و اکناف انولایت انتشار یافت و از نواحی هرات متوجه مزار متبرک چشت شد خبر امد که خواجه
مودود چشتی مریدان بسیار جمع کرده است می آید تا شیخ الاسلام را از ولایت بیرون کند اصحاب
شیخ الاسلام انرا پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی بامداد سفره آوردند
گفت که ساعتی صبر کنید که جماعتی رسولان در راه اند چون ساعتی بر امد خادم درامد که انجماعت رسیدند
ایشانرا در اوردند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
که شما میگوئید یا بگویم که شما بچه کار امده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرمود که خواجه زاهد مودود
شما را فرستاده است که احمد را بگوئید که تو بولایت ما بچه کار امدهٔ بسلامت بازگرد و گرنه چنانکه باز باید گردانید
ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیها است این ملک مرد ما نیست
نه از ان او ست نه از ان من و اگر مراد از ولایت این مردم اند ایشان خود رعایای سنجرند
پس شیخ الشیوخ سنجر باشد و اگر مراد از ولایت انست که من میدانم و اولیای خدای
عز وجل میدانند فردا بایشان نمایم که کار ولایت چیست و چه نسبت چون این سخن بگفت ابری

عظیم برآمد و شبانه روزی بارید و هیچ منقطع نشد روز دیگر بامداد شیخ الاسلام گفت که ستوران ساخته
کنید تا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دو سه روز بعد از آنکه دیگر نبارد هیچ ملاحی از آب تواند
گذشت شیخ فرمود که سهل باشد که امروز ما ملاحی کنیم پس روان شدند چون بصحرا بیرون آمدند شیخ الاسلام
نگاه کرد دید که جمعی انبوه سلاحها بسته همراه ایشان اند پرسید که ایشان کیانند گفتند مریدان و محبان شما
اند شنیده اند که جماعتی بعداوت شما می آیند فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تیر کار سنجر است
و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام با تنی چند روی براه نهادند چون بکنار آب رسیدند
آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امروز قرار آنست که ما ملاحی کنیم سخنی از معارف آغاز کردند
چندان ذوق بدلها رسید که همه واله و حیران شدند پس فرمود که همه چشمها را برهم نهید و بگوئید
بسم الله الرحمن الرحیم تا سه بار تکرار کرد هر کس که چشم زود باز کرد پای افزار تر کرد و هر کسیکه دیر گشاد
خود را بر آن طرف آب یافت پس پای افزار ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
بتعجیل پیش خواجه مودود رفتند و این حال را باز گفتند کسی باور نداشت خواجه مودود با دو هزار
مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه بشیخ رسیدند چون نظر شیخ بروی افتاد از اسپ پیاده
شد و بوسه بر پای شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
ندانسته که بولایت مردان حشم و سلاح نباشد برو سوار شو که کودکی و نمیدانی که چه میکنی چون
بهره در آمدند شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجه مودود با مریدان در محله دیگر روز
دیگر مریدان خواجه مودود گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
با ما در یک دیه بنشست در ضیعتی بهتر ازین اندیشه باید کرد خواجه مودود گفت مرا صواب چنان
می نماید که با او برخیزیم و بخدمت وی رویم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کار وی نه بقوت بازوی
ماست مریدان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب آنست که جاسوسی برکار کنیم که چون وقت
قیلوله خلوت شیخ شود پیش وی کسی نباشد تنی چند در خدمت تو برویم و سماعی بنیاد کنیم و
حالتی برآریم و در آن میان چیزی بروی زنیم خواجه مودود گفت که این صواب نیست که صاحب
ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
خادم خواسته که جامه خواب بگسترد تا شیخ قیلوله کند فرمود که یکساعت توقف کن که کاری در پیش است

ناگاه کسی در بکوفت خادم چون در بگشاد خواجه مودود را دید که با جمعی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز
سماعی نهادند و نعره زدن گرفتند شیخ الاسلام سر برآورد و گفت هی هی سهلا کجائی و این سهلا مردی
بود سرخش از عقلای مجانین و صاحب کرامات او پیوسته در خدمت شیخ الاسلام بودی هم در لحظه
حاضر شد و بانگ بر ایشان زد ایشان کفش و دستار بگذاشتند و بگریختند همین خواجه مودود ماند عظیم
خجل بر پای نشست و باستغفار سر برهنه کرد و گفت بر شما روشن است که این نوبت من باین رضا
نداشتم شیخ الاسلام گفت راست میگوئی اما چرا با ایشان در آمدن موافقت کردی خواجه مودود گفت
بد کردم عفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر این قوم . بازگردان و در خدمتگار نگاه داری سه
روز توقف من خیال کردم پس پیش شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکه گفته بودی کردم دیگر چه میفرمائید تا
خیال کنم شیخ الاسلام فرمود که اول مصلا بر طاق نه و برو علم آموز که زاهد بی علم مسخره شیطان باشد گفت
قبول کردم دیگر چه میفرمائید فرمود که چون از تحصیل فارغ شوی احیای خاندان خود کن که آبا و اجداد تو
بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجه مودود گفت چون مرا احیای خاندان میفرمائید هم شما بروید تبرک
و تیمن مرا اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت که پیشتر آی پیشتر آمد دست وی بگرفت و بر کنار جای پیش
خود بنشاند و سه بار گفت که بشرط علم پس سه روز در خدمت شیخ الاسلام بود و فوائد بسیار گرفت
و نوازشها یافت و بازگشت و بعد از ان باندک فرصتی بجهت تحصیل علوم و تکمیل معارف بجانب بلخ و بخارا تشریف
برد و مدت چهار سال بقدر وسع و امکان در ان باب اجتهاد نمود و در ان دیار هر جا از وی آیات عجیبه
و کرامات عجیبه تفصیل ان به تطویل فی انجامد ظاهر شد بعد از ان بچشت مراجعت کرد و تربیت مریدان
و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت بصحبت و خدمت وی آوردند انتهی صاحب
خزینه قصه ملاقات خواجه مودود با احمد جامی از ملفوظات مودودی نیز عبد کبیر نقل نموده که بسیار سخنان مخالف
اینست چون نزد راقم حروف قول صاحب نفحات مرجح است لاجرم ترک ان نموده آنچه مرجح دانست
نقل نمود والله اعلم بحقیقة الحال

احمد بن مودود بن یوسف الچشتی قدس سره در خزینه آورده که وی در علوم ظاهری و باطنی عالم بود در
ارشاد و هدایت مقتدای وقت بود و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده حضرت شیخ
وی را تعلیم ذکر نمود و قبر وی در چشت است و فی النفحات وی بسیار بزرگ بوده و بعد از پدر بمقام

وی نشسته ومقبول همه طوایف بوده وبر کافه انام شفقت عام ومروتی تمام داشته است گویند
که شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق مائی پس ما
مشتاق توایم چون بامداد شد سه یار موافق اختیار کرده مجهول وار چنانکه کسی وی را نشناسد بزیارت
حرمین الشریفین زادهما الله تشریفا وتکریما متوجه شد چون اقامت ارکان وشرایع حج کرد بحرم محترم
مدینه وروضه شریفه مصطفویه صلی الله علیه وسلم علی زوارها تحف التحایا توجه نمود ومدت شش ماه مجاورت
کرد وگویند که مداومت ومواظبت وی بمجاورت حرم خدام را گران آمد خواستند که وی را برنجانند
از روضه شریفه آوازی آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که وی را مرنجانید که از جمله مشتاقان ما است وبعد از مراجعت
از مدینه ببغداد رسید ودر خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی سره فرود آمد شیخ وی را
تعظیم واحترام بسیار کرد وخلیفه بغداد بنا بر خوابی که دیده بود وی را طلب کرده نهایت اکرام واحترام بجای
آورد وخلیفه را نصایح جایگیر ومواعظ دلپذیر گفت وهمه در محل قبول افتاد وفتوحی آوردند بجهت التماس خاطر
خلیفه محترمی برداشت چون بیرون آمد بر فقرا قسمت کرد وبخراسان توجه نمود وولادت وی در سنه
سبع وخمسمایه بوده ووفات وی در سنه سبع وتسعین وخمسمایه رحمه الله تعالی.

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره ذکر والد بزرگوارش عنقریب گذشت وراثت مال را با وراثت
حال جمع نموده وارث حقیقی پدر بزرگوار خود گشته جامع بود در میان شریعت وطریقت نسب عالی وحسب
وافر داشت موصوف بود بکمال زهد وعلم وورع وفات وی در سنه تسع وثمانمایه بعد از پدر بیست
وچهار سال زندگی کرد در خزینة الاصفیا آورده که وی خلیفه اعظم پدر خود است ودر عمر بیست ودو سالگی بعد
وفات پدر عالیقدر در کشمیر آمد وتا دوازده سال بهدایت خلق وترویج اسلام مصروف ماند وسلطان
قطب الدین وسلطان سکندر بت شکن حلقه اطاعت وی بگوش هوش خود انداختند وسیده صالحه
بیبی تاج خاتون بنت سید حسن بهادر را بعقد نکاح وی در دادند وآن عفیفه تا پنج سال تحت آنحضرت
مانده برحمت حق پیوست ودختر ملک سیه بت که وزیر سلطان که بعد تشریف بری آنحضرت خلعت اسلام
پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود بعقد نکاح وی در آمد وحضرت سید رساله
در علم تصوف برای سلطان نوشت وکتاب شرح منطق در مدت یکشب بنام سلطان سکندر تصنیف
فرموده وبدین غایت رواج احکام شرع در کشمیر مروج شد که سماع ومزامیر یک قلم از آن خطه موقوف کردند

دوہل سوای دروازۂ سلطانی ہیچ جائی نواختند و سلطان سکندر بپاس خاطر انجناب خانقاہے
برسر چشمہ بون بنا کرد کہ اغاز انعمارت در سال ہفتصد و نود و ہشت و اتمام در ہفتصد و نود و نہ بود و
حضرت سید یکدانہ جواہر لعل بدخشے کہ ہمراہ داشت تبرکا بسلطان سکندر عطا فرمود و در سال ہشتصد
سید محمد از کشمیر روانہ بیت اللہ گردید و وقت رخصت سلطان را برای ترویج اسلام تاکید فرمود چنانچہ
سلطان حسب الحکم انجناب بر بنایت معروف بانیکا بہر شد کہ ہزار ہا بتخانہ را مسمار کرد و خلق بیشمار
را داخل اسلام نمود و در تواریخ اعظمی است کہ سلطان سکندر بت شکن سہ خروار رشتہ ہای زنار
از گردن کفار برآورده سوخت و چون سید محمد ہمدانی بعد ادای حج کعبہ در خطۂ کشمیر رسید بمقام بکولاب
جائیکہ حضرت امیر کبیر برحمت حق پیوستہ بود رسید رخت اقامت ازین دار برافت بربست و
در جوار مزار پدر بزرگوار دفن کردید رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ابوالحسن المغربی الشاذلی قدس سرہ در نفحات الانس اورده کہ نام وی علی بن عبداللہ است
شریف است حسینی ساکن اسکندریہ بوده است و شیخ کثیر انجا بصحبت وی پیوستہ اند از کبار اولیا
اللہ و عظماء مشایخ است توفی سنۃ اربع و خمسین و ستمائۃ سلسلۂ عالیۂ شاذلیہ بوی منسوب
است ذکر وی در نفحات طول است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شریف علامہ جرجانی قدس سرہ کنیت او ابوالحسن است و علوی بود صحیح النسب در جمیع
علوم عقلی و نقلی یگانۂ روزگار و فرزانۂ اعصار یکتای زمان و بی نظیر دوران وحید عصر و فرید دہر بود
و جامع بود در علم و ورع و صاحب تصانیف عالیہ کثیرہ بود صرف میر و نحو میر و شرح فارسی بر کافیہ و صغری
و کبرے و میر ایساغوجی و میر بر قطبی و شریفیہ شرح سراجیہ در فرائض و شرح مواقف و حاشیۂ کشاف
و حاشیہ اسرار التنزیل و غیرہ از تصانیف او است ولادت وی سنۃ اربعین و سبعمائۃ
وفات وی سنۃ ثمان عشرۃ و ثمانمائۃ اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی کہ صاحب قطبی است
نموده و بصحبت بسی علماء کبار و مشایخ نامدار از صوفیہ رسیده و اخذ طریقت از خواجہ علاؤالدین
عطار نموده و وی از خواجہ بہاؤالدین نقشبند بخاری الی اخر النسبۃ و بصحبت مولانا نظام الدین خاموش
و شیخ زین الدین علی کلال از صوفیہ رسیده و ازیشان فوائد برداشتہ فی النفحات در ذکر خواجہ
علاؤالدین عطار بستہ است انکتاب میگوید کہ این فقیر از بعضی عزیزان شنیده است کہ قدوة العلماء و المحققین

واسوة الکبراء المدققین صاحب التصانیف الفائقة والتحقیقات الرائقة السید الشریف الجرجانی رحمه الله تعالی که توفیق انخراط در سلک اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره یافته بوده است و نیاز و اخلاص تمام بخادمان و ملازمان ایشان داشته بارها میگفته تا من بصحبت شیخ زین الدین علی کلال که از مشایخ شیراز است نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت حضرت خواجه علاء الدین نه پیوستم خدای را نشناختم و در الرشحات بعلی بن الحسین الواعظ الکاشفی حضرت خواجه علاء الدین قدس سره خدمت سید شریف را بصحبت مولانا نظام الدین خاموش امر فرموده بودند و خدمت سید شریف نیز بموده حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة مینمودند و میفرموده اند که خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرموده اند که چون خدمت سید شریف جرجانی بصحبت حضرت خواجه علاء الدین پیوستند حضرت خواجه ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجه التماس نمودند که مرا صحبت با کسی فرمایند از اصحاب خود که بواسطه وی اهلیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت با اهل این نسبت پیدا سازم حضرت خواجه ایشانرا بصحبت ما حواله کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس می آمدند و پیش ما می نشستند و سکوت میکردند روزی نشسته بودند مراقبه کرده ناگاه بی خودی و بی طاقتی از ایشان ظاهر شد چنانچه عمامه از سر ایشان افتاد برخاستیم و عمامه بر سر ایشان نهادیم چون بحال خود آمدند سبب آن بیخودی پرسیدیم گفتند عمرها آرزو بود که یکساعت لوح مدرکه من از نقوش علمیه پاک شود و زمانی دل من از اندیشه معلومات خود خلاص یابد درین ساعت ببرکت این صحبت این معنی دست داد از غایت ذوق و لذت آن مرا بیخودی روی نموده و از من بی ادبی صادر شد

و در اعلام الاخبار للکفوی سید المدرسین و سند العصر استاذ البشر و العقل الحادی عشر قدوة المحققین و اسوة المدققین افلاطون الالهی لقمان الحکمة بوعلی المنطق فارابی الفطنة صاحب النفس القدسیة العالم الربانی المولی الفاضل الکامل ابو الحسن السید الشریف الجرجانی استرابادی ولد سید الشریف قدس سره فی بلدة جرجان من قری ولایة استراباد سنة اربعین و سبعمائة و مات ببلدة شیراز و دفن بها یوم الاربعاء السادس من ربیع الاول سنة عشر و ثمانمائة و هو ابن ست و سبعین سنة ذکره فی الشرح و بسط تمام در اعلام الاخیار است رحمه الله تعالی۔

معین الدین حسن الحسینی السنجری قدس سره در آئین اکبری آورده خواجه معین الدین

حسن چشتی پور غیاث الدین حسن از سادات حسینی و حسنی است در سال پانصد و سی
و هفت در قصبه سنجر از دیار سجستان بزاد در پانزده سالگی پدر او راهی آن جهانی شد ابراهیم قندوزی
را که از الهی زدگان بود به وی نظر افتاد و برق وارسوختگی در خرمن دل بستگیش افتاد و در جستجوی رهنمون
شد در هارون که دهی است از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و به ریاضت گری بنشست
و خرقه خلافت یافت سپس در بغداد به طلب برآمد و از شیخ عبد القادر جیلی و بسیاری بزرگان
فیض اندوخت و در سالی که معز الدین سام دهلی برگرفت بدانجا رسید و ابکالش عزلت گزینی
به اجمیر شد و فراوان چراغ برافروخت و از دم گیرائی او گروها گروه بهره برگرفتند روز شنبه ششم ماه رجب
سال ششصد و سی و سه بملک تقدس خرامش فرمود در دامنه کهساران خوابگاه شد امروز زیارتگه
خورد و بزرگ است انتهی سلسله طریقت او بدینوجه است که معین الدین حسن عثمان هارونی عن حاجی شریف زندنی
عن مودود چشتی عن ابیه یوسف الچشتی عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد ابدال چشتی عن ابی
اسحاق الشامی عن ممشاد الدینوری عن هبیرة البصری عن حذیفة المرعشی عن ابراهیم الادهم عن
فضیل بن عیاض عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن امیر المومنین علی المرتضی عن النبی صلی الله علیه
و سلم کذا فی شجرة مشایخ الچشت در تاریخ فرشته آورده که وی بعد از منظور نظر شدن ابراهیم قندوزی
که مجذوب و ولی بود مدتی در سمرقند و بخارا بحفظ قران و کسب علوم ظاهری مشغول بوده بعد از تکمیل آن متوجه
عراق شده در قصبه هارون بصحبت خواجه عثمان هارونی رسیده فیض یاب گشت بعد از آن
بصحبت شیخ اوحد الدین کرمانی سهروردی و شیخ یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیرهم رسیده
و ریاضات شاقه کشیده و بسی از کفار بهدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار اجمیر از برکت
او بشرف ایمان مشرف شدند و دو نیم سال بخدمت عثمان هارونی بسر برده ذکر او در آن کتاب طول
است انتهی در اخبار الاخیار آورده که وی سر حلقه مشایخ کبار و اقدم سلسله چشتیه اند یار است
و اهل عصر او از خلفا و مریدان و غیرهم تعیین پذیرفته بیست سال در خدمت خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره بود در سفر و حضر جامه خواب او نگاه داشتی آنگاه بنعمت خلافت مشرف
گردید و در زمان تهورا راسی هندوستان با جمیر آمد و بعبادت مولی مشغول شد و تهورا
نیز در آن زمان در اجمیر بود روزی تهورا مسلمانی را از پیوستگان خواجه قدس سره بسببی از اسباب

رنجانیدن مسلمان التجا بخدمت او آورد خواجه شفاعت برای او گفته فرستاد تیمورا گفته شیخ را قبول نکرد
و گفت این مرد درینجا امده است و نشسته سخنان غیب میگوید چون این سخن بخواجه رسید فرمود که تیمورا
را زنده گرفتیم و دادیم هم دران ایام لشکر سلطان معز الدین سام از غزنین رسید و تیمورا مقابل لشکر
اسلام تاب نیاورده بدست معز الدین سام اسیر گشت و ازان تاریخ باز درین دیار اسلام شد و بیخ
کفر و فساد مستاصل گشت وفات وی سادس رجب سنه ثلث و ثلثین و ستمائة و قیل فی
ذی الحجه والصحیح هو الاول در اجمیر که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتهی بالجمله دیار هندوستان مین
مقدم او پرست و معمور داست در میان کبار علما و اولیا موصوف بود بکمال ورع و تقوی و بسی
از علما بصحبت او رسیده راه سلوک پیش گرفتند و از مقربان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق عادات
بسیار از وی سرزده تذکره نگاران او را بزهد و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته در تاریخ فرشته
آورده که چون عمر او بنود سال رسید سید وجیه الدین محمد که دختری بالغ داشت بخواب دید که امام جعفر
صادق رضی الله عنه بوی میگوید که ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدینگونه است
که دختر خود بمعین الدین چشتی بدهی که او از واصلان درگاه الهی ست و محبان خاندان رسالت پناهی
است چون از خواب بیدار شد بخواجه معین الدین بگفت خواجه گفت عمرم باخر رسیده اگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم فرمان امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس بمقتضای
شریعت آن دختر را بعقد نکاح خود در آورد و بعد از تاهل هفت سال دیگر زیست از و فرزندان شدند
انتهی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند ذکر وی در تاریخ فرشته و دیگر کتب مطول و طویل
ست ما اختصار را کار کردیم رحمه الله تعالی اما نسب او صاحب خزینة الاصفیا بدینوجه بیان کرده که
معین الدین بن غیاث الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبد العزیز بن ابراهیم بن الامام
علی الرضا الی آخر النسبة کما مر مرارا مگر بقول صاحب روضة الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد تقی
جاری است ازینجا مستنبط میشود که از دیگر فرزندان او عقب نمانده پس از نسل ابراهیم بن علی الرضا
شمردن چه معنی دارد شاید باختلاف روایت از ابراهیم نیز نسل بوده باشد والله اعلم بحقیقة الحال
مگر آنکه او بنی فاطمه ست درین شکی نیست چرا که باتفاق مورخین او را حسینی مینویسند و نیز میگویند که
پسر خاله سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب آیین اکبری او را حسنی الحسینی گفته انتهی

بالجملہ تولد او سنہ سبع وثلثین وخمسمایہ بودہ و وفاتش در سنہ احدی وستین وستمایہ عمر او آن وقت
کما بیش بست و چہار سال بود وفات او روز شنبہ ششم رجب سنہ ثلث وثلثین وستمایہ عمر او تو وفات
سال بود وسید عبد القادر الجیلانی وشیخ عثمان ہارونی ونجم الدین کبری و اوحد الدین کرمانی و یوسف
ہمدانی وابو سعید تبریزی و ناصر الدین استرابادی از مشائخ او بیند و با عبد الواحد لاہوری ملاقات وصحبت
داشتہ و محمود اصفہانی وشیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
و مولانا ضیاء الدین حکیم و یادگار محمد حاکم سبزوار از خلفای وی اند و سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج
بخش قدس سرہ نیز بصحبت وی رسیدہ از وی فیض یاب گشتہ در خلفای وی معدود گشتہ چنانکہ
در ذکر شیخ جلال الدین بیاید انتہی۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی الاوشی قدس سرہ اوش قصبہ ایست از ولایت ماوراء النہر
ملوی ست و حسینی صاحب خزینہ نسب او برینوجہ بیان نمودہ کہ قطب الدین بن کمال الدین بن
موسی بن احمد بن کمال الدین بن محمد بن احمد بن اسحاق بن حسن بن معروف بن احمد بن رضی الدین
بن حسام الدین بن رشید الدین بن امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ در بیان این نسب از
صاحب خزینہ غلطی واقع شدہ چراکہ امام جعفر صادق پسری رشید الدین نام نداشت اسامی
اولاد کرام او در روضۃ الاحباب وکشف الغمہ فی معرفۃ الائمہ وغیرہ مسطور است و بر علمای نسب مخفی
نیست ہمانا کہ مابین رشید الدین و امام جعفر صادق چند واسطہ دیگر بودہ باشد انتہی اخذ الطریقہ
من سید معین الدین حسن السنجری عن عثمان الہارونی الی آخر النسبۃ کما مر در آئین اکبری آوردہ
کہ وی از اوش فرغانہ است از پدر خود ماندہ و نظر از خضر برگرفت وجوبای ہمنون کالیوہ داشت کہ
خواجہ معین الدین باوش گذارہ کرد و در ہژدہ سالگی از وی دست یافت خلافت برگرفت و سفر
گزید در بغداد و جیزان آنر بسیاری اولیا فیض اندوخت با آرزوی دیدار پیر بہند آمد بگجندی بشیخ
بہاء الدین زکریا پیوست در زمان فرمان روائی شمس الدین التمش بدہلی آمد خواجہ بدیدن آمد بدانجا
سید پس از چندی او را گذاشتہ باز گردید او فراوان فیض بعالمیان رسانید بامداد چہار
شنبہ چہاردہم ربیع الاول سال ششصد و سی و سہ رخت ہستی بربست خوابگاہ در دہلی
است زیارتگاہ کہ ومہ و در تاریخ فرشتہ اوردہ وقتیکہ پدرش وفات یافت او یکسال وشش ماہ

عمر داشت و مادرش که بکمال عفت و عصمت بود او را می پرورید و در کتاب خیر المجالس شیخ نصیر الدین
اودهی مسطور است که چون آنحضرت از سن پنج سالگی رسید همسایه همانجا داشت والده اش
او را طلبیده و قدرے تبرا در طبقے نهاده بسر را همراه او کرده التماس نمود که بمعلمے بسپارد ناگاه در اثنای
راه بپیری دلپذیر روشن ضمیر دوچار شده احوال آن طفل پرسید همسایه گفت که از خاندان اهل
صلاح است اما پدرش درگذشته و مادرش از من درخواست نموده که او را بمکتبی برده بمعلمے بسپارم
پیر گفت این کار را بمن واگذار تا من او را بمعلمے برم که به برکت انفاسش این پسر خداوند کمال
گردد همسایه بطوع و رغبت راضی شد الغرض در قصبه اوش معلمی بود ابوحفص نام پیر نزد او برده
باتفاق همسایه بدو سپرد و گفت این طفل از جمله اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از وی دریغ
مدار و بعد از آنکه آن پیر رفت ابوحفص از بختیار پرسید که آن پیر که ترا اینجا آورده کی بود گفت
نمیدانم مگر آن پیر در اثنای راه خضر را گشته بدولت صحبت شما مشرف گردانید ابوحفص گفت آن بیخضر علیه السلام بود پس
از آن خواجه در خدمت او کلام مجید یاد گرفت و آداب شریعت یاد گرفت و در تهذیب اخلاق ظاهری و باطنی
کوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت انتهی در زمان سلطان شمس الدین التمش بدهلی آمد پادشاه و
دیگر اراکین و اکابر همه بمقام اعتقاد او در آمدند ازدحام مردم روز بروز بیشتر میشد و کار بازار مشیخت
او رواج و رونقی تمام یافت چنانچه شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صغری را بروحسد پیدا آمد بالجمله
بسیار کسان از وی هدایت شده فیض یاب گشتند و از هندوستان اند ذکر او بیراسته در هر
شبانروزی دوبار ختم کلام مجید میکرد و دو صد و پنجاه رکعت نماز میگزارد و سه هزار بار درود بر خواجه عالم
صلی الله علیه وسلم میفرستاد و حسب الامر مادر خود عقیقه را نکاح کرده بود و بمقتضای بشریت
با وے شب بسر برد که درود از وی فوت شد همدران ایام رئیس احمد نام شخصے خوابے دید که ابن
مسعود رضی الله عنه از جانب سید کائنات باو میگوید که سلام انس و بقطب الدین برسان
و بگو که هر شب تحفه که میفرستادے سه شب است که بما نمیرسد چون این پیغام باو رسید
زن را طلاق داد و بشغل خود رجوع نمود کذا فی تاریخ فرشته و در اخبار الاخیار. آورده که وی خلیفه
بزرگ خواجه معین الدین چشتی است منا کابر اولیائے و اجلهٔ اصفیا است قبولے عظیم داشت
و بنهایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولے

چون کسے بزیارت او آمدے زمانے بایستے تا بخود باز آمدے آنگاہ بایشان مشغول شدے اگر از حال خود با حال ایشان چیزے بگفتندے گفتے مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدے اگر یکے از اولاد او بمردے او را از ان خبر نشدے مگر بعد زمانی نقلست کہ وی در اول عہد بغلبہ خواب قدری بخفتے و در آخر عمر ان ہم بہ بیداری بدل شد و شیخ محمد نوربخش در سلسلۃ الذہب ذکر او چنین کردہ است اخی بیار الاولاد

کان من الاولیاء السالکین المرتاضین المجاہدین بالخلوۃ والعزلۃ وقلۃ الطعام وقلۃ المنام وقلۃ الکلام

والذکر بالدوام سنۃ الاربعینات ولہ فی احوال الباطن شان کبیر من المکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ آوردہ کہ او حفظ قرآن نمودہ در آخر عمر متاہل شدہ و او را فرزندان بودند و بغایت قانع بود و ہرگز از فتوحات ذخیرہ نمیکرد آنچہ مے یافتے ہمان روز صرف میکرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و روزگار بصلاح و تقوی گذرانیدہ و بصحبت معین الدین چشتی رسیدہ اخذ طریقت از وی نمود و بعد از ان بصحبت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی سجستانی رسیدہ و با خضر علیہ السلام در حال الغیب ملاقی شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جمال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود موینہ دوز و تاج الدین منور و غیرہم از مریدان و معتقدان اویند و شیخ فرید الدین خلیفہ ویست و وجہ تسمیہ او بکاک انست کہ کاک نان تنگ را گویند بر وجہ خود گفتہ بود کہ دیگر قرض نکنی بوقت ضرورت از خلان طاق بسم اللہ بگوی و کاک بگیر ہمچنان سبب کہ فرمودہ بود و روزی قوالے این بیت بخواند کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است سہ روز برین بیت تواجد داشت بہمان وجد بمرد ذکر وے در تاریخ فرشتہ وغیرہ طویل است رحمہ اللہ تعالے ۔

سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین نیز میگویند آنجناب علوی بود یا نہ در کتب تواریخ کہ اینک پیش نظر است تصریحے دیدہ نشدہ چون آنجناب املاک فراوان در ملک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر ابا عن جد متولے ان اوقاف کہ مسمے بپرگنہ بائیس ہزارے یعنے بیست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالدہ و دیناجپور است میباشد در سندہای شاہے کہ بجد اعلاے من مرحمت شدہ سید نوشتہ و در دفاتر نیز سید مینویسند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم برانسبت دوامت انجناب علوی ست انجناب جامع بود درمیان شریعت
و طریقت و درمیان علم ظاهری و باطنی و در زهد و ورع و ترک و تجرد و سخاوت بے نظیر و در شجاعت
و اشاعت دین اسلام و ترویج شرع عدیم المثل بود اوقات شریف خود را بر جاده شریعت مستقیم
داشته پیوسته بعبادت و ہدایت خلق مصروف داشته و با وصف دولت در لباس فقر
زندگی کردی چون دنیا مطلقه جد بزرگوار وی حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه بوده لاجرم نکاح او بانجناب صورت نبست

زال دنیا را چنان زد پشت پا　　تا نیاید در نکاح اولیا

و در آئین اکبری آمده که وی مرید شیخ ابوسعید تبریزی ست پس از سفر گزیدن آمد و بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و از شگرف
پرستاری بخلافت رسید و بخواجه قطب الدین و شیخ بهاء الدین زکریا باز اوان دوستی داشت شیخ نجم الدین
صغرے که شیخ الاسلام دہلی بود بکین او برخاست و از ناتوان بینی ناپارسا زنی را بران داشت
که شیخ را دامن آلوده تہمت گرداند و از دم ایزدی شیخ بهاء الدین زکریا او دست گفتار بیدا ئے
گرفت از انجا به بنگاله شتافت خوابگاه او بندر دیو محل است انتهی مخفی نماند که دیو محل علاقه گجرات است
و در تاریخ فرشته آورده که چون شیخ جلال الدین تبریزے بار دوم از خراسان بغداد
آمد خواجه قطب الدین بختیار کاکے را دیده محبت بسیار بهم رسانید و خبر خواجه معین الدین چشتی
را باو داد که از خراسان بهندوستان تشریف برده اکنون در بلده دہلی است پس بمعیت خواجه
قطب الدین تا ملتان آمد و بصحبت بهاء الدین زکریا رسیدند بعد از ان قطب الدین بسمت
دہلی و شیخ جلال الدین بسمت غزنین رفت انتهی و در تاریخ ریاض السلاطین که تاریخ بنگاله است
آورده که وقتیکه سلطان علی مبارک الملقب بسلطان علاء الدین از قرب حضور ملک
فیروز دور شده سمت بنگاله روان گردید در اثنائے راه بعالم رویا با حضرت مخدوم شاه جلال الدین
تبریزے قدس سره دو چار شده عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
فرمودند که با تو صوبه بنگ دادیم اما برائے ما هم مکانی است خواهی کرد علی مبارک انگشت قبول
بر دیده نهاده پرسید که در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود فرمودند که در بلده پنڈوه جائیکه
سه خشت بالائے هم بیابے و بیک گل صد برگ تازه و تر زیر ان خشت ها بینے همانجا باید ساخت
چون علاء الدین بتفصیلیکه دران کتاب مندرج ست بر تخت بنگاله نشست بعیش و عشرت

مشغول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شبے باز حضرت مخدوم را بخواب دید که میفرماید
ای علاء الدین سلطنت بنگاله یافتے وحکم ما را فراموش ساختے علاء الدین روز دیگر تفحص نشان
خشت ها نمود چون مطابق فرموده حضرت مخدوم برای العین مشاهده کرد همانجا مکانے که الیوم
آثار آن موجود است راست کرد انتهی در اخبار الاخیار آورده که وے از کمل مشائخ است مناقب
او آنچه در کتب مشائخ چشت نوشته اند معلوم توان کرد در فواید الفواد نقل از سلطان المشائخ
میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابو سعید تبریزی بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهروردی افتاد خدمتے بای کرده هیچ بنده و مرید را میسر نشود گویند که شیخ شهاب الدین
هر سال بسفر حج رفتے پیر شده بود وضعیف توشه که برای او میداشتند چندان بر مزاج او
موافق نبوده است شیخ جلال تبریزی نوعے کرده بود که دیگدانے و دیگی بر سر کرده می برد و آتشے
دران کرده چنانچه سر او نسوزد تا چون شیخ طعام طلبیدے طعام گرم پیش بردے و وی با خواجه
قطب الدین و شیخ بهاء الدین مودت داشت ذکر او در کتب مشائخ چشت بسیار است و
همراه آنجهان خواجه بدهلی تشریف آورده بود و شیخ نجم الدین صغری شیخ الاسلام دهلی که قبر او برابر قبر مولانا
برهان الدین بلخی است با او نقاری پیدا کرد و او را بامرے شنیع متهم ساخت و چنان انگیخت
که او را جانب بنگاله روان کردند چون در بنگاله رسید یکروز بر آب نشسته بود بر غاسے وتجدید
وضو کرده حاضران را گفت بیایند تا بر جنازه شیخ الاسلام دهلی نماز کنیم که او این ساعت نقل
کرده چنان بود که بر زبان او رفته بود بعد از آن که نماز کرد روے سوے حاضران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دهلی ما را از شهر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد میگوید مولف که ازینجا
معلوم میشود که آنجناب شافعی المذهب بود ورنه نماز بر جنازه غائب نگذاردے وهم در فواید
الفواد نقل از سلطان المشائخ میکنند که فرمود شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون در دهلی
آمد و بعد از چند گاه روان شد میگفت که چون من درین شهر آمدم زر صرف بودم این ساعت
نقره ام تا بیشتر چه خواهد شد وهم در آنجا نقل میکنند که آنچه شیخ جلال الدین تبریزی در بدا[دن]
رسید روزے در دهلیز خانه نشسته بود مردے جغرات فروشے کوزه جغرات بر سر کرده پیش
آن در بگذشت و این جغرات فروش از جماعه قطاع طریق بود که در مواشے بداون میباشند چون

نظر او بر روے مبارک شیخ جلال الدین افتاد هم در اول لقیه در دنه او بگشت چون شیخ در دتیز بدید
گفت در دین محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین مردان هم میباشند بر خود ایمان آورد و شیخ او را علی نام
کرد چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لک جیتل خدمتے آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاه دار انجا که خواهم گفت مصرف رسانے تا انجا از این سیم بهر کس می بخشید یکے
را صد درم میفرمود و یکے را پنجاه درم و یکے را کم و یکے را بیش و هر گرا اندک فرمودے شیخ چندین فرمودے
افضل تصدق شیخ پنج جیتل بودے تا چندگاه بر آمد آنهمه سیم خرچ شد یکدرم ماند علی میگوید که
در دل من گذشت که بر من یکدرم بیش نمانده است و اقل بخشش شیخ پنجدرم است اگر کسے را
چیزے خواهند فرمود من چه خواهم کرد هم درین اندیشه بودم که سایلے بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت
یکدرم او را بده هم درویے نقل میکنند که شیخ شهاب الدین سهروردے وقتے از سفر حج باز آمده
بود اهل بغداد بخدمت او آمدند هر یکے خدمتے آورد از نقد و جنس بسیار درین میان زالے
بیامد گرهے از چادر کهنه خود بکشاد یکدرم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یکدرم بستد و بالاے
آن تحف و هدایا نهاد آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما را هر چه باید ازین تحفه و خدمتے برگیرید
هر یکے بر بیخا ستند نقدے و مرغ و کالالی برمیگرفتند شیخ جلال الدین تبریزے طیب الله
ثراه حاضر بود او را اشارت کرد که تو هم چیزے برگیر شیخ جلال الدین برخاست آن یکدرم
که آن زال آورده بود برگرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت آنهمه تو بروے چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزے و شیخ بهاء الدین زکریا باهم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتیکه بشهر نیشاپور
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بهاء الدین را روش چنان بود که چون بمنزل میرسید
بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهرے برامد شیخ فرید عطار را دید گشته است
محو انوار کمالات او شد چون بخوابگاه باز آمد با شیخ بهاء الدین گفت که امروز شما هبازے را دیدم
که از خود رفتم شیخ بهاء الدین فرمود که جمال با کمال پیر باد کردے گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد
و از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بهاء الدین مفارقت افتاد و در فواید الفواد نقل
میکنند که شیخ جلال الدین تبریزے مکتوبے بجانب شیخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه فرستاده
است و در انجا نوشته من احب اتخاذ النساء لم یفلح ابداً و نوشته است که هر که دل درین

صنعت ہندوگوئی صاحب عبدالدنیا در جوامع الکلم کہ از ملفوظات سید محمد گیسو دراز است مینویسد کہ شیخ
فرید الدین قدس سرہ (مراد ازین شیخ فرید الدین شکر گنج است) در کودکی بیشتر مشغول و مستغرق
بودے تا آنکہ مردم او را اجانتی یعنی دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین دران منزل رسید پرسید
درینجا درویشے ہست گفتند کہ کودکے است دیوانہ شکلے کہ در مسجد جامع افتادہ میباشد شیخ
جلال الدین بدیدن او آمد و اناری بدست او داد و صایم بود آخر بخلق قسمت کرد یکدانہ افتادہ
ماند وقت افطار ہم بدان دانہ روزہ بکشاد و از روز فرید و ترقی بالا تر یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخوردم چہ فرید یا میبود چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست انحکایت کرد شیخ فرمود
بابا! فرید ہرچہ بود دران یکدانہ بود برای تو داشتہ بودند در سیر الاولیا مینویسد کہ در اثنای
آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین مکالمہ میرفت شیخ فرید الدین نہایت جامہ پارہ داشت
ہر بار باد میزد و شیخ بدامن پیراہن محل ازار پارہ می پوشید شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ
درویشے درینجا بتعلیم مشغول بود ہفت سال ازار در تن نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار
تا چہ شود سلطان المشایخ میفرمود کہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
شیخ جلال الدین تبریزی در بنگالہ است یزار و متبرک بہ قدس اللہ تعالی سرہ استغنے در
خزینۃ الاصفیا آوردہ کہ وی از عظمای مشایخ چشت است بصحبت خواجہ معین الدین حسن
سنجری و بختیار کاکی رسیدہ فیض صحبت اندوخت بعد یکی از خلفای طریقہ عالیہ چشت
نامور شد در کشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجرید بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
شیخ شہاب الدین سہروردی بودہ بکمالات رسید و از شیخ اوحد الدین کرمانی منقول است
کہ وقتے در سفر کعبۃ اللہ ہمراہ شیخ جلال الدین تبریزی بودم چون در صحرای سبنالام رسیدم
راہی از بس صعب بود از پیادہ رفتن عاجز آمدیم درین میان تجاران گلہ شتران برای فروختن
آوردند و ہر شتر را بیست اشرفی قیمت کردند از اہل قافلہ مردمانیکہ مالدار بودند اشتر خرید کردند باقی
دل برہلاک نہادہ پا پیادہ روانہ شدند شیخ جلال الدین چون این چنین بدید دریافت حال
شتران کرد معلوم شد کہ پانصد اشتر دیگر نزد تجاران باقی است پس از مطبخ و یک خانے کہ در ان
طعام میپختند طلب کرد یک اشرفی دران دیگ بینداخت و دہان دیگ بچادر بپوشید و ہر بارہ

اسم با لطیف میخواند دوست در دیگ میکرد و بست اشرفی بیرون شد و درهمچنان قیمت یا نقصد شترا ادا
کرده باهل قافله عطا فرمود تا همه اهل قافله بر اشتر سوار شدند نه پیاده روان گردید نقلست که چون
شیخ جلال الدین تبریزی بدهلی تشریف آورد سلطان شمس الدین التمش باستقبال او برآمد و درآن
ایام شیخ الاسلام دهلی شیخ نجم الدین صغری بود او نیز همراه سلطان بود سلطان چون شیخ
را بدید از اسپ فرود آمده پیاده پیش دوید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین صغری فرموده که
حضرت شیخ را بمقامے فرود آرید که نزدیک تر از مقام من باشد از استماع این معنی نجم الدین را رگ حسد
بجنبید در پهلوی قصر شاهی خانه بود که جنیان درانجا ساکن بودند و مدام مقفل بودے و به بیت الجن اشتهار
داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد که اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را در بیت الجن
فرود آریم چرا که اگر ولے است از ایشان آزارے نخواهد یافت و اگر مدعی دروغ است بسزاے خود خواهد
رسید هنوز سلطان بجواب نپرداخته بود که شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شده فرمود
که کلید بیت الجن زود بیارید چون کلید حاضر شد حواله خادمے نمود و گفت که در بیت الجن بر دروازه
کرده آواز ده که اے سکنائے هذا البیت حالا شیخ جلال الدین تبریزی درینجا مے آید شما را نهوده پیش گیرید و خود
درانجا تشریف برده نزول اجلال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در ترقی بود
نجم الدین همچنان در آتش حسد و بغض میسوخت و در صدد آن بود که الزامے به نسبت شیخ جلال الدین
بسته او را از نگاه و رتبه بر اندازد تا آنکه روزے شیخ جلال الدین در بیت الجن بعد نماز بامداد در بر
مبارک پوشیده بر چارپاے دراز بود و غلامے ترکے خوب روپاے مبارک میمالید درانوقت
شیخ نجم الدین وی را از بالاے قصر سلطانے بدید دست سلطان بخود کشیده گفت که سلطان بدین
کس اعتقاد دارد که درینوقت که شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامے ماه رو پایش میمالد پس متقل
کے میخواهد که خالے از شهوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاه شد چادر از روی مبارک
برانداخت و باواز بلند گفت که نجم الدین اگر پیشتر میدیدے این غلام را در بغل من یافتے نجم الدین
از وقوع انحال بسیار منفعل شد لیکن از ناسعی شیخ بازنیامد و اراده آن کرد که تهمتے عظیم بر بندد
تا شیخ از دهلی به بدترین احوال برود و خاطر سلطان بکلے از طرف شیخ پریشان گردد پس آشفتے
برانگیخت که در شهر دهلی مطربه زنے بود جمیله و فاحشه که امرا و ملوک را بدان میلے تمام بود و گوہر بہا

نام داشت نجم الدین او را نزد خود طلبید و گفت که اگر تو بزنا و فسق شیخ جلال الدین معترف شوی پیش
بادشاه اقرار کنی که شیخ جلال الدین با من زنا کرده است پانصد دینار زر سرخ بتو خواهم داد و نیز از ان
نصف پیشگی ادا نموده نصف باقے بر دوکان احمد نامے بقال امانت برداشت که بعد انجام کار از وے بگیرد
چون کار این بهتان بخوبی استحکام یافت نجم الدین ان فاحشه را نزد سلطان برده اقرار زنا به نسبت
شیخ زبانے آن زن بسمع سلطان رسانید سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند لایق
تعزیر است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ بثبوت نرسیده و دیگر خود مدعیه شده حالا حاکمے
دیگر مے باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که برائے تحقیقات این امر معززے عالی از مشایخ عظام
جمع کرده و بعد تفحص حال به نسبت هر کسے که جرم عاید گردد لایق تعزیر است چون شنیده این شیخ بهاء الدین
زکریا ملتانے و شیخ جلال الدین رنجشے بوقوع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین صغری شیخ بهاء الدین
زکریا را از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که اگر شیخ بهاء الدین بسبب رنجش خاطر
خود حکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از ملتان داخل
دهلی شد بعد ادای نماز ظهر جمله مشایخ عظام در مسجد جامع آمدند شیخ نجم الدین آن مطربه را حاضر آورده و
خادمے بطلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بر دروازه مسجد پاپوش از پا کشید
همگی مشایخ باستقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکریا کفش شیخ جلال الدین بدست مبارکه
خود برداشته در بغل خود گرفت از وقوع این حال همه حضار مجلس حیران ماندند شیخ بهاء الدین فرمود
که مرا واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سرمه چشم خود کنم که شیخ جلال الدین تا هفت
سال در سفر و حضر با شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی که پیر روشن ضمیر من صحبت داشت پس
آن مطربه را روبروے خود طلب کرد و گفت که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حالا تمام احوال
راست راست بگو ورنه جان بر نخواهے شد مطربه باواز بلند گفت که حق سبحانه تعالے حاضر و ناظر
است که این معنی محض بگفته شیخ نجم الدین و طمع پانصد دینار که نصفی از ان گرفته ام و نصف باقے نزد
احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و تهمت ناحق بسته ام چنانچه
احمد بقال را هم دران محضر حاضر آورده اند او هم قبول نمود که دو صد و پنجاه دینار نجم الدین که برائے دادن
مطربه نزد من امانت داشته بود نزدم موجود است دران وقت از غایت انفعال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان هما نوقت او را از عهدهٔ شیخ الاسلامی معزول نموده بجایش شیخ بهاء الدین زکریا
مقرر گشت نقلست که میان قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین تبریزی بود روزی شیخ
در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی در نماز بود از خادمان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این بگفت و بمنزل خود مراجعت نمود روز دیگر قاضی بخدمت
شیخ آمد و از سخن دیروز که شیخ در باب نماز قاضی گفته بود شکایت آغاز نهاد فرمود که آن نماز فقرا
انست که تا کعبه را بچشم ظاهر نبینند تکبیر او نمیگویند و این نماز درجهٔ اول ایشان است چون بمرتبه
عظیم میرسند بعرش عظیم نماز کنند اگر شما را هم این حال میسر است نماز کردن میدانید و الا قاضی
چون این سخن بشنید در دل خود پیچید و هیچ نگفت پس همدران شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
برعرش معلی نماز میکند علی الصباح بخدمت حاضر آمده عذرها خواست و سعد الدین پسر خود را
به بیعت شیخ مشرف ساخت نقلست که چون شیخ جلال الدین اراده عزیمت سمت بنگاله
کرد علی نومسلم که بعین عنایت شیخ خلعت اسلام پوشیده داخل در مریدان شده بود در پس
آنحضرت میدوید و گریه میکرد شیخ فرمود که ای علی برگرد گفت بی خواجه درین مقام ماندن منظور ندارم
فرمود که برو من این مقام را حواله تو کردم و ترا قطب این شهر گردانیدم و من هر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند میان
من و تو جدایی نخواهد بود پس همچنان بوقوع آمد که علی قطب وقت شد و هر وقت که خواستی صورت شیخ را پیش خود حاضر یافتی
و شیخ چون در بنگاله رسید تمام خلایق آن دیار رجوع بوی آوردند و شیخ درانجا خانقاهی تعمیر ساخت و
تعمیم شد و چند باغ و زمین زر خرید نموده لنگر عام برای خدام خاص و عام وقف کرد هزارها مسافر و
فقیر از خوان نعمت آن کریم نان میخوردند و درانجا بتخانه قدیم بود شیخ بکرامت خود آن بت ها را بشکست
و درانجا مسجدی بنیاد نهاد و بت پرستان را خدا پرست گردانید چنانچه فقرا برانوار روی بجای آن
بت خانه واقعست وفات وی در سنه اثنین و اربعین و ستمایه در تذکرة الخیال آورده جلال الدین عضد از سادات صحیح النسب
تبریز است و از افاضل شعرای آنجاست پدرش در زمان دولت سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت بوده بود
روزی محمد مظفر بمکتب درآمد جلال الدین را دید که با روی چون ماه و دو گیسوی سیاه خط مینوشت از معلم پرسید که این جوان کیست
گفت پسر سید عضد تبریزیست و جلال الدین نام دارد درین سن صبی فضایل کسب کرده و انواع شعر را بغایت نیکو
میداند و اصناف خط را خوب مینویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر بدیهه بگوی و بنویس تا شعر و خط ترا ملاحظه کنم جلال الدین

فی الفور این قطعه بلاغت و نوشته بدستش داد سلطان از لطف شعر و حسن خطا او تحیر شد و نظر تربیت برو گماشت و بپایه تقرب سرفرازی داده و هی هذه —

چار چیز ست که در سنگ اگر جمع شود — لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد — تربیت کردن مهر فلک مینائی
در من این هر سه صفت هست کنون می باید — تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش همین جلال الدین ابن عضد است یا نه مقام تردد ست چراکه هیچکس از مورخین نام والد ماجد آنجناب تصریح ننموده درین مقام دو احتمال دارد یکی آنکه دو شخص علحده باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشند اگر شخصی واحد باشند پس سیادت آنجناب نیز از نوشته مرأة الخیال بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که آنجناب را باوصف اشتغال بامر هدایت خلق و عبادت خالق گاه گاه از مشرب شاعری نیز مذاقی بود والله اعلم و آنچه صاحب اخبار الاخیار گفته که تهروی در بنگاله ست غلط است البته چله خانه او در مقام پنڈوه متعلق متصل ضلع مالده بود است از مالده بفاصله سه کروه واقع است و سبیل رفتن بالده اینست که مقام راج محل که تخت گاه محمد شجاع بود هنوز آثاران باقیست از ریل فرود آیند بعد ازان پدا که دریائیست و سیع و مشهور عبور نمایند از انجا بالده رفتن کرده است شارع مستقیم است و این اقرب و اسهل طرق است و راه دیگر نیز هست که بمقام دنیا جپور از ریل فرود آیند از انجا تا مالده راهی که رفته است پنڈوه در اثنائے راه واقع ست جای مشهور و معروف است از دنیا جپور تا پنڈوه بست و هفت کروه ست پس روز به پیر سند در اثنای راه از پنڈوه تا دنیا جپور دیگر دو چله حضرت مخدوم سید جلال الدین تبریزی واقع است یکی که دیوتلا نام دارد و دیگر موضع [illegible] بالجمله موافق ایکتاب متولی تمامه اوقاف آنجناب که در بنگله ست بیا شد خوب واقف است که قبر آنجناب در بنگاله نیست هر جا که استانه هست چله خانه هست مگر چله خانه نیز کثیر است که هشتاد و دو موضع چله خانه هست و هر جا کرامت و فیض جاریست هنود و اهل اسلام اندیار همه معتقد و فیض یاب اند قصه تشریف آوردن آنجناب در ولایت بنگاله و حاصل نمودن محال موقوفه پرگنه بائیس هزاری طولی دارد از انفر یان لکهمن سین که حاکم لکهنوتی بود در زبان سنسکرت تصنیف ساخته اند و این راجه بحضرت مخدوم کمال اعتقاد داشت و پیوسته ملازمت میکرد اگر خدا خواهد آنکتاب بفارسی ترجمه نموده خواهد شد و مخفی نماند که لکهنوتے از نام همین راجه لکهمن سین اشتهار یافته لکهنوتے در اصل لکهمن ستے نام داشت یعنی ساخته لکهمن بعد ازان بکثرت استعمال ترکان بلکهنوتے اشتهار یافت و لکهنوتی که از انزا گور نیز گویند و تخت گاه سلاطین

جدول غلطنامۂ سوانح المصطفیٰ من ازہار المرتضیٰ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	الشریعت	الشریعۃ	۱۲	۱۳	یتم	یتیم	۲۰	۸	متندکر	متذکر
۳	۲۳	بدن شدہ	بدن ملامت شدہ	۱۳	۸	اتقیا	ایفا	〃	۹	سوگندم	سوگند
۵	۱۸	العسر	العبر	〃	۱۳	عنہ	عامیہ	۲۱	۱۱	را	زیادہ
۶	۶	محمد قاسم	محمد خان قاسم	۱۴	۱	بس	پس	۲۲	۵	درور	در
۷	۱۰	التفایہ	النقایۃ	〃	۹	قابل	قال	〃	۲۲	انا بخرج	انہ سیخرج
〃	۱۲	ارسلی	اربیلے	۱۵	۳	یرز	برز	〃	۱۳	لاجوز	لایجوز
〃	۱۸	پایہ	پایۃ	〃	۵	العندق	الخندق	〃	〃	مجندع	مخدع
۸	۱۶	پرسیدند	پرسید	〃	۱۰	الاتہ	الاتیۃ	۲۳	۵	اشتنش	المنتش
〃	۲۳	نیت	غنیمت	۱۶	۱	باالشد	بالشد	〃	۹	ـ	مہ
۹	۴	مقتدیان	مقتدایان	〃	۶	ایہ	ایۃ	〃	۱۷	لہسم	اللہم
〃	۵	نمودندواز	نمودندوحسک ور	۱۷	۱۲	الحیتہ	البتۃ	۲۴	۵	ومن ابن	وفی اسد الغابۃ
		خوف	امردین نمودند	〃	۱۳	یتفقضنی	یبغضنی			عباش	عن ابن عیاش
〃	۲۰	حسکری	عسکری	۱۸	〃	یحتیمان	یختصمان	〃	۶	والعنر	والعسر
۱۰	۶	ریاض النفرہ	ریاض النضرۃ	〃	۲۱	الجنبیہ	الجنۃ	〃	۷	لما	لنا
〃	۲۳	کیارہ	کبار ر	۱۹	۱۴	باحدکمن	باحد کمن	〃	۱۰	الی	ربی
۱۱	۶	نکس	نکث	〃	〃	اوتفخت	اونفخت	〃	۱۱	طقا	ناطقا
〃	〃	لغات	بغات	〃	۶	خلیفنے	خلیفتی	〃	۱۲	سرن	سیرین
۱۲	۵	امنوالہسم	امنوالہم	〃	۱۸	اصحابہم	اصحاب ہشم	〃	۱۴	جسط	جسو
〃	۶	ربہم لاخوف	ربہم ولاخوف	۲۰	۷	دارای	دیہ آئی	〃	۱۶	منغیر	منغیرہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۷	فنااتہ	فنالتہ
〃	۸	رتو ذلک	رتو فی ذلک
〃	۲۳	ومنہ	وینیہ
〃	〃	وسلم وسلم	وسلم
۲۵	۱	نمن	ممن
〃	۴	فرودا	قرؤا
〃	۱۵	الصوامن	الصواعق
〃	۱۶	ار	امیر
〃	〃	استینا	استیناہ
〃	۲۲	فما	فیہا
۲۶	۵	مریخت	سیریخت
〃	۲۲	علی	علیا
〃	〃	کہ	کمہ
۲۷	۸	شابہ	نشاہ
〃	۲۲	اللہ	للہ
۲۸	۴	انگاہ	انگاہ
〃	۱۱	تردو	ترد
〃	۱۴	المجسم	المجسم
۲۹	۲۱	الدمتہ	الامتہ
〃	۲۳	الاکاذبا او مفترا	الاکاذیب او مفترا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۳	ثلاثیۃ	ثلثۃ
〃	۴	حیب	حبیب
۳۱	۱۶	بسیط	بسط
〃	۱۷	این را	این سر را
۳۲	۱۸	درد	درود
۳۳	۴	سلام آورد	اسلام آورد
〃	۱۲	آنسرو	ان سرور
۳۵	۲۰	بصیعۃ	بضعۃ
۳۶	۷	تضعۃ	بضعۃ
۳۸	۴	حسن	حسین
۳۹	۱۳	فضیۃ	من فضۃ
۴۰	۱۳	اجہا	احجہما
۴۱	۷	محل	نخل
۴۲	۲۰	الہم	اللہم
۴۴	۷	حمالہ	حملہ
۴۸	۱۱	المجنۃ	الجنۃ
۴۹	۱	التکلیل	التنکیل
〃	۳	موسی صاحب	موسی و صاحب
〃	۹	انگاہ	انگاہ
۵۰	۸	فلینصر	فلینصرہ
۵۱	۵	خبر	صبر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۳	۱	دین	درین
۵۴	۱۲	بخشند	بچشند
۵۶	۸	سخرب	سخریت
〃	۱۰	قطعع	فطفع
〃	۱۹	در شواہد النبوۃ آوردہ	در شواہد النبوۃ از زید بن ارقم آوردہ
۵۷	۱۳	معجب	متعجب
〃	۱۸	نفیش	تفتیش
۵۹	۷	باہم	یاہم
〃	۱۴	خاص	عاص
۶۲	۳	الابوک	ابوک
۶۴	۸	بعت	لعبت
〃	۱۰	یخجبب	یخطب
〃	۱۲	لدر	لا
〃	۱۷	الفتیان	الفتان
۶۶	۸	فانہا	نانہا
〃	۱۴	در	از
〃	۲۰	مغیت	معیشت
۶۷	۹	یبقدا	یبقیہا
۶۸	۷	پراشیان	پریشان
۶۹	۳	کذاب	کذب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۶	شمانامه	شماونامه
"	۲۱	منق	فسق
۷۳	۱۶	بجشه	بجیشه
۷۶	۲۲	خلاف	خلافت
۷۹	۱۹	شساله	مثاله
۸۰	۲۳	الامه	لامه
"	"	من مولاه	من مولاه وانه
			تزوجها بعد ابیه
			تزید مولی ابیه
۹۳	۲۲	مقتصم	معتصم
"	۲۳	ابل	اهل
۸۷	۱۴	آوردم	آورده
۸۹	۲۰	لاالبیک	لالبیک
۹۴	۵	ایزدی دی	ایزدی در حق دی
"	۱۶	چون محفل	چون اهل البیت محفل
۹۶	۹	فرموه	فرموده
۹۹	۱	ادنیه	ادینه
"	۴	ثانی	ثامے
۱۰۱	۲۰	یانیامد	یا زنیامد
۱۰۳	۸	ثقارت	ثقات
۱۰۴	۱۱	شماندازیم	نیندازیم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۶	۱۲	رماجله	راحله
۱۰۷	۱	الاول	الدول
"	۹	الهم	اللهم
۱۰۹	۱۵	الزبری	الزبیری
"	۱۶	المدایتی	المداینی
۱۱۱	۲۱	الاسام	الامام
۱۲۱	۱۶	ذوی المین	ذی المنن
"	۲۱	الصدق	الصدیق
"	۲۲	"	"
۱۲۲	۸	الله	لله
۱۲۴	۵	غیرهم	غیرهم
۱۲۵	۱۰	تلبسون	یلبسون
"	۱۹	الجنة لله	الجنة لله
۱۲۹	۲۲	برای نامی	برای اونامی
۱۳۰	۱۲	صیت	وصیت
۱۳۲	۶	میزمید	میسزند
۱۳۳	۱۸	فقال بین	فقال الله عدل
		بین	من اتی کبیر علی
			ذلک فقلت
			وکیف ذلک
			فقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۳	۲۲	اندین	الذین
۱۳۴	۱۸	وودر	درود
"	۲۰	وودوگوش	وتلمی دودگوش
"	"	برای حشرات	برای دفع حشرات
۱۳۶	۷	بسیام	بسیار
"	۱۳	نقدرر	نقدیر
۱۳۷	۵	زیتم	زنیم
۱۴۶	۲۰	حیاتش	حیا تش
"	۲۳	الخمس	لخمس
۱۴۸	۶	اهل غافر المغفرة	غافر اهل المغفرة
۱۵۰	۲۰	وابن	ابن
۱۵۶	۴	ولانه وجبه	ولا انه واجبه
۱۵۸	۱۵	بر	پسر
"	۲۳	عزبز	عزیر
۱۵۹	۱	عزیزه	عزیر
"	۲۱	چائیکه	جائیکه
۱۶۰	۲۳	بکه	اکه
۱۶۱	۷	مشاحمت	مشابهت
۱۶۴	۲	بستد	بسند
"	۱۸	بولایته	بولایة

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۵	۱۱	یقین	بقین
"	۱۹	غنیما	عنبا
۱۶۸	۲۱	سالبانتق	ساعت
۱۶۹	۱۱	ہانیکہ	ہائیکہ
"	۲۳	میکرد	میکنم
۱۷۰	۱۹	سنۃ ثلث	سنۃ مائتین وثلث
۱۷۱	۳	زوجای	زوجہ اسے
"	۱۱	زبان	زنان
"	۲۲	زہدہ	زہدو
۱۷۲	۲۰	غیرز	غیر از
۱۷۳	۳	لبرخس	مبرخس
"	۷	امایفعل ے ولا بکم ان الحکم	مایفعل ے ولا بکم ان الحکم
"	۱۸	مرا	امرا
۱۷۴	۱۷	سلوکسطریق	سلوک طریق
۱۷۶	۱۶	بجوسید	بیوسید
"	۲۱	رفتم وتختہ	رفتم آب وتختہ
۱۷۸	۵	معتدیہ	معتدبہ
"	۲۰	باہلیا	باہلہا
۱۷۹	۲۰	اکنو	اکنون
۱۸۲	۱۴	واصطفاکم	واصطفکم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۵	۹	پانیخانہ	بان خانہ
۱۸۸	۱۷	مورنین	سورنین
۱۹۰	۱۱	قضیبہ	قضیہ
۱۹۲	۱۵	نظر درطہر	نظر کند درطہر
۱۹۳	۱۱	طعام	اطعام
۱۹۳	۷	فلمساجلبتا	فلما وجلسنا
"	۱۱	امرتہ	امرأتہ
۱۹۴	۱	بانہ	بار
"	۳	انزارخت	آن درخت
۱۹۹	۱۴	بیت	تست
۲۰۰	۱۲	خیرا	چرا
"	۱۷	اللہ	للہ
۲۰۱	۱۰	برندآوزند	آوروندر
"	۱۶	بندی	ببندے
۲۰۲	۹	تال	مال
"	۳	عداوتی	عداوتے
۲۰۳	۱۲	نسیب	نسبت
۲۰۴	۵	عظیم	عظم
"	۱۰	دردر	در
"	۱۲	خودما	خودرا
۲۰۸	۲۱	پس	بس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰۹	۲۰	شرکشی	سرکشی
۲۱۰	۱۸	بلغا	باغنا
"	۱۹	فغمنا	فغمتا
۲۱۱	۱۴	سیحیٔ	سیجیٔ
۲۱۲	۱۶	خبز	جز
"	۲۲	انہ	آر
۲۱۳	۴	عسہا	عینہا
۲۱۴	۱۴	عطلم	عظم
۲۱۵	۲۲	محصقا	محققا
۲۱۸	۱۷	یحدہ	یحسدہ
۲۱۹	۷	فخز	فخبر
"	۱۱	مقدمتہ	مقدمہ
"	۲۰	جملہ	جملۃ
۲۲۰	۵	خیر	خبر
"	۱۹	انی	اسلے
۲۲۱	۲۱	بمشفر	بستقر
۲۲۵	۱۱	روزی	سوزے
۲۲۶	۲۳	فسموعوا	فسمعوا
۲۲۸	۷	علی ابیطالب	علی ابن ابیطالب
۲۳۱	۲	پایہ	بایہ
۲۳۲	۱	برائے	ابرسے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۳۲	۷	رضی اللہ تعالے	رضی اللہ تعالی	۲۴۶	۲۱	مزند	آمدند	۲۶۰	۲۲	تشغفد	تنفذ
″	۱۴	چوان	جوان	۲۴۷	۵	میگوئند	میگوئید	۲۶۱	۱	صیحبه	صحبه
۲۳۳	۱۲	الخطب	الخطیب	۲۴۸	۱۷	بقیه	لقبه	″	۳	تمهائة	ثمنائة
″	۱۴	نقعب	لقب	″	۱۹	الواسامه	ابواسامه	۲۶۲	۳	اندایار	ان دیار
۲۳۴	۹	اوراد	آورد	۲۴۹	۵	تسریت	تسربت	۲۶۳	۳	مراۃ	مرات
″	۱۷	واسر	واسم	″	۱۶	فجاز	فجار	″	۴	سلمی	اسلمی
۲۳۵	۲۲	وبوا	واوا	۲۵۰	۹	ارزانی	ارزانے	″	۶	مراس	راس
۲۳۷	۵	الرابعة	الرابعه	″	۱۱	فرمودند	فرمود	″	۱۰	پاسرور	با سرور
″	۹	راحعة	راحت	″	۲۰	اغلاعین	ان ملاعین	″	۱۲	ریب	زیب
″	۱۲	انهزام	انهدم	۲۵۱	۵	سوراخ	سوراخ	۲۶۵	۱	لطیفه	لطیفته
″	۱۳	رازل	ازل	″	۲۲	ونقل	نقل	″	۷	شده بودند	شده بود بدو
۲۴۰	۱۵	اسم	اسم	۲۵۲	۱۱	قرقنین	فرقتین	″	۱۷	شیح	شیخ
۲۴۲	۱	واعلام	وآن غلام	۲۵۳	۲	سته	سنته	″	۱۸	ابوبدین	ابومدین
″	۱۱	کرذذ	کردند	″	۷	لقب از	لقب او	″	۲۲	انسلاح	انسلاخ
″	۱۳	برداز	بردار	۲۵۴	۵	نسته	اشدة	۲۶۶	۲	درزهر	دردهر
۲۴۳	۱۸	معرفتة	لمعرفته	۲۵۷	۱۴	وخمسائة	وخمسمائة	۲۶۷	۱۵	غورث	غوث
۲۴۴	۱۳	ستته	سنته	۲۵۸	۱۰	وضع تقدم	وضع قدم به	۲۶۸	۲۰	مضافات	مصارف
″	۱۹	صن	سن				فقدم	۲۶۹	۱۹	ازاره	از اراه
۲۴۵	۲۱	افغانان	ایشان	۲۵۹	۱۳	سنے	جسنے	″	″	بیانا	لسانا
۲۴۶	۶	رہنولی	رہنمونی	۲۶۰	۱۰	پقین	یقین	۲۷۰	۱	راتیه	راتبه
″	۱۷	بسیار	سیار	″	″	ستون	ستون سنته	″	۱۷	یوالطن	بوالطن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۷۰	۲۱	نقاذ	نفاذ
۲۷۱	۹	نخاب	نقاب
〃	۲۲	ایم	ایه
۲۷۲	۲	بنجا	بیجا
۲۷۳	۱۸	ایشادم	الیستادم
〃	۱۹	درومش	ودهش
۲۷۴	۱	بوونید	بوونند
〃	۱۶	انجناب با	آن جناب را
۲۷۷	۱۶	وزمین	زمین
۲۷۸	۱۲	غائب	غایت
۲۷۹	۱۵	وایرا	وے را
۲۸۱	۲۱	الامام	وللامام
۲۸۲	۲۲	لمخص	ملخص
۲۸۴	۲	اتقیاہی	اتقیائے
〃	۳	السنیتہ	السنیہ
〃	۶	خرینہ	خزینہ
〃	۱۰	ویرشانی	ویراشانی
〃	۲۱	تاوبرآوردند	تا ویرا آوردند
۲۸۵	۱	ترسید	نرسید
〃	۶	ممنیر	نیز

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۵	۱۰	فراہت	فراغت
〃	〃	مشاقۃ	شاقہ
〃	۲۱	ثنائیۃ	ثنائہ
۲۸۸	۲۱	مرگونانند	مردمانند
۲۸۹	۱۹	باست	ماست
۲۹۱	۳	بزیارعہ	بزیارت
۲۹۲	۸	برآفت برسبت	برآفت برسبت
۲۹۳	۱	القدتقین	المدققین
۲۹۴	۳	زبودکان	ربودکان
〃	۱۳	کووے	کہ وے
۲۹۵	۲	میگوید	میگویند
〃	〃	نیتهورا	تیهورا
۲۹۸	۶	ذکرتاریخ فرشتہ	درتاریخ فرشتہ
〃	۱۱	رجال اغیب	رجال الغیب
〃	۱۲	الشمس	التمش
۳۰۱	۱۲	نجف	تحف
〃	۲۲	بشیخ	شیخ
۳۰۳	۴	نیر	نیز
〃	۱۱	بنت الجن	بیت الجن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۰۴	۱	نزد	نزد
۳۰۵	۴	نمار	نماز
〃	۵	سکایت	شکایت
〃	۷	سیر	میر
〃	۱۱	خاعت	خلعت
۳۰۶	۱۸	ہشتاد	درہشتاد
۳۰۷	۵	مناہل	مناہل
〃	۶	جابست	جاریست
〃	۲۳	پاسی	پاسے
۳۰۸	۱۸	کنزالرموز	کنزالرموز
۳۱۰	۱۸	کردہ	کرد
۳۱۱	۸	ہست	ہست
〃	۲۲	بابائے	باباے
۳۱۲	۲۰	فرزمد	فرزند
۳۱۸	۱۹	منتفر	منتصر
〃	۲۲	وافر	حاصر
۳۲۵	۲	بلغ	ملغ
۳۲۷	۳	قسول	قبول
〃	۱۰	رنب پور	رنت پور
〃	۱۷	دوست	درست
۳۲۸	۶	ورحمہ اللہ	رحمہ اللہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۱۲	سمورة	معموره
〃	۱۴	دریار	دیار
۳۳۴	۱۱	وباجود	وباوجود
۳۳۱	۱۳	بتبرک	یتبرک
۳۳۳	۱۸	والیه اثنی عشر	ایه اثنا عشر
۳۳۶	۲	رشارت	اشارت
۳۳۷	۱۱	ساوه	سالوره
۳۳۹	۲	تردد	نزود
〃	۳	دریش	درپیش
۳۴۲	۹	ببیکه	ببیبی که
۳۴۳	۱۴	رسالة	رساله
〃	۱۵	شرخی	شرحی
۳۴۵	۸	ینر	نیز
〃	۲۱	شائخ	مشائخ
〃	۲۲	رتبة	رتبه
〃	〃	بیر	پیر
۳۴۶	۱۳	ستے	سنی
〃	۲۲	همیت	همت
۳۴۷	۱	یابزید	بایزید
〃	۲	عجیبیه	عجیبه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴۸	۱۹	غول	غزل
〃	۲۰	بیسر	پسر
۳۵۰	۱	مراس	مدرس
۳۵۳	۲	تتیز	نیز
〃	۱۳	بهاکیری	بهاکیری
۳۵۴	۶	وعافین	العارفین
۳۵۶	۴	قاسع	تاسع
۳۵۷	۸	ابوالمعانی	ابوالمعالے
۳۵۹	۱۸	خودا	خود
۳۶۰	۱۳	جانگیر	جاگیر
۳۶۳	۱۲	شمش الدین	شمس الدین
۳۶۴	۲۱	بیران	بیرون
۳۶۷	۷	میبت	مهیب
〃	۲۳	آورد	آورده
۳۷۱	۷	امان	برامان
۳۷۲	۲۳	باتقالیم	باقالیم
۳۷۳	۶	قادی	قادسی
〃	۱۵	بریارت	بزیارت
۳۷۴	۴	بلا	ملا
۳۷۵	۱۱	پیریالان	بریامان
۳۸۰	۲۰	قوانان	توامان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۸۱	۱۶	اجزاد	اجداد
۳۸۲	۵	برادر	برآورد
۳۸۳	۱۱	اولاد	اولاً
۳۸۶	۶	سفابت	سفاہت
۳۸۷	۱۳	محمد غوث	محمد غوث
۳۸۸	۲۳	گریاسلا	گریا وسلا
۳۸۹	۶	بسان هیا	هماسحب
۳۹۰	۱۰	ماخوذ	ماخوذ
۳۹۴	۲	دیارتگاه	زیارتگاه
〃	۲	شیخ	شیخ
۳۹۵	۳	ستمانة	ستانیة
۳۹۷	۱۷	الغر	الغرر
۳۹۸	۲۳	والد	والدرر
۳۹۹	۳	للله	لله
〃	۱۲	لمحاورت	بمحاورت
〃	۲۰	العیداوس	العیدروس
〃	〃	منوه	منوره
۴۰۰	۷	چهل و بقصد	چهل وسه بقصد
۴۰۳	۱۹	ابرهیم	ابرهیم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۱۰	۲۲	سے	سیکے	۴۱۳	۱۳	امکان	مکان	۴۱۷	۱۳	نیارند	بیارند
״	״	جبر	خبر	۴۱۶	۲	نقیہ	فقیراً	״	۱۴	حتمت	حشمت
۴۱۱	۱۳	کاللتہ	کلکتہ			یا		۴۱۹	۳	مودہ شد	نمودہ شد
۴۱۳	۵	پنجیہ	نیمچہ	״	۱۴	بمعانی	بمعانے				

تمت

اشتہار

حق تصنیف این کتاب نایاب محفوظ ست کسے بدون اجازت من یا وارثانم قصد طبعش نفرماید واز نقصان وجرم عدول حکمی سرکار احتراز نماید و هرقدر نسخ مذکوره مطلوب بود از کمترین منمقام قصبه بوهار ضلع بردوان طلب کند و هر کتابیکه بر خاتمه او مهر موافق ثبت نباشد مال مسروق تصور نماید و قطعاً از خرید اینش احتراز واجتناب کند

المشتہر
عاجز کمترین سید صدر الدین احمد البوہاری البردوانی

بنگاله بود از پنڈوه کرده فاصله دارد بالجمله در اطراف و اکناف پنڈوه و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیوع یافته و انجناب را در بعضی مقامات با هندوان اتفاق جهاد نیز افتاد چنانچه در دیوتلاو
ملاوه و دیگره چون از توجه انجناب اسلام در انجا شیوع یافت پرگنه بائیس هزاری بدست او انحال
بیاد وقف شده و متولی برانگذاشته باز در کسوت فقرا راه سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیفتاد و انجناب
ساحل رشد و چنانست که از انجناب عقب نمانده والله اعلم بحقیقة الحال اما کرامات و خوارق عادات
از انجناب این بومها بسیار جاریست بخلاف تبرکه در اطراف بیابانات پندوه بکثرت بود حالا هم هست مگر بسبب
ابادانی اندک کم شده است گاهی در احاطه انجناب کسی را نگشته دیگر آنکه اکثر حاجتمندان باستانه چله خانه
بسر برند و حوائج حاجت میشود حق سبحانه تعالی دعای اکثری را اجابت میفرماید موافق این اوراق وقتی بناحق
محبوس شده چنانچه حال حبس در ذکر کرامات سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذارش
نموده ام دران وقت سه بار انجناب بخواب دیدم اول روزیکه حکم بنام من صادر خواهد شد همون شب انجناب را
دیدم که بنظر غضب بر من می بینند روز دیگر حکم قید مدت ده سال و ده هزار روپیه جرمانه صادر شد دوم روز بعد نماز
بودم دیدم که انجناب بر گلیمی سیاه نشسته اند من رفته پای او را گرفتم انجناب پای خود را کشیدند باز دیگر
گرفتم باز کشیدند گفتم هرچه بکنید من شما را نگذارم پای شما دست من است بار هر چند خواستند
که باز دستم که نتوانستند آخر انجناب نیز راضی شدند و قرار گرفتند و پای انجناب بدست من
بود که از خواب در آمدم نهایت ایزدی شدم بار سوم بخواب دیدم که انجناب بر پشته بالا بیکه متصل مکان
فقیر است زیر درختی ایستاده اند نهایت خوب رو و خوش خلق و ذی مروت و کم سخن معلوم میشود مرا نزد خود
طلب کردند چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود بعد از ان دست مبارک
برآورده یکبار دو بار انگشت نمود دیگر چیزی نفرمود چون بیدار شدم با خود گفتم این خواب بس مبارک
ست اگر تعبیرش چه باشد آیا چه معنی دارد بعد ده سال رهائی یابیم یا ده سال سه ماه یا دو
هفته یا دو سه روز رهائی یابیم دو کس رهائی یابیم آخر همین شد که سه کس رهائی یافتیم که ترکن تین
جماعت بودیم از هائی کورٹ رها شدیم الحمد لله علی ذلک همچنین چند بار در امورات دیگر نیز اتفاق افتاده
که شرح هر یک از ان طولی دارد نوع دیگر انیست که هر روز در آستانه بارے انجناب چراغ افروخته میشود
ان چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد مگر وقتیکه کدام حادثه بخانه متولی رو میدهد

ان چراغ تمام شب تا روز هر قدر که خدا خواهد افروخته میماند خدام آستانه میدانند که بلای یا حادثه بخانه متولی
یا برین جایداد وقف آمده است و حال آنکه خانه متولی از آستانه منوره صد گروه فاصله دارد و مسافت
ده منزل بعید است مگر افروختن چراغ دو خاصیت دارد اگر در وقت و حالت خوب خدا نکند که افروخته
نشود اگر برافروزد بر است و حادثه میشود و اگر در حالت صعوبت بیفروزد آنهم مبدل بخوشی میگردد و خلاصه از
تبدیل حالت متوسط خبر میدهد چنانچه روزیکه محبوس شدم تا نصف روز افروخته ماند و روزیکه رهائی یافتم
تا پاسی از روز افروخته ماند این امر جاریست و بارها بوقوع آمده که مارا درین امر شکی و ریبی نمانده و تنور یک
بمعیت شیخ خود شیخ شهاب الدین بر سر خود کرده رفته بودند آن تنور در بنده بوده است میگویند که سابق
عادت چنان بود که در شب جمعه کلیچه بی آتش دران تنور پخته میشد تا آنکه در حالت جنابت یکی از خدام در
انجا رسید از آن روز موقوف شد[2] والله اعلم۔

امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین ست علوی بود اصل از کز یوست
که دهی است از نواحی غور در اعراس از مرات الاسرار نقل نموده که نام وی صدر الدین بن احمد بن نجم الدین
الغوری ثم الهروی المعروف بسید حسینی ست وفات او ششم شوال سنه هفتصد و هیجده یا شانزده
بوده و بیرون قبه عبد الله بن جعفر طیار بخراسان مدفون است و سید اشرف جهانگیر میگوید که من از بعض
اهل ملتان شنیده ام که خواجه بهاء الدین زکریا دختر خود را بنکاح او داده بود و صاحب سیر العارفین
گفته که سید صدر الدین از اول بملتان همراه پدر خود برسم تجارت آمد و با شیخ بهاء الدین زکریا صحبت
داشت و چونکه در دماغ او بوی علوم ظاهر بود لهذا از بهاء الدین اخذ طریقت ننمود بعد چون پدرش
وفات یافت اموال خود را بر فقرا تقسیم نمود و بر قدم تجرید آمده باز بملتان معاودت فرمود و مرید شیخ شد
و تا سی سال ملازمت او اختیار کرده بمرتبه کمال رسید و کتاب کنز الرموز را تصنیف نموده پیش
شیخ نمود شیخ بملاحظه آن بران تحسین ها فرمود و وی عارف علی الاطلاق و وارث مقامات حکیم بالاستحقاق
بود و مردم بروز شنبه برای زیارت او مجتمع میشوند انتهی و فی النفحات وی عالم بوده ست بعلوم ظاهری و باطنی و از کتاب
وی کنز الرموز چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا ست بی واسطه و مشهور میان مردم
نیز چنین است اما در بعض کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح و وی مرید پدر خود
شیخ صدر الدین و وی مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی اقدس الله تعالی ارواحهم و [illegible]

بسیار است بعضی منظوم چون کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و بعضی منثور چون کتاب نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم
و مراد از دیوان اشعار است خطاب به امیر حسینی سوالات منظومه که شیخ محمود شبستری از آن جواب گفته است و بنای کتاب گلشن
راز بر آن است نیز از آن وی است گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی به شکار بیرون رفته
بود آهوی پیش رسیده است تا تیرے بوی افگند آهو بوی نگریست و گفت حسینی تیر بر ما میزنی
خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی آفریده است نه از برای این و غایب شد آتش طلب
از نهاد وی شعله بر آورد از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعت جوالقیان همراه بمولتان رفت شیخ رکن الدین
آن جماعت را ضیافت کرد و چون شب شد حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که گفت
فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین بایشان گفت
که در میان شما سید کیست اشاره بامیر حسینی کردند وی را از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا
بمقامات عالیه رسید پس اجازت مراجعت بخراسان داد بهرات آمد همه اهل هرات مرید و معتقد وی
شدند در سادس عشر شوال سنه ثمان عشر و سبعمائة از دنیا برفت و قبر وی در صفحه هرات است
بیرون آنجا مزار عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنهم و فی اعلام الاخیار الشیخ الفاضل الربانی والمرشد الکامل
الصمدانی امیر حسینی کان عالما فاضلا جمع بین علمی الشریعة والحقیقة و بلغ عند شیخه رکن الدین رتبة الکمال و
نال من الکرامات والکمالات ثم رحل الی هراة دار الملک خراسان و جلس لارشاد الطالبین و کان
اهل هرات معتقدین له۔

نظامی گنجوی قدس سره در نسب علوی بود چنانکه خود میگوید۔

ترا ان بهای پیک علوی نژاد — که گرد جهان بر نگردد چو باد

در نفحات الانس آورده که خلاصه آنش اینست که وی را از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره
تمام بوده است اما از همه دست باز داشته بوده است و روی در حضرت حق سبحانه تعالی آورده و عمر گرانمایه
را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا گذرانیده است و هرگز چون سایر شعرا از غلبه
حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار وی تبرک میجستند و مثنویهای
پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها باستدعای سلاطین روزگار
واقع شده که آینده وارسی آنرا که نام ایشان بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا

نموده اند واکثر انها بحسب صورت افسانه است اما از روی حقیقت کشف حقایق در بیان معارف را بهانه است تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتاب های وی است سنه اثنتین وتسعین وخمسمائه بوده است وعمروی درانوقت از شصت گذشته در مرآة الخیال اورده که بیان فضایل وکمالات او که تا دور قیامت بر زبانها جاریست درین اوراق گنجایی ندارد گویند که شیخ در اخر عمر منزوی گردیده بود وبا مردم اختلاط کم نمود چنانچه دران باب میگوید

گل رعنا درون غنچه حزین ... همچو من گشته اعتکاف نشین

اتابک قزل ارسلان را آرزوی صحبت شیخ پیدا شد خواست که بحضور طلب نماید ارکان دولت گفتند وی منزویست بسلاطین وحکام صحبت ندارد اتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد شیخ بنور ولایت باراده وی مطلع گردید از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت اتابک دید که تختی مکلل بجواهر نهاده اند وشیخ مثل پادشاهان بروی نشسته وهزاران چاکر با کمر باے مرصع وحاجبان وندیمان برپاے ایستاده چون نظر اتابک بران عظمت وشوکت افتاد محو شد وخواست که از روی تواضع قدم او را ببوسد درین حال شیخ از عالم غیب بشهادت امد اتابک دید پیری ضعیف بر پاره نمدے بر در غاری نشسته ومصحفے وقلم ودوات ومصلا وعصایی پیش نهاده اتابک دست شیخ را بوسه داد واعتقاد تمام بهم رسانید شیخ همتے بدو حواله کرد از ان باز پیوسته بدین شیخ میرفت وصحبت میداشت گویند که چون شیخ قصه خسرو وشیرین بالتماس قزل ارسلان نظم کرد سلطان چهارده قریه بدروع نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر انچه در اخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم میشود که فقط قریه حمدونیان که جاے ابادان چندان نبود باو ارزانی داشت چنانچه میگوید ؎ ده حمدونیان را خاص من کرده + ملک تو لیکن نباشد طول وعرضش نیم فرسنگ + واین نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید ؎

چنان رفتم که سوی کعبه حاج ... چنان باز امدم کاحمد ز معراج

انتهی در جاے احوال علم وفضل خود میگوید

که دیدست بر هیچ رنگین گلے ... ز من عالے اوازه تر بلبلے
پذیرفته از هر شگفتے روشنے ... جداگانه در هر فنے یکفنے

ودر جاے دیگر براے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانے و نوزادگے — زدم لاف پیری وافتادگے
کنون کے بغم شادمانی کنم — بہ پیرانہ سر دین جوانی کنم
چلہ چون چہل گشت وخلوت ہزار — بہ بزم آمدان دو. باشد ز کار

ودر جاے دیگر بمخاطبہ حضرت رب العزت میگوید۔

جو اول شب آہنگ خواب آورم — بہ تسبیح نامت شتاب آورم
چو در نیم شب سر برارم زخواب — ترا خوانم ودرزیم از دیدہ آب
اگر روز وشب ہست وگر بامداد — تو بر یادی از ہرچہ دارم بیاد

وصاحب معارج النبوۃ اورا قدوۃ المتکلمین گفتہ ودی رحمہ اللہ تعالی خود گفتہ۔

چو بر ہستے تو من ہست راے — بسی حجت انگیختم دلکشاے

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باثبات وحدانیت او تعالی تصنیف نمودہ وتصدیق قول صاحب معارج میشود واللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معدود ہست درمیان صوفیہ کرام وبصحبت شیخ صدر الدین علی یمنے وشیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ وخواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند وتحصیل علم در تبریز نمودہ بودند ومولانا ظہیر الدین خادتے نیز با وی محبت میداشت ذکر او در نفحات طویل ست توفے سنہ سبع وثلثین وثمانمائۃ وقبر وے در خرجرد جام است رحمہ اللہ تعالے۔

سید امیر کلال بن حمزہ قدس سرہ در خزینۃ الاصفیا آوردہ کہ وی در علم شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت از اولیاے عہد گوے سبقت بردہ وتاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جمادی الاول سنۃ اثنین وسبعین وسبعمائۃ است انتہے مگر در رشحات در ذکر امیر کلال وفرزندان وے اصلا کدامی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر در ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد واللہ اعلم ودر نفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است یعنے بابای سماسی ودر خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت وتعلم آداب سلوک طریقت وتلقین ذکر از ایشان است ودر رشحات ایشان اکمل وافضل ہمہ خلفا واصحاب خواجہ محمد

نموده اند واکثر انها بحسب صورت افسانه است واز روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را
بهانه است تاریخ اتمام سکندرنامه که اخرین کتاب های وی ست سنه اثنتین و تسعین و خمسمائه
بوده ست و عمر وی در انوقت از شصت گذشته در مرآة الخیال اورده که بیان فضایل و کمالات
او که تا دور قیامت بر زبانها جاریست درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در اخر عمر منزوی گردیده
بود و با مردم اختلاط کم نمود چنانچه دران باب میگوید

گل رعنا درون غنچه حسن من	همچو من گشته اعتکاف نشین

اتابک قزل ارسلان را ارزوی صحبت شیخ پیدا شد خواست که بحضور طلب نماید ارکان دولت
گفتند وی منزویست بسلاطین و حکام صحبت ندارد اتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
شیخ بنور ولایت بر اراده وی مطلع گردیده از عالم غیب شمهٔ بر دیده اش جلوه گر ساخت اتابک
دید که تختی مکلل بجواهر نهاده اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر با کمرهای
مرصع و حاجبان و ندیمان بر پای ایستاده چون نظر اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مدهوش شد و
خواست که از روی تواضع قدم او را ببوسد درین حال شیخ از عالم غیب بشهادت امد اتابک دید
پیری ضعیف بر پاره نمدی بر در غاری نشسته و مصحف و قلم و دواتی و مصلا و عصای پیش نهاده
اتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ مهمی بدو حواله کرد و ازان باز پیوسته بدیدن
شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصه خسرو و شیرین بالتماس قزل ارسلان نظم
کرد سلطان چهارده قریه مزروع نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر انچه در اخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم
میشود که فقط قریه حمدونیان که جای اباد ان چندان نبود باو ارزانی داشت چنانچه میگوید ده حمدونیان را
خاص من کرده ملکی توله نباشد طول و عرضش نیم فرسنگ واین نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات
قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید

چنان شتم که سوی کعبه حجاج	چنان بازامدم کاحمد ز معراج

انتهی در جای احوال علم و فضل خود میگوید

که دیدست بر بیخ رنگین گلی	ز من عالی اوازه تر بلبلی
پذیرفته از هر فنی روشنی	جداگانه در هر فنی یکفنی

ودر جاے دیگر برائے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانے و نوزا و گے		زدم لاف پیری وافتادگے
کنون سے بغم شادمانی کنم		بہ پیرانہ سر دن جوانی کنم
چاچون چہل گشت و خلوت ہزار		بہ بزم آمدان دو۔ باشدز کار

ودر جاے دیگر بخاطبہ حضرت رب العزت میگوید۔

چو اول شب انبک خواب اورم		بہ تسبیح تا ست شتاب اورم
چو در نیم شب سر برارم زخواب		ترا نخوانم وریزم از دیدہ آب
اگر روز و شب ہست وگر بامداد		تو بر یادی از ہر چہ دارم بیاد

وصاحب معارج النبوۃ اورا قدوۃ المتکلمین گفتہ ووی رحمہ اللہ تعالی خود گفتہ۔

چو برہستے تو من ست راسے		بسی حجت انگیختم دلکشاسے

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باثبات وحدانیت او تعالی تصنیف نمودہ وتصدیق قول صاحب معارج میشود واللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معدود ہست درمیان صوفیہ کرام وبصحبت شیخ صدر الدین علے یمنے وشیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ وخواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند وتحصیل علم در تبریز نمودہ بودند ومولانا ظہیر الدین خلوتے نیز با و محبت میداشت ذکر او در نفحات طویل ست لوشتہ سنہ سبع وثلثین وثمانمائۃ وقبروے در خرجرد جام است رحمہ اللہ تعالے۔

سید امیر کلال بن حمزہ قدس سرہ در خزینۃ الاصفیا اوردہ کہ وی در علم شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت از اولیاے عہد گوے سبقت بردہ وتاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جمادی الاول سنۃ اثنین وسبعین وسبعمائۃ است نہتے مگر در رشحات در ذکر امیر کلال وفرزندان وے اصلا کدامی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر در ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد واللہ اعلم ودر نفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است از سینے باباے سماسے وخدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت وتعلم اداب سلوک طریقت وتلقین ذکر از ایشان است ودر رشحات ایشان اکمل وافضل ہمہ خلفا واصحاب خواجہ محمد

بوده اند و شرف سیادت داشته اند و مولد و مدفن ایشان سوخارست وان قریه بست از قرای بخارا بر دو فرسنگے شہر و ایشان بداش گری اشتغال میداشته اند و بزبان بخارا داش گر کلال را گویند و در مقامات ایشان مذکور است که والدهٔ شریفهٔ ایشان فرموده اند که تا امیر کلال را در بوست داشتم هرگاه که در لقمهٔ شبهه افتادے مرا در وشکم عظیم گرفتی چون این معنی مکرر شد دانستم که بسبب وجود این طفل است دیگر در لقمه احتیاط کردم و بوے امیدوار شدم و ستغی اعلام الاخبار الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل الصمدانی السید امیر کلال قدس سره کان من اعزة اصحاب خواجه محمد بابا سماسے واکمل خلفایه و کان مشرفا بشرف السیادت اخذ السلقین عن خواجه محمد عن علی الرامیتنے عن محمود انجیر الفغنوے عن عارف الریوگرے عن عبد الخالق الغجدوانی عن یوسف الهمدانی عن ابے علی الفارمدی عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی الحسن الخرقانی عن ابے یزید البسطامی عن الامام جعفر الصادق الی اخر النسبة واخذ عنه الذکر و اداب الطریقة والنسبة سلطان الطریقة النقشبندیه خواجه بهاء الدین نقشبند البخاری میگوید مولف که مخفے نماند که ولادت ابوالحسن خرقانے بعد از وفات بایزید بسطامے بمدتے و همچنین ولادت ابویزید بسطامی بعد از وفات امام جعفر صادق بمدتے واقع شد بظاهر ملاقات اتفاق نیفتاده حضرات صوفیه میگویند که تربیت ایشان بحسب روحانیت بوده و ایشان اویسی بوده اند والله اعلم بحقیقة الحال ـ

امیر برهان الدین بن سید امیر کلال قدس سره در رشحات اورده که وی فرزند نخستین حضرت امیر سید کلال بوده اند و بارها امیر فرموده اند که این فرزند برهان من است و امیر برهان از جملهٔ اصحاب خواجه بهاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را حواله بحضرت خواجه کرده بوده اند امیر برهان صاحب سکر و جذبه قوے بوده است و طریق وی انزوا و انقطاع از خلق مے بوده و هرگز با کسے انس و ارام نمیگرفته و هیچکس را بر اطوار و احوال وی اطلاع نبوده و در قوت باطن بمرتبه بوده که احوال باطنے بعضے از اصحاب حضرت خواجه غارت میکرده و ویرا عریان مے ساخته

امیر حمزه بن امیر سید کلال قدس سره فرزند دوم امیر کلال است و امیر وے را بنام والد خود سید حمزه نام کرده اند و هرگز وی را بنام نمے خوانده اند همیشه پدر میگفته اند و از وے کرامات و خوارق عادات بسیار ظاهر شده است که بعضی از ان در مقامات امیر کلال که نبیرهٔ امیر حمزه تالیف کرده اند مذکور است و حرفهٔ امیر حمزه صیادی میبوده و از ان ممر وجه معاش حاصل میکرده خدمت امیر حمزه بعد وفات حضرت امیر کلال قائمقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق ارشاد ارشاد فرموده و وفات وی در غرهٔ شوال سنهٔ ثمان و ثمانین
و ثمانمایة و مولانا حسام الدین شاشی بخاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی و امیر
خورد و امیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفاء او بند رحمهم الله تعالی۔

امیر شاه بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در رشحات آورده که وی فرزند سیوم امیر کلال
بوده است و طریق وی در کسب معاش آن بوده که از صحرا نمک می آورده و میفروخته و از ان ممر معاش
میگذرانیده و از دنیا بقدر کفاف تصرف میکرده میفرموده که هر گرفتن را جواب گفتن در عقب است و
همیشه بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت مهمات مردم سعی و اهتمام داشته و از
تعهد خاطرها و نگاه داشت دلها دقیقه فرو نمیگذاشته و امیر کلال تربیت وی را حواله بشیخ یادگار کرده بوده
اند که یکی از خلفاء امیر است۔

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در رشحات آورده که وی فرزند چهارم خدمت
امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بشغل احتساب قیام مینموده و امر معروف
و نهی منکر میکرده و بغایت غیور بوده میفرموده که اکابر گفته اند چون گاو را وقت سر بریدن آید بر خرمن این طایفه
گذارند و چون نردبان را وقت سوختن رسد بر دیوار اینطایفه نهند و هر کرا خواهند که براندازند با اینطایفه
در اندازند خدمت امیر کلال تربیت وی را حواله بشیخ جمال الدین دهستانی کرده بودند که از خلفاء خدمت
امیر است و وفات امیر عمر در شهور سنهٔ ثلث و ثمانمایة بوده است۔

سید احمد یسوی معروف بسید آتا قدس سره در رشحات آورده که وی خلیفهٔ دویم زنگی آتا است در اوایل
حال در یکی از مدارس بخارا بتحصیل علم مشغول بود که ناگاه وی را داعیهٔ سلوک این راه و ارادت طریق از
خاطر سر برزده علی الصباح خانه بار اتباراج داده از مدرسه روی بصحرا نهاده جانب ترکستان رفته و بصحبت
زنگی آتا افتاده و چون زنگی آتا گفته که شما طالب پیر سرگردان هستید غیر از من در همه جهان امروز کسی
نیست که شما را تربیت کند در محل سید آتا بخاطر گذرانیده که من سید و عالم باشم کے تابع این سیاه گاوچران
میشوم بعد از ان بتصرف زنگی آتا در حلقهٔ اطاعت او در آمده بصحبت وی پیوست چون وی امر خود با مشقت
ریاضت شاقه هیچ گشودی ندید نزد زوجهٔ وی عنبر آتا رفته در خواست شفاعت نمود. عنبر آتا قبول نمود
و برطبق وعده چون سفارش نمود که سید احمد مردی فقیر و سید و عالم است بر وی رحم کنید زنگی آتا تبسم نموده گفت

که سیادت وعلم وی سند راه وی شده روز اول که از دیدن او باخود نشان دادم بدل گفت که من سید
و عالم باشم که تابع این سیاه گاو چران باشم اما با سخا طرتو از سر جرم او درگذشتم بعد از ان مشغول
عواطف زنگی ها گشته انچه مقصود وی بود بروی منکشف گشته وابواب مواهب مفتوح شده و باندک
فرصتے بدرجه ارشاد و کمال رسیده و بسے ناقصان را بدرجه کمال رسانید و با حضرت عزیزان معاصر بوده
و بادی مفاوضات واقع شده وصاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در رشحات مذکور ست والله اعلم
داتا در زبان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزنوے قدس سره در اخبار الاخیار اورده که وی خلیفه شیخ
شهاب الدین سهروردے است مقتدا و شیخ الاسلام دهلی بود در زمان سلطان شمس الدین او را
میر دهلی میگفتند وفات وی سنة اثنین وثلثین وستمایة در زمان طفلے منظور نظر شیخ
محمد اجل شیرازے که از اولیاے وقت بوده گشته ونعمت و فواید یافته صاحب کشف وکرامت بود
کذا فے کتاب المذکور رحمه الله تعالے ۔

سید جلال الدین بخاری قدس سره در خزینه اورده که وے از سادات صحیح النسب بخارا
بود در هندوستان تخصص که از سادات بخارا است سلسله اباے کرام وے بوے می پیوند و تاریخ
ولادت او بقول صحیح سنة خمس وتسعین وخمسمایة ووفات وی سنة تسعین وستمایة واز
مظهر جلالی نقل میکند که چون وی بمدینه منوره رفت سادات مدینه انکار سیادت او نموده از وے
سند صحیح طلبیدند اخر قرار بران یافت که از روضه سید کاینات صلعم استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدے از قبر شریف اواز امد که علیک السلام یا ولدے
و قرة عینے وسراج کل امتی انت منی وعن اہل بیتے باستماع این صدا اهالے مدینه معترف سیادت
او گشته بتعظیم وتوقیر او پرداختند از انجا بمکه معظمه امده باداے مناسک حج قیام نمود وبعد از ان بسیر
ربع مسکون پرداخت بسے خلایق را هدایت نمود انتهی در تاریخ فرشته اورده که سید صحیح النسب است
نسبت او بامام علی الهادی چنین میرسد که سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمود بن عبد الله بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی الهادی گویند از بخارا بملتان امده بخانقاه شیخ
فرید الدین گنج شکر فرود امده از بهاء الدین زکریا خرقه خلافت یافته بسکونت بلده اچه مامور شده و فرد ی

در انجاست انتهی و در اخبار الاخیار آورده که او را سید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهاء الدین است
وی جد سید جلال که ملقب بمخدوم جهانیان است ازنجا راه بکر تشریف آورد و دران شهر بیت اقامت
کرد بسید بدر الدین بکرے که از اکابر و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند که در خواب از جانب حضرت
رسالت صلے الله علیه وسلم مبشر شده بتزویج صبیهٔ سید بدر الدین و سید بدر الدین نیز باین دولت
بشارت یافت جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست و ازانجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب
اچه تشریف آوردند و سید جلال الدین را اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
او مفتوح شد قبر او هم در اچه است رحمه الله تعالی مخفی نماند که صاحب خزینه جد اعلاے او را که جعفر
بن امام علی نقی است ابن امام محمد تقی گفته غلط نموده چرا که امام محمد تقی را پسرے جعفر نام نبوده انچه
در تاریخ فرشته بود صحیح دانسته نقل نموده شد و انچه او گفته که در هندوستان هر کس که از سادات
بخارا است از نسل وی است خدا داند که این حصر او را از کجا معلوم شد بالجمله سید جلال الدین بخاری
صاحب علم و تقوے و کشف و کرامت بود اهالی دیار هندوستان کمال اعتقاد بوے داشتند و ازوی امورے که
موجب اعتراض از جانب شریعت باشد صدور ان ازوی منقول نشده والله اعلم بحقیقة الحال۔

سید جلال الدین حسین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب بمخدوم
جهانیان در آئین اکبرے نام پدر وے سید محمود نوشته و در تاریخ فرشته سید احمد کبیر گفته شاید هر دو
نام داشته باشد والله اعلم در آئین اکبرے آورده که وی مرید پدر خود است و از شیخ رکن الدین
ابو الفتح سهروردی خلافت یافت گویند جهان نوردے پیش گرفت امام یافعی و بسیارے را دریافت
و در دهلی شیخ نصیر الدین چراغ دهلی را دید و در خانواده چشت خلیفه او گشت در اخبار الاخیار آورده
که وے جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح است
و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی
که از ملفوظات او است از وے بسیار نقل میکند در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود
شیخ صدر الدین بخارے پوشیده و کلاه ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد الله المطرے در حرم شریف نبوے علیه السلام والتحیة پوشیده و مدت دو سال
در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نموده اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و مخدوم جہانیان را قدس سرہ با حضرت علیہ قادریہ کمال محبت است در خزانہ جلالی میگوید
کہ شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رآنی ولمن رای من رآنی ولمن رای من رای من رآنی
و وی طلب است و صادق است درین قول مرا امید داری بسیار است کہ بموجب این کلام حق تعالیٰ
مرا رحمت کند چہ از ان سلسلہ را کہ بیک واسطہ بشیخ شہاب الدین سہروردی میرسد غیر از سلسلہ
شیخ بہاء الدین زکریا ذکر میکند و میگوید من فلان را دیدہ ام و وے شیخ شہاب الدین سہروردی را
و شیخ شہاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتہی الی ہنا من اخبار الاخیار مختصراً و در تاریخ
فرشتہ آوردہ کہ سید احمد کبیر کہ سجادہ نشین پدر خود بود از وے دو فرزند سعادت مند بوجود آمدند یکے
مخدوم جہانیان سید جلال الدین بخاری دوم صدر الدین راجو قتال ست سید احمد کبیر سید جلال الدین
حسین بخاری برا در ہفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی کہ از مریدان شیخ بہاء الدین زکریا بود بردہ بدست
بوس او مشرف ساخت پس شیخ جمال خجندی طبق خرما حاضر ساخت و باہل مجلس قسمت نمود سید
جلال الدین حسین بخاری خرما را با خستہ خورد شیخ جمال خجندی متفطن گشتہ پرسید کہ خرما را چرا با خستہ
خوردی گفت خرمائیکہ از دست شما برسد خستہ ان نتوان انداخت شیخ گفت توان پسرے کہ خاندان
خود تا قیامت منور دارے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متبحر بود و در علوم عقلی و نقلی مشقت
بسیار کشیدہ بود و مقید ان نبود کہ مرید یک کس بجائے دیگر رجوع نماید و میگفت کہ جمیع فضلا و مشائخ
مرا باید دید و از ہر کدام نصیبی و فیضی باید ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقہ خلافت یافت دیگر از شیخ
رکن الدین ابو الفتح و نقل است کہ سالہا او را خدمت کردہ بجانب مکہ و مدینہ و مصر و شام و بیت المقدس
و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر نمود و چندین حج کرد و از انجملہ شش حج اکبر نمود و در
مدینہ رسول اللہ سلطان العلما استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی الشافعی الیمنی
را ملاقات کردہ مدت دو سال در انمکان شریف بملازمت انجناب بودہ نسخہ عوارف وغیرہ پیش
او گذرانید عفیف الدین خرقہ از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیدہ و وی از شیخ
الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی یافتہ و ہمچنین در اثنائے سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن
محمود الحسینی سمرقندی رسیدہ از و نیز خرقہ فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراہیم نساجی
و وے از شیخ نظام الدین ابو العطا بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخاری در اثنائے

سیر و سلوک سیصد و چند اہل کمال را دریافته از ہمه فیض کلی نصیبش گشت و مخدوم جهانیان سید
جلال الدین حسین بخاری کسی را بمریدی نمیگرفت و میگفت که اینکار همچو کار انبیا نگردد اند بلے
ہرگاه کسے بقصد ارادت بخدمت او آمدی سید گفتی من از انها نیستم که شخصے را مرید کنم ما عقد اخوت
میکنم بمقتضاے حدیث نبوی به برادرے میگیرم و در اخبار الاخیار آورده که او در عهد سلطان محمد تغلق
بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت
و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و در عهد سلطان فیروز کرات از اُچه
در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجا آورد انتهی ذکر او در اخبار الاخیار
و تاریخ فرشته و خزینة الاصفیا طول و طویل است ما اختصار را کار فرمودیم بالجمله آنجناب عالم و متقی
و صاحب کشف و کرامت بوده بسیارے از کرامات او در تاریخ فرشته مذکور است و آنجناب را
مخدوم جهانیان جهان گشت میگویند در بنگاله نیز جابجا میگویند که استانه مخدوم جهانیان است
و در آنجا بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چیزے یافته نمیشود چنانچه در نیموضع بهار که مسکن مولف
اینکتاب است جانب غربی مکان فقیر محله نجاران است در آنجا نیز میگویند استانه مخدوم است
و در چوگهریه که قریه است بفاصله سه میل از بهار نیز استانه ست معروف باستانه مخدوم صاحب
ولادت او شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات او روز عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة
و مدت عمر او هفتاد و هشت سال و قبر او در اُچه ولایت ملتان است رحمه الله تعالے۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری قدس سره جامع بود در میان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت در ولایت رتبه عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم بسید ناصر الدین
مشتهر شده کو بند اولاد وے از ذکور و اناث یکصد بودند و از انمیان آنانکه عمر دراز یافتند بست و یک
پسر و دو دختر بودند و خلقے کثیر بحلقه ارادت او در آمدند و اخذ نسبت از پدر خود نموده و خلیفه وی بوده وفات
او در سنه هشتصد و چهل و هفت ست رحمه الله تعالی خزینه از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود النجاری الاُچے قدس سره از اولاد مخدوم جهانیان ست نسب او بانیطریق
بدو میرسد که عثمان بن محمود بن بهاء الدین بن حامد بن محمد بن رکن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جهانیان قدس سره وے از اُچ بلاهور آمد و خلق کثیر معتقد او شدند.

و قبولی عظیم یافت، و علماے عهد نیز اطاعت او نمودند و شیخ و شریف کوه معتقد و مرید او گشتند او و آبای او طریقه سهروردیه میداشتند و وفات وی بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال نهصد و دوازده در زمان حکومت سلطان سکندر لودی و قبر وی اندرون قلعه لاهور در ته خانه ست رحمه الله تعالی خزینه۔

سید صدر الدین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب براجو قتال بخاری برادر حقیقی مخدوم جهانیان است در اخبار الاخیار آورده که وی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر خود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتے و در اخبار الاخیار آورده که بعد از برادر خود مخدوم جهانیان بر سجاده خلافت نشست مخدوم جهانیان بارها بر زبان مبارک میراند که حق سبحانه تعالی مرا بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود و پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی و بیشتر مردم بسلسله ارادت مخدوم بواسطه او است و بعضی بوساطت ولد او شیخ ناصر الدین محمود نیز سر سند بزرگ بود صاحب تصرف انتهی در تاریخ فرشته آورده که او بعلوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشته و صفت جلالت او غالب بود هر چه بر زبان آوردی چنان شدی انتهی آنچه در تاریخ فرشته آورده از ان معلوم میشود که چون بنظر غضب بدیدی کسے نگریستے فی الحال بمردی همانا که لقب قتال بر او از ان سبب افتاده کرامات و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات او در اخبار الاخیار سنه ست و ثمانمائه گفته و در خزینه شانزدهم جمادی الآخر سنه سبع و عشرین و ثمانمائه شب سه شنبه گفته الاول هو الاصح و قبر او در اچه است۔

سید برهان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بقول صاحب خزینه نام پدر او ناصر الدین احمد است انتهی نام وے قطب عالم و کنیت او ابو محمد و لقب برهان الدین است در اخبار الاخیار آورده که در هفتصد و نود بزاد و وفات وی در هشتصد و پنجاه و هفت و قبر وی در بتوه احمد آباد است مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کهتو نیز خلافت دارد و در زمان سلطان محمد که جد دو واسطه پدر سلطان مظفر است بفرموده پدر بگجرات آمد و بزرگی صورت و معنی یافت و او را یازده پسر بود۔

سید کبیر الدین اسمٰعیل سهروردی قدس سره وی نبیره و خلیفه حضرت مخدوم جهانیان است و بعد وفات آنجناب بخدمت سید صدر الدین برادر مخدوم جهانیان و آخر شده کار خود بتکمیل رسانید و در ولایت مقام عالی و بکرامت و خوارق اشتهار گرفت در اوایل عادت او آن بود که نیم شب بر جد خود مخدوم

چنانچه از میرفت و نماز تهجد و ختم کلام الله میکرد مگر در وقت شدائد قفل مزار باز گشت شهادت نود و مفتوح مسدود میکرد تا آنکه شبی یحیی مجذوب این ماجرا دیده بخدمت سید صدر الدین ظاهر ساخت کبیر الدین باشراف خاطر خود این ماجرا دریافته از وی برای درس عالم رشد حضرت سید او را از مرخود طلبید و اغوا و اکرام او نمود شیخ سماء الدین خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و بست و پنج رحمه الله تعالی خزینه۔

سید عبد الشکور و سید عبد الغفور ابنی سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله اسرارهم هر دو جامع جمال ظاهری و باطنی بودند در علوم شریعت و طریقت عالم و عامل و کامل و اکمل بودند و ارادت بخدمت والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و معنوی از پدر گرفتند در روز وفات پدر خود هر دو را نزد خود طلب داشته خرقه خاص خود عطا فرمود و گفت هرگاه شما را مشکلی پیش آید به نزد قبر من آمده ظاهر کرده باشید که جواب باصواب خواهید یافت چنانچه بعد وفات او همچنان عمل می‌کردند و جواب می‌یافتند رحمهما الله تعالی خزینه۔

سید محمد ابن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او لیلة التاسع والعشرین من ذی القعده سنه سبع عشر و ثمانمائه و وفاته عشرین من جمادی الثانی سنه ثمانین و ثمانمائه و قبر او در رسول آباد احمد آباد در آئین اکبری آورده که از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بو الا پایه ولایت برآمد و شگرف خارق عادتها از وی برگذارند۔

سید محمد بن سید یوسف الحسنی الدهلوی قدس سره ملقب بسید گیسو دراز در آئین اکبری آورده که وی مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است چون گروه صوفیه آگهی اندوخت بفرموده پیر از دهلی بدکن آمد و که و مریدی یافت قبر وی در کلبرگه است تاریخ ... ادت او صاحب خزینه از معارج الولایت نقل نموده که سنه عشرین و سبعمائتیه و وفات وی در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عمر وی یکصد و پنجسال و قبر وی بشهر کلبرگه انتهی و در اخبار الاخیار آورده که وی جامع است میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و مشربی منیع و کلامی عالی دارد و او را در میان مشائخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقه مخصوص است در اوائل حال هم بدهلی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبولی عظیم یافت اهل این دیار همه معتقد و مسلم او گشتند و همه در آن دیار از دنیا انتقال فرمود و وی را سید گیسو دراز گویند وجه شهرت او باین لقب بر آنچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته بودند در وقت برداشتن گیسوی سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد

داو بسبب نهایت ادب و استغراق عشق و محبت به برآوردن گیسو مقید نشد و هم بران وضعی که واقع شد
مسافت بعید قطع کرد بعد ازانکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن
صنیعت او افرنهیا کرد هم در حال این بیت فرمود که ۔

هرکو مرید سید گیسو دراز شد ‌‌ ‌ والله خلاف نیست که او عشقباز شد

خدمت میر را ملفوظات است مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع نموده دانجا
می ارد که خواجه محمود بقا از یاران مولانا برهان الدین غریب بود ما و او نشسته رساله مشیری مقابله میکردیم
و من دران ایام سخت کودک بودم خواجه را جا برنق رسیده اند و نشست سخن انجا رسیده بود که قول حاتم اصم
است تا ست مرگ نچشیده بجای نرسی مرگ سفید و مرگ سرخ و مرگ سیاه مرگ سفید گرسنگی مرگ سرخ تحمل مرگ سیاه
فقر خواجه را جا از من بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سرخ و سیاه شد گفتم جوع نسبت بصفا داند
پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان دم است از بهر انتقام
و حلم فروخوردن غضب پس مرگ سرخ باشد اما فقر پیغامبر میفرماید علیه السلام الفقر سواد الوجه فی الدارین و البته
فقیر میان خلق شرمنده و خجل و منکسر میباشد بضرورت مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر نشست باطن نیارد
مبارک باشد و الا سرمایه صوفیان جز فراغ دل و جمع هم نیست اگر یکساعت لطیفه دل با خدای خویش حاضر
بود ان بهشت است بلکه هزار بهشت فدا آن ساعت باید کرد هنوز رایگان بدست امده باشد ۔

بفراغ دل زمانی نظری بخوبروی ‌ ‌ ‌ به ازانکه چتر شاهی همه عمر های و هوی

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن در تفضیل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم بنابر اتهام اما بر مخلصان
اصحاب وقتی اگر بحثی کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که افضل صحابه ابوبکر ثم
عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی هرانچه اند گفته میشود با خلق بیگانه انیقدر هم نکرده ام فرمود علما اختلاف
کرده اند که مسلمانان را موت بهتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی ممات اما باری من انیست که
در ایام حیات رسول الله صلعم حیات بهتر بود و بعد از وی ممات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی
پرسید صف لنا اصحابک فقال عمن تسالون فقالوا عمار فقال مومن ملئ ایمانا مشاشه قالوا و سلمان قال
عنده علم الاولین و الاخرین قالوا حذیفه قال صاحب سر رسول الله صلعم عنده علم المنافقین قالوا و انت یا علی
قال و ایای تریدون قالوا نعم قال اذا سالت اعطیت و اذا سکت ابتدیت هرچه خواهم بیابم و اگر من خاموش

شوم او یا من سخن گوید تا خواهد که چیزی پیش خواهم در قوة القلوب می‌نویسید و هذا مقام محبوب المراد سخن در
مخالفت فقیهان با صوفیان بود فرمودند خلاص صوفیان ازین طایفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی
ازیشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند پرسیدند که چه معنی است که گفته اند العلم حجاب الله الاکبر
فرمود کل ما سوی الله تعالی حجاب اما حجاب های دیگر قبیح و کثیف اند و علم حجابی لطیف است برخاستن
ازان نیک دشوار باشد و مراد ازین علم نحو و صرف و حدیث و فقه و تفسیر نیست مراد علم بالله است و آن علم ذات
باری و صفات باری بدلیل و برهان بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بدعت امت رسول الله صلی الله علیه
یکی صورت قلندر دوم آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و آنان که او را از جان عزیز تر بود تا ایشان را
بکشند و به یکاله پرکاله سازند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر سازند و رسوا کنند و نهب سازند و ایمانی
باقی باشند زهی ایمان زهی دین و یکی از مصنفات سید محمد گیسو دراز کتاب اسماء است صاحب اخبار
الاخیار ازان کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد والله اعلم۔

سید محمد جونپوری قدس سره در آئین اکبری آورده از فراوان روحانیه فیض برگرفته و برکسوری و معنوی
علم چیره دست از شوریدگی دعوی مهدویه کرد و بسیاری مردم براو گرویدند بسا خلق ازو برگذانند و سرچشمه مهدویه
او از جونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان به نیایش برخاست و از تنگ حوصلگی زمانه ببند نیارست بود و ناشر
ایران نمود در فره درگذشت و همانجا آسود۔

سید علی قوام قدس سره در آئین اکبری آورده که زاد و بوم او جونپور است مرید خلیفه شیخ بهاء الدین جونپوری
شطاری است و برخی گویند از شیخ قاضن شطاری فیض برگرفت و چندی بر آنند که او را با همه خانواده ها
درست نسبتی است در سال نهصد و پنج از کشاکش تشیجان وارست تجوابگاه جونپور۔

حاجی سید عبد الوهاب بخاری قدس سره در آئین اکبری آورده که وی مرید و شاگرد سید
صدر الدین بخاری است از ظاهر و باطن آگاه در آئین و اخبار الاخیار آورده که وی از اولاد سید جلال الدین
بخاری بزرگ است که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است او را دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود
مخدوم جهانیان پسر سید محمود است و حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید احمد است بزرگ بود موصوف بعلم و عمل
حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و استاد و مرشد خود
سید صدر الدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق

جمیع نعمتہا است ولیکن مردم قدران و نعمت را نمی شناسند و بدان پے نمی برند و از تحصیل اینها غافلند یکے آنکہ وجود مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم بصفت حیات در مدینہ موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند دوم دیگر قران مجید کہ کلام پروردگار است و وی سبحانہ تعالی بے واسطہ بدان متکلم و خلق از آن غافلند وی بجرد شنیدن این کلام از شیخ پیر بجا ست و رخصت زیارت مدینہ درخواست و براہ خشکے بزیارت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بشتافت و این سعادت را دریافتہ باز بوطن اصلی عود نمود بعد ازان بتقریب بعضے سوانح روزگار انتقال نمودہ در عہد دولت سلطان سکندر لودہی بدہلی آمد سلطان سکندر را بوی اعتقاد عظیم پیدا شد و انچہ از شرائط تجلیل و تعظیم بود رعایت نمود و او را با شاہ عبد اللہ نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود کہ انچہ میگویند کہ فنافی الشیخ میباشد ہمچنین ظاہر بود نسبت صحبت او باوی بطریق تشبیہ مناسب حکایت مولانا روم است با شمس تبریز قدس اللہ سرہم و بار دیگر از دہلی قصد زیارت حرمین کرد و مکرراً باین سعادت عظمی رسید و بشارتہا از جناب حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم بشارت یافتہ باز بدین حدود عود فرمود وفات شیخ در سنہ اثنین و ثلثین و تسعمایہ کہ عدد عبارت شیخ حاجی موافق انست و مقبرہ ایشان در جوار مقبرہ شاہ عبد اللہ است و حاجی عبد الوہاب را تفسیریست کہ اکثر قران بلکہ تمام انرا ارجاع بنعت پیغمبر و ذکر اوکردہ صلی اللہ علیہ وسلم و بسیارے از دقایق عشق و اسرار محبت درانجا درج کردہ است غالباً وقوع ان در غلبہ حال و استغراق وقت بودہ است و بدانجہت در بعضی مواضع جانب ظاہر لفظ و عبارت نامرعی ماندہ است رحمہ اللہ تعالی ۔

سید جمال الدین سہروردی قدس سرہ برادر سید عبد الوہاب بخاری مذکور است وی از مشایخ عظام و سادات ذوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفہ برادر خود عبد الوہاب ۔ ست جامع است در ولایت و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و مدارج ارجمند داشت و شیخ حمزہ کشمیری از وی اخذ طریقت نمود وی در اخر عہد سلطنت سلاطین کشمیر درانجا امدہ عالمے را مستفیض گردانید بعد ازان بدہلی امدہ در سال نہصد و چہل و ہشت وفات یافت رحمہ اللہ تعالی خرخنیہ

سید ابراہیم بن معین الدین بن سید عبد القادر الحسنی القادرے الابرجے قدس سرہ درایمن اکبری اوردہ کہ زادہ جا ابرج مرید شیخ بہاؤ الدین قادری شطاری از ہر دانش فراوان بہرہ داشت و در گزیدہ کاری کم ہمتا (یعنے بے مثل) جہان نوردیدہ در زمان سلطان سکندر لودی بدہلی امد شیخ عبد اللہ دہلوی

و میان لادن و مولانا عبدالقادر بدایونی و دیگر کاراگاهان نامور به بزرگی او گرائیدند در نهصد و پنجاه و سه یا
هشت جان بحق باز سپرد و آرامگاه دهلی در اخبار الاخیار آورده که وی بزرگی بود متبرک و دانشمند کامل جامع
علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی عبور نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات آنرا چنان
حل کرده که هر کرا ادنی مناسبتی باشد نظر در کتاب او کافی است و اصطلاح استاد شیخ عبدالحق در دهلی در زمان
او بمجلس دانش او نبود چندان کتب و اکثر بخط او از کتابخانه او بر آمده که از حد حصر و ضبط خارج است و انصاف است
که هر که معاصر او بود از وی استفاده نموده قایل نشد علیه او بی انصافی است او هم بعلت جهل و بی انصافی
و ناحق شناسی اهل روزگار همیشه در زاویه خود بمطالعه و تصحیح کتب مشغول بودی و درس کم گفتی و مردم
را از افاده محروم داشتی و کتاب خود را بکس کمتر دادی مگر آنکه کسی را مخلص یافتی خدا داند که وی را در نتیجه منظور
بود شیخ عبدالعزیز حسن و صوفیان دیگر پیش او از علوم قوم تلمذ کردندی و از مشایخ و علماء مردم بزرگ بخدمت او
شتافتندی و او چنانچه از فنون علوم احتراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط سلاسل مشایخ و
خانوادهای ایشان اوراد و اشغال و اذکار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز جمع کرده بود و نسبت
او بسلسله علیه قادریه بر همه غالب است و مرید شیخ بهاءالدین قادری شطاری است و رساله که شیخ
بهاءالدین در طریقه شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بواسطه از شیخ نظام الدین
در معامله خرقه یافته است و در مجلس سماع حاضر نشدی قدم او در دهلی در اواخر سلطنت سلطان سکندر بود
در حدود سنه عشرین و تسعمائه و وفات او در عهد دولت اسلام شاه سنه ثلث و خمسین و تسعمائه و قبر
او در مقبره سلطان المشایخ در خانقاهی که پایان روضه امیر خسرو است علیه الرحمة والغفران -

سید محمد بن سید محمود کرمانی قدس سره در خزینه آورده که وی از علمای اصحاب و اجل احباب
حضرت گنج شکر است و در اخبار الاخیار آورده که او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در
اجودهن شدی سعادت ملاقات شیخ فریدالدین حاصل کردی و بملتان رفتی و در آن زمان همراه او بود نام سید احمد
کرمانی و درین آمد و شد او را با خدمت شیخ فریدالدین محبتی پیدا شد اسباب دنیا و اهل کرمان بگذاشت ترک داد و در ملتان
پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او را گفت که شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا هم
عزیز است سید محمد کرمانی گفت محبت از آنجا نمیشود باجودهن آمد و مرید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ
فریدالدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعمائه

رحلت نمود و در پایان چوتره مدفون شد رحمة الله علیه -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الچشتی طریقةً قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیا است و آن کتابی است جامع احوال مشایخ چشتیه او در زمان صغر بشرف بیعت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی مجلسها را دیده و بعد از وی در خدمت خلفای او بوده و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته بارها در خواب بجمال شیخ مشرف شده و تجدید بیعت کرده پدر و اعمام و اجداد او از نزدیکان شیخ بوده اند و اکثر از آنچه دران کتاب نقل کرده بواسطهٔ آبا و کرام خود کرده رحمة الله علیه انتهی و وفات او بقول صاحب خزینه سنه سبعین و سبعمائه -

سید محمد بن جعفر المکی الحسنی قدس سره وی جامع ست میان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و وجد و حال بود در اخبار الاخیار آورده که وی از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیا است در آنچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران است اگر اینها همه بی شایبهٔ تاویل و صرف ظاهر مراد ست پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره او را تصنیفی است مسمی به بحر المعانی در وی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن را مستانه میگوید و بد و کتاب دیگر یکی دقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز وعده میکند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته اند یا نه و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله است مسمی به پنج نکات و بحر الانساب که در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت آبا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی ست و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود که دعوی او حق است عمر دراز یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود و سن شریفش از صد متجاوز بود آبای کرام او از شرفای مکه اند بعد از ان در دهلی آمده و در سرهند اقامت کرده الحال مقام و (یعنی قبر او) در همان شهر است و در بحر المعانی میگوید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمالات میکوشیدم ذکر او در کتاب اخبار الاخبار طویل است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه احدی و تسعین و ثمانمائه و هم در اخبار الاخیار آورده که وی ذکر ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد و سایر رجال الله و بیان اعداد و اسامی و مراتب و اعمار و احوال و اقسام ایشان را بهیچ تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق آن متصور نیست و گفته که همه را ملاقات

کرده ام و از هر یکی بمنتها یافته ام و مقامات همه را مشاهده کرده ام و گفته سیصد و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند و ایشان را نفیر
در کوه در مشرق دهلی ملاقات کرده است ایشان در کوه ساکن اند و خوردن ایشان برگ درختان است بلخ بیابان رحمهم الله تعالی —

سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخبار آورده که قبر وی در نارنول ست و وی مرید
شیخ قطب الدین منور هانسوی ست در کوهستان نارنول ریاضات شاقه کشیده که از خوردنی باره بجای رسانید که دام
و دد و وحوش و طیور با وی انس گرفتند چنین میگویند که چون وی میخواست که بزیارت پیر خود بجانب هانسی رود شیری را
از بیشه میگرفت و بر وی سوار میشد و ماری بر دست میکرد و متوجه مقام پیر میشد همین در هوا ماری بدست چون
نزدیک مقام پیر میرسید شیر و مار را رها میکرد و پیاده در شهر در آمد و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه ثمانین وسبعمائه

سید شیخن ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی تارک
دنیا بوده و از دنیا بر قدر ضرورت اقتصار کرده و ایم الاوقات بخدا مشغول بودی بر در خانه ایشان سنگی افتاده
بود که هنوز آن سنگ بیرون دهلیز خانه ایشان موجود ست بالای آن سنگ کاسه چوبین نهاده بودی هر روز
بقدر احتیاج دران کاسه مردم می نهادند و چیزی می انداختند که قوت یومی او می بود زیاده از آن نمی بود اگر
ملا گران بودی فتوح بیشتر کم آمدی و اگر ارزان بودی کمتر رحمة الله علیه —

سید یوسف بن سید جمال الحسینی المشهدی الملتانی قدس سره اباء کرام
او از مشهد بملتان آمده متوطن شدند و او در زمان سلطان فیروز انار الله برهانه از ملتان
در لباس سپاهیان بولایت دهلی قدوم آورد چون بزرگی و دانشمندی او را مشاهده نمودند
مدرسه که سلطان مذکور بر بالای حوض خاص علائی بنا فرموده و مقبره خود نیز در آنجا
ساخته است مدرس ساخت سالها دران مقام بمسند درس و افادت نشست نقل است
که وی هر شب جمعه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب میدید بر لب الالباب که
علم الاعراب که متنی ست منسوب بقاضی ناصر الدین بیضاوی و در دیار ما شهرت دارد شرحی
دارد طویل و بسیط که مشهور بیوسفی است قابل تنقیح و ایجاز و اختصار و بر منار نیز شرحی
دارد مسمی بتوجیه الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین رومی است که از تلامذه مولانا
قطب الدین رازی شارح شمسیه و مطالع ست قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص ست و
وفات او در حدود سنه تسعین و تسعمائه بوده کذا فی اخبار الاخبار —

سید اشرف بن سلطان ابراهیم سمنانی قدس سره که او را سید اشرف جهانگیر
میگویند صاحب کتاب مکتوبات اشرف جهانگیریست و ملفوظات جهانگیری یکی از مریدان
او تالیف نموده صاحب علم و ورع و تقوی بوده و یکی از مشاهیر مشایخ هندوستان است
در اخبار الاخیار آورده که وی از کاملان ست و صاحب کرامات و تصرفات در سیاحت با امیر سید علی
همدانی قدس سره رفیق بوده عاقبت بجانب هندوستان آمده در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق
درآمد و او را پیش از ارادت مقامات عالیه از کشف و کرامت حاصل بود در حقایق توحید
سخنان عالی دارد و او را مکتوبات ست مشتمل بر تحقیقات غریبه با قاضی شهاب الدین
دولت آبادی که صاحب تفسیر بحر مواج ست معاصر بود غالباً قاضی از وی تحقیق بحث
ایمان فرعون که در خصوص اشارتی بدان واقع شده است کرده بود و او درین باب مکتوبی
نوشت قبر او در یکی از قصبات جونپور است که او را کچهوچه گویند بسی مقام لطیف است و
در میان حوض واقع شده نام سید در آن دیار در دفع جن بغایت موثر ست و او را ملفوظات
است که یکی از مریدان او جمع کرده رحمه الله تعالی در خزینه آنچه آورده خلاصه اش اینست که وی در
پدرش بادشاه سمنان بودند و او ترک سلطنت نموده فقر اختیار نمود در عمر هفت سالگی قرآن مجید
را با هفت قراءت حفظ نموده و در چهارده سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نموده و
بصحبت بسی از اکابر مشایخ رسیده مثلا سید علی همدانی و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی
و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت و شیخ بدیع الدین مدار
و خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری وغیره هم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی ست و از وی
شیخ کبیر و سید [illegible] وغیرهما مستفید شدند و بسیار کرامت و خوارق عادت از وی بظهور آمده و وفات وی
بتاریخ بست و هفتم محرم سنه ثمان و ثمانمائة بوده و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بست سال
است و او را تصانیف بسیار ست چون بشارة المریدین و لطائف اشرفی و مکتوبات و مناقب
خلفاء راشدین وغیرهم رحمه الله تعالی

سید ید الله قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی نبیرهٔ سید محمد گیسو دراز است و خلیفهٔ اوست
مشرب عشق و رغبت بر وی غالب بود نقل ست که وی خورد بود در وزی سید طاقیه خود را از

برای مسح برآورده نهاده بود که سید عبدالله آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را برداشت و
بر سر خود نهاد سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله امانت باهل خود رسید بعد ازان هر کرا
بمریدی قبول کردی انابت بسید عبدالله فرمودی و تربیت و تلقین ذکر خود نمودی گویند که سید عبدالله
بازنی ابتلای محبتی واقع شده بود. لیکن محبت او در لباس کتم و عفاف مستور بود آخر آن زن را در
حباله عقد خود درآورد وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند بمجرد
آنکه نظر سید عبدالله بر جمال او افتاد ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد
عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمة الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید شیخ نور قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت [illegible]پور توطن داشت و کبیر السن بود عمر او بصد و پنجاه سال
رسیده بود بجناب خواجه معین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر هیچگاه در
کوههای اجمیر آب بینی و آب دهن نینداخت چه جای بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
دروازه شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی زود
بدر رفتی تا مبادا انتقض وضو شود رحمة الله علیه وفات وی بقول صاحب خزینه سنة احدی
و ثمانین و ثمانمائه

راجی حامد شاه مانکپوری قدس سره در اخبار الاخیار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت دوست و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برادر از سادات گردیز بدهلی قدوم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در انجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجداد
اوست یعنی جد راجی حامد شاه چنانچه در خزینه تصریح بدان نسبت بزرگان ایشان معزز و مکرم بوده اند
و در زبان مردم آمد یا بر ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوائل حال در لباس سپاهیان
بود و آخر بصحبت شیخ حسام الدین رسید و ریاضت شاقه کشید صفای باطن و حضور وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاهر بقدر ما یحتاج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از معارف و کشف ضمایر چیزی ظاهر کند حکایت از سر گذشت احوال خود بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب بحصول انجامیدی قبر او در مانکپور است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه احدی و تسعمائه رحمه الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شه قدس سره در اخبار الاخیار آورده که او نیز مثل پدر بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاهگری را اختیار نموده حال و مشغولی باطن ساخته قبر او نیز در مانکپور است رحمه الله تعالی

سید محمد اچی بن سید شاه امیر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب بن الامام الشریعة و الطریقة عبد القادر الجیلانی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند در اخبار الاخیار آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و ابهت و جلالت بود و سطوتی ظاهر و عظمتی باهر داشت جامع علوم معقول و منقول و مشمول نعم ظاهر و باطن و حاوی فضائل حسبی و نسبی از ولایت روم بخراسان تشریف آورده و از انجا بملتان مشرف قدوم ارزانی داشته ببلده اچه توطن فرمود و یکبار سیر اکثر معمورهٔ عالم بر قدم تجرید و نعت بی تعلقی نموده بار دوم با خیل و حشم بسیار و توابع و لواحق بیشمار درین دیار شرف اقامت و توطن ارزانی فرمود پادشاه وقت در حلقه ارادت او در آمده غایت مرتبه بندگی و اخلاص را نسبت بملازمان او مرعی داشت در دیار ملتان دران اوان محط رجال افاضل و علما و اکابر بود و خود متش مقتضی غرت ذاتی و علو فطرتی از همه قصب السبق در ربوده بر مسند امتیاز و انفراد جا داشت و او را بعالم شعر نیز میلی بود اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نظم فرموده است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادری تخلص میکند و ترجیعات دارد بزبان ذوق و مقدمهٔ مخدوم دراچه است و تاریخ وفات او صاحب خزینه از شجرة الانوار نقل نموده که سنه ثلث و عشرین و تسعمائه و هم صاحب خزینه میگوید که مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اشعار بجانب او میفرستاده رحمه الله تعالی احوال فرزندان عالی تبار او ذکر میگردد

سید عبد الله بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در اخبار الاخیار در ضمن ذکر پدر بزرگوار وی آورده که وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریحه در زمان خود نظیر نداشت گویند که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی باستماع خبر فضائل او بجانب او اشعار میفرستادند تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینه ثمان و سبعین و تسعمائه

سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وے
سید عالیمقام بود و از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میران گویند بغایت مسن و متبرک در
لاهور سکونت دارند انتهی و در خزینه نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد از ان میگوید که وے
صاحب زهد و تقوی و عبادت و ریاضت و ترک و تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
ذوق و شوق بود خرقه خلافت و اجازت از پدر عالیقدر خود داشت چون جذب استغراق بر مزاج
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از اچه بر آمد و در لکهی جنگل مجردانه نشست بحدیکه احدی را از بنی آدم
نزد خود راه ندادی و از صحبت خلق بغایت محترز بودی تنها و مجرد بیاد خالق مشغول ماندی و چند سال
در انحال گذرانید و در انحالت اگر نظر او بر کسی افتادی مدهوش و مجذوب میگشت و هیچکس را تاب
نظر او نبودی و شیخ معروف چشتی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج ست بعد از ریاضات و مجاهدات
در انحالت بخدمت سید رسیده و یک نظر کیمیا اثر سید که بروی افتاد بدرجه کمال رسید و او را خرقه داده
رخصت نمود و بشارت داد که از تو خانواده جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانواده نوشاهی از و پیدا گردید
و قبر او در اچه ست و وفات او در سنه ست و خمسین و تسعمائه

سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره ملقب بعبد القادر ثانی در اخبار
الاخیار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال باهره و مقامات عالیه و مناقب جلیه موصوف
بود و کمالات ظاهر و باطن برهانی ساطع داشت و نوری لامع و حالی با کمال و کمالی فوق توهم
و انحال بسیاری از عصاة و کفار مشاهده جمال معاینه کمالش بسعادت توبه نصوح میرسیدند و بشرف
ایمان مشرف میشدندی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع آنحضرت
و لهذا او را عبد القادر مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کدام درجه عالی تر از ان باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد در عنفوان شباب بغایت تنعم و ترفه نمودی و باسباب عیش و طرب بسیار
التفات فرمودی و چون بر سجاده مشیخت و در مقام تربیت نشست بکلی از ان مجتنب و محترز گردید و مریدان
و طالبانرا از استماع تغنی و قعود و بر کی زجر و منع میفرمود در روزی والد ماجد او در ابرای امری از راه تنبیه
عتاب فرموده همدر ان شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه بخواب دید که میفرمایند که عبد القادر

فرزندست تربیت او من میکنم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر کار نیست
ازین واقعه حالت جذبه و نسبت توبه او موکد و مقرر شد و دست از جمیع سواد لذت عیش باز داشت و همت
بر انقطاع کلی برگماشت مزامیر و الات تغنی بشکست و جانوران شکاری دور کرد و محلوق شد و بسلوک
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد ماجدش سید محمد) رخت اقامت ازین سرای
فانی بعالم باقی بردند منصب سجادگی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبر سن او بحضرت او
متعین بود و لیکن بسبب آنکه ترک ملازمت بادشاه نموده بود و برادران هنوز در سلک ملازمان وی
انتظام داشتند ازین رهگذر غبارے بر چهرهٔ اخلاص بادشاه نسبت بخدمتش نشسته بود و ایشان
جمیع فرامین و اسناد مواجب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را بانها حاجتی نمانده است
بهر که میخواهید بسپارند سالها همبرین حال میگذرانیدند و هر چه از دست اغیار رسیدی اندر روزگار میرسید
صبر میفرمود نقل ست که یکبار بادشاه عهد ایشانرا پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بحضور فایض النور مشرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان کرامند
باشند که دعوی مشیخت و بزرگی نماید هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرموده متوجه
این صدود شوند آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

بهیچ باب ازین باب روی گشتن نیست کسی که خلعت سلطان عشق پوشیدست		هر انچه بر سر ما میرود مبارک باد بحلهای بهشتی کجا شود دل شاد

داین واقعه مشابه آنحالت ست که سلطان سنجر ماضی بجانب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عنان توجه باین صوب منعطف گردد ولایت سیستان که ملک نیمروز ست تعین
لنگر خانقاه حضرت ایشان کرده آید و آنحضرت در جواب نوشت

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب		جز فقر اگر بود هوس ملک سنجرم صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم

نقل ست که ایشان را در ابتدای حال باوراد و اعمال و عبادت ظاهره اشتغال بسیار بود
تا بحدیکه تمام روز فرصت تکلم نداشتند و در آخر چندان استغراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
ادای فرایض و سنن رواتب جز مراقبه کار دیگر نبود بعد از ادای فجر تا اشراق در حجره مراقبه مستغرق

می بودند و بعد از ادای اشراق تا چاشت و همچنین ما بین جمیع اوقات صلوات و اندک قیلوله که میکردند
بر همان بوریائی که در مسجد افتاده بودی واقع شدی و وقت ها بودی که بنفس نفیس خود اذان و اقامت
میفرمود و امامت میکرد یکبار در ملتان علت طاعون حادث شد مردم آنجا از گیاهی که در
موضع وضوی ایشان رسته بود شفا می یافتند و یکبار در اچه و ملتان درد استخوان پهلو عجیب پیدا
شد که بمجرد حدوث درد مردم هلاک میگشت و اصلا تخلف نمی نمود غیاث الدین نام شخصی متقی و مستور
شبی سید کائنات را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که بمقدار یک سنی پاره بوی عطا فرمود و گفت
این را بفرزندم عبد القادر بده و بشارت ده مراد را که هر جا که این نی را برساند و ده بار قل هو الله
احد بخواند حق تعالی فی الحال شفا دهد و انجانب سید نیز بخواب دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرمایند که امانتی نزد غیاث الدین سپرده ام آنرا بگیر و بکار در آر و چندان آثار ازین نی بظهور آمد
که از حیز تقریر و تحریر بیرون است و این حکایت در دیار ملتان مشهور است والده شریفه او سیده بود
بنت شیخ ابو الفتح که از اولاد سید صفی الدین خواهرزاده شیخ ابو اسحاق گازرونی است عمر شریفش
هفتاد و هشت سال است و وفات او شهر دهم ربیع الاول سنه اربع و تسعمائة در قبر و شریف او
در مقام اچه مشهور است نیز از و تبرک بود او را دو پسر بود که مذکور میشود و تاریخ ولادت او بقول صاحب خزینة
سنه اثنین و ستین و ثمانمائة و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمائة
و صاحب شجرة الانوار هم تاریخ وفات همین اخیر را نوشته والله اعلم

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره

خلف اکبر پدر خود است و صاحب فضائل و مناقب و مفاخر همتی عالی داشت و شانی عظیم وی در وقت
رحلت حضرت مخدوم حاضر نبود بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگور تشریف برده بود در روزی در ناگور
نشسته بود فرمود که امروز بندگی مخدوم مرا آواز داده اند و پیش خود طلبیده تا واقع چه باشد چون
اندک تاخیری در توجه بدان حدود را دریافت در وقت رحلت نتوانستند رسید بعد از چند روز قدوم
آوردند و بحکم وصیت والد ماجد بلباس خرقه را با اجازت خلافت و نعمت مشیخت مشرف شدند وفات
او در پنجم جمادی الآخر سنه اثنین و اربعین و تسعمائة کذا فی اخبار الاخیار

سید زین العابدین بن سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی ہست در اخبار الاخیار آوردہ کہ در حین حیات مخدوم از عالم رفتند
والدۂ ایشان از صالحات و قانتات بود و از ایشان خلفی ماند مسمی بسید محمد و در خزینہ آوردہ
کہ در راہ ناگور از دست قطاع الطریق شہید شد۔

سید محمد زین العابدین بن سید عبدالقادر ثانی قدس سرہ کہ او را محمد غوث
نیز گویند و بالا پیر لقب ہست اخذ طریقت و علم از جد خود نمودہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی منظور نظر
عنایت و مشمول شفقت و مرحمت بندگی مخدوم بودند در خزینہ آوردہ کہ وی از سادات عظام
و مشایخ ذوی الاکرام بودہ در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفات اولیا موصوف
بود و تعلیم علوم ظاہری و باطنی از جد بزرگوار خود عبدالقادر ثانی یافت بسبب رنجش خانگی با ابن
عم خود سید حامد از اوچہ برآمدہ بمقام ستگہرہ کہ قصبہ مشہور در پنجاب ست سکونت ورزید و بہدایت
خلق مشغول گشت و ہمانجا بتاریخ پنجم شوال سنہ تسع و خمسین و تسعمائہ در عہد سلطنت اسلام شاہ
بن شیر شاہ وفات یافت و مزار وے در ستگہرہ است

شاہ الہ بخش و برادران ایشان کہ در لاہور ساکنند فرزندان ایشانند و شاہ الہ بخش
بسے باخلاق حمیدہ و صفات برگزیدہ موصوف بود و در سنہ اربع و تسعین و تسعمائہ در ولایت
بنگالہ بریاض رضوان خرامید رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی اخبار الاخیار و این تاریخ وفات شیخ الہ بخش
است کہ نوشتہ شد۔

سید حامد بن عبدالرزاق بن عبدالقادر الثانی قدس سرہ مشہور
بجا گنج بخش کہ او را مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد و پدر بزرگوار خود نمودہ و از وے
شیخ شیر علی و شیخ سید داؤد کرمانی و غیرہما و بسے خلائق را ہدایت نمود در اخبار الاخیار آوردہ کہ
وے صاحب سجادہ برحق و خلیفہ مطلق حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود و بزرگ
و عالیشان و رفیع المکان مظہر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت داشت و
جلالت بودہ بس عالی داشت و مقامی بس بلند از متاع دنیاوی از ہر قسم کہ تصور کنند قسطے
وافر او را حاصل بود ولیکن ہرگز مالک نصاب نبود کہ شرط وجوب زکوۃ باشد گفتندہ وے
مرید جد خود سید شیخ عبدالقادر ثانی ست قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگی و مشیخت

وخلافت این سلسلهٔ علیه سپرد و هر که با وی مخالفت ورزید کاری از پیش نبرد وغیر از پشیمانی حاصل وقت
خویش ندید و وفات او تاسع عشر ذی القعده سنه ثمان وسبعین وتسعمائه و قبر او در اوچه در خزینه
آورده که خلقی کثیر بحلقهٔ ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز معتقد وی گشته بودند و تمام عمر
بیاد خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی الاچی قدس سره

لقب او جمال الدین و کنیت او
ابو الحسن است در اخبار الاخیار آورده که سید حامد در حالت حیات خود امر خلافت و سجاده نشینی را
بولد شریف خود سپرد اعنی به سیدی و سندی و شیخی مشکاة مصباح الاحدیة مرآة جمال الحقیقة المحمدیة النور
الازهر الاطهر والسر الاقدس الاطهر صاحب المجد والمفاخر کامل الباطن والظاهر المتجلی بحلیة المصطفی المتخلق
باخلاق المرتضی الشیخ الوصی الرضی البهی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی و ابقی و جمیع
لوازم و توابع این امر شریف را از اشتغال باطن و اوضاع ظاهر بوی تفویض فرمود از جهت محبت و
رضای حضرت مخدوم را که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجود شریفش معاینه فرمود و از جهت
صریح اذن یا دلالت آن که از حضرت علیه قادریه درین باب یافت و بعد از تفویض و تلقین در
اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق وارث حضرت نبوی است صلی الله
علیه وسلم و در زمان خود صاحب سجاده راستین سلسلهٔ علیه قادریه است و او را به درگاه حضرت
غوث الثقلین رضی الله عنه ورای نسبت طینی نسبتی دیگر هست که اهل خصوص را باشد بارها به شرف
رویت آنحضرت و حضرت عالم پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شده و بحضرت شیخ عبد القادر
ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و وی در شجاعت و سخاوت
و علم و حلم وارث حضرت مرتضویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت اقتدا به ائمه اثنی عشر
دارد که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحة من راه احبه را مصداق است و سیرتی که آیت انک
لعلی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم بنور جماله ما دام یقال اللهم صلی علی محمد و آله اجمعین

سید اسماعیل بن عبد الله بن محمد الجیلانی الاچی قدس سره

در خزینه آورده
که وی عالم عامل و شیخ کامل و صاحب علم و حلم و زهد و ریاضت و از اعاظم مشایخ و اکابر [illegible]
عهد خود بود و ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آوازه کرامت و خوارق عادات [illegible]

اقصای عالم افتاد اکبر بادشاه مشتاق ملاقات او شده او را در لاهور طلب داشته یکهزار بیگه زمین زرعی در علاقه فیروزپور نذر گذرانید و حضرت سید در لاهور بمقام لکهی محله اقامت نمودند و قبول تمام یافتند و خلق انجا بحلقهٔ ارادت او در آمدند و اگرچه امرا و پادشاه بوی میپرداختند او بحق میپرداخت و دل را از غیر حق خالی میداشت و وفات او در سنهٔ ثمان وسبعین وتسعمایه که سال وفات پدر بزرگوارش بود بوده و قبر او بمقام لکهی محله لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی۔

سید بهاء الدین شاه مشهور بهاول شیر قدس سره از اولاد امجاد سید اسماعیل است و از کاملترین بزرگان اوچ است قبر او زیر پشت گورستان میانی غروب رویه موضع مرنک کوٹ عبدالله شاه واقع است کذا فی الخزینه و نسب او بدینگونه بیان میکند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین بن اسماعیل رحمهم الله تعالی۔

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در خزینه آورده که وی مردی بزرگ صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود کرامت و خوارق و ولایت موروثی داشت خرقهٔ خلافت و ارادت و اجازت از پدر بزرگوار خود پوشیده آخر از مقام اوچه در لاهور آمد قبولی عظیم یافت و سررشتهٔ تعلیم و تلقین جاری کرده خلق خدا را بکمالات ظاهری و باطنی رسانید و در سنهٔ ست و ثمانین وتسعمایه وفات یافته در فوق گورستان میانی مدفون شد رحمه الله تعالی۔

سید صوفی علی بن بدرالدین بن اسماعیل الجیلانی الاچی قدس سره در خزینه آورده که وی صاحب همت و قوت و شجاعت و توکل بود قدمی راسخ و عزمی مستحکم داشت معروف بکمالات ظاهری و باطنی و موصوف بود بمتابعت شریعت و طریقت و بتوجه وی صدها طالبان خدا بخدا رسیدند و در لاهور هنگامه شریعت گرم داشت وفات وی سنهٔ اثنین والف رحمه الله تعالی۔

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچی قدس سره الملقب بعبدالقادر الثالث او را سید جیون نیز میگویند در خزینه آورده که وی در سادات عظام و اولیای ذوی الاکرام گیلانی بی نظیر و لاثانی است شیخی بزرگ و متقی و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرافت و شجاعت و سخاوت زاید از حد داشت بسید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری و باطنی از والد امجد خویش سید محمد غوث بالاپیر صاحب ستگهره (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پدر بزرگوار بسیر اقالیم هندوستان تشریف برد و فواید صحبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاهور آمده بیرون شهر لاهور بمقام گذر لنگرخان توطن فرمود محله نو آباد باسم رسول پور آباد کرد
همانجا در سنه اثنین و الف وفات یافت و قبر او در لاهور بجاییکه حالا بروضه حضرت شاه چراغ ابن
عبدالوهاب نبیره وی مشهور است بوده است و او را دو پسر عبدالوهاب و محمد نام و دو دختر فاطمه ثانی
مشهور بکلان بی بی زوجه میران محمد شاه موج دریا بخاری و بی بی دولت زوجه سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بوده۔

سید عبدالرزاق بن عبدالوهاب بن عبدالقادر ثالث قدس سره مشهور است بشاه چراغ لاهوری
در خزینه آورده که وی از کبرای اولیا و اعاظم مشایخ قادریه است و جامع بود در میان علوم ظاهری و باطنی
و شجاعت و سخاوت خرقه ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت چون متولد شد جد امجد او در حیات
بود فرمود که در خانه ما چراغی پیدا شده است که خانه ما از و منور گردد پس از آن روز بخطاب چراغ شاه مخاطب
گشت. و آنحضرت سیاحت بسیار کرده و بزیارت حرمین مشرف شده و از مشایخ آنجا فواید برگرفته شاهجهان
بادشاه که معتقد او بود هرچند خواست که دختر خود را با پسر او ازدواج کند مقبول نیفتاد وفات او ثانی و عشرین
من ذی القعده سنه ثمان و ستین و الف و قبر او متصل قبر جد پدر او بود شاه جهان بر او عمارت عالی ساخته
رحمه الله تعالی۔

سید مصطفی بن عبدالرزاق قدس سره در خزینه آورده که وی در میان برادران خود که هفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود وفات او ثالث عشر شعبان سنه اربع و ثمانین و الف
بوده رحمه الله تعالی۔

سید داود بن فتح الله بن مبارک الکرمانی قدس سره صاحب خزینه از کتاب شجره الانوار نقل نموده که
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه و در اخبار الاخیار آورده که وی مرید و خلیفه سید حامد الحسنی
الجیلانی است صاحب حال صحیح و کشف صریح بود در حین سلوک ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الحد
کشیده ابتدای حالت او آن بود که در اثنای تحصیل علوم قاید توفیق الهی بجانب دیگر برد و بطریق ریاضت
و مجاهده دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت که از حد تقریر و تحریر خارج
باشد تا خاطر خطیرش از جمیع وساوس و تعلقات آسوده شد و تفرقه و تشویش از باطنش رخت بست

آنگاه ازبرای اقامت سنت انابت وبیعت کہ طریقۂ سلوک طریقت است متوجہ جناب قدس شد وبمقتضای بشارت غیبیہ بخدمت سید حامد توجہ آورد وبیعت نمودہ بخلافت مشرف شد وفات او سنہ اثنین وثمانین وتسعمایۃ کہ عبارت مشتاق منان متضمن حصول آنست وقبر او در شیرکوہ ولایت پنجاب است کہ محل سکونت او بود مزار او مطاف عامہ خلق اندیار گشتہ رحمہ اللہ تعالی ذکر او در اخبار الاخیار طویل بود مختصر نمودم۔

سید محمد ہاشم بن سید صوفی علی اچی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی یکصد وبست سال عمر داشت دوازدہ سال در سیر ملک عرب وعجم وشام وعراق گذرانید وبصحبت بسیارے از مشایخ عظام مستفید ومستفیض گشت وبلاہور آمد وقبولے عظیم یافت وخلق کثیر بحلقۂ ارادت او در آمدند و وفات او بروز جمعہ سابع محرم الحرام وقت الضحوۃ سنہ سبع وثمانین والف وقبر او در لاہور ست رحمہ اللہ تعالی۔

سید جعفر بن محمد ہاشم بن صوفی علی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی جامع ست میان سیادت وکرامت در وقت خود یگانہ زمانہ بودہ خرقہ از پدر خود میداشت ولادت او بروز پنجشنبہ نوزدہم جمادی الثانی سنہ احدے واربعین والف ووفات او بروز شنبہ نہم رجب سنہ سبع ومایۃ والف بودہ رحمہ اللہ تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سرہ در خزینہ نسب او بدینگونہ بیان نمودہ کہ سید اسماعیل بن سید ابدال بن نصر بن محمد بن موسے بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وسید اسماعیل اہل کمال وعالم صاحب قال وشیخی صاحب حال بود انتہی در اخبار الاخیار آوردہ کہ سلسلۂ ایشان منتہی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر الحسنی الجیلانی رضی اللہ عنہ درین دیار سلسلۂ سجادگی آنحضرت را رضی اللہ عنہ ایشان برپا داشتند شیخ محمد حسن وشیخ امان ودیگر درویشان غایت بندگی ونیاز نسبت بملازمان سید اسماعیل رعایت میکردند وفات او سنہ تسعین وتسعمایۃ وقبر او در ترہنپور است رحمہ اللہ تعالی۔

شاہ سید قمیص بن سید ابی الحیواۃ قدس سرہ نسب او صاحب خزینہ از شجرۃ الانوار بدینگونہ نقل نمودہ کہ قمیص بن ابی الحیات بن تاج الدین محمود بن بہاء الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ ایشان نیز سلسلۂ نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگالہ در لباس

فقر و تجرید درین دیار قدوم آورده در قصبه سالوره خضر آباد رخت اقامت نهاد مدتے هم بوضع فقر و تجرید
بیگذرانید سید نصر الله مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبع سنت و مستقیم جگر گوشه خود را در عقد
نکاح او در آورد و بعد از وقوع این تعلق او را توطن و سکونت همانجا اختیار وقت افتاد و قبولے تمام و
شهرتے تام نصیب او شد و خلق کثیر از نواحی اندیار در حلقه ارادت و عقیدت او در آمدند و جمعی از درویشان
اهل نیز بخدمتش انتساب نمودند و از انجمله شیخ عبد الرزاق المشهور بشیخ بهاول مرید و خلیفه اوست جامع آست
میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاء عبادت و تقوی و صلاح بر آمده و بر عصمت ذاتے
نشو و نما یافته و بعد تحصیل علوم دینی تهذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شده و الحق درین زمان
در زمره درویشان و سالکان اینچنین مردم در سلوک این طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم نادر و عزیز الوجود اند و وفات شاه قمیص در ولایت بنگاله واقع شد بتقریب آنکه
سلطان عهد ایشان را در آنجا فرستاده بود و آنجا ثالث ذی القعده سنه اثنین تسعین و تسعمایه هم
بساله آورده مدفون ساختند رحمة الله علیه۔

سید شاه محمد فیروز آبادی در اخبار الاخیار آورده که او از میان این نسب عالی است و او را
درین دیار قصه غریب و حکایتے عجیب است که مشهور است و مجمل کیفیت احوال او و نسبت که او مردی
بود در زمان سلطان ابراهیم بن سکندر لودی از جانب دیار دکن بدهلی آمده دعوی نسب حضرت غوث
الثقلین رضی الله عنه نمود بملاحظه این نسبت عالی با ضمیمه غرایب اوضاع و اطوار او و از عظمت صورت
و استغنا و همت و ثروت و اشتغال طریقه دعوت و اوراد و باظهار رعایت نهایت طهارت و لطافت
و اظهار دعوے بلند در نسبت معنوی بجناب آنحضرت رض خلق این دیار بے اختیار معتقد او شدند و سلطان
ابراهیم نیز باو برای امرے رجوع نمود فایده بران مترتب نشد و بعد ظهور سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه هم
درینجا در عمارت هاے قلعه فیروز آباد ساکن بود در عهد سلطنت همایون بادشاه نیز قدرے و عزتے داشت
و نهایت علو درجت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاه بن شیر شاه بود و او نهایت معتقد او گشت
بعضے امراے وقت نیز بتبعیت بادشاه بحلقه اعتقاد او در آمدند و بعضے درویشان نیز توجه ارادت و
خلافت نمے آوردند بالجمله کار و بار مشیخت و بزرگی او در غایت رواج و رونق بود درین اثنا دو سید مکی
سید شمس الدین محمد و دیگرے سید ابو طالب عراقی که هر دو بصفات حمیده موصوف بودند مثل نیز در بنگاله

برا مدند سید محمد ایشان را بخانه خود مهمان بردو بکمال خلوص و محبت پیش امد و پیغام نکاح دختر ان خود بایشان نمود ایشان انکار نمودند در همین اثنا شبے این هردو سید را بخانه او کشتند غوغا در میان خلایق بے اندازه افتاد و مصیبت روز کربلا از سر تازه شد زن و مرد جامه چاک خاک بر سر نموده نوحه نمودند و نعم ما قیل۔

بازای فلک بهر خدا این چه ماجراست	بازاین چه ظلم وانچه حسین انچه کربلاست
بازانچه کوفه انچه فرات ست انچه وقت	عاشورا نیست ورنه قضیه بعینها ست
این زهر باز با حسن مجتبے کراد	این تیغ باز بر سر شیر خدا کرا ست
بازانچه درد انچه الم انچه محنت است	بازانچه هجر انچه فراق انچه ابتلا است
بازانچه غصه در جگر انس وجان نشست	بازانچه فتنه در سر کون و مکان بجاست
بازاین باهلبیت نبوت که ظلم کرد	بازاین بخاندان پیمبر ستم که خواست
این ریش کهنه را دگر از سر کتازه کرد	وین داغ خشک ساخ دگر از برکه پوست کلست
اسے واسے بر محبت دنیا و کار او	زنهار دل مبند برین کار و بار او

واین هردو را در حرم روضه قدم رسول دفن نمودند والان قبرانه و بزرگ مزار و مطاف خلایق است کان ذلک فی سنة خمس وخمسین وتسعمائة بعد وقوع اینواقعه اکثر مردم بلکه همه نسبت این قتل بشاه محمد کردند وجمیع خلایق از وے برگشتند و معتقدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و محبان نفور حکام تفحص احوال حاضر امدند او منکر افتاد که این از من نشده است و برضاے من بلکه بوقوف من صدور نیافته دزدان در خانه در امدند و اینکار کردند خبر باسلام شاه رسید او اشارت بعلما کرد که مسئله شرعی درینباب چه باشد بران عمل نمایند جمیع علماے لاهور و دهلی و جونپور بحکم سلطان وقت اجتماع نمودند و محضر ساختند او خود منکر مطلق افتاده بود چون در مجلس حاضر مے آوردند میگفت که بکنید هرچه کنید من مظلومم و بیگناه و از تصویر این معصیت معرا و مبرا مظلومی و بے غرتے و بحرمتے اهلبیت امرے قدیم است و بطریق وراثت بما رسیده است هرچه بر سر ما مے آید بدان رضا دهیم علماے وقت در فتواے قتل او مختلف افتادند و هرچند تردد کردند بثبوت شرعے که شبهه را دران مدخل نباشد نرسید تا مدت مدید بر سر این قضیه غوغا بود او را مقید و مسجون نگاه میداشتند و از اهانت و خواری هرچه

نصیب او بود چیزے فرد نگذاشتند نقلست کہ شیخ امان پانی پتے را درین محضر ہر چند تکلیف کردند و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چرا ترددکہ در معرکہ کہ اہلبیت پیغمبر را او رده خوار و گرفتار در پیش ایستاده کنند و من در انجلس معزز و مکرم نشستہ باشم و میفرمود کشتہ شدن حضرات انان حیف است و خوار کردن ایشان نیز حیفے دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود جنیان انچنین کارہا بسیار میکنند معاذ اللہ کہ از انایشان انچنین معصیتے سر بر زند بالجملہ بعد از چند گاه در زندان بمردم و مم بعد از مردن پاے او را بستہ در بازار کشالہ کرده در یک گوشہ انداختند آخر در زیر قلعہ دہلی نزدیک تربکو شنک بر وزوفن یافت انا للہ وانا الیہ راجعون نقلست کہ جماعہ مہمانان پیش او بودند و طعام تناول میکردند یکے از ایشان میل جغرات اظہار کرد وے ظرف جغرات بستہ بیرون اورد و پیش مہمانان نہاد درہمین اثنا زنے گریہ کنان امد کہ یکے غلام بچہ سیاہی سر و تن برہنہ و یک جغرات مرا کشیده در حرم سرا سے حضرت اورده چیزے بان زن دہا بند و باز گردانید میگفتند کہ اینہا بسبب تسخیر جن بوده است کہ او داشت و او را مریدان و خلفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کمتر کسے بر محبت و اعتقاد او راسخ مانده باشد شیخ محمد عاشق کہ در سنبل پور بود مردے بغایت نیک درویشے صاحب ذوق و حالت و ہمت و مجاہده بود و شیخ حسن سرمست کہ در شہر کانو بود مرید او بود رحمۃ اللہ تعالے۔

مولانا سید سماء الدین الاجی الدہلوی قدس سره نبیره مخدوم جہانیان سید جلال الدین البخاری است مرید شیخ کبیر ست و گویند کہ تلمیذ مولانا سناء الدین کہ از تلامذه میر سید شریف جرجانی ست بود از ملتان بسبب بعضے وقایع کہ دران دیار واقع شده برامد تہا و ترتنبور و بیانہ و غیر ان گذرانیده بعد از ان بدہلی امد و توطن کرد سن کبیر داشت در اخر عمر حاسہ بصرش رفتہ بود حق سبحانہ تعالی بواسطہ علاج بصارت را بوے رد کرده وے بر لمعات شیخ فخر الدین عراقی حاشیہ نوشتہ کہ بحل معانے ان وافی و کافی است و رسالہ دیگر دارد مسمے بمفتاح الاسرار اکثر ان بعینہ منقول از رسائل شیخ عزیز نسفی است و وے جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر باحتیاج اختیار نکرده وفات او ہفدہم جمادی الاول بسنہ احدے و تسعمایۃ و مقبره او بالاے حوض شمسی است در انجا صفوف صفوف از اولاد او خفتہ اند رحمہ اللہ تعالی کذافی اخبار الاخبار۔

سید عبد اللہ بن مولانا سماء الدین الدہلوے البیابانی قدس سره در اخبار الاخیار او ردہ کہ

وے از زہاد وقت بودہ بغایت تجرید داشت در ابتدائے حال تزوج کردہ بود چون آن را مانع حضور وقت و فراغ عبادت دید باختیار از وے مفارقت کرد بادشاہ عہد قومے را اسیر کردہ بود دران میان جماعۃ از سادات نیز اسیر شدہ بودند وے رفت و بپادشاہ گفت کہ سادات را بگذار بادشاہ گفتہ او قبول نکرد وے گفت حرام باد سکونت در شہرے کہ تو پادشاہ آنشہر باشے بعد ازان بمندو رفت و بادشاہ انجا را دید و چیزے بادشاہ پیشکش کرد قبول نکرد و گفت مرا باینہا کارے نیست بحاکم فلان دہ فرمان دہ کہ در فلان بیابان مرا جا دہد و تشویش ندہد و ظلم نکند ہم در بعضے قریات مندو مقام کرد الان قبر او ہم در انجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سنۃ ست و ثلثین و تسعمائۃ بودہ۔

سید کبیر الدین حسن البخاری قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وے از سادات عظام بخارا ست و فیض را از خاندان حضرت مخدوم جہانیان یافت و بکمالات رسید و در اخبار الاخیار آوردہ کہ وے سیاحت بسیار کردہ بود بعد ازان در اچہ سکونت کرد گویند کہ وے صد و ہشتاد سال عمر داشت واللہ اعلم گویند کہ از وے خوارق عادات بوجود می آمد اعظم و اشہر خوارق او اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام و ہیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بر وے طاقت نماندے و در قبول اسلام بے اختیار شدے جماعہ جماعہ کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند کہ این نسبت در بعضے اولاد او نیز موجود بود و وفات او در ہشتصد و نود و شش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تعالے۔

سید عبد الحی معروف بسید شاہ محمد میرک قدس سرہ در خزینہ اوردہ کہ وی سید بزرگ عالی نسب و از اولاد میر سید شریف جرجانی است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عامل بود و در اخبار الاخیار اوردہ کہ وے در جزئیات فنون و نوادر امور بے نظیر است و سید عالی نسب از اولاد میر سید شریف جرجانی است و در تاریخ وفات وی گفتہ ست انتقطعہ

نادر العصر شیخ عبد الحے وقت نزعش بسر رسیدم من سال تاریخ خویش خود فرما گفت تاریخ من بود نامم	.	کہ بوصفش مرا زبان نبود گفتم ای چون تو در زمان نبود کہ جز او درد در زبان نبود بندہ وقتی کہ در میان نبود ۹۵۹	

یعنے چون عدد عبد را از شیخ عبد الحی اسقاط کنند و حاصل الف نہصد و پنجاہ و نہ باشد یعنے وفات او سنۃ

تسع و خمسین و تسعمایۃ۔

سید سلطان بہرایچی قدس سرہ صاحب اخبار الاخیار از والد خود نقل میکند کہ وی میگفت کہ سید سلطان درویشی اہل دل و خاکسار و صاحب ہمت مرید شیخ علاء الدین اجودہنی بود اما تلقین وارشاد از مشرب شطاریہ داشت از لباس اکتفا بستر عورت داشت و در اکثر اوقات سر برہنہ می بود گاہے با جماعت فقرامی بود و گاہے تنہا و بعالم رسم مقید نبود ذکر جہر بسیار میکرد انتہی و در خزینہ تاریخ وفات وی سنہ تسع و اربعین و تسعمایۃ گفتہ رحمہ اللہ تعالے۔

سید علاء الدین قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی سید عالی نسب است و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقے ہند وقوفے تمام داشت شعر ہم میفرمود این غزل از وارداتِ وقت اوست۔

ندانم آنگل خندان چہ رنگ و بو دارد	کہ مرغ ہر چمنے گفتگوے او دارد
بحسب وجوے نیابد کسے مراد دے	کسے مراد بیابد کہ جست وجو دارد
نشاط بادہ پرستان بشتہا برسید	ہنوز ساقیے ما بادہ در سبو دارد
حدیث عشق تو تنہا نہ من ہمیگویم	کہ ہر کہ ہست ازین گونہ گفتگو دارد
متاع دل بکف دلبرے بدہ تو علا	کہ این متاع گرانمایہ را نکو دارد

سید معین الدین بلکی قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی صاحب تفسیر معینی است و ادبا لہا مجاور مدینہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ہنوز از اولاد وی در مکہ معظمہ ساکن اند و این تفسیر فی تفسیر است موجز و منقح و مفید و رسایل دیگر در مقاصد جزئیہ مشتمل بر تحقیقات غریبہ نیز دارد و شیخ صفی الدین عبد الرحمن کہ نسبت بوے سلسلہ ایشانرا سادات صفویہ گویند نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قدوۃ المحققین مولانا جلال الدین دوانی است و ایشانرا سادات سلامیہ نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضہ مقدسہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از جواب سلام شنیدہ بود انتہی ذکرا و در ذکر سید رفیع الدین کہ از اولاد اوست مذکورست و ذکر رفیع الدین مذکور میشود۔

سید رفیع الدین صفوی قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ خلاصہ انش اینست کہ وی عالم بود میان فضایل حسبیہ و نسبیہ و آباے کرام ایشان ہمہ علما و صلحا و اتقیا بودہ اند و سید معین الدین

مذکور و سید صفی الدین عبدالرحمن از اجداد او است در معقولات شاگرد مولانا جلال الدین دوانی است
و در حدیث شاگرد شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی الحافظ المصرے است که از
محققین ارباب حدیث و قدوۂ متاخرین ایشانست و بالمشافهہ حدیث را از وی شنید و مدت ہا تلمذ
نمود و او دانشمند و محدث بود و بغایت جود و سخاوت و خلق و لطف داشت در زمان سلطان سکندر
بدہلی آمد و سلطان سکندر را در حق او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشارہ سلطان باگرہ سکونت
نمودہ مگر سلسلۂ او منقطع شدہ و کسی نماندہ وفات او سنۃ اربع و خمسین و تسعمایۃ و قبر او ہم در انجا
است که خانۂ او بود رحمہ اللہ تعالے ۔

سید عبدالوہاب بن سید عبدالمجید ساوری قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وے
مردے بزرگ و متبرک و مسن بود و بتدریس علم اشتغال داشت بعد از ان بسببیکہ در انکتاب مذکور
است حالتے در باطن او پیدا شد کہ بی اختیار از ہمہ برآمد و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
و مطالعہ دست باز داشت مات رحمہ اللہ سنۃ خمس و ستین و تسعمایۃ و قبر او ہم در ساورہ است

سید عبدالاول بن علاء الدین الحسینی الدہلوی قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی مرید بعضے اولاد
سید محمد گیسو دراز است کہ در دکن اند دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمے و حقیقے و در اکثر علوم
تصنیفات دارد بر صحیح البخارے شرحے نوشتہ مسمے بفیض البارے و رسالۂ فرائض سراجی را نظم
کردہ و بران شرحے تعلیق نمودہ و رسالہ دیگر دارد فارسے در تحقیق نفس و معرفت ان و انچہ متعلق است
بدان بغایت محققانہ نوشتہ است و مختصرے در سیر نیز نوشتہ منتخب از کتاب سفر السعادت و
بر اکثر کتب حواشے و شروح و تعلیقات دارد بغایت مسن و معمر بود و در اخر عمر نسبت انکسار
و عزبت و مشرب بر حال او غالب آمدہ او را از علوم رسمیہ فی الجملہ ذہولے دست دادہ بود و از ہر قسم
کتب بسیار داشت آباے سید از زید پور بودہ اند کہ قصبہ ایست از مضافات جونپور بعد از ان بولایت
دکن رفتہ و تولد او ہم در انجا شدہ و ہمانجا تحصیل علم نمودہ و مکرم و مبجل شد و در اخر حال بگجرات آمد و از
انجا بحرمین شریفین رفت باز باحمد آباد عود نمودہ و در اخر عمر باستدعاے خانخانان محمد بیرم خان شہید
کہ در شفقت بر خلق خدا و محبت درویشان و تربیت علما و فضلا بان علو شان و رفعت مکان کہ وی
داشت بنظیر عالم بود متوجہ ولایت دہلے شد پیش از انکہ ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دهلی در صدر حیات بود آخر در سنهٔ ثمان وستین وتسعمایه برحمت حق پیوست قبراو
درون قلعهٔ دهلی است نزدیک بکوشک در میان گور غریبان افتاده ست رحمه الله تعالی۔

سید محمد بن احمد العلوی العباسی السمرقندی قدس سره وی از اولاد عباس بن امیر المومنین
علی مرتضی است وکنیت او ابوشجاع است نسب او بدینگونه صاحب اعلام الاخیار آورده که محمد بن احمد
بن حمزه بن الحسین بن علی بن عبد الله بن الحسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضی السید الامام
شیخ الاسلام ابوشجاع احوال او کفوی در کتاب مذکور بطول آورده مختصر اینست که وی یکی از ایمه فقهای
حنفیه است در سمرقند با علی بن الحسن السغدی و امام القاضی الحسن الماتریدی معاصر بوده و بود معتبر در
زمان شان که این هرسه در فتوی مجتمع میشدند و اتفاق ایشان حجة قاطعه بود درانوقت ونمیدیدند بسوی
کسیکه مخالفت ایشان نمود و ریاست اصحاب حنفیه بر ایشان منتهی شده بود درانوقت ودیگر از فقها
بر فتوای حضرت سید اعتماد نموده اند و جامع ومبسوط هر دو کتاب از تصنیفات او است وپسر
وی سید ابوالوضاح محمد که ذکرش می آید و امام ظهیر الدین مرغینانی صاحب فتاوی است نظیر وی در اصول
و فروع شاگرد او بیند رحمه الله تعالی۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سره کنیت او ابوالوضاح است احوال
پدر بزرگوارش عنقریب گذشت او نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی وفقیه بود وحسب وصیت پدر از گرفتن
بیع بالوفا اجتناب مینمود د اعلام الاخیار آورده که وی اخذ علم از پدر خود نمود و روایت از قاضی
جمال ریغذمونی نمود و وی از ابوزید و بوسی و وی از ابوجعفر استروشنی و وی از ابی بکر
محمد بن الفضل داشت و از وی پسرش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمودند و بعد از حج بسمرقند باز
گشت و بمدرسه سمرقند مدرس شد و نشر علم نموده بعد از ان بسمت حجاز و بغداد رفت و باز بسمرقند
آمده نشر علم مینمود تا آنکه در سنهٔ احدی وتسعین واربعمایة در ماه شوال وفات یافت وهو ابن
اربع وخمسین سنة رحمه الله تعالی۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سره در اعلام الاخیار
وی یکی از ایمه مشهورین است در فروع و اصول ونیکی از متبحرین ست در معقول ومنقول وبودند
پدر او سید ابوالوضاح وجد او سید ابوشجاع از کبار فقهای حنفیه که ذکر شان بالا گذشت غذی

بالعلم ونشاء فی حجر الفضل وحمل علی اکناف الائمة کفل بہ ابوہ ورباہ وعلمہ الادب فی صباہ ثم تفقہ علیہ واجتہد

واشتغل ثم بلغ رتبۃ الفضل وبرع فی العلوم وکمل وحفظ مبسوطا لجدہ سید الامام ابی شجاع محمد حتے

صار استاد الجماعۃ ومقدمۃ الطایفۃ وسید العصر ووفرید الدہر وممن تفقہوا علیہ الامام العالم الفقیہ قاضی

بلاد الروم عبد الحمید بن اسماعیل اتلت وعلاء الدین السمرقندی وکان فاضلا متبحرا صالحا عالما بالمذہب والخلاف

متدینا حسن الطریقۃ کبیر الشان وذکر فی فصول العمادیۃ فی الفصل الثالث والعشرین فی الخلع فتواہ

سید ناصر الدین بن یوسف الحسینی السمرقندی قدس سرہ وے شہید ست وکینت او ابو القاسم

ومعروف ست بابی القطن در اعلام الاخیار آوردہ کہ وے امام کبیر وعظیم القدر جلیل المحل جمیل العمل است

ونام او مشہور وثناے او مذکور است در بطون اوراق وظہور افاق ویکتاے وقت خود است در علم

وادب ومجتہد زمان خود است در طریق خلاف ومذہب وصاحب تصنیفات کثیرہ ست وکتاب المنافع

ومختصر المبارک در فقہ وکتاب الملتقط در فتاوے ومنثور وجامع وخلاص المفتی وکتاب الاحقاق ومصابح

السبل دو مجلد وغیر ذلک از تصانیف اوست وذکر او در کتاب مذکور طویل ست رحمہ اللہ تعالے ۔

سید عماد الدین احمد بن یوسف الحسینی الحلے قدس سرہ کینت او ابو العباس است وشیخ حنفیہ

است فی اعلام الاخیار تفقہ علی احمد بن محمد بن محمود الغزنوی وکان شیخ الحنفیہ فی عصرہ وخرج من

حلب الی مصر حین وصل تتر من بلاد الروم سنۃ اربعین وستمائۃ الی حلب ومات فی نزہۃ سنۃ

وکان مولدہ سنۃ نیف وستین وخمسمائیۃ ۔

سید حسام الدین بن علی بن حجاج الحسنی السغناقی قدس سرہ در اعلام الاخیار آوردہ کہ خلاصہ

ترجمہ اش اینست کہ بود وے فقیہ جدے نحوے اخذ نحو نمود از عبد والی وغیرہ ودر فقہ شاگرد امام

حافظ الدین بخارے وامام فخر الدین مایمرغی است وازوی اخذ فقہ نمودند امام قوام الدین محمد کاکے

وشیخ اکمل الدین وامام سید جلال الدین خوارزمی کرمانی ونہایہ شرح ہدایہ وشرح تمہید مکحولے وکافی

شرح اصول فقہ بزودے وشرح مفصل از مصنفات او است وداخل شد در بغداد ودرس

داد بمشہد ابی حنیفہ بعد ازان متوجہ دمشق شد حاجا فدخلہا فی سنۃ عشر وسبعمائۃ وبا قاضی

القضاۃ ناصر الدین محمد در حلب ملاقات نمود الی اخرہ ما یطول ذکرہ انتہی بالجملہ شخصے بود عالم ومتقی

عدیم المثل در زمان خود کما لا یخفی رحمہ اللہ تعالے ۔

سید علی عجمی قدس سره کفوی در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والنحریر الکامل واقف الحقایق کاشف الدقایق المولی سید علی العجمی و در اعلام الاخیار ذکر وی طویل است که خلاصه ترجمه ان اینست که در شهر سمرقند بر علمای عصر خود تلمذ نمود و بر اقران خود فایق شد و ماهر شد در علوم و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجامی و قبل ازین حاضر شد بدرس مولی جنید مولی و شنید از وی شرح مفتاح و شرح مطول و قبل ازین مولانا عبد الرحمن جامی بصحبت علامة مولی باشا که مشهورست بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی عجمی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و عدل ایشان و انتظام ایشان دور دیار عجم نیز انقلابی بود رفت بسوی روم پس امد بشهر قسطمونی پس اکرام کرد او را والی انجا که اسماعیل بیگ بود نهایة اکرام بعد از ان رفت در شهر ادرنه پس داد او را سلطان مراد خان مدرسه جد خود سلطان یلدرم بایزید خان بشهر بروسا و زندگی کرد تا زمان سلطان محمد و مجتمع شد نزدیک او با علمای زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد فضیلت او و درمیان انها و حواشی حاشیه شرح شمسیه و حواشی بر شرح مطالع سید شریف و حواشی بر شرح مواقف سید شریف از تصانیف او است و خط نیز نیک مینوشت و وفات او سنه ستین و ثمانمائة رحمه الله تعالی —

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشروانی قدس سره کفوی در اعلام الاخیار در القاب او چنین نوشته که الشیخ العارف بالله و المتوجه بالکلیة الی الله قدوة الطائفة الخلوتیة اسوة الشیوخ الکسوتیة فخر العترة الحسینیة بحر المعرفة الیقینیة بعد از ان انچه میگوید خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از اهل شروان بود متولد شد بشماخی که شهریست از ولایت شروان و نشو و نما یافت درانجا و بود خوب روی و خوش خوی صاحب غنج و دلال و بازی میکرد بچوگان پس وید شبی در خواب چیزی که متغیر شد بان احوال او پس وزید بر وی نسیم توفیق و ملجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتی که از اعیان مشایخ بود و لازم گرفت خدمت او را و پدرش مکروه داشت انرا و منع کرد پسر را از صحبت او پس ممتنع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز معتقد شد و بود سید یحیی که تربیت مییافت از شیخ مذکور تا انکه رسید بدرجه کمال در تربیه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و دختر شیخ بیرزادهم

که از اصحاب شیخ مذکور بوده بجبالهٔ نکاح در آورد پس از وفات شیخ صدرالدین نقازی مابین خسر و داماد واقع شد چرا که خسرش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدرالدین بود معهذا رجوعات مردم بسوی سید زیاده بود وے پس خدمت سید از شماخی بشهر باکو که از ولایت شروان بوده نهضت نمود و توطن اختیار نمود و آنجا نیز او را قبولے تمام دست داد مقدار ده هزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفاے او باطراف داد میگفت اکثار خلفا جهت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشدے که بعد از او قایمقام او باید شد زیاده از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتے و شیخ عمر ایدینی و شیخ حبیب قرامانی و شیخ محمد جمال حلبیے از کبار خلفاے وے بوده اند و وفات او سنه ثمان و تسع و ستین و ثمانمایة در باکو بوده رحمه الله تعالے ۔

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی البخاری الشهیر بامیر سلطان قدس سره در اعلام الاخیار القاب و احوال او چنین نوشته که قطب العارفین غوث السالکین القایم بحقوق الله علی الاستقصاء والمراقب بذکر الله فی السّر و الجهر ذو العلم النافع والعمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان صحیفة العرفان و ترجمهٔ احوال او اینست که بوده وے عارف بالله و عالم بکتاب و سنة و زاهد متورع و بود او را جذبهٔ قوی و حالت سنی و قدم راسخ در تصوف و اقوال طریقت و بود جامع میان دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشهر بخارا و پدرش تربیت او مینمود و ظاهر شد کرامات او در حالت طفولیت و برخاست زاهد متورع متقی طاهر الذیل دایم الذکر مصیب الفکر مراقبا لله تعالے فی حرکاته و سکناته و مقبول السیرت و محفوظ خصلت و ملاقات نمود باکبراے مشایخ و صحبت داشت با ایشان و فایده گرفت از ایشان و رسید بسبب آن بمقامیکه رسید از وصول و فروع و قال و حال و او را احوال فاخره و کرامات ظاهره بود و بعد از ان رحلت نمود بسوی روم و سکونت نمود به بروسا که شهریست در ولایت روم و قرأت نمود بر مولانا شمس الدین فنارے و دیدم بخط او کتاب مفتاح الغیب را که از مصنفات صدرالدین قونیویست که قرأت نمود بر مولانا فنارے و نوشت بروے اجازت بخط شریف وے بعد از ان اهالے بروسا بمشاهدهٔ کرامات او عظیم دوستش داشتند و بودند که استمداد مینمودند از همیت او در مشکلات خود و استغاثه مینمودند بفاتحه او در تنگی خود پس بود سید و قت خود و سر الله ما بین خلق او و مشتهر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از جملهٔ محبان او

دختر سلطان بایزید بن سلطان غازی مراد خان بود تا اینکه نکاح کرد او را و حاصل شد از وی اولاد
واو را حکایات عجیبه و غریبه بوده است که مسطور است در مناقب او و بعد از ان سلطان عثمانیه چون
مشاهده کرامات او نمودند شدند از اصحاب او و دوستان او و تعظیم و تکریم او مینمودند و معتقد گشتند
بحدیکه چون قصد سفر میداشتند برکت میجستند بدعای او و قلاده مینمودند از وی شمشیر را و از غرایب
حکایت او انست که چون امیر تیمور به بروسا رفت و فساد کرد در انجا اهالی اندیار بوی استغاثه نمودند
و عرض احوال خود نموده دفع ان از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بلشکر او و انجا شخصی نعلبند
باین شکل و نشانی خواهید یافت او را سلام من رسانید و بگوئید که از تو ارتحال سوال میکنم پس چون
این پیغام باو رسانیدند گفت سمعا و طاعتا انشاء الله تعالی پس روز دیگر امیر تیمور بلشکر خود از انجا
برفت بطوریکه باز سر نشناخت و وفات او بشهر بروسا در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه واقع شده
مدفون شد در انجا و قبر او در انجا مشهور و مطاف فقرا اندیار است و برکت میگیرند از وی و محل اجابت دعا و نزول برکت است خصوصا
اهالی تره هر سال میشتابند و طواف و زیارت میکنند و نزدیک قبر او جامع و عمارت مدرسه بوده است رحمة الله تعالی۔

سید احمد بن عبد الله القریمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الاخیار در مناقب و احوال او

چنین گفته که المولی العالم الفاضل و الحبر الفایق الکامل جامع الفروع و الاصول فارس میدان
المعقول و المنقول شمع الملة شمس الائمة فخر الموالی شرف الاهالی و مختصر ترجمه احوال او دانیست
که تلمذ نمود نزد مولانا شرف الدین بن کمال قریمی که از تلامذه ابن بزازی است و بود سید احمد که دریافته
بود ابن بزازی را و قرات نموده است بروی بشهر قریم و بود در انجا چند سال و نشر علم نمود در انجا درس
گفت بعد از ان رفت بسوی ماوراء النهر در سنه ست و ثمانمائه و اخذ نمود کل علوم از شرف الدین
در سید نزد او و بدرجه کمال و گرفت فروع از وی و سلسله تلمذ او بدینگونه است اخذ الفروع عن شرف الدین
عن البزازی عن ابیه محمد الکردری عن السید جلال الدین الکولانی عن صاحب النهایه حسام الدین
عن حافظ الدین الکبیر البخاری عن شمس الائمة الکردری عن صاحب الهدایه برهان الدین
المرغینانی عن نجم الدین النسفی عن ابی الیسر البزدوی عن ابی یعقوب السیاری عن ابی اسحاق النوقدی
عن ابی جعفر الهندوانی عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن یحیی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف
عن الامام الاعظم ابی حنیفه رحمهم الله تعالی و هذا احدی الطریق بعد از ان امد بملک روم در عهد دولت

سلطان مرادخان پس داد سلطان مدرسه مرزیفون و بود وی رحمه الله عالم و عامل و فاضل و کامل محدث مفسر فقیه مناظر نیکوخوی ذی اخلاق دایم الذکر مصیب الفکر نحوی اصولی خلافی جدلی و حاشیه تلویح و حاشیه شرح عقاید نسفی و حاشیه شرح لب سید عبد الله از تصانیف او است و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد بشهر قسطنطنیه واقع شده همانجا مدفون گشته قبر او مزار و متبرک است و محل اجابت دعا است رحمه الله تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سره در اعلام الاخیار آورده که وی مردی بود عالم عامل صالح و عابد و زاهد با ورع و قانع و صابر پسرش سید حمید الدین از وی اولا اخذ علم نمود و احوال پسرش مذکور میشود و مدرس بود در مدرسه بروسا در زمان سلطان مرادخان رحمه الله تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سره ذکر والد امجد او بالا گذشت در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشته که المولی البارع الفاضل والعالم العامل الکامل مجمع الاخلاق السنیه و محرز الآداب الزکیه شرف العترة الحسینیه شریف النسب لطیف الحسب صاحب الید الطولی فی العلم والادب انتهت الیه ریاسة التقوی والمذهب شیخ الاسلام والمسلمین المولی حمید الدین و احوال او آنچه نوشته خلاصه ترجمه آن اینست که بود رحمه الله عالم عامل فاضل و کامل خوش خوی و پاکیزه طریقه و صابر بر اذیت خلق و جامع علوم دینی اصولا و فروعا و ماهر فنون عقلی وافر الفضل سلیم العقل دایم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلسی بودی مشار الیه و چون واقع شدی مشکلی بودی مرجع وی آمد فتاوی از اقطار عالم بسوی وی که می آمد پی در پی و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کمتر دیده چشم مثل او در ورع و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولا میان فنی علوم را بعد از آن تلمذ نمود نزد علمای عصر خود و بجد و جهد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و رسید بخدمت او مولی یکان و اخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسه سلطان مرادخان غازی در شهر بروسا و عزل نموده شد از آن در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پس شناخت او را و گفت تو ئی پسر سید افضل الدین گفت بلی گفت بدهم او را مدرسه پدر خود سلطان مرادخان بشهر بروساد مقرر شد برای وی پنجاه درم هر روز و طعام از مطبخ که کفایت کند او را بعد از چندی بتقاضای قسطنطنیه اموری شد الی ان توفی سنة ثمان وتسعمائة رحمه الله تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی البخاری قدس سرہ در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ الغوث الاکبر و
وارث خیر البشر بحر الشریعۃ شمس الحقیقۃ و برہان الطریقۃ الشیخ العارف باللہ والمتوجہ بالکلیۃ الی اللہ و احوال
او انچہ نوشتہ مختصر ترجمہ ان اینست کہ نشو و نما یافت بشہر بخارا و رسید بخدمت قطب العارفین خواجہ
عبید اللہ سمرقندی و اقامت نمود نزد او زیادہ از شش سال و بود شیخ کہ تعظیم او مینمود غایت تعظیم و تعیین
نمود او را برای امامت نماز و میگذارد نماز فجر را بوضوے عشا چون وفات یافت خواجہ عبید اللہ بجای
او بنشست تربیت طالبان و ارشاد مریدان مینمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت وی را لازم
گرفتند و بود طریقہ وے عمل بالعزیمۃ و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خفی و عزلت از خلق
و قلت طعام و کلام و احیاے لیالے و صوم ایام و آداب مجلس او این بود کہ می نشست با ہیبت و وقار
و مردمان گرد بگرد حلقہ زدہ می نشستند با ادب تمام کان علی رؤسہم الطیر و بود مشرف بر خواطر
و نمیگذشت در مجلس او کلام دنیا اصلامات رحمہ اللہ سنۃ اثنین و عشرین و تسعمائیۃ و مدفون شد
نزدیک مسجد خود و قبر او در انجا مزار و متبرک است رحمہ اللہ تعالے۔

مولانا سید ابراہیم عجمی الرومی قدس سرہ در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشتہ کہ المولی الفاضل
والعامل الکامل الجامع بین علمی الشریعۃ والحقیقۃ سلطان الطریقۃ و برہان اہل الشریعۃ ذو الحسب الباہرۃ
والنسب الطاہرۃ و احوال او انچہ نوشتہ مجمل ان اینست کہ پدر او از سادات عجم بود و بعد از ان ارتحال
نمود بسوے ولایت روم و توطن نمود در قریہ از نواحے اماسیہ کہ گفتہ میشود انرا قربکچہ گفت صاحب شقایق
کہ بود پدر او از سادات عجم از اولیا اللہ و صاحب کرامات سنے نقل نمودہ میشود از وی خوارق عادات
کثیرہ و ما از اطناب اندیشیدہ متعرض ان نشدیم و منجملہ ان اینکہ نابینا شدہ بود وی رحمہ اللہ در اخر عمر و پسرش
سید ابراہیم سر خود برہنہ نمودہ بود گفت ای ابراہیم سر برہنہ مساز کہ ترا ضرر میکند ہواے باردپس گفت
پسرش کہ چگونہ دیدے مرا و حال آنکہ باین حال ہستی گفت از خدا ے تعالی درخواستم کہ ردی ترا نماید
مرا پس اللہ تعالی بعبارت من بمن باز داد اکنون باز گرمت دبند شد چشم من حیاًنکہ بود و سید ابراہیم
در حجر پدر خود با عفت و صلاح تربیت یافت بعد از ان ارتحال نمود از انجا برای طلب علم بسوی شہر بروسا
تلمذ نمود نزد شیخ سنان الدین کہ جد مصنف اعلام الاخیار است بعد از ان اشتغال تحصیل علم نمود تا انکہ
رسید بخدمت مولانا حسن السیاسیونی و تعیین نمود او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس و غیبت

نمود بخدمت مولی خواجه زاده ورفت بسوی وی بحالت تدریس او بمدرسه ازنیق پس شد مدرس در انجا بعد قضاے قسطنطنیه و بود در خدمت او مدت کثیره پس او را استدعا نمود وزیر محمد پاشا قرامانی برای تعلیم پسر خود پس تعلیم نمود مدتے بعد ازان معلم شد برای سلطان قورقود بن سلطان بایزید خان در حیات سلطان محمد بعد ازان بمدرسه مرزیفون مدرس شد بعد ازان بمدرسه قره حصار بعد ازان بمدرسه مصطفی پاشا در شهر قسطنطنیه مدرس شد بعد ازان بمدرسه سلطان بایزید خان بمدینه اماسیه مدرس شد و متعین شد برای او هر روز هشتاد درهم وامر افتاے انجا بوی مفوض شد بعد ازان ترک تدریس وافتا نمود و معین نمود سلطان بایزید در اخر سلطنت خود روزینه صد درهم بطریق تقاعد وچون نوبت سلطنت سلیم خان رسید برای او سرائی در جوار مزار ابو ایوب انصاری رضی الله عنه خرید نمود واکنون انمکان وقف است بر موسے مذکور پس ساکن شد انجا تا انکه وفات یافت سنه خمس وثلثین وتسعمایه وعمر او نود سال رسیده بود وانجناب نا اہل نگردد واز مردم منقطع بودے بسبب علم وعبادت و بود زاهد متورع وکسے او را بر پهلو خوابیده ندید نوم میکرد نشسته وهیچکس را برائے کار خود امر نمیکرد و متواضع و متخاشع بودے و ترحم بر صغیر و تبجیل کبیر نمودے وصلوات خمسه در مسجد با جماعت میگذارد رحمه الله تعالے ۔

مولانا سید محی الدین محمد بن عبد القادر العلوی الفاطمی الحلبی قدس سره در اعلام الاخیار اقا او چنین نوشته که المولے الفاضل المحقق والحبر الکامل المدقق حلال المشکلات الدینیه و رفع الشبهات الیقینیه جامع الفروع والاصول حاوے المعقول والمنقول صدر الافاضل بحر الفضایل شریف الاصل لطیف الشمایل زبدة ال الرسول صفوة اولاد البتول افتخار السیدین السید محی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر او بس طول وطویل است مختصر ترجمه ان انیست که بود وی رحمه الله عالم فاضل نظار فارس در بحث چون حاضر میشد در محفلے بودے مشار الیه و رجوع مینمودند در مشکلات بوے و بودی که میشگافت موی را در باریکی سخن و وسعت داشت در تقریر و فصاحت در جدل و خصومت و بود صاحب عقل وسیع و ذهن و فهم در معقول و قدرت داشت بر قهر خصم بود او استاد علی الاطلاق والمتفق علیه والمختلف الیه بلا شفاق و اخذ علم نمود از جماعت علماے زمان خود مانند مولانا حسام الدین جلبی و مولانا محی الدین جلبے فناری وعلامه شمس الدین احمد وعلامه نورالدین قراصوی صابر سے و رسید نزد او بدرجه کمال و در مدرسه بروسا مدرس شد در روزینه او بست وپنج درهم مقرر شد بعد ازان بمصر قاضی شد و داد عدالت در داد و بود مقبول

سیرت وبطریقه سلف سلوک نمود وتا بود نزد سلاطین معزز ومحترم بود تا آنکه وفات یافت در سنه ثلث
وستین وتسعمایة ومدفون شد نزدیک دار المقرا حلب وآن موضع مشهور است والله اعلم۔

سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبد القادر الجلبی العلوی الفاطمی قدس سره ذکر پدر بزرگوارش
بالا گذشت در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشته که صدر الموالی والاشراف سالک مسالک الهدی
وطریقة الاسلاف جامع العلوم والبرز فی المعقول والمفهوم عارف الانساب واقف الاحساب الفاضل
الحسیب والکامل النسیب السید محمد جلبی النقیب فی الممالک العثمانیة انتهی بالجمله مردے بود جامع
درمیان سیادت نسب ووفور حسب وعلم وورع واخذ علم نمود از پدر بزرگوار خود رحمه الله تعالے

سید ابو الفضل بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی فرزند حضرت غوث الاعظم
ست وعلوم ظاهرے وباطنے از والد ماجد خود کسب نموده ودر بغداد در سنه ستمایة وفات یافت
وقبر او در انجاست رحمه الله تعالے۔

سید یحیی بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کنیت او ابو زکریاست در خزینه آورده که وی
فرزند حضرت غوث الاعظم ست واکتساب علوم فقه وحدیث از والد بزرگوار خود نموده فاضل وکامل وعالم
ومقتدائے زمانه گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنه خمسین وخمسمایة ووفات او در شب
برات که پانزدهم شعبان باشد سنه ستمایة وقبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الوهاب بوده
است رحمه الله تعالے۔

سید سیف الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره لقب وی عبد الوهاب ست وی
بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است وبسیار کرامت والد ماجد او از وی مرویست در خزینه آورده
که وی بر سجاده حضرت غوث نشسته بهدایت خلق مشغول شد ودر مدرسه معلی وعظ میفرمود از وی
منقول است که میفرمود که وقتے در بلاد عجم مسافر بودم وبعد حصول علوم ببغداد آمدم واز والد ماجد خود
اذن خواستم که درحضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالاے منبر برآمدم وانواع علوم ومواعظ بیان
کردم هیچکس را در دل اثر نکرد وآب از دیده برنیامد اهل مجلس آنحضرت والد درخواست کردند که وعظ
فرمایند من فرود آمدم وحضرت ایشان بر منبر برآمده فرمود که صبر یکساعت است که از بنده موقت
تنول بلا بوقوع آید از استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد وفغان برخاست چون مجلس موقوف شد

از طلوع انیسے پرسیدم فرمود کہ تو ہنوز متکلم ہستے بجز دو سن متکلم بغیر ولادت او در ماہ شعبان سنۃ اثنی عشر وخمسمائیہ و وفات او بست وپنجم شوال سنۃ ثلث وستمائیۃ واز اولاد وی پسر بود ابو منصور عبد السلام وابو الفتح سلیمان نام کہ در وقت خود عالم وعامل وشیخ کامل بود رحمہم اللہ تعالےٰ در تاریخ وفات او اختلاف ست در اعراس از بہجۃ الاسرار نقل نمودہ کہ وفات او بست وپنجم شوال سنۃ ثلث وتسعین وخمس مائۃ بودہ در بغداد بمقبرہ حلبہ مدفون شد و وی از پدر خود وشیخ احمد بن حسین البنا وغیر ایشان، علم فقہ آموخت رحمہ اللہ تعالی۔

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو نصر ولقب او موسیٰ ست وی آخر فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینہ آوردہ کہ وی تحصیل علوم بخدمت والد خود نمودہ عالم عامل وعارف وکامل وفقیہ ومحدث شد واز بغداد بدمشق رفتہ متوطن شد بانجا وفات یافت ولادت او سلخ ربیع الاول سنۃ تسع وثلثین وخمسمائیہ و وفات او بشب غرہ جمادی الثانی سنۃ ثمان عشر وستمائیۃ رحمہ اللہ تعالی۔

سید ابراہیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو اسحاق است وی نیز فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینہ آوردہ کہ وی قدوہ اولیا واکمل اتقیا بود کسب علوم ظاہر وباطن از پدر بزرگ خود نمود وخلق کثیر از فیض صحبت او بکمال حال وقال رسید تفکر وسکوت بر مزاج وی غالب بود زہد وورع بہ مرتبہ کمال داشت از فرط حیا وشرم پروردگار تا سی سال سر بالا نکرد ولادت او سنۃ سبع وعشرین وخمسمائیۃ و وفات او ششم شوال سنۃ ثلث وعشرین وستمائیۃ وقبر او نزد مرقد والد امجد اوست رحمہ اللہ تعالی۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو بکر ست وی نیز فرزند دلبند حضرت غوث الاعظم ست وسلسلہ رزاق شاہی بوی منسوب است وی از اعاظم اولیاست واز اولاد او بسے اکابر دین ہستند مگر مقام تعجب ست کہ احوال شریف او در کتب تواریخ کہ اینک پیش نظر مولف ست دیدہ نشد مگر شہرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیادہ است و وی از مشاہیر فرزندان حضرت غوث ست در اخبار الاخیار آوردہ کہ روزے حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ وعظ میفرمود در اثناے کلام فرمود کہ کلام من بر مردان غیب است کہ حاضر میشوند از پس پردۂ کوہ قاف قدمہاے ایشان در ہوا است و دلہای ایشان در آتش از شدت شوق ولہب اشتیاق کہ

به پروردگار خود دارند راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمود ولد او سید عبدالرزاق در پایه اخیر در زیر قدم او نشسته بود سر بالا کرده ساعتی حیران بود پس بیهوش افتاده جامه و دستار را بسوختن گرفت و آنحضرت از کرسی فرود آمد و اطفاء آن نار کرده فرمود که تو نیز ای عبدالرزاق از ایشانی و بعد از قیام مجلس کیفیت آنحال را از شیخ عبدالرزاق پرسیدا و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوا مردان غیب ایستاده اند و سر ها پائین کرده و ندر مضی و تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان در صیحه و بعضی در تواجد و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراس از بهجة الاسرار نقل میکند که ولادت او در ذی القعده سنه ثمان و عشرین و خمسمائه و وفات او سادس شوال یا خامس رمضان سنه ثلث و ستمائه و عمل مشائخ قادریه بر خامس رمضان است رحمه الله تعالیٰ۔

سید نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم عبدالقادر الجیلانی قدس الله اسرارهم وی از اعیان مشائخ قادریه است در اعراس از بهجة الاسرار نقل نموده که ولادت او رابع و العشرین من ربیع الآخر سنه اربع و ستین و خمسمائه و وفات او سادس عشر شوال سنه ثلث و ثلثین و ستمائه بوده و قبر او در باب حرب است رحمه الله تعالیٰ۔

سید عبدالخالق بن سید عبدالواسع بن عبدالملک جهانگیری قدس سره در خزینه آورده که وی مرید و داماد سید محمد حضوری است صاحب خوارق و کرامت بود وی تالابی مختصر در لاهور کندیده و بسید سر موسوم نموده تا حال هر بیماری را که درانجا غسل میدهند اکثر شفا می‌یابند و بوقت رفتن قدری غله جیرت بریان کرده همراه میبرند و بعد غسل بفقرا تقسیم نمایند و وفات او سنه سبع و تسعمائه رحمه الله تعالیٰ۔

سید شاه فیروز جیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی جامع ست در علم و حلم و سیادت و نجابت و دیانت و از سادات عظام گیلان بود و در لاهور سکونت داشت اول جد بزرگوار وی بطریق سیر از بغداد در لاهور تشریف آورد و ازینجا در دهلی و غیره رفته بزیارت مقابر اولیای عظام و مشائخ کرام پرداخت بوقت معاودت باز بلاهور آمده و همین جا سکونت ورزید چون برحمت حق پیوست شاه فیروز بر مسند ارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز بتعلیم علم طالب علمان و تدریس پرداختی و بعلوم فقه و حدیث و تفسیر درس دادی و از آغاز شام تا نصف شب بتوجه و تلقین ارباب معنی مشغول ماندی و بروز جمعه بعد نماز جمعه تا عصر بوعظ و نصایح معروف بودی و خلقی کثیر بوسیله جمیله او بکمال

ظاهر و باطن رسیده و سلسله طریقه او بدینوجه ست که سید فیروز عن جده شاه عالم عن نور الدین عن الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد الله الجیلانی عن احمد عن سید میر عن سید مسعود عن السید علی عن السید صوفی عن ابیه سید عبد الوهاب عن ابیه غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهم و وفات وی در سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه و قبر وی در لاهور ست تکیه دند بسیه گران رحمه الله تعالی۔

سید شمس الدین غوری قدس سره در خزینه آورده که وی مشهور ست بشمس العارفین غوری موسوی واز اولاد امام موسی کاظم ست رضی الله عنه در علوم ظاهر و باطن عارف نامی و استاد گرامی ست و سید محمود حضوری قدس سره پسر اوست که مذکور میشود رحمه الله تعالی۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضوری قدس سره ذکر والد امجد او بالا گذشت در خزینه آورده که سلسله اخذ طریقه او اینست که سید محمود اخذ الطریقه عن ابیه سید شمس الدین عن سید یعقوب عن عبد القادر عن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید عبد الوهاب عن ابیه امام الشریعه والطریقه سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهم و وی بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر وارد ملک هند شده بلاهور آمده در محله حاجی سوای بیرون شهر که حالا از دست سکهان جاهل رو بویرانی آورده سکونت درزید و چون آوازه مشیخت و کرامت وی در اقصای عالم افتاد خلق کثیر دست بدامان ارادت وی زدند و سبب لقب او بحضوری انست که طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کائنات مشرف میشد لهذا او را حضوری میگفتند (این دیدار بخواب بود نه بیداری) و او قبول تمام یافت و محبتش در دلهای خلق جای پذیرا مد و وفات وی بقول صحیح سنه اثنین واربعین و تسعمایه و قبر او در لاهور در مقبره سید جان محمد حضوری ست رحمه الله تعالی۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود نوری الحضوری قدس سره در خزینه آورده که وی از عظمای مشایخ طریقه عالیه قادریه است نسب او بامام موسی کاظم رضی الله عنه میرسد چنانچه بالا گذشت وی تربیت ظاهری و باطنی از پدر بزرگوار خود یافته و هر کسیکه مرید او گشتی روز اول در خواب بزیارت رسول صلی الله علیه وسلم مشرف گشتی و وفات او در سنه اربع و خمسین و تسعمائه بوده

سید سرور الدین بن جان محمد حضوری قدس سره در خزینه آورده که وی متقی و صاحب مقامات
بلند و کرامات ارجمند بود و مرید پدر خود است وفات او روز جمعه احدی و عشرین من شوال سنة
ثمانیه و الف بوده و قبر او در لاهور است رحمه الله تعالی

سید عبد الوهاب بن سرور الدین حضوری قدس سره در خزینه آورده که وی در زهد و تقوی
شانی بلند و مقامی ارجمند داشت و در لاهور بهدایت خلق اشتغال نمود و خلقی کثیر از وی هدایت
یافتند وفات او بروز جمعه احدی و عشرین من شوال سنه احدی و ثلاثین و مائة والف بوده رحمه الله تعالی

سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللاهوری قدس سره در خزینه آورده که وی
فقیری روشن ضمیر و صاحب تصرف ظاهری و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت
و در بغداد متوطن بود بعد ازان بطریق سیاحت بهندوستان آمد و خلاصه اینکه در لاهور قیام پذیر
گردید و بهدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقوع می آمد و او را سه پسر
بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین مشهور به دولت شاه منجمله غیاث الدین لاولد شدند
و وفات سید عبد القادر ثامن عشر ربیع الاول سنة اثنین و اربعین و تسعمائة و قبر وی متصل محله
قدیمی سر عزیز مزنگ واقع است رحمه الله تعالی۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق جهانگیری قدس سره در خزینه آورده که از اعاظم سادات
و کبرای مشایخ طریقه قادریه است صاحب مقامات بلند و مدارج ارجمند بود و ارادت و خلافت
از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بتعلیم علوم و تدریس فقه و حدیث مشغول ماند و وفات او
سنة ثلاث و اربعین و تسعمائة و قبر وی در لاهور قریب روضه سید جان محمد حضوری است رحمه الله تعالی

سید عبد الوهاب بن سید عبد الرزاق جهانگیری قدس سره در خزینه آورده که وی جامع
بود میان علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسله عالیه قادریه بیعت به پدر بزرگوار
خود داشت و بعد پدر تمام عمر بهدایت خلق مصروف ماند وفات او در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة
رحمه الله تعالی۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوهاب جهانگیری قدس سره از سادات عظام و اولیای
ذوی الاکرام است جامع علوم ظاهر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود وفات او

بقول صحیح سنۃ خمس واربعین والف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخزینۃ۔

سید عبداللہ بن سید عبدالوہاب بہاگیری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی بیعت از بزرگ ونفی وعالم ومستجاب الدعوۃ بود ودم مبارک او برای شفا سعر فی اکسیر اعظم بود در لاہور علم مشیخت افراخت وطالبان حق را بحق رسانید وفات او قاسع رمضان سنۃ تسعین والف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم اللہ بن سید عبداللہ بہاگیرے قدس سرہ در خزینہ اوردہ کہ وی مرید پدر خود است ودر سلسلۂ قادریہ شیخ صاحب ہدایت وارشاد بود چون مریضے نزد وی امدی از دعای وی شفا یافتے وچون لاولدی تمناے اولاد نزد وی امدی بدعاے وی صاحب اولاد گشتے مستجاب الدعوۃ بود وفات وی سابع عشر محرم سنۃ اربعین ومایۃ والف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ وقبر او در لاہور است۔

سید نعمت اللہ معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از اعاظم مشایخ قادریہ بود ونعمت فقر از سید عبدالقادر ثانی اوچے حاصل کرد (وذکر عبدالقادر ثانی بالا گذ) وخرقۂ خلافت یافت وخلقے کثیر را بارادت خود مشرف ساخت وبپاے تجرید وتفرید سیر ربع مسکون نمودہ باز در پنجاب تشریف اورد ودر لاہور تشریف ارزانی داشتہ علم مشیخت افراخت دعای وی درحق طالبان دنیا وعقبے مستجاب بود ہر کلمہ کہ بر زبان حق ترجمان وی جاری گشتے ہمان طور بوقوع امدے خلفاے وے در اقالیم دور ودراز رفتند وطالبان حق را بحق رہنما گشتند وفات وے باقوال صحیح در سنۃ اثنین وستین وتسمائیہ بودہ در اندرون حصار لاہور مدفون شد کہ الکنون ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتہ واللہ اعلم۔

سید بہاؤالدین گیلانی اخر مشہور بہاول شیر قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از سادات عظام ومشایخ ذوی الاکرام قادریہ است ونسب او بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باینطریق میرسد کہ بہاؤالدین بن محمود بن علاؤالدین المشہور بزین العابدین بن مسیح الدین بن صدرالدین بن ظہیرالدین بن شمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صالح بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس اللہ اسرارہم ووے شیخ بود جامع کمالات ظاہری وباطنی وزہد وعبادت وعمر دراز یافتہ کہ زیادہ از دوصد وپنجاہ وکم از دوصد وہفتاد وپنج سال بود مولد او بغداد است ہمراہ پدر در اوان صغر ہندوستان امد ودر بیداون توطن گرفت ارادت وخرقہ

خلافت از پدر داشت وفات وے باقوال معتبرہ کہ از خزینۃ الاسرار وشجرۃ الانوار نقل نمودہ ثامن عشر
شوال سنۃ ثلث وسبعین وتسعمائۃ وقبر وی بمقام حجرہ زیارتگاہ خلق است رحمہ اللہ تعالے ذکر
او در خزینۃ الاصفیا طویل ست ما اختصار نمودیم۔

سید محمد نور بن سید بہاء الدین مذکور قدس سرہ فرزند کلان وصاحب سجادہ پدر بزرگوار است
در علوم ظاہری وباطنی از دیگر فرزندان پدر گوے سبقت ربودہ مادرش دختر حضرت شاہ کمال
بخاری است کہ در قصبہ چیچے سکونت داشت وبہ پیر جہانیان مشہور است وفات سید محمد نور
سنۃ ثمان وثمانین وتسعمائۃ است کذا فی خزینۃ الاصفیا۔

سید محمد مقیم بن ابو المعالی بن محمد نور بن بہاء الدین گیلانی قدس سرہ لقب او محکم الدین ست
در خزینۃ آوردہ کہ وی از اعاظم خلفاے میر حیات جمال اللہ بغدادی ست وجامع بود درمیان علوم
ظاہری وباطنی وکمالات صوری ومعنوی وسیادت ونجابت وفتوت وشجاعت در عہد خود شیخ زمانہ
ومقتداے یگانہ بود بعد از تحصیل علوم حسب اشارہ روح جد خود سید بہاء الدین بخدمت سید جمال اللہ کہ از
اولاد حضرت غوث الثقلین ست رسید واز یمن توجہ او کہ تفصیل آن در خزینہ ثبت بدرجہ کمال رسید
وصاحب کرامات وخوارق شد ودر سنہ خمس وخمسین والف وفات یافت وعمر او چہل ودو سال
وقبر او در چیچہ است رحمہ اللہ تعالے۔

سید عبد الوہاب بن ولی اللہ الحسنی المتقی القادری الشاذلی المدنی قدس سرہ وے
اہل علم وتقوی وزہد وعبادت بود شیخ عبد الحق محدث دہلوی قدس سرہ بصحبت وی رسیدہ کمال
اعتقاد بذات او میداشت ومرید او بودہ وسید عبد الوہاب سفر بسیار کردہ وبصحبت بسیاری از علما
وصلحا ومشایخ کبار رسیدہ وچہل وچہار حج گذاشتہ ومدت مدید در مکہ ساکن بود واہل حرمین ومشایخ
یمن ومصر وشام معتقد ولایت وعلو شان او بودہ وطریقہ او در باب کتب حقائق وتوحید مثل فصوص
وامثال آن توقف وتسلیم است انہا را درس نمیگفت وبہ آن اشتغال نمیکرد وانکار ہم نمیکرد وبہ منع نمیگفت
چنانچہ عادت فقہا است بطعن وتشنیع پیش نمی آمد ومیفرمود کہ اول باید کہ اعتقاد خود را ظاہراً وباطناً
باعتقاد اہلسنت وجماعت راست سازند وراسخ گردانند بعد از رسوخ این عقیدہ از ہر چہ ایشان
گفتہ اند ونوشتہ اند محروم نماند کتب ایشان را کہ در حقائق واسرار نوشتہ اند نیز مطالعہ کنند وآنچہ

مشکل شود از ان بگذرند و در نمانند و غلطیان را بخود راه ندهند انکه اعتقاد را ابتداءً ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تابع شوند و متنفر مود باید که هر چه بشنوند اگرچه سخن باطل باشد زود انکار
و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید بفهم سخن نیک در روند که قایل ان چه مقصود دارد بعد
از ان اگر توانند انرا موافق حق سازند دگرنه رد کنند و اگر این را نتوانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود نفهند از ذکر احوال او در اخبار الاخیار و خزینة الاصفیا طویل است مختصراً از اخبار الاخیار نقلنمودم و
تاریخ وفات او بقول صاحب خزینة سنه احدی و الف بوده رحمه الله تعالی -

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الاصفیا اورده که وی از سادات عظام بخارا
است و اسم با مسمی وے کامل و شیخ مکمل بود اول در طریقه عالیه قادریه بیعت کرده تکمیل رسید
بعد از ان بخدمت شیخ الهداد مداری حاضر شده از وی خرقه خلافت و فقر یافت و وی را خلق
سید دیوان کامل میگفتند و بعهد محمد جلال الدین اکبر بادشاه از بخارا وارد لاهور شده و در میان
نیستان متصل موضع بابو سابو طرح اقامت انداخت و خلقی کثیر در حلقه ارادت وی درامد چون فوت
شد همانجاش دفن کردند و عبد الرحیم نام شخصے از ملازم شاہے خواست که بر مزار وی گنبد بلند
تعمیر نماید حضرت سید در خواب او را منع فرمود که مرا همین قبر گلی پسندیده است وفات وی هفتم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالی -

سید بدر الدین معروف بشاه بدر گیلانے قدس سره در خزینة الاصفیا از شجرة الانوار و
و تشریف الشرفا نقلنموده که وی از اولیاے کاملین نجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیه قادریه پیر طریقت بود و ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب وے بحضرت غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سره میرسد باین طریق که بدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابے صالح بن ابی نصر بن عبد الرزاق بن غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلانی
قدس الله اسرارهم و آنحضرت بعهد اکبر بادشاه در لاهور تشریف اورد و بسیارے از ساکنان پنجاب
و لاهور بحلقه ارادت وی درامدند و خوارق و کرامات بیشمار از وی بظهور امد و تاریخ وفات او از شجره
بعضے مریدان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جہانگیر بادشاہ وفات یافتہ و قبر او در موضع مسانیان علاقہ پٹیالہ زیارتگاہ خلق است۔

سید خیر الدین بن رحمت اللہ بن فتح اللہ الکرمانی قدس سرہ کنیت وی ابو المعالی است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفہ و برادرزادہ شیخ داؤد ست کتاب تحفۃ القادریہ در مناقب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و کتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف اوست و در شعر ہم مذاقے داشتہ دیوان شعر او بودہ است صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند و زہد و ورع و تقوے و ریاضت بود و مرید و خلیفہ عم خود بودہ ولادت او باقوال صحیح بروز دوشنبہ دہم ماہ ذی الحجہ سنۃ ستین و تسعمائۃ و وفات او شانزدہم ربیع الاول سنۃ اربع و عشرین و الف در عہد جہانگیری واقع شدہ و قبر وی در لاہور است دارا شکوہ در سفینۃ الاولیا از ملا شاہ نقل نمودہ کہ روزے بہمراہی آخوند خود ملا نعمت اللہ کہ عالم و عامل بود بزیارت شیخ ابو المعالی رفتم شخصے تسبیحی پیش شیخ ہدیہ آورد شیخ آنرا قبول کرد مرا بخاطر گذشت کہ اگر شیخ اشراف خاطر دارد باید کہ این تسبیح بمن دہد چون از وی مرخص شدم و برخاستم مرا پیش خود خواند و تسبیح بمن داد و گفت اگر توانے ہر روز صد بار درود برین تسبیح بخوانی تا مراد تو را و آنکہ این تسبیح او را دادہ ثواب عظیم حاصل گردد کذا فی خزینۃ الاصفیا واللہ اعلم۔

سید عبد اللہ بن عمر بیتی الجیلانی قدس سرہ از اعاظم سادات کیلان ست نسب وی بسید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ باینطریق میرسد کہ عبد اللہ بن عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک الدین حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن شمس الدین محمد بن یحیی شہید بن احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانے رضی اللہ تعالی عنہم اباے وی خرقہ ارادت از دست پدران خود ا پوشیدند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند و وی بعمر یازدہ سالگی بطلب حق از بغداد برآمدہ بہندوستان آمد و اکثر مشائخ این دیار را دریافت در علوم ظاہر و باطن بکمال رسیدہ در موضع بہت کہ از توابع دہلی ست طرح اقامت انداخت و ہمیشہ در بحر مراقبہ مستغرق مے بود و خلقی کثیر بحلقہ ارادت وی درآمد و کرامت و خوارق بسیار از وی بظہور آمد چنانچہ صاحب سفینۃ الاولیا میگوید کہ چون دزدی یا راہزنے ارادہ آمدن موضع بہت میکرد او را بیرون دہ مردہ با نابینا میافتند و احدی را قدرت نبود کہ بہ اہالے آنموضع دست تطاول د

ظلم دراز کند وفات او در سنه سبع وثلثین والف بوده و عمر او یکصد سال و قبر او در موضع سهبت برکنار
دریای جون است رحمه الله تعالی کذا فی خزینة الاصفیا۔

سید غلام غوث البخاری الاوچی قدس سره در خزینه آورده که وی از اولاد سید جلال الدین
بوده و از اجله اولیای عهد جهانگیر و شاه جهان بوده قبول عظیم یافته خلایق از دور و نزدیک معتقد
او می آمدند و مرید میگشتند و مستجاب الدعوة بوده وفات وی در سنه خمس واربعین والف
بوده و قبر وی قریب لاهور بموضع بیلے پور است کرامت هنوز از موضع قبر او جاری است
رحمه الله تعالی۔

سید شاه بلاول بن عثمان بن عیسی القادری اللاهوری قدس سره در خزینه آورده که
وی از کبرای مشایخ متاخرین و عظمای اولیای دین بود بغایت متقی و متشرع و صایم و قایم و
عابد و زاهد و متانا لوقت بود و خرقه ارادت و خلافت از سید شمس الدین قادری لاهوری یافته که
خلیفه شیخ ابو اسحاق لاهوری بود و از محبوب الواصلین که کتابیست فقط در مناقب سید بلاول
نقل میکند که بزرگان شاه بلاول همراه همایون بادشاه از هرات بهند آمدند و در موضع شیخپوره که دیهی
بفاصله ده کروه از لاهور است از بادشاه جاگیر یافته همانجا متوطن شدند تولد شاه بلاول نیز آنجا
بود وی ولی مادرزاد بود چون بعمر هفت سالگی رسید روزی طفل هم عمر همسایه وی وفات یافت آنحضرت
بر بالین وی آمد و فرمود ای یار خفتن بی وقت چه معنی دارد برخیز تا باهم بازی کنیم طفل متوفی
فی الحال چشم باز کرد و برخاست و همراه او روان شد باستماع این حال جد بزرگوار وی سید عیسی
ویرا برای تحصیل علم در لاهور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد که اعلم علمای لاهور بود در اندک ایام
بکمالات علوم ظاهری موصوف شد بعد از آن بطوریکه در آن کتاب مذکورست بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و مرید گشت و بکسب طریقت مشغول شد و بعد از آن حسب حکم او بحجره شاه
ابو اسحاق چند سال خلوت نشین شد و باد ای صلوة و صوم دوام و تلاوت قران مشغول ماند و
انواع کرامات از وی صادر شد که تفصیل بعضے از آن در خزینه از شجرة الانوار نقل نموده و تاریخ وفات او از مخزن الواصلین
و سفینة الاولیا نقل نموده که کان ذلک وقت العشاء لیلة الاثنین ثمان وعشرین من شعبان سنة
ست واربعین والف عمره سبعین سنة و قبر او بیرون دروازه دهلی ست و چون در سنه یکهزار و صد و پنجاه

اب دریا نزدیک بقبر رسید بخوف تلف قبر صندوق نعش او برآورده بجاے دیگر نزدیک تمازان دفن نمودند واللہ اعلم۔

سید عبدالقادر القادری البخاری الاکبرابادی قدس سرہ درخزنیۃ آوردہ کہ وی از عظماے مشایخ خاندان قادریۂ عظیمہ ست در اکبراباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال وعلم وعمل وزہد وتقوی وریاضت وعبادت اوقات خود تقسیم نمودہ کہ در تمام روز در تدریس ونصف شب در تلقین وتوجہ مریدان ونصف در عبادت (اوراد وتلاوت وامثال ان) گذرانیدے وسواے قیلولہ نصف النہار خواب نکردے وازروز بلوغ تا وفات در روز طعام نخوردی تاریخ وفات او از مجزالواصلین نقل نمودہ کہ در سنۃ خمسین والف واقع شد وقبر وی در اکبراباد است رحمہ اللہ تعالےٰ۔

سید محمد امیر جیلانی قدس سرہ وے از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود درمیان شریعت وطریقت ومقتداے وقت خود بود از اولاد سید بہادل شیر قلندر است وصاحب کشف وکرامت وخارق عادت بود در زمان تمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ علم مشیخت برافراخت وقبولے تمام یافت وفات او السابع والعشرین من جمادی الثانی سنۃ اثنین ومایۃ والف درخزنیۃ ذکر او طویل است از انجا مختصر نمودیم۔

سید نور محمد بن محمد امیر الجیلانی قدس سرہ درخزنیۃ اوردہ کہ وی ولی مادرزاد است وسر دفتر اوتاد وجامع کمالات ظاہری وباطنے وددر سخاوت وشجاعت نظیرے نداشت بعد وفات پدر بر سجادہ مشیخت حضرت جدہ نشست ورہنماے خلق گشت از کتاب سراج الاولیا نقل نمودہ کہ خود میگفت کہ درایام طفلے بنخستین پارہ قران معنی قران بروی مکشوف بودہ وفات او بتاریخ نوزدہم ذی الحجہ سنہ ست وعشرین ومایۃ والف وعمراو ہفتاد وسہ سال بودہ رحمہ اللہ تعالےٰ۔

سید عبدالحکیم بن بایزید جیلانی قدس سرہ درخزنیۃ آوردہ کہ وی جامع ست درمیان شریعت وطریقت ونسب شریف وی باینطریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ عبدالحکیم بن بایزید بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نورالدین بن بہاؤالدین بن یعقوب بن یحیی بن قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبدالرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانے رضی اللہ تعالےٰ عنہ وی بعد از تحصیل علوم ظاہری وباطنی خلافت

از عبداللہ قادری یافت وہو عن شاہ فیروز عن شاہ عالم عن نورالدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاہ امیر عن احمد عن السید موسیٰ عن عبدالوہاب عن ابیہ غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہم سید عبدالحکیم بغایت تحمل و پردہ پوشے شعار خود میداشت وقتے یکے از مریدان وی او را دعوت نمود اتفاقاً در شیر برنج بجاے قند نمک سہواً افتاد چون پیش او اوردند آنرا بخورد ہیچ بروی نیاورد چون ہمہ خوردند و تبرک گرفتند دانستند کہ نمکین است صاحب خانہ بعذرت پیش آمد سید گفت کہ من شیرین خوردہ ام نہ نمکین و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ ثلثین واقع در عہد جہانگیر بادشاہ و وفات او سنہ ثمان و مائۃ والف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالےٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی در توکل و ریاضت و عبادت یگانہ زمانہ و مقتدای خلق بودہ در ترک و تجرید شہرہ آفاق با دنیا و اہل ان کاری نداشت و تا زندگے از خانہ بیرون نیامد و او زاہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول نفساد وفات او دوم ذی الحجہ سنہ اثنین و عشر و مائۃ والف و قبر او در لاہور ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ اوردہ کہ وی شیخ با وقار و اعلم روزگار و مجتہد وقت خود بودہ و در سلوک نسبت قادریہ رسالہ دارد کہ اگر طالب بران عمل کند بمطلوب رسد و در عقاید اہلسنت نیز کتابے تصنیف کردہ کہ ہیچکس را بران اعتراض نیست ولادت او در سنہ احدے و ثلثین والف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و مائۃ والف بودہ و قبر او در لاہور ست۔

سید عبدالقادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ خلاصہ اش اینست کہ وی جامع بود درمیان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت العمر بزہد و ریاضت بسر برد و بشکار میلے تمام داشت و بنہایت قوی و زوردار بودہ بحدے کہ پنجہ شیر را گرفتہ بود شیر حرکت کردن نتوانست چون او را دور انگند ہر دو بند دوست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہا تنہاے گذرانیدی بسواحل دریا تنہا بعبادت مشغول ماندے خرقہ خلافت در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و بصحبت سید عبداللہ مکے و سید عبدالرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینے رسیدہ و مستفید گشت و از سید محمد سند کتاب جواہر خمسہ

و سراج السالکین و علم جفر وغیرہ گرفت کسب علم طب از شاہ عبد الرسول زنجانی لاہوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فقہ از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی جیلانی گرفت و کتاب کشف الاسرار صغیر و کشف الاسرار کبیر و رسالہ اسرار الکتمانی در علم حقایق از تصانیف او است و سید محمد یار و حافظ بلاقی و محمد خان از اصحاب او بودند ولادت او بروز جمعہ دوم شہر ذی الحجہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ و وفات او بشب شنبہ سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است او را چہار پسر بودند سید یوسف شہید و محمد غوث و اصغر علی مؤلف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہم اللہ تعالیٰ۔

سید حسن بن عبد اللہ الجیلانی الپیشاوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی شرافت و کرامت و ولایت موروثی داشت و وی بزرگی بود صاحب تصرف و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت بلاد بسیار نمودہ بصحبت بسیارے از اولیاء اللہ رسیدہ فیض یاب گشتہ و زوجہ وی نیز از اولاد سید علی ہمدانی است کہ در طاعت و بندگی رابعہ عصر خود بودہ و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید حسن بن عبد اللہ بن محمود بن عبد القادر بن عبد الالیاس بن بدر الدین بن شہاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین یحیی بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و مائتہ والف بودہ و قبر او در پیشاور است۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبد اللہ الجیلانی الپیشاورے قدس سرہ وی جامع بود در میان علوم ظاہرے و باطنی کاشف رموز طریقت و حقیقت بود در طریقہ قادریہ خلافت از پدر خود میداشت و سیر ہندوستان نمودہ و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیدہ مستفید گشتہ و اجازت تلقین در چشتیہ و نقشبندیہ ہم میداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سرمیزد و وفات او بقول صحیح سنۃ اثنین و خمسین و مائتہ والف بودہ و قبر او در لاہور است کذا فی الخزینہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از سادات عظام و شرفاء کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوشاہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بودہ چنانچہ اکثر میفرمود کہ صرف دو کس بطلب خدا بصدق نزد ما آمدند از ایشان یکے محمد صالح است و از ایشان بہرہ وافر و نصیب کامل از ما یافتند وفات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی در سنۃ ثمان عشر و مائتہ والف بودہ و قبر او در چک سادہ کہ از گجرات خورد پنجاب بفاصلہ دو کروہ واقع است۔

سید احمد بن عبد الرزاق الجیلانی المشہور بشیخ الہند قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از عظمای مشایخ قادریہ است از عرب بہند آمدہ در پنجاب قریب وزیرآباد کہ دیہی است بنام کوٹلہ اباد کردہ در انجا سکونت ورزید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن شہاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالی عنہ وفات او در سنہ ست وثلثین و مایتہ والف بودہ و اولاد وی بخان پور فیما بین کشمیر واٹک بودہ اند و سید یاسین کہ وے مشہور است از برادران وی است رحمہ اللہ تعالے۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ہاشم الجیلانی اللاہوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی درویش وقت و عالم متبحر و متوکل بود درس میگفت وگاہ گاہ بوعظ ہم پرداختے شیخے بود با رعب وہیبت کہ روبروے وے احدی را تاب کلام نبودی گذران قاندرانہ داشت وسخن بیباکانہ میگفت بہادر شاہ بن عالمگیر بادشاہ یک لک روپیہ نقد وچند اقطاع زمین بوجہ جاگیر بادداد قبول نفرمود تاریخ وفات او از شجرۃ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ثلثین و مایتہ والف بودہ و قبر او در لاہور است و مادرش از اولاد سادات بخارا بود۔

سید عبد اللہ بن اسماعیل بن قاسم بن صوفی بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد اللہ ربانی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وے از مشاہیر مشایخ لاہور است شب و روز بتدریس علوم و تلقین اہل حق مصروف میماند نواب زکریا خان ناظم لاہور با امرائے خود از معتقدان و مریدان او بود وفات وی در سنہ احدی واربعین و مایتہ والف بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

سید شاہ حسین بن نور محمد بن شاہ امیر قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ خلاصہ اش اینست کہ وی سجادہ نشین حجرہ بود و وے از عظمائے مشایخ قادریہ است در کرامت وخوارق وتہذیب اخلاق یگانہ آفاق بود از شش برادران خود در ظاہر و باطن گوے سبقت بردہ وقتے اسپش را بسبب زنخے چشم از حد فربہان افتاد فرمود کہ زود آنچشم را در حدقہ او نہادہ بہ نیدیہ پنہان کردند بعد از ساعتی چون کشادند درست شدہ بود و وقتے در سفر بود دزدان رخت او را دزدی نمودند خادم چون بخدمت حضرت سید این امر ظاہر نمود فرمود کہ باکے نیست از آنکہ بردہ واپس خواہند داد و بعد ساعتے دزدان

دیوانہ شدند اسباب واپس آوردند و مانند سکان عوعو میکردند چون قدرے آب از آفتابہ گرفت و بر روی ایشان زد ہمہ بہوش آمدند و تائب گشتند و وفات او بتاریخ بست و یکم جمادی الثانی سنہ یکہزار و شصت و دو و قبر او در جہرہ ست رحمہ اللہ تعالی۔

سید محمد عبد الرزاق بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی برادر سید حسین صاحب جہرہ است مگر مقام تعجب ست کہ حسین صاحب جہرہ پسر سید نور محمد ست و عبد الرزاق را پسر محمد ہاشم میگوید پس چگونہ این ہر دو برادر باشند ہمانا کہ در بیان این نسب چنانکہ در اکثر جاہا عادت اوست غلطے نمودہ بالجملہ در تجرید و تفرید فرید الدہر و در زہد و تقوی وحید العصر بود از دنیا و اہل آن رغبت نداشت وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و چہار است و عمر او ہفتاد و چہار سال بود و او چہار پسر بودند صدر الدین ملقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سیف الدین شہید کہ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و شش شہادت یافت و طالب الدین رحمہم اللہ تعالی۔

سید محمد عظیم قادری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از اولاد شاہ سید مقیم محکم الدین صاحب جہرہ است و مظہر کرامت و خوارق و جامع کمالات ظاہری و باطنی بود طالبان حق را بحق میرسانید و بمقام کوٹ بیگم سکونت داشت نقل است کہ چون حادثہ تاراج افغانان کابلی بر لاہور رسید مینداران آن نواحی بخدمت وی آمدہ معروض داشتند کہ سکنائے لاہور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود رو بفرار نہادہ اند در باب ما چہ حکم میشود فرمود ہر کہ در کوٹ بیگم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوٹ بیگم در آمدند افغانان متوجہ آنجا نشدند مردمان از مال و ناموس در امان ماندند توفی رحمہ اللہ فی سنۃ احدی و ثمانین و مائۃ والف۔

سید صدر الدین بن محمد عبد الرزاق قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی سخی و شجاع بود و بکار سپاہگرے میلے تمام داشت و بغزا و پیکار کفار کمر بستہ ماندے و در کشف و کرامت اشتہار داشت و تمام عمر در ہدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و ہر کہ بخدمت وے حاضر شدے محروم نرفتے ولادت او در سال یکہزار و یکصد و بست و ہشت و وفات او در سال یکہزار و یکصد و نود و دو مدت عمر او شصت و دو سال بودہ۔

سید سعد الدین بن عبد الرزاق صاحب جہرہ قدس سرہ ذکر والد امجد او عنقریب گذشت

درخزینۃ آوردہ کہ وی صاحب صدق وصفا ومعدن جود وسخا ومخزن خلق وحیا بود تمام عمر در جہاد ظاہری و باطنی واکبر واصغر گذرانید وحتی الامکان در فروغ دین مبین کوشید وخلق کثیر را بہدایت رسانید و در سنہ یکہزار ویکصد ونود وپنج از دنیا برفت۔

سید عادل بن فاضل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ مشہور بسید تمو ذکر آبای او بالا گذشت درخزینۃ آوردہ کہ وی عالم وعامل وعارف کامل بود در زہد وتقوی وعبادت وریاضت بے نظیر وقت خود بودہ ولادت او در سال یکہزار ویکصد ودہ وفات او در سال یکہزار ودوصد وبست وعمر او یکصد وبسال بودہ

سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سرہ از اعاظم خلفاے شیخ فریدالدین شکر گنج است واز مشایخ کاملین عہد خود بود درخزینۃ از سیر الاقطاب ومعارج الولایت نقل نمودہ کہ بثبوت پیوستہ کہ وی مردے بود مقبول ومنظور ودر علماے دہر ثانی نداشت اول در بخارا قیام پذیر بود آخر برای بحث علمی وحل مشکلات چند از بخارا بدہلی آمد چون در اینجا نیز در باب مسایل تسلے خاطرش نشد ناچار بازپس از راہ ملتان روانہ بخارا گشت وچون بمقام اجودہن رسید ہمراہیانش ارادہ حاضری بخدمت حضرت گنج شکر کردند او منکر درویشان بود قبول نکرد آخر باصرار ہمراہیان بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالش آگاہ شد اول جواب مسایل او داد کہ خاطر نشین او شد بعد ازان فرمود چون لایق کار یافت بجذب باطنی بخود کشید وفرمود کہ شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگرچہ صحبت علما اکسیر اعظم است اما با مسکینان ودرویشان نیز نسبت کردن از شرایط مردمی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم آورد وبارادت باطنی مرید شد وعزم رفتن بخارا موقوف ساخت وخدمت خانقاہ آنحضرت اختیار کرد کہ ہر روز بصحرا رفتے ولیشتارہ ہیزم بر پشت خود برداشتہ بیاوردی تا آنکہ کارش تکمیل رسید وخرقہ خلافت یافت وبعزت فرزندی معزز گشت وفات او در ستہ تسعین وستمایۃ وکتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتہی بالجملہ وی عالم ومتقی بود واز اقران نظام الدین اولیا است رحمہ اللہ تعالی۔

دانیال بن بدرالدین العلوی العباسے قدس سرہ ملقب بمولانا عود بود درخزینہ آوردہ کہ وے از اولاد عباس بن امیرالمومنین علی مرتضی است رضہ وچون آبای وی عمر دراز یافتند چنانچہ پدرش سید بدرالدین صد وچہل ودو سال عمر یافت لہذا بپنج واسطہ بحضرت امیرالمومنین علی مرتضی میرسد

باین طریق که دانیال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیرالمومنین علی المرتضی
رضی الله تعالی عنه بود وی از اعاظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی است اول بصحبت قاضی عبدالکریم
رسیده بتحصیل علوم پرداخت چون قاضی ویرا شایسته یافت بفرزندی قبول نموده با دختر خود
ازدواج نمود بعد ازان بجذب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی رسید و بکمالات ظاهری
و باطنی ممتاز شده و شیخ خرقه خلافت داده او را رخصت وطن داد بمقام سیانه که مکان قاضی بود رسید
مع اهل و عیال خود متوجه وطن شد قریب بوطن خود رسیده بود که ره زنان بروی غارت آوردند
او را شهید ساختند و خواستند که اهل و عیال او را نیز بکشند که ناگاه آوازی مهیب از جسم بی
سر او ظاهر گشت فی الحال راه زنان نابینا گشتند و راه گریز هم ندیدند بدست حکام ماخوذ گشتند
و بقصاص رسیدند و نعش او را خادمان او بمقام ستر که مولد او بود آورده مدفون ساختند و این حادثه
در سنه ثمان و اربعین و سبعمائة بوده ؎ بس تجربه کردیم درین دیر آباد   با آل نبی هر که در افتاد در افتاد

سید کمال الدین الحسنی العلامه قدس سره در خزینه آورده که وی از اولاد امیرالمومنین حسن
مجتبی است و از کبرای اولیا و اعاظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی است و خواهرزاده حقیقی
وی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقه و اصول طاق و یگانه آفاق بود لهذا بخطاب علامه مخاطب
گشت و تاریخ وفات وی از شجره چشتیه و شجرة الانوار نقل نموده که در سنه هفتصد و پنجاه و شش بوده و
قبر وی در دهلی است رحمه الله تعالی ـ

سید نصیرالدین محمود بن یحیی بن عبداللطیف الحسنی الاودهی الچشتی قدس سره معروف بچراغ
دهلی و مخاطب بخطاب گنج شرف در تاریخ فرشته آورده که امام عبدالله یافعی گفته که مشایخ دهلی همه
بجوار رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیرالدین محمود اودهی که چراغ دهلی است مانده بنابران بخطاب
بچراغ دهلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان بصحبت وی رسیده فیض یاب
گشت و عمر شیخ نصیرالدین هشتاد و دو سال بود و سید محمد گیسو دراز که از مریدان وی است حسب
وصیت او او را غسل و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گذارد وی جامع علوم ظاهری و باطنی بوده
باخلاق حسنه اتصاف داشت و از کثرت فضل و دانش او او را گنج معانی میگفتند و در نهایت
سخی و صابر بود و سجاده نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود در خزینه آورده که وی

از سادات حسنی است و مادرش نیز علویه و عابده بود و بصحبت مولانا عبد الکریم شروانی و مولانا افتخار الدین گیلانی رسیده بهره وافر از علوم ظاهری گرفت و بعد ازان بصحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا رسیده مدتی ملازم بوده بلقب چراغ دهلی و گنج شرف یافت از عهد طفولیت آثار ترک و تجرید و محاسن اخلاص و مجاهده نفس از ناصیه حال او عیان بود و نماز با جماعت گاهی ازوی فوت نشده و دایم صایم بودے و اکثر اوقات به برگ سنبهالو که گیاہے مشهور در هندست افطار نمودے و بعمر چهل سالگی بصحبت شیخ نظام الدین اولیا رسیده و سید محمد گیسو دراز و سید محمد بن جعفر المکی (که ذکر هر دو بالا گذشت) و سید علاء الدین برادرزاده مخدوم جهانیان و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری و قاضی محمد سادری و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان و شیخ اخی سراج و شیخ حسام الدین و سید کمال الدین علامه و غیرهم از اصحاب و خلفاے وی اند و در اخبار الاخیار آورده که وی اشهر و اعظم خلفاے شیخ نظام الدین اولیا است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وفات او ثامن عشر رمضان سنة سبع و خمسین و سبعمایة بوده ذکر احوال او در خزینه و اخبار الاخیار و تاریخ فرشته طویل است ازان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامه چشتی قدس سره ذکر پدر بزرگوار وی عنقریب بالا گذشت در خزینه آورده که وے اعظم خلیفه پدر خود است بغایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در اخفای کرامت و خوارق خود کوشیدے وفات او اول جمادی الاولی سنة اثنین و ستین و سبعمایة بوده و قبر او در پیران پتن احمد آباد است۔

سید مزمل بن عبد الوهاب چشتی قدس سره در خزینه آورده که وی از اکابر سادات هندست چون سید مزمل در عمر جوانی بخدمت پیر خود رسید بریاضات و مجاهدات مشغول شد و فیض تام حاصل نمود صاحب خوارق عادات عجیبه و کشف و کرامت غریبه شد تاریخ وفات وی از شجره چشتیه نقل نموده که در سنه خمس و عشر و الف بوده رحمه الله تعالی۔

سید محمد کالپوی قدس سره در خزینه آورده که وی اول بخدمت میر ابو العلی نقشبندی ارادت آورده کسب طریقه نقشبندیه نمود بعد ازان چون بهندوستان آمد از روح پر فتوح خواجه معین الدین

چشتے فیض یاب گشت و در سماع غلو تمام داشتے و پیوستہ بہ تدریس مشغول بودی از صحبت اغنیا محترز بودی و بتواضع فقرا برخاستے و سلاطین را تعظیم نکردی و رسالہ روایح در تفسیر سورہ فاتحہ تالیف او است وفات وی در سال یکہزار و سی و یک است رحمہ اللہ تعالی

سید علی غواص ترمذی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از کمل اولیای عصر و مشایخ عظام است مرید و خلیفہ شیخ نظام الدین تہانیسری است بعد تکمیل شیخ او را ملک یوسف زی رخصت نمود و در آنملک رفتہ بسیارے از افغانان را ہدایت نمود و قبولے تمام یافت و مولانا درویزہ و پسر وے شیخ عبد الکریم مریدان وی اند در کتاب مخزن الاسلام تعریف وے بسیار نوشتہ و گفتہ کہ حضرت سید در زمان خود ثانی غوث الاعظم بودہ اند یعنے بدرجہ قطبیت و غوثیت رسیدہ اند و سماع بلا مزامیر شنید و چون غواص دریای معانی بود لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنہ یکہزار و چہل بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

سید احمد گیسو دراز ابن سید محمد مہدی کالپوی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی مرید پدر خود است جامع علوم ظاہر و باطن و سکر و جذبہ و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار ہندی و فارسی گفتے و با منکران و مدعیان مذاکرہ و مناظرہ کردے و مسایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی را علانیہ تقریر کردے و بعد ادای نماز فرایض سہ بار کلمہ توحید باواز بلند گفتے و چون نقشبندیہ با او بمسئلہ توحید مناظرہ کردندے از ایشان متنفر بودے و او را با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و بیعت ایشان نمودے و سید محمد گیسو دراز را بسیار دوست داشتے و بمتابعت وی لقب خود گیسو دراز نہادہ و جوامع الکلم شرح اسماے حسنے و مشاہدات در حقایق و معارف ہر دو تصنیف او است وفات وی در سال یکہزار و پنجاہ و ہشت بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

خواجہ سید حسن قدس سرہ از اعاظم اصحاب خواجہ عبید اللہ احرار است و مادرش بعد وفات پدرش او را بعمر پنج سالگے بخدمت خواجہ عبید اللہ آوردہ برائے تربیت تفویض نمود و شیخ او را قبول نمودہ تربیت نمود تا آنکہ کامل و مکمل شد وفات وی در سنہ نہصد و نہ بودہ است رحمہ اللہ تعالی کذا فی الخزینہ۔

خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سرہ در خزینۃ الاصفیا در ذکر خواجہ خاوند میگوید کہ خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب بسید آنا و از دیگر

جانب شیخ فرید الدین عطار میرسد (ذکر سید آتا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او نمیکنند که علوی بود یا نه و حال آنکه در اکثر مقام طریقه او انست که بیان نسب سادات مینماید و
در نفحات و رشحات اصلا اشاره بسیادت او نرفته والله اعلم بالجمله در مشایخ نقشبندیه بشیخی معروف و مشهور است
واهل علم و تقوی بوده احوال وی انچه در خزینه است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند بخاری است و حضرت خواجه در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان بایشان میکرده
اند و دختر خود را بوی تزویج نموده خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول بتحصیل علوم ظاهری کوشیده بعد
از ان بصحبت خواجه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نفحات گفته که چون خواجه
نقشبند حواله تربیت بسیاری از طالبان بایشان میکرده اند که میفرموده اند علاء الدین خیلی بار بر من سبک کرده
است لاجرم انوار ولایت و اثار ان علی الوجه الاتم الاکمل از ایشان بظهور پیوسته است و بیمن صحبت
وی بسیاری از طالبان بمرتبه تخلص بقرب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی که عالمی مشهور است بصحبت
وی رسیده فیض یاب گشته (چنانکه در ذکر سید شریف گذشت) و خواجه محمد پارسا کلمات وی را جمع نموده
بعضی از ان مذکور میگردد که میفرمود سابقه عنایت ازلی را می باید دید و از امیدواری بان عنایت
بی علت و طلب ان عنایت لحظه غافل نمی باید بود و از استغنا خود در انگاه می باید داشت و اندک
حق را سبحانه بزرگ می باید شمرد و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از مزارات مشایخ کبار زیارت
کننده بهمان مقدار فیض میتواند گرفتن که صفت ان بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه
نموده در ان صفت در امده اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهده مقدسه بعد صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم که صلوا علی حیثما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالیه
اهل قبور کم اعتبار دارد در جنب شناختن صفت ایشان و دران توجه و دران زیارت و با این همه
خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمودند مجاور حق سبحانه تعالی بودن احق و اولی است از مجاورات خلق
حق عز و جل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که

تو تا کی گور مردانرا پرستی   بگرد کار مردان گرد رستی

مقصود از زیارت مشاهد اکابران دین می باید که توجه بحق بود سبحانه روح ان برگزیده حق را وسیله کمال
توجه بحق گردانیدن چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهراً با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه

باشد زیراکہ تواضع با خلق آنگاہ پسندیدہ افتد کہ خاص مرخدا برا باشد عزوجل بانمعنی کہ ایشانرا مظاہر
آثار قدرت وحکمت بیند والاان ضعت بودنہ تواضع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب
چہارشنبہ بستم رجب سنہ ۸۰۲ سنہ اثنین وثمانمائۃ بوده و در خزینۃ آورده کہ وقتے علمای بخارا درباب
رویت حق سبحانہ تعالی باہم اختلاف نموده بخواجہ علاء الدین رجوع نمودند کہ چہ میگوید انجناب از منکران
مہلت سہ روزہ گرفتہ بمنکران رویت فرمود کہ شما سہ روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت حلقہ طالبان
طریقت نزد ما بنشینید انمسئلہ حل خواہد شد ایشان بدان عمل نمودند در سیوم انجنان حالت بر
ایشان طاری گشت کہ خود بخود فریاد بر آوردند کہ رویت حق است بعد از ان دست ارادت بدامان
انحضرت زده صحبت او اختیار نمودند و بمدارج عالی رسیدند رحمہ اللہ تعالے واو را از دختر خواجہ بہاؤالدین
نقشبند چہار پسر بود حسن عطار و شہاب الدین و خواجہ مبارک و علاء الدین نام داشتند۔

سید محمود بن سید شریف خوارزمی البخاری الکشمیری قدس سره مشہور است بخواجہ خاوند حضرت
ایشان در خزینہ آورده کہ وی از اولاد خواجہ علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب او با نیطریق
بعطار میرسد کہ محمود بن شریف بن ضیا بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره صاحب
خزینہ برحسب عادت خود در بیان این نسب ہم غلطے نموده چراکہ در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی
مذکور شده دران ذکر تاج الدین نبود پس درین مقام اقرب بصواب ان نماید کہ گویند تاج الدین بن
علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند کہ حضرت عطار بغیر از دختر خواجہ نقشبند زوجہ دیگر داشت کہ
از بطن او تاج الدین متولد شده درین ہم قباحت است چراکہ کتب تواریخ انچہ پیش نظر است دران
ذکر تزویج دیگر بغیر دختر خواجہ بہاء الدین مذکور نیست واللہ اعلم بالتحقیق وی جامع کمال ظاہری و باطنی و مظہر
جمال صورے و معنوے بوده و در طریقہ نقشبندیہ رتبہ عالی داشت و مرید خواجہ اسحاق نقشبندی بود
علاوه این نسبت و سیلہ نیز داشت باین طریق کہ محمود من روح خواجہ بہاء الدین نقشبند عن عبدالخالق
الغجدوانے عن یوسف الہمدانی عن ابے علے الفارمدی عن ابی القاسم الگرگانی عن ابے
عثمان المغربے عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن جنید البغدادی عن السری السقطی
عن معروف الکرخے عن داود الطائی عن حبیب العجمی عن حسن البصرے عن امیر المؤمنین علی المرتضی
کرم اللہ وجہہ و وی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعضے از ان درین کتاب

موجود است و وی در زمان همایون بادشاه در کشمیر آمده خلق کثیر بحلقه اعتقاد او در آمدند و قبولے تمام یافت و نواب افتخار خان مرید او بوده وی پانزده روز قبل از موت خود اطلاع داده بود که در فلان تاریخ خواهم مرد و چون روز شانزدهم رسید بعد نماز مغرب این بیت مولانا عبدالرحمن جامی را

اے غنچه امید بگشاے		گلے از روضه جاوید نماے

تکرار نموده قبل از عشا سر بسجده نهاده جان عزیز بجان آفرین تسلیم نمود و کان ذلک ثانی عشر من شعبان سنه اثنین و خمسین و الف و بعد وفات وی چون نعش او را برای غسل بر تخته نهادند عقده بند سست شد و قریب بود که بکشاید وی هر دو دست فراهم آورده و عقده را محکم گرفت تا کشف عورت نشود و چون نعش وی را در قبر نهادند دیدند که لب مبارک او میجنبید گویا چیزے میخواند و حسب فرمان شاه جهان بادشاه میران سید جلال الدین که صدر الصدور بود بامر تجهیز و تکفین وی قیام نموده و اکبر و جهانگیر و شاه جهان بادشاهان معتقد او بودند و از نزد ایشان قبولے تمام یافته رحمه الله تعالے ـ

سید معین الدین ابن خاوند محمود خوارزمی البخاری الکشمیرے قدس سره وی از عظماے مشایخ و کبراے علماے کشمیر بوده و در زهد و ورع و تقوے و اتباع شریعت و ترویج سنت و ترفیع بدعت ثانی نداشت بود و تقریر و تحریرش مقبول علما و صلحای وقت او بوده و مشایخ عظام و علمای کرام را رجوع تمام بوے بوده و علماے عهدش ملا محمد طاهر ابن علامه حیدر و ملا ابو الفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاهر و مولانا عبد النبی و مولانا مفتی شیخ احمد و غیرهم معتقد او بودند و از وے استفتا مینمودند و حسب استدعاے علمای عهد کتاب فتاوای نقشبندیه و کنز السعادت در شریعت و طریقت تصنیف فرمود و رساله رضوانی در مناقب پدر خود نوشته و در انکتاب نسب آباے خود تا خواجه علاء الدین عطار بطوریکه در ذکر پدرش مذکور شده رسانیده و سلسله پیران خود باین طور میرساند که معین الدین اخذ علم ظاهر و باطن از پدر خود سید محمود نموده و هو عن محمد اسحاق سفید کے عن احمد الکاسانے عن مولانا لطف الله عن احمد عن القاضی مولانا محمد عن عبید الله الاحرار قدس سرهم و چون پدرش حسب فرمان شاه جهان بادشاه در لاهور سکونت ورزید او حسب حکم پدر بخانقاه کشمیر سجاده نشین شده و در تعلیم و هدایت خلق سعے موفور نمود و خلفاے وی با تعالیم و در دور و دراز

رفته هدایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعظمی در محرم سنه یکهزار و هشتاد و پنج است و قبر وی در کشمیر
مزار است رحمه الله تعالی خزینه ۔

سید آدم بنوری الحسینی قدس سره از خلفای شیخ احمد سرهندی است و از مشاهیر مشایخ
مجددیه است در خزینه آورده که اول از حاجی خضر تعلیم طریقه گرفت بعد از ان بخدمت خواجه احمد رسید بدرجه
کمال پیوست در اوایل حال از علوم ظاهری بهره نداشت روزی در واقعه دید که هاتف غیبی باو
میگوید که ای آدم قرآن چرا نخواندی عرض کرد که الهی توفیق دهی حالا هم تعلیم فرمای فی الحال دست
نورانی پدید آمد و بر سینه بی کینه وی مس نمود قرآن حفظ نمود و علوم ظاهری تعلیم گرفت و مولانا بدرالدین
مصنف کتاب الحضرت میگوید که آدم بنوری باوصاف اتباع سنت و رفع بدعت موصوف و
بکمال استقامت شریعت و طریقت معروف بود هزاران طالبان حق بتوجه وی بکمال رسیدند
در خانقاه وی هزار طلبه بودند طعام بایشان میداد و از جانب پدر حسینی بود و جد مادری او اگرچه
بظاهر با افغان شهرت داشت مگر او هم سید صحیح النسب بود از اولاد امام موسی کاظم چنانچه خود آدم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان معتقد او شدند و قبول تمام یافت
چنانچه شاهجهان بادشاه از کثرت اجتماع مریدان او متوهم شده بمشورت وزیر خود سعد الله خان
اقامت او در لاهور تجویز نمود و گفت شما بوطن خود روید او باستماع این حکم فی الحال متوجه وطن
خود گشت و از انجا بسفر حجاز رفت و بعد ادای حج بزیارت مدینه منوره رفت و انجا برحمت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع است نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه و صاحب کشف و کرامات
و خوارق عادت بود بعضی از انها در خزینه مذکور است و در ان کتاب ذکر او طویل است اینقدر از انجا
ملخص نمودم و کتاب الحضرت و تذکره آدمیه و مناقب الاولیا و مناقب الحضرت و تذکرة الاولیا و
سفینة الاتقیا و روضة الاسلام از مناقب او پر است و وفات او سیزدهم شوال سنه یکهزار و پنجاه
و سه بوده رحمه الله تعالی ۔

سید نعمان مجددی قدس سره در خزینه آورده که وی از اعاظم خلفای شیخ احمد است نهایت
بزرگ و جامع بود در میان سیادت و شرافت و زهد و ورع و علم و حلم و دیانت و در طریقت و شریعت
قدمی محکم و پای راسخ داشت و بسیاری از وی هدایت شدند و بدرجه کمال رسیدند و صاحب کرامت

و خوارق عادت بود و وفات او بتاریخ پنجم صفر سنه یکهزار و شصت و در مجمع الواصلین پنجاه و هشت نیز گفته رحمه الله تعالی۔

سید علیم الله قدس سره وی از اعاظم خلفای سید آدم بنوری ست و از کبرای اولیا و سید حسینی و نهایت متقی و کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لاثانی بلا عبد الحکیم سیالکوٹی میگوید که وقتی حضرت سید مرا یک روپیه عنایت نمود آن را در کیسه خود انداختم تا چند سال آن روپیه در کیسه من بماند به برکت آن گاهی کیسه من از روپیه خالی نبودی هر قدر که خرج میکردم از غیب پیدا میشد وفات او در سال یکهزار و هشتاد و یک بود رحمه الله تعالی خزینه۔

سید نور محمد بداؤنی قدس سره وی عالم بود بعلوم صرف و نحو و منطق و معانی و حدیث و تفسیر و جامع بود در شریعت و طریقت خرقه اجازت از شیخ سیف الدین داشت در اتباع سنت جدی داشت که وقتی اول پای راست در بیت الخلا نهاد از ین سبب تا سه روز منقبض خاطر ماند و از دنیا و اهل آن بغایت مجتنب و محترز بودی و بنان خشک اکتفا نمودی و صاحب تصرف قوی و مستجاب الدعوات بود وقتی زنی پیر نزد شیخ آمد و اظهار نمود که دختر باکره داشتم از چندی روز مفقود گشت شیخ بعد مراقبه فرمود که دختر تو فلان وقت خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون آن دختر همون وقت رسید گفت در فلان صحرای بعید حیران بودم که مردی بزرگ رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید زنی فاحشه یکی از مریدان شیخ را بدام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ در میان مرد و زن حائل گشت زن بگریخت و آن مرد تائب شد وفات او بقول شیخ مظهر جان جانان بتاریخ حادی عشر ذی القعده سنه خمس و ثلثین و مائة و الف بود رحمه الله تعالی خزینه۔

سید شاه ابو البقا قدس سره جامع بود در علوم ظاهری و باطنی و موصوف باوصاف صوری و معنوی از شیخ عبد الوهاب مجددی فیض یاب گشت و از کاملان وقت گردید و بزیارت حرمین الشریفین فائز گشت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش برحمت حق پیوست و قبر او در کشمیر است رحمه الله تعالی خزینه۔

شمس الدین معروف بمرزا جان جانان ابن مرزا جان قدس سره علوی بود از اولاد محمد حنیفه ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه آباء و اجداد او امرای نامدار پادشاهی بودند و قرابت بخاندان

سلاطین تیموریه میداشتند چنانچه امیر عبدالسبحان که جد وی بود نبیره دختری اکبر بادشاه بود و جده وی
دختر اسد خان وزیر است و جده وی از اولیای وقت بود تسبیح جمادات بگوش وی میرسید و پدرش
مرزا جان ترک دولت و منصب شاهی نموده در خاندان عالیه قادریه مرید شاه عبدالرحمن قادری شد
و بزهد و تقوی عمر گذرانید و چون مرزا جان جانان متولد شد بتربیت او مشغول گشت تا آنکه از جمیع فنون
و علوم ظاهری بهره کامل حاصل نمود چون بعمر شانزده سالگی رسید پدرش برحمت حق پیوست
و مرزا جان جانان اول بسلسله نقشبندیه مجددیه در آمد و اول بصحبت سید نور محمد و بعد از آن بحاجی
محمد افضل و حافظ سعد الله و محمد عابد پیوست و بکمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت
و خوارق عادت و مستجاب الدعوة بود چنانچه روزی از راه بیابان میرفت ناگاه باران شدید
نازل شد و هوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الهی میخواهم که باران بر یاران من
نبارد و من با رفقا خشک بمنزل خود رسم حق تعالی دعای وی مستجاب نمود همچنان شد
بود باران بشدت می بارید و یک قطره بر او و بر یاران او نیفتاد ولادت او در جمعه دوم
رمضان سنه احد عشر و مائة والف و وفات لیلة تاسع محرم سنه خمس و تسعین و مائة والف بود و تاریخ ولادت او مولد
صاحب شرح و تاریخ وفات او عاش حمیداً و مات شهیداً نوشته اند پیوسته دعا میکرد که الهی آرزو دارم براوردی بدرجه رفیعه شهادت
برسان همچنان شد که شبی شخصی مغل همراه دو کس دیگر نزد شیخ آمد و شیخ تواضع پیش آن بدبخت
پیش آمد آن شقی گفت مرزا جان جانان توئی گفت آری او را از غم گوله طپنچه زد بعد سه روز بهمان زخم
شربت شهادت نوش فرمود رحمه الله تعالی خیر نیته

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوهانی قدس سره معروف بلعل شاه باز قلندر وی از
سادات عظام حسینی ست و نسب او باین طریق بامام حسین علیه السلام میرسد که سید عثمان بن کبیر الدین
بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاه بن خالد بن محب بن مشتاق بن نور الدین بن اسمعیل
بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم
طریقت او این ست که سید عثمان مرید سید ابراهیم است و وی مرید شیخ عاقل شهید
شهید از مرتضی سبحانی از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه میگویند موافق که سلسله طریقت اینجا
بیان نموده شده نهایت ضعیف و بغایت بعید است چه در نسب او با امام جعفر به نه واسطه میرسد

از وی تا امام جعفر صادق یازده طبقه ست و بسلسلهٔ طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
همانا در بیان احدی الطریقین چیزے غلطی واقع شده والله اعلم بحقیقة الحال انتهی و وی صاحب کمالات
ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بظهور می آمد و وی
خلیفهٔ شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتانی بود چون جذب و مستی بغایت داشت پابند احکام شریعت
نبود وفات وی در سال هفتصد و بست و چهار است و قبر وی در سندست که اشهر مزارات اندیار
است و قبولے تمام داشت از مزار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشود انتهی خزینه ذکر او خارج از
وضع اینکتاب است لیکن چون شهرت وی در زمرهٔ اولیا در دیار هندوستان بروجه اتم است لاجرم
درینکتاب ذکر نمودم والله اعلم بحقیقة الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السهروردی البغدادی البهرایچی قدس سره وی از کاملین
روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پدر او سید نظام الدین در حادثهٔ هلاکو خان از بغداد بدیار
هندوستان افتاد بقصبهٔ بهرایچ متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت
سید علاء الدین جاورسے که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی است و با سلطان المشایخ
نظام الدین بداؤنی همعصر بود حاضر شد و بکمالات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جهانگیر
سمنانی چشتی فیض کامل حاصل کرد وفات او در سال هفتصد و هفتاد ست و قبر وی در بهرایچ
مزار است و وی عمر نهایت دراز یافته چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چراغ دهلی تا زمان اشرف
جهانگیر در حیات بود خزینه انتهی میگوید مولف که تعجب است از صاحب خزینه که میگوید میر ماه عمر دراز یافته
از زمان سید نصیر الدین تا زمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال درمیان ست چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه
و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت میباشد پس مراد از زمان چه داشته اگر
او را همعصر سید نصیر الدین گوید سخنے برمحل میگوید والا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه
طفل صغیر باشد نیز بطوالت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تاریخ وفات میر ماه پنجاه
و یکسال درمیان است کما لا یخفی۔

سید علیم الدین بلایتی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از ترندست

و او بلباس اغنیا کسب سلوک میکرد و از کبار اصحاب و خلفای مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است و بصحبت مخدوم اسنے راجکیرے کہ شیخ مشهور ست رسیده و او نوکر سلطان ابراهیم بود و پته پلاون جاگیر یافته باشارهٔ مخدوم اسنے جمشید سکونت نمود لیکن بسبب غلبه هنود جمعیت دست نمیداد لاجرم از مخدوم جمشید استمداد نمود و او در قلعه پلاون آمده قلعه را مستحکم ساخت و دعا کرد که سادات پلاون تا قیام قیامت درانجا باشند و سال وفات سید اشرف و علیم الدین یک است که در سنه هشتصد و هشت هر دو وفات یافتند و باهم نهایت محبت داشتند و خط و کتابت میداشتند رحمه الله تعالیٰ علیهما

سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سره معروف بجوله شاه ذکر سید عثمان ابن محمود در محل خود گذشته وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام اوچ روانه پنجاب شد و بمقام چک سرواکه از مضافات کلانور است رسیده بخادم فرمود که اسپان و مواشی را آب دهند ایشان حسب فرموده آب را گرفته بر چاه سے سارنگ که زمیدار آنده بود رفتند زمیدار اجازت نداد باستماع این خبر حضرت سید برآشفت و نیزه دستے خود بر زمین زد فی الحال چشمهٔ آب نمودار گشت و چاه سارنگ خشک گشت و بمعاینهٔ این کرامت پیش حضرت سید آمده اسلام آورد و بر دست او بیعت ارادت نمود وفات آنجناب احدی عشر ربیع الثانی سنه احدی عشر و الف بوده رحمه الله تعالیٰ

سید بهاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود البخاری الاوچی قدس سره ذکر پدر بزرگوارش عنقریب بالا گذشت و نسب او بمخدوم جهانیان میرسد بطوریکه در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت وی در زمان طفولیت مظهر کرامت و خوارق عادت بود و دلے مادرزاد است و را او ان صغر رغبت خاطرا و باسپ بسیار بود هر کسیکه اسپ گلی پیش او در وے دعا کردے تا حاجت او روا گشتے این خبر فاش گردید و جوق جوق مردمان پیش او مے آمدند و بمقاصد خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب رنجید و گفت اسے ایں پسر اکرباعث کشف اسرار الهی است اند نیا بر دار دعاے پدر در حق او مقبول افتاد بعمر ده ساله برحمت حق پیوست ماه و سے عشر ربیع الاول سنه ثلث و الف رحمه الله تعالیٰ

سید میران محمد المشهور بموج دریا ابن صفے الدین البخاری الاوچی قدس سره وی از سادات

عظام و مشاہیر مشائخ سہروردی است نسب او بمخدوم جہانیان بنہ واسطہ باین طریق میر سید میران محمد ابن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین بن جلال الدین مخدوم جہانیان وی در زمان خود شیخ العصر و مقتدای زمانہ بود و در ولایت قدر بلند و رتبہ ارجمند داشت و او حسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چتور گڈھ آمد و در باب فتح قلعہ چتور گڈھ امداد و دعا فرمود چون قلعہ فتح شد ... عظیم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کثیر علاقہ پنجاب علاقہ پرگنہ پٹیالہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاے جاگیر مذکور بنواہیر شاہے نزد اولادش موجود ست چون بعضے دیہات او در لاہور بود انتخاب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جا لنگر خانہ یکے بلاہور دوم موضع خان قتا سیوم بتمام پسیان وا لہ جاری نمود و مساکین و مستحقین نان از مطبخ او میرسید روزی شخصے در محفل او بزبان پنجابے گفت کہ سید سنے نباشد و یک چوبین نباشد و نیز از سابق مشہور است کہ سید در آتش نمے سوزد این چنین سید صحیح النسب واصل کجا است باستماع این سخن حضرت سید در جلال آمد و دیگی از چوب طلب فرمود و مہر دو پارا و دیگدان ساخت و آتش افروخت و برنج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ ببین کہ سید سنے ہم میباشد و دیگ ہم چوبین میشود و آتش ہم سید را نمے سوزد او را سہ پسر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند ذکر شہاب الدین مے آید ولادت سید میران محمد در سال نہصد و چہل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و عمر وے ہفتاد و سہ سال رحمۃ اللہ تعالے خزینہ۔

سید سلطان جلال الدین حیدر بن صفی الدین بخارے الاوچی قدس سرہ برادر حقیقے میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کمالات صوری و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و با دنیا و اہل دنیا کارے نداشت و در تجرید و تفرید یگانہ روزگار بود ہرچند کہ برادرش بجود خواندے چون وے بدنیا ہم استغنال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق بسر بردے وفات وی در سال یکہزار و شانزدہ و قبرش در لاہور است رحمۃ اللہ تعالے خزینہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوچی قدس سرہ از مشائخ عظام و سادات ذوی الاکرام ست و بخوارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس (کہ خاصیت ان سنگ این است کہ اگر چون باآہن و مس رسانند زر خالص میگردد) از راہ امتحان باو داد گفت او را زیر مصلای

من نه او بنهاد و برفت چون بعد از مدتے باز آمد و طلب سنگ خود نمود گفت از جائی که نهاده بردار چون
مصلا را برداشت دید که صدها سنگ پارس زیر مصلای او موجود ست گفت سنگ من کدام ست حضرت
سید سنگ او را بدست او داد آن شخص بمعاینه این کرامت از انکار توبه نمود و مرید گشت وفات وی
باقوال معتبر سنه یکهزار و سی و نه قبر وی در لاهور ست رحمه الله تعالے خزینه۔

سید شهاب الدین نهر ابن میران محمد موج دریا بخاری الاوچی اللاهوری قدس سره

سیادت و ولایت و کرامت موروثے داشت یگانه وقت خود بود و قطب زمانه خود است تمام عمر در ذوق و
شوق و هدایت خلق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور رسیده آمد نقلست که شیرشاه حاکم پنجاب خود را سید
صحیح النسب میدانست و دیگر کسے از سادات هندوستان را بخیال نمے آورد و از راه فرط غرور ذاتیات
سادات شیرے را در قفس کرده تبری از چوب و زنجیر از آهن مهیا ساخت و تنوری از آهن [illegible] ست
کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیده تکلیف میداد و میگفت که اگر شما سید نجیب و اصیل اید پیش
شیر بروید و در تنور گرم درآئید و به تبر چوبین زنجیر آهنی را بشگافید و هر کس از سادات که این کار نمیکرد در
محبوس میساخت چنانچه بسیار کس از حضرات سادات نزد وی محبوس گشتند چون این خبر بحضرت شهاب الدین
رسید خود با یک غلام رفیع نام متوجه مقام شیرشاه گردید و نزد قفس شیر رسیده قفس را کشاده گوش
وے گرفته بیرون کشید و گفت حیف ست که چون تو شیرے در قفس باشد هر جا خاطر خواه برو
شیر راه بیابان پیش گرفت بعد از آن زنجیر آهنی را از تبر چوبے بشگافت شیرشاه باستماع این خبر حاضر
شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد که شما از سادات کرامید یک نشانے دیگر که عبارت
از داخل شدن تنور ست باقیست فرمود مضایقه نیست پس همان وقت تنور گرم شد و حضرت
سید رومال خود بمحمد رفیع عطا فرمود و اشاره کرد که در تنور برو بگو یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
محمد رفیع حسب فرموده عمل نمود و از تنور گرم بسلامت بیرون آمد بادشاه بمعاینه این کرامت معتقد
و مرید گشت و از همه مال و املاک خود برخاست و سادات محبوس را رها داده اموال خود بایشان بخشید
و بصحبت حضرت سید بوده ست تا آنکه وفات یافت و وجه خطاب نهر انست که معنی لفظ نهر ا
شیر است روزیکه قفس شیر بشکست از شیرشاه این خطاب یافت و بعضے میگویند بسبب آنکه بغایت
خوبصورت و با جمال و با رعب بود هیچکس رو بروی او در علم ظاهری و باطنے طاقت گفتگو نداشت پدرش

ویرا بخطاب نہرانخا طب ساخت ولادت او باقوال صحیح در سنہ نہصد و شصت و پنج و وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و بعضے ہفت گفتہ اند و قبر وے در ہبوگے وال مزار خلق است و تعمیر پختہ بر گنبد او نمودن ممنوع است و کسیکہ عمارت پختہ نمود ببلا مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالے خزینہ۔

سید عبد الرزاق مکی قدس سرہ از مریدان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الدنیا و زاہد و متقے جامع کمالات ظاہری و باطنے بود و او از سادات عظام سبزوار است اول از غزنے در پشاور و بعد ازان بدہلی رسیدہ و در زمرۂ سپاہیان بادشاہ منسلک گشت بعد ازان بجذب جاذب حقیقے بخدمت سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و ویرا از دنیا و اہل ان بغایت نفرت بوقوع امد تمام شب بصحبت پیر خود گذرانیدے و تمام روز در حجرہ بعبادت حق مشغول ماندے وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قبر وی در لاہور است کہ بگنبد نیلگون اشتہار دارد رحمہ اللہ تعالے۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیخے بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ او بانیطریق بشیخ شہاب الدین سہروردے میرسد کہ شاہ جمال اخذ طریقت از لکرا بیگ و وی از شاہ معروف از جعفر الدین از فقیہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش بہاء الدین زکریا ملتانی از شیخ الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی رحمہم اللہ تعالے و وی از سادات حسینے است اولاد وے در سیالکوٹ ساکنند و او صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوۃ بود چنانچہ دو دل نام شخصے ہندو از قوم کہترے بامید اولاد نزد او امدے تا شیخ دعا بکند کہ حق تعالے اورا اولاد عطا نماید روزے چند خربوزہ اورد و شیخ انرا قبول نمود و از انمیان دو خربوزہ بوے داد و بنماز عصر مشغول گشت او پنداشت کہ شاید شیخ این دو خربوزہ براے کندیدن پوست بمن دادند تا بعد نماز تناول فرماید لہذا مشغول کندیدن پوست گردید و یک خربوزہ را تراشید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی چکردی این دو خربوزہ براے ان بتو دادم تا با زن خود بخورید و حق تعالے دو پسر شما عطا فرماید اکنون یکے را کہ تراشیدے خوب کردے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ نسب تو باشد ہمچنان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر توام متولد شدند یکے از انمیان مختون بود دو دل پسر مختون را بحضرت سید رسانید سید اورا بفرزندے قبول نمود و فخر الدین نام نہاد و بدولت ظاہری و باطنے رسانید ہنوز ہم اولاد فخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجناب میسازند و فخر الدین

بجلاجو رشسے بود درلاہور سکونت داشت رحمہ اللہ تعالیٰ قصہ وفات او نیست کہ در اربعین نشستہ بود و دروازہ حجرہ را مسدود نمودہ بود بعد سے روز دیوار پیش حجرہ بسبب بارش بفتاد خدام خواستند کہ دروازہ را کشادہ حضرت سید را بیرون ارند کہ ناگاہ اوازے امد کہ ہرچہ شدنی بود شد قبر بالائے این حجرہ تعمیر کنید و این را مدفن ما تصور سازید پس ازان روزنشان قبر بالاے سقف ان حجرہ راست کردند و ان حجرہ را بحال خود گذاشتند و این حادثہ بتاریخ چہارم ربیع الاول سنہ یکہزار و چہل و نہ در عہد دولت شاہجہانی روداد و انحضرت عمر طویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

سید محمود بن محمد بن عثمان البخاری الاوچی اللاہوری قدس سرہ کہ مشہور است بشاہ بہر بنگ برادر حقیقی سید عماد الملک و پسر پنجم سید محمد بن عثمان است کہ ذکر او بالا گذشتہ در فقر و تجرید شانی عالی و رتبہ بلند داشت از دنیا و اہل ان مجتنب و مستغنی و طالبان حق را بحق رسانیدے و طالبان غیر حق رغبت نفر مودے دعاے وے در حق بیماران براے شفا تاثیر تمام داشت و فرمودہ بود کہ ہر مریضے کہ خاک قبر ما بخورد یا سنگریزہ ان در گلو بیاویزد شفائے مطلق او را شفا خواہد داد چنانچہ ان رسم ہنوز جاری است وفات وی در سال یکہزار و پنجاہ و سہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید زندہ علی بن عبد الرحیم بن صفی الدین بن میران محمد موج دریا بخاری الاوچی قدس سرہ ذکر میران محمد در محل خود گذشتہ وے عابد و زاہد و متقی بود و سلسلہ ارادت بخدمت اباے کرام خود داشت بعد وفات پدر بر سجادہ مشیخت قیام نمود نقلست کہ در جاے مقبرہ جد او میران محمد اب چاہ ہاے ان سرزمین بغایت شور و تلخ بود سکناے انجا بذریعہ خدام او استدعاے دعاے اب شیرین نمودند گفت کہ چاہ نو بکنند کہ شیرین خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ چون چاہ نو کندہ شد اب شیرین و سرد برامد بعد ازان بتدریج شوریت اب ازان سرزمین دفع گشت ولادت او در سال یکہزار و پنجاہ و وفات او در سنہ احدے عشر و مایۃ و الف و قبر او بیرون مقبرہ موج دریا بخاری کہ بخانقاہ زندہ امام مشہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید مسعود بن ساہو بن عطاء اللہ البہرائچی قدس سرہ علوے ست از اولاد محمد بن الحنفیہ و خواہرزادہ سلطان محمود سبکتگین است نسبے عالے و حسبے وافر داشت و القاب او پیر بہلیم و رجب

سالار و میان غازی و بالے میان و بالا پیر و اٹھیلا و سلطان شہید و سید الشہدا ست سالار
مسعود غازی نیز اشتہار دارد در اتقاوت و شجاعت ممتاز وقت خود بود پدرش میر ساہو والی
کاہلر بود و بسعی او بسی فتوحات نمایان واقع گشته کفار ہند شکسته و خسته گشتند و وقتیکه سلطان محمود
بسومنات رسیده بغزو کفار مشغول شد سید مسعود با فوج کاہلر بخدمت او رسید و سعی
بلیغ نمود تا سلطان فتحیاب گشته بتان را از بت خانه برادر تا شکند بت پرستان ہنود
بوزیر او حسن میمندی التماس نمودند اگر سلطان این بت ہا را نشکسته باز واپس دہد بوزن بت
جواہرات پیش کش میدہیم حسن راضی شد و بسلطان معروض نمود که از شکستن این
بت ہا چه فایده بت پرستی دفع نخواہد شد بلکه اگر استدعای ہنود بدرجه قبول رسد
نفعی عظیم در بیت المال مسلمانان رو میدہد سید مسعود که حاضر مجلس بود گفت ای وزیر
میخواہی که آذر را بت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش مشہور خواہد شد ازین سبب وزیر خجل گشت و بادشاه
نیز ازان اراده باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جای داد و بانتظار فرصت
می بود سلطان این امر را معلوم نموده اقامت او نزد خود مصلحت ندیده او را بکاہلر نزد
پدرش رخصت نمود او بکاہلر رسیده لشکری فراہم آورده بر دہلی تاخت نمود
بفضل الہی دہلی مع توابع که در دست کفار ہنود بود بدست او فتح گشت شش ماه در
انجا بسر برد و از انتظام ان نواحی فراغت نموده بسمت میرٹھ رفت و ان ناحیه نیز مفتوح گشت
و راجای انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد ازان متوجه قنوج گشته با کفار انجا محاربه نمود و ان
ناحیه نیز مفتوح گشت و خود بمقام سترکه قیام نموده میر حسن عرب را بطرف جنوب قصبه مند به واکاسی
با لشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شہید شد بعد ازان سید اعز الدین را بطرف گوپامو در
نواحی ان متعین فرمود او نیز بعد محاربه عظیم در انجا شہید شد و چون خبر بلوای کفار در بہرایچ
مسموع حضرت سید گشت متوجه انجانب شد بعد رسیدن او در بہرایچ فتنه انجا فرو نشست پس سید
مسعود در بہرایچ و پدرش میر ساہو در سترکه قیام نمودند بعد از دو ماه پدرش بعالم بقا خرامید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنکاش فتنه نمودند و جنگ ہای عظیم فی ما بین لشکر اہل اسلام و کفار بوقوع آمد و ہر روز جنگ برین منوال بود تا آنکه

بتاریخ چهار دہم رجب سنہ چہار صد و بست و چہار تیری در گلوی انجناب رسید و بدنصیب از
اسپ بیفتاد جان بحق تسلیم نمود قبر وے در بہرایچ ست مشہور معروف مزار و مطاف خلق است
و بسبے خوارق و کرامت از مرقد او جاری است درسالے بوقت عرس خلق کثیر بزیارت او میروند
و حاجات خود از خدا میخواہند وانجناب بکمالات ظاہرے و باطنی رسیده و معاصر خواجہ محمد چشتی و ابو
یوسف چشتی بود بعضے گویند کہ با خواجہ معین الدین چشتی معاصر بود رحمہ اللہ تعالے ذکر او در خزینہ
طویل است اینقدر مختصر از انجا است ـ

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سرہ وی از اکبر اے مشایخ و قدمای اولیای
خطہ ملتان است و نسب او بانیطریق بامیر المومنین علی مرتضے میرسد کہ احمد بن زین العابدین بن
عمر بن عبد اللطیف بن بہاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسے بن صالح بن عبد الغنی
بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق
الے اخر النسبہ از طفلی اثار بزرگے در ناصیہ او ہویدا بود از پدر خود اولا دستفیض گشتہ بعد ازان
بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانے رضی اللہ عنہ رسیده بدرجہ کمال رسید و بعد
ازان زمانے بصحبت شیخ الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی بسر برد بعد ازان بصحبت مودود چشتی
پیوستہ خرقہ خلافت یافت و در علم ظاہر تلمیذ محمد اسحاق لاہورے است پیوستہ طالب قوت
حلال بودے شبانے کردے گوسپند ان چرانیدے و بکار کشتکارے پرداختی در موضع سودہرہ
کہ و یہے ست متصل وزیراباد رفتہ بکنارہ دریا رخت اقامت نہاد و بعبادت حق مشغول گشت
و خلایق بسیار از و بہرہ دارین یافتند از انجا کہ حاجتمندان از وے محروم نرفتے لاجرم لقب او سخی
و سرور گشت و او صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود عمر بخش نام شخصے بیمار شد چون
متعلقین او از صحت او مایوس شدند بامید دعا بخدمت سید امدند بے انکہ سخنے بگویند انجناب
قدرے خاک برداشت بدیشان داد و گفت این را بخورانید انشاء اللہ تعالے شفا خواہد یافت
ہمچنان گردند او شفا یافت روزے بایکے از روسای سودہرہ گفت کہ در دہ شما زد فلان کس
مادیان اسپے خوب است اگر بفروشد خریدہ کنم چون این سخن بمالک اسپ بشنید منظور کرده گفت من اسپ ندارم اسپ خود در جائے
نہان ساخت چون این خبر بسید رسید گفت اگر او اسپ نداد اسپ خود بخود خواہد امد ہمچنان شد کہ اسپ

خود بخود بدر او حاضر گشت وانجناب برا و سوار رست نمود انعلبکہ مالک اسپ را بعد ازان بنوعے از خود راضے ساختہ روزی شخصے چوندانام کہ رئیس بود بخدمت سید التماس نمود کہ پسرم مفقود الخبر گشتہ دعا کنید کہ بیاید فرمود کہ امروز خواہد آمد ہمانروز بیامد ہمچنین کرامت او بسیار است وانجناب دختر سید عبد الرزاق و دختر کمنوخان حاکم ملتان را بزنے گرفتہ بود حاسدان ازین سبب قصد جان او کردند و او را مع برادرش وزوجہ و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجہ رفیعہ شہادت رسانیدند شہادت او در سنہ سبع وسبعین وخمسمایتہ بودہ و قبراو زیارتگاہ خلق است دعای خلق درانجا مستجاب میشود رحمہ اللہ تعالے خرمینہ۔

سید احمد بن علی الترمذی اللاہوری قدس سرہ

ملقب بتوختہ وے از مشایخ عظام وسادات لاہور بود نسب وی باین طریق بامیر المومنین علے مرتضی میرسد کہ احمد بن علی بن حسین تانے بن حسین محمد مدخے بن ناصر بن موسے بن علی بن علی اصغر بن علے ابن الحسین بن امیر المومنین علے مرتضے رضی اللہ تعالے عنہم وے از ترمذ بہندوستان امد و در لاہور بمحلہ چہل بیبے سکونت ورزید و سبب تلقیب وی بتوختہ انست کہ شبے شیخ وی ویرا از اندرون حجرہ اواز داد و نزد خود طلب نمود چون بر در حجرہ حاضر شد دروازہ حجرہ از اندرون بستہ بود وی از غایت ادب اطلاع حاضرے خود نداد و تا صبح بر در حجرہ ایستادہ ماند شیخ وقت صبح چون حال برانمنوال دید بغایت خوشنود گشت و بتوختہ ملقب ساخت و معنے توختہ بزبان ترکے ایستادہ است وفات وے در سنہ شش صد و دو و قبر وے بمحلہ چہل بیبے اندرون طویلہ غلام محی الدین قریشے است رحمہ اللہ تعالے خرمینہ

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللاہورے قدس سرہ

وے از اعاظم مشایخ وکبرائے اولیای لاہور است وجامع بود درمیان علوم ظاہری و باطنے از اولاد امام موسے کاظم است رضی اللہ تعالے عنہ وے در سنہ پانصد وسی و پنج از ترکستان در لاہور امد و سکونت نمود و ہنگامہ مشیخت گرم ساخت و کرامت و خوارق عادت بسیار از وی بظہور امدہ علمای لاہور معترف و متقر مشیخت وے گشتند و قبولے تمام یافت و خلقے کثیر بحلقہ ارادت او درامدند و حضرت خواجہ معین الدین حسن السنجرے الچشتے را با وی بسیار محبت بود و نوقبر او مینمود و وفات وی در رجب

سنه شش صد و چهار است رحمه الله تعالی خزینه.

سید حسین خنگ سوار شهدی قدس سره از سادات مشهد است نسبت ارادت بسلسله آبای خود داشت و برای ستر حال در لباس اهل دنیا بودے و بصحبت اغنیا بسر بردے و کمالات معنوی هم کسب کردی به رتبت شهادت همراه سلطان معز الدین سام در هندوستان آمد و سلطان بعد فتح هندوستان او را برفاقت قطب الدین ایبک در دهلی گذاشت قطب الدین او را بحکومت اجمیر که تختگاه راجه پتهورا بود مامور ساخت چون وی در اجمیر رسید با خواجه بزرگ سید معین الدین چشتی قدس سره نسبت ورزید و از یاران محرم آنجناب گشت و چون بسعی او خلقے کثیر هنود اندیار نزد خواجه بزرگ بخلعت اسلام مشرف شدند لاجرم هنود را عداوت وے پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت شب او را مع اصحاب او بقتل آوردند و وقت صبح خواجه معین الدین مع اصحاب خود بر او نماز گزارد و با جمیع شهدا بر بلندے کوه مدفون ساخت و این واقعه بقول صاحب معارج الولایت در سال ششصد و ده بوده رحمه الله تعالی خزینه.

سید عزیز الدین مکی اللاهوری قدس سره از سادات عظام و اعاظم علما و کبرای اولیای اهل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفة الواصلین اصل وی از بغداد است و سلسله طریقت وی بسید الطایفه جنید بغدادی میرسد اول از بغداد در مکه معظمه آمد و تا دوازده سال در آنجا قیام نمود و بمجاورت بیت الله معتکف ماند و بخطاب پیر مکی مخاطب گشت (ظاهرا اهل عجم او را باین لقب خواندندے) بعد از ان عازم هندوستان شد و در سنه اربع و سبعین و خمسمایه که سلطان شهاب الدین غوری بمحاصره لاهور قیام میداشت وارد لاهور گشت و خسرو ملک بن ظهیر الدوله که حاکم آن ولایت بود از محاصره بتنگ آمده استمداد دعا از وے نمود آنجناب فرمود که تا شش سال دیگر ترا امانست بعد از ان حکومت این دیار بقبضه ملوک غوریه داده اند همچنان شد که حضرت سید فرموده بود که آنسال سلطان شهاب الدین بے نیل مقصود بازگشت و اما بعد شش سال فتح نمود و حضرت سید در لاهور سے و شش سال بتدریس علوم و تلقین طالبان معروف ماند و خلقے کثیر را بحق رسانید توفی رحمه الله سنه اثنی عشر و ستمایه قبر وے در لاهور است خزینه.

سید اسحاق گازرونی لاهوری المشهور بمیران بادشاه قدس سره شیخے است صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و شیخ الشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ اوحد الدین کرمانے داشت از گازرون چون بلاهور آمد مدتے مدید بهدایت خلق مصروف ماند علما و سادات لاهور در حلقه اطاعت او در آمدند و مهمات ظاهری و باطنی بوی برجوع میداشتند در تحفة الواصلین آورده که او عمر طویل یافته هر کسیکه نزد وے آمدے هدایت شدے شخصے نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود آنشخص مغایبت آغاز کرد و دشنام داد حضار مجلس گفتند که باید که در حق او دعائی کنیم که بسزای خود رسد حضرت شیخ دعا نمود آنشخص بیهوش بفتاد چون بهوش آمد تائب شد و بشیخ اعتقاد آورد فرمود در حق وی دعاے نیک کردم تا حق تعالے او را چشم عطا کرد که مرا بشناخت تاریخ وفات وے سنه ست و ثمانین و سبعمائه بوده و بعضے بسم الله الرحمن الرحیم را تاریخ وفات وے گفته اند قطعه

سید اسحاق ولی کریم	گشت چو زین دهر بجنت مقیم
سال وصالش عجب آمد ز دل	بسم الله الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیهقی الرشی الاویسے الکشمیرے قدس سره مشهور است به بابا امیر خلیفه پدر خود است و از بابا هلال کشمیرے نیز فیض گرفت چون از تحصیل علوم ظاهری در عنفوان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین والے کشمیر خواست که دختر خود بوے دهد وی باستماع این خبر در کوه میر دارے متوارے گشت و بعبادت مشغول شد تا بکمال ظاهرے و باطنی رسید وقتے سلطان زین العابدین جشنے عظیم نموده بود و حضرت سید نیز در انجا مدعو بود چون دران جشن بعضے امور غیر مشروع بعمل آمده حضرت سید را غضب مستولے شد و خود را در آب انداخت هر چند غواصان بحکم سلطانے تبلاش او پرداختند نیافتند سلطان را عیش منغص شد رو بشهر نهاد چون برابر باغیکه بر کنار جوی ست رسید دید که حضرت سید بر لب آب بدوختن خرقه مشغول است که دمه بمعاینه این حالت از صدق سر خود بر پاے او نهاد و بالحاح تمام او را بکشتے آورد و چون از کشتے فرود آمد متصل محل بخوشاه قیام نمود و سلطان خانقاهی عالے در انجا بنا فرمود واقعه شهادت او در تواریخ اعظمے آورده که چون سادات بیهق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جمعی از امرار احمدد امن گیر شده مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانه پادشاه سید حسین وزیر را با چهارده کس متعلقینش بقتل آوردند و بهانوقت جمعے از مفسدان بصومعه محمد امین درآمده انجناب را شهید نمودند انجناب درانوقت این اشعار فے البدیہہ بر زبان آورد رباعی

منم آن رند جهانگرد مسیحا نفسے — که من این هردو جهان را بشمارم نخسی
اگر از عشق توام سر برود گو برود — لیکن این سر نهان تو نگویم بکسے

ایضاً منہ قطعه

من فارغم ز مصلحت اہل روزگار — میدان یقین که کشتن من هست بیگناه
اکنون بیا و شعر بخوان بر مزار من — تا روی ظالمان ستمگر شود سیاه

و مرموده که برائے غسل من تخته از غیب ظاهر شود مرا بران غسل دهند و نجاک سپارند پس علی الصباح دیدند که تخته صندلین برروی دریا بمقابل خانقاه بر آب موجود است بر داشتند و بران غسل دادند و در خانقاه دفن کردند و کان ذلک سنه سلخ ذی القعده سنة تسع و ثمانین و ثمانمائة و شهید کشمیر تاریخ وفات اوست رحمه الله تعالے خزینه۔

سید محمد غوث نیشاپوری گوالیاری قدس سره از اعاظم مشایخ و کبرائے اولیائے متاخرین هندوستان است اخذ طریقت از حاجے حمید از شاه قاذن از شیخ عبد الله شطارے نمود و تربیت باطنے از روح پر فتوح غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانے رضی الله تعالے عنه یافت و جد او از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کرده و از بسیارے از مشایخ فیض یاب گشته و وضع سیاحت او این بود که کوزه آب مقدار سبو بر کتف و مصلے در بغل و عصا در دست بگر دیدے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را الزام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین همایون بادشاه معتقد او بود و او را تصنیف بسیار است چون جواهر خمسه و اوراد غوثیه و بحر الحیات و معراج نامه لیکن بر معراج نامه علما معترض شدند و محضری ساخته قصد ایذائے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این در وقت بیهوشے نوشته شده پس از قصد ایذائے او باز آمدند وفات او در سال نهصد و هفتاد و چهار است رحمه الله تعالے خزینه۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سره علوی بود از کبار مشایخ متاخرین است جامع علوم ظاهری و باطنی بر اکثر کتب درسی حواشی و شروح نوشته مرید سید محمد غوث گوالیاری ست که ذکر او بالا گذشت چون علمای گجرات بسبب معراج نامه بر سید محمد غوث معترض شده فتوای قتل او دادند و مواهیر خود بران ثبت نموده از شیر شاه اجازت قتل او خواستند پادشاه متامل شده این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوا برای دستخط نزد سید وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدیدن سید محمد غوث رفت و با دل دیدار معتقد او گشت کاغذ فتوی را پاره نمود و بعلمای عصر گفت که این بحالت بیهوشی نوشته شده این را اعتباری نیست وفات وی در سال نهصد و هشتاد و شش ست رحمه الله تعالی خزینه۔

سید غیاث الدین دولت شاه گیلانی لاهوری قدس سره وی مردی بزرگ و متقی بود در طریقت خلیفه پدر خود است و از دیگر مشایخ سلاسل بهره کامل و حصه وافر نصیب او گشته و وی احب اولاد پدر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان جهانگیری که از امرای دولت همایونی ست بوده و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد که غیاث الدین بن عبد القادر بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن ابوهیم بن محمود بن اسماعیل بن داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن الغوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهم و پسرش سید کرام الدین خلیفه او بوده بعد وفات پدر بر مسند مشیخت و ارشاد نشست و وفات او در سال نهصد و نود و سه بوده و قبر او بیرون لاهور متصل بقبره پدر آو بوده رحمه الله تعالی خزینه۔

سید محمد غوث بن شاه فتح محمد بن ابوبکر بن عبد القادر ثانی گیلانی لاهوری قدس سره از سادات کرام و مشایخ عظام لاهور است بعد فوت پدر بر مسند ارشاد نشست و خلق کثیر بحلقه ارادت و اعتقاد او در آمدند وفات او در سال یکهزار و چهار بوده قبر او متصل قبر پدر خود ست و نواب محمد زمان خان که از جمله امرای اکبری بود گنبد عالی بر قبر او بنا نموده رحمه الله تعالی خزینه۔

سید محمد بن احمد بکهلی کشمیری قدس سره از اعاظم خلفای شیخ یعقوب صرفی کشمیری است بعد وفات شیخ بر مسند مشیخت و ارشاد نشست در ترک و تجرید و تفرید یگانه زمان و در توکل یکتای وقت خود بوده بحدیکه تمام سال گرما سرما بیک قمیص بسر بردی با ستدعای

والی بکملی از کشمیر بانجا رفت و توطن ورزید وفات وی رابع محرم سنه احدی او خمس عشر والف بوده
رحمه الله تعالی خزینه ـ

سید یوسف محمد باتنجی کشمیری قدس سره اول از تجاران کشمیر بود بعد ازان جاذب عشق حقیقی او را بخود کشید تا بکلی تارک شده بخدمت شیخ یعقوب صوفی رسید و حسب اجازت او بحرمین الشریفین رفت و از بسیارے مشایخ استفاده نمود و بعد ازان بکشمیر معاودت نموده در قصبه باره مولا متوطن گشت و همانجا در سنه احدے عشر والف برحمت حق پیوست و تاریخ وفات وی امجد مشایخ بود گفته اند رحمه الله تعالے خزینه ـ

میر صالح المتخلص بکشفی قدس سره صاحب انوار جلیه و مدارج عالیه و جامع علوم دینی و دنیاوی و صاحب خوارق و کرامت مشهوره بود و خلیفه شاه نعمت الله بسلسله عالیه قادریه بود و در دیگر سلاسل هم اجازت تلقین داشت در حالت ذوق اشعار نیکو گفتے وفات وی در سال یکهزار و شصت است رحمه الله تعالے خزینه ـ و دیوان کشفی که دیوانی است لطیف از تصنیف اوست ـ

سید ابو تراب المعروف بشاه گدا الحسینی الموسوی القادری الشطاری الشیرازی اللاهورے قدس سره اصل وی از شیراز است حسینے بود و از اولاد امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و از خلفاے سید وجیه الدین گجراتی است و نسب او باین طریق با امام جعفر صادق رضی الله عنه میرسد که ابو تراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن عبد الوهاب بن عبد الهادی بن ابو البرکات بن انور علی بن عبد اللطیف بن محمد شریف بن ابو المظفر بن عبد الباقی بن ابو الحسن بن عبد العزیز شیرازی بن عبد الله بن محمد امین بن قدرت الله بن موسے بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن هارون بن امام موسے کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضے رضی الله تعالے عنهم و نسبت سلسله او بطریقه شطاریه باینطریق میرسد که ابو تراب از وجیه الدین گجراتی از محمد غوث گوالیارے از شاه حمید از شاه قاذن از شیخ عبد الله شطاری قدس الله اسرارهم و در سلسله قادریه باین طریق است که ابو تراب از وجیه الدین گجراتی از محمد غوث گوالیارے از شیخ ظهور حاجے از شیخ ابو الفتح هدایت الله از شاه قاذن از عبد الوهاب از عبد الرؤف از شیخ محمود از عبد الغفار از محمد از

عبد الرحیم و ابوبکر تاج الدین از پدر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالی
عنہم و قاضی محمد لاہوری و شیخ فاضل دہلوی و شاہ جمال رہتاسی و لعل گدا و احمد گدا و شہباز گدا کہ
ہر سہ در لاہور آسودہ اند از خلفای وی اند وفات وی بتاریخ چہاردہم شوال سنہ یکہزار و ہفتاد
و یک است و قبر وی در لاہور است رحمہ اللہ تعالے۔ خزینہ

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکشمیری قدس سرہ او را سہ برادر دیگر بودند و از
ہمہ خورد بود لیکن عظمت و بزرگی خدا داد از ہمہ بود و اول بسلسلہ قادریہ از پدر خود بیعت نمود بعد ازان
از مشایخ وقت در سلسلہ سہروردیہ و غیرہ فیض یاب شد و بخطاب پیر سلاسل مخاطب گشت
و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سرہندی خلافت طریقہ نقشبندیہ مجددیہ یافت اہالی کشمیر با وی
ہندو را کہ پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود سوختہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر عریضہ بخدمت شاہ جہان
بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علما و مشایخ کشمیر را طلب نمودہ خدمت سید ہم در انمیان ماخوذ شدہ
بالآخر بدعای وی ہمہ کس ازان بلیہ نجات یافتند وفات وی در سال یکہزار و ہفتاد و دو بودہ
قبر وی در کشمیر است رحمہ اللہ تعالے۔ خزینہ

سید حمید بن سعید بن فتح محمد بن حاجی ابوبکر بن عبد القادر الجیلانی اللاہوری قدس سرہ
از سادات عظام و مشایخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرافت است تمام عمر در ہدایت و ارشاد
بسر برد وفات وی چہاردہم محرم سنہ یکہزار و نود بودہ و بمقبرہ آبای خود مدفون گشتہ رحمہ
اللہ تعالے۔ خزینہ

میر ہاشم منور آبادی قدس سرہ از عظمای خلفای سید محمود منور کشمیری است و تحصیل
علوم ظاہری از علامہ حیدر کشمیری نمودہ و حضرت علامہ ویرا متبنی ساخت و بفرزندی بنواخت و بعد خود
قائمقام خود نمود وفات وی در سال یکہزار و نود و ہفت است رحمہ اللہ تعالی۔ خزینہ

سید محمد بن عبد اللہ الجیلانی الکشمیری قدس سرہ نسب وی بحضرت غوث الاعظم
باین طریق میرسد کہ محمد بن عبد اللہ بن محمود بن عبد القادر بن عبد الباسط بن حسین بن حسن بن احمد
بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثانی بن علی بن شمس الدین محمد بن یحیی بن
شہاب الدین احمد بن عماد الدین بن ابو صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر

الجیلانی رضی الله تعالے عنهم وسے اول تجرید میگذرانید ومیل مناکحت واختلاط با نسوان نداشت اخر بایماے غیبی نکاح کرد وبسال یکهزار ونود از تاتار بکشمیر امد وقریب صد کس از عیال وخدام باوی بودند ووی مقتداے اہل توکل بود نظاہر ہیچ دخلے نداشت انچه از فتوحات میرسید بمستحقین میداد برای فردا چیزے نگاه نمیداشت باین وطیره زندگی میکرد وفیض سلسله قادریه موروثی او بود وسواے ان از مشایخ سهروردیه کبرویه بمقام کشمیر فیض یافت وفات وسے درسال یکهزار ویکصد وہفده ست رحمه الله تعالے خزینه۔

سید طاہر بن الحسین بن عبدالرحمن الاہدل الزبیدی قدس سره هو الولی الشهیر السید الشریف العلامة ذو الولایة والامامة الحافظ الغدا لبة مسند الدنیا بالملک ازمنة الشریعة العلیا محدث الدیار الیمانیة وفقیهما باجماع البریة ولادت او درسنه نهصد وچهار ووفات او در روز چهارشنبه ہفدہم ربیع الاول سنه نهصد ونود وہشت (برین تقدیر عمر او نود وچهار سال بوده) وقبر او بشهر زبید بباب سهام نزدیک مشهد شیخ صیاد ست والبیع داین زیاد وطنبدادی وغیرہم از شیائخ اویند رحمه الله تعالے ۱۶۱س از نور السافر۔

سید عبدالرحیم بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم عبدالقادر الجیلانے قدس سره کنیت او ابوالقاسم است محدث وفقیه بوده وسماع حدیث وتلمذ باقی علم دین از ابوالفتح بن عبدالباقی بن احمد وغیره نموده وفات وسے سابع ربیع الاول سنة ست وستمائة بوده وقبر وی بباب حرب بغداد است رحمه الله تعالے ۱۶۱س از بهجة الاسرار

سید عبدالله بن علی بن عبدالله عیدروس قدس سره هو السید الکامل العالم العامل فخر السادات العیدروسیه ونقطه پرگار سادات علویه توفی لیلة الخمیس خامس عشر ربیع الاول سنة خمس وثلثین ومائة الف وقبر وسے درسورت است وتاریخ وفات او مولانا علے شاطرے وسید عارف عبدالله بن جعفر مدہر از لفظ تنعم فی الجنات بر اورده اند وقصیده طویله سید مدہر در مدح او گفته وتلمیذ ومرید وسے سید علوی بن شیخ باعبود در قصیده طویله از لفظ فخر الاکابر استخراج نموده رحمة الله تعالے ۱۶۱س

سید عمر بن عبدالرحیم الحسینی البصری المکی الشافعی قدس سره هو السید الجلیل ذو المجد الاثیل

والاصل الاصیل علامتنا المحققین شیخ الاسلام المسلمین شمس المعارف والعلوم ترجمان المنطوق والمفهوم المتفق علی امامته والجمع علی ورعه وجلالته وفات وی وقت اذان ظہر در مکہ معظمہ روز پنجشنبہ بست ہفتم ربیع الثانی سنہ یکہزار وسی ویک است شمس الدین رملی واحمد بن القاسم عبادی وغیرہما مشایخ او یند وشیخ عبد اللہ بن سعید باقشیر وشیخ علی بن جمال وغیرہ تلمیذ او یند رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از عقد الجواہر

سید اسعد البلخی المدنی قدس سرہ او وشیخ العارف احمد الشناوی در تحقیق وتوفیق ہمسر وہمنان بودند ہرچہ واز سید صبغۃ اللہ اخذ نعمت نمودند واز سید روح اللہ وسید اسعد را کتابی است بر الفصوص محمد بن اسحاق القونوی کہ بر وضوح منہج قویم وی دلالت میکند وفات او روز شنبہ دوم ربیع الثانی سنہ یکہزار وچہل در مدینہ منورہ بوقوع آمدہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از عقد الجواہر

سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی بکر بن باعلوی بن احمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف المکی قدس سرہ ہو امام المرشدین واستاذ الاستاذین شیخ الاسلام والمسلمین العارف باللہ الداعی الی رب العالمین غوث الندا وغیث الجدا او در زمان خود ہمچون جنید در علم طریقت ومانند غزالی در شریعت ومثل ابن عربی در علم حقیقت بود ولادت او بہ بندر شحر در سنہ یکہزار ودو بودہ ووفات او در مکہ معظمہ بعد نماز جمعہ چہاردہم ربیع الثانی سنہ یکہزار وہفتاد ویک بود (برین تقدیر عمر او شصت ونہ سال بودہ) اخذ علم نمود از سید زاہر الدین احمد وفقیہ علی وچند دیگر از سادات تریم واز سید عبد اللہ بن علی صاحب وہط گرفت واز نیکوترین صورت ادرا تربیت نمود وپیشتر عادت نمود بحرمین شریفین ودر انجا دست رس کامل یافت وخلایق بسیار بوی رجوع اوردند ووی دوام مستعد بود بر خیر وجز از طاعت یکساعت ہم مشغول بغیر نبودی ودفن او بروز شنبہ در ناحیہ قبر ام المومنین خدیجۃ الکبری بودہ وقت اشراق رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از عقد الجواہر

سید احمد بن ابی بکر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی المکی قدس سرہ وی سید جلیل وعارف باللہ واز اولیای صالحین است واخذ علم از پدر خود واز علمای عصر خود در حرمین نمودہ ووفات او در روز جمعہ ہفدہم ربیع الثانی سنہ یکہزار وہفتاد ویک در مکہ بودہ وقبر او در معلاۃ بمقبرہ بنی علوی است رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از عقد الجواہر

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن السقاف باعلوی قدس سرہ ہو السید العلامۃ الصوفی

توفی سادس جمادی الاولی سنہ احدی والف بہ بندر شحر و قبرش معروف است و متبرک بہ رحمہ اللہ تعالی
اعراس

سید صبغۃ اللہ بن روح اللہ الحسینی المدنی قدس سرہ ہو السید الجلیل قطب
مدار الراسخین فی العلم ذو الحل القول و قالب اہل الاشارات و الامام الاصول جبل عرفات العرفان
و جبل مستعصم رجال العطف والبخان خلق از اہل سلوک از وی مستفید گشتند مولانا سید میرزا و سید
اسعد بلخی و شیخ احمد الشناوی بہرہ وافر از فیض او بردا شتند کتاب باب الوحدۃ و رسالہ اراءۃ
الدقایق فی شرح مراۃ الحقایق از مصنفات اوست وفات او السابع و العشرین من جمادی الاولی
سنہ خمس عشر والف در مدینہ منورہ بود رحمہ اللہ تعالی اعراس از عقد الجواہر

سید احمد بن حسین بن عبد اللہ العیدروس التریمی قدس سرہ ہو الشیخ الامام
باللہ و الولی الشہیر العلامۃ وی از سادات مشایخ طریقت است وفات یافت در ہفتم جمادی الاولی
سنہ ثمان و ستین و ثمانمایۃ در تریم رحمہ اللہ تعالی اعراس از نور السافر۔

سید عبد اللہ بن محمد بن عبد الرحمن الاسقع الفقیہ باعلوی الملک قدس سرہ ہو السید
الولی العارف باللہ الصالح المجذوب الشریف وی از اولیای عارفین و مجذوبین صاحب
کرامات مناقبش خارج از حد حصر است و موہبتش در عالم منتشر و عبد اللہ عیدروس در حق وی
گفتہ اما عبد اللہ بن محمد فلہ نوبۃ تضرب فی السماء و نوبۃ تضرب فی الارض توفی ثامن عشر من
جمادی الاولی سنہ اربع و سبعین و تسعمایۃ رحمہ اللہ تعالی اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی التریمی قدس سرہ
ہو السید الجلیل العالم العامل العارف الولی الکامل ولادت او سنہ اربعین او ثمان و ثلثین
و ستمایۃ و وفاتش یوم الاربعا رابع عشر جمادی الاولی سنہ احدی و ثلثین و سبعمایۃ و عمر وی
نود و پنج سال یا قریب بان بود و قبر وی در تریم است رحمہ اللہ تعالی اعراس از کتاب الغرر

سید محمد بن عبد العزیز بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ اسرارہم توفی
ببغداد سابع جمادی الثانی سنہ اثنین و ثلثین و ستمایۃ رحمہ اللہ تعالی الاعراس از بہجۃ الاسرار

سید شیخ بن عبد الرحمن السقاف باعلوی قدس سرہ او سید و عارف باللہ است

از پدر خود و از دیگران تربیت یافت و وفات وی چهارم جمادی الاول سنه سبع وعشرین وثمانمائه بوده وقبر وے در زنبل ست زیارتگاه عام ست رحمه الله تعالے اعراس از کتاب العزر

سید شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس دولت ابادی

قدس سره هو السید الجلیل العلامة الشریف وفات وی روز شنبه پنجم رجب سنه یکهزار وچهل ویک وقتیکه بعزیمت دولت اباد از شیول سفر کرده بود پس نعش او را در دولت اباد برده هشتم رجب دفن نمودند وکتاب سلسله از تصنیفات او است رحمه الله تعالی اعراس

سید شیخ بن باعلوی بن عبد الله باعبود باعلوی قدس سره وے سید جلیل ست

وعالم عامل وعارف بوده از طبقه سید احمد بن عمر الهندوان ست وفات وی نزدیک مشهد حمزه رضی الله تعالے عنه دوازدهم رجب سنه یکهزار ویکصد وبست بوده شب نجا که جمع میشوند دران اهل حرمین برائے زیارت مشهد مذکور وشیخ حرم اجازت داد که دفن او همدرانجا شود لیکن ساداتِ ال باعلوی بدان راضی نشده حسب وصیت او نعش او را در مدینه برده در بقیع نزد قبه اهلبیت دفن نمودند رحمه الله تعالے . اعراس

سید احمد شیخان باعبود المکی قدس سره هو السید الجلیل الشریف ذو الحسب الباذخ المنیف

ولادت او در بندر مخا بود ووے از اکابر مشایخ صالحین واولیاے کاملین بود وحاتم زمان در کرم وجود وپهلوان وقت در علم وعفو ووی قدس الله سره برائے اکثرے از اصحاب خود نقد ولباس سالانه مقرر داشت وحق تعالی او را در تجارت چنان برکت عطا فرموده که صاحب املاک ودولت گردید ودر مکه سکونت ورزید وی نابینا شده بود بعد ازان بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفت وبخدمت یکی از اولیا که حضرت نبی را بخواب ویدی در رسید ودرخواست کرد از حضرت رسالت بپرسد که زیارت او مقبول شد یا نه بشرط مقبول شدن درخواست نماید که یک چشمش بینا شود وپس التماس ان وے از حضرت سید ارشاد شد که زیارتش مقبول ست ودو چشمش بینا خواهد گشت همچنان شد که حضرت رسالت فرموده بود وفاتش روز جمعه ثامن رجب سنه خمس واربعین والف در جده بوده بعد ازان پسرش سیدسالم نعش او را در مکه اورده در مقبره ال باعلوی معلاة دفن نمود رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید عبد السلام بن عبد الوهاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سره ولادت او لیلهٔ ثامن ذی الحجه سنه ثمان واربعین وخمسمایه ووفات وی ثالث رجب سنه احدی عشر وستمائة و همان روز در بغداد بمقبره حلبه مدفون شد کذا فی الاعراس نقلا عن بهجة الاسرار و وی رحمه الله عالم متقی و متورع بود اخذ علم و طریقت از پدر عالیقدر خود نمود و از وی اولاد وی و غیرهم نمودند و تا بود بر جادهٔ شریعت مستقیم بود رحمه الله تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد الحداد باعلوی والد عبد الله الحداد قدس سره توفی لیلة الاثنین غره رجب سنة اثنین وسبعین والف رحمه الله تعالیٰ ۱۲ اعراس از غایة القصد والمراد فی مناقب عبد الله الحداد

سید عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس التریمی قدس سره هو السید الجلیل العارف بالله از اکابر اولیاء الله بود ولادت او در سنه هشتصد و هشتاد و هفت و وفات او شب چهارشنبه چهاردهم شعبان سنه نهصد و چهل و چهار بتریم بوده و همانجا مدفون شد رحمه الله تعالیٰ ۱۲ اعراس از نور السافر

سید احمد بن شیخ العیدروس التریمی قدس سره وی عارف کامل و صاحب احوال باهره و کرامت ظاهره بود و از اجلهٔ سادات است ولادت او در بلدهٔ تریم روز سه شنبه بماه جمادی الآخر سنه نهصد و چهل و نه و وفات او روز جمعه هفدهم شعبان سنه یکهزار و بست و چهار در بندر بروج واقع شده و دفن او در همانجا در صحن خانه گشته رحمه الله تعالیٰ ۱۲ اعراس از نور السافر

سید عبد الله بن محمد باعلوی المدنی الملقب الحضرمی قدس سره وی عالم عامل و ولی و عارف بوده ولادت او در بلدهٔ تریم که شهریست از شهرهای حضرموت در سنه یکهزار و پانزده و وفات وی روز چهارشنبه اول شعبان سنه یکهزار و هشتاد و پنج در مدینه بوده و وی در بلدهٔ مذکور بعد بلوغ رسیده قرآن واندکے از فقه درس گرفت و بعده بکتب قوم (ظاهر آمراد از قوم صوفیاست) مشغول شد و در طاعات کوشش بلیغ نمود و از گروهی از علمائے شهر تریم که گوش دهر مثل ایشان نشنیده و چشم فلک همتائے ایشان ندیده اخذ نموده و اکثر ملازمت صالحین و مصاحبت عارفین کردی بعده قصد حج بیت الله الحرام و زیارت پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام کرد و مجاورت مدینه اختیار نمود و در رباط العشره در ا دار هجرت خود قرار داده و در وسط حجره از مردمان منزوی شد و سیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روزے در روضهٔ خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام قندیلی که بالای قبر شریف
آویزان بود در میان محاط قبر فرود افتاد چون در مدینه دران زمان ازو سے فاضل تری نبود لاجرم
باستصواب و اتفاق اهل مدینه بفرمان سلطان او مخصوص شده قندیل را برادر رحمه الله تعالے
اعراس از عقد الجواهر

سید حسین بن المحقق سید محمد بن محمود الکرمانی قدس سره وی جامع کمالات ظاهری و باطنی
بود و در لطایف و ظرایف بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوستترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بمرگ رسید سید حسین را خلیفه خود کرد و برای
او اجازت نوشت علما و سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی او رفته جمال یوسفی او را مشاهده
نمودند و از فیوضات و امدادات وی استمداد می کردند وفات وی بست و یکم شعبان سنه هفتصد
و پنجاه و دو بود رحمه الله تعالی اعراس از ذات الاسرار

سید عبد الله بن علی بن علوی بن الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی الشهیر بمولی الدویلة قدس
سره وی عارف متصوف است وفات وی روز دوشنبه دهم شعبان سنه هفتصد و شصت
و پنج بوده اعراس از کتاب العزر

سید مصطفی بن عمر بن عبد الله بن عیدروس قدس سره وی سید سادات کرام و واسطه عقد
ایشان بحسن انتظام است و عالم عامل و عارف و زاهد بوده وفات وی شب شنبه سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و نه در بندر سورت اتفاق افتاده رحمه الله تعالے اعراس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی بن باعلوی التریمی قدس سره وی سید جلیل
بشریعت و دوستدار و عابد و زاهد است و وی شدت ورع و تقشف داشت تا او را زهد
و تقلل از دنیا حظی است که شاید در اولیای کبار مثل آن یافته نخواهد شد و ایشان را سوے
سبقت زمانی دیگر هیچ فضیلت بر وی نبود و از جمله کرامات اوست که چون جمع مریدان دیدند
که آب دریا شیرین نوشید چون آنجا آب ظرف او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
جذبهٔ حق چنان باو رسید که از خود رفت و عقل او مختل گشت مگر حسب عادت نماز گزاردی و بعد از آن
از نهایت غلبهٔ شوق بمقتضای اینما تولوا فثم وجه الله اکثر چنان بودی که بغیر سمت قبله نماز گزاردی

وچهار روز باین حالت بوده روز شنبه هجدهم رمضان سنه نهصد وهفتاد وسه در بلده تریم ارتحال
نمود رحمه الله تعالی   اعراس از نور السافر

سید شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس التریمی الاحمدآبادی قدس سره وی
عالم وعارف وصاحب کرامت است وکتاب عقد النبوی فی مناقب بنی باعلوی از جمله تصانیف اوست وعلامه
حمید بن عبد الله السندی در مناقب او کتابی تالیف نموده وعلامه احمد بن علی الیسکری المکی در کتاب
نزهة الارواح والنفوس ذکر وی نموده ولادت او در بلده تریم در سنه نهصد ونوزده ووفات وی پنجم رمضان
سنه نهصد ونود در احمدآباد بوده ودر صحن خانه خود مدفون گشته وبالای قبر او قبه عظیم است رحمه الله تعالی
اعراس از نور السافر للسید عبد القادر که پسرش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی العلوی التریمی قدس سره
وی عالم وفقیه وعارف وجلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه وتصوف نموده وملازمت والد خود بر خود لازم
گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف رو بسوی وی آوردند وفتوی های مشکل پیش وی می آوردند
واو باحسن وجوه حل آن می کرد وسوای این محاسن وی بسیار است وفات وی روز دوشنبه یازدهم
رمضان سنه یکهزار وچهارده بوده ودر مقبره تریم مدفون گشته رحمه الله تعالی   اعراس از عقد الجواهر

سید عبد الله العیدروس بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف باعلوی التریمی قدس سره وی
سید شریف ودوی است عمرش پنجاه وپنج سال بوده ولادت او در عشره اول ذی الحجه سنه احدی
عشر وثمانمائه ووفات او قبل زوال روز یکشنبه دوازدهم رمضان سنه خمس وستین وثمانمائه است
وقبر او در تریم زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی   اعراس از القاب الغر

عبد الله بن محمد بن احمد الشاطری باعلوی قدس سره وی از اکابر خلفا ومریدان خال خود
سید علی بن عبد الله العیدروس است ودر جمیع علوم ظاهری وباطنی از وی انتفاع عظیم گرفت ووفات
وی آخر روز سه شنبه پنجم رمضان سنه یکهزار ویکصد وسی وسه وشب چهارشنبه قریب قبه
خال خود مدفون شد رحمه الله تعالی   اعراس

سید علی بن عبد الله بن احمد العیدروس السورتی قدس سره وی عالم وولی است وی را
علامه میگویند واو صاحب بندر سورت است تاریخ ولادت او از لفظ شمس مشرق یعنی سنه یکهزار وچهل و [illegible]

وعمرش از لفظ تمام یعنی هشتاد و شش سال و وفات او از لفظ بحر الفضایل باکتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سه و یک باشد می برآید و وفات او شب دوشنبه هجدهم شوال سنه مذکور بوده
رحمه الله تعالے   اعراس

سید ابوبکر بن عبد الله العیدروس الترمی العدنی قدس سره وی سید کبیر و علم شهیر است
از اکابر اولیاست بلکه قطب زمان خود بوده از شرق تا غرب جمله عارفین شاهد آنند ولادت او در سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده تریم و وفات او شب سه شنبه چهاردهم شوال سنه نهصد و چهارده
در عدن بوده و قبرش در آنجا مشهور است مردمان از دور و دراز بزیارت او می آیند رحمه الله تعالے اعراس
از نور السافر

سید نور الدین علی بن عبد الله بن احمد بن ابو الحسن علی السمهودی قدس سره کنیت وی
ابو الحسن است از اکابر علمای محدثین است شیخ عبد الحق محدث دهلوی در بسے از مقامات از وی استدلال
نموده خصوصاً در جذب القلوب الی دیار المحبوب قدم بر قدم او رفته و در لفظ سمهودی اختلاف است
سمهود یا سمنود نون قبل میم است در اعراس همین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمهود و
وسمنود نون را بعد میم همین دو قسم گفته والله اعلم در اعراس از نور السافر نقل نموده که وی نزیل مدینه
و عالم آن بوده و کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین و کتاب وفا الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب الخلاصه فی اخبار دار
المصطفی و غیر آن از مصنفات او است ولادت او در صفر سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه هجدهم ذی القعده سنه احدی عشر و تسعمایه بوده برین تقدیر عمر عزیزش شصت و هفت سال
و ده ماه باشد اعراس میگوید مولف که کتاب عقد الفرید فی مسائل التقلید تصنیف اوست و در آن کتاب تقلید شخصی را باطل ساخته رحمه الله تعالے

سید عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الترمی قدس سره
کنیت او ابو محمد است هو السید الجلیل بحر المعارف والاسرار و مطلع شمس الانوار و صاحب
الاشارات الدقیقه والعبارات الرشیقه شیخ الطریقین امام الفریقین ولادت او بسنه
نهصد و چهل و پنج در تریم و وفات او هم در تریم در روز پنجشنبه چهاردهم ذی القعده سنه یکهزار و نوزده
در سجده نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره تریم قریب مسجد او که نور نام دارد
مدفون شد رحمه الله تعالے   اعراس از عقد الجواهر والد

سید احمد الہادی بن عبد الرحمن بن شہاب الدین باعادی التریمے قدس سرہ ہو السید
الجلیل امام المنقول والمعقول العالم فی الفروع والاصول وسے اللہ بلا ریب ونزاع الملازم نفسہ النفیسہ
بالطاعۃ للہ عزوجل والخضوع لدیہ والانقطاع ولادت او در تریم بود بحرمین شریفین رفتہ در مکہ متوطن
شد وتا در انجا مقیم بود بملازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصری وشیخ احمد علان قیام نمود و وفات وصباح
روز شنبہ ہشتم ذی القعدہ سنہ یکہزار وچہل وہفت بوقوع آمد ودر معلاۃ بحوطہ سادات بنی
علوی مدفون شد رحمہ اللہ تعالے اھ اس از عقد الجواہر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعبود باعلوی المکے قدس سرہ وسے سید جلیل وعارف
باللہ بہت وفات وسے چاشتگاہ روز یکشنبہ نہم ذی القعدہ سنہ یکہزار وچہل وشش بودہ و
در معلاۃ نزدیک قبر پدر وجد خود مدفون شد (ووسے اخذ طریقت از شیخ احمد بن علی الشناوی کہ از کمل
مشایخ بود نمودہ چنانچہ در ذکر شیخ احمد مذکور است) انفاض اللہ علیہم الرحمۃ اھ اس از عقد الجواہر

سید نعمت اللہ الہندی المکی قدس سرہ وسے سید جلیل وعارف باللہ است وسے
در سنہ یکہزار وچہاردہ از ہند بمکہ رسیدہ بجاورت بیت الحرام قیام نمود وسالے چند در سجود
سکوت بسر برد بالآخر در شعب عامر استقامت نمود ومناکحت فرمود وانجا او را چند پسر متولد شد
وعوام الناس وطائفہ اناث معتقد وسے گشتند وچون از کسے چیزے میخواست وانکس وی رانمیداد
میگفت برای تو تپ میفرستم پس آنشخص را تپ لاحق میشد وفات وسے شب پنجشنبہ سیزدہم ذی القعدہ
سنہ یکہزار وچہل وہفت در مکہ بودہ وبجا خود در شعب عامر مدفون شد رحمہ اللہ تعالی اھ اس از عقد الجواہر

سید زین الدین بن عبد اللہ بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باعلوسے التریمے قدس سرہ
جد وی مشہور است بجمل اللیل وسے سید جلیل وعارف باللہ است ووسے در قریہ دوغہ از اعمال تریم
متولد شد وباجماعتے از اولیای صالحین منجملہ ایشان جد مادری خود سید عقیل بن محمد باحسن صحبت
داشت وسید محمد العیدروس صاحب سورت از جملہ مشایخ او است بعد حج کردہ در مدینہ منورہ
اقامت نمود وہمدران اوقات در بقیع مدفون شد وی بیک از مال دنیا پیش خود نداشتے بلکہ ہرچہ
بوسے رسیدے بالفور خرچ نمودی وبخشش ہای فراوان کردی ونعمت بحساب از عالم غیب بوی میرسید وفات
وی ششم ذی القعدہ سنہ یکہزار وپنجاہ وہشت بودہ رحمہ اللہ تعالی اھ اس از عقد الجواہر

سید محمد بن علی بن عبد الله بن محمد بلفقیه باعلوی العیدروسی المکی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله است بمکه متولد شده و هم در انجا بحد رشد رسیده و پرورش و براتربیت نیکو نموده اجنبی از وفاء این حزاین پیش خود داشت بوسی علما فرمود و وسی باکابر عصر صحبت داشته و بزرگان نیز بحدیث وی می آمدند و از دست برکت او استمداد می خواستند وی سرگروه صاحب دلان بود وفات وی بمکه بعد نماز جمعه حادی عشر ذی القعده سنه یکهزار و شصت و شش بوده رحمه الله تعالی ۱۶ ای اس از عقد الجواهر

سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المغربی الملقب بالمحجوب قدس سره وی سید عارف و صاحب کرامات است وی در سنه یکهزار و چهل بقصد حج بمکه آمده مجاورت انجا اختیار نمود بعده بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیا بیمن رفت و انجا با سید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب مخا و بسیار از اولیا دیگر ملاقات کرده بمکه مراجعت نمود و سکونت انجا اختیار فرمود و ملاذ اهل انجا و ملجای مسافرین هر اقطار گردید و برای هر خاص و عام طعام لذیذ مهیا می ساخت و اکثر از مملکت هند و مغرب و شام نذرها برای وی می آمد و وی آنرا خرج فقرا مینمود و مردمان را اجلال و اجمال خود بسوی خود میخواند و خود در همه اوان تابستان و زمستان غیر یک پارچه قماچ و پاجامه و کفش دیگر هیچ نمی پوشید اما لباسهای فاخره و نقد بسیار بدیگران عطا مینمود وی را کرامات بسیار است ولادت او در مغرب سنه یکهزار و بست و سه و تاریخ ورود او در مکه در سنه یکهزار و چهل و سه که عمر او انوقت بست سال بود و وفات او روز چهارشنبه هفدهم ذی القعده سنه یکهزار و هشتاد و پنج که عمر او شصت و دو سال بود در مکه اتفاق افتاد و قبر او در زاویه سید سالم شیخان که از اولاد او خریده برای دفن خود در انجا وصیت نموده بوده است رحمه الله تعالی ۱۶ ای اس از عقد الجواهر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سره وی عالم و متقی است از والد امجد خود و شیخ ابی القاسم سعید بن احمد البنا علم فقه اموخت وفات او بست و پنجم ذی القعده سنه ششصد در بغداد بود و همانروز در مقبره حلبه مدفون شد رحمه الله تعالی ۱۶ ای اس از بهجة الاسرار

سید غیور الدین علوی بن الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله و صاحب احوال و کرامات است وفات او روز جمعه دوم ذی القعده سنه ششصد

وشصت و نه بوده رحمه الله تعالی اعراس از کتاب الغرر و کتاب المشرع

سید شجاع الدین عمر المحضار بن عبد الرحمن السقاف علوی التریمی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله است وفات او در سجدهٔ نماز ظهر روز دوشنبه دوم ذی القعده سنه هشتصد و هشتاد و سه و قبرش بجنان بشاره تریم محروسه مشهور است و کراماتش عظیم است رحمه الله تعالی اعراس از مشرع و غرر

سید عبد الله بن القطب الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله است وفات او شب دوشنبه دهم ذی القعده سنه هشتصد و شصت و دو بوده رحمه الله تعالی اعراس از کتاب الغرر

سید عبد الله بن علوی بن محمد الحداد باعلوی التریمی قدس سره وی سید جلیل و امام و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یکهزار و چهل و چهار که از لفظ ولد تریم امام کریم مستفاد میشود بوده و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از لفظ ولی جلی سنه برآید و وفات او بمدینهٔ تریم بعد گذشتن ثلث اول شب سه‌شنبه هفتم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو که از لفظ تمن الکرامات مستنبط میشود بوده رحمه الله تعالی اعراس از کتاب نمانیه القصد و المراد فی مناقب عبد الله الحداد

سید محمد بن عبد الله العیدروس التریمی قدس سره وی سید جلیل و شریف و علامه و عارف بالله است ولادت او در بلدهٔ تریم سنه نهصد و هفتاد بوده و وی در سنه نهصد و هشتاد و نه در بندر سورت آمد و قبه او در مسجد یکه جد شریفش شیخ عیدروس به بندر سورت بنا نهاده بود مشهور است و دعای مردمان در آن جا مستجاب میشود و وفات او شب سه‌شنبه هفدهم ذی الحجه سنه یکهزار و سی در بندر سورت بوده رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید ابو بکر بن سالم بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله بن السقاف باعلوی التریمی قدس سره وی سید کبیر و ولی مشهور است و بر ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از آفاق بزیارت او می‌آیند و وی از مشایخ افراد بود و عالمی از برکات او منتفع گردیده وفات او شب یکشنبه بست و هفتم ذی الحجه سنه نهصد و نود و دو در قریه عینات که بفاصله نیم مرحله از تریم است بوده رحمه الله تعالی

اعراس بازنو اسافر۔

سید محمد بن علی الباعلوی الملقب بالفقیہ المقدم التریمی قدس سرہ وہو القطب الوجود الرکہ اشاملۃ لکل موجود بحر المعارف والجہ اوحد زمانہ وبایزید عصرہ واوانہ ذوالاحوال الفاخرۃ والکرامات الباہرۃ والکمالات الظاہرۃ وفات او شب یکشنبہ سلخ ذی الحجہ سنہ ششصد و پنجاہ و سہ بودہ قبر او بمقبرۂ تریم زیارتگاہ عظیم ست و حوائج مردمان را تریاق مجرب ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔ اعراس از کتاب العقد۔

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم المشہور بالشبیہ و صاحب و غہ قدس سرہ وے سید جلیل و عارف باللہ است وفات او شب دوشنبہ ہفدہم ذی الحجہ سنہ ہشت صد و چہل و پنج بودہ بمقبرۂ تریم مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب العقد و در کتاب العقد ذکر او دراز است۔

سید عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی النیشاپوری المعروف بجمال الدین المحدث قدس سرہ وی از مشاہیر محدثین است سلفا و خلفا و آبا و ابناے او نیز محدث بودہ اند روضۃ الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب سہ جلد ضخیم و اربعین فی مناقب امیر المومنین و شرح صحیح مسلم و غیرہ از مصنفات اوست تمامی اوقات عزیز خود را بتدریس طلبہ و تصنیف کتب معتبرہ و وعظ و نصیحت و عزلت نشینی و خلوت گزینی صرف نمودہ روضۃ الاحباب کتابیست جامع کہ مثل آن کتابی مبسوط در سیر مصطفوی و مرتضوی و اولاد کرام ایشان از نظر راقم حروف نگذشتہ و خود در آخر جلد اول بمخاطبہ سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم مے گوید

چہ گویم یا رسول اللہ ازین بیش تو میدانی کہ از اہل سیر کس	کہ من عاجز شدم زین گفتہ خویش چنین جمعے نکرد الا من و بس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آوردہ کہ امیر جمال الدین عطاء اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ سدۂ سنیہ اش ملاذ طوائف اکابر و اشراف است و عتبۂ علیہ اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مہر تنویرش مطرح اشعۂ انوار سرکتب الٰہی و صحیفۂ خاطر عالی مآثرش مہبط لوامع حقائق اخبار حضرت رسالت پناہی گنجینۂ سینہ اش بجواہر زواہر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجستہ میامنش مخزون نیر شمائل نبوی از مشارق جمال خجستہ کمالش طالع و شعشعۂ آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل کشایش حلال معضلات مواقف تاویل۔

زبانش مظہر اسرار تحقیق	ضمیرش مظہر انوار تدقیق

جمالِ دین مزین ز اهتمامش	علوم شرع حاصل از کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن	بر اهلِ علم هر مشکل ز هر فن

و آنحضرت مانندِ عمِ بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سائر اقسام
علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان با استحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه
در گنبدے که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور ست و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال
داشتند و در هر هفته یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرات بقلم هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر الواح
خواطر اعاظم اشراف و اکابر مے نگاشتند اما الحال بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات
نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی
مشغولی مے فرمایند سلاطین انام و حکام اسلام با قدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت
واجب می دانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه
می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل
والاصحاب در اقطارِ آفاق اشتهار تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیرِ آن کتاب فادت مآب از جملهٔ
خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضاً در تکمیل
علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبرهٔ منورهٔ مذکوره
قائمقام پدر بزرگوارِ خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام می نمایند و زمرهٔ از طلبه بملازمت آن درس نموده
از نتائج طبع نقاد آن حضرت مستفید و بهره مند میگردند۔ و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته لما کان
کتاب المشکوة المصابیح الذی الفه مولانا البحر العلامة والحبر الفهامة مظهر الحقائق موضح الدقائق الشیخ التقی
النقی ولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي الى قوله لكن لكون هؤلاء الاكابر غير حفاظ الحديث الشريف
ولم يكن في ايديهم اصل صحيح يعتمد عليه العبد الضعيف والشراح ما اعتنوا الا بضبط بعض الكلمات وكانت البقية
عندهم من الواضحات ما اطمئن قلبي ولا انشرح صدري الا بان جمعت النسخ المصححة والمقروءة المسموعة المصرحة
التي تصلح للاعتماد وتصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة هي اصل للسيد اصيل الدين والسيد جمال الدين
ونجله السيد ميرك شاه المحدثين المشهورين ازین عبارت ظاهر ست که سید جمال الدین محدث از محدثین
مشهورین است و افضل وارجح واوثق است نزد ملا علی قارے از جمیع ائمهٔ مذکورین مثل علامه

از شیخ عطیه سلمی و سید زکریا و شیخ علی متقی و بعد فاصله یسیره از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته ثم انی قرأت ایضا جمیع
احادیث المشکوٰة علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء الله الشیرازی الشهیر بمیر کلان وهو قرأ علی زبدة المحققین وعمدة المدققین
میرک شاه وهو علی والده السید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب وهو علی عمه السید اصیل الدین
الشیرازی روی انه ادرک من العلماء اعدادا وثمانین منهم المولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الجزری والشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
والعلامة السید الشریف الجرجانی وسمع منه مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی الی آخره-

ونیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا گفته اما نسخ المشکوٰة المصححة المعتمدة المقروءة علی
المشائخ الکبار کالجزری والسید اصیل الدین وجمال الدین المحدث وغیرها من النسخ الحاضرة فکلها بحذف النون-
و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در درر سنیه فیما علا من الاسانید الشنوانیة در سند کتاب مشکوٰة میفرماید که محصل آن است
که ملا ابراهیم میگوید که شنیدم تدریس از شیخ خود عارف بالله صفی الدین مدنی و اجازت داد مرا از شیخ خود ابو المواهب شناوی
از شیخین سید غضنفر نهروانی و عبد الرحمن الهاشمی و سید غضنفر از میر کلان از نسیم الدین میرک شاه از والد خود سید
جمال الدین محدث از عم خود سید اصیل الدین الی آخر الاسناد- و شیخ ابو علی محمد صفوی در رساله مدارج الاسناد گفته
مشکوٰة المصابیح للخطیب التبریزی از شیخ ما مذکور است بسندان بسوی شیخ سالم بصری از شیخ ابراهیم کردی از احمد قشاشی
از احمد شناوی از عبد الرحمن هاشمی و سید غضنفر نهروانی و سید غضنفر از میر کلان از نسیم الدین میرک شاه از پدرش
سید جمال الدین محدث از عمش سید اصیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة در
بسیاری از مقام از روضة الاحباب استناد نموده و در شرح سفر السعادة نیز در بعض مقام از و استناد کرده
بالجمله این خاندان عالیشان در علو نسب و سمو حسب بی نظیر است از حال این همه اسناد معلوم می شود که همه کسان
این خاندان در فن شریف حدیث اشتغال داشتند این خانه همه آفتاب است مرآت آفتاب چه محتاج صیقل است رحمهم الله تعالی

خاتمة الکتاب در ذکر آبای مؤلف و بندی از احوال پر اختلال و باید دانست که رسم چنان افتاده است که هرگاه کتابی
تالیف یا تصنیف میشود مردمان اهل طالب احوال مصنف و مؤلف میشوند لهذا سطری چند در احوال خود و آبای خود
بتحریر در آوردم و الّا قابلیت آن نداشتیم که درین کتاب بنگارشیم مسکن این فقیر موضع بوهار است و بوهار قریه است
از قرای بردوان و بردوان شهریست از شهرهای ولایت بنگاله که دار الامارت آن کلکته است و بوهار از میماری
فاصله ده میل واقع است جانب شمال آن و میماری اسٹیشن ایسٹ انڈین ریلوے است مابین بردوان و کلکته و اگر از راه دریا
خواهند که در بوهار برسایند باید که در کلنا از کشتی فرود آیند و کلنا شهریست بر کنار دریای گنگ از کلنا تا بردوان شارع مستقیم است

بوہا بفاصلۂ چہار دہ میل بجانب مغرب کلنا در فنای همون شارع واقعست و مکان فقیر نیز همین برلب شارع است
از کلکته تا کلنا هر روز اسٹیمر یعنی جہاز دخانی شدآمد میکند و اگر خواهند که خطی بمؤلف نویسند در بوہا ڈاکخانه بوده است باید که
این نشان نویسند که حمراکنج ناکه بوہا متعلقه ضلع بردوان برسد اما نسب این کمینه با امام موسی کاظم باین طریق میرسد که
سید صدر الدین احمد ابن کریم الدین احمد ابن نعیم الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد امین ابن محمد [illegible]
ابن محمد ابن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبد الحکیم ابن بایزید ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
حسام الحق مانکپوری ابن راجی نور ابن راجی حامد شاه ابن قاسم ابن بیار الحق ابن شهاب الدین ابن زین العابدین ابن
باقر ابن نظام الدین ابن ابو طالب ابن محمد طاهر ابن حمزه ابن حمزه ابن امام موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین
ابن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین در شجرۂ خاندان خود یافتم چون آن شجره بعض کهنه و جرید
و کرم خورده بود لهذا ما بین حسام الدین و سید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن نامهای
چند بوده یا عبارت دیگر مرقوم بود والله اعلم زوجۂ امیر المومنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
سیده نساء العالمین است و زوجۂ سید الشهدا امام حسین شهربانو بنت یزدجرد شهریار آخر ملوک عجم از نسل نوشیروان کسری است
و زوجۂ امام زین العابدین علی بن الحسین فاطمه ام عبد الله بنت الحسن بن علی و زوجۂ امام محمد باقر بن علی ام فروه بنت القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجۂ امام جعفر صادق حمیده بربریه ام ولد بوده و زوجۂ امام موسی کاظم ام ولد
بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق مانکپوری با دختر نصرت شاه برادر فیروز شاه کدخدا گردیده پرگنه
رهٹی که سالانه سه لک روپیه مداخل آنست بوجه جهیز یافته بمقام اتره که از بوہا بفاصلۂ دو میل بجانب شرقی واقعست
سکونت نمودند بعد ازان چون سلطنت بنگاله بدست سلاطین تیموریه انتقال یافت آن پرگنه نیز ضبط گردید و اولاد
سید مذکور از اتره بجاهای مختلف پراگنده و منتشر شدند بعضی ازان به بلهر رفته اند بلهر سید محمد صادق با دختر خال خود
شیخ کرم الله مسماة ماهی بی بی کدخدا گردیده در بوہا سکونت نمودند و از وی سید صدر الدین که همنام جد راقم حروف است
و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذی اقبال و جامع صفات حمیده بودند بعضی از احوال سید صدر الدین آینده
رقم زدۂ کلک بیان میگردد باید دانست که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست شان پرگنه رهٹی بوده بکمال مرفه الحالی
بسر بردند چون آن جایداد از دست شان بدر رفت و عسرت و تنگی بانجماعت راه یافت تا زمان سید محمد صادق سید ایشان
پای صبر در دامن قناعت دراز نموده بمختصری از املاک موروثی که از جای دیگر بهم رسیده گذران اوقات مینمودند بعد ازان چون
با دختر خال خود مسماة ماهی بی بی بنت شیخ کرم الله مرحوم کدخدا شدند املاک شیخ کرم الله مرحوم نیز بدست آمد آنهم

قدقلیل بودماہی بی بی نہایت عابدہ و صالحہ بود و کثیر الصوم بود چنانچہ از غرۂ رجب تا عید الفطر سہ ماہ متوالی روزہ داشتی بعد عید الفطر ستہ شوال نیز صایم بودی و در ماہ محرم از غرۂ تا عاشورہ دہ روزہ داشتی و در ہر ماہ ایام بیض سہ روز و روز دوشنبہ و پنجشنبہ و جمعہ در روز صایم بودی و این امر از زمان بلوغ تا دم مرگ وازوی فوت نشد الا آنکہ مریض بودی یا ایام معہودۂ مختصۂ زنان ازان امر خود را معاف داشتی و ہر شب باخر شب برخاستی و اگر حاجت غسل بودی در گرما و سرما غسل نمودی و نماز تا زمانیکہ شوہر او یعنی بود وقت خواب تا آب غسل مہیا نکردی بر بستر شوی خود نرفتی تا اگر حاجت افتد غسل نماید بعد ازان نماز تہجد گذاردی و بعد نماز تلاوت قرآن مشغول شدی تا صبح دمیدی و بعد نماز صبح بکار و بار خانہ داری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم او بغیر ایام معذوری از وی فوت نشد و او پیوستہ آرزوی آن کردی کہ حقتعالی پسری ذی اقبال و صالح بوی عطا کند کہ بسبب آن رفع عسرت او گردد و مناجات میکرد کہ خدایا از کرم خود مرا فرزندی سعید و ذی اقبال عطا کن کہ رفع عسرت من نماید و بنگرفت طلای مرا طعام دہد این از فضل تو بعید نیست پیوستہ وقت افطار بعد نماز این دعا میکرد

گر اجابت مستعان ذوالجلال	کم نمیگردد از دعا داتیسال
عاقبت جوینده یابنده بود	گر گران و گر شتابنده بود
زانکہ جد جوینده یابنده بود	سایۂ حق بر سر بنده بود

تا آنکہ سید شاہ غلام علی دستگیر ساکن شاہ بازار کہ از مشاہیر مشایخ آن زمان و از کاملین آن وقت بود اتفاقاً وارد بوہار گشت بسیار کسان دست ارادت بدامن او در از کردند ایشان زن و شوہر ہر دو یعنی سید محمد صادق و ماہی بی بی نیز بحلقۂ ارادت او در آمدند ماہی بی بی از شیخ استدعای دعا برای فرزند خود نمود و شیخ گفت امروز مرا مہلت دہید فردا آنچہ مقتضای وقت باشد بعد نماز صبح تبقدیم رسانیده خواہد شد ایشان ہر دو منتظر ماندند و از لاولدی خود کہ پیوستہ ملول مے بودند ملالت شان امشب زیادہ گردید روز دیگر شیخ بالیشان بشارت داد کہ اے مادر تو ہمیشہ یک پسر از خدای تعالی بخواستی حق تعالے دعای تو اجابت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تبو ارزانی دارد و دو پسر بے ہم عنقریب حق تعالی تبو ارزانی دارد و خاطر جمع دار و منتظر لطف ایزدی باش اگرچہ ہر دو ذی اقبال باشند مگر یکے ازان مدیم المثل کہ چشم ہاش او کمتر دیده باشد بوجود این گفتہ شیخ بطرفیکہ میخواست بدر رفت بعد ازان باندک روزگار سے این ہر دو برادر سید صدر الدین و سراج الدین یکے بعد دیگر بوجود آمدند بعد از ان سید محمد صادق از جہان فانی درگذشت ماہی بی بی را بغیر این دو طفل صغیر ہیچکس نبود با وصف عسرت غم بوی کی نیز

علاوه ان شد در کار خود حیران ماند الغرض بسزا ز تکلیف بسر اوقات مینمود تا آنکه پسران او سه و چهار ساله شدند
بخاطر او گذشت که با تمامے بخدمت شیخ خود بردم و طفلان را نیز سعادت قدمبوسی او حاصل کنانم این گفت
و خرچ راه مهیا نموده و مرغ و برنج و غیره آنچه مقدور او بود برای مرشد خود برسم هدیه همراه گرفته پالکی سواره
مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ بدیدن طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت الحمد لله که بشارتم براست
شد بعد ازان دست دراز کرد طفل خورد سراج الدین را خواست که باغوش گیرد سراج الدین تبر سید و به نزد شیخ نرفت
بعد ازان شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد او بے تامل باغوش شیخ رفت و از بازی
خود حضرت شیخ را چنان محظوظ کرد که بے اختیار از زبان شیخ بر آمد که این پسر شیر خصلت است ای مادر این
پسر همان پسر موعود و مطلوبست این شیر است مثل او وی در اقبال و جاه کمتر دیده باشند بعد ازان قلمیکه بان
تعویذ مینوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان بگردد دو سه بار بر زبان
شیخ این الفاظ تکرار یافت الغرض ماهی بی بی از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
خود رسیده به پرورش طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الهی میبود بعد ازان طفلان را بمکتب جهگهریه
فرستاد جهگهریه قریه است متصل هلسا از بهار بفاصله دو میل واقع است دران قریه ملا صاحبان
رئیس آنوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک مکتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میگرفتند
بجد تمام بتحصیل علم مشغول شدند روزی در اثناے بازی با یکے از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو و زد و ضرب واقع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت اینچنین
نمود ملا صاحب کسے بطلب صدر الدین فرستاد تا تادیب نماید دران زمان سید شاه مراد الله
قدس سره صاحب تفسیر مرادیه که از خلفاے شیخ مظهر جان جانان است و از مشاهیر مشائخ مجددیه
است اتفاقات وقت از چندے وارد جهگهریه بود و بهدایت خلق مشغول بود و مردم آن دیار بکلی
معتقد او بودند بمجلس ملا صاحب بیامدند بعد ازان صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید
حضرت سید بتعظیمش برخاست و او را بالا نشاند مردمان از مشاهده این حال متحیر شدند بعد ازان
حسب الایماء شیخ صدر الدین را رخصت انصراف دادند بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این چنین طفل
محقر را تعظیم نمودن چه معنے داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و دعاے سید شاه غلام علی دهلوی
و مادر او در حق او مستجاب شده عنقریب بپایه اوج عروج خواهد نمود اگر شما امروز با او گرامی انما شایست

پیش نمی برد بروقت او مقاومت با و دشوار بودی زنهار که او را توهین نکنید و مهما امکن برعایت
خاطر او کوشید سیدزاده یتیم است شما را ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید موصوف
بطرفیکه خواست از چوگهریه سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان واو همین طور معامله در اثنای بازی
پیش آمد باز ملاصاحبان نصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را ببازارند با این اراده اطفال مع
نوکران خود بقصد ایذاے او در مکانیکه سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
خوندگار غلام غوث قدس سره ساکن نراین پور که قریه ایست متصل چوگهریه از خلفاے سید شاه مراد الله قدس
سره بود پیش آمد گفت ای شما چه خیال دارید هاها نصیحت حضرت شیخ فراموش کرده اید زنهار پیرامون
این کار نگردید زمانهٔ عروج او قریب رسیده است این گفته ایشانرا باز گردانید بعد از ان چون عمر او
به پانزده سالگی رسید بروزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقاً آنروز در خانه نان خورش نبود مادرش
براشفت و گفت از خدای تعالے پیوسته میخواستم که پسری صاحب اقبال بمن عطا کند که مرا بظروف طلای
طعام دهد انکه بخیر است برعکس ان مرا باین طعام شما مهیا کنم صدر الدین را ازین سخن نهایت غیرت دامن
همت بگرفت گفت ای مادر راست گفتی اکنون انچه میسر آید مرا بده بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
مهیا کردن نخواهد شد پس مادرش انچه میسر شد انوقت او را پیش او داد و طعام خورده پارچه مستعمله
خود برهم بسته بمادر گفت که من از تو رخصت شدم اگر خدای تعالے مرا بار ارزد نزد تو خواهم امد والا این
دیدار باز پسین است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و چه خیال داری گفت اولا تحصیل علم مینمایم بعد
ازان تلاش روزگار خواهم نمود اگر کامیاب شوم بقدمبوسے تو باز آیم والا نمی ایم مادرش گفت مگر خیال
نوکرے دارے گفت ارے گفت آباے تو پیوسته پای صبر در دامن قناعت پیچیده داشته اند
و با وصف قلت معیشت هیچکس بمذلت سوال یا نوکرے تن در نداده اند گفت ای مادر سوال که هرگز
نیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم والا نزد دیگرے تابعداری نخواهم کرد خاطر
جمع دار این گفته مادر او وداع نمود و بے زاد و راحله و بے رفیق طریق مرشدآباد که انوقت دار الامارت
ولایت بنگاله بود پیش گرفت و پرس پرسان بهزار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً بابکی اندرو ساے
انشهر در راه ملاقات گردید ان رئیس از وے پرسید که تو کیستی و از کجای و بچه خیال اینجا رسیدے گفت
من سیدزادهٔ غریبم و از راه دور آمده ام و اراده تحصیل علم میدارم مگر هیچ سبیل ان ندارم درین شهر با هیچکس

آشنا نیستم نمیدانم کہ کجا روم در کار خود حیرانم آن رئیس بشنیدن این سخنان بروی مہربان گشت و او را
ہمراہ خود گرفتہ بوثاق خود بردہ با اطفال خود سپرد و گفت کہ این سیدزادہ طالب العلم را نیکو دارید ایشان
درخانۂ او سکونت نمودہ بمدرسہ نظامت بتحصیل علم مشغول شدند اتفاقاً مدرس نیز بملاحظہ جودت و
ذکاوت وی نہایت مہربان شد برین منوال بتحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راہ او از زیر مکانیکہ مرشد
زادہ یعنی نواب زادہ آنجا سکونت داشتے واقع بود و مرشد زادہ میر محمد جعفر علی خان
ہر روز او را میدید و روز بروز نہال محبت او در سینہ خود مینشاندند تا آنکہ روزے او را
طلب کرد و پرسید تو کیستے و از کجائی و چہ شغل میداری گفت سیدزادہ غریبم و از علاقہ بردوانم
بتحصیل علم مشغولم فرمود من نیز بتحصیل علم مشغولم اگر تو نزد ما باشے طعام با من خورے و از پوشش خود ترا
دہم و برفاقت یکدیگر تحصیل علم نمائیم او ساکت ماند پرسید کہ چرا ہیچ جواب نمیگوئی گفت این
امر کہ حضرت شما فرمودند در حق من نعمت عظمیٰ و موہبت کبرے است لیکن از دو امر میترسم اول آنکہ
در صحبت والے ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود آنوقت بغضب سلطانے گرفتار شوم
کہ طاقت تحمل آن ندارم دوم آنکہ اینوقت من وقت تحصیل علم است نہ وقت مصاحبت شاید حضرت
شما برائے مصاحبت مرا اختیار کنند و از تحصیل باز مانم نواب زادہ فرمود کہ ہرگز ترا از تحصیل باز ندارم
و بے ادبی ہائے تو نیز عفو سازم و اغماض نمائیم سید مذکور چون این شنید بکمال اطمینان بخدمت
مرشد زادہ رسیدہ اوقات بسر میبرد و بعد از چندے ریاست نظامت
مرشد آباد بر میر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بعہدہ منشی گری سرفراز ساخت
و او را بمشاہرہ صد روپیہ مقرر نمود سید مذکور کار مفوضہ خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
تنخواہ و مرتبہ او ترقی میکرد تا آنکہ بعہدہ میر منشی مقرر گشت و بعد از ان مدار المہام منی بیگم نظامت قرار
گردید و منی بیگم نیز بروی بسیار مہربان شد و بملاحظہ امانت و دیانت او او را پسر خواندی و عہدہ
دیوانی خود باو تفویض ساخت چون سید موصوف را از ہمہ جانب مرفہ الحالی بہم رسید و مال و دولت
و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست کہ بملاقات مادر بیاید و از احوال برادر نیز خبر
بگیرد درین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزہ گرفت
و چون از منی بیگم صاحبہ کہ مادر کمپنی مشہور بود استدعائے رخصت نمود بیگم صاحبہ پرسید کہ بچہ ضرورت

میرزا می‌گفت که دو ضرورت دارم اول مدتی است که از ملازمت مادر محروم مانده‌ام و حال آنکه مادر پیوسته این آرزو داشت که بظروف طلائی طعام خوردی اینوقت که خدای تعالی مرا وسعت داده ظروف طلائی پیش او برم دیگر آنکه کدخدا نشده‌ام میخواهم که کدخدا شوم بیگم صاحبه فرمود که بس مبارک است مگر برای مادر خود ظروف طلائی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بنما گفت که تا حال چیزی نساخته‌ام بوطن رفته طیار خواهم ساخت پس بیگم صاحبه از سرکار خود زیورات طلائی مرصع سر تا پای عروس و ظروف‌هاے طلائی که یک کس طعام خوردن تواند مع سامان نقرای مانند سلفچی و آفتابه وغیرها مرحمت فرمود سید مذکور رخصت انصراف یافته شادان و خندان بوطن مالوف رسید مادرش بقید حیات بود بر سلامتی احوال و حصول دولت و اقبال پسر سجدات شکر بجا آورد سید برادر خود را دید که او هم از تحصیل علم فارغ گشته هر دو برادر همدیگر را دریافته بسی خوشحال شدند و هر دو برادر کدخدا شدند صدر الدین بمقام جهیلو که قریه‌ست از قراے بردوان باسماة دولت النساء بی‌بی بنت قاضی حافظ طالب الله که رئیس آن قریه بود کدخدا شد و سراج الدین بمقام نلڈانگا که قریه‌ایست از قرای هوگلی متصل اسٹیشن باچینظه بی‌بی بنت سید خوندکار بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین قدس سره بودند کدخدا گردید بعد از آن قرار بران یافت که سراج الدین بامور خانه داری معروف ماند و صدر الدین بر سر روزگار خود رود کاروبار برهمین و تیره بود اقبال و دولت هر روز در ترقی بود شادمانی سبب بی‌بی مقصود خود فایز گشته باندک زمانی شادمان و شکرگذار حضرت رحمن بجوار رحمت ایزد منان پیوست در تقریب فاتحه او اطعام مساکین و داد و دهش بی‌اندازه بوقوع آمد تا چهل روز هر روز جوق جوق مساکین می‌آمدند و طعام میخوردند بعد از آن چون نوبت حکومت انگریزان در آمد او لا فوجداری ذمه دولت انگلشیه شد لارڈ کلائیت اول گورنر جنرل هندوستان برای عهدنامه با نظامت در مرشدآباد رفت صدر الدین از جانب نظامت برای گفتگوی این امر مامور گردید مگر بهیچ نوع گورنر مذکور الشان را بدام خود آوردن نتوانست هر چند که تطمیع و تخویف نمود فایده بران مترتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که رای من با رای سید موافق نمیشود باید که ناظم شخصی دیگر را باین امر نامزد فرماید ناظم بر طبق آن عمل نموده شخصی دیگر را باین امر مقرر فرمود تا حسب خواه انگریزان که در آن حرج نظامت بود عهدنامه نوشته شد و بی‌حضور سید دستخط جانبین بوقوع آمد بالجمله در نظامت مرشدآباد از عهد صوبگی میر محمد جعفر علیخان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله و نواب مبارک الدوله سید مبارک علیخان بهادر فیروز جنگ پیے از معتمدین شد و جز حسن خدمت

از آن بارگاه آسمان جاه حضرت ظل سبحانی سلاله امیر تیمور گورگانی سلطان ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی نور الله مضجعه که آخر ملوک تیموریه است رسید نهایت مسرور شده سند تولیت پرگنه بائیس هزاری یعنی بست و دو هزاری محالات اوقاف حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سره که او را جلال محمد نیز گویند بسند اسم پرگنه پنڈوہ که سابق جد او سید مسلم الحق در عهد دولت نصرت شاه بادشاه بنگاله من وجه جهیز یافته بودند عطا فرمود نقل هر دو سند در آخر این فصل داده خواهد شد و بعد ازان از نظامت متواتر عطیات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات کلکته و ایمه چک سرکیشن نگر که سالانه محاصل آن سه هزار روپیه انگریزی بعد ادای خراج سالانه چهار صد و بست و پنج روپیه میباشد و سند تولیت همون پرگنه بائیس هزاری مرحمت شد بعد ازان چون درین ملک دولت انگلشیه قائم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان آمد مستر بارول صاحب بعهده اجنٹی مرشد آباد مامور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده نزد لارڈ وارن هستنگ صاحب که گورنر جنرل هندوستان بود سفارش نمود گورنر مذکور بکمال قدر شناسی قبول نمود و بمعاینه قابلیت او نهایت محظوظ شد و حسب مشورت دولتین بقیام کلکته مامور نمود و روز بروز اقتدار سید موصوف نزد او رو بترقی نهاد و در بندوبست ده ساله هر سه صوبجات بنگاله و بهار و اوڑیسه شریک نمود یکی از مشیر مملکت گردید برین اقتدار پایدار ماند تا ازین جهان رحلت نمود و سند تولیت پرگنه بائیس هزاری از دولت انگلشیه نیز حاصل کرد کار خیر از سید موصوف بسیار جاری شده بود مدرسه بنا نهاد و بحر العلوم ملک العلما مولانا عبد العلی محمد ابن مولانا نظام الدین احمد اللکنوی الانصاری را بشاهره یکهزار روپیه مدرس اول مقرر نمود و مدت شانزده سال بحر العلوم درین مدرسه بسر بردند و مسلمانان بنگاله که پیشتر ازین تحصیل علوم عربیه از هندوستان مینمودند ازان مشقت باز رستند زبان عربی در بنگاله گویا ازهمین مدرسه جاری شده و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه مولانا سید معظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع بردوان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول مدرسه عالیه کلکته و قاضی سید محمد ساکن بیگهریه مفتی اضلاع مرشد آباد و راج شاهی برادرش قاضی سید حامد الله خان قاضی القضاة بنگاله مقام کلکته و برادر علاتیش قاضی سید عبد الودود قاضی القضاة مدراس و دیگر خلایق لاتعد ولاتحصی تلامذه بحر العلوم اند ازین مدرسه تحصیل علم نمودند او لا اند بسه

کاهے بود بعد ازان در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه پخته دو منزله تعمیر نمود تاریخ این مدرسه در کتابه انچه نوشته اینست

کرد چون تعمیر صدر الدین مبارک مدرسه
خواستم تاریخ سال از عالم بالا عزیز

شد اساس علم قایم زین مبارک مدرسه
علویان گفتند روشن این مبارک مدرسه

اندرین مدرسه الحال بان شان و شوکت نیست لله الحمد که تا این زمان جاری است بعضی از احباب بطور ذوق مزاح بمن گفتند که بقیه ملک در وقت جد بزرگوار تو مدرسه جاری بود بموقت چرا نمیکنی گفتم که

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد

و سید موصوف در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت مسجدی متصل مدرسه بنا نمود کتابه مسجد اینست

مسجدے نسبت صدر الدین
گفت سروش از پے تاریخ ان

کرد مرتب چو حریم خدا
وقت نماز است بمسجد بیا

و سید موصوف همیشه بصوم و صلواة بودند و مادام الحیات گرد مناهی نگردیده اند از عنفوان شباب تا دم مرگ گاهی زنا و استعمال مسکرات نکرده اند نهایت متواضع و ذی خلق و جواد بودند و مسافرخانه بنا نهاده اند هنوز جاری است و کدخدائی نموده بودند چون از زوجه اول که مسماة دولت النسا بی بی بنت حافظ طالب الله باشد اولاد نشد در مرشدآباد با جگنا بی بی بنت سید واجد علی مرحوم که یکی از اعیان انشهر بود مواصلت نمود و از بطن جگنا بی بی یک پسر سید کفیل الدین که جد راقم حروف است و یک دختر مسماة بنت الفاطمه بوجود امدند و از دولت النسا بی بی عقب نمانده پس سید موصوف همین پسر و دختر را وارث گذاشته و میراث فراوان از هر قسم ترک نموده بعمر هفتاد و پنج سالگی در چهاردهم رمضان سنه احدی عشر و مائتین و الف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات او اینست۔

ز هجری الف و دو صد و یازده
ز رمضان بوده شب چهارده

و قبر او در تکیه که نشان قدم رسول صلعم است بوده متصل مسجد بوهار و قبر زوجتین او در دو پهلوی وی است بزار به و محاسن سید بسیار است برین قدر اکتفا نمودیم بعد از وفات او سید کفیل الدین صغیر بود املاک او تا زمان بلوغ او بحفاظت گورنمنٹ رفت که انرا کورٹ آف واردس گویند

بعد از بلوغ او ہمہ املاک واپس یافت نقد فراوان بدست او افتاد خیلے جوا دبرامد از جود وسخاوت
در گذشتہ بدرجہ اسراف رسید وبامرک روزگارسے انہمہ نقد بر باد رفت ونوبت بقرضداری رسید بر
احوال صرف او نقل میکنند والعہدۃ علی الراوی سے کہ یک لک روپیہ بعہدہ وزیرشہزادہ نمود داخل عمرا اگرچہ
بلا اباے گذشتہ مگر در اخر عمر تدارک ان نمود واز جمیع معاصی تایب شد ونزد شاہ نور محمد پنجہ بند کہ ولی
کامل ومشہور انزمان بود او را پنجہ بند ازان گویند کہ ہر روز پنجہ طیار ساختہ بکپاروانہ میفروخت یک از
اسباب پنجہ میخرید ویک از بفقرا میداد ویک از بخادم خود میداد ویک از بجوراک خود صرف مینمود
بر ہمین وتیرہ زندگے کرد ومتاہل نشدہ واوقات عزیز خود بصلاح وتقوی گذرانیدہ بیعت نمود بعد ازان
سالے چند کہ بزیست صوم وصلوات وتلاوت قران ونماز تہجد از وی فوت نشدہ واوقات عزیز خود
را باوصف بودن املاک کثیرہ بنقل کتاب معروف داشت ولباس خشن پوشیدہ وبا دختر خونکار سید
محمد ساکن جہیکا علاقہ ضلع ہوگلی کہ از اولاد سید شاہ معین الدین کرمانی است وسجادہ نشین انجا بود
مسماۃ زبیدہ بیبے بیبے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین احمد را کہ پدر راقم حروف است وارث
گذاشتہ در ۱۲ ہ دوسنہ ثلث واربعین ومائتین والف انتقال نمود وعمر او وقت قریب چہل
وسہ سال بود قبر او وزوجہ او پایئین مکان قدم رسول است جانب مشرق زینہ شمالے
دریک محوطہ سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بعمر سیزدہ سالگی رسیدہ گر بسکہ ذی ہوش عاقل
ومنتظم بود دریمان خورد سالے واز انتظام خود ہمہ دیون پدر ادا نمود ودر املاک ترقیہا نمود وتولیت
محالات اوقاف حضرت مخدوم سیدنا شاہ جلال الدین تبریزے قدس سرہ مانند جد وپدر خود بر داختہ
حسن انتظام تمام نمود ومدرسہ ومسافرخانہ بطور شایستہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بحر العلوم
دران سکونت میداشتند شکستہ شدہ بازانرا تجدیداً تعمیر ساخت اکنون ہمان مدرسہ او قایم است
وکتابہ مدرسہ سابق برین مدرسہ نصب است بالجملہ درین دیار بعقل وفراست ہر کسے او را مے ستود
وعقلای روزگار او را برخود ترجیح مے نہادند وبمشورت او محتاج میبودند واعیان ورؤساے اطراف
با او بکمال محبت واتحاد واقع شدہ ونہایت خوش خلق وصاف معاملہ ومقید بصوم وصلوۃ
بودہ وباخیر النساء بیبے بنت مولوی محمد ساجد صدیقے کہ بعہدہ منصفے مامور بود کد خدا گردیدہ
پسر کہ راقم حروف دہر دو برادرانش سید سراج الدین وسید صفی الدین ویکدختر معصومہ بیبے را

وارث گذاشته بتاریخ بست و هشتم ساون سنه یکهزار و دو صد و شصت چهار بنگالے مطابق سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار هجرے از جهان فانی در گذشت شعرا و علما تاریخ وفات وی رابطور تعزیه نوشته اند منجمله آن دو تاریخ مذکور میگردد مولوی سید رسول بخش حسینی مرحوم مغفور ساکن پنڈوه متعلقه ضلع هوگلی که مدرس اول مدرسه جلالیه درانوقت بودند و این فقیر هیچمدان تلمیذ او است این قطعه گفته

کریم دین که خوش خلق بود و نسبش با سمه ۔۔۔ درون باغ جنان رفت گفته بسم الله
چو خواستم که شمارم سال واقعه اش ۔۔۔ بگفت هاتف غیبم درون باغ داد یلاه

و مولوے حبیب الدین صاحب سلمه الله تعالی که پیشتر قاضی عدالت بردوان بودند و کنون بجای مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول در مدرسه جلالیه اند قصیده در تاریخ وفات او گفته بودند که بیت آخر این است

گشت تاریخش ز میان حساب ۔۔۔ دخل الجنة سے المادسے

و قبر او در زیر قدم رسول متصل مسجد بود بجانب جنوبی زینه شمالی که مدفن جمیع اقارب و آبا و او است بوده است رحمهم الله تعالی اما راقم حروف بماه اسن سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه از سنین بنگالے مطابق سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری متولد شده چون بسن تمیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرسه جلالیه شده از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفاده نمود چون عمر پانزده سالگی رسید انوقت فواید ضیائیه یعنی شرح مولانا عبد الرحمن جامی بر کافیه میخواندم که پدرم رخت اقامت بسرای جاودانی بربست چکس از بزرگان چنان شفیق نبود که کار و بار خانه داریم بر سر گیرد و مرا برای تحصیل علم فارغ گذارد لاجرم اوقات خود بخش نموده بعضے از ان بتحصیل علم صرف مینمودم و دیگر اوقات بشغل خانه داری بسر میبردم ازین طرف راه و رسم زمینداری نیز هیچ نمیدانستم بعضرورت بشورت عمال پر کارها سرانجام میدادم و دو سال دران امر بکنوع کار روا شدم و از تحصیل علم تا پایه بضرورت فارغ شدم مگر پیوسته اوقات خود بشغل کتاب بینی مصروف داشتم هیچ گاه خود را ازین شغل معذور نداشتم اشتیاق من بمطالعه کتب تواریخ و سیر زیاده شد و در ضمن آن اندکے بطرف کتب حدیث نیز شغل نمودم بعد ازان حسب گردش روزگار ناپایدار بمصایب گوناگون مبتلا شدم گاهی بامراض سخت مبتلا شدم و گاهے بمرگ ازواج خوب و مرغوب ملول گشتم و متواتر فرزندان و برادر زادگان و برادر خود را داغ عدم نمودند و وقتی بسبب کج فهمی حکام خود نیز شدم مگر الله تعالی ازان بلیه نجاتم داد و زیاده از چهل هزار روپیه دران امر صرف شده و حکم ماتحت منسوخ و مسترد گردید بعد ازین تا که بیان حوادث خود کنم ذکرش نا کردن اولی تر است

ذکر الوحشة وحشت! الحمد حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود بسوی من نظری نموده از امراض صحت و عافیت بخشیده و
و بعوض زوجه‌های سابقه و طفلان کم عمر زوجه دیگر و فرزند و برادرزاده نعم البدل روزیم گردانیده و بعوض حبس
در عزت و توقیرم برتبه رسانیده که هرگز قابل آن نیستم تعز من تشاء و تذل من تشاء شان او است اکنون در محکمه
بردوان عملی نیست که شریک آن نیستم در رود سیس [illegible] سکول کمیتی مدنی میمبر بودم چون از جانب گورنمنت موقوف
شده در دسترکت بورد و لوکل بورد ممبر و در میونسپل کمشنر هستم و این هر سه عهده از جانب گورنمنت تفویض شده
و آنریری مجسٹریٹ نیز هستم و حکام ضلع و امرای این دیار نیز از راه رحمت توقیر میکنند و جناب معلی القاب لفٹننٹ گورنر
بهادر بنگاله سابق و حال بر من نظر رحمت مبذول داشته و میدارند و در لیوی جناب گورنر جنرل بهادر هند و نائب
کرنایب سلطنت اند حاضر میشوم و در دعوت آنمکان عالیشان نیز مدعو میشوم و از قانون سلاح نیز ممارس نوکرا سلاح
از راه مرحمت گورنمنت بری شده‌ام و آنچه نوشتم غرض ازین فخر نیست حاشا و کلا همینقدر است که ذکر نعمت شکرگذاری حضرت حق است
و بندگان بآن مامورند بقوله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث لاجرم تعمیل فرمان نمودم و بیان شکر نعمت‌های حق برین بنده عاصی چندان
است که بیان آن نتوانم نمود لاجرم ازان مقصر مانده برین یک مصرعه ختم میکنم شکر نعمت‌های تو چندانکه نعمت‌های تو
اگرچه این همه رتبه نزد معززین بیان نمودن محل بحث نباشد مگر در حق این حقیر ذلیل خوار این مرتبه [illegible]
فوزی عظیم و منتی جسیم از حضرت حق است علاوه آن از هر قسم مصائب که رهائی یافته‌ام اگر بیان نمایم دفتری باید [illegible]
شاید اکنون امیدوارم از لطف باری آنکه این عمر ضایع کرده را روزی چند که درین بقیه مانده [illegible] و ذلت
مبتلا نگرداند و مدیون و بی‌ایمان از دنیا نبرد و وارث نیک بگذارد و پسرم عبدالوارث را که این کتاب [illegible] شکر
گذاری ولادت او تالیف شده عمر دراز و اقبال و ایمان و سعادت ارزانی دارد و دوران جهان
بصفت غفاری و ستاری برمن واد جاده کند یا رب ذنبی عظیم و عفوک اعظم منه بیت

شرمنده از آنیم که تا روز مکافات	در خور عفو تو نکردیم گناهی
چرا فضلت نه پردازد بکارم	ز مجبوری که معذرت ندارم

الحمد لله والمنة که این نامه باتمام رسید بتاریخ بست و هفتم صفر سنه یکهزار و سه صد و چهار هجری
روز جمعه وقت نصف النهار بمقام بوهار ضلع بردوان که مسکن این مؤلف ضعیف است ختم الهدی
بما هو خیر شروع در تالیف این نسخه بتاریخ سیوم شعبان سنه یکهزار و دو صد و نود و نه نموده شده
پس در مدت یک سال و شش ماه باتمام رسید الحمد لله علی ذلک اما سلسله تلمذ راقم حروف

انیست کہ این فقیر از مولوی سید سرواں بخش ساکن بوہر محلہ منحلات سیدہ وہ ضلع ہوگلی کہ مدرس اول مدرسہ عالیہ
بوہار بودند کہ فقیر را مع جد متولی آن مدرسہ است تلمذ بود و وی از مولوی محمد وجیہ مدرس اول مدرسہ عالیہ کلکتہ و وی از
مولوی سید محمد سعید حسینی ساکن جوگمرتہ مدرس اول مدرسہ عالیہ کلکتہ و وی از برادر خود مولانا سید معظم حسین مفتی عدالت
ہفت اضلاع بردوان و وی از بحر العلوم ملک العلماء مولانا عبد العلی لکھنوی الانصاری مدرس اول مدرسہ عالیہ
بوہار و در زمان جد اعلای راقم حروف بود و وی از پدر خود مولانا نظام الدین صاحب شرح مسلم الثبوت وغیرہ و وی
از پدر خود مولانا قطب الدین قدس اللہ اسرارہم و افاض علینا فیوضہم و برکاتہم و آخر دعوانا ان الحمد للہ
رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی خیر خلقہ سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ و اشیاعہ اجمعین الی یوم الدین

سند شاہی بابت ورسیت امیہ بوہار

شاہ عالم بادشاہ غازی
دستخط ابو المظفر جلال الدین محمد

غازی احد سنہ جلوس
شاہ عالم بادشاہ
سنہ ۱۱۱
ابو المظفر جلال الدین

درین وقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد کہ موضع بوہار در بست عملہ پرگنہ نہٹی
متعلقہ چکلہ بردوان سرکار ساتکام مضافات صوبہ جنت البلاد بنگالہ کہ مبلغ دو صد و ہشتاد روپیہ حاصل است
منجملہ محال خالصہ شریفہ برای مصارف علما و فضلا و مدرسہ و تلامذہ و قدر سہ بقعہ شریفہ در وجہ انعام التمغا رسیدت بنام
میر صدر الدین با فرزندان بمبانی تصدیق دیا داشت و توفیر و آنچہ از حسن تردد بر جمع آن بیفزاید از ابتدای
نتان بیع تنکوزئیل حسب الضمن مقرر باشد باید کہ فرزندان نامدار کامگار والا تبار و وزرای ذوی الاقتدار
و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مہمات دیوانی و متکفلان معاملات
سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابداً و موبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس علی کوشیدہ موضع
مذکور را در بست نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خالداً و مخلداً بتصرف او با فرزندان بازگذارند و از جواد مہم تغیر و تبدیل
مصون و محروس دانستہ بعلت پیشکش صوبہ داری و فوجداری و مال و جہات و سائر اخراجات مثل قلعہ و
محصلانہ و دارو غانہ و شکار و بیکار و دہ نیمی مقدمی و صد دوئی قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکالیف
دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع القلم شمارند و درین باب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانستہ ہر سال سند
مجدد نطلبند و از فرمودۂ کرامت تبلیغ والا تخلف و انحراف نورزند بتاریخ بست و نہم شہر جمادی الاول سال سبع حکم از جلوس والا زیب تحریر یافت

سند شرح ضمن بموجب سیاه دفترین بدفتر رسیده حکم صادر شد که موضع بوبار در بست عمله پرگنه رنهتی متعلق چکله بردوان سرکار ساتگام مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله منحله محال خالصه شریفه برای معارف علما وفضلا ومدرسه وتلامذه وخدمه بقعه شریفه در وجه انعام التمغا بسیادت پناه میر صدر الدین با فرزندان نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن بموافق توفیر و تصدیق دیانت داشت از تغیر ان بیع تنکوز ئیل مرحمت فرمودیم واقعه ۱۱ جمادی الاول سنه ۱۲ جلوس والا

نقل خط انور

مضمون این سند کرده بدهند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه دعاگو شب و روز بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد قرار الهی استعانت مینماید وجماعه کثیر همراه دارد از تفضل خسروانه امیدوار است که موضع بوبار در بست عمله پرگنه رنهتی متعلقه چکله بردوان سرکار ساتگام مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله برای معارف علما وفضلا ومدرسه وتلامذه وخدمه صادر و وارد در وجه انعام التمغا دعاگوی با فرزندان بموافق تصدیق دیانت داشت و توفیر مرحمت شود و بنام متصدیان دفترین وتحت ضمن شوند که فرمان والاشان وعیره اسناد تیار کرده بدهند شرح دستخط نائب وزیر الممالک جمیلة الملک مدار المهام آنکه مطابق دستخط بعمل بیارند۔

برینکه شرافت ونجابت مرتبت امارت وایالت منزلت فرازنده لوای شوکت وحشمت طرازنده بساط ابهت وعظمت واعتضاد خلافت وفرمانروائی اعتماد سلطنت وکشورکشائی ظفر پیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل کامرانی جوهر مراتب حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلگشای مجلس خاص محرم خلوتسرای صدق واخلاص کار فرمای سیف و القلم تدبیر آموز امور عالم زبده فدویان خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک پایه مدار امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنة پادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمیلة الملک مدار المهام اعتماد الدوله آصف جاه بابان الملک ابو المنصور خان صفدر جنگ شجاع الدوله یحیی خان آصف الدوله بهادر هزبر جنگ یار وفادار سپه سالار رستم هند







تاریخ ثبت ۱۷ شهر جمادی الثانی فی التاریخ ۲۲ جمادی الاول سنه ۱۲ جلوس والا

سند شاہی بابت تولیت پرگنہ بائیس ہزاری



دستخط بادشاه

متصدیان مہمات حال و استقبال وچودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان و سایر سکنه و عموم متوطنه محالات
اوقاف پرگنه بائیس ہزاری اعلام آنکه حسب الحکم جہان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع تولیت روضه مبارک
قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محالات اوقاف که از قدیم در تحت تصرف
روضه مبارک مذکور است بسیادت و نجابت پناه شرافت و رفعت دستگاه ایست [illegible] پایگاه سید صدر الدین
مفوض و مرحمت گشت مشار الیه نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن بتولیت روضه مبارک پاینده مقرر بوده در تمامی محالات
اوقات مع بیشها و دریاها متعلقه پرگنه مذکور و لوازم و لواحق آن قابض و متصرف و دخیل باشد باید که وزرای
فدوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مہمات دیوانی و متکفلان
معاملات سلطانی و کرودیان حال و استقبال ابداً و موبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معلی کوشیده پرگنه مذکور
را خالداً و مخلداً بتصرف تولیت او با فرزندان بازگذارند و از صوادم تغیر و تبدیل مصون و محروس دانسته بعلت پیشکش
صوبداری و فوجداری و مال و جہات و سایر اخراجات مثل قلعه و محصلانه و داروغانه و شکار و بیگار و ده نیمی و مقدمی
و صدودی قانونگوی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکلیف دیوانی و مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و مرفوع القلم
شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند مجدد نطلبند و دیگری را شریک و سہیم مشار الیه ندانند و مومی الیه را لایق و
متولی مستقل روضه مبارک دانند و از سخن صلاح و صوابدید مومی الیه که هر آینه مقرون بخیر و حسنات باشد بیرون
نروند و سبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرج اعراس روشنی و ترمیم و تعمیر روضه منوره و
تدریس طلبه حسب اختیار خود در آورده بدعای دولت ابد مدت شاغل و موظف باشد و مومی الیه مختار نیست که
کسی را کدامی اشیا متعلقه پرگنه مذکور استمراری یا مقرری یا لم جمعی بدہد درینباب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانند و حسب المسطور بعمل
آرند و از حکم قیض توام والا تخلف و انحراف نورزند۔ فی التاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۳ جلوس والا نقلی شد
ضمن نوید

هفده ضمن باسم صدر الدین منصب تولیت روضه حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات

اوقاف واقعہ پرگنہ بائیس ہزاری سرکار جنت آباد مضاف صوبہ جنت البلاد بنگالہ۔
تباریخ نہم شہر صفر المظفر ۲۱ سنہ جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید داخل نمودہ شد
تباریخ ہفتم شہر صفر المظفر ۲۱ سنہ جلوس والا داخل سیاہ حضورات داخل فہرست نمودہ شد
تباریخ ہفتم شہر صفر المظفر ۲۱ سنہ جلوس والا نقل بدفتر دیوان السلطنۃ العالیہ رسید موافق فہرست است

سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکتہ

شاہ عالم بادشاہ غازی
فدوی موتمن الملک مبارک الدولہ
سید مبارک علی خان بہادر
فیروز جنگ

مقرری زمین بابت سرکاری موتمن الملک مبارک الدولہ سید مبارک علیخان بہادر فیروز جنگ حسب قبولیت منشی سید صدر الدین آنکہ موازی چہار بسوہ زمین بابت واقع مقام کلکتہ کہ جمع ماہانہ چہار روپیہ سالانہ چہل و ہشت روپیہ است بازمین مرقومہ باحداث مکانات و عمارات پٹہ مقرری دادہ شد باید کہ نسلاً بعد نسل بادای مالگذاری دخیل و متصرف باشند کہ در ہیچ ایام جمع مرقومہ زیادہ طلبی وغیرہ لوازم خالصہ شریفہ بعمل نخواہد آمد و نیز خزانہ عہدہ تغییر نخواہد شد۔ تحریر فی التاریخ ہفدہم شہر شعبان

حدود اربعہ
مقدار زمین چہار بسوہ

جنوبی	شمالی	غربی	شرقی
حویلی انعامی حسنہ	زمین سرکاری	زمین سرکاری	کوچہ نافذہ

سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنہ بائیس ہزاری

مہر
نواب ناظم بنگالہ

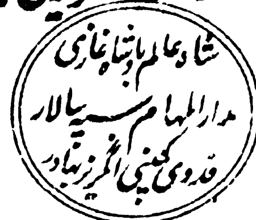
متصدیان مہمات حال و استقبال و چودھریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان سائر سکنہ و عموم متوطنہ محالات اوقاف پرگنہ بائیس ہزاری متعلقہ پنڈوہ مضاف صوبہ جنت البلاد بنگالہ بدانند کہ خدمت تولیت روضہ منورہ قطب الاقطاب حضرت شاہ جلال تبریزی قدس سرہ مع محالات اوقاف آن از تغییر میر احمد السادات بنام سید صدر الدین حسب الضمن مفوض و مقرر گشتہ باید کہ موصی الیہ را متولی روضہ منورہ مذکور و محالات اوقاف آن بلا اصوادم تغییر و تبدیل نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن مستقل دانستہ لوازم و لواحق امورات متعلقہ آنجا بالموصی الیہ

متعلق شناسند و سبیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کافه برایا محالات اوقاف مذکور و زائرین و خدمه روضهٔ
منوره مسطور را از حسن سلوک خود راضی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقه پردازد و حاصلات محالات اوقاف
مذکور را مطابق معمول بخرچ عرس و روشنی و تدریس طلبه و ترمیم روضهٔ منوره در آورده بدعای دولت متوظف
باشند درین باب تاکید دانند تباریخ دوم شهر جمادی الثانی [illegible] سنه قلمی شد

مقرر ضمن خدمت تولیت روضهٔ منوره قطب الاقطاب حضرت شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات
اوقاف آن از تغیر میر احمد بسیادت و نجابت پناه سید صدر الدین مقرر گشته

[illegible] سنه جلوس [illegible] الا تباریخ [illegible] شهر جمادی الثانی [illegible] سنه جلوس تباریخ دوم شهر جمادی الثانی و نقل
نقل بدیوانی رسید معائنه حضور شده

سند گورنمنٹ انگریزی بابت تولیت پرگنه بائیس هزاری



متصدیان مهمات حال و استقبال و چودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان و سائر سکنه و عموم متوطنه
محالات اوقاف پرگنهٔ بائیس هزاری متعلقه پنڈوه مضاف صوبهٔ جنت البلاد بنگاله بدانند که تولیت روضهٔ
مبارک قطب الاقطاب مخدوم شاه جلال الدین تبریزی قدس سره مع محالات اوقاف که از قدیم در تحت تصرف
روضهٔ مبارک مذکور است آنزامن ابتدای [illegible] سنه بنگله از روی سند ناظم بسیادت و نجابت پناه سید صدر الدین
مفوض و مرحمت گشته درینولا سند مطابق آن بمهر دیوانی مدار المهام کمپنی انگریز حسب الضمن بموصی الیه عنایت
شد مشار الیه نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن تولیت روضهٔ مبارک مقرر بوده در تمامی محالات اوقاف معمولی
قابض و متصرف باشد باید که آنها موصی الیه را الیق و متولی مستقل روضهٔ منوره بلا صواوم تغییر و تبدیل دانسته
لوازم و لواحق امورات متعلقه آستانهٔ مبارک و محالات اوقاف مذکور را باو متعلق شناسند و هر سال سند مجدد طلب ننمایند
و دیگری را سهیم و شریک مشار الیه ندانند و از سخن صلاح و صوابدید موصی الیه که هر آینه مقرون بخیر و حسنات باشد بیرون
نروند و سبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرچ اعراس و روشنی و ترمیم و تعمیر روضهٔ مبارک و
تدریس طلبه در آورده بدعای دولت ابد مدت شاغل و متوظف باشد درین باب تاکید دانند۔

بتاریخ چهاردهم ماه ستمبر سنه [illegible] انگریزی مطابق یکم ماه آسن سنه [illegible] بنگله موافق بست و ششم شهر جمادی الثانی سنه [illegible] هجری قلمی شد مهر
ضمن نویسند مقرر امن تولیت روضه مبارک قطب الاقطاب مع پرگنه بائیس هزاری محالات اوقاف متعلقه
بنڈوه مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله من ابتدای سنه [illegible] بنگله بسیادت و نجابت پناه سید صدر الدین نسلاً بعد نسل و
بطناً بعد بطن مقرر و مرحمت گشته تاریخ چهاردهم ماه ستمبر سنه [illegible] عیسوی مطابق یکم ماه آسن سنه [illegible] بنگله موافق بست و ششم شهر جمادی الثانی سنه [illegible]

سند زمین انعامی ستیب تله اسٹریٹ کلکته

شاه عالم بادشاه غازی
فدوی موتمن الملک مبارک الدوله
سید مبارک علی خان بهادر
فیروز جنگ

سند انعام یک قطعه زمین افتاده بمهر موتمن الملک مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر فیروز جنگ واقع تاریخ یازدهم شهر رجب [illegible] شرح آنکه داروغه و مشرف و عمله و فعله مقام کلکته علاقه سرکار بدانند که یک قطعه زمین افتاده قابل سکونت که زرخرید سرکار بوده چون محب با اخلاص عزیز القدر سید صدر الدین برای سکونت خود درخواست نموده نظر بر محبت منشی موصوف زمین مرقومه را بطریق انعام التمغا معاف و مرحمت نموده شد باید که آنرا از منشا الیه مزاحم و متعرض نشوند تا بخاطر جمع مع فرزندان قابض و متصرف آنجا بوده بدعای دولت ابد مدت شاغل و [illegible] می بوده باشد

مقدار زمین یازده بسوه و حدود اربعه

حد غربی	حد شمالی	حد جنوبی	حد شرقی
کوچه نافذه	کوچه نافذه	زمین جو دهرام بهیا کہ	زمین جو دهرام بهیا

چٹھی بابت سارٹیفکٹ آف آنر یعنی سند اعزازی

نمبر (۱۰۰) از جانب انڈر سکرٹری لفٹننٹ گورنر بهادر بنگاله بکمشنر بردوان پولیٹکل ڈپارٹمنٹ یعنی بہرہ سلطنت مقام
کلکته تاریخ پنجم فروری سنه [illegible] عیسوی

صاحب من مامور شده ام تا آنکه خط آنصاحب نمبر ۴ مورخه ۱۲ فروری که بشمول خط مجسٹریٹ بردوان که برای دادن سند عزت بسید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشته شده بجواب آن خط لفٹننٹ گورنر می فرمایند که بخط صاحب مجسٹریٹ بردوان خوش اطواری درجه اعلای سید صدر الدین ثبوت یافته معزی الیه خوشنود و راضی شده اند مگر معزی الیه از ره مسرت ظاهر میکنند که سید موصوف را دبابو گوبند چند [illegible]

منقضی شده است که برای آن مجسٹریٹ سپارش نموده بودند چراکه آن معززین که این سند ها خواهند یافت بتاریخ گذشته اول جنوری فہرست شان مرتب و تمام شده است۔

نہایت ممنون چاکر شما

ایس جی کروفورڈ انڈر سکرٹری گورنمنٹ بنگاله

نمبر ۳۴۳ از محکمهٔ کمشنری بردوان تاریخ ۱۶۔ فبروری ۱۸۵۸ء نقل چٹھی مورخهٔ پنجم فبروری نمبر ۱۸ انبز د مجسٹریٹ بردوان فرستاده شود حسب الحکم کالی پد و مکھرجی پرسنل اسسٹنٹ کمشنر بردوان

نمبر ۹۲۲ نقل خط ہذا بسید صدرالدین احمد داده شود تاریخ ۲۷۔ ستمبر ۱۸۵۸ عیسوی

چٹھی برات از پاس سلاح

۱۰۔ جنوری ۱۸۵۹ عیسوی بری کرات این اشتہار اول کلاز مطابق ۹ (اف) که آنرا ہز اکسلنسی گورنر باجلاس کونسل ۶۔ مارچ ۱۸۵۹ء بقانون اسلحه ہندوستان ۱۸۵۸ء مشتہر فرموده جناب لفٹنٹ گورنر بہادر این حکم نافذ میکنند که سید صدرالدین احمد ساکن پوبار بہانه تپکهیه علاقه ضلع بردوان را مع چهار کس ملازمانش باستثنای آن دفعات که برای توپ اسباب تارپیڈو جنگی ہوائی بان و آلات ساختنی اسلحه بارود و گولی متعلق است از تمامه اوامر و نواہی کارروائی و عمله آمدبری کرده شود که بقانون مذکوره بالا بر دفعات ۳ و ۴ و ۱۵ و ۱۶ اندراج یافته است

جی ویراڈ کار چیف سکرٹری گورنمنٹ بنگاله

برای آگاہی کمشنر بردوان متعلق خط شان نمبر ۱۶۳ ٹی + جی، مورخه ۳۔ جنوری ۱۸۵۹ء و سید صدرالدین احمد و ماتحت ڈویزن شان مجسٹریٹ ہر ضلع و سب ڈویزن و برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شد بحکم جناب لفٹنٹ گورنر بنگاله بمقام کلکته ۱۰۔ جنوری ۱۸۵۹ء

آر ڈبلیو کارلائیل قائم مقام انڈر سکرٹری گورنمنٹ بنگاله نمبر ۲ جی + جی +

از دفتر کمشنر بردوان ڈویزن ۱۶۔ فبروری ۱۸۵۹ عیسوی مجسٹریٹ بردوان را که متعلق آن مراسله نمبر ۱۹ جی مورخه ۱۵۔ دسمبر گذشته ختم شده است برای واقفیت سید صدرالدین احمد و مجسٹران سب ڈویزن آن ضلع نقل فرستاده شد

الوداپرشاد گھوس پرسنل اسسٹنٹ کمشنر

سرکولر نمبر ۲ جی بردوان مجسٹریسی ۱۲۔ فبروری ۱۸۵۹ء برای اطلاع سید صدرالدین احمد نقل فرستاده شد

مجسٹریٹ بقلم اف + ای + پارجیٹر +

از جانب کلکٹر بردوان بسوی پرایوٹ سکرٹری گورنر جنرل بهادر هندوستان

منمقام بردوان ۲۰ نومبر ۱۸۵۳ عیسوی

ای عزیز برندهٔ خط هذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت جهت حاضری بسوی گورنر جنرل بهادر
نزدم مستدعی شد من درین ضلع بعهدهٔ کارگزاری از جانب گورنمنٹ زاید از پنج سال مقرر هستم من گفتن میتوانم
که آن شخص معزز مقام اعزاز را قابض شده اند و فی الواقع ایشان درمیان همه مسلمانان اینجا از همه کس
مقدم اند و برای رفاه عام اعانت می نمایند و من اعتماد میکنم که ایشان با مثال نواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن هر قدر که من میدانم گفتن میتوانم که خواهش سید صدر الدین احمد برای حاضری بسوی منظور کرده شود

معتمد شما ڈبلیو آر لارمنی کلکٹر بردوان

سند امیه بنام شیخ عبد الباقی که جد مادری سید صدر الدین بودند

صاحبقران ثانی
شاه جهان پادشاه
غازی

بسم الله الرحمن الرحیم

دستخط پادشاه محمد شجاع
بهادر

درین وقت نشان والا شان سعادت عنوان شرف نفاذ یافت که چون بعرض انور رسید که موجب
سند رفعت پناه احمد بیگ موازی یک صد بیگهه زمین مزروع و افتاده از موضع چک بهاگوتی پور وغیره من
اعمال پرگنه نیتی سرکار سانگام در وجه مدد معاش شیخ عبد الباقی وغیره مقرر است بنا بران امر والا قدر
جلیل الشان شرف صدور یافت که موازی مذکور را از محل مسطور حسب الضمن بدستور سابق بشرط قبض و تصرف
وقائم در وجه مدد معاش آنها مرحمت فرمودیم که حاصلات آن را صرف معیشت خود نموده بدعای دوام دولت
ابد پیوند اشتغال نموده باشند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار استقرار کوشیده
اراضی مزبوره را بتصرف آنها واگذاشته اصلاً و قطعاً تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند و بعلت مال وجهات
سائر اخراجات و محترفه و بیگار و شکار و تکرار زراعت و باغات و نقدی و فوجداری و شقداری و زمینداری
و قانونگوئی و چودهرائی و سلامی و پیشکشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
هر سال سند مجدد طلب ندارند.

فی تاریخ ۲۷ شوال سنه ۶۳ ھ

خلاصهٔ شرح ضمن اینکه بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سنه جلوس مبارک همایون
موازی یکصد بگهه زمین مزروع وافتاده واقعه موضع بهگوتی پور من اعمال پرگنه رهتی سرکار ساتگام در وجه
مدد معاش شیخ عبد الباقی وغیره مرحمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره اشتغال منموده باشند ۱۲

خاتم الطبع

روایح ازهار کلام حمد وشکر بهار آفرینی ست که گلستان جهان را بگلهای گوناگون مرتب ساخته و بوستان جنان را
بنعمهای بوقلمون مرتب ساخته ولوایح انوار سخن صلوة وسلام بر سید انامی که آرایش گلشن رسالت از وست وزیبایش
چمن هدایت باوست محمد وآله العظام واصحابه الکرام الی یوم القیام اما بعد درین ایام نضارت انضمام حدیقهٔ خبر
اولیا وروضهٔ سیرت اصفیا یعنی کتاب نایاب موسوم به **روایح المصطفی من ازهار المرتضی** که مشتملبر ترجمه و
احوال برکات اشتمال حضرات اهل بیت اطهار وعترت کبار جناب سید ابرار واخیار اخیار ست واز نخلبندی
نخلبند گلزار معانی وفصاحت وآبیاری روش بند چمن بحار رسانی وبلاغت عندلیب گلشن منقبت آل اطهار
هزار داستان چمن مدحت اصحاب کبار عالم جلیل فاضل نبیل فرید عصر وحید دهر والا مناقب جناب مولوی سید
صدر الدین احمد صاحب متولی مدرسهٔ جلالیهٔ بوبار رئیس اعظم ومتوطن قصبهٔ بوبار ضلع بردوان
ادامه الله السبحان بالفیضان وصانه عن طوارق الزمان چمن جاوید بهار وگلشن بنجار شده حسب
ایمای مصنف ممدوح الصدر بآبیاری انتظام گل گلزار اخلاق حمیده وثمر شجر اشفاق پسندیده عالی مناقب
برادرم معظم حاجی **شیخ محمد یعقوب صاحب** لکهنوی مالک **مطبع احمدی** و آبیاری اهتمام
احقر الانام عاجز محمد عبد الصمد عفا عنه ربه الاحد نبیرهٔ حاج سرور جناب محمد مصطفی خان
حسب عنا مغفور بعد نظر ثانی واصلاح کاپی وپروف از حضرت مصنف مسطور
نقل کاحل لال چمنستان مطبع احمدی واقع کانپور در ماه مبارک
محرم الحرام سنه یکهزار وسه صد وهفت هجریه علی صاحبها
الوف الصلوة والتحیة شگفته وشاداب
ومطبوع وسیراب
شد



فہرست کتاب سوانح المصطفیٰ من ائمہ بار المرتضیٰ

حرف الالف

حرف الباء

حرف التاء

حرف الجیم

حرف الحاء

حرف النون

حرف الواو

حرف الهاء

حرف الیاء

تمت



اشتهار

بفضل وعنایت بغایت پروردگار این روضهٔ جاوید بهار
وحدیقهٔ بخزان وبیخار یعنی کتاب فیض نصاب روائح المصطفی
من آثار المرتضی متضمن بر تراجم واحوال برکات اشتمال زبدهٔ اخیار
آل اطهار جناب رسول مختار واخبار رصد ونسبت اولیاے کبار
رضی عنهم الله العزیز الغفار تالیف عاجز نیازمند بارگاه صمد السید صدر الدین
احمد العلوی الموسوی الحنفی القادری البوهاری البردوانی تصحیح و فرمایش
عاجز در مطبع احمدی واقع کانپور حلیهٔ طبع در برکشید وحق تصنیف او
محفوظ است کسی بدون اجازت من یا وارثانم قصد طبعش نفرمایند واز
تاوان وخسران عدول حکمی سرکار احتراز نمایند هر قدر نسخ مذکوره
مطلوب بود از کمترین متمقام قصبهٔ بوهار ضلع بردوان طلب نمایند
وهر کتابیکه بر خاتمهٔ او مهر اینجانب ثبت نباشد مال مسروق
بدانند وقطعاً از خریدارش احتراز وپرهیز فرمایند فقط

المشتهر

عاجز کمترین سید صدر الدین احمد البوهاری
البردوانی